مرحوم مستعلی‌شاه دریك کشتی نشسته وسبق ذکر یافت و درسفر مشهد بامر مرحوم والد وجد فقیر برادر و پدر باهم بودند ودرسال سیصدوچهار روح شریفش بجنات عدن شتافت و کالبدش را بنجف اشرف قریب مزار هودوصالح(ع) بخاك سپردند یك پسروسه دختر از وی بماند .

ملاآقا بزرگ ازعلم وفضل بهره وازمرثیه خوانی حظی وافرداشت درسنه سیصد ونه در شیرازوفات یافت قبرش باب سلم پایان صفهٔ تربت مزار رحمتیه و عالیجنابان آقامحسن و آقا عبدالمجید درسلك تجاریادگار وی باشند، اما صبایا مجاورکربلا هستند جزازصبیه یی که عیال آقاغلامرضا بهبهانی بود عقبه یی باقی نمانده .

حاجی قاسم شیرازی

حاجی قاسم خلف حاجی رجب این پدروپسر دربدایت عمرخدمت جدوپدر رانموده اند وسفراً وحضراً خدمتگزار بوده اند ودراواخر نظارت والد باوی بود درسفریکه بهند میرفتم بامن تا بندربوشهر همراه آمد وازآنجا باوالده بعتبات رفت وهمانجاوفات یافت هشتادسال بیش داشت ارلاداز وی بسیارشد وبکمال رسیدند وپیش چشم پدرمردند .

بعداز خودیك پسرودختر ازوی بماند نام وی حسین وسالها بهندوستان رفته بود. وقتیکه من آنجا رسیدم دیدن نمود درلباس مجانین. گفتم پدرت کربلاست دیدن ترا منتهی آمال میداند گفت تامن بروم اومرده وچنین شد که هفتهٔ بعد کاغذ کربلا رسید و وفات او را نوشته بودند دیگراو راندیدم وخبری ازحالش نیست .

قنبرعلی

مرحوم قنبرعلی اگرچه حبشی وملك یمین حضرتش ولی ازاحرار وابرار وقرشی گردید ودرمعارف انسانی وحقایق عرفانی درشماره ارباب یقین وحضوراست. حضروسفر مواظب خدمت بود مرحوم والد کمال رضامندی ازوی داشت عیالی برای وی عقد فرمود پسری ازاو باقی ماند حیدرعلی نام تا هنگامیکه راقم شیرازبود اورامیدید وبواسطه کشیدن تریاك که از هرگونه بلایا بدتراست کسی ازاین طایفه اورانگاهداری ننمود ازآن آن تاریخ ببعد اطلاعی ازاونیست

آقانجاتعلی نصرآبادی

آقانجاتعلی نصرآبادی اصفهانی ازسالکین خوب و زحمت کشیده بودودرسلوك بمقامی ارجمند رسیده در دورهٔ آقاصابرعلی تربیت شده. ازجمعی ثقات شنیدم روزی درکمال صحت ببعضی دوستان حاضرخود گفت سفری دراز درپیش دارم باهریك مصافحه نمود و بمنزل خود رفت بعد ازساعتی پیش آمد وبیاران گفت پدرم بدرود عالم فانی نمود برای تجهیزاو روان

شدیم وکان وقوع ذلك فی نصر آباد جرقویه سنه (۱۲۸۶) ست وثمانین ومأتین بعد الالف مطابقاً لکلمه غفور .

راقم مکرر بصحبتش نائل واز خدمتش فیوضات برده وخلف الصدقش آقا عبدالجبار در سیصد وهفت ارتحال نمود .

آقا سید هدایت کرمانی

آقا سید هدایت کرمانی ماهانی در مآثروالاثار میگوید آقا سید هدایت متولی باشی بقعه شاه نعمةالله ولی کرمانی قدس‌سره، انتهی .

راقم گوید آقا سید هدایت خلف مرحمت پناه آقا سید صالح است برادر منیرعلی‌شاه که ترجمه‌اش سبق ذکر یافت ووالده‌اش صبیه مرحوم ملامحمد شهید ملقب بهدایت‌علی است که نیز ترجمهٔ او گذشت سالها درخدمت آستانه شاه ماهان کوشید واظهار ارادت و خلوص به رحمتعلی‌شاه مینمود. در سفر اخیر که مرحوم والد بخطه کرمان رفتند چون مراجعت نمودند درخدمت بوده بشیراز آمد وامر تولیت موقوفات آستانه را به سعی ایشان ازدیوان اعلی بوی راجع گردید .

مکرر این حکایت از آقا سیدهدایت استماع افتاد که هنگامی که خیال حرکت از کرمان داشتند مال وبنه را حاکم ازخود داد وروانه شدند چون بمنزل آخر خاك کرمان رسیدند درکاروانسرا منزل فرمودند وجمعی ازارادت کیشان درآنحدود بودند که ازجوانب واطراف عازم شرفیابی شده که فردا برسند وهمراهان بارسفر گشوده وبنای اقامت چندروزی داشتند چون نصف شب شد جناب رحمتعلی‌شاه مرا صدا زدند وفرمودند چای حاضر کنید وخدام و حواشی را بیدار نمائید ومشغول جمع آوری اسباب شده روانه شویم من فوراً اطاعت نموده چای حاضر وهمه را بیدار مگر آنکه شاهزاده فضل‌الله میرزا اصرار بخواب داشت ودر اطاعت امر مسامحة مینمود طوعاً او کرهاً لباس پوشید وبنای رحیل‌شد مقارن آن حال درکاروانسرا راکوبیدند معلوم شد قاصدی نامه از کرمان آورده وگفت باید بدست خود آقا بدهم. چون گشودند یکی ازدوستان عرض نموده بود که حکومت تغییر یافت وحاکم منصوب ضبط اموال حاکم معزول مینماید و ازآنجمله حکم شده است دسته‌یی سوار به تعاقب جنابعالی بیایند ومالها راگرفته برگردانند وشما دربین راه معطل ودر بیابان با جمعیت همراهان پریشان خواهید ماند مقتضی آنست که تعجیل نموده روانه شوید که آنها نرسند .

چون برمطلب کاغذ مطلع شدند فضل‌الله میرزا نهایت شرمنده‌گی حاصل کرده و عذر تقصیرخواست و دیگران را مزید اعتقاد گردید. سوارشدند همین که به خاك فارس رسیدند مأمورین که‌آمدندکاری نتوانستند نمود خاسراً برگشتند چون بشیراز نزول اجلال فرمودپس

ازچند روزمالهای حاکم را با بعضی تحف بجلودار اوسپرده روانه طهران داشتندوبی اندازه موجب مسرت خاطرصاحب قاطر گردید ودائماً درثانی که منصوب شدتذکروتشکرمینمود .

وفات آقاسیدهدایت درماهان کرمان دوازدهم شعبان المعظم سال‌سیصد وسه بوددررواق پشت سربقعه متبرکه شاه ولی‌مدفون است رحمةالله علیه. بعد ازوی ترتیب امور آستانه برهم خورد وتاکنون نظمی ندارد ودرورثه آن مرحوم تملك موقوفه نموده‌اند حتی کتب و اوانی و فروش آن مکان را بجا نگذارده‌اند. پنج پسرودخترازوی باقی است ارشد آقاسید صالح‌مدعی تولیت آستانه ، دوم سیدنورعلی مدعی نظارت ، سیم سید محمدعلی این سه نفر باصبیه که‌عیال شریعتمدارحاجی آقا حسین می باشد ازیك مادرهستند ، پسرچهارم وپنجم آقا سیدعلی وآقا سید اسدالله وصبیه‌یی که متعلقه آقا محمدعلی پسرآقا نصرالله است ازیك بطن‌میباشند .

آقا محمد هاشم اصفهانی شکسته نویس

آقا محمد هاشم اصفهانی درخط شکسته ازاساتید بزرگ بود دراواسط عمرآنچه نوشته با قطعات درویش عبدالمجید خبرهٔ فن‌تمیز نتوانستند گذاشت. ازخدمت مرحوم آقا صابرعلی وجمعی ازبزرگان این طایفه کسب فضایل انسانی نموده وقریب هشت سال در شیراز شرف حضوررحمتعلی شاه را ادراك‌نمود وتحمل ریاضات بسیار کرد. صاحب مقامات شد درشیرازو واصفهان وتهران زمانها صحبتش دست دادوبا حقیرنهایت محبت ووداد مبذول‌می‌داشت‌وفقیر را با وی‌کمال اخلاص بودسخنهای نیکودرعرفان وسلوك ازوشنیده وحکایت فقرا را به‌نحو موعظه میفرموده ازکلمات اوست ،که : تاکسی انسان‌کامل راندیده هیچ ندیده .

وقتی بنده طهران بودم و اواصفهان اندوه بسیاری از ناملایمات زمان روی داد در کتابی بجنابش عرض نمود سال سیصد وچهار درجواب این نوشت :

این مطلب مسلم است که احدی ازبزرگان بقدر رضوان‌الله علیه مرحوم آقا و مولا در داردنیا اذیت وآزار نکشید وتحمل واردات ننموده لهذا ملازمان‌عالی‌از واردات نباید گله داشته باشید ودل تنگ شوید البته حالت بندگان عالی غیرازاین طورمقتضی نیست حقیقة از همچون ملازمان زیبنده وسزاوار آنستکه بمطلق موجود بی‌اعتنا و مهام اموردرکف‌کفایت حضرت علی‌الاطلاق سپارند که درخورملازمان همی سزاوار وشایسته و پسندیده است .

وقتی دررقیمه دیگرنوشته بودتوجه اولیا کلیهٔ اموررا کافی‌وبهیچوجه دلتنگی‌لازم‌نیست که الیس‌الله‌بکاف عبده‌امید ازفضل‌واجب‌الوجود آنستکه روزبروز برتوفیقات آنجناب افزاید وآنچه دلخواه مخلصان حقیقت توأمان است ازآن قرار بشود ازطور فقراظهارفرموده بودید فدایت شوم .

چونکه سرکه سرکه‌گی افزون کند پس شکر را لازم افزونی بود

باید تحمل بفرمائید. درسال هزار وسیصد وپنج طهران آمد حقیر ازخدمتش محظوظ

بود تا آنکه برحسب تقدیر سیم شوال سنه مذکوره حقیر عازم زیارت بیت‌الله‌الحرام گردید آخر ملاقات همان بود و بعد از چندی شنیدم که ایشان باصفهان رفته بین راه کسالتی روی داد و همان سال وفات یافت و قبرش در آن دیار است و آنجناب مدت‌العمر که ازهفتاد متجاوز بود مجرد زیست و عیال اختیار ننمود، اما آقا محمد جعفر برادر او که درسلك تجار بود سلوك طریق ابرار پیمود و دراطوار صاحب انوار گردید و دراواخر باسلامبول رفت و تجارت بآنجا برد وهم در آنجا مرد. اولاد خلفی صالح دارد آقا محمد حسین دست ارادت بجناب حاج ملاسلطان علی جنابدی داده است.

بابا رجب کفاش شیرازی

بابا رجب کفاش شیرازی ازقدمای فقرا وسالخوردگان سالکین بود وجمعی ازمشایخ این طایفه را خدمت نموده کمال احترام رانزد والد داشت وحاجی اورا درمجلس نیاز بر همه مقدم میفرمود. وقتی نواب والاعبدالباقی میرزا که بزودی ترجمه‌اش بیاید در محضر ایشان بود آن پیرمرد وارد شد درپهلوی خودمقدم برشاهزاده جای خالی بوداشاره نمودند وهمانجا نشست والا روی درهم کشید، فرمودند درمجلس فقرودرویشی خودبینی خطاست.

توانگری نه بمال است ومنصب نه بجاه

شاهزادگی را باید بیرون درگذاشت و درون مجلس فقر آمد. حال عبدالباقی میرزا تغییریافت وسخن حق تأثیردر قلبش نمود، رقتی بوی‌دست داد که حاضرین راگریه گرفت و وقت همگی خوش شد وصفا دست داد و بی‌رنگی‌روی نمود. وفاتش درحدود دویست وهشتاد بشیرازبود ونود سال متجاوزداشت سابقاً کفش ساغریراگرجی می گفتند و میپوشیدند برای عید همه ساله یك زوج بحقیر عیدی می‌داد و پسر از وی ماندند و تا سال سیصد اطلاعی از آنها بود.

میرزا بابای گرگانی مستوفی

میرزا بابا ابن میرزا محمد علی مستوفی گرگانی باخلاق ستوده و خصال محموده و کمالات صوری ومعنوی‌آراسته و درسلك مستوفیان وارباب قلم ودرخدمت مرحوم شاهزاده رضوان وساده سلطان مراد میرزای حسام‌السلطنه مستخدم بود.

در سفراول که شاهزاده بحکومت فارس بشیراز آمدآنجناب ازخدمت رحمتعلی شاه کسب فیوضات نمود و بعدها غالباً درسفروحضرمراقب ریاضات واعمال قلبیه وقالبیه‌خودبود ودرسفرخراسان درك فیض خدمت حکیم الهی حاجی‌ملا هادی سبزواری علیه‌الرحمه نمودو سئوال وجوابی نظماً باآن جناب دارد که مطالب حکمت وعرفان را پرسش نموده وجواب

یافته ابتدای سؤال این است :

ای حکیمی که‌چون‌تو فرزندی مادر دهر در زمانه نزاد
وادی عشق را تویی هادی سالکان طریق را تو مراد

وجواب مرحوم سبزواری این است که اشاره باسم صاحب عنوان فرموده :

ای عزیزی که‌چون تو بابایی ایزد ابناء معرفت را داد
دایم ازکوشش تو و چوتویی قوت وقوت رسد باین اولاد

باری رحلتش درمشهدمقدس اتفاق افتادوازثلث اموالش قریب هزارتومان حسب الوصیه بایستی بفقراء نعمة اللهی برسد. چون در ارض اقدس مرحوم آقامحمد حسن نقاس زرگررا که ترجمه‌اش بیاید وصی نمود دونفرصغیرواموال موصی درتحت حفاظت وی آمد تاپسر بزرگ اومرحوم میرزا آقا بخراسان رفته وبرادران خود را با بقیه اموال بطهران آورد و میرزا آقانیزازکمالات بهرهٔ وافی داشت غالب وقت راجزآنچه دردفتردولتی مصروف خدمت بود بصنعت شمسی وقمری میگذرانید بعضی تألیفات ومجامیع هم دارد. درطهران سال هزاروسیصد وپانزده وفات یافت دوبرادرش یکی میرزا ابوالحسن مستشاردفتردرمشهد رضوی مجاور و ازاهل دفاتراست ودیگری میرزا محمود خان درخدمت شاهزاده نیرالدوله درنشابور بسر میبرد واکنون درارض قدس بخدمات دیوانی مشغول است .

آقا محمد هادی شیرازی واخوات عارفات او

آقا محمد هادی پسرمرحوم حاجی عبدالغفارسابق الذکرسلوکش از جذبه کمتر بود درخدمت فقراء بی‌اختیار، دو همشیره داشت که در زمرهٔ عارفات مانند ایشان کم است یکی حاجیه بی‌بی عیال والد و دیگر علیامخدره زوجه جناب حاج آقا محمد عم والد وباآقا محمد رضای اصفهانی که برادرطریق وی واخ الزوجه دیگر نیزبود همیشه ضد وند بودند وخصومت باهم داشتند ومرحوم والدراازاین دونقیض آزارخاطرمیرسیدغالب اوقات مخاصمه آنها درحضورایشان رومی داد وآن پیرروشن‌ضمیرخاموش بود چون زیادازحد میگذشت به ملایمت سربرمیداشت ومیفرمود خسته نشدید ؟

خلاصه گاهی امورات شخصی درخانه بیکی محول بود ودیگری معزول وگاهی بهیچیک رجوع نمیفرمود، ثالث آنها را نواب فضل‌الله میرزا قرارمیدادند مشکل سه میشد.

بعد ازفوت مرحوم والدآقا محمد هادی از طرف منورعلی شاه سواد احکام طریقتی را برداشت وباطراف ولایات ایران ابلاغ نمود ودعوت میکردوبشیرازعود نمودسفری دیگر با عیال ومتعلقات ازسمت یزدبمشهد رضوی وازآنجا بعتبات روانه شدبین‌راه ناخوش گردید و در حدود سال دویست و هشتاد و اندی وفات یافت ونام بازماندگان او درا‌حوال حاج

عبدالغفار گذشت .

آقا محمد رضای اصفهانی

آقا محمد رضا نیز سفری ازجانب منور علیشاه مأمور شد همین احکام را به فقرای ایران ابلاغ نماید، چون مراجعت نمود برای رسیدگی املاك عم امجد در بلوك خفررفت وقت نمازعصرشریری درحالت قیام چماقی به‌پهلوی وی زد وبهمان ضرب جان داد نعش او را بقبرستان باب سلم شیراز آورده بخاك سپردند ودر پایان صفه تربت قریب مزار رحمت آثارواولاد بسیارازوی‌شد ورفت وامروزیك پسرباقی‌است نامش‌میرزاعبدالرضاساکن‌شیراز.

ملا محمد لاری

آخوند ملامحمد لاری شیرازی ازمعتقدان گرامی‌بود و زوجه‌اش ازعارفات. راقم را نخستین معلم است بسن پنجسالگی بوی سپردند تا دوسال خدمتش بخواندن الفبا و قرآن مجید اشتغال داشت در تعلیم حقیر بنحودل سوزی ومحبت مراقبت نمود و درآن اوان وفات یافت خدایش برحمت خویش هماره قرین فرماید .

نواب والاطهماسب میرزا مؤیدالدوله

نواب اسعد والاطهماسب میرزا مؤیدالدوله خلف محمدعلی میرزا پور خاقان مغفور درمآثروالاثارمذکوراست که وی ازفحول فضلاوایل جلیل قاجارودرسیروآداب واخبارعجم وعرب یگانهٔ روزگاربود .

درتاریخ عضدی مسطوراست طهماسب میرزای‌مؤیدالدوله می گفت هنگامیکه با برادرم محمد میرزای حشمةالدوله نقاری حاصل کردم درسلطانیه زمان مأموریت قشون به محاربه روس خدمت خاقان مغفوررسیدم وعرایض خود را رسانیدم حکومت کرمان بمن مرحمت‌شد جبهٔ پولك دوزی برسم خلعت میرزا غلام شاه پیشخدمت آورد وگفت فردا صبح باید بخاك پای مبارك همایون مشرف ومرخص بشوید، برحسب امررفتارنمودم ولیعهد مرحوم‌هم‌چکمه بپا بودندکه مرخص تبریزشوند وبالشکری انبوه درمقدمه اردوعزیمت به ساحل ارس‌نمایند پای مرحوم خاقان رابوسیدند وعرض کردند سفرجنگ خصوص بادشمن‌قوی‌چنگ خالی‌از مخاطره نیست می‌خواهم وصیت خود را بخاکپای‌مبارك نموده مرخص‌شوم.

شاهنشاه فرمودند چه وصیت داری ؟ عرض کرد اگردراین سفرتصدق خاکپای‌مبارك شوم این معامله‌که میانهٔ طهماسب میرزا ومحمد حسین‌میرزا پسران برادرم مرحوم محمد علی فرموده وتخم رقابت ومغایرت دردلهای آنها کاشته‌اید مابین محمد میرزا و جهان گیر

میرزا نفرمایید .

خاقان مغفور فرمودند طهماسب میرزا برو بمنزلت، تا بمنزل رسیدم حامل فرمان آمدو فرمان را پس گرفت وحکومت من سر نگرفت ملتزم رکاب ولیعهد و سپرده بایشان شدم .

خلاصه مرحوم مؤیدالدوله ازعلوم ادبیه وعربیه وفروع فقهیه حظی وافر داشت و با مشایخ عرفا ومعارف هرقومی صحبت داشته وارادت کامل برحمتعلی شاه بهمرسانید ودرسال هزارودویست وهفتاد تا هفتاد وشش که بالاستقلال حکومت فارس داشت ونیزسال هفتادوهفت وهشت که حاکم آن مملکت بود لیالی مخصوصه همه هفته معین بود که ایشان را بخلوت ارك دعوت مینمود ومطالب معرفت وحقیقت درمیان بود واستمداد همت می خواست تاهفته دیگر، وبسیاری ازتکایای بیرون شهر که درزلزله شصت ونه محتاج مرمت شده بود تعمیری لایق نمود مخصوص بقعهٔ باباکوهی را .

چون مرحوم والد عصرهای پنجشبه را بفاتحه اهل قبورباب سلم ومزارمرحومه والده خود میرفتند وازآنجا بقعه شاه داعی الی الله، بنده نیز درخدمت بوده یاد دارم که شش ساله بودم تازه شروع بقرائت قرآن مجید نموده یکروز در تکیه داعی الی الله نشسته بودیم که شاهزاده وارد شد با بنده اظهار ملاطفت نمود پهلوی خود نشانید گفت چه میکنی؟ عرض کردم درس میخوانم. فرمود پول میخواهی؟ گفتم مرحمت فرمایید گفت چه میخری؟ گفتم کتاب بسیارخوشش آمدازعرض فقیرآنچه دوهزاری زرد در کیسه داشت در دست حقیر ریخت دستهای بنده کوچك بود جای نگرفت بدست خودش در دستمال بست وبه برادرم سپرد .

وقتی برای ملاقات شاهزاده مرحوم رحمتعلی شاه بارك حکومت رفتند امیرزادگان فوراً ایشان را استقبال نمودند بمنزل مناسب بردند. مؤیدالدوله اندرون بود بعدازشنیدن بیرون آمد آخوند حاجی ملامحمد قیری که رجوع ترافع غالب اهل شهر با ایشان بود بشاهزاده از امیرزادگان شکایت نمود که مدتها من در دیوانخانه نشستم وهیچ توجهی بمن ننمودند اما این درویش که آمد چنین وچنان ادب نمودند. شاهزاده فرمود بس است جناب آخوند بشما ارادت نداشتند وبایشان اخلاص دارند .

اتفاقاً مؤیدالدوله درضمن عرض عارضی سؤال فرمود که مریض هرگاه زوجهٔ خود را طلاق باین دهد ارث میبرد از زوج خود یا نه؟ آخوند گفت ارث برده نمیشود. مرحوم والد گفتند ارث داده میشود. آخوند برآشفت جسورانه گفت این مسئله فقهیه است نه عرفانیه، در کمال ملایمت والد فرمودند اگرشرح لمعه حاضر بود شهید تصدیق مرا مینمود .

شاهزاده بکتابدارخویش امر باحضار آن کتاب فرمود چون بدست رحمتعلی شاه داد گشودند وازغرایب آنکه همان موضع مسئله مذکوره بود والعبارة هذه و یکره للمریض الطلاق فان فعل توارثا فی العدة الرجعیه من الجانبین کمیره وترثه هی فی البائن والرجعی الی سنة من

حين الطلاق للنص والاجماع مالم تتزوج بغيره او يبرء من مرضه الى آخر ما قال. لون صورت آخوند چون ولایتش شد و حاضرین را مزید ارادت و مجلس بخاموشی ساعتی گذشت کانه وقع الطیر علی رؤسهم .

پدرم فرمود قلیان مرخصی را بیاورند بعد از آن برخاستند و باصرار آخوند را برخود مقدم داشتند و بیرون آمدند بعضی از دوستان که در خدمت بودند عرض نمودند که با اینهمه گستاخی آخوند سبب اینهمه مرحمت چه بود؟ فرمودند بملاحظه این بود که چون میدانستم بعداز من اگر آخوند بماند امیرزادگان اورا بسلامت نگذارند .

نواب والا عبدالباقی میرزا

نواب والا عبدالباقی میرزا ابن مرحوم مؤیدالدوله علاوه بر فضایل و کمالات علمیه سیاست و شجاعت او در تواریخ مذکور است چنانچه فتح بندرعباس و فراردادن امام مسقط و انتظام گرمسیرات و خلیج فارس از او بود و چون زیاده از اندازه مخارج حکومتی مینمود همواره باقی دیوان داشت.

شاهنشاه شهید نام اورا عبدالفاضل میرزا فرمود که دیگر باقی کار نشود لهذا در مآثر الآثار بعنوان عبدالفاضل میرزا وی را باین عبارت ستوده در کافه آن فضیلتها و مرتبتها تالی پدر فضیلت پرور هنر گستر بود. خلاصه در ارادت خدمت رحمتعلیشاه بی اختیار بود و آن مرحوم را اشعار بسیار نیکو است واین دو بیت در خاطر بیش نیست :

ساقی بیار بادهٔ خاموشی　　　غم را بده بباد فراموشی
آهنگ سبز خیمهٔ رستم کن　　　تا کی اسیر خون سیاوشی

سبحان‌الله با همهٔ نیکی مرحوم مؤیدالدوله غالب نوادگان و اولادش اسیر پنجه فقر و فاقه‌اند مگر آنکه نواب محمد حسین میرزا مؤیدالسلطنه از محترمین ومتمولین است و در تلگرافخانهٔ مبارکه جزء مستخدمین این دولت، والحال رئیس خط فارس است ومحض دوستی موروثی متحمل زحمات امور رعایای حقیر در آن خطه میباشند .

نواب اسعد والا امیر تومان جهان سوز میرزا

نواب اسعد امجد والا جهان سوز میرزا امیر تومان فرزند ارجمند خاقان مغفور از بطن مخدره بیگم خانم ارومیه. در لشکر کشی و علوم جنگ اول سردار است چندین مرتبه با ترکمانان خراسان جنگ‌ها نموده وشکستها داده ودر بسیاری از ولایات ایران حکومت داشته علو همت وسخاوت وشجاعت راجامع است ودر زمرهٔ اشخاصی است که بلاواسطه فیض یاب حضور رحمت علی شاه گردیده ودست ارادت بوی داده از رسوم وقواعد فقر با اطلاع، صاحب سیر وسلوک

است با فقيرش نهايت محبت وحقيررا با حضرتش ارادت، سالها درطهران صحبتش دست داد .
راقم ماه شعبان سيصد وپانزده ازكنارهٔ خزر باستر آباد واردشد نواب والا حكومت داشتند وقريب پانزده روزدرخلوت مخصوص بنده را منزل داده بعد ازفراغ ازانتظام امور بدانجا می آمدند وجزسخن درويشان ونكته عارفان وبيانات مقامات معنوی كلامی واحكامی نبود. باريتعالی وجود اينگونه اشخاص راهماره مستدام بدارد الحال در شاهرود و بسطام حاكم وسالم است .

نواب والا صاحبقران ميرزا

نواب والا صاحبقران ميرزا درهنگام رضاع مادرش وفات يافت، اورا فخرالدوله همشيره شعاع السلطنه تربيت نمود وباين واسطه تقربی نزد خاقان داشت و منصب امارت توپخانه يافت. خلاصه ازخدمت رحمتعلی شاه بهره يی ازفقرحاصل كرد ودراواخر مجاور نجف اشرف گرديد ودرحدود سال هزار ودويست ونود همانجا وفات يافت .
واوقات مجاورت فقير در آنجا برای تحصيل نهايت مودت داشت اولاد نيكونهاد ذكور واناث ازوی باقی است. نواب حسين قلی خان سالها درامامزاده عبدالعظيم طهران ناظم التوليه بود وهم وفات نمود دوسال قبل جنازه اش را حمل بعتبات نمودند برادر ديگرش نواب عباس قلی خان ناظم التوليه بحكومت آن خطه منصوب وبا راقم نهايت محبت را مسلوك مينمايد .

نواب حاج فضل الله ميرزا

نواب حاج فضل الله ميرزا ابن شيخ علی ميرزا شيخ الملوك ازملاير قطع علايق با پريشانی وجذبه بشيراز آمدو بشرف توبه وتلقين ذكر وفكر ازخدمت رحمتعلی شاه مشرف گرديد و همانجا متوطن شدو بعدازمدتی يكی ازصبيه زادگان ايشان را بعقد ازدواج درآوردو محب علی ميرزا ازوی الحال در شيراز يادگار است ودرتلگراف خانه مستخدم .
خلاصه مدتی خدمت دلالت راجع بوی بودو گاهی امورات شخصی را باومحول ميفرمودند و در اواخر حال نميدانم چه شد كه گرفتار خطرات نفسانی گرديد و ادعای طلب ازپير خود نمودبا آنكه وقت ورود بشيراز از جزلباس برچيزی نداشت، اياز را پوستين وچارق را ازياد رفت و موافق كاغذ مصالحه نامه كه الحال نزدفقير است باپير خود مصالحه نموده و كان وقوع ذلك فی خامس شهرجمادی الاولی من شهور سنه سبع وسبعين ومأتين بعدالالف .
وعلی الجمله ازآن روز ببعد روزخوش نديداگر چه بعد اظهار پشيمانی وتوبه نمود وقبول افتاد. بعدازوفات رحمتعلی شاه بزمان قليلی عازم مكه معظمه شد وازسمت عراق عرب بملاير كه وطن اصلی بود رسيد سرای فانی را بدرود نمود وجنازه اش بمعصومهٔ قم آورده

بخاك سپردند .

میرزا محمد خان قاجار سپهسالار

سپهسالار اعظم میرزا محمد خان قاجار احوالات و خدمات و مرتبه بمرتبه ترقیاتش تا برتبهٔ مذکوره در تواریخ قاجاریه مسطوراست. خلاصه از رجال بزرگ این دولت و معتقدان خالص العقیده این امت است بامرحوم رحمتعلیشاه اظهار ارادت و اخلاص مینمود و با گرفتاری منصب وجاه طریق سلوك می پیمود ومایل بصحبت درویشان بود. درسال هفتاد وسه که دولت ایران را باانگلیس درحدود بوشهر جنگ افتاد بسرداری کل سپاه ظفر همراه بشیراز آمد و تجدید عهد قدیم ازخدمتش نمود وتاشیراز توقف داشت مفارقت حضرتش راروا نداشت وآخرالامر بایالت خراسان منصوب وهمانجا درهفدهم صفرهزار و دویست و هشتاد وچهار بدرود عالم ناپایدار نمود ودر روضهٔ رضویه علی مشرفها الف سلام وتحیه بخاکش سپردند .

ازآثار خیریهٔ او مسجد مدرسه ایست درمحله حیاط شاهی طهران ودو پسر ازوی باقی ماند و هر دو دامادشاه و مخلصین اولیاءالله بودند اکبر محمد مهدیخان اعتضادالدوله و حسینخان اعتضادالملك قبل از شهادت شاه شهید وفات یافتند .

میرزا حسینخان سپهسالار اعظم

حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله ابن میرزا نبیخان امیردیوان خانه ابن حاجی میرزا زین العابدین قزوینی. شرح خدمات حاجی مذکوردرابتدای این دولت و تزویج ماه نوش لب خانم افتخارالسلطنه ازبنات خاقان ازبطن نوش آفرین خانم بمیرزا نبیخان امیر درتاریخ عضدی مذکوراست .

وعلی الجمله حاجی میرزا حسینخان چندی درممالك خارجه بدرجات مختلفه درامور دولت خدمات نیکونمود علی الخصوص درسفارت استانبول بمکه معظه مشرف و برای ترفیه حجاج ایرانی قواعد خوب مقررداشت ودرسال هشتاد وهفت که شاهنشاه شهید بعتبات عالیات حرکت نمود، اورا ازاستانبول بخواست ودرركاب همایون غره ذیالحجه همان سال عود به طهران نمود وزارت عدلیه بوی تعلق یافت بعد ازچندی بمنصب صدارت عظمی نایل گردید ودرسال نود که درموکب شاهنشاهی بفرنگستان رفت و در مراجعت بملاحظه یی که اجتماع طبقات رعایای مملکت شد درعزل او نام صدارت ازوی گرفته شد وسپهسالاری اعظم ووزارت خارجه که معنی صدارت بود باو محول فرمود ودرسال نود وپنج که سفر ثانی اعلیحضرت به فرنگستان شد نیزملتزم رکاب بودودرنود وهشت ازتمام مناصب معزول وبقزوین روانه گردید وازآنجا درفتنه شیخ عبیدالله تبریزو بدربار امپراطور روس بشغلی معین رفت ودر مراجعت

ایالت خراسان را باو مرحمت فرمود و آخرالامر مثل آن سپهسالار در آن آستان فیض آثار رضوی درشب غدیر نود و نه از عالم ناپایدار بدار قرار قرار گرفت.

خلاصه حسن اعتقاد او باین طایفه و ارادتش خدمت رحمتعلی‌شاه بی‌شائبهٔ ریاست. مکرر صحبتش دست داد ابتدای امرش درخانه نواب محمد رضا میرزا بطهران از خدمت رحمت بشرف توبه و تلقین نایل گردید.

و حاجی‌میرزا صادق خان کاشانی که مدتی درشیراز کارگذار مهام خارجه بود و اظهار ارادت بی اندازه بمرحوم والد مینمود میگفت درسفری که بهمراهی سپاه مأمور کارگذاری معموره بمبئی بود بشیراز آمدیم و از خدمت حضرت رحمت تشرف جستیم به‌جناب حاجی‌میرزا حسینخان فرمود بالا بنشینید. عرض کرد آنجا صدر است. فرمود بنشینید که جای شماست و چون مرخص شدیم و روز بروز کواکب اقبالش درشرف بود مکرر می‌گفت منتظر ظهور و بروز فرمایش پیر بزرگوارهستم، تا رسید بآنچه رسید.

آثار خیریهٔ او درطهران مسجد و مدرسه اوست که موقوفات بسیار دارد و کتابخانه بسیار معتبر ولی افسوس که آن مسجد ناتمام است، و دیگر برمزار مرحوم حاجی میرزا صفا که درکنار چشمه علی بدامنه کوه طبرك واقع است صحن و بقعه‌یی ساخته‌است.

میرزا نصرالله خان نصرالملك

میرزا نصرالله‌خان نصرالملك برادر مشارالیه درهفتاد وسه درشیراز ازخدمت رحمت علی‌شاه بشرف توبه و تلقین ذکر و فکر موفق گردید و مکرر کراماتی که از آنجناب دیده بود حکایت می‌نمود از آنجمله می‌گفت روزی بمن رقعه‌یی نوشتند بعنوان سرتیپی و من سرهنگ بودم، بعداز چهل روز که چاپار آمد ازطهران و وارد شیراز شد فرمان ونشان سرتیپی بود و بتاریخ همان روز مورخ.

وفاتش درنیمه جمادی‌الاخره من‌شهور سنه هزار وسیصد و نه بطهران واقع شد و در بیستم همان ماه وسال یحیی‌خان مشیرالدوله برادر دیگرش بوی ملحق گردید.

محمد ابراهیم خان نظام‌الدوله

محمد ابراهیم خان نوری در خدمات نظامی بدرجهٔ سرهنگی و بعد سرتیپ و لقب سهام‌الملك و بعد سهام‌الدوله و بعد امیر توپخانه و نظام الدوله نایل گردید تا در سلخ جمادی‌الاخره سال هزار و سیصد و چهارده درطهران قبض روح شد. خودش مکرر می‌گفت مرا باین طایفه میلی نبود و مخصوص چون میرزا عبدالوهاب خان اصفهانی سرهنگ فوج جرقویه اظهار بندگی برحمتعلی شاه مینمود ازمرید و مراد هردو بد داشتم تا آنکه مأموریت بفارس

حاصل شد ودر پشت حافظیه شیراز نصب خیام نموده وافواج و صاحب منصب هریك به جای خویش چادری بر پا کرد، یکروزظرف عصری نشسته بودم دیدم رحمتعلیشاه روبسمت چادر من سواره تشریف می آورد باآدمها گفتم یقین قصد چادرمیرزا عبدالوهاب خان نموده نشان دهید وخود پناه رفتم که روبرو نباشم. بالاخره به چادر من رسید وگفت فلانی رامخصوص آمده ام ببینم وکاری لازم است. با خود گفتم عجب کاری است طوعاً اوکرهاًازجای برخاستم و پذیرایی نمودم پس ازساعتی حرکت نمود به مشایعت رفتم هموار درگوش من گفت برای تمام بستگان شما سختی روی دهد اماشما را غمی نباشدمحض خاطرمیرزا عبدالوهاب خان شمارا شفاعت نمودند. این سخن بیشترموجب انزجارمن گردید وچندی گذشت وچاپارمقرری ازطهران وارد وقصه گرفتاری نوریه وعزل مرحوم میرزا نصرالله خان المعروف بهمیرزا آقاخان صدراعظم ظاهرشد. تمام خوانین نوریه راکه درشیراز بودند حکم حبس وجریمه رسید بلکه جمعی را بمن سپردند آنوقت بفرمایش ایشان پی بردم واز خیال نفهمیدگی خویش پشیمان شدم بوسیله وواسطه بسیارشرف حضورش را بازیافتم وروزبروز براخلاص و ارادتم افزود تا آنکه قبولم فرمود ودرزمرهٔ طالبین طریق شماره ام نمود.

مصطفی قلیخان اعتمادالسلطنه همدانی

مصطفی قلیخان میرپنجه اعتمادالسلطنه همدانی قراگوزلو ازقبیله حضرت مجذوب علی شاه است وخدمات این سلسله درراه دولت وملت درتواریخ قاجاریه مشروح، مکرر به فارس مأمور وصحبتش روزی گردید مردی بود باشجاعت وسخاوت قرین وبافقراومساکین مایل ودرسیروسلوك طی مقام درجهٔ ارجمندی حاصل نموده و در قانون لشکرکشی و صف شکنی علمی وافی وتجربه یی کافی داشت، درمعارك صعب وحروب سخت مثل کوه راسخ بود وهنگامی که سید یحیی ابن جناب آقا سید جعفردارابی مشهور بکشفی درقلعه نیریزفارس دعوی نیابت اوازباب بالاگرفت درسال شصت وشش اعتمادالسلطنه رفع نمود وطغیان فتنهٔ شیخ حسینخان عم شیخ نصر خان را دربوشهر او خاموش نمود چنانچه تفصیل این دو در فارسنامه ناصری مذکور است.

ومرحوم اعتمادالسلطنه برای راقم میگفت چون سید یحیی وجمعی ازخواص اودستگیر شدند دوشب دراردو با اوصحبت نمودم که اگر دلیلی واضح برمدعی خود داری چرا اثبات نمی نمایی؟ آخرالامردرجواب گفت حقیقت مقصودما باین حیله سروری وحکمرانی بود، تدبیر با تقدیر وفق ندارد.

علی الجمله درسال نود وهشت که شیخ عبیدالله نقشبندی رایات فتنه در حدود تبریز برافراشت وکردآنچه کرد، اعتمادالسلطنه حسب الامر بدانصوب مأمور گردید وآن آتش فرو

نشانید و نظمی کامل داد وخدمتی باسلام نمود وبه تبریز آمد مزاجش‌ازاستقامت به اعوجاج روی نمود هم درآن سال ازدارغرور بدارسرورارتحال فرمود ودرحظیره فارس وبقعهٔمنوره جناب مجذوبعلی شاه بخاکش سپردند ونعم‌الخلف اوامیرالامراء العظام عبدالله‌خان سردار اکرم‌درویشی را بالارث مایل وصحبت نیکانش حاصل گردیده، زاده الله توفیقا.

فتح‌اله خان شیبانی کاشانی

ابونصر فتح‌الله خان شیبانی‌کاشانی ابن محمدکاظم خان از بزرگ زادگان وشعرای عصروعرفای دهربود، دراقسام سخن موزون گفتن طبعی بلند داشت ودرترسیل ونثر قدرتی ارجمند، کتاب درج‌دررو گنج گهرو بعضی‌ازمنتخب دیوانش‌بطبع‌رسیده ودرفتح‌هرات با نواب اسعد والاسلطان مراد میرزا بود وغالباً بمشاورت با اوکاری میفرمود ودر حکومت نواب معظم له بفارس نیزبود وازخدمت رحمتعلی شاه غالب اوقات منفك نمی‌شد.

وقتی حکایت می‌نمود که چون به‌دورهرات حصاری‌از اردوی معلی کشیده ودرترتیب جنگ کنکاش می‌نمودیم ایام عاشورا رسید و برحسب رسم جمعی صاحب منصبان فوج لوای رثای خامس آل‌عبا را برافراشتند من اندیشه نمودم که اگرمانندآنها مجلس روضه خوانی مرتب نمایم باکنکاش افاغنه که درمعیت با ما میباشند منافیست و اگرتخلف ورزم شماتتم کنند وبر بی‌اعتقادیم حمل نمایند. گفتم تفأل‌ازکتاب مثنوی‌مولانامیزنم بهرچه‌حکم‌آمدوحی منزل است. ازدامنهٔ پردهٔ چادردست بردم وکتاب رابرداشته گشودم دیدم دیوان‌سنائی است وشاهد مرا روان مولانا اززبان وی میفرماید:

دین حسین تست آزو آرزو خوك و سکند
تشنه‌آن را میکشی وین هردورا می‌پروری

بر یزید و شمر بیرونی چرا لعنت کنی
چون حسین خویش را شمر و یزید دیگری

باری روزگاری درازدرطهران لیالی وایام با هم بسربردیم وبا حقیرالفتی بی‌کلفت ومحبتی بدون‌زحمت داشت غمخوارودلسوزومهربان بود، بسی ازجور روزگاران بهره یافته وتجربه‌آموخته واواخرعمر نزدیك بدروازه قزوین باغچه وخانقاهی بناو برای‌خویشتن‌درآنجا مکانی را مقبره نمود ودرشب دوشنبه بیستم رجب‌المرجب سال هزاروسیصد وهشت از عالم فانی درگذشت ودرهمان دخمه بخاکش سپردند. درمجمع الفصحا ترجمه وی مشروح‌است وبسیاری ازاشعارگهرزایش مسطور.

میرزا محمد حسینخان مستوفی اصفهان

میرزا محمد حسینخان ولد میرزا مرتضی اصفهانی ازمستوفیان آن ولایت است و از کسانی که بلاواسطه ازخدمت رحمت بشرف توبه وتلقین ذکروفکر رسیده ودرقید حیاتند اوست. حقوق دوستی‌وی با راقم بسیاراست دونوبت ازاصفهان بطهران درخدمتش آمده رفیق حجره‌وگرمابه وگلستان‌بودیم چندی درشیرازدرزمرهٔ کارگذاران نواب‌اسعدوالاظل‌السلطان بود والحال نیزدرموطن اصلی بشغل سررشته داری محاسبات حضرت والا برقرار و محل اعتماد است .

درعلم سیاق استادوخط نستعلیق را خوب‌می‌نویسد وکسی بپایه اوجمع‌خطوط‌اساتید رانموده واحدی بقدراوکتب عرفا را ندیده کتابخانه‌اش بی‌مانند است، دروغ ازاو شنیده نشده ودر رد امانت بی‌اختیاراست اگرهمه دشمن باشد ودرقول‌وعهد باوفا.هیچوقت قبل‌از صبح خواب نبوده‌دراوقات صلوات واوراد مأثوره مواظبت اوراکمتر کسی داردحقوق‌مالیه را درآخرسال حساب نموده وهر کس راکه ولی عصرمیداند باومیرساند .

از ابتدای حال خود برای حقیرچنین‌می گفت : بعد از فوت پدر گرفتار نادانی و جوانی شدم ورفته رفته بانواع منهیات مبتلا وتهی‌دست وفرومایه گردیدم درسرهوای دین‌و دردل طلب اهل‌یقین پیدا شد وبهرطایفه ابواب آمیزش گشودم وهمه راگرفتار هوای نفس دیدم وازعلم‌آخرت بی‌خبریافتم گفتم خبری‌نیست وحشری‌نیست‌نه حسابی‌است‌نه کتابی‌واگر نه چرا مدعیانش **یقولون مالایفعلون اتأمرون‌الناس بالبروتنسون انفسکم** باری یکجهت ببدین ومنکر همه‌آیین گردیدم تاآنکه روزی در خرابات‌کسی بمن‌گفت دلیل تو ناقص واستقرای تو ناتمام است و قیاس غالب مردم را با ارباب یقین که وجودشان اعز از کبریت احمراست صحیح نباشد .

گفتم راهی بنما بکجا شوم ؟ نشانم بدارالامان کرمان دادپیاده قطع هروادی نموده بدانجا رسیدم وچندی ماندم وآنچه شنیده نیافتم‌ملالتم افزود وکسالتم روی نمود ،خوابم ربود درعالم رؤیا شاه ماهان رانشانی دادند بدانجا شتافتم چون بجدول آبی که‌واردصحن بقعهٔ مبارکه میشود رسیدم گفتم با این لباس‌نجس وبدن کثیف خلاف‌ادب است‌تمام را شستم چنانچه گفته‌اند :

«شست و شویی کن وآنگه بخرابات خرام»

وبا طهارت واردآستانه فرشته پاسبان شدم حالتی غریب روی داد و بکائی عجیب که دیگرندانستم چه‌شد وساعتی بی‌خبرافتاده بودم که ناگاه کسی مرا بلند نمود وبشارت‌داد که آنکه درطلبش میگردی اوست که در صحن‌آمد .

چون چشمم بر آن جمال افتاد گویا روان تازه بمن رسید ومفارقت ازحضرتش نتوانستم نمود تا بشرف بیعت نبویه وولویه فایز ومعنی اسلام وحقیقت ایمان رایافتم و بدین حنیف داخل شدم ، انتهی ملخصاً.

وی را دوسر پوشیده ویك پسراست اسم پدررا به پسر نهاده قریب بیست سال ازعمرشریفش میگذرد امید بحضرت باری که اورا بکمال اولیاءالله برساند .

مانکیجی صاحب

مانکیجی صاحب درلباس زردشتیان بود ولی درباطن ازمسلمانان با ایمان. میرزامحمد حسینخان مذکور برای حقیر نقل نمود همانروز که مرا قبول فرمودند مانکیجی‌هم بشرف‌دین احمدی وولایت حضرت مرتضوی از خدمت رحمتعلی شاه مشرف گردید .

راقم مکرر بصحبت‌اورسیده وازخودش‌نیزاین حکایت شنیده، پیری‌پاکنهادودرویشی نیك اعتقاد بود وسالها درطهران مسکن داشت صاحب تصنیف وتألیف است ودر کتب مؤلفه خودرا بنام درویش فانی میخواند .

ودرآخرترجمهٔ هوشنگ نامه چنین‌نوشته: پیداست‌که درویش فانی‌مرکب است ازنه حرف‌که هرحرف‌ازآن‌هادیند ترابطریق نجات که چون‌بدان‌رفتار کنی‌ازرنج دوجهان رسته گردی وبمعنی درویش فانی‌باشی .

نخستین دال است وآن دلالت میکندترابدینداری ودیانت و دادگری‌ودانشوری .

دومین راء است وآن راهنمایی میفرماید ترابراستی‌ورادی ورستگی‌وروان‌پروری .

سیمین واواست وآن وعظ میکند ترا بویژگی وویژه درونی وآگهی ازوحدانیت .

چهارمین یاء است و آن یاد میدهد ترا یزدان پرستی و یاری مردمان‌کردن و از یاوگی حذرنمودن .

پنجمین شین‌است‌وآن شاد می‌گرداند ترا بشکرگزاری‌وشکیبایی‌وشناسایی‌وشرمداری

ششمین فاء است وآن فرمان دهد وفیروزگرداند ترابفرزانگی وفربودی‌وفرخویی وفرشته منشی .

هفتمین الف است وآن‌آموزگاری می‌کند ترابه‌آدمیت وارجمندی وآزادی‌وآبادی وارزانش‌کردن .

هشتمین نون است وآن نمیرانی‌کند ترا به پرهیزاز ناپاکی ونابکاری و نابخردی وناپسندگی‌ها .

نهم یاء است وآن نیزیادآوری میکند ترا به یزدان‌پرستی و یزدان شناسی‌ویزدان دانی ویزدان خوانی‌که درنهان وعیان جزاونشناسی .

یکی گوی ویکی جوی ویکی دان　　　بدین ختم آمد اصل و فرع ایمان

روزی باوی گفتم چون شد باین طریقه اسلامیه در آمدی؟ گفت درسیر و تواریخ احوالات حضرت ابراهیم نقل شده و احمد مرسل بر آن بوده در هیکل رحمتعلی شاه جلوه نموده سر بر آستانش نهادم وحلقهٔ بندگیش در گوش جان کردم . وفاتش در اوایل رجب سال سیصد وهفت روی داد ازپسرش صدمات بسیار کشید .

نواب حاجی الله قلی خان ایلخانی قاجار

نواب حاجی الله قلیخان ایلخانی ابن موسی خان برادرزاده مرحوم خاقان والده اش حاجیه شاهزاده عزت نسا خانم از بطن ننه خانم ومشهوره بحاجیه استاد، عمه مرحوم رضا قلیخان امیرالشعرا که ترجمه اش سبق ذکر یافت نمازخانه اطاق شاه وصندوقخانه مختصری ازنقدینه دست او بود اصلا ازنجبای دارالمرز وازوجات زمان جهانبانی خاقان است .

خلاصه پس ازفوت موسی خان حاجیه شاهزاده عیال مرحوم حاجی میرزا آقاسی شد و این یکی ازکرامات حاجی است که پیش خبرداده بود وباین سبب نواب ایلخانی معروف بود بایلخانی حاجی. اگربخواهیم شرح ایام جلالت وجاه او را بنویسیم کتابی جداگانه باید بهتر آنکه ازدرویشی وی چند حرفی آورده شود .

باری زیارت ائمه عراقین ومکه معظمه ومدینه طیبه وسیر ممالك عثمانی واروپا نموده وباعرفا وعلمای هردیار صحبت داشته ازمشایخ مولویه وبکتاشیه وقادریه واخلاص تمام بسلسله نعمةاللهیه داشت ازآنجمله بجناب حاج میرزا صفا وجمعی دیگرازاین طایفه .

ابتدای حال شیخ چغندر بروایت ایلخانی

روزی ازشیخ چغندرلرصحبت میداشت که ازابتدای حالش خود حکایت می نمود که من قطع طریق می نمودم ورفیقی داشتم که شریك بود وهر دوقوی و زورمند ، چنان بودیم که قافله زیاد راکم میشمردیم تاآنکه یکی ازایام ولیالی در کمین نشسته بودیم درویشی رادیدیم بردرازگوشی سوارو کجکول وتاج وسایرمایحتاج در نهایت ظرافت ونظافت وخادمی دررکاب اوست درکمال لطافت .

آن رفیق شریك من اشارتی نمود که خوب لقمهٔ چربی است. گفتم بزبان لری او دبریش یعنی درویش است گفت خودشراکاری نداریم اگردست درنیاوردام اکلاه ولباس وحمارش دبریش نیست. مختصراً وسوسه نمود تاراضی شدم برخاستیم اوازپیش رو ومن ازپشت سربوی حمله نمودیم درویش درکمال متانت وهیبت نگاهی بمن نمود وگفت که ترا برای این کارنیافریده اند گویی که مرا ازهفت آسمان برزمین زدند بعد بحال آمدم وعرض کردم قربان پس برای چه

آفریده‌اند؟ گفت بیا با من تا با تو بگویم و بدنبال او رفتم و هرجا منزل نمود خدمتش نمودم راهی فرمود که ازآن ببعد درآن کارهستم.

خلاصه مرحوم حاجی ایلخانی ازوی‌حکایات خوب داشت وبالاخره مزارش طهران پهلوی مزارمعطرعلی شاه است درجنب سیدنصرالدین وحاجی ایلخانی درویش دوست بود هیچوقت تنها غذا نمیخورد و بقدرمقدورسائل را محروم نمینمود وبااین‌حقیرنهایت مودت را اظهارمی‌نمود وطبع این‌تذکره را مصمم بود که اجل‌فرصتش نداد ودربیست وششم‌ماه‌شعبان سال‌هزاروسیصد و نه ارتحال نمود اولاد ذکورواناث ازوی بسیار مانده است .

حاج محمد علی شاهزاده عبدالعظیمی

حاجی محمد علی‌شاهزاده عبدالعظیمی ازارادت کیشان ومخلص‌حقیقی ایشان بوددر رقیمه‌جات مرحوم رحمتعلی شاه بوی برادرعزیز نوشته‌اند بعدازوفاتش‌جنازه‌اش را ازامام زاده عبدالعظیم بعتبات عالیات حمل نمودند .

ازاوسه اولاد ذکورباقی‌است: حاجی‌آقا محمدآقا، حاجی‌محمدآقا، حاجی‌علی‌آقا همه صاحبان مکنت وثروت واملاك می‌باشند ودرویشی را فراموش کرده‌اند .

حاجی عبدالعظیم هروی

الحاج عبدالعظیم‌الهروی با برادرش حاج‌عبدالکریم ساکن طهران وازتجارمعروف بودند درسال هزارودویست و نودوچهار راقم را ملاقاتش درطهران حاصل گردید از هشتاد سنین عمرش متجاوزمینمود چشم سرش‌بواسطه نزول نابینا شده‌بود ودیدهٔ دلش به‌نور ولایت روشن. ازارادتمندی خود خدمت رحمت مآب نقلها داشت وکتابی که نسبتش‌بمرحوم سید بحرالعلوم درشرح کتاب سیر وسلوك سید ابن طاوس علیه‌الرحمه بخط جناب والـد برای حاج مذکورمشاهده شد وبعضی ازوقایع اربعینات خود را اضافه فرموده بودند .

وفاتش‌درهمان‌حدود روی نمود وخلف‌الصدقش‌میرزاآقاجان دربیست وسیم‌رجب‌الاصم سال‌هزاروسیصد وچهارارتحال بدارباقی‌کرد ودرایوان تکیه‌کوه مقبره جناب حاجی میرزا صفا بقرب چشمه علی مدفون است .

میرزا محمد باقر علی‌آبادی

فاضل ماهرمیرزا محمد باقراین‌میرزا امین علی‌آبادی مازندرانی میلادش‌سال‌هزار ودویست وپنجاه‌بوده چون مرحوم والدش‌ازمازندران درجوانی‌بکرمانشاهان‌آمدومنوچهر خان معتمد حکومت اصفهان یافت بهمراهی اوبشغل وزارت واستیفا روانه‌آن‌دیار گردید و

میرزا محمد باقر مدتها در اصفهان تحصیل علوم رسمی و اکتساب معارف نمود و به خدمت رحمتعلی‌شاه رسید طریق سلوك پیمود و برحسب تقدیر بطهران آمد. زهد وتقوی ودانایی او را بعرض شاه شهید رسانیدند برای تعلیم یکی از بنات سلطنت منتخب فرمود روزها را به سرای پادشاهی میرفت وشبها را بمنزل خویش با برادران درویش بیاد حق بروز میآورد تا آنکه درسال هزارودویست وهشتاد وهشت ازاین سرای بگذشت ودربقعهٔ امام‌جمعه معروف به‌قبرآقا بخاکش سپردند.

میرزا عیسی خان علی آبادی

میرزا عیسی‌خان برادربزرگتر آقا میرزا محمد باقراست ولادتش درسنه هزارودویست وچهل وشش اتفاق افتاده بعد ازنشوونما درنوکری دیوانی مأموریت بهم رسانید به شیراز آمد چندی بصحبت هدایت‌آیت رحمت استفاضت نمود وحقیردراواخرسن‌طفولیت‌بود که در انجمن آن حضرت ویرا میدید سراپایش محبت واخلاص بود بعدازمدتی‌بطهران عودنمود ودرزمره مستخدمین محترم ولیعهد گردون مهد تبریزرفت ودرحدود سیصد که راقم طهران آمدآن محبوب اولیاء نیزآنجا وارد گردید تجدید عهد مودت‌نموده بسرخدمت‌رفت‌وهمان جا درسال‌هزاروسیصد وهفت پیمانه عمرش تمام شد پیکرش را به نجف اشرف حمل و دفن نمودند اولاد ذکورداردو الحال‌از مقربان‌آستان مظفری‌اند.

آقا میرزا اسدالله علی آبادی

معتمد فقیران نعمةاللهی ومستند مستوفیان پادشاهی‌آقا میرزا اسدالله سررشته داری سرکارات وثبت مواجب‌حرم‌خانه بدست‌اوست. خاطری ازوی‌نرنجیده ودردفترش‌جزدرستی وراستی‌پیچیده نیست برادر کهترآقا میرزا محمد باقراست ودرتحمل زحمات برادران‌صبر وطاقتش بیشتروبزرگتراز ابتدای توقف فقیربطهران تاکنون رشته الفت درمیان‌بسته وغبار ملال‌بخاطرش ننشسته، در درویشی‌مصداق‌فرموده مشایخ وبزرگانست.

نه کف پا را از وی دردی نه پشت پا را از وی گردی

ادام‌الله توفیقاته وابقاه وجعل مستقبله خیراً من ماضیه.

حاجی نجف قلی خان قراباغی

حاجی‌نجف قلی‌خان قراباغی‌ازمعتمدان دولت ودروزارت‌خارجه خدمات نیکونمود دراسترآباد ودیگرحدود بالیوزبود ودرروزگار رحمتعلی شاه بشیرازآمد وسالیانی ادراك فیض حضورش نمود راقم را ملاقات وی‌آنجا وطهران مکرر روی داد، دراواخر به واسطه

پیری وعمر بسیارازخدمات دیوانی معاف بود وعاقبت درسال هزارودویست و نود و نه وفات یافت جنازه‌اش را بنجف اشرف بردند.

حاجی بابابیك اسدآبادی

حاجی بابابیك اسدآبادی درویشی راهرو وسالکی آگاه بود، درسواری وفنون اسب‌تازی وتیراندازی بی‌بدل وقرین میبود سالها در بنه‌گاه فقراء شیراز توقف‌داشت وگاهی خدمت ابلاغ فرمایشات یاارسال مکاتیب لازمه بولایات باو رجوع میفرمود چنانچه تلقین اوراد واذکار بنواب والا امیر نویان جهانسوز میرزاپورخاقان مغفور هنگام بودن اودر اردوی خراسان بحاجی بابابیك فرمودند وبدانصوب روانه شدواداء خدمت نمود .

حاجی میرزا ترابعلی

حاجی میرزاترابعلی ابتدای‌امر جزء نسقچیان خاقان مغفور بوده ازآن شغل دست کشید وبخدمت‌ارباب معارف‌رسید واز جناب مستعلی‌شاه توبه وتلقین یافت وبقدم توکـل بزیارت بیت‌الله‌مشرف وقبورائمه انام‌رازیارت نموده غالب‌اوقات مغلوب‌حال بوده‌ودرمشهد مقدس رضوی سال‌هزار ودویست‌وشصت ودو برحمت‌ایزدی واصل شد .

بهمنعلی اصفهانی

آخوند ملاعلی‌لنجانی(۱)اصفهانی المتخلص‌بهمن‌والملقب بهمنعلی صاحب طبع‌سلیم واخلاق‌مستقیم بودسالهادرشیراز ازحضورحضرت رحمت مستفیض،دراواخرعمر بطهران‌ساکن ودر زاویه‌امامزاده عبدالعظیم متوطن‌وبا راقم‌نهایت مودت‌داشت و درماه صفرهزار وسیصد و ده‌وفات یافت ودرپایان مزارمرحوم سعادت‌علیشاه مدفون‌گردید و او را دیوانیست از قصاید ومسمط وغزلیات و ازآنجمله است :

تا فرو نشویی دل از غبار امکانی — کی جمال بنماید بر تو حسن سلطانی
خسرو سریرجان نیست غیرآن سلطان — ملك دل باو بسپار تا رهد ز ویرانی
یار نازنین من چون بعز و ناز آید — عاشق ارنبازدجان باشدازگران‌جانی
درطلب‌صدف‌آساخود زخویش‌خالی کن — تا دلت کند پر در فیض ابر نیسانی
عشق وعافیت با هم جمع کی تواند شد — گرجمال‌جان‌خواهی بگذرازتن‌آسانی
بوالهوس براه عشق کی قدم تواند زد — صدق بوذری باید تا خلوص سلمانی
ای که تشنهٔ فیض خضر وقت را میجو — تا نمایدت راهی سوی آب حیوانی

۱ ــ لنجان بکسراول بروزن‌فنجان نام‌ولایتی درصفاهان‌است که‌درآنجا برنج‌خوب حاصل‌میشود.

***

ساقی ز کرم جامی بنمای کرامت — کان یار سفر کرده آمد بسلامت
در دیدهٔ ما او را شد جای اقامت — آمد که رهاندمان از چنگ ملامت
هر چند ز هجرانش بردیم ندامت — امروز ز وصل او خواهیم غرامت

***

ما را بوصال او عیشی است مقرر — از دولت وصل تو امروز نگارا
وه جشن خوشی باشد یاران صفا را — بر رغم عدو عید است از وصل تو مارا
این عید مبارك باد ما را و شما را — بر کوری چشم خصم امروز خدا را
از رخ بفکن برقع این بزم بیارا — زان چهرهٔ گلناری چون لاله احمر

آقا محمد الشیرازی منورعلیشاه

العالم الربانی والمحقق الصمدانی عماد الشریعة الاحمدیه قطب الطریقة العلویه الرضویه الامام الممجد استادنا الامجد الحاج آقامحمد الملقب منورعلیشاه طاب ثراه .

درمآثر والاثار باین عبارت ترجمهٔ آنجناب مذکوراست : حاج آقامحمد شیرازی هم از علماء ظاهر بود ومرافعه میکردوهم از معاریف عرفاء واهل باطن بشمار میرفت و دستگیری مینمود. زیاده بر ده سال ازین پیش بدارالخلافه طهران رسید وفعلا فوت شده است ودرفارسنامه ناصری باین نحو مسطور است :

پسر سیم مرحمت پناه حاجی محمدحسن مجتهد است جناب مستطاب محقق قوانین مقرر براهین سالك مسالك شریعت و طریقت، واقف مواقف معرفت وحقیقت، مخبر احادیث نبوی وارث مواریث مرتضوی، عالم ممجد حاجی آقامحمد مجتهد درسال هزار و دویست و بیست وچهار متولدشده کسب کمالات علمیه نموده بزیور اجتهاد زینت یافت پس بنشر علوم دینیه ومقاصد یقینیه کوشید وصیت فضیلتش گوشزد خاص و عام گردید وبرحسب نص صریح غفران مآب حاجی میرزا کوچك نایب الصدر مرجع ومقتدای سالکین طریقهٔ واضحهٔ نعمة الهیه است واز اقصی بلادروی توجه جماعتی بجنابش شده ازباطن صافی طینتش استمداد جسته اذکارو اورادشرعیه مأثوره ازائمه هدی(ع) را ازاومیخواستند ودرسال هزار وسیصد ویك برحمت ایزدی پیوست .

وآنجناب رادونفر پسراست اول آنها جناب مستطاب عالم عابد آقا علی آقا تحصیل مراتب علمیه را از والد ماجد خود نموده ودرخدمت جناب میرزامحمدعلی مجتهدمشغول تکمیل مقاصد فقه واصول است. پسر دوم مرحوم حاجی آقامحمد است عالیجناب سلالة الانجناب آقاعبدالعلی بقدررتبه تحصیل کمالات نموده خدمت اهل الله رسیده لوازم کوچکدلی و فروتنی را

آموخته است . افسوس که درماه صفرسنه ۱۳۱۸ بعداز ادای‌مناسك حج وزیارت مدینه‌طیبه در جده مرحوم‌شد، انتهی.

راقم گوید ازعنفوان شباب درخدمت آن قدوه اقطاب لیلاو نهاراً سفراً وحضراً بوده مگرسنواتی که درعتبات عالیات برای تحصیل وتکمیل‌فقه واصول‌مجاورت داشت. خلاصه‌آن جناب درآداب‌انسانیت و بیان‌حقایق‌معارف وحکمت وفهم‌اخباروتفسیر کتاب‌الهی‌عادم‌النظیر بود وهنگامیکه هنوزضعف وپیری برآن هیکل توحید غلبه نداشت ایام ماه مبارك رمضان را منبرمیرفت ودوساعت سخن میگفت درمبدأ ومعاد وتهذیب اخلاق واگرتقریرات‌اورا تحریر می‌نمودند البته کتابی‌مبین‌میشد ومسئله‌نبوت وولایت عامه وخاصه راگمان نمیبرد بهتر ازوی کسی گفته باشد. تفسیرقاضی را تااواخرسورهٔ بقره که عمده آن کتاب است درحضرتش تلمذ نموده وبسیاری از کتب هیأت ونجوم نزدش‌درس‌خوانده وازشیراز تا بمشهدمقدس ومراجعت بآنجا همه جا حاضرخدمتش بود وحقوق تربیت وی براین بنده ازحد احصا بیشتراست و اگرزمان‌اقتضاء بیان‌داشت‌نقل کرامات وخوارق عاداتی که ازآن محقق‌طریق‌نجات‌مشاهده نموده مینگاشت واکتفا مینماید بذکربعضی که برگوشها گران نیاید .

مرحوم نواب آقا علیشاه خلف‌الصدق آقاخان محلاتی ازبمبئی بایشان نوشت که‌ازاین عیال حالیه مرا اولادی نیست واستدعای دعایی دارد. درجواب اودعای مأثورومجازازشیخ خود را باآداب‌آن‌بوی فرستاد ومرقوم نمود که ازبرکات‌ائمهٔ انام پسری بشما حضرت‌باری تعالی عنایت فرماید که نعم‌الخلف باشد و درویشان اسماعیلیه را نعم‌السلف گردد وچنان‌شد که نوشته وامروزه ازنسل‌بلافصل وی نواب مستطاب محمد شاه است که رئیس وپیشوای‌این طایفه وخلیفه اوست ازبرکت همان دعا .

مرحوم سلطان‌اویس‌میرزا معتمدالدوله درحکومت مرحوم‌والدش‌بفارس نیزازحضرتش این‌تمنا نمود، باجابت مقرون فرمود او را خداوند عالم ازبرکت‌آن دعا فرزندی بخشید که وارث پدرگردید والیوم در طهران نواب والا محمد علی میرزا به لقب احتشام‌الملك معروف است .

مرحوم میرزا ابوالحسن خان مشیرالملك فارس باآن جناب نمیدانم چه سبب داشت که درایام وزارتش خصوصاً درزمان حکومت مرحوم معتمدالملك یحیی خان صدمات به او وکسانش روا داشت ومکررنصیحت واندرز پیغام داد ومفید نیفتادوسخن‌ناصح مشفق‌رانشنید وآخرالامرعناد را ازحد گذرانید. شیخ عبدالنبی که پیرمردی داناودرتحریرات شرعیه از اصحاب محکمهٔ محکمهٔ اسلامیه‌آن جناب بود وهمشیره زاده حضرتش را دروقتی حاکم از خود وخدا بی‌خبربوداجازه‌چوب وفلك حاصل نمود وآن‌دومردمحترم‌راکه بستگان‌اوبودند بچوب بست وعلی‌الصباح که حاکم بحال‌آمد وازحکم شبانه نادم شد تیرازشصت وکارازدست

رفته بود آنچه استمالت کرد سودی ننمود و حضرت باری چنین ظلمی را نپسندید حاکم معزول ومحکوم ومخذول گردید وروز نیمه شعبان همان سال هزارودویست و نود وچهار نواب اسعد والاحاج فرهاد میرزا معتمدالدوله مشیرالملك را معاتب داشت پای اورا بفلك نهاد و نالهٔ اوازضرب چوب بفلك کشید وبسمع ملك رسید وتقصیرات سالیانه‌اش یك یك برشمرد تا بدانجا رسید که رسید، سپس بحبسش امر فرمود علی‌الجمله‌ازآن به بعد خیری ندید وعاقبت بدارالجزا خرامید.

تا دل مرد خدا نامد بدرد هیچ قومی‌راخدا رسوا نکرد

روزی برحسب معمول‌در کتابخانه به خدمتش‌مشرف وبمناسبت مقام بیانی‌ازحال‌خود وکراماتی که ازشیخ بزرگوارش رحمت نقل می‌فرمود که مرا امربآداب اربعین نمودوبجز وقت نمازوامامت جماعت ازمنزل بیرون نمیرفتم وجزبضرورت جواب سئوال و سلام سخنی نمی‌گفتم. یکی ازروزها در مسئله معاد سیری پیش‌آمد چون وقت فریضه ظهر رسید و به جانب مسجد روان شدم درمعبروبازارهمه را بصوربرزخیه مشاهده نمودم و اشکال غریبه و صورعجیبه دیدم، وحشت بروحشتم افزود از آن سباع ودرندگان می گریختم تا به مسجد داخل شدم بازهمان صورتها راآنجا دیده ازهوش رفته بزمین افتادم.

وقتی دیدم کسی مرا بلند نمود ودستی بصورتم کشید دیدم رحمتعلی شاه است فرمود مااقل‌الحجیج واکثرالضجیج ازمعجزات انبیا است که با این صور اشباه ناس محشورند و ستاربرعیوب مردمند وحشت نباید کرد و ازکارخود نباید بازماند وازستوران لگدها باید خورد هرکه رارایضی باید نمود.

روزی وارد کتابخانه شدم مثنوی مولانا بلند می‌خواند حکایت عاشق صدر جهان بود فرمود مولانا بیا بنشین که خوب‌آمدی اولا حکایتی کنم درزلزله شصت ونه که درشب بیست و پنجم ماه رجب یکساعت قبل ازطلوع فجرواقع شد مرا مصائبی روی داد و اجمالش‌آن که دراول‌آن شب با فرزندان خود محمد حسن که بیست ساله ودوهمشیره‌اش که پانزده ساله و هجده ساله بودند تاپنج ساعتی شب بمطالعه ومباحثه مشغول‌وبعد ازصرف شام دراطاق‌پهلوی منزل‌من که هرشب جای خواب‌آنها بود رفتند، ساعتی گذشت که منهم بخواب رفته‌ناگهان ازحرکت زمین بیدارشده خواستم که بروم وآنها را ازخواب بیدارنموده ناگاه‌سقف اطاق برویشان خراب شد ونالهٔ‌آنها بلندگردید وتدبیرمن با تقدیرموافقت ننمود وخاك وانبوه هوار دستم را از آنها برید،گوشم بناله آنهابود تاجان دادند و نمیدانم برمن چه‌گذشت فردا وقت ظهرکه بحال‌آمدم وآنها را بامرپدرت تجهیزودرصحن بقعهٔ بی‌بی‌دختران‌دفن نمودند ومردم شهر گرفتارمصیبتی بلکه قیامتی بودند. دیدم بکلی‌قوه حافظه من‌رفته و هیچ علمی ازعلوم بلکه قرائت قرآن را نتوانستم نمود به‌امر مرحوم رحمتعلی‌شاه بمشهد رضوی

مشرف وهشت نه ماه آن سفرطول کشید فی‌الجمله حالت من بهترشد ومراجعت نموده مرحوم پدرت را خدمت رسیدم علی‌الصباحی بزم چای وشیردرمیان بود فنجانی بمن مرحمت نمود باآنکه ازلبنیات جزروغن نمیخوردم ازدست ایشان گرفتم . فرمودند بخورید خوب‌است. امتثال نموده قدری آشامیدم هنوزلذت آن درکام من‌است، باری بعدازآن دیدم تمام آنچه از ذهن من رفته بود یادم آمد .

اولیاء را هست قوت از اله تیر رفته باز گرداند ز راه

وبه والدهٔ فرزندان که همشیرهٔ حاجیه بی‌بی‌رقیه بیگم عیال ایشان‌است فرمودند نورچشمی معصوم بجای حسن است واز آن روز ببعد من ووالدهٔ آنها درمحبت باتوبی‌اختیاریم والحمدلله حال‌ترا دیدم بمنزله پدر جسمانیم حاج محمد حسن وبرادرم حاج معصوم وقائم مقام پدر روحانی میباشی و بمضمون حکم مشحون **ان‌الله یامرکم ان‌تؤدواالامانات الی اهلها** ودایعی که ازپدرت بمن رسیده بتومیسپارم .

وبرحسب تقدیرجمادی‌الاولی سال‌مذکورحقیررا سفری بدارالخلافه پیش‌آمد وآن جناب را شب شنبه دهم شوال‌همان سال ارتحال ازسرای فانی بدارباقی روی داد و برمیل اخلافش کالبد منورش را حمل بعتبات نمودند وچون خبروفاتش بطهران رسید تا سه روز مجلس فاتحه و ترحیم ترتیب داده شد وتمام اعیان واشراف حاضرمیشدند و همه دوستان سوگوار بودند .

وغیرازآنچه درصدرعنوان ازاولادآنجناب مذکورشد نیزمخدره‌یی‌بود عفیفه وعارفه بودجلیله حلیله مرحمت پناه عالم عامل حاج میرزا مهدی خلف مرحوم‌آقا میرزاعلی‌مجتهد اردکانی‌الموطن شیرازی‌المسکن‌والمدفن که ترجمه‌اش درفارسنامهٔ ناصری مذکوراست وآن عفیفه بعد ازرنجوری بسیاردرهشتم شوال سال‌هزار وسیصد وچهاروفات‌یافت ودرجنب تربت والدش مدفون آمد .

و ازآن کریمه سه پسر ویك دختر باقی ماند ارشد آنها سمی جدش آقا میرزا علی ضیاءالحکما فاضلی است المعی وعارفی است یلمعی شاعری است دراقسام سخن‌موزون‌گفتن قادروتوانا ، وطبیبی است درفنون معالجات وتشخیص امراض‌ماهروبینا. درسفرخراسان با قافله سالارایشان عم اکرم همراه بود وبحکم دولت دوسال در عربستان و شوشتر مستخدم وزحمت مرضای فوج فدوی وحفظ‌صحت ساعدالسلطنه سرداراکرم وبستگانش بدو محول و نیکوازعهده برآمد والحال که نیمه ربیع‌الاخرسال‌سیصد وهفده است چندروزیست که وارد طهران گردیده واین چند بیت ازوی نمونه‌ایست از آن‌کان‌گوهر آورده می‌شود و تخلص ضیا می‌نماید .

تا تو پری رو ز رخ پرده بر انداختی پردهٔ شرمندگی بر قمر انداختی

ازمن تنها نسوخت خرمن تقوی ودین
کآتش عشقی تو درخشك و ترانداختی

نیروی و فر ضیا شد ز سمك تا سما
پرتو مهری ورا چون به سر انداختی

***

دل ودین وسروجانم فدای شاهد وساقی
کز آن دل میشود زنده وزین جان میزید باقی

مضی العمر و ماعشنا و کان القلب بهواکا
قم املا کأسنا خمراً الایا ایها الساقی

ندارم بیم ازهجران چو دادی وعدهٔ وصلم
که ازلفظ شکربارت به زهرهجر تریاقی

الاای زاهد بدخومکن منع ضیاء ازمی
ندارد پندتوسودی که سالوسی وزراقی

دیوان اشعارش که مشتمل برقصاید درمدح ائمه اطهاراست وغزلیات ومسمطات نیکو وغیره دارد زیاده ازشش هزار بیت است .

دومین ابناء آن عارفه است مقرب حضرت باری آقا میرزاهادی خان، جوانی است در کمالات انسانی پیرودرفضایل نفسانی کم نظیر، درست حساب وامین ودرتحمل زحمات خویش وبیگانه یارومعین. قریب یکسال درسفرثانی خراسان وسیاحت ساحت آن سامان باحقیرهمقدم وقرین بود درتحریرات تلگرافخانه مبارکه ومخابرات مرکزیه دارالخلافه مستخدم. درین مدت کسی ازوی قصوری ندیده ودلی ازاو نرنجیده .

سیمین ابناء اوست آقا میرزا محمد علیخان درمدرسه دارالفنون طهران تحصیل طب نموده والحال جزواطبای نظامی درشیرازمستخدم است ودرمعالجات خوش سلیقه است .

اماصبیه بی که ازآن مخدره است عم امجداورا معقوده راقم نمود وبیست ودوسال میشود که درخانه حقیراست وصاحب بنات وبنین وآنچه ازبطن او باقی مانده تاکنون که هنگام نگارش است سمی برادرم میرزا محمدحسین میلادش آخرشب چهارشنبه چهاردهم محرم الحرام سال هزارودویست ونود وهفت، ومیرزا محمد حسین را برادری است سمی عمم میرزا محمد تقی الملقب ناصرعلی میلادش شب سه شنبه بیست وششم ذی الحجة الحرام سال هزارو سیصد و شش، ومیرزا محمدتقی را دوهمشیره است یکی سکینه اول روزچهارشنبه ششم ذی القعدة الحرام سال هزاروسیصد وهفت بدنیا آمده ودیگری مسماة به رباب اول روزشنبه ماه رمضان المبارك سال هزاروسیصد ویازده متولد گشت. حضرت باری همه راسالم بدارد وبولایت ائمه علیهم السلام ثابت دارد راقم را دودوشیزه دیگرازدوبطن است یکی مسماة رقیه ودیگری خدیجه .

ذکر کسانی که از آن جناب اذن ارشاد و دستگیری عباد یافته‌اند علی قدرمراتبهم

آقا میر هادی اصفهانی هادیعلی

عمدة السعادات و منبع السعادات قدوة العارفین و زبدة الواصلین آقا میرزا محمد

هادی‌الاصفهانی الملقب هادی علی. آن جناب ازسادات حسینی و درمحله پای قلعهٔ اصفهان مسکن داشت ازخانواده جلیل وسلالهٔ علماء نبیل است ازخدمت رحمتعلی شاه توبه و تلقین یافت وازمرحوم آقا صابرعلی تربیت گردید درمقامات سلوك کمتر کسی باطلاع وی بود ودر مراتب فقرومسالك طریق بیشتراز غالب سلاك دانا گردید رنجها کشید تا به گنجها رسید و ازحضرت رحمت بآن لقب نایل‌شد، آن جناب پیر دلیل راقم است روزگاری به صحبت وی فایز بود چه درشیرازچه دراصفهان. خانقاهش جایگاه فقرا و مثل‌معروف دربارهٔ وی صادق که گفته‌اند: درخانه هرچه ومهمان هرکه.

بعد ازفوت ارشاد پناهی بشیرازآمد وجناب منورعلیشاه نهایت احترام ازوی منظور داشت وامورفقرای اصفهان رابوی محول‌نمود والحق‌خدمات شایسته در راه این‌طایفه‌ازوی بظهوررسید وعلمای اصفهان احدی خلاف اورا نورزید وهمگی برصدق وراستی ودرستی‌وی تصدیق داشتند تاآنکه روزدوشنبه دوازدهم رجب هزاروسیصد ویازده از دارفانی رخت به سرای باقی کشید ودرتخت پولاد اصفهان دربقعهٔ مخصوصه خویش بدفن رسید.

وجناب آقامیرمحمد اسماعیل برادر کهترش بجای اوبه‌امرارشاد اشتغال می‌نمایدواز مرحوم هادی علی‌سه فرزند ذکور ودواناث بمانده بهترومهترآقا میرزا عباس ودیگرمیرزا علی‌نقی وسیم میرزا باقر. امید بکرم صاحب‌کرم چنان است که همگی به‌کمال برسند و از پدر بگذرانند.

حاجی سید آقا بزرك کرمانشاهی

حاجی‌سید آقابزرگ‌ساکن کرمانشاهان‌تلقین‌ازجناب‌حاجی‌ملامحمدحسن کاشانی‌ملقب به‌عبدالعلیشاه یافته وبه صحبت آقامحمد حسن‌صامتعلی رسیده، اوقاتیکه حضرت منورعلی شاه به طهران بود سید بحضورایشان‌آمد وچندی توقف داشت بتوسط حاجی ملامحمد حسن اجازه مختصری حاصل‌نمود ودر کرمانشاهان طالبین فقررا دستگیری نیکو می‌نمود تادردهم رجب سیصد ویازده وفات یافت بسیار با صدق بود.

آقا محمد حسن نقاش زرگر صامتعلی اصفهانی

آقا محمد حسن نقاش زرگراصفهانی مدتها مجاورارض اقدس رضوی وکسب معیشت ازنقاش زرگری می‌نمود، از فیض خدمت رحمتعلی شاه بهره یافت وبه لقب صامتعلی‌مفتخر گردیده چندی خدمت دلالت‌آقا محمد حسن زرگر که ترجمه‌اش سبق ذکر یافت‌بوی‌راجع بود وازجناب منورعلی‌شاه اذن دستگیری ورسیدگی امورفقرای خراسان یافت.

و بعد از چندین سال مجاورت مشهد مقدس ترك علایق نموده به عزم زیارت نجف

اشرف وعتبات عالیات وائمه عراق بیرون آمد یکسال در آن اماکن به عبادت وطاعت زیست عود بکرمانشاهان نمود وچون کلیه مردمان کردستان بامحبت ودرویش‌دوست بودند در آنجا بماند تاآنکه مرحوم منورعلی شاه ازسفرخراسان بطهران مراجعت فرموده بوی نوشتند که وجود شما را برای فقرای ارض اقدس بیشتردرکاریافتم خستگی راه در کرمانشاهان گرفته بیایید شما را ملاقات نموده روانهٔ مقر مأموریت نماید . امتثال منشور منیع کرد و به دارالخلافه آمد برای تهیه رفتن به مشهد معطلی حاصل نمودوچون مناقره که بین فقراء طهران وحاج میرزا حسن صفی علی شاه روی دادبنا بمصلحتی ازمنورعلی شاه درهنگام حرکت به فارس مأذون بتوقف طهران گردید وفقراء دارالخلافه را باطاعت اوامراو واحیاء لیالی جمعه ودوشنبه در حضورش امر نمودند .

والحق آن پیرروشن ضمیرسواد ظاهری نداشت ولی درمعارف الهی واقف سر سویدای بنی‌آدم بود باکثرت سن وهوای سرد زمستان طهران ومرض سلسل دایم با وضو و طهارت بود باآنکه اثاث‌البیت ظاهری وی منحصر بگلیم کهنه بود شاکروصابر وبشاش میزیست و هیچ وقت پا دراز ننمود جزوقت احتضار اگرخواب یابیدار روبقبله نشسته وقلبش بذکر دلدار.

چنین یاد دارم شب جمعه در طهران جمعی بی شمار اذن سبز نمودن مجلس نیاز و رخصت صرف یك دیگ جوش از حضور منورعلی شاه نمودند واقع از مجالسی بود که میتوان گفت خیرمن الف شهر، ازمعارف قوم حاجی ملا محمد حسن دریمین. وآقامحمدحسن دریسار شاه انجمن نشسته بودند. چون ازادعیه مأثوره فراغت یافتند تقسیم‌شیرینی به جناب حاجی ملامحمد حسن محول وسهم نمودن دیگ جوش رابه آقا محمد حسن رجوع فرمودند یاللعجب دربخش سهام به کرام آن دوضرغام فقرچنان تسهیم نمودند که نه بیش آمدنه کم .

درماه رجب سیصد وپانزده راقم درساری دارالملك مازندران بودآقامیرزاحسن طبیب که ملقب بلسان‌الاطباء است وپیری سالخورده وازعلوم‌ظاهری بهرهٔ کامل داشت واظهارارادت خدمت رحمت‌علی‌شاه می نمود وفقیر تادرآنجا بودصحبتش راغنیمت می‌دانست حکایت کرددرمدرسه پو نسیه طهران معالم می‌خواندم، میرزا حسن نام کرمانشاهی حجره‌یی داشت منزوی بودوچیزی نداشت بعد ازاصرار بسیارراضی شد بعضی‌شبها رابمنزل والد بیاید .

یکی ازلیالی که آقامحمدتقی خویی وآقامحمدحسن نقاش زرگر و بعضی دیگر از مخلصین رحمتعلی‌شاه بودند آقامیرزاحسن هم‌آمدچون آقا محمدحسن زرگردرمسئلهٔ مشاقی وعمل اکسیربی‌اختیار بودصحبت ازآن‌درمیان‌آمد ووالد انکاربلیغ مینمود چون همگی در خواب‌شدند بوالدم‌میرزاحسن اشاره نمود و گفت وانکارمکنید ومن الان شمارا سیری‌میدهم قدری شوره آوردند وچندعدد پول‌سیاه بشوره آلوده‌درآتش نهادند پاك وصاف شد ازگوشه عمامه‌کاغذی بیرون‌آورد ازآن دوابقدر گندمی برداشت وروی‌پولها نهادالوان مختلفه‌ظاهر

شدو بعد برداشتند چون سرد گردید دیدیم پولهای مس طلای خالص گردیده، رفقایی که در خواب بودند در آن اثناء بیدار شدند دورش احاطه نمودند باقی دوا را در آتش ریخت و گریخت دیگر اورا ندیدیم و آقامحمدحسن نقاش زرگر بی اندازه افسوس خورد و آخرالامر در سال هزارودویست ونود وهفت برحمت لم یزلی پیوست پیکرش را جنب قبلی دیوار بقعهٔ ابن بابویه درزاویهٔ مخصوص بخاک سپردند برلوح مزارش این دو بیت منقوراست :

صامتعلی آن خجسته ابدال علی چون گشت قرین رحمت لم یزلی
غافل بصد افسوس بتاریخش گفت ایوای برون شد ز جهان صامتعلی

آقا میرزاعلی

ازآنجناب خلف الصدق آقامیرزاعلی باقی است چندی بشغل نقاش زرگری اشتغال نمود ومدتی بدکان صرافی نشست وزحمت بسیار ورنج بیشمار ازاین روی بوی رسید تاعاقبت الامر استخلاص حاصل نموده دکان معرفت راگشود واز جانب جناب مستطاب حاجی آقاعلی آقاملقب وفاعلی اجازه تحصیل وبتکمیل میکوشد امیدآنکه تارکاً لهواء ومطیعاً لامرمولاه باشد .

درمحضرمشایخ سلف سخن ازصدق میرفت وهرکسی صحبتی میداشت چون نوبت سلطان الطایفه رسید گفت صدق آنست که اگر درحضور خلق اولین وآخرین دفتراعمال آدمی را بگشایند چیزی نیابند که موجب خجلت وی گردد .

آقاسیدابوالقاسم سیرجانی

آقاسیدابوالقاسم سیرجانی کرمانی ملقب وفاعلی درعنفوان جوانی در زمرهٔ مشتغلین علوم بود ودریزد تحصیل مینمود باآقاسیداحمد یزدی بکربلا مشرف شدند برای تکمیل فقه واصول، درآن اوقات بنده مجاور عتبات بود وخدمت جناب امیرسیدعلی سلمه‌الله تعالی که ترجمه‌اش بیاید قوانین‌الاصول میخواند، آن دونفرسید وارد حوزه شدند چون هنوز تعیین حجره ومدرسه نشده بودآنهارا بمنزل خود برده هفته‌یی بگذشت که آقاسیدابوالقاسم مجذوب حاجی‌علی‌نامی بکتاشی‌المشرب گردید احوالات عجیبه وغریبه عارض وی شدنه‌خود توانست به‌امر مباحثه‌اشتغال نماید ونه راقم‌را فراغت ازپرستاری وی‌بود، طلاب‌صلاح درآن دیدند که مخارجی‌برای اوجمع نموده وبا آقاسیداحمد وحاجی‌علی به‌بغداد روند وازآنجا به‌ملك خویش‌عود نمایند چنین شد .

بعداز چندسال که حقیر بشیراز آمدنیز اورا همانجا دیدم وبمنزل منورعلیشاه آمد و رفتی‌داشت ولی‌درحال خرابی‌بود جذبه‌مینمود تااینکه بمشهد مقدس مشرف و عود بطهران نمودیم بازآقاسیدابوالقاسم واردشد ولی‌دورانی نداشت‌وعاقلانه سخن میگفت ازگذارشات

مستفسر شدم معلوم شد چندی بعد از حرکت ما از شیراز اوهم بسمت حاجی علی رفته و تا استرآباد باهم بودند دیگر نگفت که حاجی علی چه شد .

باری بعد از چندی به سیرجان رفت و چون بنده از سفر هندوستان بشیراز عودت نمود جناب سید در یکی از زوایای دولت سرای منورعلیشاه چله نشسته بود و چون اربعین را بسر آورد و پرهیز شکست مرحوم منورعلیشاه ویرا اجازنامه داد که در سیرجان وحدود کرمان اگر طالبی دید بآنچه مأمور است تلقین نماید، علی الجمله بعد از فوت مرشد خود بشیراز آمد و در منزل حقیر چندی بود و باجناب وفاعلی مناقره داشتند نزدیك بمنافره کشید سخن سید این بود که شمارا سندی از پدر در دست نیست جز آنکه استشهادی نموده و برخی از غیرمعروفین تصدیق نوشته و اگر ملاك امر طریقت کاغذ است من بخط منورعلیشاه سندی محکم دارم و بالاخره اصلاح بآن شد که سید بسیرجان رفت و از وی راقم را خبری نبود تا سال سیصدوشانزده که از سمرقند و بخارا برای زیارت شاه ماهان بکرمان وارد شد جناب سید دیدن نمود و بازدید رفته و چند روزیکه آنجاها بود غالب ملاقاتش حاصل میشد حقیقت حالش سرتاپا صداقت و راستی و با حقیرش لطف مخصوصی است و در خطهٔ کرمان امروز رونق فقر نعمة اللهی باوست .

از وقایعی که در بودن فقیر برای او روی داد آنکه سید ابوذر عمزادهٔ وی که جوانی خوش روی بود مردمان عیب جوی میگفتند که عذروی را بخواهید که در خانه صلاح نیست بماند اسباب رفتن اورا بسیرجان آماده نمودند که روانه اش نماید وقت ظهر خبر آوردند که ابوذر در خون خویش نیم بسمل است چون رفتند دیدند با تیغ دلاکی پوست را شکافته و خصیتین بیرون آورده و در طشت انداخته آنچه جراح وطبیب بود احضار نمودند تا آنکه حکیم فرنگی روزی پنج تومان گرفت و معالجه نمود .

باوی گفتند چرا چنین نمودی ؟ میگفت سبب دور کردن من از حضور مرشد این دو بودند عذر آنهارا خواستم تا عذر مرا نخواهند. دیوان قصاید وغزلیات مرحوم شاه نعمة الله ولی قدس سره که برای خود استنساخ نموده بیادگار بحقیر نیاز نمود واینك موجود است.

الحاج میرزا حسن صفی علی شاه اصفهانی

عارف حقایق ربانی کاشف دقایق معانی الحاج میرزامحمد حسن الاصفهانی ملقب به صفی علیشاه در مآثر والاثار ناصری باین عبارت ترجمهٔ وی مذکور است: حاج میرزا حسن اصفهانی صفی علیشاه از عرفاء معروف مقیم دار الخلافه تهران است و بر علم تصوف ومنازل سالکین اطلاعی عظیم دارد و در این فنون کتابها ورسائل گوناگون ما بین نظم و نثر ساخته است و بطبع بعضی از آنها پرداخته و در نمرهٔ هشتاد و چهارم روزنامه شرف سال هزار و سیصد و هشت تصویر آنجناب کشیده واحوالاتش باین عبارت مسطور است: سالیانی چنداست بامقامی ارجمند در دار الخلافه باهره مقیم وحضرتش پیوسته مجمع ارباب معرفت و مرجع فقرا ومتصوفه است برحسب مسئلت بعضی از

دوستان ترجمتی از احوال سعادت اشتمال خود نگاشته‌اند که خلاصهٔ آن بفراخور مجال کلام واندازهٔ مقال ومقام درذیل این جریده شریفه مندرج میشود:

جناب ایشان درسوم شعبان هزار ودویست وپنجاه ویك هجری متولد وازاوایل شباب ومبادی احوال بصحبت ارباب حال مایل ومشتاق شده اگرچه مربیان صوریشان چون تجارت پیشه وفارغ ازاندیشه درویشی بوده ایشان راازصحبت اهل معنی ممانعت مینموده‌اند ولی جناب ایشان باعزیمتی ثابت وعقیدتی صادق درگاه وبیگاه بشرف ملاقات وفیض مقالات گوشه گیران روشن‌ضمیر نایل گردیده وازجواهر مواعظ وفراید کلمات حقایق آیات ایشان ذخیره بر گرفته درتهذیب خلق وتصفیهٔ ضمیر ومجاهدت نفس بکار می بستند.

دربیست سالگی جذبه‌شوق زیارت قطب‌العرفاء والاطیاب جناب غفران‌مآب حاجی‌میرزا کوچك ایشان راازاصفهان بشیراز کشیده ازآنجناب شرف قبول ارادت رایافتند ودرخدمتش به‌کرمان رفته‌روزگاری درصحبت آن‌مرحوم بسر بردند پس‌ازرحلت آنجناب در سنه هزار و دویست وهشتاد ازراه هندوستان زیارت بیت‌الله‌الحرام‌راتصمیم‌عزیمت فرموده دربحرمحیط ازشکستن کشتی بمهالك افتاده عاقبت رهبرقضا وقدر بساحل‌نجاتشان رسانیده و از مفاوز پرخطر وتعرض‌اشرار بشروانواع‌سباع‌وهوام‌جان‌بدربرده تابمقصود رسیدند وپس‌ازطواف‌حرم وزیارت مزار رسول محترم باز بهندوستان رجعت کرده بصحبت بسیاری ازگوشه‌نشینان و مرتاضان آن‌مملکت نایل شدند ودرآن اسفار کتاب زبدةالاسرار که در اسرارشهادت است ومطابق بادقایق‌سلوك که باشارت‌مرحوم‌مغفور حاجی‌میرزا کوچك درکرمان شروع‌فرموده بودند بنظم‌آورده دربمبئی بطبع‌رسید .

بعداز چهارسال ازهندوستان بعتبات‌عرش درجات رفته‌اربعینی درکربلای‌معلی‌نشسته پس‌از ادراك‌فیوضات وکسب‌سعادات عزیمت‌ایران نموده بشهریزد رفتند از اهل حال وقال مغایرتها دیدنداقامت‌درآن بلدرا نپسندیده باز رهسپارهندشده که بقیه‌عمر را در دکن‌سر کنند بجهاتی‌چند توقف‌هندوستان ایشانراسخت افتاده بعداز دوسال‌مراجعت بایران کردند وبشوق زیارت مشهد مقدس رخت بدارالخلافه آوردند سال‌مجاعت بود اسباب مسافرت از طریف وتلید به‌تلف رفت‌ناگزیرازتوقف شدند حنانکه تاامروزمتوقفند ازمعارف بلدورجال دولت‌قوی‌شوکت وارباب مدارك تدارك خستگیهاوجبرشکستگیهای‌خاطر ایشان‌شد وبوظیفه دعاگویی وجودهمایون سلطنت وشکرنعمت دولت جاویدآیت بافراغ‌خاطر وجمعیت حواس قیام فرموده .

درظرف این‌چندسال بتألیف‌ونگارش بعضی‌کتب پرداختند که ازآنجمله‌است: کتاب عرفان‌الحق وبحرالحقایق‌ومیزان‌المعرفة، ونیزسالها بود درخاطرداشتند که ترجمه‌وتفسیر کلام‌الله مجیدرا بنظم‌آورند که موجب تشویق فارسی‌زبانان بفهم معانی ونکات عرفانی‌این

کتاب مبارك آسمانی شود ولی توفیق رفیق نمیشدتا دراین‌سنین اخیرموفق بدین امرخطیر شده درظرف دوسال تمام تفسیر قرآن‌را بسبك‌مثنوی مولوی بافصاحتی‌تمام منظوم ساخته‌اند که فی‌الحقیقه این‌کاررا ازبدایع آثار و نوادرمآثر این‌عصرهمایون‌توان‌شمرد وپس از اتمام بحسن اقدام و اهتمام عمدةالامراءالعظام میرزا ابوترابخان سرتیپ اول نایب کل وزارت پلیس‌دارالخلافه باصورتی مرغوب ووضعی مطلوب بطبع رسیده نسخه‌یی از این کتاب کریم تقدیم‌حضوربندگان اعلیحضرت‌اقدس‌همایون‌شاهنشاهی‌خلدالله‌دولته داشتند. بندگان‌همایون این‌هدیت راقدری بسزا گذاشته تمجیدوتحسین فراوان فرمودند وبرمراتب دعاگویی و شکرگذاری ایشان افزودند الحق فضایل عدیده و خصایل حمیده ومحاسن اخلاق وتواضع نفس‌ومشرب صافی‌وبیانات وافی‌جناب ایشان‌بسیاری‌ازقلوب رامجذوب ساخته‌است، انتهی.

راقم گوید کلام خداست درقرآن مجید **مایلفظ من قول‌الالدیه رقیب عتید** و اندرزحکما ومورخ قدیم ایطالیا دیودورس است که مورخ باید درتحریر کتاب تاریخ‌هیچ غرضی نداشته باشد و حقایق وقایع و دقایق بدایع را برای عبرت‌آینده‌گان بی زیاده و نقصان بنگارد که فایدهٔ تاریخ تجربت‌اندوختن وهنرآموختن‌است وچنان نباشد که‌ازدوست خود که شایستگی ندارد مدح کند وازدشمن خود که سزاوار هرکاراست بی‌جهة قدح‌نویسد یا از خوف وطمع درتحریرتاریخ ازجاده راستی دور افتد چراکه زمانی نمی‌گذرد که از اعتبارخواهد افتاد لهذا امیدوارچنان است به‌کرم حضرت رحمت که‌آنچه دیده و فهمیده نویسد والله علی مانقول.

شهید مرحوم‌آقامحمد باقر اصفهانی درسلك تجار منسلك بود وقتی که به شیرازآمد مکررصحبتش‌دست داداظهاراخلاصی‌خدمت رحمت علی‌شاه ومنورعلی‌شاه قدس سرهمامینمود بملاحظه‌یی دریزد ساکن‌گردید وتوطن‌گزید خدایش رحمت‌کناد مرد نیکی بود.

ابناءکرام وسرپوشیده درآنجا ازوی بماند اکمل واعرف وارشدآنها صاحب عنوان است بعد ازسن تمیزورشد هنگامی که رحمتعلی شاه کرمان تشریف داشت و درسفراخیر به دلالت مرحوم فضل‌الله میرزا به‌شرف توبه وتلقین ازحضرتش مشرف‌گردید بعدازدوسالی که ایشان به شیرازبودند جناب حاجی خدمت رسیده وعودت نمود وچون طبع موزون خوبی داشت قصاید خوب واشعارعارفانه مرغوب می‌گفته تخلص را صفی مینموده ازآنجمله قصیدهٔ یائیهٔ اوست‌که بعضی از آنست :

اگرصوفی‌روش‌خواهی بشهرروح‌جوسامان	کـه‌بینی‌درگهی راملجأاشیاء روحانی
سمی حضرت سجاد حاجی میرزا کوچك	کزان‌هیکل‌هویداشدتمام‌آن‌ذات‌فردانی
بسی‌گویندکانسان‌رافضیلت چیست براشیا	گراورا دیده‌باشی‌واقفی ازفضل انسانی
اباکردآسمان حمل امانت را و نك بیند	که‌مشت استخوانی‌حمل‌آن سازدبآسانی

مسمی‌رازاسم از چـند نشناسند لیك اورا توازرحمتعلی‌شاهی نیوشی وصف‌سبحانی

برحسب‌میل‌ایشان مثنویاتی بنام زبدة‌الاسرار دراسرارشهادت بعضی از شهدای طف

به‌بحر مثنوی‌صیقل‌الارواح مولانای رومی‌عنوان‌نمود چنانچه دربسیاری ازمواقع اشعاربآن

نموده وازاین‌قبیل درمدحش سروده :

قطب عالم رحمة للعالمین مظهر سجاد زین‌العابدین

ای علی رحمت ای شاه ملیك ای‌عری‌ذات‌توازشبه وشریك

مظهر مولاعلی رحمت است حضرت‌اعلی‌علی رحمت‌است

پیروقت ماعلی رحمت است عهداوبرجمله‌عالم‌طاعت‌است

ای علی‌رحمت‌ای‌جانهای‌پاك مرتو را قندیل نور تابناك

ای علی‌رحمت‌ای سلطان راز چشم‌عبرت‌بین‌ماراکن‌توباز

ای علی‌رحمت ای‌قطب زمان ای برحمت ساقی مستسقیان

وچون‌قدری‌ازآن‌کتاب بنظم‌آوردخبرارتحال رحمت‌علیشاه به یزدشایع‌شدافسردگی

حال‌وقبض‌بسیار عارض‌جناب حاجی‌شدکه مجال نظم‌زبدة‌الاسرار نماند «مدتی این مثنوی

تأخیر شد.»

چنانچه گوید درابتدای شروع ببقیهٔ‌آن کتاب:

مدتی بد کز کسالتهای دل بود ساکن بحرگوهرزای دل

مرغ‌نطقم‌جابویران کرده بود سربزیر بال‌حرمان کرده‌بود

وبعدازآنکه چندی گذشت وبعضی‌سردرچنبراطاعت منورعلیشاه درنیاوردند و دعوی

خودسری نمودند، وبرای‌حاجی‌قطبیت منورعلیشاه محقق گردیدبرسرشور وجذبه‌آمدچنانچه

درصفحه‌نودوشش وهفت‌وهشت آن‌کتاب که‌باسمه درطهران است برصدق این مقال خودنظم

نموده‌وازآنجمله‌است‌چنانچه‌گوید:

تاکنون کایام مهلت شد بسر داد از نوشاخ معنی برگ وبر

هست ازهجرت بتاریخ ای غیاث الف و مأتین و ثمانین وثلاث

شب زمه شد صبح اعنی‌صبح نور زومنور عصر عارف در ظهور

میرساند ماه بر صحبت هله ماه شیخ و صبح قطب سلسله

شیخ ماه وقطب همچون آفتاب فیض نور شمس رازین ماه یاب

شیخ وقطب‌این‌اصطلاح مبتدیست ورنه‌درو حدت‌بجزیکذات‌نیست

شمس‌رحمت را ولی اندر ظهور خوانی ازماه منور نیست دور

آن موحدکش بوددل شه شناس خود شناسد شاه را درهرلباس

ای علی رحمت ای شاه امین که توداری داروی چشم‌دوبین

احولانی را که دارند آن گله — سرکشی از امر قطب سلسله
زابلهی دانند حق گوساله را — نی پیمبر نوح هفصد ساله را
نزد ایشان پیر فاضل مرتد است — وانکهی زندیق جاهل ارشد است
هشته عم ارشد پر مایه را — خوانده بابا عمه همسایه را
از منور شاه فاضل سر کشند — نیك با بوجهل جاهل دلخوشند
ده ز رنج احولی باری شفا — جا نشان را چون تو داری ایندوا
یا ببر ز آیینهٔ دل زنگشان — یا که دارا کن خلاص از ننگشان

وبعد از انجام زبدةالاسرار به شیراز آمد ودر دولت سرای منور علی‌شاه بار یافت و زاویه‌یی برایش مشخص فرمود وقبول تجدید عهد نمود وچند ماهی بفیوضات کامله نائل و حال جذبه صرفه او تبدیل بمجذوب سالك یافت وسیر بین الجذبة والسلوك رابکمال رسانید و چون نواب علی شاه ازبمبئی نوشته بود وازمنورعلی‌شاه خواهش نموده که برای طالبین هند مؤتمنی رابفرستند که مستعدین رادستگیری نماید لهذاجناب حاج میرزاحسن رابلقب صفی‌علی‌شاه و اجازه نامه‌یی مفتخر فرمودند وازطریق بوشهر بکشتی نشسته وارد معمورهٔ بمبئی شدند ویك سال‌تمام درآنجاتوقف والحق ازعهده آن خدمت به خوبی برآمده درسال‌هزارودویست‌وهشتاد ونه کتاب زبدةالاسراررا بطبع رسانید وانصاف آنست که درآن کتاب بسی مطالب ارجمند و بلند رادرج نموده ولی‌افسوس که بعد ازرجوع ازجذبه بسلوك مراجعه درآن نشده وباسمه نموده‌اند بسیار ازآن اشعاردرهم وبرهم است چنانچه درصفحه هفتاد وسه چاپ طهران است درشهادت علی‌اصغر:

چون بمیدان بر سر دست پدر — آیت کبرای حق شد جلوه گر
ابن سعدآن پیشوای اهل شر — از کمین‌گه با کمان آمد بدر
گفت برمن جمله باشیدای سپاه — در حضور زادهٔ سفیان گواه
کز کمان کفر دامن گیر من — بر حسین اول رها شد تیر من
چون‌شنیدنداین سخن تقلیدیان — از زبان آن لعین تیره جان
دل ز حق یکبارگی پرداختند — وجه حق را تیرباران ساختند
جـان نمرود لعین گفتی هله — بود در جسم پلید حـرمله
تیر او چون کفر او بالاگرفت — در گلوی حق نژادی جاگرفت

وعلی‌الجمله مراجعت‌بشیراز نمود وچندی‌بعدامورات فقرای‌یزد رابآنجناب‌محول فرمود ودوسال تمام درآنجا به نیکووجهی جمع‌فقرارا دریزد رونقی‌افزود و تربیتهانمود بنابرمصلحتی ثانیاً بشیراز بخدمت منورعلی شاه رسید وبرای سرکشی فقرای‌هند و زیارت بیت‌الله‌الحرام وقبورائمه انام‌مرخصی حاصل‌نمود وبعد ازاتمام مرام‌ازطرف بندر عباس عود

بيزد فرمود وملاخطاتی پيش‌آمد که پس‌از يکسال از آنجا برآمد و بطهران درآمد، درسال هشتادوهشت متوقف دارالخلافه گرديد و درترويج فقرنعمةاللهيه رحمتيه چندان کوشيد که‌دست‌ديگران بوی‌نرسيد وبعضی‌فرومايگان هرچنددر نکوهش اوسعی نمودند بيشتر مايع سهرتش گرديد.

همه‌روزه محضرش مجمع ارباب ذوق‌وانجمن‌اصحاب‌شوق‌بود، اميرووزير نواب‌وبواب وضيع‌وشريف ازحضرتش دريوزه‌همت مينمودند ديناری‌ازديوان‌وظيفه نخواست وهرچه‌برسم نيازمی‌آوردند حبه‌يی‌نگاه نداشت‌صرف درويشان وحاجتمندان‌فرمود ولی‌افسوس که درسال نودوچهار که منورعليشاه بدارالخلافه طهران آمد رنجيده‌خاطر ازوی‌گرديد.

خلاصه در اواخر زمينی بقرب دو هزار زرع بجنب نگارستان و پارك حضرت والاظل‌السلطان که‌درمشرق شمالی‌طهران واقع‌است‌يکی‌ازخواص ارادت منددان تقديم‌نمود خانقاهی‌منيع وصومعه‌يی‌رفيع‌بنا کرد وقرب‌هشت‌سال‌درآنجايگاه بيادحق‌شب‌بروزآوردتادر روزچهارشنبه بيست وچهارم ماه‌ذی‌القعدةالحرام سنه هزاروسيصدوشانزده مرغ روحش از قفس‌ناسوت بعالم ملکوت طيران نمود و پيکر شريفش‌را در آن‌حظيره قدس سردابهٔ معين وبخاکش سپردند

بعلاوه‌مؤلفات مذکوره ديوان‌اشعاردارد و يك‌پسر و دودختر ازوی‌بازماند و همگی بظاهرصغير وبمعنی‌کبير بعدازسه روزکه‌از سوگواری و مجلس‌ترحيم فراغت حاصل شد جمعی ازبزرگان ورجال دولت که ازروی خلوص عقيدت باآنجناب ارادت داشتند مبلغ نهصدتومان ازمواجب‌خودکسرودرحق‌ورثه وبرادران‌ومصارف‌خانقاه‌پيرخود برقراروفرمان صادر نمودند وهرسهمی‌رامعين والحق‌نهايت‌اخلاص‌خود رادرانجام‌اين‌خدمت ظاهرساختند اميدبکرم صاحب‌کرم آنستکه همگی را از هواجس‌نفسانی ووساوس شيطانی‌عماره محفوظ وازانفاس رحمانی‌محظوظ بداردوتراجم‌آن‌عزيزان بنحواختصار آورده ميشود.

نواب اسعدوالاعميدالدوله کيومرث ميرزا خلف‌الصدق قهرمان ميرزا پورعباس ميرزاوليعهد مغفور درصدق ارادت و خلوص عقيدت ضرب‌المثل‌است‌پنجاه تومان ازمواجب خود نيازبازماندگان نمود.

نواب‌اشرف و الاعبدالعلی ميرزا معتمدالدوله در مآثر و الاثار باين عبارت گويد: احتشام‌الدوله خلف‌الصدق فرهادميرزا معتمدالدوله اميرزاده بافضيلت وعلم‌است حقاً ودر عربيت صاحب ملکه‌واقتدارات، صدقاً‌هم‌خط‌خوش‌می‌نويسدوهم شعررانيکوميگويد وعبدی تخلص ميگذارد ودرحکمت متعاليه وفنون‌رياضی وکتب‌متصوفه وعرفاسالها براستادی‌العصر ورئيس‌البلدميرزامحمدعلی‌قاينی‌وميرزامحمدرضا قميشه‌عليهما‌الرحمة شاگردی کرده‌است.

راقم گويد نواب معظم له درسنهٔ نود وشش ازخدمت منورعلی شاه تلقين ذکروفکر

یافت وبلقب ظهورعلی مفتخر گردید. بعدازفوت مرحوم منورعلی‌شاه باجناب‌حاجی‌مراوده داشت ومبلغ پنجاه تومان ازبابت معدن طالقان قزوین قبول نمود و برای مخارج خانقاه مذکوربخرج نوشتند.

نواب والا ابوالفتح میرزا مؤیدالدوله

نواب امجد والامؤیدالدوله ابوالفتح میرزا خلف مرحوم حسام‌السلطنه صهرشاه‌شهید واین شعرموجزو مفید که سجع مهروالا است، جامع مطالب مذکوره است.

مؤیدالـدوله ابوالفتح راد صهرشه و گوهر سلطان مراد

مبلغ دویست تومان ازمواجب اقبال‌خان که ملك یمین‌وخواجه امین بودبرای‌مصارف خانقاه برقرار داشت.

جنابعلی خان ظهیر الدوله وزیر تشریفات

جناب جلالتمآب اجل آقای‌ظهیرالدوله وزیرتشریفات‌خاصه‌همایونی‌دررساله‌چنتهٔ صفا وزیرتشریفات ترجمهٔ خویش‌رابیان‌نموده بعبارته‌آورده می‌شود: یکی‌ازمعلمین مدرسه بزرك دارالفنون بطرزپرغ که خیلی‌خوب فارسی‌میداند وبافقیرتایك اندازه‌بی دوست‌است باصرار زیاد شرح حالم خواست که در تذکره ییکه می‌نویسد بنویسد این طور که ذیلا می‌نگارم نوشته برایش‌فرستادم.

عرض میکنم پدرم محمد ناصرخان قاجارظهیرالدوله وزیر دربار پسرمرحوم محمد ابراهیم خان سردارپسرجان محمدخان ایلخانی ایل جلیل قاجاریه پسر قراخان بوده که همیشه درخدمت ومعیت دولت وسلطنت خدمات بی‌پایان وجنگهای نمایان کرده‌اند در سنه هزارودویست وهشتاد ویك هجری که پدرم ازحکومت مملکت فارس مراجعت کرد درجمال آبادشمیران‌طهران‌اقامت داشت‌چهارساعت ازغروب‌روزشانزدهم ربیع‌الاول گذشته‌متولدشدم.

ازممالك ایران فارس وخراسان وگیلان را مکرراً دیده‌ام ازسنه هزارودویست‌ونود وچهارهجری که پدرم بدارباقی شتافت مستقلا بخدمت دیوان که تاسی بپدران‌بود کمربستم وتقریباً دوسال بعد بمصاهرت اعلیحضرت ناصرالدین شاه قاجارمفتخرشدم.

درسنه هزاروسیصد وسه هجری خاکپای کیمیاآسای حضرت ولایت مرتبت‌حاجی‌میرزا حسن یزدی یا اصفهانی ملقب بصفی‌علی شاه را بردیدهٔ باطن کشیده بدست‌کرامت پیوست آن حضرت بشرف وافتخارفقرودرویشی مشرف ومفتخرشدم.

کتب ورسائلی که درمواقع بی‌کاری وحال برای هدیه خاطروخیال دوستان‌وبرادران حال واستقبال نوشته‌ام نثراً ونظماً رساله سبحهٔ صفا وآن بعضی‌حکایات کوچك منظوم‌بوزن

مثنوی ملای روم است ، کتاب مرآت‌الصفی وآن حالات بعضی‌ازعرفاء بزرگ نظم‌شده وهم بوزن مثنوی ملای روم‌است ، کتاب رعنا وزیبا که فقط یك قصه بوزن خسروشیرین نظامی‌نظم شده ، کتاب مطلع‌الانوار که تقریباً متعلق باخلاق درویشان است بوزن مخزن‌الاسرار نظامی ، رساله روح‌الارواح که درتحقیق ارواح ونثراست ، تاریخ صحیح بیدروغ وقایع کشته شدن ناصرالدین شاه قاجار ، رساله چنتهٔ صفا ، غزل ورباعی‌هم گاهی سروده‌ام واز عصرچهارشنبه بیست وپنجم ماه ذی‌القعده هزاروسیصد وشانزده که پیرروشن ضمیرم قدس سره‌ازدنیاانتقال وبقول‌فقرا خرقه تهی فرموده بامرقدرقدرآن حضرت بخلافت ارشاد وراه بردن‌اعلی‌واذنی را باخلاق حمیده وچیزهای دیگرمعین‌ومأمورشدم ، مولی توفیق خدمت کرم کند .

حکایت ازسبحه صفا

گفت جمعی از کلنگان بوده‌اند | چرج دیدآن مرغکان آسوده‌اند
دیده‌بان دارند در نشو و نما | در زمین و در هوا صبح و مسا
تیر از تدبیر و از حیله کمان | درکمین پیوست‌همچون ترکمان
روبهی ناگاه پر تزویر و شید | درکمین شان‌گشت شبها بهرصید
انتظار وقت و فرصت میکشید | گاه در پستی و گاهی بر مشید
وآن‌کلنگان را بد ازبرنا وپیر | خوابگاه اندر کنار آب گیر
با کلنگان دیده‌بانشان یار بود | زانکه وقت خوابشان بیدار بود
مور و پشه در زمین و در هوا | درشب تار ار شدی جایی به جا
آن کلنك دیده‌بان میدیدشان | میخروشید از پـی تهدیدشان
آن مزور روبه پر مکر و فن | از زمین برکند شاخی از گون
آن گون را هشت بربالای آب | دیده‌بان‌رادل‌شدآب ازاضطراب
چون بنزد دیده بان آمد گون | بانگ برزد گفت‌ای یاران من
برجهید ازخواب‌کامد خصممان | چون بیابد دست ندهدمان امان
این که می‌آید بچشم ما عدو | پیش از آنکه دست برمایابد او
بر هوا باید شدن بهر دفاع | زین پریشانی بطور اجتماع
برهوا گشتند پران چون حمام | خواب راحت شدکلنگان‌راحرام
چون نظر کردندخارآمد بچشم | بعدازآن بردیده‌بان‌کردندخشم
که مگر ای‌دیده‌بان اعمی‌شدی | که زکوری نقض عیش ما شدی
شد پشیمان دیده‌بان از کارخود | کرد ازآ ن کار خود انکار خود
کزچه این‌کارخطا سر زد ز من | خوش نبود اینگونه‌کاربد زمن
چون بجای خویشتن بازآمدند | بهر خواب راحت انباز آمدند

چشمشان ازخواب تا گردیده گرم | که پراز کین روبه خالی ز شرم
باز بر کند از زمین شاخی گون | برفراز آب داد از مکر و فن
آن گون آمد بچشم دیده بان | آنچنان که خار در چشم خسان
باز گفت این دشمن خونخوار ماست | مینماید درنظر کاین خار ماست
برهوا برجست و شد نعره زنان | زاری آغازید چون نعلی زنان
آنقدر کز خوابشان بیدار کرد | سرخوشان خواب را هشیار کرد
چون شد ندازخواب بیدار آنگروه | جانشان آمد ز زحمت در ستوه
چون نظر کردند جزخاری نبود | ....(۱)
دیده بان را بار دیگر سر بسر | طعنه آوردند کای اعمی بصر
دیده بانی چون تومان در کار نیست | زانکه ما راجز تو کس اغیار نیست
شد پشیمان دیده بان بی گناه | که خطا شد باردیگر ازچه راه
گفت معذورم بدارید از خطا | زین خطا شاید که سازیدم عطا
همچو بوتیمار سر در جیب غم | بود از غم آن کلنگ متهم
آن کلنك ازغم اگرد ل گیر شد | روبه از شادی بسان شیر شد
از زمین بر کند شاخی درمنه | پی گرفت وبست وآل وورمنه(۲)
دردهان بگرفت وخود دراه شد | فی المثل چون آب زیر کاه شد
دیده بان چون دید باز آن خار را | می ندید آن دشمن خونخوار را
طعن یاران و رفیق و هم سفر | برده بود از خاطرش یاد خطر
تا بنزدیکش شد آن روبه ز دور | دیده بان شد از قضا القصه کور
داد خس برآب وپای دیده بان | بر گرفت آن چون بلای ناگهان
صید کرد آن غافل ناچار را | آن ندیده خصم و دیده خار را

از کتاب مرآت الصفی

بود گبری در زمان بایزید | کس در اونور مسلمانی ندید
مسلمان تیغ اهانت آختند | سوی او از چارسو درتاختند
کی زچوکان عقوبت بی‌خبر | شو روان مانند گو بی‌پا وسر
توبه کن در پیش آن سلطان فقر | تا بیابی لذت ایمان فقر
گفت ایمانی که دارد بایزید | من بگرداو کجا خواهم رسید
وین مسلمانی که بینم درشما | باشدم زین سان مسلمانی ابا

۱- یك مصراع ساقط شده .
۲- این دولفظ ترکی است : آل یعنی بگیر ، ورمنه یعنی بمن‌ده .

آن نشد اینهم نباشد بهتر است / گبر باشم بار دوشم کمتر است

از کتاب رعنا و زیبا

تو بر آن شخص صحرا گرد مانی / که بد روز و شبان کارش شبانی
قضا روزی به پیش اورا زحد بیش / بدی از بره و بزغاله و میش
بجانش شدت گرما ز دانش / عطش را بود با جانش کشاکش
به سان گردبادی از بیابان / سوی ده بهر آب آمد شتابان
به قرب قریه مکتب‌خانه‌یی دید / کنار جوی و زیر سایهٔ بید
یکی ملا و جمعی گرد وی دید / بنات‌النعش را گرد جدی دید
بپا پی دید ملا را تحکم / بر آن اطفال از بهر تعلم
به دور او بهشتی حور و غلمان / بود همچون کنیزان و غلامان
بگفت اندر بیابان روز و شب من / کشم از گردش دوران تعب من
من اندر دشت وهامون در تك و تاز / چنین شخصی بود در بستر ناز
بباید چون منی راچابك وچست / ره تحصیل این کار از خدا جست
پس آن سر گشته پایی پیش بنهاد / پی شاگردی آن مرد استاد
سلامش کرد و گفت ار می‌توانی / مرا تعلیم کن علمی که دانی
چو شیخ زیرك اورا یافت نادان / نشاندش جفت اطفال سبق خوان
نخست از چابکی قط قلم کرد / حروفی چند و بر کاغذ رقم زد
بدستش داد و گفت ار نکته دانی / بباید این حروف اول بخوانی
شبان گفتش مرا نادان شماری / که کاغذ پاره در پیشم گذاری
کتاب اندر بر اطفال هشتی / به کاغذ پاره بهر من نوشتی
مرا از هر کتابی درس ده زود / سپس آسوده بنشین و ببر سود
مرا دانی که فرصت نیست چندان / که بی صاحب چرندم گوسفندان
مکن بر درس شاگردان اراده / مرا استاد فرما ایستاده
چرا باید ز تعلیم و تعلم / برای من شود حاصل تألم
چو ابله یافت اورا مکتبی زود / چو آتش گشت و دورش کرد چون دود
بلی نابرده کس خود گنج بیرنج / که از زحمت توان شد صاحب گنج
ز شاگردی توان گردیدن استاد / کجا مرشد شود نا گشته ارشاد
هلال از کسب تابان بدر گردد / ز خدمت بنده صاحب قدر گردد
بخدمت جهد کن کز اوستادت / ز خدمت میشود حاصل مرادت
بنحو خدمت ار عمرت شود صرف / مرادت جمله حاصل گشته بیحرف

از کتاب مجمع الاطوار (۱)

گفت مرا شاه صفی وفی — فاش کنم پیش تو سر خفی
عفت و صدق و کرم ار یافت کس — این سه ورا در دو جهان است و بس
طالب دنیاست گر آن بی نظیر — گر نشود شه شود اعظم وزیر
طالب دین گر بود آن بارشد — آخر کارش به ولایت رسد
لیك زعشق این سه صفت یافت مرد — حاصل مرد این بود از گرم و سرد
هیچیك از آن اگرش عشق نیست — نیست ورا گر برد آنجا مایست
شمع صفت عشق بر افروزدت — تا که چو خود سازد اگر سوزدت
در ره اگر هشت کسی کام عشق — شهره بر شهر شد از نام عشق
عاشق صادق زجهان رسته است — لیك بجانان دل وجان بسته است
عشق کند از وطن آواره اش — نیست جز آواره شدن چاره اش
عشق کند مایل جانانه اش — عشق کند از همه بیگانه اش
لیلی عشق است که مجنون وی — دیده جز او دوخته از کل شی

علی خان ظهیر الدوله مصباح الولایه صفاعلی، انتهی .

میرزا نصر الله خان دبیر الملك شیرازی وزیر داخله

جناب جلالتمآب اجل امجد نصیر الفقراء میرزا نصر الله خان دبیر الملك وزیر رسائل وداخله خلف الصدق حاج محمد حسینخان ابن بدرخان جبادارباشی شیرازی. از سال هزار و دویست وشش تا کنون این خانواده بدولت قاجار مشغول خدمت گزاری بوده ومیباشند وعلی الجمله ولادت صاحب عنوان در شیراز بسال دویست وپنجاه ودو بوده بعداز اکتساب کمالات صوری در خدمت والدش بطهران رفت وادارهٔ جباخانهٔ دارالخلافه را به احسن وجهی رونق ودرساختن آلات جنگ بنحو مرسوم آن زمان تصرفات نیکو نمود.

وچون دولت فقر تافت صلح کل کرد حاجت باصطلاح اسلحه جنگ وتوپ وتفنگ نداشت درسال هفتاد و نه دروزارت خارجه عضویت بهمرسانید ودرهشتاد و پنج به نیابت اول آن وزارت نایل گردید ودرسیصد ویك بلقب دبیر الملکی سرافراز شد ودرسیصد وهفت نیابت وزارت اعظم بوی تعلق یافت وسیصد وهشت بوزارت رسائل خاصهٔ همایونی انتخاب گردید .

ودرماه ربیع الاخر سیصد وهفده که حال تحریر است وزارت داخله مملکت بحسن کفایت اوواگذار است ودرتمام این مراتب و مدارج که بوده ومیباشد درست رفتار وصحیح کردار است، درترسیل عربی فصیح چون سحبان وجریر وخطش مانند شفیعا و میراست والحق وجود

۱- ظاهراً همان کتاب مطلع الانوار مراداست .

اینگونه رجال در این عصر اکسیر و کبریت احمر است. در مقام معارف و سلوك از مشایخ قوم در حساب و در حقایق معانی و طرق عرفانی سر دفتر کتاب و از اوایل اقامت مرحوم صفی علیشاه بطهران دست ارادت بوی داد و از روی صدق و یقین دامن خدمتش بر کمر زد و از فیض حضرتش کمتر غایب نشست و در زمرهٔ موفون بعهدهم بعد از مماتش مانند حیاتش در ترفیه حال بازماندگان پیرش کوشید و مصداق این کلام گردید «کمر بخدمت سلطان ببند وصوفی باش»

میرزا محمد حسینخان نصیر السلطان

ولد الصدق آنجناب است نور حدیقهٔ صفوت و نور حدقهٔ نجابت و نایل بمقام وزارت رسایل سمی جدش میرزا محمد حسین خان نصیر السلطان زید اجلاله علم الله باجوانی خردمند و در معانی دانشمند است.

میرزا سید کریمخان منتظم الدوله

جناب جلالتمآب اجل آقا میرزا سید کریمخان منتظم الدوله فیروزجنگ سردار مکرم اصلا فیروز کوهیست سالهاست متوقف طهران است، آباء و اجداد آن سید عالیمقام در راه دولت خدمات نیکو کرده و خود آنجناب بعلاوه خدمت ملت را برخویش نموده ازعین مال موروثی خود مدرسه موسوم بخیریه برای ایتام در کمال استحکام بنا فرموده مخارج معلمین ومتعلمین را تماماً بدون تأخیر و توانی همه روزه و هرماهه میرساند. مبلغ پنجاه تومان از مواحب خویش در حق بازماندگان پیردرویش بر قرار نموده، جز هنر و خیرات جاریات عقبی ندارد .

آقا رضا حضور علی

شمس العرفا آقا رضا، ترجمه آنجناب چنانکه خود انشا واملا نموده بعبارته آورده میشود: این فقیر خاك سار و ذرهٔ بیمقدار رضا ملقب بحضور علی نعمة اللهی ابن مرحوم آقا محمد باقر اصفهانی درسنه هزار و دویست و نود باشارهٔ جناب غفران مآب حاج میرزا حسن صفی علیشاه طاب ثراه که ظاهراً برادر تنی آنحضرت هستم در سن پانزده سالگی ازشهر یزد که مسقط الرأس فقیر است بهمراهی مرحوم اخوی که ازخودم بزرگتر بود آقا علی وسیدی که از ارادتمندان جناب صفوت مآب بود آمدم بطهران، آنوقت خانقاه ایشان در محله حیاط شاهی بود بامر آنحضرت مشغول تحصیل مقدمات عربی وجزئی ریاضی وحکمت الهی شدم ودرضمن تحصیل بعضی علوم غریبه ازقبیل علم حروف واعداد ونقطه ازخود آنجناب می‌نمودم، وچون بعضی ازفقرا ورفقا مشغول تحصیل فرانسه و علوم جدید فرنگی بودند فقیرهم مشغول شدم کمی زبان فرانسه و طبیعی وحساب جدید تحصیل نمودم .

چون وارثاً همیشه آتش محبت اهل فقر در سینه فقیر مشتعل و بخدمت این طایفه اغلب مشغول بودم ومیخواستم ازروی تعمیق وتحقیق داخل در این سلسله جلیله باشم وهمان اوقات اغلب مشایخ حضرت رحمتعلی شاه نورالله مرقده در طهران اجتماع داشتندیك یك را ازروی ارادت وبندگی شرفیاب حضور مبارکشان شدم، عاقبت مرادخودرا ازخدمت حضرت صفوت مرتبت یافتم بتوفیق الهی داخل درحلقه ارادت واطاعت وبیعت آنحضرت شدم چنانچه در رسالهٔ کنزالمعارف که از تصنیفات خودفقیر است به بحر مخزن الاسرار نظامی که شرح اصطلاحات شیخ عزیز نسفی وجزئی عبارات حکمتی وبعضی احادیث مشکله ائمه اطهار علیهم صلوات الله العلی الغفار عرض شده :

تا که شبی باطن لطف صفی	آگهیم داد زسر خفی
چونکه شدم واقف اسرار کار	یار برمن بد و من بیقرار

ویکجهت بخدمت آن بزرگوار وفقرای خانقاه پیرستار کمر بستم، تمام خدمت خانقاه از جزئی تا کلی بعهدهٔ این بیمقدار بود ودرسال نودوشش بادوستی موافق سیاحت خطهٔ لوراو شهرستانك رفته اتفاقاً اردوی شاه شهیدسعید درآنجا نصب خیام نموده حضرت اشرف افخم علی‌اصغر خان صدراعظم آنچه لازمه فقیر نوازی ودرویش پروری بود بجلوه ظهور رسانیدو ازشاه شهید بسی مراحم دید واین قصیده که قریب چهل فرداست دز مدح آن دستور معظم آنجا بخاطر رسید، از آنست :

هرآنکه بردر دریادلی فتد بارش	نموده بخت زخواب خمار بیدارش
زمانه رسم فتوت بکس نگوید فاش	زمن بپرس که آورده‌ام به‌اقرارش
رسوم مردی و آثار مردمی بجهان	نمایدآنکه بمردانگی‌است رفتارش
محامدی که زمردان‌شنیده‌ایم ونبود	بروزگار یکی ازهزار آثارش
نمود حق بیرزکی امین سلطان را	که نوشود روش مردمی زدیدارش

ودرآن‌سفر بنده‌را شاه بلقب شمس‌العرفا مفتخر فرمود ودرسال سیصدوهشت حضرت صفوت نشانی باین‌اجازه‌نامه فقیررا عنایت‌خاصی نمودند :

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم وبه‌ثقتی ورجائی برطالبین طریق فقروطریقت مبرهن باد در هربلدی که شیخ‌مأموری درآنجا نباشد و جناب آقارضا برادرفقیر ملقب بحضور علی درآنجا رود و طالبی‌پیداشود بتلقین ذکرقلبی واوراد وموظفه‌معلومه نعمةاللهیه او مجازاست که دستگیری کند، وهمچنین به‌احیای مجلس‌نیاز ودعای سفره ودیگ جوش اگرعدد بدوازده رسدباز بشرط آنکه درآنجا شیخ‌معینی ازجانب‌فقیر نباشد که موجب کدورت و نزاع شود وطالبین‌ازحال‌طلب سرد گردند، مقصود احیاءامرالله باشد نه‌چیزدیگر. شرایط این‌عمل‌را

در کتاب نوشته‌ام دراینجاذکر آنها موجب تأمل و تزلزل میشود ولازم نیست والسلام‌علی من‌اتبع‌الهدی واجتنب‌الغی والردی بتاریخ یازدهم‌شهر محرم‌الحرام هزارسیصدوهشت حاجی میزاحسن ملقب بصفی‌علی .

از آن تاریخ باز درخدمت خودشان مشغول بخدمات بودم تا روزبیست و چهارم ذی‌القعدة‌الحرام سیصدوشانزده که ازاین‌دارفانی دامن همت‌بسرای جاودانی کشید .

سه‌روز قبل‌ازاین‌اتفاق بفقرائیکه حضور داشتنداناثاً وذکوراً فرمودند بافلانی‌اتحاد کنید ومغایرت نکنید، اگر کسی خواست نفاقی مابین شماها بکند اورا ازخود دور کنید آبروی‌شصت ساله مرابباد ندهید، شبهای‌دوشنبه وجمعه چنانچه مرسوم خودمن‌بوده فقرارا فلانی سرمقبره من‌جمع کند مشغول بذکرجلی‌شوند واین فقرات راسه روز متصل‌مذاکره فرمود .

بخودفقیر فرمودند درحوض خانه همین‌خانقاه سردابی برای‌فقیر مرتب کن ومرا درآن سرداب بسپار. فقیرهم بعداز تسلیم بهمراهی یکی‌دونفربدن ایشان‌را تغسیل وتکفین نموده ودرهمان سرداب سپردیم، باطلاع وحضور جناب مستطاب آقامیر محمد علی‌مجتهد لارجانی که از اخیارآقایان روزگار است و سالها بامادوست ویارهستند. اللهم اجعل عواقب‌امور ناخیرا. فقیرحقیر رضاملقب بحضورعلی.

ازکتاب کنزالمعارف در شرح حدیث کنت کنزا .

گنج نهان بود چو سلطان ذات	هیچ نبودی اثر از کائنات
بود بهشتی خود او مستقل	هیچ نبودی و بد او شاه دل
عشق بهستی خودآن شاه باخت	از لمن‌الملك علم بر فراخت
ژرف یمی بود که موجی‌نداشت	بود شه ولشکر وفوجی نداشت
بدگهری در صدف ذات خویش	خواست ظهوری پی‌اثبات خویش
آتش احببت بمیـدان عشق	کرد فروزان پی عرفان عشق
کوکبهٔ عشق جهان را گرفت	نور رخش کون و مکان راگرفت
هردوجهان روشن ازآن نورشد	دیدهٔ نامحرم از آن کورشد
خلق همه انفس و آفاق کرد	زان همه بینا دل عشاق کرد
تا که شناسندش و غوغا کنند	فاش بهر جمعش و رسوا کنند
کامده بیرون ز هویت سرا	شاهد غیبی و شده بر ملا

ذکرجمعی ازمعاصرین جناب رحمتعلی‌شاه ومنورعلی شاه که در زمرهٔ عارفین بشماره آیند

آقا سید جعفر الحسینی الداراجی المشهر بلکشفی

السید السند و العالم المعتمد منبع الاسرار و مطلع الانوار کشاف الآیات و الخبر آقاسید جعفر الحسینی المشتهر بالکشفی الدارابی الاصطهباناتی . والد ماجدش ازداراب رفع علایق نمود و باصطهبانات متوطن گردید ودر حدود سال هزار وصد و هشتاد و اند حضرت باری وی را بآن مولود مفتخر فرمود بعد ازسن رشد وتمیز بنجف اشرف مشرف گشته پس از تکمیل علم رسمی مشغول بریاضات و عبادات گردید ابواب مکاشفات بر دیدهٔ دلش گشوده گشت و بر مسند تعلیم وتعلم بر نشست .

ودر ترجمه آیات قرآن مجید ومعانی اخبار صعاب قیام نمود وسه شهرو یك قصبه را مرکز قرارداد چنانچه دوسال هرجا توقف مینمود بروجرد، اصفهان، یزد، اصطهبانات و عاقبت الامر دربروجرد روانش بعالم باقی شتافت وکلمه نجم العلم (۱۲۶۷) تاریخ شد .

درمآثروالاثار باین عبارت ترجمه آنجناب راآورده: آقا سیدجعفر دارابی مشهور به کشفی ازاجله علماء جامعین مابین علم وایقان وذوق وعرفان بود، در فن تفسیر نظیر نداشت تحفة الملوك ازتصنیفات آن زبده ارباب سیروسلوك بطبع رسیده و کرامات بسیاری از وی مشهوراست .

آقا سید ریحان الله

آقا سید ریحان الله خلف الصدق آقا سید جعفر فقیهی فاضل ومتتبعی کامل است بااحاطه احوال رجال وتراجم علماء فریقین واتساع دایره حدیث وتفسیر نزیر(۱) النظیر می باشدو بر موعظه منبری نیز تسلطی یافته و بزهد و ورع و تقوی و مواظبت برتلاوت و مناجات اشتهار دارد .

ازجناب آقامرتضی برادرزاده مشارالیه مسموع شد که می گفت جد بزرگوارم سید کشفی را دراواخر امروخواتم عمر فرزندی نرینه آمد تسمیه را علی عادته قرآن بگشود واین کریمه اول ماپری بود که روح وریحان وجنة نعیم فرمود نام این پسر روح الله است بفتح راء وحق تعالی مراپسر دیگر نیزعطاخواهد فرمود نام اوریحان الله است وازپی آن پسر عمرمن به سر خواهد رسید وقضا راهم چنین شد که استکشاف کرده و خبر داده بود ، اینك آقاریحان الله سلمه الله ازچند سال است که موطن خود بروجرد را ترك گفته و بدارالخلافه طهران اقامت گزیده واینجا هم امامت جماعت مسجد دارد و هم مجلس افادت و افاضت ، وآقا سید مصطفی نیز فرزند جناب سید کشفی است متوطن اصطهبانات عابد وزاهد ومتقی است .

۱- نزیر بمعنی قلیل است .

و دیگر نیز فرزند آنجناب است آقا سید یحیی و قصه نیریز وی در فارسنامه ناصری مشروح است ودر ترجمهٔ اعتمادالسلطنه همدانی اشاره شد ومرحوم عم والد راقم می فرمود: هر وقت سید یحیی نزد پدر می آمد می گفت ازچشم تومشاهد است که فسادی در سرداری .

میرزا ابوالقاسم شریفی شیرازی ذهبی

السید الجلیل والشیخ النبیل قدوة الطالبین وزبدة العارفین میرزا ابوالقاسم الحسینی الشریفی الشیرازی الذهبی الشهیر بمیرزا بابا ابن المرحوم المیرزا عبدالنبی الذی سبق ذکره چون در شعر تخلص راز می نموده لهذا در ریاض العارفین بعنوان راز شیرازی ترجمه آن جناب را فرموده .

علی الجمله جناب میرزا ازجانب والد ماجد نسبتش بجناب میرسید شریف میرسد لهذا شریفی گفته اند وبطناً صبیه زادهٔ جناب آقا هاشم سابق الذکر است و خود آنجناب در کتاب قوائم الانوار وشرایط الطریقه که آخر مؤلفات اوست قدری ازسیروسلوك واسامی تصنیفات خویش راشرح داده وآنکتاب را برای میرزا محمد حسین دبیر الملك فراهانی درسال هزارودویست و هشتادودو مرقوم داشته ودرسال سیصد وده درتبریز بطبع رسید وچون ملاحظه آن کافی ازبسط مقال دراین مقام است اکتفا مینماید دراین اوراق بحکایتی که مرحوم دبیر الملك برای راقم نمود، میگفت :

شبی چنین اتفاق افتاد که با رندان جمع بودیم پیمان را شکسته و پیمانه راگرفتیم چون بخواب رفتم درعالم رؤیا جناب میرزا را خدمت رسیده مرا ملامت فرمود که یادخدا را با دهانی پاك باید نمود. علی الصباح نامه یی ازمیرزا رسید وهمان عبارت را مرقوم داشته بود. وچون ازسفرخراسان و طهران برای عود بفارس دریك منزلی اصفهان بکاروانسرای مورچه خورت رسید رخت بسرای باقی کشید واین کلمه راتاریخ یافتند «غفور» .

نعش شریفش را باصفهان آوردند ودرسرقبر آقا بامانت گذاردند وبعد ازدوسال حمل بارض اقدس رضوی نموده درصحن نوفتحعلی شاهی که ازایوان طلاداخل شوند بخاکش سپردند.

شش فرزند ذکورپرنورازوی بماند بدین ترتیب : جلال الدین محمد ، میرزا محمد رضا ، میرزاهاشم ادیب تخلص، میرزا سیدعلی، میرزا ابوالفضل .

میرزا جلال الدین مجد الاشراف ذهبی شیرازی

ارشد و اکمل آنهاست مجدالاشراف جلال الدین محمد دام اجلاله در سال دویست و چهل و نه متولد گشته ازخدمت علمای هرفن بهره یی یافته وازهرخرمن خوشه یی برگرفته، خط شکسته را درست نویسد و دیباچه بر کتاب قوائم والد ماجدش نوشته ونامش را تام الحکمة

گذاشته، پایه معارف ایشان از آن‌توان معلوم نمود از آنجمله مذکور است ادراکات ومکاشفات علم‌الیقینی هرچه قوی باشد اول درجات اهل معرفت است وپس از آن بعین‌الیقین وپس از آن بحق‌الیقین وپس از آن ببردالیقین فایض می‌گردند چنانچه دراین کتاب مشروح است واین مراتب اربعهٔ عالیه خاصه کملین بزرگان سلسلة الذهب است الی آخر ماقال، و در آخر آن کتاب شرحی از ریاضیات مشایخ خود وضمناً از خویشتن فرموده به عبارت آورده میشود :

و اما جناب علیین آشیان والد بزرگوار خداوند داناست که اربعین اربعین نان با برگ تربزه باغچه تناول میفرمودند وفقیر را ممانعت ازریاضت میفرمودند مع‌ذلك فقیر بامرحوم میرزا ابوالخیر خاله‌زادهٔ خود که مجذوبی بودند بی‌نظیر دوشب یکدفعه افطار میکردیم و شب دویم سه‌تبرید میکردیم یك‌شیشه آبغوره سر کشیده بعد یك‌قدح آب زرشك بعد یك هندوانه دومنی مانند آبی که برایش بریزند، وچهارده سال‌جذبه وریاضت فقیر بطول انجامید .

ضمناً معلوم میشود چه‌قدر تبرید نموده‌اند تابمقام بردالیقین رسیده‌اند .

میرزا محمد حسین اصم عشقی ذهبی

جناب معارف نصاب آقا میرزا محمد حسین متخلص بعشقی در دارالخلافهٔ طهران اظهار نیابت‌ازجناب مجد الاشراف مینماید ورونق افزای سلسلة‌الذهب هستند ولی‌افسوس که ثقل سامعه دارند ومریدها اسرار سیریکه پیش‌آمده باید عریضه کنند تابگوش دل شنیده جواب را مرقوم دارند الحق آدم خوبی و خط خوشی دارد .

علی

علی بروزن ولی سالها در ممالك ایرانی و بعضی بلاد عثمانی سیر نمود و بیشتر در طهران توقف داشت . رسمش این بود که روزها غالب پیاده بگرد کوچه و بازار میگشت تاغروب وبصوت جلی‌فریـاد مینمود علی وبرمیجست، وشبها در منزل یکی ازاعیان بروز میآورد وازمرحوم شاه شهید روزی یکتومان مقرری داشت. لباسش برنگ و شکل مختلف می‌شد. غذاخوردن با اوخالی‌ازریاضت شاقه نبود غالباً در تعارفات وتکلمات بهمان کلمه‌مبارکه اشاره‌می‌نمود مثلا اگرکسی باوسلام میکرد علی جواب میداد واگرکسی رابنام‌میخواست بخواند همان کلمه را میگفت خلاصه ارادت خود را بمرحوم میرزا بابا درست مینمود .

در اواخر علی باولی‌نزاع نمودند ولی علی را صدمه به‌پایش رسانید، ازجستن باز ماند وآخرالامر در نیمه جمادی الاخره هزار وسیصدونه مهر خاموشی برلب‌نهاد .

الحاج ملا شیرعلی

المولی‌الولی‌الحاج ملا شیرعلی بتوسط مرحوم آقاسید محمدتقی‌پشت مشهدی‌کاشانی خدمت حاج محمدحسن نائینی رسیده و تا آخرعمرجذبه‌اش برسلوك غلبه داشته. مردی درویش‌واویسی کیش‌بوده بامحبت صرف وافتادگی بی‌ساختگی‌سلوك‌می‌نموده، فقیر وتوانگر یکسان درنظرش بوده.

اواخرعمر بیرون دروازه شیمران در شهر جدید ناصری خانقاهی بناکرد و در سال هزارودویست وهشتاد وچهار ازجهان ناپایدار بدار قرار خرامید و این مصرع تاریخ شد «دل شیرحق بود شیرعلی» درهمانجا بخاکش سپردند و قبره معروف مشهور.

و از آن مرحوم سه‌پسر ویك صبیه بماند: میرزا حسینعلی ازفضایل علمیه حظی وافر داشت و درمسجد سپهسالارمیرزا محمد خان که درشهرنو است امام راتب بود وبعداز پدر مدتی طول نکشید که رخت بآخرت کشید و از اوامروز آقامیرزامحمد رضا نعم‌الخلف به زیور زهد وتقوی‌آراسته ومقام امامت پدر رایافته.

دومین پسرجناب حاج ملاشیرعلی‌است آقامیرزا حیدرعلی‌نیکو اخلاق و خجسته‌سیاق است در نهایت عسرت گذران مینماید و ازاحدی تمنای چیزی نمیکند و این مردم هم تا باصرار نخواهند دیناری ندهند لسان‌الغیب نیکوفرموده:

پی‌پاره‌یی نمیکنم‌ازهیچ استخوان   تاصدهزار زخم بدندان‌نمیرسد

سیمین خلف اوست آقامیرزا فتح‌الله. این‌بنده اورا فتحعلی‌خوانده حالش حاکی از **عز من قنع** خانقاه پدر را جایگاه نموده مجرداً زندگانی مینماید هرکس بر او وارد وارد شود درنهایت گشاده رویی پذیرائی‌فرماید. تاکنون‌حاجت بکسی‌نبرده ودولت‌فقررا هتك خرقه ننموده همانا عزیزالوجود ومجهول‌القدر است.

الحاج غلامرضا المعروف باستاد شیشه‌گر

جناب معارف آداب طریقت انتساب قدسی خطاب الحاج استاد غلام رضا قدس سره در مآثر والاثار باین عبادت مذکوراست: استاد غلامرضا مشهور بشیشه گرمرشدی معتبر بود وجمع بیشمارحلقهٔ ارادتش درگوش داشتند درجلد اوسط‌مطلع‌الشمس ترجمه‌مختصری ازوی نوشته‌ایم، انتهی.

راقم‌گوید والدآنجناب ساروی است بشیرازرفت وبماند یکی از عطایف آن‌ملك را بعقد ازدواج درآورد و جناب استاد بوجود آمد بعد از نشو و نما در خدمت پدر بوطن مألوف‌آمدند وبقرب سی‌سال درساری توقف فرمود وبشغل زجاجی‌مشغول‌بود درآن‌اوقات

متأهل‌شده دوصبیه بهمرسانید یکی‌زوجه حاجی‌محمد علی شیشه‌گر شد والحال دوپسرویك دختر ازحاجی محمدعلی درساری باقیست ازبطن آن‌مخدره.

وعلی‌الجمله بملاحظه شیشه سازی جمعی که درعمل کیماگری بودند برای ساختن قرع‌وانبیق وغیره بااستاد خلطه وآمیزش بهمرسانیدند ورفته‌رفته ازکوره شیشه گری‌دست کشید ودرطلب گوگرد احمر افتاد و عاقبت مجازش بحقیت رسید ومس‌قلب را باکسیر صحبت ابرار واخیار زر نمود از خدمت آقا محمد حسن زرگر و حاجی رجبعلی نیلی‌و صدرالممالك‌طریق نعمةاللهیه راآموخت چندی‌درقم بماند وجمعی‌دست‌ارادت بدامنش‌زدند و اخلاص برآستانش نهادند و بطهران آمد.اعیان واشراف روی‌توجه بجانبش آوردند کعبه طالبین ومقصد راغبین گردید و درسال هزارودویست وهشتادونه ازطریق‌عتبات عالیات و ائمه‌عراق‌بمکه معظمه ومدینه طیبه مشرف گردید وازآن‌ببعد عمامه‌برسر نهاد.

راقم‌درسال نودو چهاروپنج که طهران بودمکررخدمتش رسیده وادراك صحبتش نموده درعلم‌معاشرت وآداب مانندش‌کم دیده شده سخن‌جز بضرورت نگفتی و در محضرش حرف بیجاکسی رامجال نبودوعاقبةالامر درماه‌شعبان سال‌هزاروسیصدویك وفات‌یافت و کالبدش راازطهران بمشهد مقدس رضوی‌حمل نمودند وقبره‌هناك معروف واین کلمه‌را تاریخ‌یافتند استادشیشه گر (۱۳۰۱) وآنجناب رادرطهران‌فرزندی است‌آقاضیاءالدین بیست‌وپنج‌سال‌از عمرش رفته درجه استیفا یافته سیاق‌راخوب نویسد.

وازخواص مریدان‌جناب حاجی‌استاد است مقرب‌باری ومعتمد سلطانی جناب آقای میرزا محمود خان‌مازندرانی الاصل‌والقمی المولدوالطهرانی المسکن الملقب‌بمشاورالملك سالهادربغداد کارگذاربود ازجانب‌دولت علیه‌وبعدازدوازده سال‌بطهران‌احضارشد وآنوقت لقب مشیرالوزاره راداشت، درعلوم‌ریاضی زحمت کشید و مدتی‌درپاریس‌فن جدید وهیئات جدیده‌را کامل‌نمود ویکی‌ازسیارات رابنام خودیافت یعنی‌در رصد خانهٔ آنجاسیاره اضافه برآنچه رصدشده بودپیداکرد.

چون‌بایران آمدچندی تلگرافخانه را ناظم بود وبعدازآنکه ببغداد رفت به‌طهران عودت‌نمود فیلسوف اعظم‌میرزاابوالحسنخان‌متخلص‌جلوه‌این‌غزل‌رادرمدح‌آنجناب فرموده ازروی‌خط جلوه نقل‌مینماید:

مشیر الوزراه ز بغداد آمد	مبر ظن که دلتنگ بس‌شاد آمد
نباشد چرا شاد آن بنده‌یی	که از بند این نشأه آزاد آمد
فتوحات قدسی‌است او را گمانم	که این فیض‌زانفاس استادآمد
بلی‌دست گیرند مرادن دلی‌گر	ز رنج طبیعت بفریاد آمد
چه‌دلهای ویران زهرنوع مردم	کزین مرد حق دوست‌آباد آمد

نشد دست وطی کرد هرشهر وصحرا — اگر برف بارید اگر باد آمد
نبودش طمع چون بکس نیست آگه — که آن نجل ورزید و این راد آمد
عروس امور عراق عرب را — به از این مپندار داماد آمد

والحال که ماه ربیع الاخر سیصدوهفده است ، ثانیاً مأمور کارگذاری بغداد است ودرشرف حرکت باری‌تعالی همواره توفیق را نعم‌الرفیق وقائدطریقش بفرماید .

تنبیه ـ آنچه‌درترجمه جناب‌حاج‌استادمذکور شد برحسب‌تحقیقی‌است که‌ازبزرگان این‌طایفه مسموع گردیده . اما در رساله موسومه بفیضیه که درسال هزار ودویست وهفتادو یك درقم نوشته شده و درسیصدو یك در طهران باسمه شده و نسبت آنرا باستاد داده‌اند و مشتمل‌است بریك‌مقدمه وچهارفصل وخاتمه درمقدمه بیانی نموده در آنکه درهر جزوی‌از اجزاءزمان راهبری لازم‌است وسلسله منقرض نشود تا‌این عبارت بناءعلی‌هذه‌المقدمات بر حقیر فقیرمشتاق علی فرزند جناب مستطاب ولایت مآب فضایل و فواضل و معارف ایاب زبدةالاولیا والامیرفی نشاةالتفرید والتجرید عارف باسرارهویت مطلقه غیب‌الغیوب وخبیر بتعاکس مخروطی‌الامکان والوجوب عالم باسرار البطون والظهور والظلمه والنورالمتخلق باخلاق‌الله والاسماءالحسنی‌والاوصاف‌العلیا حاجی‌سید محمدد کنی‌ملقب‌بظهورعلی شاه‌روحی له‌الفداء که ازاجلای خلفای جناب ولایتمآب شاه علیرضای دکنی که دراین جزو اززمان دراین سلسلهٔ جلیله مفصله بشرف اکمال وتکمیل مفتخر ومباهی و دراجرای حق موفق و موثق بالطاف نامتناهی حضرت الهی است لازم وواجب است که امانات و و دایعی‌که دست مبارك ولایت تا این عبارت لهذا عالیجناب فضایل مآب معارف اکتساب فرزند سعادتمند روحانی که شرف هدایت‌یافته درزمرهٔارباب سلوك درآمده وطریقه حقه علویه ولویه‌لاریبه خیرالانام بمواظبت ذکردوام وفکرمدام‌قیام واقدام‌دارد ومنظورنظرحقانیت منظور گشته و درزمره سالکین ملقب به لقب فیض‌علی مفتخروسرافراز گردیده استدعا وخواهش نمودکه مجملی ازاطوارسبعه دل وتجلیات اربعه الی‌آخر ومخفی نماناد که ظهورعلی را در تراجم رجال‌این طایفه ذکری نیست وخفا علی است وجزصاحب عنوان دیگر کسی از وی اطلاعی ندارد، والله‌العالم بحقایق‌الامور .

ودرآخرآن رساله بعضی اشعارنسبت بجناب استاد داده‌اند ازآنجمله است :

این خرقهٔ صد پارهٔ ما دوختنی نیست — چون زهد دراوهست چرا سوختنی‌نیست
تحصیل محبت نتوان کرد بتلبیس — تلبیس چراغیست که افروختنی نیست
ای شیخ برو مسئله شیخ بیاموز — هرچند که این مسئله آموختنی نیست

و عجب آنستکه این غزل بعین در دیوان مرحوم داوری شیرازی ثبت است با اندك اختلافی در دوبیت اول .

این خرقهٔ صد پاره دیگر دوختنی نیست
اما چو ریا نیست در او سوختنی نیست
در مدرسه تحصیل محبت نتوان کرد
که این مسئله علمی است که آموختنی نیست

ومثنویاتی نیز نسبت بمرحوم استاد داده‌اند درمدح حاجی میرزا علی نقی فیاض‌علی خلف مجذوبعلی شاه قدس‌سره ودونفر دیگرازمریدان خویش که لقب یکی‌را مظفرودیگری ناصر نهاد، وازهریك یك بیت محض نمونه آورده میشود .

شاه فیاض ای امیر حق شناس — ای جهان معرفت ای فخر ناس
ای مظفر ای شه عالی رشاد — ای امیر کاروان ای نیك زاد
ناصر حقی لقب ناصر علی — نور حق در قلب پاکت منجلی

حاجی سید تقی قزوینی

حاج سید تقی قزوینی من بیوت اذن‌الله ان یرفع ویذکر فیها اسمه در مآثروالاثار است که آنجناب خداوند کرامات ومقامات ازاجله علماء بود بلکه ازجمله اولیاء در تقوی کان یضرب به المثل و در منزلت کان یتقسی به الغمام عجایب ادعیه وی درهفتاد من کاغذ نمی‌گنجد اجاقش مقصدآفاق است تصنیفات دارد الفیه نحوش بدین مطلع است :

قال‌التقی ابن النقی ابن الرضا — مفتخرا بالمصطفی والمرتضی

حاجی سیدقریش قزوینی و ولدان آنجناب

حاج سید قریش قزوینی ازبزرگواران این قوم بوداورا دوخلف‌صالح بماندآقاسید احمد وآقا سید حسین هردودرمدرسه مرحوم حاجی‌ملامحمد صالح برغانی به تحصیل‌علوم مرسوم اشتغال نمودندآقا سید احمد ظاهررا بکمال رسانید وآقا سید حسین را جذبهٔ‌حق به وصال کشانید .

جناب آقای حاج سید علی نقی خلخالی سلمه‌الله که عالمیست عامل وامامی‌است‌عادل و بافقیرش‌مودتی‌داشت کامل حکایت فرمود که ابتدای کارآقا سید حسین‌این بود که‌درمدرسه مذکوره خدمت‌آقای حاجی سید رضی که‌ازفحول علمای قزوین است درس میخواندیم‌وبا یکدیگررفیق حجره وگلستان بودیم چون سی سال ازعمرآقا سید حسین گذشت و نزدیك شد فارغ‌التحصیل شود چند روزاز خانه بمدرس نیامد، جویا شدم گفتند ناخوش‌است مدتی برآمدکه روزی با حالی‌عجیب برنی‌سوارو ریسمانی برآن استوارنموده جمعی‌اطفال‌درعقب سراوبودند وارد مدرسه شد دوری زد و روانه مرتبهٔ زیرین گردیدکه حوض‌آب جاری و

درخت و باغچه دارد. گفت ای اسب تو تشنه منهم تشنه، آب بخور و بعد پیاده شد ولجام اسب را بدرختی بست وقدری علف از باغچه چید و پیش اسب ریخت وساعتی تکیه نمود واین بیت خواند.

دیوانه‌ایم ونوبر سنگی نکرده ایم طفلان این زمانه مگر سنگشان کم است

بعد سوار شد و بالا آمد دوری دیگر زد باطاق میرزا عبدالوهاب واعظ معروف خلف بانی مدرسه رسید بوی گفت مال وقف را میخوری و حلال است و مرمت مدرسه را حرام میدانی وازمدرسه بیرون رفت دیگر اورا ندیدیم تاطهران متوقف شدم آنجناب نیز بطهران آمد جمعی بوی گرویدند وعاقبت الامر درحدود هزار وسیصد وفات یافت رحمة‌الله علیه.

حاج علی اصغر شمشیرگر شیرازی

حاج علی اصغر شیرازی معروف بشمشیرگر، مرحوم حاج محمدتقی عم اکرم میفرمود سالیکه بمکه مشرف میشدم با حاجی علی‌اصغر وحاجی شروانی در یك کشتی نشسته بودیم وعلی‌الجمله جمعی را بوی ارادت بود و مثنوی دارد می‌گویند قریب شصت هزار بیت میشود راقم ندیده است مزارش مابین چهل تنان وحافظیه شیراز است، مرحمت پناه حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا بعداز اطلاع ازحالات آن مرحوم و دیدن مثنوی او برمدفن آن بزرگوار سنگی گذاشت و تاریخ فوت وی چنانکه برآن لوح منقور در حدود سنه هزار ودویست و شصت و دو بوده.

حاج درویش حسن شیرازی

حبیب مجالس اعیان و سلاطین حاجی درویش حسن نقیب الممالك لطایف کلمات حکمت وظرایف اشعار اندرز وتربیت را بنحو افسانه گوشزد امرا مینمود، نه طبع را از سخنانش ملالی ونه جمع را از بیانش کلالی. مرحوم قطب السلاطین محمد شاه ثانی را با وی کمال میل بود و نقلش را ازهر نقلی شیرین‌تر میدانست و در سال هزارودویست وشصت وهشت ازین خاکدان گذشت ودربهشت جاودان بارضوان الفت بست اخلاف حمیده اوصاف ازوی بماند. حاجی میرزا احمد نقیب درسنه دویست‌وسی وهشت میلادش بوده تحصیل مراتب فضل رانیکو نموده رجال دولت سخن گویی اورا پسندیده ازجان ودل حکم ومواضعی که در لباس افسانه میگفت شنیده بعلاوه کمالات موروثی صاحب طبع موزون و دیوانی دارد چون دیبای انکلیون، وفاتش دراصفهان بسال سیصد ودو واقع شد این چند فرد از قصیدهٔ غدیریه او تمیناً آورده میشود:

عید غدیر خم‌شد وهنگام خم راح ترویح روح کن بصبوحی دراین صباح

دراین صباح مژده حی‌علی‌الصبوح آمدقرین بدعوت حی علی‌الفلاح

داور بود هماره غفور این دو روزه عمر — در کودکی جوانی و پیری بنوش راح

و ازوی دو گوهر پاك و دو اختر تابناك بیادگار است یکی جناب میرزا مهدی ناظم تخلص بلقب نقابت وخطبه و قصیده سرائی اعیاد ووقت سلام ایالات فارس برقرار است. در فنون فضایل مخصوص حکمت طبیعی و الهی جامع است و از خدمت جناب زبدة العارفین حاج ملاسلطان محمد جنابذی سلمه‌الله تعالی ذکروفکر دارد. نقیب است وطبیب، رفیق‌است و حبیب، شاعری است بلندپایه و از اشعار اواین دو بیت بیش درخاطر نیست:

زان لب شیرین مرا شوری بجان افکنده یی — نی بجان من بجان انس وجان افکنده یی

از قیامت شور و غوغای قیامت شد بپا — سوزش ازیك جلوه در پیر و جوان افکنده یی

دیگر جناب حاج میرزا علی مجد الحکماء تحصیل مقدمات علمیه نمود طب قدیم و جدید رابکمال آموخت ازاطباء حضورشاه شهید گردید. یك دو سالی هم وظایف فارس را امین بود و الحال یکسال است که ثالثاً بفارس رفته اطلاعی ازوی حاصل نیست.

دومین فرزند مرحوم حاجی درویش حسن است حاجی میرزا محمود ملقب بـه شیخ المحققین، بعداز آنکه ادبیه و عربیه رانیکو فراگرفت ازخدمت حاج شیخ مهدی مجتهد فقه و اصول آموخت روزگـارش مهلت نداد که نتیجه از زحمات خـویش بردارد و در محاکمات شرعیه فصل قضا نماید که روی به آخرتش برد. یك پسر ازوی باقی‌است مسمی به شیخ‌علی باستحقاق بلقب پدر نایل شد.

سیمین فرزند مرحوم حاجی درویش حسن‌است آقامیرزا ابوالقاسم در کمالات موروثی استاد ودرشرایط دوستی نیکوبنیاد .

چهارمین فرزند حاج مشارالیه است معارف اکتساب عوارف مآب آقا میرزا محمد نقیب الاشراف روزگاری است که با حقیرحبیب است ، خوش اخلاق وبی‌آزار، سفریزد و کرمان وعراقین نموده اولادهای باکمال بارآورده والحال‌چند سال‌است درخاك دامنگیرری گرفتاراست. اسامی فرزندان مشارالیه ازاین‌قراراست: آقا میرزا ابوالحسن‌خان، آقامیرزا جلال‌الدین خان چند سال در مدرسه لندن تحصیل نموده ، آقا میرزا حبیب‌الله ، آقا میرزا فضل‌الله. زادهم‌الله توفیقا .

عارف ربانی ملااحمد

عارف ربانی ملااحمد خلف‌الصدق میرزا اکرمعلی ارسنجانی . ارسنجان ازقصبات‌مشرقی فارس‌است، دربدایت عمر بتحصیل منقول ومعقول پرداخت ومضمون اطلبواالعلم ولو بالصین راکار بست وبنجف اشرف رفت و سالها درآن مکان شریف اقامت گزید رتبه اجتهاد یافت مقبول علماء وعوام گردید آنفاً برتقوی وعمل برفزود تا مراجعت به بلده شیراز نمود باالمره ازعوالم

ظاهری دست کشید، باب مراوده را با مردم مسدود داشت و بعبادت پرداخت اوراد واذکار را مواظبت شدیده باوقاتها داشت .

ثقات را از کراماتش روایاتی است .

ازجمله آنها غفران مآب میرزا محمد رضای حمزوی مستوفی است که صبیه محترمه خود را بعقد ازدواج جناب میرزا کرمعلی پیر زاده خود درآورد. بالجمله منکری نداشت درسن شصت وسه سالگی بحدود سنه ۱۲۸۱ درگذشت ودرقبرستان باب السلم شیراز مدفون شد. دوپسرویك دختر بیادگار گذاشت یکی آقامیرزا کرمعلی سابق الذکراست وازمخلصین وی که می گویند خلیفهٔ اواست .

ملاعلی عسکرارسنجانی که خط نسخ را چون میرزا احمد نیریزی نوشتی، معاش از تحریر نسخ ادعیه مرغوبه و کلام الله مجید نمودی جزئی زراعت بضاعت داشت وزاری وضراعت باحدی نبرد. اکثر به عبادات مشغول بود بافقرافروتنی وبااغنیا تکبرمی نمودی سن وی بمراحل هشتاد ودورسید درحدود هزاروسیصد و دو درارسنجان وفات یافت و در قبرستان سادات ارسنجانی کنارجدول آب مدفون گردید. چهارپسرویك دختراز وی بماند اول آنهاست شمع شبستان ارباب وجد و حال وکمال حاجی ملامحمد شفیع، هفت خط را خوش می نویسد در عبادات به نیکان اقتدا دارد. زاده الله توفیقا .

میرزا سنگلاخ قوچانی خراسانی

میرزا سنگلاخ خراسانی الخبوشانی، سنگلاخ یعنی مکان سنگ مقابل باتلاخ وکنایه از وقاراست. وی از رجال مشهورمملکت ایران بود درفنون خط مهارتی زایدالوصف داشت و فن غالبش قلم نستعلیق بود که درآن صنعت اعجاز میفرمود و در شعر نیز از استادان عصر بشمار می آمد و شخصی محترم وعارف مسلك و درویش نهاد و صوفی منش بود . بیست و پنجسال در مصر بماند و محمد علی پاشا برای کتیبه نوشتن بدور مسجد برسنگ مرمر او را باحترام نگاه داشت وکمال اکرام درحق وی میفرمود و چندی در اسلامبول توقف داشت، اعیان آن دولت دراکرام وتعظیمش بسیارمیکوشیدند.

مدایح ومناقب اورا کتابی کرده بطبع رسانیده اند وتذکرة الخطاطین نوشته و خود درتبریز مطبوع ساخته است. واقع سنگلاخ است صفحه سنگ مرمر که برای روضه مطهر پیغمبر(ص) تمام کرده درمصر اینك درتبریز میباشد ودیدنی است. درمدت عمرزن نگرفت و غیر ازهنرفرزند نخواست. اخبار او رسالهٔ مبسوط لازم دارد یکصدوده سال تقریباً عمریافت و درسنهٔ یکهزار ودویست ونود وچهار به تبریز درگذشت و میرزا باتلاخ بمعنی و صورت معاصر و ضد اوبود .

حاج ملا هادی سبزواری

فیلسوف اعظم دوران وحکیم علی الاطلاق ایران حاج ملاهادی سبزواری المتخلص اسرار قدس سره سال میلادش غریب (۱۲۱۲) مدت عمرش حکیم (۷۸).

تاریخ وفاتش باین حساب هزارودویست ونود میشود و با تاریخ ملا کاظم سبزواری متخلص بسر در فوت استادش یکسال تفاوت دارد .

اسرار چو ازجهان بدر شد — از فرش بعرش ناله برشد
تاریخ وفاتش ار بپرسند — گویم که نمرد زنده‌تر شد

با آنکه بر حسب قاعده (که) را نباید محسوب داشت والا بیست و شش سال کم می‌آید .

در مآثر والاثار است که وی در زمان این پادشاه یمنی ناصرالدین شاه چنان است که ملاصدرای شیرازی درعهد شاه‌عباس کبیر. هرحکیم متأله‌وعارف‌متصوف ومرتاض‌متشرع که درعصر ما هست انتسابش به‌آستان‌اوست . دراین‌مائه گذشته‌حکمت ومعقول را این‌مرد فرد همان طور تأسیس کرد که شیخ مرتضی فقه واصول را .

از وی کرامات چند نقل میکنند در سفر اول موکب همایونی بخراسان در سبزوار با این شهریار مرحمت شعار ملاقاتی حکیمانه کرد و در دیباچه حکم الاسرار و در بعضی اشعار بسیرت ملوکانه این پادشاه قدس نهاد اظهار اعتقاد نموده و او را بعدالت و رأفت و انواع ملکات ملکوتیه ستوده است .

تصنیفات‌بسیاردارد که بعضی مکرربطبع رسیده تفصیل‌زندگانی شخصی‌اورادرسفر ثانی موکب منصوربخراسان خود بلاواسطه ازدو پسردانشورش‌آقا محمداسماعیل وآقا عبدالقیوم سلمهماالله واز عیال کرمانیه‌اش که در وراء پرده نشسته بود وتقریرمی‌نمودبشرح‌شنیدم‌ودر ترجمهٔ سبزواراز‌مجلد ثالث مطلع‌الشمس گنجانیده‌ام ومولی محمد خلف‌آنمرحوم‌حکیمی فرزانه بوده و پیش از پدر وفات یافته دربیرون دروازهٔ سبزوار سمت راه مشهد در زمینی ملکی خود مدفون گردیده و چون پدربزرگوارش برحمت حق واصل گردید همانجا بقرب پسر بخاك سپردند ، ومرحوم میرزا یوسف‌آشتیانی مستوفی‌الممالك‌صدراعظم برتربتش‌بقعه‌و صحن مشتمل برحجرات بنا نموده وصندوقی برمزارش گذارده وقبرپسر خارج صندوق‌از سمت جنوب است و این چند فرد از غزلیات اسرارعلیه‌الرحمة تیمناً آورده می‌شود .

موسئی نیست که آواز اناالحق شنود
ورنه این زمزمه اندرشجری نیست که نیست

گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار
برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

نه فلك را حرکت بود ونه درقطب سکون
گر نبودی بزمین خاك نشینانی چند

رئیس الامامیه شیخ مرتضی الانصاری

الحجة البالغه رئیس الامامیه استاذ الکل مقرب الباری الشیخ مرتضی الانصاری الدزفولی النجفی المسکن والمدفن انارالله برهانه. ترجمهٔ آنجناب راکتابی جداگانه باید واوصافش را شماره کس نتوان نماید، همین بس که کتب مصنفاتش در زمان خود تاکنون نهایت تعلیم و تدریس فقها واصولیین است.

درعلم وعمل وزهد وتقوی وورع وعبادت وریاضت مسلم فرق مسلمین، ودرمعارف الهی قدوهٔ ارباب یقین وصفوهٔ صوفیان ولایت قرین است ومصداق حدیث علماء امتی کانبیاء بنی-اسرائیل. درسال یکهزار ودویست وهشتاد ویك روح پرفتوحش باعلی علیین روان شد وجسد شریفش را درجوارمولایش بخاك سپردند ومزار کثیرالانوارش هناك معروف مشهور وجناب شیخ منصور برادر آنحضرت تاریخ میلاد ووفاتش را دریك مصرع جمع نموده «غدیرسال ولادت فراغ سال وفات». فرزندان روحانی آنجناب ازپنجهزارزیاده است وجسمانی منحصراست به دوصبیه.

حاجی سید علی شوشتری وابتدای حال وی

از جمعی ثقات چنین استماع افتاد که مرحوم شیخ بجناب حاجی سیدعلی شوشتری که از فحول مجتهدین وعرفای کاملین بوده ارادتی باطنی داشته، واجمالی ازحال سیدمرحوم چنانچه از وی شنیده اند آنکه مرحوم سید بعد ازتحصیل مراتب علم رسوم و تکمیل اجتهاد ازعلماء نجف اشرف اجازه حاصل وبوطن بازآمد اشتغال بتدریس وامرقضا نموده یکی از شبها در ساعت دو دق الباب شنیدند گوینده را نام پرسیدند، گفت ملاقلی جولاست می خواهد خدمت آقا برسد. بخادم فرمود حالا دیر وقت است فردا اگرکاری دارد در مدرس بیاید. عیال جناب سید عرض نمود این بیچاره شاید امری لازم فوتی داشته باشد خوب است رخصت دهید شرفیاب شود. فرمود حال که تو راضی بزحمت خود هستی ازاطاق بیرون برو تا او داخل شود.

چون ملاقلی داخل شد ودرگوشه یی قرارگرفت پرسیدند مطلب چیست؟ گفت آمده ام عرض نمایم ازاین راهی که می روید طریق جهنم است این بگفت وبرفت. عیال مرحوم سید سئوال نمود که چه شغلی داشت؟ فرمود گویا جنونی دراو پیدا شده.

بعد ازهشت شب دیگرهمانوقت نیز در راکوبیدند معلوم شد ملاقلی است خدمت آقا

می‌خواهد برسد. سید فرمود گویا هرزمان جنونش طلوع می‌نماید نزدما می‌آید خوب بیاید چون داخل اطاق گردید گفت بگفتم این راه طریق جهنم است حکم امروز در ملکیت آن موضع باطل است سند صحیح که بمهر علماء ومعتبرین است دروقف بودن آن در فلان مکان باین نشان پنهان است این گفت ورفت.

عیال سید چون داخل شد آقا را در فکر دید پرسید ملاقلی چه گفت؟ فرمود حرفی بود چون صبح شد بمدرس رفت وبا بعضی خواص بمکان معهود رفته شکافتند جعبه‌یی نمودارشد بگشودند همان بود که ملاقلی گفته بود حکم روز قبل را خواستند ووقف نامه رانموده مورد حیرت همه وخجلت مدعی شد.

بعدازهشت شب دیگر نیزهمانوقت دررا کوبیدند معلوم شد ملاقلی است. خود آقاوی را استقبال ومقدمش راگرامی داشت ومقدمش نشانید وگفت صدق قول شما معلوم شدحال تکلیف چیست؟ ملاقلی گفت چون معلوم شد که جنون ما گل نمیکند آنچه داری بفروش وبعد ازادای دیون باقی مانده را بردارو به نجف اشرف بمان وباین دستورالعمل مشغول باش تا آنجاها بازبتو برسم. همانطورنمود تاآنکه روزی بودای السلام ملاقلی رادیددعا می‌خواند بعدازفراغ خدمتش رسیده باوی بخلوتی رفتند ملاقلی گفت فردا من در شوشتر خواهم مرد ودستورالعمل تواینست ووداع فرمود.

راقم گوید از بسیاری علماء مجاورین عتبات بزرگواری سید را شنیده وگفتند به فاصلهٔ قلیل مدتی بعدازشیخ وفات یافت.

الحاج محمد کریمخان کرمانی قاجار

عالم علیم وفاضل کریم حاج محمد کریمخان کرمانی درمآثر والاثار ترجمهٔ آنجناب باین عبارت مسطوراست: از کبراء علماء عصرمعدود بودودرجمیع فنون عقلیه ونقلیه‌دعوی استادی می نمود ازجماعت شیخیه بعد ازسید کاظم رشتی گروهی بوی گرویدند واوراَ رکن رابع ازارکان اصول عقاید خویش گرفتند.

سید علی محمد باب درتألیفات مضحکهٔ خودکه نامش بیان گذارده وسفاهت خویشتن رابرهان نهاده درشأنش گفته ان الکریم کان فی الکرمان کریما. زمانی که این عالم جلیل به طهران آمد بحکم اعلیحضرت همایون رساله‌یی در ردباب نگاشت و این اوقات به‌طبع رسید وارشادالعوام ازتصنیفات وی دربمبئی وغیرها مکرر مطبوع افتاد و هکذا فصل الخطاب در علم حدیث، الحاصل درغالب فنون کتابهاساخته‌است ورسائل پرداخته تخمهٔ این دانشوربزرگ ازایل قاجاراست من قبائل الترك ومردم درحق وی برطرفی افراط وتفریط میروند. درسال یکهزار ودویست وهشتاد وهشت بمملکت کرمان درگذشت، انتهی.

راقم گوید جنازه‌اش را بعتبات عالیات حمل نمودند و در پایان شباك شهدا بدخمه نهادند و آن‌مرحوم رااخلاف نیکواوصاف‌است ازآنجمله دانشمند فخیم حاجی محمدرحیم خان چند سال مقیم طهران گردید درمیان مشاهیرشیخیه رکنیه متفرد بود بیان منبرش‌را ازاین جماعت احدی نداشت وعاقبت درحدود سیصد همانجا وفات یافت .

ودیگرعمدة الامراء والعلماء آقای حاجی‌محمد خان درفقه وحدیث وتفسیروتاریخ وتأویل‌وتطبیق ما بین‌ظاهرو باطن‌وجمع‌میانه معقول‌ومنقول‌درزمرهٔ شیخیه رکنیه‌عادم‌النظیر و دربیان منبری چون پدر وبرادرکسی برتبهٔ وی‌ازاین جماعت نمیرسد درسال سیصدوپنج وشش ازمکه تامدینه وازآنجاتا بجده صحبتش دست داد ودرسیصد وشانزده که ازخاورستان بکرمان‌آمده ملاقاتش حاصل گردید بانگارنده‌لطفی بی‌اندازه مسلوك داشت وعلی الجمله درحسن محاضره ولطف محاوره وی راکمترشریك یافت شود .

ملاآقای حکیم قزوینی

خردمند حکیم ودانشمند علیم‌آخوند ملاآقای‌قزوینی رحمة‌الله علیه ازفحول فلاسفه اسلام‌بود وصدرالدین‌عصرخود. طالبین علوم عقلانیه‌ازاقصی‌بلادایران به‌آستان‌وی‌میرسیدند وبهرهٔ علم میبردند . درمآثروالاثاراست که مرحوم‌آقارضا قلی‌قزوینی درحضرت‌آن حکیم بزرگوارپرورش یافت‌که شهرهٔ شهرها شد.

راقم در رمضان سیصد وشش‌که بسرمن رای مشرف بودآقا شیخ عبدالله خلف‌الصدق ملاآقای مرحوم هم بزیارت حجة‌الاسلام میرزای شیرازی نایل شد ونهایت احترام از او به ملاحظه والدش منظورفرمود و ازآنجا تاطهران بافقیر همصحبت ورفیق طریق بودازآن به بعد اطلاعی ندارد .

میرزاهمای شیرازی

فصیح ملیح میرزا محمد علی متخلص‌به هما اصلش‌ازایلات سکنه شیرازاست. دربدو زندگانی‌درفوج سربازشیرازی‌منصب سلطانی‌داشته‌اعراض نموده درنزدعلمای فارس‌تحصیل علوم‌ادبیه نموده پس‌ازتکمیل‌بمسافرت مایل‌آمد چندی دربلادعراق‌عرب وعجم‌سیاحتی‌کرد ودراصفهان سکونت اختیارنمود وهمانجا عمرخود راباپایان رسانید.

درمجمع‌الفصحا مسطوراست‌که وی عاشق پیشه ونیکواندیشه غالباً درسلك درویشان وکسوت ایشان است ومصاحب فقیران وگریزان ازخدمت امیران به روزی مقرری قانع و درسیرصنایع صانع وازلالی بدایع افکاراشعاراواست :

خام است شیخ‌صومعه ساقی بیارجام لیکن زآتشی که کند پخته خام را

بدنامی ار بکیش تو ننگ است زاهدا | ما بر خلاف ننگ شناسیم نام را
درملك عشق غیر توای پادشاه حسن | بی‌جرم کس زخانه نراند غلام را
دیدی هما که صوفی وزاهد فروختند | آخر به پیر میکده بیت‌الحرام را

***

کشتی نوح است مهر آل پیمبر | هر که دراین کشتی‌است بی‌خطر آید
نی اثر از لات ماند و نه ز عزی | دست خدا چون ز آستین بدر آید

***

تا به‌دامان تو ما دست تولا زده‌ایم | بتولای تو برهردو جهان پا زده‌ایم
تا نهادیم بکوی تو صنم روی نیاز | پشت پا برحرم ودیر وکلیسا زده‌ایم
درخور مستی‌ما رطل‌وخم‌وساغر نیست | ما ازآن باده کشانیم که دریازده‌ایم
جای دیوانه چودر شهر ندادند هما | من‌ودل‌چندگهی‌خیمه بصحرا زده‌ایم

الحاج آقا محمود الکرمانشاهی

قدوة‌المحققین‌وفخرالمجتهدین الحاج آقا محمود بن آقا محمدعلی الکرمانشاهی البهبهانی نورالله مرقده . درمجمع‌الفصحا ترجمهٔ آنجناب باین عبارت مذکوراست ازمبادی‌سن‌شباب بتحصیل علوم مشتغل وبخلاف مشرب پدرفاضل بصحبت اهل‌حال مایل گشته. گویند در ایام صباوت بمیرزا محمد تقی کرمانی که بحکم حضرت خاقانی مأمور بتوقف درخانه والدش بوده مؤانستی حاصل گردید ووقتی مریض گشت میرزای مذکور که درحکمت الهی‌وطبیعی مشهور بوده وی را معالجه نمود لهذا رابطه حاصل گشته از آن پس رغبت بصحبت ارباب صفا کرده بطریق ترك وتجرید و ذوق وتوحید قدم گذاشته صاحب حالات و مقامات عالیه شده خدمتش روزگاری در دارالخلافه طهران سکونت داشته و در مسجد حکیم امامت و وعظ می‌فرموده .

قطب‌السلاطین محمد شاه ثانی قاجار باجنابش التفاتی‌کامل و توجهی محکم مرعی میفرمود وباکرام وانعام درمعاشش مدد می‌نمود وآنجناب نیز رسالات محققانه بنام نامی آن پادشاه درویش دوست تألیف وتصنیف میکرد. درروزگار شاهنشاه اعظم ناصرالدین شاه نیزمعزز ومکرم وبرامثال واقران مفتخر ومقدم میزیست الحق درعلمای معاصرین فاضلی بدین حال وعارفی بدین کمال کمتردیده شده همتی بلند و حالتی عالی و خلقی لاهوتی و ملکاتی ملکوتی داشت تاآنکه لوای رحلت برافراشت بعالم باقی‌روی نهاد. رسالات حقایق آیاتش متعدد است ازجمله‌آنها گاهی برحسب ذوق بنظمی میپرداخته ازآنجناب است :

من‌غزلیاته :

ساقی چه نشینی که چمن رشك بهشت است
هم لاله و هم لاله رخی بر لب کشت است

خورشید بتابیده و گیتی شده روشن
با پرتوی از چهرهٔ آن حور سرشت است

زاهد اگرش عشق بتان نیست عجب نیست
اعمی چه شناسد که چه زیبا وچه زشت‌است

حاجی که ندارد بدل از عشق نصیبی
صد ره بسوی کعبه شود ز اهل کنشت است

محمود مده دامن وصلش ز کف امروز
فرداست که‌این کالبدت یك‌دوسه خشت‌است

***

کوی عشقست و کسی راه بجانان نبرد
هر که را می‌نگرم واله و حیران باشد

غره ای زاهد افسرده بطاعات مشو
که متاع تو در این مرحله ارزان باشد

ذوق یك سجده که از روی محبت باشد
بهتر از طاعت صد ساله که بی جان باشد

***

زاهد خشك اگر خود نبود تردامن
آتش عشق چرا جامه نگیرد او را

ور درآن جبه وتحت‌الحنکش خبثی نیست
پس چرا شاهد رندان نپذیرد او را

من‌مثنویاته

رشتهٔ دنیای دون ازدل گسل
میخ استررا بگل‌زن‌نی به‌دل

ای‌مدرس‌تا بکی قشری صفت
دم زنی ازمعرفت بی معرفت

ای کلامت زینت هر انجمن
حرفی ازلعل لبانش هم بزن

از حقیقی یا مجازی تا بکی
همچوطفلان خاك‌بازی‌تا بکی

از ساقی‌نامه

ره زاهدان گرچه‌راهی‌خوش‌است
ره عاشقی مسلکی دلکش است

محبت بدل چون قوی پی شود | چو ماءالعنب آخرش می شود
محبت در درج دانشور است | بصندوق دل دلنشین گوهر است
محبت مقـام حبیب‌الله است | زبان ستایش از آن کوته است

درمآثروالاثار باین الفاظ آورده: آقا محمود درطهران رئیسی بزرگ بود و بتصوف و عالم درویشان وسودا وسر ایشان اقبالی عظیم داشت برخلاف سیرهٔ پدر بزرگوارش که دوده صوفیان برانداخت وبعضی را درآب غرقه ساخت ازآثارقلمیه‌آن‌عالم عارف شرح دعای‌سمات است. فوت وی در سال یکهزار ودویست وهفتاد ویك بقریه دزاشیب شمیران طهران اتفاق افتاد، انتهی. جنازه‌اش‌رابعتبات عالیات بردند ونزدیك صندوق جدش دررواق‌پای شهدابه خاك سپردند واعقاب آنجناب درداراالخلافه طهران درکمال عزت واحترام میزیند.

و غفران مآب حاج‌محمد مهدی خلف الصدق آقا سالها درمسجد قنبرعلی خان‌امام جماعت بودو بامرحوم حاجی استاد غلام‌رضا دست ارادت داده مکرر صحبتش اتفاق‌افتاد و درسال هزاروسیصد وچهارده روحش بعالم باقی خرامید و اخلاف نیك ازوی بماند.

حاج محمد مهدی حجاب شیرازی

حاجی محمد مهدی المتخلص حجاب ابن آقامحمدتقی تاجر خلف الصدق حاجی صالح تاجرشیرازی ازسخنوران فصیح شیراز ودانشمندان ملیح بااعزازاست. درسال هزارو دویست وبیست وچهار در همان ملك بدنیا آمده بعداز کسب کمالات و آمـوختن ادبیه و عربیه‌ومسائل‌منطقیه وحکمیه ونوشتن خط تعلیق‌را باستادی، برای‌شغل تجارت بهندوستان رفت ومدتها درمعموره بمبئی رحل اقامت انداخته مایه اندوخت عودبوطن نمود ازتجارت دست‌کشید وبا‌ارباب حال و اصحاب‌کمال جوشید مکررصحبتش دست داد عاقبت درحدود هزاروسیصد رحل اقامت بسرای باقی انداخت و این‌چند فرد خوشه‌یی‌ازخرمن اوست:

سنگدل بت بین که‌آهن سختی‌ازوی‌وام‌خواهد
سخت‌تر زان‌دل‌دل‌من کزچنین بت کام‌خواهد

***

گران شد بار و ره دشوار و دربا خـار و حیرانم
که دست خسته میگیرد که دیگر رفت نتوانم
به پیری ز اشك خونین پای تا سر گشته پنهانم
بدم یك خوشه مروارید و اینك شاخ مرجانم

***

جان ببر تـو باختم بهتر از این نبرد کس
زنده و جاودان شدم بهتر از این نمرد کس

زاد زهجر و صبر وغم وصل و مراد و خرمی
شهد ز زهرجان گزا بهتر از این نخورد کس

***

فتنه جویی که بـه خون اینهمه مشتاق آید
آه اگـر در دلش انـدیشهٔ عشاق آیـد

دفتر عشق ز هم ریخت حجاب آه که نیست
کس بـه شیـراز کـه شیرازهٔ اوراق آیـد

سحاب شیرازی

و خلف الصدق آنجناب است آقامحمد تقی متخلص سحاب. در لغت فارسی و تازی و انگلیسی بحد کمال است اوقاتی که را قم بهندوستان بود ملاقاتش دست داد دیگر اطلاعی ندارد.

آقامحمدهادی معروف بمرشد شیرازی

ابن‌عم حاجی‌حجاب است آقامحمد هادی مرشد درفارس نامهٔ ناصری‌است که درسال هزارودویست و چهل‌وهشت متولد گشته کسب مراتب کمالیه نمود، بافقرا و گوشه نشینان مصاحبت‌داشته اخلاق‌حسنه را دریافته وآفتاب‌تربیت‌بزرگان برساحت وجودش‌تافته‌درویشی است دیندار وفقیری‌است شب زنده‌دار. درخط تعلیق وسخن‌گویی‌اقتدا به‌پسرعم ماجدخود نموده و این‌چند بیت‌ازوی یادگار است:

مرغ دلم صبحهٔ مردانه زد — سرزده چون برق به‌مخانه‌زد
دید که پیر از سر دانشوری — گفت هلا چند معلق پری
چشم از این دانهٔ دنیا بپوش — پس قدحی ازمی معنی بنوش
خدمت خلق است صراط سوای — راه همین است اگر رهروی
عزت پیغمبری از این بود — خلعت نام‌آوری از این بود
غم مخور ازبیش و کمی جهان — زآنکه گذشته است بسی کاروان

وفاتش درنود واندی اتفاق‌افتاد.

ملاعلی القزوینی

مولی علامعلی المشتهر بحاجی آخوند بن الحسن بن الرضا بن خدابنده بن‌رضا

بندهٔ الجبرساباتی اصلاً و نجاراً و العبدالرب آبادی موطناً و مزاراً درمآثر و الاثار مسطور که وی ازمشاهیر ارباب علم و عبادت واصحاب تقوی و زهادت بود و درالکای دشتبی ازنه بلوك دارالسلطنه قزوین ریاستی عظمی داشت وجبرسابات که ازقبایل قدیمه ایرانند ومردم پهلوی زبان ازجمله هفت قبیله ابراهیم آباد زهرا میباشد و از این طایفه دانشوران و هنرمندان برآمده‌اند بالجمله آن پیشوای پاکان ومقتدای نیکان که پاسبان شریعت نبویه بود وقلاوز طریقت ولویه بعدازظهر سه شنبه بیست ویکم ربیع آخر سال یکهزاروسیصد و شش هجری بقریه عبدالرب آباد من قری دشتبی من اعمال قزوین بسن هشتاد درگذشت و هم درآنجا بجوارفیض آثارسلسبیل المعصومین وغیاث المظلومین حضرت سلطان بکتاش علیه السلام بیارمید

از وی سه پسرویك دختر مخلف شد: عالیجنابان ملاکاظم و آقارضی الدین ساکن عبدالرب آباد میباشند .

شیخ محمد مهدی شمس العلماء

و شیخ اجل حبرنحریر ملك الافاضل ابوالمعالی شیخ محمد مهدی شمس العلماء که خلف اوسط آن بزرگوار است دردوایر علمیه دولتی قرین افتخاراست. وی درتاریخ فوت پدر وبرخی سوانح دیگراشعاری سروده ازآنجمله است:

بیا به دشتبی و ملك عبدرب آباد	بقصدمهبط فیض ای که میروی هرسوی
خجسته مرقد سلطان محرم بکتاش	که ازریاض نبی گلبنی است برلب جوی
ببین ورسم زیارت بجای آر و بدان	که در جوار چنین سرور بهشتی خوی
مزار مرد خدا پیر باسلوك و صفاست	که بود ساطع انوار بندگیش ازروی
یگانه حامی دین حنیف حاج آخوند	سرشتهٔ ملکوت و فرشتهٔ مینوی
مرا مقام بری بود ناگهان ز وطن	قرین غربت را کربت رسید در پهلوی
بگفت پیك پدر با چهار فرزندش	برفت و بدرقه هم بسترت سپس کاکوی
خرد همی پی تاریخ در تکاپو بود	ندا کشید بناگه فرشته از مینوی
زدای وسوسه را و فزای صدقی وگو	ز خاك پیر بزرگان بیا و مطلب جوی

بعدازکم وزیاد هزار وسیصدوشش میشود.

آقا سید احمد اخوی طهرانی

آقا سید احمد اخوی، وجه تسمیه این سادات به اخوی محض آنستکه مرحوم آقا محمدخان قاجار قهرمان ایران با جد آنان صیغهٔ برادری خوانده جمعی دست ارادت به وی دادند وکراماتی از اونقل کنند و حاجی سید یحیی اخوی نیز صاحب ذوق و تجویز

بعضی ادعیه مینمود. مکرر صحبتش دست داد درحدود سیصدوشش درطهران‌وفات‌یافت.

خلف‌الصدقش حاجی سید محسن و آقا سید اسدالله درزمره خوبان واخیارند وعلی‌الجمله مردمان نیك دراین سلسله بسیارظهور نموده و امروزه جناب‌مستطاب فضایل‌نصاب عوارف ومعارف اکتساب‌آقای حاجی‌میرزا سیدعلی سلمه‌الله تعالی جامع کمالات صوری و معنوی و درسخن نظم باقسامه قادر وتواناست ودر زهد سلمان‌زمان و درعشق‌بازی گلرخان عراقی دوران. مکررتوفیق زیارت مکه معظمه ومشاهدمشرفه یافته ومیلاد ائمه علیهم‌السلام را درتکیه مخصوص‌سادات همیشه جشن شایان‌گرفته و درنیمهٔ شعبان درباغ معلوم‌وموسوم به‌حجتیه یك‌روز و یك‌شب برای‌میلاد صاحب نور هنگامه‌ییست ازتمام طبقات سلطان ووزیر عالم وجاهل عارف وعامی، تاجروفاجر، ناقص‌وکامل‌آمد وشد نمایند وشعرا قصایدخوانند وسکه بنام حضرت مضروب ونیازبهرکس دهند ادام‌الله توفیقاته. با راقم نهایت لطف دارد وبعضی ازقصاید و غزلیات آنجناب ذکرمیشود :

مرا به زندقه نسبت مکن اگر بینی — که خوی میکنم امروز با همه ادیان

درست دین من امروز جشن شعبان است — که هست صورت این کار معنی ایمان

چنان‌پراست‌سراپای‌من زحضرت‌دوست — که هرکه نام نگار من آورد بزبان

نثار میکنمش جان درین نظر آنقدر — تفاوتی نکند جبرئیل از شیطان

از غزلیات

ز روح گوی لطافت اگر بدن ببرد — مسلم است که آن سرو سیمتن ببرد

نه راه فکر دقیق من‌آنقدر تنگ است — که خود تواند راهی بدان دهن ببرد

نه‌تنگنای قفس آنچنان فرح انگیز — بودکه نامی مرغ دل ازچمن ببرد

خدای داده یکی چشم اشکبار بمن — گمان ندارم غم صرفه‌یی ز من ببرد

بیا وهمت پروانه‌بین‌که خودراسوخت — نخواست سری بیرون ز انجمن ببرد

نگار من پی باری اگر سر انگشت — بحلقه حلقهٔ آن زلف پرشکن ببرد

هزار زاهد صدساله را بگردن من — که ازحرم بکلیسا بیك رسن ببرد

نمیگذارد شیرینی سخن کس را — حکایتی زشکر پیش آن دهن ببرد

وله

غرض‌زبوسه‌وصول لب‌است‌برلب دوست — تفاوتی نکند ازمن است یا از اوست

مگوکه‌این‌همه‌دل‌چون‌بزلف اوپیوست — شکنج طرهٔ زلفش نگرکه تودرتو است

***

کیست‌که پیغام من بزلف‌جانان برد — قصه زآشفته‌یی سوی پریشان برد

***

شکفت نیست اگر باده ریخت کز لب دوست | پیاله رقص کند گاه باده نوشیدن
دل آنزمان ببرد که لم یبلغ الحلم | ناز این زمان کند که بود سیدالکهول

قطعه

شنیده‌ام چو بریدند سر و کشمر را | شدند مرغان بی آشیان و صحرایی
زوال مملکت آنرا که داد این فرمان | مقرر آمد از دور چرخ مینایی
نه صدراعظم کمتر ز سر و کشمر هست | نه ما ز مرغان در عجز و ناشکیبایی

از مراثی

طه به ناله آمد و پس بخود طپید | زاورنگ ناز تا که امام مبین فتاد
با زین واژگون گذرد ذوالجناح چون | برخیمه گاه زینب محنت قرین فتاد
آغشته دید کاکلش از خون شاه دین | زد نعره‌یی که لرزه بعرش برین فتاد
خورشیدوار از افق خیمه بی‌حجاب | آمد برون و از پی آن مه جبین فتاد
همراه‌ماه گفتی پروین صفت براه | جمعی ستارگان ز بنات و بنین فتاد
آمد پی برادر و چشمش در آن میان | برخون طپیده پیکر آن نازنین فتاد
گفتا که ای مبارك توسن برادرم | آمد چه برسرش بکجا بر زمین فتاد
تا بر سرش چه آمد آن دم که چشم او | بر خنجر برهنهٔ شمر لعین فتاد
گفتا دریغ کز ستم آخر حسین من | ازجان گذشت و در نفس واپسین فتاد
چون شد در این زمین که زخون برادرم | اندیشه کس ندارد ای خاك برسرم

خاتمه کتاب

در نگارش برخی از ترجمهٔ نگارنده و احوال بعضی از ابرار که شرف حضورشان حاصل نموده ومخفی نماناد که در ضمن اوراق مسطوره جمعی را که ادراك فیض صحبت هریك روزی گردیده اشارتی رفته اکتفا می نماید بذکر اشخاصی که ترجمهٔ آنان سبق ذکر نیافته تاتکرار لازم نیاید .

راقم این نامه مولدش شیراز، میلادش چنانچه بخط پدر بزرگوارش حضرت رحمت است قدولدالمولودالعزیزالمسمی بمحمد معصوم فی سحر لیلة السبت رابع عشر من شهر ربیع الاول من شهور سنه سبعین ومأتین بعدالالف من الهجرة النبویه علی مهاجرهاالف سلام وتحیة. چون چهارسال ازمراحل عمر گذشت بمعلمش سپردند وهفت ساله بود ازفارسی برآمد بتعلیم عربی درآمد، هشت مرحله ازعمرش رفته که بهجران پدر مبتلا گردید ورسید بوی آنچه رسید. ونعم ماقال ابوالطیب احمدبن الحسینی المتبنی .

رمانی الدهر بالارزاء حتی | فؤادی فی غشاء من نبال

فصرت اذا اصابتنی سهام تکسرت النصال علی النصال

بیگانه و خویش توانگر و درویش راه مغایرت پیش گرفتند جز وامخواه حالش کسی نپرسید و هرمریدی پی مرادی گردید و بغیر ازحضرت باری یاری ندید، فحمداً له وشکراً له. باهمه گرفتاری توفیق نعم الرفیق بود وباطن رحمت مدد مینمود یازده سال دیگر متوقف آن دیار وبقدر استعداد ازخدمت دانشمندان تحصیل علم واکتساب کمال نمود ترجمه اساتید کرام که تلمذ خدمتشان درآن زمان نموده غیرازآنکه سابقاً اشاره شده :

آقا سید حسین جهرمی

جناب سیادت مآب آقا سید حسین الموسوی الجهرمی شرح عوامل و صرف میرو شرح تصریف تفتازانی وشرح قطرابن هشام نزد وی خوانده، خدایش رحمت کناد بسیار با زهد وتقوی بود ، گذران از ملك موروثی جهرم و بیان منبری و رثای ائمه طاهرین می نمود .

دوپسر ازوی بماند اکبر و ارشد حاج سیدرضا فاضلی گرانمایه و واعظی بلندپایه گردید شرح کافیه ملاجامی رامباحثه بین‌الاثنین داشتیم.

دومین خلف اوسید علی نقی ملقب صدرالدین چون در محافل اعیان طهران بذکر استغفرالله راه یافت به‌سید استغفرالله مشهوراست.

آقا سید حسن جهرمی

آقاسیدحسن جهرمی‌از بنی‌اعمام آقاسیدحسین‌است مراح‌الارواح‌صرف رادرس‌میداد

آقا میرزا محمد علی‌نوری

جناب میرزا محمدعلی خلف‌الصدق عالم عامل آقا میرزا مهدی‌نوری شیرازی‌سلمه‌الله قدری ازسیوطی شرح‌الفیهٔ نحو تاباب معرب ومبنی درس گفت.

درمآثر والاثار باین عبارت ترجمه وی مذکوراست: میرزا محمد علی ساروی‌الاصل شیرازی‌المسکن از شیراز بمشهد و ازمشهد به‌مازندران سفری کرده و برایـن‌خط رحله‌یی مبسوط نوشته، انتهی‌الحال درطهران متوطن‌وبه‌تزهد وتقوی روزگاری میگذراند.

حاجی ملا عبدالله شیرازی

فاضل کامل وعالم عامل حاج ملاعبدالله آتشی کتاب مغنی‌اللبیب را نزد آن ادیب اریب درس خواند.

در فارس‌نامهٔ ناصری وجه تسمیهٔ سلسلهٔ آتشیها را ذکر نموده و ترجمهٔ آنجناب را

باین عبارت آورده درسال هزارودویست وچهل وهشت درشیراز متولد شده وسالها در خدمت علما تحصیل مراتب علمیه را چنان نمود که در هرفنی مانند مرد یك فن گردید وسالها در شیراز اهل علم را از نتایج افکار خود بهره‌مند نمود و در سال نود و نه درعتبات عالیات برحمت الهی واصل گردید .

میرزا محمدعلی واحدالعین آتشی

قدوة الافاضل وزبدة العلما المشار الیه بالانامل میرزا محمدعلی المعلم والمشتهر بواحد العین، مطول را درحضرتش قرائت نمود وآنجناب درفنون علمیه متعارفه استاد بود وطلبه هرفنی دسته دسته ازاول آفتاب تاقریب زوال علوم مختلفه راخدمتش درس میخواندند ازریاضی و حکمت الهی ومعانی وبیان وتفسیر وفقه واصول. درحدود نود واندی وفات یافت واخلاف نیکو از وی یادگار است . آقامیرزا احمد علامه ارشد واکبر همه است .

حاجی میرزا فضل‌الله فیروزآبادی شیرازی

حاجی میرزا فضل‌الله فیروزآبادی شیرازی از تلامذه اواخر شیخ مرتضی و اوایل میرزا بود قدس سرهما، شرایع الاسلام محقق را تا اواخر کتاب صلوة درس گفت وبعدخیال مسافرت به عتبات وائمه‌عراق نمود وباصرار وتشویق آنجناب فقیرهم بنای شد رحال ومعیت داشت که بناخوشی صعب گرفتار گردید از رفقه باز ماند ودربستر ناتوانی افتاد وبعدازشش ماه حضرت باری صحت عنایت فرمود ازحسن معالجه وتدابیر جناب مستطاب جالینوس دوران ابوالفضایل حاجی میرزا حسن مؤلف فارسنامه ناصری که ترجمه خود را در آن کتاب ذکر نموده و درمعارف وحقایق طریقه نعمة‌اللهیه دست ارادت بمرحوم منورعلیشاه داده و درماه رجب سال هزاروسیصدوشانزده درشیراز وفات یافت . رحمة‌الله علیه .

ترجمه شیراز

وبالجمله در محرم هزارودویست وهشتادونه بعزم تحصیل وتکمیل علوم روانه عراق عرب گردید ازطریق بوشهر و مناسب است حق وطن را ادا نموده که حب الوطن من الایمان بای معنی کان مملکت فارس که قطعه بزرگ جنوبی ایران است تا قبل از بروز دولت اسلام مرکزش استخر بوده و بعد ازآن بقول ارباب سیر محمدبن یوسف ثقفی برادرحجاج شیراز را پایتخت ساخت و بتجدید عمارتش پرداخت و بروایتی برادرزاده‌ش محمدبن قاسم بن ابی عقیل بانی این مبانی گردید .

تاریخ عمارتش سال هفتادوچهار بطالع سنبله بوده وفی القاموس و شیرازبن طهمورث بنی قصبة ببلادفارس فسمیت به. وحمدالله مستوفی بیك روایت این را گفته و بقولی گوید در

زمان سابق آن سرزمین بشهرفارس موسوم بوده وبفارس‌بن‌ماسور بن سام‌بن‌نوح علیه‌السلام منسوب است . خلاصه مردم استخرخرده خرده بشیرازسکونت اختیار نمودند وآن‌شهربدان بزرگی که پاریس امروزه نمونهٔ آنست ویرانه و معدوم‌الاثر گردید و بجز آثار ستونها و خانه‌های معروف بتخت جمشید وگودال استخر چیزی باقی نیست و دردشت مرغاب فارس آثاریست که مشهور است بمزار مادرسلیمان یعنی جمشید ومورخین یونانی را عقیده آنست که مقبره کورش کبیر است .

گویند که درسال پانصد وشصت قبل از میلاد حضرت مسیح دولت ایران را تشکیل داده وسی‌ویك سال سلطنت نموده ودرسال پانصد وبیست ونه قبل‌ازمیلاد وفات یافت وبعضی سیاحان انگلیس مقبره سیروس گفته‌اند و بهر تقدیر در دشت مرغاب آبی است که هرکس اورا سگ دیوانه گرفته باشد قبل ازچهل روز درآن‌آب شستشونماید نافع است .

درعهد امیرعضدالدوله دیلمی‌آن شهر چندان معموره بوده که در آن جای‌لشکریان نماند درخارج شهرقصبه‌یی‌بنا گذاشت ولشکریان‌رامأمور به سکنای آنجا فرمودکه‌مردم‌آن را سوق‌الامیر نامیدند وبحدی رسیدکه بیست‌هزار دینار حاصل داشته و الحال اثری‌ازوی باقی نیست وجمعی گفته‌اندکه شیراز بارو بخود نگاه ندارد وگویا بی‌اصل نباشد چنانچه بعد از این روشن گردد وتا عهدصمصام‌الدوله‌بارو نداشت واوبرای دفع اعدا بارویی‌برآن کشید و بعدازآن خرابی برآن راه یافت ، شرف‌الدین محمودشاه انجوی تجدید عمارت باروی کرده بربالای بروج ازآجر خانه‌ها بساخت.

بقول وصاف درعهد دولت غازان خان بواسطهٔ هجوم لشکر باروی‌شهرسمت ان‌اوهن البیوت یافته اهالی از درگاه خانی التماس کردندکه مقر ملك سلیمان را محافظت نماید حکم خانی شرف صدوریافت‌که بارویی رفیع ساخته وخندقی عمیق کنند وچون زمان پائیز بود ومجال عمارت تنگ علی‌العجاله پنج تومان مغولی خرج رفت و بقیه درسال بعد سمت اتمام یافت وآن شهرمشتمل برهفده‌محله ونه دروازه بوده وبعد ازآن بتواترامطارحوادث خراب‌گشته و درعهد دولت نادری صالح خان بیات بسیاری ازمساکن و بقاع ومدارس و مساجد شهررا موضوع وبارویی مختصر بقدر قامتی برماباقی‌کشیده وبعداز آن کریم خان زند مقرسلطنت خود راآنجا قرار داده بجای‌همان‌باروحصاری‌منیع ورفیع چون‌عهدعاشقان وهمت‌کریمان وبروجی مشیده برافراشت وخندقی عمیق مانند فکربخردان حفرنمود.

بعد از انتقال دولت زندیه‌بحکم‌محکم قهرمان ایران آغامحمدخان‌قاجارآن‌بنای مستحکم مانند دل غمزدگان خراب و آن خندق چون فرق مصیبت زدگان پرخاك گردید وملك‌الشعرا صبا این‌رباعی را درآن اوان برشته کشیده :

گردون بزمانه خاك غم‌ریخت دریغ   باشهد طرب زهر غم آمیخت دریغ

از کینهٔ دور فلك جور سرشت　　　شیرازهٔ شیراز ز هم ریخت دریغ

وپس ازآن در عهددولت خاقان‌مغفورحسین‌قلیخان برادرآن‌پادشاه برقدری‌ازاساس همان حصار بارویی بنا نهاد وبحکم فرمانفرما حسینعلی میرزا آن بنیان غیر محکم‌خراب وتجدید حصار مستحکم شده‌وبمرور ایام وزلزله نیمهٔ شب دوم محرم الحرام هزارودویست وچهل ورجب شصت ونه جز قلیلی ازشش‌دروازه‌دیگراثری ازآن بارونیست بلکه‌غالب‌اعیان خندق وصل بحدود خودرا باغ وعمارت نموده‌اند و ارباب سیر وتواریخ این بلدهٔطیبه‌را بواسطهٔ‌کثرت مرقد امامزادگان ومدفن اولیا و بزرگان‌وجمعیت ارباب حال وکمال از فضلاودرویشان برج‌اولیاخوانده‌اندچنانکه افصح‌المتکلمین‌شیخ مصلح‌الدین‌سعدی‌فرموده:

هزارپیرو ولی بیش بینی‌اندر وی　　　که‌کعبه برسرایشان همی کندپرواز

وشیخ جنید شیرازی که از اعاظم محدثین ومفسرین‌است کتابی بلغت عربی‌دراحوال امامزادگان ومشایخ مدفون در شهرواطراف آن تألیف نموده نامش حظ الاوزار فی‌زوار المزار ودرآنجا گوید :

کمزارالشیخ‌الکبیر واضرابه و روزبهان‌البقلی‌واقرانه واحمد بن‌الحسین‌واصحابه والشیخ عبدالله‌الارزقانی وامثاله والشیخ سلم‌الصوفی و اشکاله والشیخ شمس الدین الصفی ونظراته والشیخ‌الصدرالدین ابوالمعالی .

وآن کتاب مشتمل است بر مقدمه و هفت نوبت، نوبت اول در مزار شیخ ابوعبدالله محمدبن خفیف واضراب واصحاب اوست . خلقش درویش منش وپاك اعتقاد و بقدرمقدور همیم وجواد، اکثرغریب نواز وباغربا مهربان ودمساز وبکمتر کسبی و قلیل منفعتی قانع وزیاده از دخل پیوسته خرج‌نموده وباین واسطه اکثر اهالی این‌دیار خلدآثار ببلای‌فاقه مبتلا ومتمولین آنجا بیشترغربا ومردمش ازبزرگ وکوچك درکمال ذهن و ذکا و نهایت استقامت و زودآشنا .

چو پاکان شیراز خاکی نهاد　　　ندیدم که رحمت بر آن خاك باد

اکثرعلما و فضلاو زهاد و اتقیا و فصحاو شعرا همیشه ازآن‌خاك بوده وبدین جهت از جمیع بلدان بلده طیبه مسمی بدارالعلم گردیده .

وقتی مرحوم میرزا عبدالوهاب معتمد الدوله المتخلص بنشاط که ترجمهٔ آنجناب دراین‌کتاب مذکور است در توصیف شیراز جنت طراز سطری چند مرقوم خامه عنبرختامه نموده که تحریرش مناسب مقام است :

ساحت فارس وسواد شیرازشخص معموره را اگربجای دیده ومردمکش‌ملحوظ شود بجاست،خطه خضرای شیراز که برخط نوخطان ختاطراز خط خطا کشیده،فضای‌جانفزایش طرب‌آمیز وهوای دلگشایش نشاط انگیز است شکر ازرشك لب‌شیرین‌اباش لاحول‌زنان و

الله اکبر گویان بتنگ است ونسیم صبا تا کسب شمیم هوا نماید در فضایش بادرنگ

فضایش عجز بخش وعشوه ساز است هـوایش مایـهٔ ناز و نیـاز است

مذاق عـاشقان را عجـز بخشا مزاج دلبران را نـاز فرمـا

درآبش کیفیت شراب نهاده و بخاکش قوت اطراب داده‌اند . همانا آب از خجلت طبع جوانان نکته دانش عزم تواری داشته که فراشان شمالش هماره مسلسل کرده‌اند ویا خاك ازمقابله تمکین پیران‌روشن روانش شرم‌آورده که قوای نامیه بر بسیطش ازبساط‌سبزه پیوسته نقاب بسته ، خاك مصلایش گویی مشك اذفراست که پی سجود بخاك افتاده ، و چشمهٔ آب ر کنیش مقسم زلال کوثراست که ازآنجا بخلد بهره داده‌اند . ازمردم آن سوادبهرکه چشم افکنی سواد چشم مردم دانش ونکته دانی . و از اهل آن دیار بهرکس نظر کنی روشن ضمیر پیری یا خوبرو جوانی .

مردمش بدان سان لطیف وخوش زبان والیف ومهربان‌که نکورویان آنجانیزعادت معشوقان از دست داده رسم جور وجفا ندانند گویی طبع برجیس وناهید بهم سرشته‌طبیعت ساکنانش گشته زیراکه ارباب فضل و دانش‌درعین تمکین درطرب‌اند وظرفا وارباب‌طربش درحالت اطراب با ادب عرصهٔ باغ وبستانش هر صبح وشام از گلرخان سرواندام انجمنی است وساحت‌کاخ وشبستانش ازطبقه‌های‌گل وسنبل چمنی زینت‌کاخ را ازشاخ‌آوردند وطراز باغ را ازکاخ .

بهرکجا یکی سبزه رست‌ازگلی گلی بلبلی دلبری بی دلی

ولی پروردگان کاخ را از مشاهدهٔ شاهدان باغ از عارض گل اعراضی است و بر قامت سرو اعتراضی که هرجا مثالی ازطلعت ماست درپرده باید نه بر سرشاخسار و هرکجا نشانی از قامت دلرباست در دل صاحب نظری شاید نه درگل جویبار .

وآنچه بوضع این تذکره نزدیك‌است ترجمه بعضی از امام زادگان ومشایخ‌مدفون داخل وخارج‌آن بلده مبارکه میباشد وچون بواسطهٔ انقلاب ازمان وتغییرمبانی‌شهر و نام محلات ازمدفن‌بسیاری که درکتب‌اسلاف مثل شیرازنامه‌وهزار مزار ثبت است آثاری‌معلوم نیست لهذا اکتفا می‌نماید بآنچه حال تحریر ازتکایا وبقاع مشهود است .

بقعهٔ شاه چراغ احمدبن موسی الکاظم علیهم‌السلام

اما داخل شهر بقعهٔ متبرکهٔ احمدبن موسی‌بن جعفر بن محمد علیهم‌السلام‌است. قال فی‌الارشاد کان کریماً جلیلاورعاً وکان‌ابوالحسن‌موسی یحبه ویقدمه‌ووهب‌له ضیعته‌المعروفه بالیسرة‌ویقال‌انه‌اعتق‌الف مملوك اخبرنی‌ابومحمدالحسن‌بن‌محمدبن یحیی قال‌حدثناجدی قال سمعت اسماعیل بن موسی یقول خرج‌ابی بولده الی بعض‌امواله بالمدینة فکنا فی‌ذلك

المكان فكان مع احمدبن موسی عشرون من خدام ابی وحشمه ان قام احمد قاموا معه و ان جلس جلسوا معه وابی بعد ذلك یرعاه ببصره مایغفل عنه فما انقلبنا حتی تشیخ احمد بن موسی بیننا وفی الوجیزه احمدبن موسی من اصحاب الکاظم ممدوح وفی التعلیقات هوالمدفون بشیراز المسمی بسیدالسادات وکانه المعروف الان بشاه چراغ اقول صرح بذلك المستوفی فی نزهة القلوب .

وفی الملل والنحل عند ذکره الاثنی عشریه قال فاعلم ان من الشیعه من قال بامامة احمد بن موسی بن جعفر دون اخیه علی الرضا.

درشیرازنامه ومزارات آنجاست که بعد ازوفات والد ماجدش واردشیراز گشته به اجل طبیعی بروضه رضوان خرامید وبعضی چنین نوشته‌اند که آنجناب با جمعی اراده شیراز نمود که ازآنجا بخراسان خدمت حضرت رضارفته باشد ودرآنوقت قتلغخان نامی ازجانب مأمون حاکم شیرازبود چون خبر ورودآن بزرگوار بخان زنیان رسید که در هشت فرسنگی شهر واقع است بطرف مغرب، با جمعی بمحاربه وی رفتند دربین قتال شخصی ازسپاه خان ندا کرد اگر مقصود شما ادراك خدمت رضاست آن حضرت وفات یافت، بمجرد استماع این خبر عسکر آن حضرت متفرق شده آن بزرگوار تنها ماند قدرت برمراجعت نداشت لاعلاج روی فرار بشیراز نمود تا این محل که مدفن اوست بوی رسیده بعزشهادت مقرون گشت .

گویند اثری ازقبرمبارکش باقی نماند تاآنکه امیرمقرب الدین مسعودبن بدر که از خواص سلطان اتابك ابوبکربن اتابك بن سعدبن زنگی بود شالده عمارتی حفرمی نمود قبری ظاهر شد و شخص تمام اندام بسلامتی اعضا درآن خوابیده نقش خاتم اوالعزةلله احمد بن موسی الکاظم بود وچون واقعه را به اتابك رسانیدند عمارتی لایق برآن قبر بساخت که قبه وبقعه‌اش ازکره اثیر گذشت وبعدازسالها روی بخرابی نهادتاآنکه ملکه دوران تاشخاتون والدهٔ مکرمه پادشاه زمان ابواسحاق پسرشاه محمود انجوی درسال هفتصد وپنجاه تجدید عمارتش فرموده ومدرسه‌یی درپهلوی آن بساخت وچند قریه ومزرعه از ناحیه میمند فارس وقف برآن بقعه وآستانه ومدرسه نمود .

درحدود سال نهصد ونود ازحادثه زلزله خراب گشته ازمداخل موقوفه برآن مرمت یافت ودرسال هزارودویست وسی ونه وچهل نیزازصدمه زلزله گنبد وعمارتش منهدم گردید نواب غفران مآب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس تجدید عمارت نمود .

ودرسال هزار ودویست وشصت ونه باز بواسطه زلزله گنبدش شکست برداشت مرحوم محمد ناصرخان ظهیرالدوله هنگام پیشکاری او درآن مملکت گنبد را بساخت و در زمان پیشکاری مرحوم میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان بصحن وحجرات واطراف آن ازموقوفه حضرتی مرمت نمود ودرآن روضه مقدسه بسیاری ازاولیا غنوده‌اند وبترتیب طبقات درموقع

خود نام هریك مرقوم گشته .

وازجمله اشیاء نفیسه که در آستان احمدی ضبط است نصف قرآنی است بقطع بیاض بخط کوفی بر ورق پوست آهو و نصف دیگر آن بهمان نحو در کتابخانه حضرت رضا زیارت شد و واقع کم از اعجاز نیست ارباب خط میدانند وچون رقم نمود کتبه علی بن ابوطالب بعضی بر آنند که خط حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است و بعضی گویند که واضع علم نحو نباید مجرور را مرفوع نویسد وجواب ازاین حرف آنستکه علماء نحو مانند صاحب تصریح تصریح نموده که هرگاه اب وابن علم شدند بهمان وضع علمی باقی مانند و اعراب بحروف ندهند ومثل زده به اوطالب وابوسفیان وآنچه بنظر راقم میرسد آنستکه قرآن خط حضرت از ودایعی است که جزدر نزد فرزندش نباشد واین کلام الله خط علی بن ابیطالب مغربی است که در حسن خط کوفی وی ضرب المثل است ونظیرهمین قرآن وبهمین نسبت درمصر مقام رأس الحسین موجود است ، والله اعلم .

برای این بقعه مبارکه ازجانب دولت مبلغ دوازده تومان با نضمام رسوم مقرر است ودر بیرم فارس که جزو بلوکات گرمسیر است امام زاده بنام شاه علی اکبر برادر شاه چراغ نسبت میدهند ومبلغ دویست تومان ونیم باسم آن جناب در کتابچهٔ فارس مینویسند .

تنبیه

بعضی بر آنند که مزار جناب سید احمد در بلخ است والعلم عندالله .

بقعهٔ مبارکه محمد بن موسی الکاظم علیهما السلام

بقعهٔ مبارکهٔ محمد بن موسی الکاظم (ع) فی الارشاد هو من اهل الفضل والصلاح ثم ذکر ما یدل علی تهجده وحسن عبادته وفی الوجیزه ونزهة القلوب انه مدفون کاخیه شاه چراغ فی شیراز.

گویند درعهد خلفای عباسیه بشیراز آمده ومنزوی بوده وازاجرت کتابت کلام الله هزار بنده آزاد نموده ودراینکه سید احمد بزرگتر است یا سید محمد خلاف است. ازعبارت حمدالله مستوفی در نزهة القلوب مستفاد میگردد که سید محمد بزرگتر است واز بعضی کتب مجلسی ودیگر تواریخ وکتب انساب مستنبط میشود که سید احمد، بزرگتر است ومزار این دو برادر دروسط شهر است بفاصلهٔ اندکی وبقعه محمد در مشرق احمد است .

درشیرازنامه گوید که شخص مبارکش درایام سلطنت اتابك ظاهر گشت وبرسر قبر او گنبدی ساخته درمحلت باغ قتلغ وبگنبد باغ اشتهار یافته وبمرور ایام ازآن حال بگشت خلاصه چندین بار تجدید عمارت یافته ، نادرشاه افشار فی الجمله تعمیری فرمود و در سال هزارودویست و نود وشش نواب غفران مآب معتمدالدوله اویس میرزا برطاق و رواق قبر مبارکش آینه بندی نمود .

تولیت موقوفات آن استان با سلسلهٔ سادات دستغیب است وجمعی ازعلما وعرفا درآن روضه آرمیده‌اند وترجمهٔ بعضی مذکورشد ومبلغ چهل و سه تومان بانضمام رسوم ازدیوان اعلی مرسوم خدام این بقعه است .

بقعهٔ مبارکه ابراهیم بن موسی الکاظم علیهما السلام

بقعهٔ مبارکهٔ ابراهیم بن‌موسی الکاظم (ع) فی الارشاد کان شیخاً کریماً تقلدالاماره علی الیمن فی ایام المأمون من قبل محمد بن زید بن علی بن الحسین الذی بایعه ابوالسرایا بالکوفه وفی الکافی عند باب ان الامام متی یعلم ان الامر قد صار الیه باسناده عن علی بن اسباط قال قلت للرضا(ع) ان رجلا عنی اخاک ابراهیم فذکر له ان اباک فی الحیوة وانک تعلم من ذلک مالا یعلم فقال سبحان الله یموت رسول الله صلی الله علیه وسلم ولایموت موسی والله قد مضی کما مضی رسول الله ولکن الله تبارک وتعالی لم یزل منذ قبض نبیه(ص) هلم جراً یمن بهذا الدین علی اولاد الاعاجم ویصرفه عن قرابة نبیه(ص) هلم جراً فیعطی هؤلاء ویمنع هولاء لقد قضیت عنه فی هلال ذی الحجه الف دینار بعد ان اشفی علی طلاق نسائه و عتق ممالیکه قد سمعت مالقی یوسف من اخوته قال مولانا محمد صالح قوله عنی بمعنی قصد واراد وفی بعض النسخ عزاخاک قیل ذلک الرجل اخوهما عباس قوله فذکر له فاعل ذکر راجع الی الرجل وضمیر له الی ابراهیم قوله وانک تعلم ای ذکر ایضاله انک تعلم مالایعلم من مکانه وهوموضع غیبته ولفظة لاغیر موجودة فی بعض النسخ ومعناه واضح قوله علی اولاد الاعاجم کسلمان وغیره وفیه مدح عظیم للعجم وتفضیل علی العرب و سبب المن والاعطاء والصرف والمنع هو استعمال الاستعداد الفطری و قبوله و ابطاله والاعراض عنه فلایلزم الجبر قوله لقد قضیت عنه قال الفاضل الامین الاسترابادی ای قضیت عن الذی عزا ابراهیم وکانه عباس اخوهما الف دینار بعد ان اشرف وعزم علی طلاق نسائه وعتق ممالیکه وعلی ان یشرد من الغرماء وکان قصده من الطلاق والعتق ان لایأخذ الغرماء ممالیکه ویختموا بیوت نسائه وقیل عزمه علی ذلک لفقره وعجزه من النفقه قوله قد سمعت مالقی یوسف یعنی انهم یقولون ذلک افتراء وینکرون حقی حسدا .

وبقعهٔ این بزرگوار درسمت قبلهٔ شهروصل بخارج حصاراست بقرب دروازهٔ باب سلم وسندی بنظر نرسیده که این مزارهمان مزار ابراهیم بن موسی الکاظم(ع) باشد بلکه مبعد آن است کلام ارشاد که والی یمن بوده.

ومرحوم محمد زکیخان نوری سردار و وزیر فارس در سال هزار و دویست وچهل و اند بحکم نواب حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس بقعه‌یی منیع و عمارتی وسیع برقبر آن بزرگوار بساخت و درحادثه زلزله هزارودویست وشصت و نه ویران شد ومرحوم میرزا نعیم خلف الصدق اوتجدید عمارت در کمال متانت واستحکام نمود و تا حال باقی است و مبلغ

پنج تومان با انضمام رسوم درحق خادم آنجا ازدیوان مقرر ومرسوم است.

بقعه سید علاءالدین حسین بن موسی الکاظم (ع)

بقعهٔ سیدعلاءالدین حسین بن موسی‌الکاظم(ع)درشیرازنامه آورده که قتلغخان والی شیرازرا بوستانی بوده درکمال طراوت واقع دراین مکان که الحال بقعهٔ آن بزرگوار وقریب بدروازهٔ قصابخانه است و باغبان‌آن مردی دیندار ودرشبهای جمعه ملاحظه مینمود که ازمحل مرتفعی که در آن‌باغ بوده نوری عظیم ساطع شدی حقیقت‌حال را بامیر اظهار نمود وبعداز ملاحظه روشنی وتجسس‌نمودن وحکم بحفرآن موضع‌آثارقبری هویداگردید وجسد شخصی ظاهرشددرکمال عظمت وجلال وپیکری تازه وباجمال دریك‌دست آن‌مصحف ودردست دیگرشمشیری برهنه، پس بعلامات و قراین دانستندکه آن حضرت است گنبد، و رواقی بران ساختند.

راقم گوید چنین مینمایدکه همان قتلغخان است که با برادرش سید احمد جنگ نمودومیشودکه باغ‌بنام اوبوده ووالی دیگری، والله العالم.

علی کل حال مکانیست بافیض ودرصحن و اطراف آن بنا جمعی از اخیار مدفون گردیده ودرسال هزارودویست ونودوشش نواب غفران مآب معتمدالدوله حاج فرهادمیرزا مدرسه‌یی که درصحن آنجا مندرس ومخروبه بود بنای‌محکم ازسنگ وآجر بساخت ودر بیوتات آن طلاب علوم ساکن گشتند مبلغ پنجاه‌وپنج‌تومان باانضمام رسوم برای خدام آستانه ازدیوان‌مرسوم‌است.

بقعه سید عبدالله

بقعه سید عبدالله میانهٔ محلهٔ اسحق بیك وبازارمرغ است. عمارتی‌عالی برمزار آن جناب ساخته اند و سلسله نسب وی بنظر نرسیده .مبلغ ده تومان به انضمام رسوم مقرری آنجاست.

بقعه علی بن حمزه‌بن موسی الکاظم

بقعهٔ سید میرعلی‌بن حمزة‌بن‌موسی‌الکاظم(ع) درخارج دروازهٔ اصفهان وصل به‌بارو واقع‌است.

درکتاب مزار شیراز آورده که خلیفه‌عباسی چون همت بر دفع و استیصال علویین گماشت علی‌بن حمزه باچندنفر ازاقارب و اهل وعیال خود درسال دویست و بیست بجانب شیراز فرارنمودند درشمال خارج شهر کهف وشکفتی بود منزل‌نمودند و درایام هفته هیزم

جمع کرده وروز معینی درب دروازه آورده میفروختند و آذوقهٔ عیال گرفته مراجعت مینمودند وچون جاسوسان درهمه‌جا بودند روزی گذار یکی ازغلامان که مأمور به این خدمت بود بحدود این غار افتاد دید شخصی‌آثار بزرگواری ازچهره‌اش هویداست وپشتهٔ هیزم کوهی بدوش دارد. اروی پرسید چه نام داری ؟ گفت علی‌بن‌حمزه. پس بسرعت تمام بشهر آمده بخواجه سرائی که موکل این امر بود یعنی بگرفتن و کشتن علویین فارس اطلاع داد. فوراً باسواران خود نزدیکی آن غار رفت سؤال ازنام وی وپدر وجدش‌نمود، بشناخت بضرب شمشیرسرآن سید والانسب راجدا نمود. آن‌جناب سرخود را بدست گرفته بجانب شهر شتافت تابدین موضع که مدفن اوست رسیده بیفتاد وتا سه‌روز ذکر تهلیل از حلقوم مبارکش‌استماع‌مینمودند وبعدبخاکش نهادند وعضدالدوله‌دیلمی‌بقعه‌یی وسیع‌وگنبد رفیعی برآن قبربساخت پس‌از سالهای بسیار خرابی بدان بناروی نهاد وصید مراد خان زند قدری تعمیر در آن نمود و بنای ناتمام حالیه از مرحوم محمد زکیخان نوری بامر حسینعلی میرزا فرمانفرما برپاست.

خلاصه درآن بقعهٔ مبارکه جمعی ازصلحا ومتقین آسوده‌اند و تولیت آن آستان با سادات حمزوی است . وظیفهٔ این آستانه مبلغ چهل تومان ثبت کتابچه فارس است به انضمام رسوم.

بقعه بی‌بی دختران

بقعهٔ بی‌بی‌دختران ، درمزارات شیرازاست‌که سیده حسینیه‌ام عبدالله قبرش بتنهایی بنزدیك دروازه بیضای شیراز است بعداز چندسال ازوفات آن سیده زنی که مستحق قتل برجم بود بطیب خاطر توبه ازمعاصی نموده برغبت تمام راضی بحکم شرع مطهر گشته‌او را رجم نموده درجوارمزار این سیده بزرگوار مدفون گردید، پس‌جماعتی ازفقرا برکتی در این موضع یافته مجاورت نمودند، پس اهل خیر عمارت و گنبدی برآن ساختند و تا کنون به‌آبادی باقیست .

راقم گویدآن بقعه الحال جزء محلهٔ میدان شاه است و سالها منزل ومسکن آنجا داشت وجمعی ازاخیارنیز درفضای آن غنوده‌اند چنانچه باسم برخی اشارت رفت .

بقعه امامزاده زنجیری

بقعهٔ امامزاده زنجیری چندسالی است که بروز نموده در همسایگی مرحوم حاجی نصیرالملك حسنعلیخان خلف مرحوم حاجی قوام الملك وآن‌جناب بنای‌عالی برآن نهاد و مسجدی الحق‌محکم ووسیع‌وصل‌بآن احداث فرمود. بعداز مسجد مرحوم وکیل اول‌مسجد

شیراز است، اما سند زنجیری درست معلوم نشد، والله اعلم.

بقعهٔ امیر اصیل‌الدین عبدالله العلوی

بقعهٔ امیر اصیل‌الدین عبدالله العلوی در محلهٔ لب آب قریب بمدرسهٔ منصوریه، از عمارتش جز طاق کوچکی ورواقی بیش باقی نگذاشته‌اند وفاتش را در مزارات شیراز درسال ششصد وهشتادوپنج نوشته است.

بقعهٔ امیر عز الدین اسحاق

بقعهٔ امیر عزالدین اسحاق بن امیرضیاءالدین علی بن امیرعرب شاه حسینی حسنی دشتکی شیرازی، در کتاب مزارات شیراز نوشته است که وی از سادات کبار وعباد ابرار است صابر بر بلا وشاکر در آلاء؛ واعظ مسلمین وناصح ملوك وسلاطین بود کتابی درعلم تصوف نوشته نامش را مصباح‌الدجی گذاشته وآن بزرگوار علم وزهد را جمع فرمود ودراحادیث نبویه اورا چندین سندبود و درسال هفتصد و هفده برحمت ایزدی پیوست و در قبرستان مسجد جامع عتیق شیراز مدفون گردید

امیر صدرالدین محمد

خلف‌الصدق‌اوست سیدسادات ممجد امیر صدرالدین محمد، در مزارات شیراز است وی از اعیان نقبا ومحترمترین سادات عظام وبزرگان کرام قوم و منصب دردین ومشفق ومهربان ومتخلق باخلاق اولیاءالله کریم‌الطبع کثیرالبر وافرالاحسان‌بوده ومطایبات نیکو میفرموده. درجوانی مسافرتها نموده خدمت مشایخ و علما رسیده، تحصیل‌مراتب کمالیه فرموده عود بشیراز نمود و درسال‌هفتصدوشصت‌وهفت‌وفات‌یافت دربقعهٔ عالیه‌یی که بر مقابر اجداد خود ساخته بودند مدفون گردید

وعجب است که مؤلف فارس نامهٔ ناصری‌گوید جد اعلای نگارنده است و در آخر ترجمه مینویسد ازآن‌بقعه چیزی باقی‌نمانده جزحجرهٔ کوچکی درمحلهٔ لب‌آب که‌مشهور است ببقعهٔ امامزاده سید عزالدین درجانب شرقی مسجد جامع عتیق شیرازنزدیك بحمام قاضی، انتهی. راقم‌گوید باتمکن بسیارخوب‌بود مزارجدخود رامرمت نماید و این‌عبارت را ننویسد.

امیر شرف‌الدین

امیرشرف‌الدین ابراهیم‌بن امیرصدرالدین محمد درمزارات شیراز مسطوراست‌کان ذاالخلاق نبویه واوصاف مرتضویه وکلمات مستطابه ودعوات مستجابه وآن جناب دربیست

ودوم ماه‌صفر سال هفتصدوهشتادوهشت درشیراز برحمت‌ایزدی پیوست ودرجوار قبر والد خود مدفون گردید.

مزار ابو عبدالله خفیف

بقعه وخانقاه شیخ ابوعبدالله محمدبن خفیف شیرازی، اصل وی ازدیالمه است و در شیراز متولدشد. عضدالدوله دیلمی ارادت بوی‌داشته‌خلاصه ترجمه ومدفن‌آنجناب درضمن مشایخ مجازین ازسلطان‌الطایفه مشروحاً گذشت والحال اثری جزسنگی نیست.

بقعهٔ حسن کیاد

بقعهٔ سید حسن کیا درکتاب مزارات شیراز نوشته است ازبزرگ زادگان سادات قزوین است محض عبادت خدای تعالی بشیراز آمده مجاور مزار شیخ کبیر ابو عبدالله محمدبن خفیف گردید و درحدود سال ششصد وفات یافت و اکنون بقعه ومزارش در میانهٔ بازار وکیل و مسجد جامع وکیلی معروف است و این بقعه را مرحوم کریم خان زند بنا نمود.

بقعهٔ شیخ شمس الدین شارح گلشن راز

بقعه وخانقاه شیخ شمس‌الدین محمد شیرازی اللاهیجی النوربخشی المتخلص‌اسیری شارح گلشن راز سلسله‌اش درسلاسل معروفیه ونیز ترجمه‌اش درمعاصرین شاه حبیب‌الدین محب‌الله گذشت.

بقعهٔ روزبهان البقلی

بقعهٔ شیخ ابو محمد روزبهان البقلی‌الشیرازی ترجمه آنجناب در معاصرین شیخ - ابوالفتوح سعیدالشهید الصعیدی مذکورشد.

بقعهٔ شیخ ابوذرعه

بقعهٔ شیخ ابوزرعة عبدالوهاب بن محمدالاردبیلی در کتاب مزارات نوشته. وی از بزرگان وپیشینیان است. قبرش درکنارهٔ خندق شرقی شهر وصل بمحله لب‌آب است. در معاصرین شیخ ابوعبدالله خفیف ترجمه وی گذشت.

بقعهٔ شاه منذر

بقعهٔ شاه‌منذر درمزارات شیراز درذیل قبرستان باهلیه آنجانوشته شاه منذرشاهزاده بود ازدنیا اعراض نمود وبشیراز آمده عبادت حق را شعار خود ساخت وچون وفات یافت

دراین موضع دفن شد وقبه‌یی برقبرش بساختند.

ودرشیرازنامه نوشته است که اکثرواغلب برآنند ازاولاد منذربن قیس بوده و او را شاه منذرگویند«انتهی. وچنین‌معروف است هرکس‌سوگند دروغ دراین‌بقعه یادکندبزودی رسواگردد وآن موضع‌الحال معروف است بسربابله جزومحله سردزك و دورنیست تصحیف باهله باشد وارباب منبردرآنجا جمع میشوند و صداها را درهم ومشتق‌آوازمیکنند.

بقعهٔ علم دار

بقعه علمداردرمحلهٔ سردزك عمارت وبقعه‌ایست باسم علمدارمیخوانند و حمامی است بهمان نام ولی درمزارات شیرازمذکوراست که درزمان محمدبن یوسف ثقفی والی‌فارس‌شیخ عبدالله علمدار به‌صلحتی بشیرازآمد ووفات یافت قبرش در نزدیکی دروازه استخراست که دراین‌زمان دروازه اصفهان میگویند، والله اعلم.

بقعهٔ سید و حاجی غریب

بقعه وتکیهٔ سید و حاجی غریب متصل بدروازه کازرون شیراز است گویند دو نفراند معروف آنست که سوگند دروغ درآن مکان شریف هرکس یادکند عمرش درآن سال تمام شود. درکتابچهٔ فارس مبلغ شانزده تومان مقرری برای این بقعه منظوراست‌باانضمام‌رسوم.

بقعهٔ شاهزاده محمد

بقعه وتکیهٔ شاهزاده محمد بیرون دروازه‌کازرون باغچهٔ پردرختی دارد و از دیوان مبلغ پانزده تومان باانضمام رسوم مقرری دارد.

بقعهٔ شاهزاده حسین

بقعه وتکیهٔ شاهزاده حسین درخارج دروازه اصفهان چندان فصلی ندارد ووصل به‌پل رودخانه خشك است بقعهٔ خراب مختصری باین، نام بود درسال هزارودویست وهفتادوهشت مرحوم شاهزاده عبدالفاضل یعنی عبدالباقی‌میرزا که ترجمه‌اش سبق ذکر یافت عمارتی مشتمل برچند حجره وگنبد مختصر برقبرآن بساخت وتاکنون برقرار است.

بقعهٔ سید ابوطالب

بقعه سید ابوطالب‌فراموش نموده‌ام کجای شهرواقع است وجایی ثبت‌نیست. دردفتر دیوان سالی بیست وپنجهزاردینارمقرری دارد باانضمام رسوم.

بقعهٔ خاتون قیامت

اما حومه واطراف‌شهر، بقعهٔ خاتون قیامت اندکی‌ازشهر دور و بسمت شرقی دروازه قصاب‌خانه واقع است. درمزارات شیراز نوشته است زاهده‌خاتون‌صالحهٔ‌عابده در ازدواج اتابك بزابه بوددرسالی که سلطان‌الب‌ارسلان‌سلجوقی برمملکت‌فارس‌مسلط گردیداتابك‌بزابه‌راوالی فارس فرمود و در سال پانصد و چهل وسه که سلسله سلغربه غلبه بر فارس نمودنداتابك بزابه راباصفهان برده کشتند وبعدازمدتی‌زاهده‌خاتون‌جماعتی‌را بفرستاداستخوانهای‌اتابك را بشیرازآوردند دفن کرده قبهٔ رفیع ومدرسه وسیع بر مدفن او بساخت وآنچه را ازضیاع و عقارمالك‌بود وقف‌بر آن‌قبه ومدرسه نمود واین‌قبه‌ومدرسه را درباغ‌نو شیرازنوشته که حال جزوشهر نیست وزمینی‌است محل‌زراعت بدورآن‌بقعه‌مخروبه که‌مأمن‌سارقین‌است وازدیوان برای‌آنجا سالی دوازده‌تومان مرسوم‌بانضمام‌رسوم است .

بقعهٔ سیده ام کلثوم

بقعهٔ سیده ام کلثوم دختر سید اسحق کوکبی بن محمد بن زید بن حسن بن علی علیهما‌السلام است .

درکتاب مزارات شیرازنوشته است در قبرستان ام‌کلثوم وشیرویه است .

مرحوم حاجی میرزا جعفرخان حقایق‌نگار درکتاب نزهةالاخبار نوشته است اتابك منکوبرس درفارس رایت اقتدار افراشت ودرجوارقبرام‌کلثوم که حال‌بخاتون قیامت معروف است مدرسه بنا نمود ومدفن خود راآنجا قرارداد وحرم او که زاهده خاتون نام داشت و زنی عابده بودبر مزارام‌کلثوم بقعه‌یی عالی‌بساخت.

درفارسنامهٔ ناصری مذکوراست که این منافی است باآنچه درمزارات شیراز است و زمان صاحب مزارات شیرازمقدم است زیراکه درحدود هشتصد است وزمان صاحب نزهة‌الاخبار درحدود هزارودویست ونود است .

راقم گوید درشیرازنامه‌آورده که ام‌کلثوم بنت اسحق بن زیدبن حسن علیهم‌السلام‌در عهد سلطنت عمادالدوله بشیرازآمد واز مشاهیر مشایخ فارس شیخ احمدبن الحسین بتقدم تمکن یافته چون ازمقدم مبارك او وقوف یافت مزیداستبشار واحترام‌بتقدیم رسانید وآن مخدره درموضعی ازگوشه‌های شیرازقریب‌محلت‌باغ نزدیك خانه احمدبن‌الحسین‌چندروزی مخفی‌گشت جوقی ظلمه وقوف یافتند، تفحص کردنداورابدیدند در گوشه‌یی‌خزیده آن‌موضع را با زمین راست گردانیدند واین زمان‌هم درآن زمین مدفون است .

درترجمهٔ شریف حیدرالمنورالهاشمی‌آورده که وی‌درعصراتابك‌سعدبن‌زنگی‌اشتهاری عظیم یافت ودر شهورسنهٔ عشر وستمائه وفات نمود و بمدرسه منکوبرس درجوارمزارامام‌

زاده ام کلثوم مدفون است، انتهی. واین روایت مؤید قول مرحوم حاجی میرزا جعفرخان است کما لایخفی .

بقعهٔ باباکوهی

بقعه وعمارت باباکوهی در کمر کوه شمالی واقع شده کهفی وچند اطاق وچشمه وچند درخت سرو دارد دومزار و بقعه خود بابا قدری بالاتر از آن فضای وسط کوه است وتفصیل احوال وی درزمره معاصرین شیخ ابوعبدالله بن الخفیف مذکور شد .

گویند این کهف همان غاری است که سید علی ابن حمزة بن موسی الکاظم منزل فرموده بود ومرحوم شاهزاده طهماسب میرزا مؤیدالدوله درسال هزار و دویست وهفتاد وپنج که والی فارس بود گنبد وحجره بر این قبر بساخت وتا کنون باقی است .

بقعهٔ هفت تنان

بقعه وتکیهٔ هفت تنان درشمال شرقی شهر بدامنه کوه واقع بفاصله ربع فرسخ ومتصل بمصلی مسکن بعضی ازمسکینان بی خان ومان ودرویشان پریشان است در قدیم بنایی مختصر بوده ومرحوم کریمخان زند عمارتی بزرگانه و کاخی کریمانه بر آنجا افراخته اگر چه فضایش فی الجمله محقرولی بنایش بس با شکوه وفراست. مشتمل برسه طرف یکی باغچه ودیگر عمارات درویشانه وباغچه ازاشجار و دیگرعمارتی بزرگانه وتالار که دوستون یك پارچه ازسنگ بهدرازی پنج ذرع بیشتر وازاره اش ازسنگ مرمر ممتاز وهفت قطعه سنگ به درازای دوذرع ونیم وپهنای سه چارك درصحن این عمارت انداخته که نشانهٔ هفت قبراست وآبش از قنات رکن آباد که رکن الدوله دیلمی احداث نموده وازتنگهٔ الله اکبر کاریز اوست و در آن هفت تن ازابدال مدفونند وجمعی دیگر بجوارآنان غنوده اند، در کتاب مزارات شیراز نوشته است اسامی آنهارا نیافتم چنین گویند که هفت تن ازدرویشان بی نام و نشان در آن مکان مشغول بعبادت باری بوده وهر کدام که مسافرت دارالقرار اختیار نموده باقی ماندگان غسل و کفن آن نموده در آنجا مدفون ساخته تا آنکه شش نفرازایشان رهسپرطریق عدم و یك نفرایشان باقی مانده ودروقت وصول اجل موعود باحضار حسین نام غسال که ازاولیاء می شمردندش منزلش دردب دروازه استخر که اکنون بدروازه اصفهان معروف است بوده وقریب بآن موضع میباشد رفته اورا اخبار کرد که دراین نیمه شب یك نفرازدرویشان درفلان مکان جهان، فانی را وداع وبسرای آخرت رحلت نموده بیا تا باتفاق رفته اورا تغسیل وتجهیز نموده باشیم .

حسین غسال گوید اوبرفت ومن ازپی اوتا بدروازه رسیدیم چون دستش بدررسید بی کلید بازشد با خود گفتم درباز بوده برگشتم احتیاط نموده در را بسته دیدم حسین غسال میگوید چون بآن مکان رسیدیم درویش گفت اندکی توقف کن که من داخل شده و چون

صدای تکبیرمن برآید تو نیزرخصت یافته درآ ومشغول امرمعهود شو .

بعد ازساعتی صدای تکبیر برآمد حسین داخل شد دید درویشی وفات یافته و بغیر ازاو کسی درآنجانیست. حسین چون پرده از رخساراو برگرفت دید که همان درویش است که باحضاروی آمده وفات یافته ونوشته برسینهٔ اوست باین مضمون که ما هفت نفر بودیم و شش نفرمان بعالم بقا رونهاد ومن ازایشان بجا مانده حال که اجل من دررسید ترا احضار کردم قبرخود را درفلان موضع پائین پای آن شش نفرحفرنموده‌ام ومزاری نیز بجهة تودر پهلوی خود آماده ساخته‌ام مرا دفن کن و بعد از چند وقت تو نیز بما ملحق می‌شوی و چنین شد .

مزار شاه شجاع مظفری

بقعهٔ پادشاه عادل ابوالفوارس جلال‌الدین شاه شجاع آل مظفر ممدوح لسان‌الغیب در کتاب مزارات شیراز نوشته است درسال هفتصد وهشتاد وشش درشیرازوفات یافت برحسب وصیت درجوارقبرشیخ قطب‌الدین محمد مدفون گردید .

راقم گوید قبرش در خارج مغربی تکیهٔ هفت تنان است و کریم خان وکیل سنگی شاهانه برآن قبر انداخته است .

بقعهٔ چهل تنان

بقعه وتکیهٔ چهل تنان میانهٔ بقعهٔ هفت تنان وحافظیه واقع است. چهل‌تن ازاولیا در آنجا مدفون‌اند ومرحوم کریم خان وکیل‌عمارتی و حصاری بدورهٔ آنجا بساخت‌وتاکنون بآبادانی‌باقی است ونواب والامعتمدالدوله فرهاد میرزا درسال هزار ودویست وپنجاه‌وهفت درحکومت اولیهٔ فارس چهل سنگ بروی‌آن چهل قبربینداخت و مزار جناب شیخ بسحاق اطعمه درگوشهٔ‌آن حصاراست وچنین اشتهاریافته که هرآنکس بزیارت مزارشیخ رفته‌فاتحه خوانده ازروحش طلب وصول طعامی مخصوص‌نمایدباوخواهد رسید درآن‌شب و ترجمهٔ آن جناب درزمرهٔ معارف مشرفین حضورشاه نعمة‌الله ولی‌قدس سره مسطور گردید .

مزار وصاف شیرازی مورخ مشهور

مزارعبدالله وصاف بن فضل‌الله شیرازی که‌اوصاف‌اوغنی ازبیان وتاریخ وصاف ومعجم معرف حال‌آن پسروپدراست درمیان تکیهٔ چهل تنان وحافظیه واقع‌است وبقعه‌آن منهدم و سنگی مختصربروی قبرش انداخته‌اند باقی‌است. مزارمرحوم حاجی علی اصغر معروف به شمشیرگر که ترجمه‌اش سبق ذکریافت نیز در آن حدود است .

بقعهٔ شیخ سعدی شیرازی

بقعه و خانقاه افصح المتکلمین و املح المتقدمین والمتأخرین الذی کان بین الفصحاء کالشمس بین النجوم و کلامه رافع الهموم ودافع الغموم شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی قدس سره، ذکر اتصال سلسلهٔ ارادت ایشان بشهاب الدین سهروردی مذکور شد.

در کتاب مزارات شیراز لقب ونام شیخ را شرف الدین مصلح سعدی شیرازی نوشته و فرموده وی نصیبی وافر ازعلوم دینیه وحظی متکاثر ازعلوم یقینیه داشت وخدای تعالی ابواب معرفت را براو گشود وتکلم دراوصاف متفرقه فرموده ازظاهر کلامش حظی برای عوام و ازباطن سخنانش بهره‌یی مخصوص صاحبان افهام است چندین بار پیاده بمکهٔ معظمه شتافت و مسافرت ببلاد بعیده نمود، آفاق وانفس را سیر فرمود عود بشیراز کرد فالاستقامت له الاحوال مالا یدرک ه الامثال جاهش رفیع ومنزلتش وسیع گردید و خانقاهی درپهلوی قنات گازرگاه بساخت ودرش را بردوست ودشمن بازداشت درسال ششصد و نود و یك بجوار رحمت الهی رسیده درهمین خانقاه مدفون گردید.

راقم گوید مزار کثیرالانوارش در سمت مشرق شمالی شهر بفاصلهٔ نیم فرسخ واقع است و در قدیم محله گازرگاه جزو شهر بوده و بنای قدیم آن از کثرت حوادث منهدم گردیده بوده‌در حدود سال هزار ویکصدو هشتاد و اند عمارتی ملوکانه ازآجروگچ برجای خانقاه شیخ بزرگوار بامر مرحوم کریمخان زند ساخته‌شد و درسال هزارودویست وهفتاد و اند در ایالت نواب والامؤیدالدوله طهماسب میرزا بعضی ارباب غرض سنگ مزار مفخر فارس را شبانه بشکست ومرحوم حاجی قوام الملك سنگ بسیارعالی مرمرازیزد طلبید و حجاری ممتاز نموده برقبرش که دریکی ازحجرات است انداخت ودرسنهٔ هزاروسیصدوسه مرحوم میرزافتحعلیخان صاحب دیوان خلف الصدق حاجی قوام الملك مرمتی ونارنجستانی مرتب نموده ویکصدتومان ازدیوان اعلی برای خدام آنجا مقرر داشت.

بقعهٔ خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی

بقعهٔ متبرکهٔ خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی درزمرهٔ معاصرین عبدالله یافعی ترجمهٔ حضرت لسان الغیب گذشت باذکر بنای آنجا والحال که جمادی الاولی سال هزار و سیصد و هفده است خبررسید که‌شخصی زردشتی موسوم بخسرو بن شاه جهان باذن ایالت و اهالی حکام شرع شریف عمارتی برمزار خواجه ساخته ویکی درلباس ابرار تمام آن عمارت راخراب نموده.

بقعهٔ شاه داعی الی الله

بقعه‌وتکیهٔ شاه‌داعی‌الی‌الله سید نظام‌الدین محمود درمعارف‌مشرفین خدمت شاه نعمة‌الله ولی ترجمهٔ آنجناب مذکورشد. مرحوم کریمخان وکیل عمارت‌وقبه برقبراو بساخت‌ودر سال هزارودویست ونودونه حاجی‌میرزا کریم صراف بملاحظه قبر پدرش مرمت و تعمیری لایق نمود .

بقعهٔ سید ابوالوفا شیرازی

بقعهٔسیدابوالوفامریدشاه‌داعی الی الله طرف مغرب‌شهر است بفاصله کمی .

بقعهٔ پیربن آب

بقعهٔ پیربن‌آب‌درفارس‌نامهٔ‌ناصری‌است که چشمه‌یی که‌چندین‌قریه‌ومزرعه راآب‌دهد اززیراین‌عمارت درآیداورا پیربن آب گویند درشیراز مشهور است که شیخ اقطع کهقصهٔ آن‌در کتاب‌مثنوی‌صیقل‌الارواح‌مولانارومی‌منظوم است همین‌پیربن آب‌است که در جانب‌قبلهٔ شهر بمسافت دوفرسخ افتاده است .

راقم گوید درمعاصرین شیخ ابوعثمان مغربی ذکرشد که چندین شیخ بلقب اقطع موصوف بودند چون ابوالخیراقطع وابوالحسن اقطع‌وابویعقوب اقطع و معلوم نیست آن حکایت از کدام است .

بقعهٔ شیخ علی چوپان

بقعهٔ شیخ علی چوپان دریك‌فرسخی‌شهر بطرف جنوب واقع‌است .

بقعهٔ باباحاجی

بقعهٔ باباحاجی درچهار فرسخی جنوبی شهرواقع است، چشمه‌آب و کاروان‌سرایی دارد وگردنهٔ بابا حاجی دراوقات ناامنی مأمن رندان است واین بابا در زمرهٔ هفت بابا است‌چون بابا طاهر همدانی وبابا افضل کاشانی وبابا رکن‌اصفهانی وبابا کوهی شیرازی وبابا توکل جلیانی بسطامی وبابا سودایی ابیوردی .

بقعهٔ سبز پوشان

بقعهٔ سبزپوشان درکمر کوه جنوبی شهراست بمسافت سه فرسخ در شکافی از کوه نشانه‌مزاری است گویند نام‌شریفش‌سیدابواسحاق است، آب این‌مکان از کوه ایوان‌مانندی

چکیده درسنگابها جمع شده کارسازی نمایند نسب وحال آنجناب بنظر نرسیده .

بقعهٔ مشرقی

بقعهٔ مشرقی اول تنگهٔ معروف بالله اکبر است پیری در مغارهٔ آنجا مدفون است مسمی بمشرقی الحق جای باروحی است آب رکن آباد ازپایان آنجا گذرد وبا دلو وریسمان ببالا آب کشند حوض وباغچه راآب رسانند .

ازکنارهٔ کوه که بالابروند دست چپ بعضی تصاویر بر کوه نقر وحجاری شده وقرآن معروف به هفده من درحجره ییست که برطاق این تنگه ساخته شده در صندوقی گذاشته وهرکس ازاینجا عبور نماید لابدمنه استاز زیراین طاق بگذرد وقرآن مذکور که بهفده من شهرت دارد شاید وزن زمان کاتب باشد وباوزان این زمان شش من هشت عباسی بیشتر نیست وبخط ثلث بسیار جلی نوشته وظاهراً خط سلطان ابراهیم است .

ونواب اسعدوالاحاجی معتمدالدوله فرهاد میرزادر هزارو دویست نود وپنج که ایالت فارس داشت مرمت نموده ومحقه یی برای آن ساخت ودرمقابل مشرقی برزبر کوه چهارطاقی است.

بقعهٔ پهلوان علی شمس

ومزار پهلوان علی شمس است واشاره شد که شاه نعمة الله ولی قدس سره هنگامی که شیراز بود درآنجا توقف مینموده .

چاه مرتضی علی برزبر کوه شمالی از شکفت کوه بقدر ده پله وزینه پایین روند صفهٔ طویل عریضی ظاهرشود جای باروح ومحل ریاضت خوبی استدر آن صفه چاهی است وتمام سنگ را شکسته اند و درخارج آن موضع چنداطاق وحوض و باغچه ودرختی است ومردم تبرکات ونذرها بدان مکان شریف برند درلیالی شنبه وحوایج طلبند .

باب سلم

باب سلم و فی القاموس و باب سلم محلة باصفهان و بشیراز وحال در خارج قبلهٔ شیراز قبرستانی استوسیع وباین اسم معروف وسابقاً جز و محلات بزرگ بوده وجمعی از مؤمنین و بزرگان علما در آن مکان مدفون شده اند از آنجمله در شیراز نامه آورده است که ابوالنسایب اسحق الشامی ازسادات شام بود دراوایل سلطنت عضدالدوله بشیراز آمد وموبی چند ازفرق سرمبارك حضرت رسول که ازاجداد خود بوی رسیده بودهمراه داشت هنگام وفات وصیت نمود تاآن موهارا درچشم او نهند وباوی دفن نمایند واین زمان قبراو بباب سلم مشهور ومعروف است بشعر النبی(ص) .

آثار وسنگی معلوم دارد وقبرمحمود دهدار که ازافاضل علمای علم حروف وطلسمات

است آنجا نشان دهند وصفه بیست مستطیل معروف بصفهٔ تربت گویند از کربلای معلا چندین بار تربت آورده‌اند و آنجا ریخته‌اند و قبور جمعی خواص مؤمنین آنجاست از آنجمله مزار مرحوم شیخ عبدالنبی و شیخ محمد معروف به مفید و شیخ ابوتراب رضوان‌الله علیهم اجداد جناب قدوة‌الراسخین حاج شیخ یحیی امام جمعه مملکت فارس اطال‌الله بقاه و ترجمهٔ آن بزرگواران درفارس‌نامهٔ ناصری مشروح است وفات شیخ عبدالنبی امام جمعه درسال هزار وصد و نود و یك وفات شیخ مفید درسال هزارودویست و بیست‌و نه و وفات جناب شیخ ابوتراب طاب ثراه در سال هزارودویست وهفتادودو بوده و جناب غفران مآب رحمتعلیشاه چنانچه مذکور شد مزار کثیرالانوارش درابتدای آن صفه واقع است و بحمدالله تعالی امروزه جمعی از ارباب کمال واصحاب کمال ازاهل خطه شیرازمینوطراز بروزگارماهستند که مایهٔ افتخاراولوالابصاراند وترجمهٔ جمعی سبق ذکر یافت وذکر بعضی دیگر بمناسبت گفته آید، بعونه‌تعالی .

رجعنا الی تکملة ترجمة‌الراقم

مسافرت مؤلف به عتبات ائمهٔ عراق و بندر بوشهر و خلیج فارس

وچنانچه اشارت رفت اول محرم سال هزارودویست وهشتادوهشت با قائد توفیق بعزم زیارت ائمه عراق علیهم‌السلام وتکمیل تحصیل درآن آفاق از شیراز به بندر بوشهر رسید و برای آسایش واستراحت ازخستگی راه که غالب منازلش در کوهسار و جبال راسیات وگردنه و گدوك است چندروزی توقف نمود وبرای استماع مراثی درمجلس رثاء خامس آل‌عبا حاضر میشد وازصحبت جناب عم اکرم حاجی محمدتقی حظی وافر یافت رحمة‌الله علیه .

بندر بوشهر از سواحل عمدهٔ خلیج فارس است وتجار ذوی‌الاعتبار درآنجا بسیاراند چهاردهم ماه مذکور بیست کشتی کمپانی نکل از وکیل جهازتا ببصره گرفته بدریا سوار شد یارانی که رفقه بودند ازهوای دریا تفرقه شدند وجمعیت کشتی بحدی بود که جای خالی نبود کاپیتان جهازهم بدخویی وسختی مینمود ولوازمی که همراه بود بانبار انداخت و سفر اولیست که بکشتی رفته نه مکان نشستن دارد و نه نان خوردن رفقاهم که دریاگیرشده‌اند روی پله کشتی حیران ایستاده ناگاه شخص محترمی نزد حقیر آمد بعداز تحیه وسلام ومحبت واکرام واطلاع ازمقصد ومقام درکمال بشاشت وشادمانی بمکان خود دعوت نمود منزلگاهی عالی داشت صرف چای وشیرینی شد اذن مرخصی خواست قبول ننمود وفرمودنام من حاجی عبدالرسول وموطن اصلی ومسقط‌الرأس مسقط ومجاور عتبات وشغل تجارب ومسلك سابق طریق اسماعیلی وحالیه اثنی‌عشری اموال وخانه بسیار است واین جوان محمدعلی واین سرپوشیده مریم پسر ودختر

من هستند واین صندوقها مشتمل بر کیسهٔ لیره وامپریال واینها که ایستاده‌اند خدام وحواشی اند چندماه درمسقط ومطرح برای جمع آوری مالیه واعقاب رفته بودم وحال مراجعت وترك علایق نموده یکدله متوجه آستان حسینی است ومحال است دست از تو بدارم .

این دوشیزه را بعقد ازدواج تو درمی‌آورم ومحمدعلی را بتو میسپارم و باهم تا عتبات هستیم خانه‌ولانه ازخود بسیاراست واردشده من تجارت مال کنم وتوتجارت علم فارغ البال.

برحیرتم افزود گفتم بی‌سبق آشنایی و ناشناسایی ابرازاین مراحم واظهار این مکارم راسبب چیست وعلت کدام است ؟ گفت درسرمن ندا در دادند که آنکه آنجا ایستاده چنین و چنان است واکرام اوخوشنودی حضرت منان. علی الجمله موافقت بااورا تاعتبات قبول ودیگر سخنان را موقوف بورود آن آستان وتأمل درآن بوقت فرصت نموده .

چهار بغروب کشتی لنگر کشید فرداقبل ازظهر بملتقای آب‌شور و شیرین رسیده که مجمع شطوط ومصب انهار است وخطی مستطیل بنظر می‌آید که گویافصل مشترك است بعداز آن بخور بصره رسیده گویند قدیم شهر بوده وآب گرفته وبدقت باید کشتی برانند که بزمین وسنگ نگیرد والخور فی اللغة مثل الغور المنخفض من الارض وازاینجا به بعد از دوطرف درختان خرما بنظرمی‌آید که میروند ازجلوما چنانچه‌می گویند کرهٔ زمین هم بحرکت خود میرودو گمان کنند آفتاب میگردد .

چون بآنجارسیدیم رفقای راه بحال آمده بخیال رفیق افتادند از گذارشات مطلع گشته انگشت حیرت بدندان گرفتند واحترام فقیررا بیشتر منظور داشتند .

غلام همت آن نازنینم که کار خیر بی‌روی وریا کرد

یا للعجب بامید آنها که موجب آسایش وراحت فقیرشوند برعکس گردانید حضرت باری این نوسفرراسبب راحت آنان فرمود ومیزبان محترم مکانی برایشان مرتب نمودموقع روز گذشته که کشتی روانه شد ببصره رسید، لنگرانداخت ازگمرك خانه گذشتیم در مقام علی چهار روز ماندیم، سیاحت شهرقدیم واشخاص ساکنین آنجاحاصل وبکشتی شطی سوار پنج‌روز بروی شط بغداد حرکت نموده وبعضی سواحل آنجا معمورهٔ خوبی است چون عماره که گویا شهر واسط هم درآن حدود بوده که حال اثری ندارد وچون ببغداد جدید شرقی دجله رسیده و از گمرك گذشته ازجسر عبورشد ببغداد عتیق غربی آمده بترامواي سوار شده بکاظمین وارد خانهٔ خوبی گرفته بگرمابه رفته تغییرلباس داده بحرم حضرت موسی و جواد علیهما السلام مشرف و یکهفته درآن مکان عرش نشان بود وبقبهٔ حسینی فایز گردید و بقرب چهار سال علی التوالی اقامت نمود .

وبرای زیارت مخصوصه کراراً بنجف اشرف ومساجد سهله و کوفه وچند مرتبه به سرمن‌رای بزیارت عسکرین وناحیهٔ مقدسه نایل گردیده ودرآن مدت خدمت جمعی ازعلمای

عظام وفضلای کرام وبعضی ارباب معارف میرسید که تفصیل گزارشات آن ایام طولانی است واکتفا مینماید بتراجم مشاهیر آقایان واساتید که انس بصحبتشان حاصل بود ویك دونفر ازمعارف :

الحاج میرزا محمدحسن الشیرازی

حجة الاسلام والمسلمین مروج احکام الانبیاء والمرسلین مجدد رأس المأة الرابع عشر وحیدالعصر والدوران الحاج میرزا محمد حسن بن المیرزا محمود الشیرازی الحسینی علیه الرحمة والغفران .

درفارس نامهٔ ناصری ومآثروالاثار ترجمهٔ حضرتش باختصار مسطور است وازآنجمله است، ولادتش درحدود سال هزارودویست وسی درشیراز اتفاق افتاده تحصیل کمالات علمیه رادر آن دیار فرموده ودرسال چهل وهشت ازشیراز به اصفهان رفت تکمیل علوم عقلیه و نقلیه نمود وازعلمای هرفن حظی برد، مخصوص از حضور آقا میرزا سیدحسن مدرس اصفهانی. پس بعتبات عالیات مشرف گشته سالها در خدمت شیخ المشایخ مرتضی الانصاری نورالله مضجعه بهرهٔ وافی گرفت ودرسال هشتادو هشت ازطریق برنجد بمکهٔ معظمه و مدینهٔ طیبه مشرف گردیده ودر حدود نود که راقم بعتبهٔ حسینی ملتثم بود آنجناب بواسطه مشاهده ناملایمات ازنجف بکربلا آمده وابتدای شرفیابی خدمت وی آنجا دست داد .

ثم خرج منها خائفاً یترقب ودربلده طیبه سرمن رای متوطن گردید. آستانش ملجأ فضلاوملاذعلمای امامیه شد وعلی الجمله درتمام بلادهرجا پیرودین جعفری بود اوراحجة الاسلام دانست ورساله علمیه اورا ملاك رستگاری فهمید، اخلاقش پسندیده فریقین بود واطوارش مؤالف ومخالف راشیفته وفریفته نمود. نفوذامرش بحدی جریان درقلوب داشت که درسال سیصدوهشت که عنوان انحصارخرید وفروش تنباکو وتوتون درایران بشخص انگلیس قرار گرفت و مسئله منوپل ورجی وتنباکو شهرت یافت تلگرافی نسبت باسم حضرتش منتشر گشت که الیوم صرف قلیان وغیره درحکم مجاهده با امام زمان است، احدی دم بچپق وسیگار و قلیان نزدتا آن مسئله برهم خورد .

واخرالامر درروز دوشنبه هشتم شهر شعبان المعظم هزار و سیصدو دوازده هجری در جوار عسکریین وفات یافت جنازهٔ مبارکه راازآنجا تانجف اشرف بدوش حمل نمودند ودر مکانی که ایام مجاورت اجازت فرموده بود بخاك سپردند و درتمام بلادی که اثنی عشریه بودند ازقفقازیه وترکستان واسلامبول ومصر تاچه رسد به ایران مجالس ترحیم و سوگواری برپانمودند کمتر این نحو برای کسی اتفاق افتاد .

خلف الصدقش جناب میرزاعلی آقا در مزایای صوری ومعنوی به پدراقتدا مینماید و

دو سال قبل بطهران آمد و بمشهد رضوی مشرف و مورد عنایت سلطانی گردید وهمه جا محترم بود .

حجة المسلمین الفاضل الاردکانی مولانا محمد حسین

العالم الصمدانی والحجة الربانی الفقیه الرحمانی والمجتهد السبحانی ملامحمدحسین الیزدی الاردکانی الملقب بالفاضل این لقب‌را استادش آقاسیدابراهیم قزوینی صاحب‌ضوابط الاصول بوی‌داده تاآنجناب درحوزهٔ‌درس حاضر نمیشده شروع درافاضه نمیفرموده .

خلاصه درحایرفیض ذخایر حسینی مجاور بود ومحققین هر صبح و شام درپای منبر تدریس ازنفایس کلماتش درفقه واصول استفاضه مینمودند. رجال دولت عثمانی در امتثال احکامش هیچ‌تأمل نداشتند تاچه‌رسد بایرانی، عرب وعجم طوق ارادتش بگردن نهاده‌بودند کمتر کسی بآن احلاق در آفاق‌یافت می‌شد الحق‌سزاوارش دیده که‌در زمرهٔ ارباب‌معارف قطبش خوانند .

نمازمغرب وعشارا گاهی درصحن وبیشتر درمحاذات خیمه‌گاه به‌امامت میگزاردجز درمسجدالحرام دیگرصفوف‌جماعت‌بدان‌انبوهی‌دیده نشده، تأثیرنفسش درترقی تلامیذآیتی است وهر کس‌خدمت اوتلمذ نموده امروزه مجتهدی‌است مسلم وشاه شهید درسفرنامهٔ کربلا اظهارعقیدت بوی فرموده ودرمآثروالاثارترجمهٔ آنجناب باختصارمذکوراست .

ارتحال روح شریفش ازاین خاکدان بعالم جاودان سال هزار و سیصد و پنج بود کالبدش را درمقبرهٔ استاد بزرگوارش‌آقا سید ابراهیم بدرب صحن کوچك بخاك سپردند و عالم فرزانه حاج میرزامحمد حسین‌که ازاجلهٔ سادات شهرستانی وازاعاظم تلامذهٔ آنجناب بود و یکسال است در همانجا برحمت حق پیوسته بفارسی و عربی تاریخ وفات استاد را به نظم آورده :

فقم فرغا وارخ بالبکاء	حسین بالثری امسی رهینا
ز بس آه بر شد ز ماهی بماه	نهان شت تاریخ در زیرآه

مراد تکرارعدد«آه»میباشد که‌شش‌باشد دویست وهفده مرتبه‌که مطابق عدد زیراست وبهترین تاریخ‌که دروفات آنجناب گفته شده اینست :

رزأ لحسین اذاب قلب‌محمد .

ومقصود ازاین‌ایهام نام‌جناب شیخ‌محمداست خلف‌الصدق آنجناب‌که نماز ابامامت جماعت درآن‌دیارگزارد والحق با اخلاق‌حمیده ستوده‌است .

الامیر سیدعلی الیزدی

استادنا العلامه ومولانا الفهامة اعجوبة الدهر ونادرة العصر عالم عریف و فاضل غطریف رکن الطایفه وعمادها واورع نساکها وعبادها جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول مؤسس ملة سیدالبشر فی القرن الرابع عشر الامیر سیدعلی الجعفری الیزدی الحری بان لایمدحه مثلی اطال الله ظله وادام الله بقائه .

و لایضرك عین منك طامحة	ان الثعالب ترجو فضل اساد
وهل یکاد یؤدی حق نعمته	والشکر یقصر عن انعامه البادی

میلاد شریفش درحدود هزارودویست وشصت بوده بعداز نشو ونما و تحصیل جلی از علوم ادبیه ومقدمات علمیه باصفهان رفته درنزد علماء آن دیار تکمیل یافته به عتبات عالیات و وزیارت ائمه عراق مشرف گردید ومتوطن کربلا شد، حوزه فاضل اردکانی رابهترین روضه دانسته .

سالها اصول وفقه خارج راورزید وچون روزگار فاضل سرآمد وجوه مردم بحضرتش متوجه شده بساط تدریس وتعلیم بسیط گردید محصلین ومشتغلین راقبله وکعبه بود صباحاً ومساء طلاب فقه واصول علی قدر مراتبهم ازخدمتش بهرهٔ کامل میبردند. در اوایل مدرسه زینبیه درس میگفت اواسط که متأهل شد درمنزل مسکون تعلیم میفرمود نمازمغرب وعشارا بامامت جماعت بجای میآورد. بعداز چندسال بواسطهٔ علت مزاج بطهران و بمشهد رضوی مشرف، طلاب آن استان مقدمش را مغتنم دانسته مقیم آن دیار گشت ازاقصی بلاد کابلستان وخاورستان وجوه امامیه بسوی حضرتش متوجه است ومردم خراسان از دل وجان اورامقتدا میدانند .

راقم روزگاری در کربلا بخدمتش مستفیض بود در کمال دقت و تحقیق شرح لمعه و قوانین رابتمام وقدری ازعبادات ریاض وچندفایده ازفواید محقق بهبهانی وامورعامه شرح تجرید وخلاصة الحساب ورسائل مرحوم شیخرا بحضرتش درس خواند ومدتی اصول فقه را بنحو خارج میگفت وتقریرات آن ایام که نوشته شده از فقه واصول پنجاه هزار بیت متجاوزاست ولی افسوس که بی مبالاتی شده واوقات مسافرت فقیر آن جزوها در اطاق مخصوص به زیرچکه خراب و بسیاری را موریانه خورده :

لاابالی چه کند دفتر دانایی را .

وغالب که ازبرای زیارت مخصوصه بنجف اشرف میرفت وهمچنین بسرمن رای وکاظمین کنت ملازماً له ومزاملا واوقاتیکه طهران تشریف داشت حاضرخدمتش بوده درمشهد مقدس نیز مکرر زیارتش نموده ، حضرت باری امثال آن وجود راکه اعز از کبریت احمر میباشد

بسیار فرمایاد .

درمآثروالآثار باین‌عبارت ترجمه حضرتش مذکور است: میرسید علی‌یزدی از اجلهٔ افاضل مجاورین کربلاست هم‌مجلس درس‌دارد وهم‌مسجدامامت، انتهی .

ذکربعضی از اعیان تلامذهٔ آنجناب که همدرس و هم مباحثه بودیم

میرزاآقا

الفاضل‌الباذل میرزاآقافرزند حاج‌ملا محسن زواره‌یی‌اردستانی اصفهانی‌سالها در همسایگی حاجی درکوچهٔ سلام‌خانه باجاره گرفته انسی‌داشتیم وی‌ازمقدسین وزهادبود و مقبول‌الشهاده‌مرحوم‌امین‌الدوله اصفهانی‌خانه‌یی‌محکم‌بنانمود وحاجی‌را سکنی‌بعمری‌داد.

خلاصه میرزا آقاقریحهٔ عجیبی وفکرت غریبی وحافظهٔ زیادی داشت وآنچه‌درحق فخرالمحققین نوشته‌اند دراومشهودبود. دراوایل جوانی که سنش هنوز به‌بیست نرسیده‌بود قبل‌ازپدر وفات یافت بمرض‌دق وپدر بعداز وی طولی نکشید به‌پسر ملحق گردید .

الحاج ملاعلی‌یزدی

الحاج ملاعلی یزدی‌سلمه‌الله، راقم ووی ازاجله مفالیك طلاب بودیم و چون‌فلاحین یزدی درکربلا هستند گاهی‌سبزی وپیاز و فجل باو میدادند فوراً بنحومساوات و مواساة قسمت میکرد وکذلك هرچه میرسید .

شرح لمعه وقوانین رابین‌الاثنین مباحثه درمیان بود ولی‌بحمدالله حالیه آن برادر طریق‌ورفیق شفیق صاحب‌کتابخانه عدیده است وامام جماعت وقاضی شهرنوکربلایشارالیه بالانامل ونسی احوال الاوایل .

الحاج شیخ حسن

العالم‌المؤتمن‌الحاج شیخ حسن زادالله توفیقاته ابن‌المرحوم الشیخ‌علی‌اکبرالهزار-جریبی‌المازندرانی والدش از تلامیذ مرحوم شیخ زین‌العابدین مازندرانی بود در لطایف سخن و مزاح کسی با وی برابری نمیتوانست نمود. خلاصه حاجی شیخ مولدش کربلاست وهم درآنجا نشوونما یافت واشتغال بتحصیل نمود مبحث اجتهاد وتقلید فصول را با رساله تعادل وتراجیح ازرسایل فراید مباحثه بین‌الاثنین داشتیم .

بعد از آنکه استادی بنای مهاجرت گذاشت و روزگار بنای مباعدت بین‌الاحباب والاخیارنهادحاجی شیخ در مصاحبت با استادپای ملازمت استوارداشت دوسال‌درمشهد،قدس مجاورت نمود، قضارختش‌رابدارالخلافه کشید وتأهل‌اختیار کرددوسفر به‌مکه‌معظمه ومدینه منوره مشرف‌شد ازطریق قفقازیه‌واسلامبول ومصر وهردوسفر ازطرف عتبات عالیات‌عودت

نمود ودرماه رجب الاصم سیصدوپانزده بااهل وعیال بخراسان رفت وتااوایل ماه صفرشانزده درارض اقدس رضوی بزیارت آستان فرشته پاسبان وادراك فیض حضور استادی نایل بود وبطهران آمد والحال در آنجامتوقف وباراقم درغالب اوقات مراودت ومعاشرت دارد ونهایت وداد وسداد ومحبت واتحاد درمیانه هست درسفر اخیر که حقیر بمشهد رضوی توفیق یافت چندماهی نیز مزاحم حال آنجناب و استادی بوده و الحاصل در مشرب عرفانی و معارف سبحانی متوغل است .

الحاج ابراهیم خان

الحاج محمد ابراهیم خان بن زین العابدین خان ابتدای امرش آن بود که مرحوم ملاعباس علی بنابی که ترجمه‌اش ذکرشده اورانظر فرمود و ازحاجی کوثر علی‌شاه همدانی تربیت یافت شغل پدری را درتبریز برهم زد وترك حاجبی ولیعهد گردون مهد را نمود وآنچه داشت ازمالیه نقداً اوجنساً در راه الهی صرف کرد وپیاده بدون زاد وراحله سفر تجرید و توکل پیش گرفت کراراً بمکه معظمه و مشاهد مشرفه رفت عاقبة الامر درنجف اشرف ساکن شد .

مدتهارسمش این بود که علی الصباح مشکی بدوش برمیداشت وازنهر کوفه که فرسخی بیش است آب مینمود وبدروازه قلعه نجف اشرف می‌ایستاد وبزوارسقایت میکرد ودر اواخر خانه عالی بقرب دروازه کوچك بنانهاد وکسی درآنجا راه نیافت ومدت العمر تأهل اختیار ننمود یك نفر محرمی داشت که طبخ برایش درخانه خویش مینمود وبردر منزل می‌آورد اذن دخول نداشت وهرکس میل ملاقات اوراداشت باید علی الصباح که بدورقلعه نجف قدم میزد خدمتش برسد یا یکساعت ازشب گذشته که بصحن مقدس می‌آید و برلب ایوان محاذات سر مطهرجلوس مینمود یك نفر یك نفر باید بیایند وبپا بایستند و سخن گویند واگر کسی می‌نشست خوش نداشت برمیخاست ومیرفت . رنگ لباسش سیاه بود ودرحرم محترم در اواخر دیده نشد مشرف شود وبرسایر مشاهد نرفت .

جمعی ازاعیان ایرانی وعثمانی اظهار خلوص بوی مینمودند و شاه شهید در سفرنامه عتبات درحق او کلمه‌یی مرقوم فرموده‌اند ذکرآنرا مناسب ندانست فقیررا در ابتدای تشرف بآن استان ملاقاتش حاصل وصحبتش روی نمود. ازاشعار لسان الغیب بسیار در خاطر داشت و بمناسبت مطلب شاهد می‌آورد درسال هزار و سیصد وشش که راقم از مکه معظمه بعتبات آمد سخنان وحشیانه واطوارمنافی درویشی ازوی نقل مینمودند که عموم مردم نجف رنجیده خاطر بودند ودیواری بر سر کوچه که معبرعمومی بوده کشیده وقائم مقام حاکم آنجا بانهدامش فرمان دادمردمان بومی که نیزمنتظر فرصت بودند وقت یافتند هجوم آورده دیوار را ویران وخانه

رایغما نمودند وهرچه بود یا نبود گزاف یا جزاف می گفتند خدادا ناست و بزحمت زیادجان اورا بسلامت بدارالسلام بغدادرسانیدند چندماهی بماند وهم‌درآن سال بمرد وبکاظمین‌دفن شد. بعضی‌رباعیات واشعارنسبت بوی میدهند وازمخلصین اوشنیده بودحال درنظرندارد .

حاج عبدالرحیم مشهور بمرشد

حاج عبدالرحیم تبریزی معروف بمرشد سالهاساکن کربلای معلی بود و با ارباب معارف انسی‌داشت ومیگفتند ارادتی بحاجی‌ابراهیم‌خان دارد وباحقیرش محبتی بود و با اجزاء حکومت عثمانی مربوط گردید وبرای وساطت کارهای‌ایرانی وجودش نافع شد.

وقتی که‌راقم‌را نهایت تهی‌دستی روی‌نموده دزدی‌هم شبانه‌روی بمنزل‌آمده ولباس و مسینه که بوده‌ربوده وقایع را با سیاهه آنها بحکومت رسانیدند. برحسب اتفاق درشبی که عساکر سلطانی بدورشهر دیدبانی‌می‌نمودند دسته‌یی‌ازدزدان دربستانی میروند وبزیرزمین معینی داخل میشوند عساکر به‌تعاقب آنهامی‌روند فرارمینمایند واشیاء بسیاری بدست‌آمده وازآنجمله آنچه‌از منزل‌فقیر برده‌بودند چون‌به سرای‌حکومتی میبردند بحقیراطلاع‌دادند بسرایه رفته‌مظهرپاشاکه متصرف(۱) خطه کربلابود از وضع سیاهه‌که بدون‌کسر و زیاده ثبت‌داده ودر آخراین عبارت‌نوشته‌بود شبنمی‌بخانه مورطوفان‌است‌خوشش‌آمد کمال مودت رامسلوك داشت واظهارمحبت نمود مع‌ذلك بمحکمه قضاوت رجوع‌شدکه بعداز استنطاق و اقامه‌شهود مسروقات‌رارد‌نمایند تفصیل‌محاکمات‌مجلس‌قاضی‌طه طولانیست وبالاخره‌بواسطه جناب مرشد عبدالرحیم باوی‌الفت حاصل‌شد. قاضی‌مشرب عرفانش‌نقشبندی بود .

آقاسید میرزا طبیب شیرازی

قدوةالسالکین آقاسید میرزای شیرازی طبیب حاذق ورفیق صادق‌بود سالها در نجف اشرف ساکن گردیدوعاقبت درحدود سیصدواندی درکاظمین وفات‌یافت وی با برادر مهترش حاج‌میرزا عبدالرحیم‌که نیزاز اطبای‌معروف‌شیراز ومتوفای همانجاشد دست‌ارادت‌بمرحوم رحمتعلی‌شاه داده‌بودند ونهایت‌محبت راباراقم منظور می‌داشتند .

خلاصه مرحوم‌آقا سیدمیرزا دراوقات مجاورت فقیر انسی بی‌اندازه و الفتی بی‌شایبهٔ کلفت داشت وقتی از علت ضیق‌النفس خویش صحبت می‌نمود‌که موجب آن بود‌که مرا در شیراز ازراه عداوت باتهام‌جماعت بیانی‌متهم نمودند فرار برقرار اختیارکرده از بیراهه وکویر نمك‌سیاه‌کوه که بسمنان‌سر بیرون می‌آورد افتاده‌وبیم هلاکت شد وبعداز مشاق‌بسیار

۱ــ برحسب قواعد حکومت عثمانی بعد از والی درجهٔ متصرفی است و پس از آن رتبهٔ قایم‌مقامی .

که سلامتی حاصل گردید ضیق النفس باقی ماند از آن هواهای کویر و نمك و دور فلك .

اما تتمه داستان راقم با حاج عبدالرسول مسقطی تا دو سال کمال مراقبت و نهایت معاشرت درمیان بود ولی مزاوجت باصبیه او قسمت نبود و بنای حقیر در تحصیل علم و اکتساب کمال شد نه عیاشی و جمع مال چون یأس از این خیال بهمرسانید بادوفرزندش بمکه مشرف گردید و مراجعت بمسقط بیکی ازمنسوبین خود دختررا بشوی داد و پسررا بزنی بست و بکربلا آمد آن وقت این فقیر بهندوستان رفته بود در آنجا شنیدم که وفات یافته رحمة الله علیه و حاج محمدعلی نعم الخلفش بعدازعود بنده بکربلا دیدم بشغل تجارت اشتغال داشت .

عود مؤلف از عتبات بشیراز

چون بقرب چهارسال توقف فقیر بعتبات عالیات طول کشید و منسوبانی که در شیراز محل معیشت سپرده بآنها بود دیناری ازمستمری ومنفعت ملکی نفرستادند فقر وفاقه وقرض ازطاقت گذشت فرض گردید که بشیراز آید و آنچه مایملك است بفروش رسانیده وبکلی ترك علایق نموده عود نماید .

درسال هزار ودویست و نودوسه واردوطن پرمحن گردید وقدریکه توانست ازمبایعهٔ تنخواهی نقد نمود وقراری درباقی گذاشت وخیال مراجعت داشت عم اکرم والدجناب حاج آقا محمدمنورعلی شاه عازم مسافرت بسمت دارالخلافه ومشهدمقدس رضوی شدند برادرعالیمقدارم مرحوم میرزامحمدحسین منصورعلی طاب ثراه صلاح درآن دید که معیت نماید وبنده درخدمت ایشان یارشاطر بوده باشدوبعد از زیارت وعودبطهران ازآنجا بعتبات عالیات مشرف شود امتثالاالامره اجابت نموده قروض عتبات رابه توسط مرحوم حاج محمدکاظم تاجر معروف به آینه‌ساز ادانموده اوایل سال هزارودویست و نودوچهار باقافله ابرارواخیار باصفهان آمد .

بعدازیکماه که ازملاقات دوستان وذهاب وایاب وآقایان فراغت حاصل شدروانه طهران پانزده روزبماندند واخوی متوقف شد وحقیردرخدمت عم امجد بمشهد مشرف گردید وسه‌ماه بزیارت آستان وملاقات احباب اشتغال داشتند روانه طهران گردیدند و چون زمستان بود توقف دارالخلافه را اختیارنمودند وشرح این مسافرت ازشیراز الی مشهد وعود بطهران و ترجمه اسامی دوستان مفصل است مخصوص منافراتی که در بین فقرا وسرسپردگان واقع شد بهترآنکه ازترجمهٔ حال راقم تجاوز نشود .

خلاصه چون فقیررا مرخص ننمودند وفرمودند تاهنگام بودن من درطهران بایدموافقت نمایی و ترك مرافقت نکنی بنای تعلیم و تعلم فن معقول گذاشت و در خدمت معارف تلمذ نمود:

الحکیم الالهی آقاعلی مدرس

اولهم استادالاساتید آقاعلی مدرس خلف الصدق آقاعبدالله نوری تدریس مدرسه مرحوم میرزامحمدخان سپهسالار قاجار واقعه در دارالخلافه طهران باو متعلق بود جامع معقول و منقول ودرآن دوفن باجتهاد وتحقیق واستدلال درس میدادنه بتقلید براهین مذکوره درهر کتابی مخصوص در الهیات بمعنی اخص بکشف وشهود رسیده بود .

درکتاب مآثروالاثار مذکور است درمیان جمع علماء عصر درقصر قامت وصغر جثه آن بزرگوار کس دیده نشده است چنانکه بعلو نظر ورفعت شأنش صنعت شمسی راخود برأی العین مشاهده فرموده ودراستخاره وتفأل بقرآن کریم نظری آنچنان صائب داردکه اخبار ازضمیر وغائب میکند .

پدروبرادر این فقیه عامل وحکیم کامل هردواز علماء بزرگ عصرخود بودند و درفنون شرعیه وحکمیه وریاضیه ازاساتید محسوب میگردیدند« انتهی.

وآنجناب علاوه برفضایل صوری دارای فواضل معنوی بود ودرکمال خفیه وسربا جناب منورعلیشاه دست ارادت داده وازمؤلفاتش معنی حواشی براسفاروغیره و رساله سبیل الرشاد فی احوال المعاد وکتاب بدایع الحکم که بطبع رسیده وبعضی رباعیات است وصورة یك پسر نیکوسیرو دوصبیه دارند وبا جناب معارف آداب حاجی میرزا ابراهیم سلمه‌الله تعالی نسبت مصاهرت درمیان است .

حاجی آخوند قزوینی والدمشارالیه از زهاد واتقیای عصر بودمکرر صحبتش دست داد رحمة‌الله علیه خلاصه درسال هزاروسیصدوهفت وفات آن حکیم الهی روی دادودرامامزاده عبدالعظیم بخاکش سپردند واین چند رباعی که ازخودآنجناب شنیده شد آورده میشود:

خواهی که اگربطور دل حق بینی — در نار مقید آب مطلق بینی
ز آیینهٔ دل غبارباطل بزدای — تاذات علی بچشم حق ، حق بینی

***

خورشید وجود تا ز رخ پرده گشود — بنمود جمال خویش آنگونه که بود
درآیت احمد آنچه اوداشت گذاشت — مرآت علی چنانکه او بود نمود

***

خورشیدازل زرخ چو برداشت نقاب — برداشت نقاب وگشت ظاهر بحجاب
ظاهربحجاب اگرنشد پس زچه روی — گردید ابوتراب ظاهر بتراب

***

یك جلوه نمود حق ویك جذبه نمود — ازجلوه وجود داد و از جذبه ربود
آن جلوه محمداست وآن جذبه علی است — زن رو بوجود این دوشد بودو نبود

در شماره نهم‌ماه صفرسال سیصد و هشت از روزنامهٔ اختر شرحی در فوت‌آنجناب مسطور است وبعبارته ذکرش مناسب‌است : صدرالمتألهین‌آقاعلی‌مدرس زنوزی که ازاجله حکماء ایران‌زمین بود درشب شنبه هفدهم ذی‌القعده جهان فانی‌را بدورد گفته مرغ روح پاکش بکنگرهٔ خلدبرین پرواز نموده است ازقراریکه اشتهار دارد آنمرحوم مغفور علاوه براینکه درفن معقول ومنقول بویژه‌حکمت الهی‌وعلم‌کلام ومنطقیات وتأویل قدوهٔ‌معاصرین بود درصفای‌باطن‌وتهذیب سیروارشادنیزهدایت بسوی‌راه‌راست نموده‌پیوسته اززمرهٔ‌طالبین حق‌دستگیری میفرموده است .

سالها باید براه فیض دید   تا بزرگی آنچنان آید پدید

وجناب مجمع‌الفضایل‌آقامیرزا لطفعلی‌صدرالافاضل که همگنان‌راقدوه ومشاربالبنان عرفاء زمان است اراجیزی بدیعه بلغة تازی دررثای آنمرحوم منظوم و هریك را بماده تاریخی مختوم داشته ازآن است فی‌الرجزالمسدس:

آقا علی الفرد فی آدابه   من علمه و الادب وانتجابه
مجدد الحکمة فی خطابه   کشاف سرالله فی کتابه
و مظهر الاعجاز فی جوابه   معطی بغاة العلم من نصابه
قد ذهب الیوم الی مثابه   ثاب الی الرحمن فی ذهابه
و اغترب الفضل من اغترابه   و غابت الحکمة من غیابه
واحتجب التنزیل فی حجابه   واستتر التأویل فی نقابه
اطبقه‌النور علی ترابه   ارخت ملهوفاً علی انتخابه
استاذنا اب الی مآبه

ونیزاوراست فی‌المجتث المربع:

نعیت ان علیا وکان‌حولامستقیما   طوبی له‌اذتخطی بالخلدحل‌مقیما
وقلما فی‌قرون تراه قرنا حکیما   للاقدمین من‌الفضل‌کان کفواً کریما
یامن‌یحاول‌ضبطاحول‌الوفاة نظیما   للعام‌ارخ‌حسیبافقد فازفوزاًعظیما

و درمآثروالاثار مذکوراست که‌فخرالافاضل حیدرخان قاجار ازاجلهٔ‌تلامذه‌فیلسوف جلیل آقاعلی مدرس زنوزی است غالب کتب حکمیه وکلامیه و ریاضیه را استادانه تدریس میکندسالها درمدرسه حاج‌میرزا محمدخان سپهسالار قاجارکه درطهران واقع است انزوا گزیده بریاضت‌اخلاق ستوده‌وملکات پسندیده‌بهمرسانید بلکه‌ذاتاً درویش‌صفت وفقردوست وعارف‌پیشه وصوفی‌منش و وارسته و بی‌تعین است .

تذییل— بعدازآنکه‌ترجمهٔ‌جناب‌غفران‌مآب آقاعلی‌باین‌جاختم‌شدورقه‌یی‌بخط‌شریفش ازکتابخانه وی بدست‌آمدکه ترجمهٔ خود ووالدش‌را نگاشته‌بود بعین‌عبارت نقل‌مینماید :

مرحوم مغفور ملاعبدالله مدرس مسقط رأسش قریه زنوز ازقراء تبریز، در بدایت سن از زنوز بخوی رفت و بتحصیل علوم عربیه وادبیه مشغول شد و باقصی الغایة تحصیل نمود چنانکه بملاعبدالله نحوی معروف شد ازخوی بکربلا رفت وخدمت مرحوم مغفور آقاسید علی طباطبایی صاحب کتاب ریاض مشهور بشرح کبیر بتحصیل علم اصول فقه مشغول شد پس ازچندی بدار الایمان قم رفت و در خدمت مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب قوانین الاصول بخواندن آن کتاب مواظبت نمود پس از فراغ باصفهان رفت وخدمت مرحوم ملاعلی نوری بتحصیل علوم حکمیه ودرخدمت مرحوم آقا سید محمد ولد آقاسید علی طباطبایی مذکور بتحصیل علم اصول فقه وخدمت مرحوم حاجی سید محمد باقر رشتی بتحصیل علم فقه مشغول شد واز علوم ریاضیه نیز بقدر امکان تحصیل نمود.

پس از آنکه مرحوم حاجی محمدحسین خان مروی در دارالخلافه طهران مدرسهٔ مروی را عمارت کرد و با تمام رسید ازخاقان خلد آشیان استدعا کرد که مرحوم ملاعلی نوری را ازاصفهان بطهران احضار فرمایند تادرآن مدرسه تدریس فرمایند. پس ازابلاغ احضار مرحوم ملاعلی نوری درجواب نوشت که دراصفهان قریب بدوهزار طلاب مشغول تحصیل علم معقول اند که چهار صد نفر بلکه متجاوز که شایسته حضور مجلس درس این دعاگو هستند بمجلس درس این دعاگو حاضر میشوند چنانچه درطهران بیاید موجب پریشانی اینهمه طالب علم خواهد شد.

پس از رسیدن جواب مرحوم خان مروی استدعا نمود که مجدداً فرمایش شود که یکی از تلامذهٔ خود راکه لایق دانند روانه کنند، آنجناب مرحوم ملاعبدالله را معین فرمود و بطهران فرستاد و درمدرسهٔ مذکوره مدرس شد ومورد عنایات والطاف خسروانه گردید و باین واسطه بصورت ومعنی ترقیات جلیه نمود و مدت بیست سال درآن مدرسه تدریس فرمود وبرحمت ایزدی پیوست تاریخ وفاتش: روح عبدالله همی روحانیان را پیشوا (۱۲۵۷).

مصنفاتش لمعات الهیه دراثبات واجب الوجود واثبات صفات اوتبارك وتعالی انوار جلیه در شرح حدیث کمیل تخمیناً سه هزار بیت رساله علیه در چگونگی غضب خداوند برعاصین.

علی مدرس

علی مدرس ولد ملا عبدالله مدرس دربدایت سن به تحصیل مقدمات علمیه از علوم عربیه وعلم منطق مشغول شد پس از آن بعد از فراغ ازخواندن شرح تجرید قوشچی از علم کلام واصول معالم الاحکام درعلم اصول فقه در مجلس درس والد خود حاضر شد و نزد والد از منقول شرح لمعه وقوانین الاصول واز معقول شوارق الالهام وشرح اشارات خواجهٔ طوسی و مبدأ و معاد مرحوم ملاصدرا راخواند.

پس از آنکه والدش مرحوم شد بعتبات عالیات مشرف شد بقصد تحصیل منقول پس از چندی مراجعت نمود بدارالخلافه طهران و از آنجا باصفهان رفت و خدمت استادان اصفهان خاصه مرحوم میرزا حسن والد ارشد ملاعلی نوری بتحصیل علوم عقلیه پرداخت پس از آنکه قریب سه سال خدمت ماند بدارالسلطنه قزوین رفت و خدمت مرحوم ملا آقای قزوینی که درعلوم عقلیه بحری مواج بود بتحصیل مشغول پس از چندی باز باصفهان مراجعت نمود و درخدمت میرزا حسن مجدداً مشغول تحصیل علوم عقلیه شد پس از پنجسال بطهران مراجعت کرد و بتدریس علوم عقلیه و تدرس علوم نقلیه مشغول شد پس از چند سال بفرموده مهدعلیا درمدرسه قاسم خان که والد مهدعلیا درارك دارالخلافه ساخته است و بفرموده مهدعلیا آن مدرسه را باضافه زمین وسیعتر و برحجرات او افزوده بودند مدرس شد و مدت هفت سال در آن مدرسه

آقا میرزا ابو الحسن المتخلص بجلوه

تدریس نمود. پس از آنکه مرحوم میرزا محمدخان قاجار سپهسالار درمحله عودلاجان مدرسه‌یی بنا فرمود و باتمام رسیداورا در آن مدرسه مدرس کرد وحال بیست سال تخمیناً متجاوز است که در آن مدرسه بتدریس مشغول است تاریخ تولدش ماه ذی القعده هزار و دویست و سی و چهار.

مؤلفاتش رساله‌یی در اینکه منطق از علوم حکمیه است تخمیناً سه هزار بیت، رساله‌یی در اثبات معاد جسمانی مسمی بسبیل الرشاد فی اثبات المعاد تخمینا هزار و پانصد بیت، حواشی و تعلیقات بر اسفار مرحوم صدرالمتألهین، بدایع الحکم جواب شش مسئله که نواب بدیع الملك میرزا عمادالدوله دام عزه سؤال فرموده تخمیناً هشت هزار بیت. گاهی هم از غزلیات گفته است از آنجمله این دو فرد است که قابل نوشتن نیست :

نرگس مست تو تا باده پرستی کندا	هرچه هستی همه چون چشم تو مستی کندا
شد ز یك نقطه عیان از دهنت سر وجود	نیستی بین که بیان نکتهٔ هستی کندا

الثانی من اساتید نا فی الحکمة مجدد حکمة المشاء فی السر و العلن فی القرن الرابع عشر آقا میرزا ابو الحسن المتخلص بجلوه اصلا از سادات زوارهٔ اردستان اصفهان مسقط الرأسش کجرات هندوستان و شرح حالش درمجلد اول نامه دانشوران از زبان خودش مسطور و بعضی اشعارش مذکور است. درعلوم ادبیه و فنون حکمت ماهر بود بطریق مشایین بخلاف مشی آقا علی و آقا میرزا محمدرضا که اشراق راپسندیده بودند. باری از اصفهان بطهران آمد و بقرب چهل سال درزاویه مدرسه دارالشفا ساکن بود نه عیال خواست و نه بخانه منزل گرفت و مجردانه بزیست و گوینده لا اله الا الله از دیگران کافی دانست و زیر بار منت اعلی و ادنی بآن واسطه نماند تمام رجال دولت درکمال شوق وذوق و امتنان وی راشبها بخانه دعوت مینمودند و نمیرفت بجز معدودی دراین مدت سفری ننمود مگر تا گیلان و آذربایجان چندماهی بماند و باز آمد.

کتب بسیار ممتاز ازهرفنی بسیار داشت وسن شریفش بهشتاد رسیده بود که سفر آخرت

نمود درسال هزاروسیصد و چهارده، و در بستان ابن بابویه علیه‌الرحمه دفن شد ونواب والا نیرالدوله نوادهٔ خاقان مغفوروجناب میرزا احمدخان نصیرالدوله شیرازی بقعه‌وایوان منیع رفیعی برمزارش ساختند.

وعمدة‌العلماء آقای حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی اصفهانی دام بقائه قطعه‌یی درمرثیه وتاریخ آن فیلسوف بنظم‌آورده مسطور میگردد:

حضرت جلوه سید الحکما — آنکه بد فخر دین وملت را
بوالحسن بحرعلم آنکه نداد — عمری ازدست کنج عزلت را
پی تکمیل علم وحسن عمل — زد فراز آستین همت را
تاکه اندر فنون فضل وادب — برداز خلق گوی سبقت را
درهمه‌عمرخود زکس نکشید — یك‌سر موی بار منت را
عاقبت شربت اجل نوشید — کرد بدرود دار محنت را
پی تاریخ او فرستادم — دربر عقل پیك فکرت را
عقل باحزن‌و ناله داد جواب — دهربی جلوه کردحکمت را

آقاسیدصالح خلخالی

وازمشاهیر تلامذهٔ اوآقاسیدصالح‌خلخالی است‌مدرس‌مدرسهٔ دوستعلی‌خان‌نظام‌الدوله واقع طهران وترجمهٔ وی درمآثر والاثار مذکور است وازآثارقلمیه اوست: ترجمه وشرح دوازده امام‌محیی‌الدین ودیگر نقل‌فراید الاصول شیخ‌است ازتازی به‌دری، دام توفیقاته.

آقامحمدرضای قومشه‌یی اصفهانی

حکیم بلاتعین وادعاوعلیم بامعرفت وصفا آقامحمدرضا ازقومشهٔ اصفهان‌است. گویند چون قومشاه نامی آنجارا آبادنموده بنام‌اوشد وازکثرت استعمال تخفیف‌یافته‌قومشه گویند.

خلاصه‌آن بزرگوارمشرب‌صافی‌واخلاق شافی‌داشت چندین‌سال درآن‌دیارتدریس کتب حکمت وعرفان نمود ودرسال مجاعه آنچه ازضیاع وعقار ومالیه‌داشت بفروخت وصرف‌طلاب وفقرانمود ودراواخر بطهران آمد ودرمدرسه میرزاشفیع صدراعظم که‌درجلو خان‌مسجدشاه واقع‌است افادت وافاضت همیداشت گمان نمیرودفصوص‌الحکم‌را بعدازصدرقونیوی کسی بهتر از وی‌مباحثه نموده باشد.

درآداب ونوامیس‌چنان‌محکم‌بود که‌گویی‌ابوذروقت وسلمان‌عهداست ودرمآثروالاثار نقل‌نموده نزدیك نزع‌باخواص خود گفته‌بود که‌آیا اسب‌سفیدی‌راکه‌حضرت صاحب‌علیه‌السلام برای سواری من‌فرستاده‌اند دیدیدبهرتقدیر درسال‌هزار وسیصدوشش‌غره صفردردارالخلافه

وفات یافت ودرابن بابویه نزدیك مزار حاجی آخوند محلاتی مدفون شد واین شعر ازمنظومات آنجناب درخاطر است:

ساغر زخون ماست باندازه نوش کن　　　این جام باده نیست که لبریز میکنی

ملااسماعیل سبزواری

جناب ملااسماعیل سبزواری ازاعاظم تلامذه فیلسوف اعظم حاج ملاهادی بود درآن اوقات درمدرسهٔ مرحوم شیخ عبدالحسین بطهران منزل داشت و طالب مردی کامل بود چنانچه در وصایای حاجی بتلامیذ یکی این سخن معروف است که همواره درطلب باشید وبالاخره آن بزرگوار دست ارادت بمرحوم منورعلیشاه داد ودرحدود نودوپنج ارتحال بدار بی‌زوال نمود اسفاررا بآن نیکویی کسی درس نگفته بعداز استادش.

میرزا محمدحسین سبزواری

آقامیرزا محمدحسین سبزواری قدس‌سره قرنی درمدرسه عبدالله‌خان واقع در بازار پشت مسجدشاه طهران تدریس مینمود آن‌اوقات من‌الصباح الی‌المسا دسته دسته طلاب هرفنی ازطب وریاضی وحکمت طبیعی والهی می‌آمدند ومستفیض میشدند جزلقمه نان وفریضتین پیشین وپسین فاصله نداشت مگرگاهی قلیان می‌آوردند اواخر بواسطهٔ ضعف وپیری کمتراز منزل بیرون می‌آمد ضعف‌الطالب والمطلوب درهذه‌السنه که اشتغال بتألیف این اوراق دارد برحمت حق واصل گردید وخلف‌الصدقش آقامیرزا ریاض بهره‌یی از کمالات دارد وخط خوش نویسد.

وچون قرب هیجده ماه توقف در طهران طول کشید ومرحوم اخوی بتاریخی که سبق‌ذکر یافت اززحمت دنیا ورنج معاشرت ابناء آن خلاصی بهمرسانید برحسب صوابدید مرحوم میرزا یوسف مستوفی‌الممالك صدراعظم رحمةالله علیه که با عموم داعیان خاص دولت حسن‌عقیدت داشت فرمان مهرلمعان پادشاهی درحق دعاگو صادر وبلقب نائب‌الصدر سرافراز گردید طوعاً اوکرهاً انتظام امور صغار اخوی زادگان و اصلاح قروض و ادای دیون آنها بعهدهٔ داعی قرارگرفت درخدمت بوده عم‌امجد والد بشیراز آمدودوسال تمام درسرانجام آنهازحمت کشید وازچنگ وامخواه خلاصی روی‌داد. نگارش داستان آن‌مدت جزملال حاصلی ندارد.

ودرآن اوقات محض ملاطفت عم‌اکرم والد صبیه‌زاده خودرا بعقد ازدواج راقم در آورد ودراواخر شب یکشنبه چهاردم محرم‌الحرام سال هزارو دویست و نود وهفت ازبطن آن‌مخدره حضرت باری اولاد ذکوری عنایت فرمودنامش رامحمد حسین نهادند اللهم‌طول عمره وزد توفیقه وعلی الجمله تا اواخر نودوهفت بشیراز بود وآنی فراغت نداشت علیا

مخدره والده طاب ثراها مصمم زیارت عتبات عالیات شد درماه شوال همان سال در خدمت بوده به بندر بوشهر آمد ثانیاً ملاقات عم اکرم حاجی محمد تقی حاصل گردید جذبات الهی شامل شد وهوای سیاحت ساحت هندوستان ازعالم غیب درسر افتاد علیاجناب والده را بالوازم راه در کشتی که بطرف بغداد میرفت ووالده جناب صاحب دیوان میرزافتحعلی خان خلدآشیان نیز جزو مسافرین بود درآورده ونهایت همراهی ومراقبت ازحال والده ازآن مخدره مفخمه تمنا نموده باکمال میل وخوشحالی قبول فرموده رخصت حاصل وباجهازیکه بسمت بمبئی درحرکت بود روانه گردید قریب چهارده روز بروی دریا سیرمیکرد درسواحل خلیج فارس ازلنگه وعباسی وبحرین وبندر مسقط وکراچی که توقف کشتی طولی داشت پیاده میشد وگردش مینمود .

مضحکة – وقتی که میخواست از کشتی بیرون آید برای تماشای مسقط، رفیق طریق حاجی هدایت نام قمی که شرح شیادی و سیاحی او کتابی جدا باید ومیگفت درلعب شطرنج صولی ثانی هستم جداً از رفتن بمسقط منع نمود واعتقادش این بود که سحره درآن ملك بسیارند و جمعی هستند درآنجا چون غریب را بیابند بجادوگری و شعبده بازی بهاشکال دیگر درآورند وغالب گوسفندش کنند وبر دکهٔ قصابانش بفروش رسانند .

گفتم آدمی اگر بناشود گوسفند گردد بهتراز آنست که خرباشد . باری درکمال یأس از حیات سیاح وداع بازپسین نموده حقیرروانه شده ودوازده ساعت در دکاکین وبازار مسقط گردش نموده وبا بعضی صحبتها داشت واز وضع امام مسقط جویاشد وچندظرف ازحلوای مسقطی که بهتر ازآنجا آنرا نمی‌سازند باقدری گوشت ودیگر ملزومات گرفته بازآمد.

حاجی هدایت را بسیار تعجب حاصل شد و اعتقادش بر این شد که انه لکبیرهم الذی علمهم السحر .

اوایل ماه ذی‌القعده درکناره پوری بندر بمبئی کشتی لنگر انداخت از پلیس دریایی اجازه خروج رسید ازگمرك خانه گذشتیم بمحله قلعه که شهرقدیم است خواست منزل نماید عمدة التجار حاجی میرزا محبعلی شیرازی که همشیره عم والد را زوج بود مطلع گردید عمه زاده جناب معارف نصاب آقامیرزاصدرا رافرستاده بعمارت مسکون خود بردند هفته یی با یاب وذهاب دوستان وآشنایان ایرانی گذشت وبرای زیارت درگاه وبارگاه شاه علیرضا دکنی که ترجمه‌اش درسلسلهٔ اقطاب مذکور است عازم حیدرآباد دکن گردید از بمبئی تا بآنجا صد فرسخ است بیست وچهارساعت باشمندوفر رفتیم باآنکه دراستیشن(۱) بسیارکه منازل معتبر بین راه است از نیم ساعت تاهفت دقیقه جابجا می‌ایستاد، ولازم است باختصار اشاره ازوضع استیشن قلعه

---

۱ – بلغت فرانسه استاسیون واعراب مصر محطه گویند یعنی جای ایستگاه شمن دوفرو سوار وپیاده شدن درقطار .

بمبئی ومهندسی آن بنماید. این استیشن باین شکوه گویا تا کنون در هیچ مملکتی ازاروپا ساخته‌اند در تمام ممالك هند که خط شمندوفر حرکت میکند مرکزش اینجاست وسعت عمارت، مهمانخانه وغیره آن خطوطیکه‌سرراه هرملکی‌است بشماره‌در نمی آید وشخص‌مسافر بدون هادی‌ودلیل‌ازیافتن محل‌ومقصد خویش‌حیران میماند. سقف او ازآهن وتخته‌وغرفه‌ها و نزهت گاهها دارد برای مسافر که بتحریر وتقریر معلوم نگردد مگر آنکه بگوییم مثل استاسیون طهران‌است که حبس‌خانه مسافرین و زندان محترمین است.

ازبمبئی تاشهرپونه(۱) چهل‌فرسخ‌است بین‌راه یك‌فرسخ‌ونیم کوه راسوراخ‌نموده‌اند بعرض ده‌ذرع وبفاصله ازسر کوه سوراخهاکرده‌اندکه دود ذغال بیرون رود وموجب صدمه مسافرنشود وظاهراً بیست‌وهشت‌سوراخ است وقبل‌ازآنکه داخل آن کهف شود چراغهاروشن کنندچون روز گردد.

بر زبر آن کوه که وسط راه‌است کلیسایی ساخته‌اند ومیل‌سنگی بلندی نصب نموده که علامت قبرمهندس این‌راه است خلاصه‌دربین این راه‌قرای خوش آب وهوا و نزهت‌سراهای خوب‌است وشش‌ساعت طی‌مسافت‌تا پونه‌شد باآنکه دربین‌راه درجاهای‌خوب متوقف بودیم.

چون‌از پونه بمسافت بیست‌فرسخ جدا شدیم این خط شمندوفر بطرف مدرس میرود هرکس‌بخواهد حیدرآباددکن رود باید درآن استیشن پیاده شده بشمند و فری که بسمت حیدرآباد میرود سوارشود. اول‌غروب وارداستاسیون‌حیدرآباد شده تاشهر یکفرسخ‌مسافت است گاری گاوی کرایه نموده مختصر سامانی که داشت درآن گذاشت روانه شد بگاری بهر قسم بود حالی نموده که امشب رایك منزلی برای ماه‌یاکن «چوفرداشود فکرفردا کنیم».

مارابمسجد دارالشفا برد، منزلی ازخادم تمنانموده محبت‌فرمود بیتوته شد وعلی‌الصباح عمدة التجار آقامیرزا احمدشیرازی‌خلف‌الصدق حاجی میرزا محبعلی‌اطلاع‌یافته بواسطهٔ نسبتی که‌در میان بود‌بمنزل خودبرد.

خلاصه ازروز دویم ماه‌ذی‌الحجهٔ هزارودویست ونود وهفت الی یوم پنجشنبه‌بیست و شش‌صفر الخیر نودوهشت راقم درآن‌مملکت بسیاحت امکنه‌وملاقات معارف‌اشتغال داشت و چون‌شرح‌آن دفتری‌جدا بایداکتفا مینماید‌بشمه‌یی‌ازاوضاع آن‌ملك وچندحکایت وترجمهٔ برخی ازنیکان.

دکن بروزن وطن‌بلغت اهل‌هند جنوب‌مقابل‌شمال را میگویند ولی‌درنوشتن دکهن نویسند وچون درجنوب‌هندوستان واقع‌است میشودباین‌اسم‌خوانده‌شده‌باشد وبعضی گفته‌اند آن‌مملکت رادکن بن‌هند بن حام‌بن نوح (ع) آبادنموده بنام خویش مسمی کرد وآن ملك

۱ـ بضم‌بای‌فارسی‌بروزن‌گونه ازشهرهای خوب دکن وخوش‌آب وهوا است.

اعظم‌صوبه هندوستان است ومشتمل برامصار و بلادبی‌شمار وقصبات آبادوقلاع محکم‌وبقاع خرم‌جبالش کم، محدوداست ازمشرق بدریای محیط‌وازمغرب بملك بمبئی وازشمال بداخلهٔ هندوستان وازجنوب بسرانديب وخليج هند .

اغلب ساکنین‌آن‌دیار هندوان‌و بعدمسلمانان‌وقلیلی‌اهل‌ایمان وطایفه‌یی‌نیزازمهدویه وفارسیان ومسیحیان و بالطبع فقیردوست وغریب نواز وکم‌آزار وهمواره مقر راجه‌های با اقتدار بوده وبعداز ظهور ملت بیضا اکثر اوقات دارالملك ملوك اسلام گردیده ازآنجمله سلاطین بهمنیه اند که شمه‌یی‌ترجمه‌سلطان احمد بهمنی دراحوال شاه نعمةالله ولی‌مذکورشد ودیگرسلاطین نظام‌شاهیه وعادل‌شاهیه وقطب‌شاهیه‌وعمادشاهیه بوده‌اند واکنون‌دولت‌انگلیس مالك‌رقاب‌آن‌دیاراست وبظاهر برخی‌ازآن‌ملك بحکومت محبوب علیشاه خلف افضل‌الدوله محول است و هریك‌از طبقات سلاطین سلف شهری‌را مقر سلطنت خودقرارداده‌اند چنانچه بعضی بیدر و جمعی گلبرگه و در حدود سال هزار هجری محمد قلی قطب شاه ابن ابراهیم قطب شاه ازملوك قطب شاهیه ازخانوادهٔ بهارلوی ترکمان شهرحیدرآباد را بنیاد کرد و آنجا را دارالملك خویش قرار داد و از آن تاریخ تا اکنون پایتخت حکام آن دیار است .

وچون حیدرآباد نام چند ولایت معظم است برای امتیاز باضافه‌گویند مانند حیدر-آبادگجرات، حیدرآبادسند، آنجا را حیدرآباد دکن گویند و ابتدا مشهور به بهاك نکر و اصل شهرقدیم تقریباً دور حصارش دو فرسخ میشود ودربیرون شهرجدید ازعمارت وباغ دوبرابرقدیم شده درآن اوقات‌ازسرکارحکم بشمارهٔ خانه‌ها شد خارج وداخل تحقیقاً‌چهل هزار باب خانه و پنج لك و نیم تقریباً‌شماره نفوس راگفتند هوایش‌گرم وآب آشامیدن از باران درغدیروتالابها جمع‌شودوزراعتش‌ازبرسات مشروب‌گردد و درتابستان اگربارندگی نشود زراعت ونفوس تباه شود ودروسط شهرجایی است موسوم بچهارمنارومسجدیست‌معروف بمکه‌مسجد ودر بیرون شهر باغ عام نزهتگاه خاصی است خیلی مصفا و برای عموم مردم تماشاگاه خوبی است وازجانوران مثل ببروپلنگ وامثال‌آن قفسهای‌آهنین بسیاراست .

حکایت سواری نعل صاحب

باآنکه مذاهب مختلفه درآن ملك زیاداست درارادت بخامس‌آل‌عبابی‌اختیارهستند درعشراول محرم همگی محزون ولباس سبزپوشند ودرشب عاشورا برحسب معمول آن ملك مشعل‌زیادبرافروزند ومجمرها سوزند وفیلها را زینت‌کنند ودرکوچه‌ها بگردانندوجمعیت غریبی شود و آنرا سواری نعل صاحب نامند و گویند نعل اسب حضرت سیدالشهداء در خانواده نعل صاحب دست بدست رسیده واز سرکاربرای وارث شهریه مقرر است و هرکس نذورات بوی فرستند .

ودرآن شب امرا واعیان شهر با تجملات بەدرخانه نعل صاحب روند و باشکوه تمام برفیل مخصوص سوارشده ونعل مبارك که غرق جواهرو برعلمی نصب است بدست گرفته و به سمت چهارمنارومکه مسجدروان شوند وتمام مشاعل ومجمردرپیش روی نواب نعل صاحب بکشند وبمحاذات ارك حکومتی توقف نمایند وحضورحیدرآباد دربلندی نشسته تماشا نمایدو بعضی راانعام وخلعت دهد وباهمین وضع عود نماید، هنگامهٔ غریبی تماشا نمودیم .

حکایت علم بی بی

ودرروزعاشورا زنهای خدمتکاران آزادواجتماع نموده وبدورعلمی که معروف بعلم بی بی است وبرآن جواهرات نصب شده و برسینه زنند وموبه نمایند و شبیه بسیار ساخته نزدیك زوال حرکت کنند وبیرون شهرروند وآنهارادرآب اندازند واینهمه جمعیت مختلفة المذاهب ازشب وروز که گردآمده وغالب بااسلحه حرب مسلح از نظم حکومت چنان منتظم است که صدایی جزنوحه بگوش نرسد ونزاعی روی ندهد ودرایام عاشورا اشخاص بزرگ بروی تخت نخوابند وپان (۱) نخورند وزنهای فواحش باموررسومه اشتغال ننمایند با آنکه هندو و بت پرست باشند .

قریب دوثلث فرسخ ازدروازه که بسمت مغرب شهراست دورشوند تالابی بزرگ بردامنه کوه واقع است معروف بتالاب میرعالم، سدی سدید کشیده وآب باران درآن جمع گردد دریاچهٔ خوبی است .

درگاه شاه محمود دکنی

وبرکمرآن کوه مزاروعمارت وخانقاه ودرگاه شاه محمود وشاه علیرضای دکنی است که درترجمه اقطاب سلسله مذکورشد وچندی درخدمت نواده شاه علیرضا درآن جایگاه وقوف عددی دست داد وبنحواجمال آنکه مملکت حیدرآباد دکن در زمان میرزاعلی محمد خان معتمدالدوله شوشتری که از وزرای بزرگ آن مملکت بوده به پنج ضلع تقسیم شده شمال مرکزش پتن چروجنوب کلبر که مدفن سید محمد گیسودراز، غربی بیدرمزارشاه خلیل الله ابن شاه نعمة الله، شرقی بهونگیر بین شمال وغرب اورنگ آبادواز اطراف شهرالی شش فرسخ تعلقات صرف خاص است وبرای هریك ازاضلاع حاکمی معین ولقبش صدرتعلق دارباشد، و در زیر دست هرصدرتعلق دارچهارتعلق دارمنصوب است بدرجات اربعه وزیردست هرتعلق دارتحصیل دار عدیده است وآنکه برای صرف خاص معین است نامش ناظم مداخل و مهم تعلقات صرف خاص است ونصب قاضی وکوتوال ومیرمنشی وسایراجزاء حکومتی ومخارج ولوازم حاکم دردفتر

۱- پان با پای فارسی بروزن جان برگی باشد که آنرا درهندوستان باآهك وفوفل خورند تالبها را سرخ گردانند . (برهان)

دولت معین ومشخص است ، والحق وضع خوشی است نه حاکم محتاج بخرج تراشی و نه رعیت گرفتار جوروتعدی است تکلیف همه معلوم است .

درگاه شاه خلیل‌الله بن شاه نعمت‌الله ولی

اوایل ماه صفر برای زیارت آستان شاه خلیل‌الله روانه بیدر گردید، ازحیدرآباد تا بیدر چهل کوس است و کوس باصطلاح هند نیم فرسنگ وهر فرسنگی سه میل است. اسامی منازل پتن‌چرو ازحیدرآباد تاآنجا هشت کوس است جای مصفا و نزهتگاه خوبی است. کندی از پتن‌چرو تاآنجا هفت کوس. سطیاسی جای معموروآباد است از کندی تاآنجاهفت کوس است . دیکوال ازسطیاسی به‌آنجا نه کوس و تا بیدر نیزچنین است و دربین راه بعضی جنگلها ونزهتگاه بود که توقف مینمود فاخته وقمری بسیارشکارمیشد .

درجنگلی بر درختی که شبیه بود برگ آن بحناء، مارسبزخیلی خوش رنگ دیده‌شد که مانند میوه موزخود را ساخته ومنتظرشکارگنجشك و غیره قنبرك زده بود .

شهر بیدر پایتخت سلاطین بهمنیه ومحط رحال افاضل دهر بوده الحال ویرانه‌ایست مصداق این بیت :

و بلدة لیس لها انیس الا الیعافیر والا العیس

چون عالمگیر پادشاه برآن ملك استیلا یافت خرابی بسیار برآن رسید تا اکنون برهمان حال باقی است ولی آثارقدیمه که کاشف از بسیاری آبادانی است برقرار مانده منجمله حصارمحکم‌منیع که مشتمل‌است بردوازده‌درواز، ومدرسه‌عظیم‌ومناری‌درنهایت‌ارتفاع خانه ودهلیز جناب شاه خلیل الله هنوز برقرار است وسجاده صاحب ازاولادآن حضرت‌در آنجا ساکن، مدتی مزاحم خدمت وادراك صحبتش‌حاصل شد، می گفت این‌تخت خواب که می‌بینی ازشاه است‌که تاا کنون چون‌ماه تمام است، وبیرون حصارگنبدزیادنمایان است که مقابرسلاطین‌آن دیاراست ودرسمت شمالی‌شهر بفاصله نیم‌فرسخ آثاربنای عظیم‌است مقابل شاه خلیل الله وبعضی اولادواحفاداوست آنچه باقی‌مانده باغی‌دلگشاوطاق ورواق که مدفن‌آنهاست وکتیبه بخط ثلث برقالب‌کاشی‌بسیارممتازبدور ایوان‌بکاربرده‌اند وآثارعمارتی درآن‌باغ میباشدکه رویهم خراب وویران گردیده .

مزار سیداحمد

درداخله شهرمزاری است بنام سیداحمد معروف بسیدالسادات، درآنجا چشمهٔ آبی است برسنگی که برپایان‌آن منصوب‌است منقوراست: درزمان‌سلطان‌محمودماه ربیع‌الاول‌سنه تسعمائه وعشرین تعمیر ومرمت شد .

وپس‌ازچندی که دربیدرتوقف نمودازهمان‌راه که‌طی‌مسافت شده عودنمودبحیدرآباد

ذکر جمعی از اعیان ومعارف که صحبت وملاقات با آنان روی داد

تراب علی‌خان سرسالارجنگ

میرزا تراب علی‌خان شجاع‌الدوله خان‌بهادر سرسالارجنگ اصلا ازسادات شوشترو مخلصین ائمهٔ اثنی عشروزیر اعظم دولت نظامی است وچون حضور یمنی محبوب علی شاه بسن‌شانزده سال‌است وبقانون‌انگلیس‌تا بیست ودوسال ازمراحل‌عمرش‌نگذرد زمام‌مهام‌امور بوی مستقلا راجع‌نباشدسالارجنگ مختارالدوله است والحق‌در کفایت‌وحسن اخلاق‌طاق و یگانهٔ‌آفاق وبا مشاغل‌زیاد ورقابت امرای دیگرمشرباً ومنصباً درهنگام‌فرصت‌صحبت اخیار را مغتنم شمارد، دربذل وبخشش حاتم طائی ودرسخن سرایی سعدی پارسی .

چون ازحال راقم منهیان مخفی‌خبر بحضرتش بردند روزمخصوصی را وقت داد به اتفاق نواب مکرم‌الدوله پسر قیصرالدوله وزیرمالیه و داماد معظم‌له که سابقاً‌الفت‌درمیان بود مدعواً رفته زمانی طولانی ازهرمقوله صحبت دربین بود وبی‌نهایت از دیدارنامه نگار اظهارخوشوقتی‌نمود وعنایت حسینخان‌کوتوال را مهماندارقرارداد وبعضی‌روزها بتماشای عمارات دولتی سیرمی‌داد .

ازآن جمله عمارت‌کتابخانه،ازهرمقوله‌وفن کتابهای‌خطی‌قیمتی‌انبوه است وهر فنی درقفسه‌های مخصوص‌مرتب‌است.عمارت‌چینی‌خانه،آیینه خانه، فیل‌خانه،کالسکه خانه وغیره از وضع اصطبل همایونی اشارتی مینماید که بالمقایسه نظافت ولطافت ارک حکومتی‌معلوم گردد. دوخیابان سرپوشیده عریض‌تصورشود که تقاطع‌نموده پس چهارقسمت شود، درموضع چهارراه عمارتی عالی‌ساخته شده وباطراف‌آن چراغهای‌بلورآویزان ودرآنجا امیرآخور مقام داردودرهرردیف اطاقها ساخته واسبی گسیخته داشته ویکنفرموکل‌ایستاده‌وشالی‌برنج که بهندی آنراکانس گویند بزیرآنهاگسترده هرگاه سرگین اندازند و بول نمایند فوراً برداشته بیرون برند وهراسبی‌اسمی دارد وبرسردر اطاق‌نوشته شده، چهارصد رأس بود که هرصدی دریکی ازچهارقسمت آسوده‌وعلی‌الجمله‌آن وزیربی‌نظیردرترفیه حال‌فقیرتقصیرننمود وازسخنان اوست‌که طمع داشتن مذموم نیست چنانچه در عبادت حق خوفاً و طمعاً فرمود ولی‌خام طمع وقبیح و قبیح است .

نظام یار جنگ

نواب نظام یارجنگ نسبتی باسالارجنگ داشت اما مشابهتی‌نداشت. سودای نوشتن خط نستعلیق درسرش بود ونمیتوانست نوشت وبرزحمات راقم بدون‌سود افزود. گزارشات وی دفترجدا باید. سفری بزیارت‌ائمه‌عراق‌رفت‌ونیکوبرنگشت وچون‌بواسطه وی‌ازموقوفات معلومه وجوهاتی درامورخیریه موافق مذهب جعفری باید صرف شودتحنف نمود وازمذهبی

که داشت عدول کرده تکنف فرمود .

حاجی محمد ابراهیم شیرازی متخلص صفا

حاج محمد ابراهیم الشهیر به آقا المتخلص صفا ابن محمد حسین خان اولیا سمیع شیرازی، خط نستعلیق‌را خوش‌مینوشت وازادبیه بهره‌یی‌داشت، ازخدمت‌حسام‌السلطنه‌سلطان مراد میرزا تربیتها یافت، ازشیرازهجرت‌نمود دربمبئی بزیست وسالها بنوشتن کتب‌بمرکب چاپ اشتغال نمود چون شاهنامه وتاریخ معجم‌ووصاف ودیوان‌حافظ واوصاف الاشراف‌وغیر ذلك وچون سرمایه اندوخت با تجارشرکت‌نمود. یکمرتبه مال‌التجارهٔ وی غرق شدوحاصل زندگانیش نابودگردید بحیدرآباد رفت و بواسطهٔ کمالات صوری و خانوادگی و ارقام حسام‌السلطنه برای تعلیم زبان‌پارسی‌حضورمنتخب گردید و در اواخرعمرحب وطن‌بهایرانش کشید به ارض قدس رضوی مشرف وبشیرازعودنمود ودرحدود سیصد وفات یافت .

ازملك‌یمین‌دختری دوسه ماه بعد ازوی‌بظهوررسیدخدایش‌بیامرزاد. ارادت‌مخصوصی با فقرا داشت وبا راقم محبتی بی‌اندازه .

میرزا نصرالله خان اصفهانی متخلص فدائی

میرزا نصرالله خان اصفهانی ازمعلمین پارسی حضوربود ودولت یارجنگ‌لقب یافت . تاریخ حکمرانان هند مسمی به ترکتازان بزبان دری از مؤلفات اوست. صاحب طبع‌روان وفدایی تخلص می‌نماید با نامه نگارالفتی‌بدون‌کلفت داشت واظهارارادت واخلاص‌بحضرت رحمت مینمود . غزلیاتی دروصف‌آنجناب گفته بود ازآنجمله این چند فرد درخاطرمانده:

تیری رهانکردی زابروی چون کمانها — کزجان و دل نگشتیم تیر ترا نشان‌ها
یك جلوه‌یی نمودی جانها اسیر کردی — یك جلوهٔ دگر کن آزاد کن روان‌ها
صاحب دلان خموشند درعشق توولیکن — ما داستان عشقت گفتیم با زبان‌ها

درایام توقف راقم بحیدرآباد خیال نخجیروشکار افکنی برای محبوبعلی‌شاه درسر افتادباجمعی‌ازخواص وملتزمین‌حضور بشکارگاه رفتند، قطعه‌یی‌درمدح سالارجنگ‌وپادشاه مرتجلا انشاء کرداز آنست :

شبانگاهی بر صدر معظم — که اقبالش‌کند تا جاودان روی
بدستوری که‌درارد‌وی‌شاهی است — بدم بر خوان انعامش نوا جوی
چه خوانی‌آنچنان کزماحضرهاش — فضای قصر بودی عنبرین بوی
وزیر راد گشتی آفرین خوان — بشاه نو جوان خسروان خوی
گهی بر طول عمر شه دعا کرد — گهی اندر هنرهایش ثنا گوی

بشد مرکز سخن‌ها را در انجام | همی سیر وشکار شه ز هر سوی
که اندر بامدادان همان روز | چو برشد شاه برخنگ فلك‌پوی
بصحرا تاخت بر دستش تفنگی | برنگ آینه جرمش زآهن وروی
بهرسو داد جولان اسب وناگاه | بیك دید ازدولوله زد دوآهوی
که از هرسو امیران وبزرگان | ثنا خواندند بر آن دست وبازوی
سر فرماندهان محبوبعلی شاه | که‌خورشید ومه‌است‌ازرای‌وازروی
عیان در روی او آثار رحمت | چوگل در باغ وآزادی به‌مینوی
فدایی بهر تاریخ چنین صید | خیال خویش بفرستاد هر سوی
که‌ازغیبش سروشی گفت‌درگوش | بشدصید تفنگ‌شه‌دوآهوی (۱۲۹۷)

سید صابر علی فاموری

سید صابرعلی فاموری شیرازی که درویش با همت بودویار بی‌آزار ازشنیدن این حکایت گفت‌عجیب غریب (۱۲۹۷) واین نیز تاریخ شد. وفات‌دولت یارجنگ درحدودسال‌هزاروسیصد وهشت وسید صابرعلی ملقب بشاه صاحب درسیصد وشش وقوع یافت درهمان دیار.

مسافرت نامه نگارازحیدرآباد بسرانديب از راه مدرس شب پنجشنبهٔ بیست و هفتم صفرالخیرهزارودویست و نود وهشت‌ساعت نه‌ازشب‌بساعت ظهر کوك درگاری‌آتشی سوار شده صبح روز جمعه بیست وهشتم شش و نیم ازدسته گذشته وارد استیشن مدرس شده با این که توقف دربین راه محل سواری وپیادگی بسیاربود ونقاط خوب دیده میشد وبرحسب دلالت نامه‌که جناب حاجی‌میرزا محمد کاظم نمازی نوشته‌بود گاری کرایه نمودروانهٔ‌پتن که‌آنجا را نیزلك‌تون میگویند گردیده مسافت دو میل میشود آنجا درمحله موتیال پیت پیاده شده مسجدی بس‌بزرگ و با روح بنام‌نواب والا جاه ساخته شده، تاریخ بنای‌آن بدورمحراب چنین ثبت است :

کرد آن حامی دین مسجد معمور بنا | که خطابش بود ازجانب حق والاجاه
سال اتمام عمارت ز کلام هاتف | گشت مفهوم که معمور شد این بیت‌الله
(۱۱۹۹)

روبروی‌آن مسجدخانهٔ قاضی زاده بوداطاقی که دردهلیزوبسمت خیابان منظرداشت بمبلغی اجاره نمود. سه ساعت ازشب گذشته جمعی باچراغ لاله وفراش‌وپیاله وقلیان وکوزه وتنباکوی شیرازازدردرآمدند معلوم شد جناب حاجی حسینعلی خلف حاجی‌هاشم‌خان‌تاجر نمازی درهمسایگی مطلع شده وچون سلسله وی را با خانوادهٔ راقم مراوده وانسی درمیان میباشد بنای غریب نوازی‌است وعلی‌الجمله تاغره ربیع‌الاخر مهمان‌آنجناب بودودقیقه‌یی‌از پذیرایی‌فروگذار ننمود وغالب‌نقاط دیدنی‌آن ملك را مشاهده بنمود. اولاشمه‌یی ترجمهٔ‌آنجا

ووضع قدیم وجدیدش مینگارد وسپس ذکر برخی را که انسی‌درمیان بودمینماید .

ملیبار ـ قال فی‌المراصداقلیم کبیرعظیم فی‌وسط بلادالهند به مدن کثیرة وقری. میر جمال‌الدین حسین انجوی که خواهرچاند بی‌بی سلطانه فرمانفرمای احمدنگر بحبالهٔ نکاح او بود درفرهنگ خود مینویسد : ملیبار بفتح میم وکسرلام ویای مجهول نام‌تمام‌ولایتی‌است که بر لب دریای عمان واقع است اما قریب بملك پیچانکر که یکی از عمده شهرهای دکن است .

معهذامیگویند که مردم ملیبار دیوث طبیعتند چنانکه یك زن‌ازده‌شوهر کمتر نمیکند بلکه بیشتر، ودربرهان قاطع گوید ملیبار بابای ابجد بروزن پدیدارنام ولایتی‌است برکنار دریای عمان زنان ایشان هریك ده‌شوهرزیاده کنند وفرزندی که بهم میرسد بعد از یك سال همه یکجا جمع شوند وهریك چیزی‌بردست میگیرند وآن طفل‌را میطلبند بجانب‌خود، بهر کدام‌که درمرتبه اول متوجه شد ازآن شخص است اورا تربیت میکنند و امیرخسرو دهلوی گوید :

به بی نیازی او کعبه خسته و خوار است
بیا ببین که خرابیش چون ملیبار است

ودرتحفةالمجاهدین است که رعایای ملیبارا کثر کفارند وعشایرآنجا را نیار گویند و عقد نیارخیطه‌ابست درگردن زن ، بعد از آن سروکارآن زن نسبت بعاقد و غیره یکسان است چنانچه یکزن میتواند بود که بیعقد شوهرمتعدد داشته باشد وهرشب نوبت یکی‌میرسد نجار و حداد وصباغ غیراز براهمه دراین امربا نیار موافقت جویند وملت و آیین کفار کهکر که درنواحی‌پنجاب بود چنین بوده وقبل ازآنکه بحلقهٔ اسلام درآیندا‌ین‌رسم‌داشتند وهرزنی‌چندین شوهر میداشت و هرشوهری‌که بخانهٔ زن می‌آمد علامتی از خود بیرون در می‌گذاشت تادیگر شوهر آن را دیده بازگردد وهرگاه دخترمتولد میشد همان دم‌ازخانه بیرون میآورده بانگ می‌کردند که‌کسی میخواهد؟ پس‌اگر کسی‌میخواست باومیدادند والا درساعت میکشتند .

وقاعده برهمنان دیار ملیبار چنانست که هرگاه چندبرادرباشند بجزبرادر بزرگ کدخدا نمی‌شود وتا ورثه بسیارنشود و خلاف میان ایشان پدید نیاید و بردیگران هرگاه شهوت جماع غلبه‌کند با زنان نیار و غیرها می‌سازند اما عقد نمی‌کنند والارث فی‌طوایف النیاره‌لاخوتهم من‌الام واولاد اخوتهم وخالاتهم واقربائهم من جانب‌الام لاللاولاد .

وهرگاه مادروخال وبرادربزرگ‌طایفه نیارومنابهان ایشان بمیردتا یکسال درماتم نشسته نوحه می‌نمایند وملیباریان‌سه‌طبقه‌اند‌اعلی‌واوسط وادنی. هرگاه اعلی باادنی‌مباشرت

یا ملامست نماید تا غسل نکند اکل طعام جایز نیست و اگر احیاناً پیش از غسل طعام بخورد حاکم او را گرفته بادنی می‌فروشد و بقید بندگی گرفتار می‌سازد مگر آنکه گریخته بموضعی برود که هیچ کس بر حقیقت او مطلع نباشد وهمچنین برای اعلی ادنی طعام پختن نمی‌تواند پس اگر اعلی از دست ادنی طعام خورد از مرتبهٔ خود ساقط گردد .

ابتدای ظهور اسلام در ملیبار

اما ابتدای بروز وظهور دولت اسلام در آن دیار در مقاله یازدهم تاریخ فرشته مذکور است: چون دویست سال از هجرت گذشت جمعی از اهل اسلام از عرب وعجم در لباس فقر ودرویشی از بنادر عرب بر کشتی سوار شده بقصد زیارت قدمگاه حضرت آدم بجانب سراندیب که آن را لنکا نیز گویند متوجه شدند بحسب اتفاق کشتی ایشان باد مخالف خورده به ملیبار افتاد در شهر کدنکلور فرود آمدند .

حاکم آنجا که نامش سامری بود و بعقل کامل واخلاق ستوده اتصاف داشت بصحبت طایفه درویشان مشرف شده از هر باب سخن درمیان آورد تا آنکه از ملت و مذهب ایشان پرسید . گفتند بحلیهٔ اسلام آراسته‌ایم و پیغمبر ما نامش محمد (ص) است. سامری گفت من از طایفه یهود و نصاری وهنود که مخالف دین شما وسیاح عالمند شنیده‌ام که در بلاد عرب وعجم وترک این دین رواج دارد ولیکن الی الان بصحبت مسلمانان نرسیده‌ام اکنون توقع دارم که برخی از حالات آن سرور از روی صدق وصفا مذکور سازند .

یکی از درویشان که بصفت علم وصلاح آراسته بود آغاز سخن کرده چندان از حالات و معجزات آن سرور بیان نمود که سامری را محبت رسالت پناه در دل پدید آمد وچون معجزه شق القمر را بشنید گفت ای قوم این معجزه بسیار قویست اگر حق وصدق است وسحر نبوده مردم جمیع بلاد قریب وبعید مشاهده کرده خواهند بود و رسم دیار ماچنانست که هرگاه قضیهٔ بزرگ روی نماید ارباب قلم آن را در دفاتر ثبت نمایند دفاتر آباء واجداد ما موجود است آنرا بخاطر می‌آوریم وعیار صدق شما را می‌بینیم .

آن گاه اهل دفتر را خوانده بفرمود تا دفتر زمان خاتم النبیین را بگشودند ودر آنجا نوشته یافتند که درفلان تاریخ دیده شد که ماه دوپاره شد باز بهم پیوست پس برسامری حقیقت دین محمدی (ص) ظاهر شده کلمه طیبه شهادت را بزبان آورده باعتقاد تمام مسلمان گشته چون از رؤسای قوم خود می‌ترسید آنرا مخفی داشت، مسلمانان را هم از اظهار آن منع فرمود وانعام واحسان فراوان بجا آورده درخواست نمود که بعد اززیارت قدمگاه ابوالبشر علم معاودت بدان صوب افرازند وبعد از تفاصیل زیاد می‌گوید :

اما بروایت صحیح آنست که سامری درزمان حضرت رسالت پناهی بملک خویش انشقاق قمر را

مشاهده نموده جهت تحقیق این مطلب مردم معتمد باطراف فرستاده بعد از آنکه معلوم‌شد محمد (ص) دعوی نبوت کرده شق‌القمررا ازجمله معجزات گردانیده است هر آینه سامری بر کشتی سوارشده بحجازرفت وملازمت حضرت نبوی دریافته مسلمان شد و بزیارت خانه کعبه مشرف گشت واز آن سروررخصت معاودت وطن یافته چون با جمعی ازاهل‌اسلام‌بشهر ظفاررسیدند بمرض مهلك گرفتارشده وفات یافت واکنون قبر او در آن بلده است ومردم بزیارت اوتبرك می‌جویند.

بهر تقدیر جماعتی که ازمسلمانان همراهی‌اورا اختیارکرده بودند که ازآنجمله‌شرف بن‌مالك واخوه من‌الام ومالك بن‌دینار و ابن اخیه مالك‌بن حبیب‌بن مالك بموجب وصیت سامری‌وکاغذی که بخط خویش درسفارش‌آنها بملیباریان نوشته بحاکم کدنکلوررسانیدند و چون اوخط سامری بشناخت خوشوقت‌گشته‌گفت سامری کجاست وبرای چه ازاینجا رفت؟ ایشان جواب دادند باما سفرنکرده و ما ازاین خبر نداریم وقتی که درکنار دریای شحر سوار کشتی میشدیم اورا دیدیم وسبب ترك وطن‌پرسیدیم، اصلاملتفت‌جواب ما نشد، وچون دانست که ماعازم سفرملیبارهستیم این چند کلمه نوشته بما داد که بحاکم کدنکلور برسانید پس‌بی‌توقف روانهٔ این‌جانب گشتیم وزیاده براین خبرنداریم.

چون بعقیده ملیباریان‌آن بود که سامری زنده است و به‌آسمان عروج کرده یقین کردند که وی جهت مهمی‌ازآسمان دربندر شحرفرودآمده این‌کاغذ را مصحوب‌این‌جماعت نزدمافرستاده بازبآسمان رفته. آنگاه از وصول فرمان در بلده کدنکلور وسایر بلاد ملیبار رسوم شادمانی بظهور رسانیدند وحاکم میهمانان را در منازل خوب فرودآورده و چنانچه رسم‌آن دیاراست ضیافتها کرده در قواعد تکریم وتعظیم کوتاهی نکردند و بعد از فراغ از لوازم میهمانی‌سؤال وتفتیش از مقاصدآن جماعت‌کرده بجمیع مردم ملیبار پروانه جات نوشت که مالك بن حبیب ورفقای او فضای خوش هوای این ملك را از قدوم فرحت لزوم خود عطر بیز وعنبرآمیز کرده‌اند بهر بلده وقصبه و قریه که نزول فرمایند و رغبت توطن داشته باشند مواضع خوب ومرغوب جهت مساجد و منازل و بساتین بموجب فرمان سامری بایشان تفویض نمایند ودرخدمات شایسته خویشتن را معاف نداشته ومستعد و منتظرالطاف عمیم سامری باشند.

پس‌مالك و دیگر مسلمانان نخست در کدنکلور مسجد ساخته منازل و باغات طرح انداخته بعضی را آنجافروکش کردند، بعد از آن مالك بهمراهی عیال و فرزندان خویش بسیر ولایت ملیبار رفته‌ودرغالب جاهای‌خوب بنای‌عمارت مساجد و منازل نموده مسلمانان رادرآن‌موضع‌نگاه‌داشته‌وبصلوة وصوم‌وبانگ‌نمازوصیت میکردومسلمانان ملیباراکثرشافعی مذهب میباشندبعد ازآنکه رفته‌رفته تردد مسلمانان درآن‌ملك‌بسیار شد وبسیاری ازملوك

ملیبار بحلقهٔ اسلام در آمدند .

راجه‌های بندر گوه و وابل وجیول بطریق حکام ملیبار مسلمانانی را که از عربستان آمدند درسواحل دریا مسکن دادند و ایشانرا مخاطب به نوابت یعنی خداوندگردانیدند نظر بر این آتش حسد درون سینهٔ یهود و نصاری افروخته کمر عداوت مسلمانان رابستند اما چون ممالك دکن و گجرات مسخر پادشاهان دهلی گشت و اسلام در طرف دکن قوت گرفت مخالفان سکوت اختیار کرده اظهار عداوت نمیتوانستند نمود .

ابتدای آمدن فرنگیان بهندوستان

تا آنکه تاریخ هجری به نهصد رسید و خلل وضعف در پادشاهی شاهان دکن پدید آمد در آنوقت فرنگیان از جانب شاه پرتکال به بستن قلاع در سواحل بحرهند مأمور گردیدند. پس درسنهٔ نهصد و چهار کشتی پرتکال به بندر قندریه رفتند وسیاحت آن خطه را نموده وحقیقت آن مرز و بوم رامعلوم کرده بملك خود معاودت کردند. سال دیگر با شش کشتی به کالکیوت آمده بملیباریان گفتند مسلمانان را ازسفر برغرب بازدارند که نفع ما بشما بیشتر از ایشان خواهد رسید و نصاری در معاملات وداد و ستد بر مسلمانان تعدی میکردند وبالاخره فرنگیان به بندر کوچی رفتند حاکم آنجا ایشان را پناه داده ورخصت نمود نزدیك بلده کوچی جهت توطن قلعه ببندند، این معنی راموافق مقصود یافته بزودی قلعه ساختند ومسجدی که در ساحل دریا بود شکسته کلیسا بنا نمودند واین اولین قلعه ایست که فرنگیان در دیارهند ساخته‌اند .

ازطرف دیگر انگلیسیان که درمذهب باپرتکالیان طرف نقیض هستند ودر تصرف املاك مردم بی‌اختیار بحیله وتدبیر درسال هزار و نوزده نورالدین محمد جهان گیر پادشاه رافریب دادند که شما برای ما محلی معین نمایید پرتکالیان را ازملك شما اخراج میکنیم.

آن پادشاه ساده بندرسورت راکه ازممالك گجرات میباشد مسکن آنها قرار داد واولین جایی باشد که انگلیسیان ازسواحل هندوستان توطن نمودند وعلی الجمله امروزه تمام نقاط هندوستان الاقلیلی که فرانسویها وپرتکال دستی دارند زمام اختیارش بکف کفایت بریطانیه است مسلمان وهندو ومجوس درتحت حکم واحد عبید انگریزند .

تماشاگاه مدرس لاتعد ولاتحصی، از همه مشهورتر رصدخانه کواکب است که بانگریزی آنرا ابزرویتری گویند واین بزرگترین رصدخانه‌های فرنگیان است درهند وحرکات تمام شمند وفرهند موافق نصف النهار افق مدرس است وساعات راه آهن را بهمان میزان موازنه مینمایند. دیگر باغ کمپانی وباغ پارك وعجایب خانه کنارهٔ دریاست وقلعه سنجارج خالی از تماشا وعاری ازلطف نیست چندعرابه توپ خیلی بزرگ جهت طرد ومنع دشمن دریایی درسنگر وباستیانها نصب کرده‌اند. دیگرسدهٔ آنجاست چون بندرگاه مدرس زیادخطرناك وموجب ضرر

تجار بودو کشتیهای بزرگ بساحل نزدیك نمی‌شد سده بسته‌اند مانند خیابان ازدو نقطه از سنگ وآهك که گویا ازقعر دریا تالنگرگاه یکپارچه ریخته‌شده و تمام جهازات متصل بآن بایستند و بسهولت مسافر و مال التجاره داخل وخارج گردد. تجار ایرانی در آنجا بسیار توطن نموده محترم ومعتبراند :

حاجی محمدرحیم نمازی

شخص اول حاجی محمدرحیم نمازی شیرازی فی الجمله تنومند وبلند بالاوطویل اللحیه اماچون بخت بیدارش سفید. حاجی محمدکاظم نمازی این بیت را بظرافت نوشته بوی فرستاده:

گرعمر توچون قد توباشد بدرازی   تو زنده بمانی و بمیرد ملك الموت

روزی راقم درآفیس تجارتش نشسته بود وخدامش حاضر نبودند، هندویی برای خریدن شیشهٔ گلاب وارد شد. حاجی بشخصه مکرر باطاق انباررفت وآمد تاآنکه یك بغلی گلاب بدو روپیه فروخت بعد از آن بجای خود نشست گفت معذرت میخواهم. گفتم ممکن بود میگفتید بماند تا ملازمان بیایند. گفت با تجارت درست نیاید من این بساط تجارت راکه ملاحظه میگردد ازسرمایهٔ یك بار گلاب بدست آورده‌ام .

راقم رافرصت سخن حاصل ومقام را مقتضی دانست که آن پیر جوان را نکته گفت وتبر به نشان آمد امور تجارت را به بستگان گذاشت و روانهٔ عتبات ائمهٔ عراق گردید ودر آنجا وفات یافت .

حاجی هاشم خان نمازی

حاجی محمدرحیم را چند برادر بود یکی حاجی هاشم خان پدرحاجی حسینعلی میزبان راقم، ترجمهٔ او درفارس نامهٔ ناصری مذکوراست .

حاجی محمدعلی نمازی

دیگرحاجی محمدعلی بساط تجارتش درشیراز گسترده بود قرب جوارداشت از وی سه پسر بماند :

عمدة التجار حاجی محمدحسن سالها درهندوستان وبنادر چین تجارت مینمود. هشت ماه قبل از راه اسلامبول و قفقاز و بحرخزر بمشهد رضوی مشرف و بطهران آمد و روانه شیراز گردید.

دومین خلف اوست زبدة الاخیار حاجی محمدحسین مقیم شیراز وبشغل موروث مستقیم.

سیمین فرزندش حاجی محمدابراهیم چندی یزد بود بخراسان رفت وبطهران آمد بدام شیخکان راهزن افتاد پریشان شد. مدتی است اطلاعی ازاو ندارد.

حاجی محمود نمازی

حاجی‌محمود نمازی برادردیگر حاجی‌محمدرحیم، دستگاه تجارت درمدرس دارد.

آقامحمد جعفر کازرونی

آقامحمد جعفر کازرونی خوش‌مشرب وبا همت بود. معامله نیل وقلمکار صدرس که از مضافات مدرس‌است مینمود واز اهالی‌آن دیارجمعی‌ملاقات شد که همه برطریقهٔ اثنی‌عشریه بودند ومجالس مراثی‌منعقد مینمودند ازآنجمله بنی‌اعمام نواب هندی شیرازی محمدحسن خان ومیرزاحسن‌علی‌خان ودرمحله معروف بعباسعلی‌آثار و علامتی‌مانند ضریح آنحضرت ساخته‌اند ونذورات برند وصاحبان حاجت بمراد خویش نایل‌گردند.

بندر تیوتیکارن

روزچهارشنبه‌غرهٔ ربیع‌الاخرهزارودویست‌ونودوهشت بقصدقدمگاه ابوالبشرازمدرس درگاری‌آتشی سوشاندین ریلوی‌که همه‌جا بکنارهٔ دریا میرود سوار شده روانهٔ تیوتیکارن گردید و آنجا بندریست درکنارهٔ جنوبی بحرالهند و جهازات آتشی کمپانی از این جا بسرندیب تردد مینماید ومدت یکروز وشب وارد کلمبو که بندرعظیم وشهر بزرگ جزیره سیلان باشد میگردد اما وقتی‌که حقیررسید کشتی مقرری حرکت نموده بودوتا شش‌روزباید درتیوتیکارن ماند وجهازشراعی وبادبانی درشرف حرکت بود اجرت کمی گرفتند ومنزل دادند،سه تن مسلم هندی بیش مسافران کشتی نبود مال‌التجاره‌آن روغن‌گوسفند وگاومیش بود برای‌کلمبو. شش روزروی دریابودیم معلم کشتی باآنکه زبان پارسی نمیدانست ومذهب معلومی نداشت نهایت مهربانی نمود .

چهارشنبه هشتم کشتی درمقابل‌کلمبولنگرانداخت بعد ازآنکه از اداره حفظ صحت رخصت حاصل، وارد شهرگردید ازگمرکخانه عبور درمحله دم استریت در مسجد بزرگ مهمان خدا شد .

جزیره سیلان و سراندیب

سیلان قال فی‌المرصاد عند باب السین والیاء سیلان‌بالتحریك و آخره نون جزیرة عظیمة یقال دورها ثمانمائه فرسخ‌بها سراندیب وعدة ملوك لایدین‌بعضهم لبعض‌والبحرالذی عندها یسمی سلاحط بین‌الصین والهند.

وقال عند باب السین والراء سراندیب بفتحتین و نون ساکنه و دال مهمله مکسوره جزیرة عظیمة فی‌بحرهرکند باقصی‌بلادالهند یقال ثمانون فرسخاً فی‌مثلها فیهاالجبل‌الذی

هبط علیه آدم یقال له الرهور وهو ذاهب فی السماء یراه البحریون من مسافته ایام کثیرة وفیه اثر قدم آدم و قبره وهی قدم واحدة مغموسة فی الحجر طولها نحو سبعین ذراعاً ویقال انه خطا الخطو الاخری فی البحر و بینهما مسیرة یوم و لیلة فیه الیاقوت الاحمر والماس تحدره السیول الی الوادی فیأخذه الناس وفیه انواع الطیب و فی المجمع عن کعب الاخبار اهبط الله الحیة باصفهان وابلیس بجده وحوا بعرفة والطاوس بالهند واهبط آدم بجبل سراندیب .

ودر برهان قاطع گوید سراندیب وسراندیل بالام نام کوهیست مشهور که آدم صفی از بهشت بدانجا فرود آمد ومقام کرد ونقش قدم او درآنجا هست و بعضی گویند نام شهریست بزرگ برلب دریا وآن کوه منسوب به آن شهراست و گویند قبرابوالبشر درآنجاست.

و در بستان السیاحه مذکوراست سراندیب بعضی آنرا سیلان نیز خوانند و هندوان سنکلدیو نامند گویند بهترین جزایر هندوستان است و بروایتی خوبترین بقاع جهان است آن جزیره بشکل قریب مستدیر واقع شده طول وعرض آن تقریباً نود فرسخ است مجموع آن جزیره معمور وآنچه دل خواهد وخاطر پسندد درآنجا موفور است مگر برف درآن دیار نمی بارد. گویند هر دیاری که مستدیر واقع شود درآن ولایت دولت وبرکت بی نهایت باشد قرنفل وجوزبوا وادارچین و فوفل وفلفل وکافور وعنبرسارا و معدن یاقوت والماس و غیره موفوراست ودروسط آنجا کوه بلندی است هبوط آدم گویند درآنجا بوده و اثر قدم شریف آن حضرت برسنگی باقی است وجمعی ازهندوان درآن مکان مجاورانند وبریاضت و مجاهده و مراقبه بسرمیبرند وجمعی دیگر ملازم آن مقامند که مترددین و مسافرین راخدمت می کنند وهرروز بطریق استمرار هنگام چاشت فی الجمله درآن محل باران بارد. سکان آن جزیره بیشتر هندوان و تناسخی مذهبند ومذاهب مختلفه نیز درآن دیار بسیار است جمعی مسلمان و قلیلی اهل ایمان .

جمیع بلادش درخط استوا و قلیلی از اقلیم اول است وشب و روز درآنجا برابر و یکسان است، انتهی.

راقم گوید جزیره سیلان که سراندیبش گویند جزیرهٔ بزرگیست ازهند انگلیس واقع درجنوب شرقی رأس جنوبی هند وخیلی نزدیکست بآنجا وبوساطت خلیج مانار وتنگهٔ پالك ازسرحد جدا شده ووسعتش شصت وهفت فرسخ ششهزارذرعی است درچهل ودوفرسخ وجمعیتش قریب پنج کرور نفوس، ده هزار آنها انگریزاست وهزارنفرعرب وافغان ودوازده نفرایرانی وآنجا را بشش ولایت قسمت نموده اند و رشته کوهی دارد ازسنگ وتخته ریگ که قدم آدم را تشکیل میدهند ورأس قله راهمالل گویند وقله قریب دوهزار ذرع ارتفاع دارد وکوههای پر ازجنگل جزیره را بدو قسمت نموده که ازحیث هوا وزمین خیلی مختلف است ودرجنوب غربی حاصل خیزیش افزون ازحساب .

بومیان آنجا را چنگوله میگویند وامتیاز از سایر هنود در عقاید آنست که عوج بن عوق را مدخلیتی تمام در بنیان مذهب میدهند و ازشاخ حیوانات بشکل بغلی وهلالی شانه ساخته و بر پیش روی سر نصب نمایند وموی سر را زن و مرد جمع نموده بر فوق سر گره زنند. شهر بزرگ وسواد اعظم آن جزیره کلمبو نام دارد و بر ساحل است.

وداخل آن جزیره قصبات وقرای بسیار است چون مینو و بهشت، باغات قهوه ودارچین و هل وجنگلهای درخت میوه و آبنوس وعود و گنه گنه وچای ممتاز عمل آورند وهمیشه اوقات لیموی ترش وزنجبیل تازه و گل سوخ فراوان است اما گلاب نتوانند گرفت وآب لیمو فاسد گردد وازحیوانات فیل وپلنگ و بوزینه ومار وسایر جانوران موذی بیشمار است. درجنگلها معادن آهن والماس و بعضی جواهر دارد وصید مروارید در دریای آنجا مینمایند و مروارید سیاه گران بها نیز یافت میشود ومداخل آن جزیره محل مخارج خاصهٔ ویکتوریا ملکهٔ کل انگلستان وهندوستان است والحق در انتظام آنجا زحمت کشیده و آن جزیره بندرگاه عدیده دارد وخط راه آهن تا قریب مهبط ممتد است ومسلمانانی که در آن شهر هستند عربی وانگلیسی را میدانند ودر تصوف مشرب قادریه دارند وچون دراین ایام میلاد شیخ عبدالقادر است در نهایت احترام جشن کنند بعد از نماز خفتن در مسجد انجمن مینمودند وازمناقب شیخ میخواندند. خطیب زاده ویك نفر اهل بحرین نهایت محبت را نمودند ودر استرضای خاطر فقیر تقصیر ننمودند.

آقا محمد حسن شیرازی

بعد از ادای تکالیف مسجد ومولودی شیخ بنای حرکت بجانب کوه شد بمنزل آقا محمد حسن شیرازی که در محله دم استریت نمبر سه حجرهٔ تجارت داشت نقل وتحویل نمود وی از اخیار وجوانمرد دانست، آقا محمد علی برادر حاجی میرزا کاظم نمازی را که بزبان چنگوله و انگریز و اردو دانا وتمام شهر ودیه آنجا را رفته وگشته بود دلیل راه گردانید اسامی منازلی که از کلمبو تا کوه قدمگاه واقع شده نیل کلمبو دو نفر شیرازی که نسبت خود را بسلسله نمازی میدادند دوشبانه روز در منزل خود ما را مهمانی نمودند کسب آنها شربت وپشمك فروشی بود نام پشمك را میتائی بمبای نهاده ومیفروختند وسبب آمدن در آن جنگلها راجور وتعدی حکام وطن میگفتند. بنای این مسافرت به پیاده رفتن است محض لطافت هوا وخوبی راه وسیاحت در همه جا دکان وقهوه خانه واغذیه متعارفه آنجا موجود بود وبرای جمع آوری حاصل قهوه و چای خانه ها وباغها ساخته اند: کالیسلان، کندی، ناولپتی، وته ولا، دوکوس، مسکلیه. دوساعت از روز سه شنبه چهاردهم ربیع الاخر سنه مذکوره وارد قریه وته ولا شده دردکان مسلمانی از اهل کابلستان منزل نموده صرف غذا وچای گردید. فریضتین پیشین وپسین خوانده سه ساعت بغروب مانده روانه دوکوس شد. از ناولپتی تا وته ولا سیزده میل مسافت است واز وته ولا تا دوکوس ده میل. اوایل شب در آنجا وارد فی الجمله رفع خستگی شد دومیل راه باز حرکت نموده تا بسر دو

راهی رسیده در نزدیك کلیسا منزل شخص نجاری که مزدور انگریزی بود افتادیم.

چهارشنبه پانزدهم علی الصباح ازطریق متعارف نرفته زیرا که راه تقریباً شش میل دور میشد ازوسط جنگل عبور نموده سه ساعت ازروز برآمده وارد قریه مسکلیه گردیده در قهوه‌خانه صرف چای ونهار نموده بطرف کوه حرکت کرد ازاین جا تادامنهٔ آن نه میل است و تاقله آن دوازده میل ودرسفح جبل آبهای بسیار گوارا جاریست وجنگلهای انبوه وکوههای بلند است واصل کوه مهبط مخروطی، تادوثلث آن بنحوی درختهای سربهم آورده که آفتاب دیده نشود واز ریشه درختان پله طبیعی ساخته شده، صدپله که عروج نموده دکان و قهوه‌خانه بود چای وموزصرف شد وصعود کرد.

چون ازدو ثلث کوه بالا رفت دکانها وقهوه‌خانه‌ها وچشمهٔ آب باصفائی بود نفسی تازه نموده روانه شده ازاین ببعد کوه خشك بی گیاه وآب است وساکنین بـالا بایدآب ازاین مرتبه حمل نمایند و قدری ازآن کوه رابرای سهولت عابرین پله بیرون آورده و زنجیری کشیده‌اند که دست گرفته بالا روند ووحشت ننمایند. دوساعت بغروب مانده زیارت قدمگاه نموده نماز خوانده وعطر وکافور ودسته شمع که برای تقدیم قدم حضرت باباهمراه بود تسلیم خدام نمود و دعای دوستان راگفتیم.

جناب عشق را درگه بسی بالاتر ازعقل است
کسی آن آستان بوسد که جان درآستین دارد

درقله کوه فضائی است بس دلگشا وروح افزا، دوسه اطاق چوبی ساخته‌اند برای متولی وخدام وبقدر چهار ذرع ازآنجا باید بالاروند مقدم شریف دران سطح است وقدم مبارك بر سنگ جاگرفته وپای چپ است بمحاذات قبله واز چوب بقعه‌یی ساخته‌اند برآن برای حفظ باران. طول قدم یکذرع بیشتر وعرض سه چهار یك کمتر میشود وآثاراصابع قدری محوشده نقشهٔ آنرا برچلوار کشیده که هنوز نزد فقیر است ودر غالب اوقات بواسطه کثرت اشجار راگدنبی میشود وباد بسیار میوزد وبرمسافرین سخت میگذرد. خلاصه از اینکه آن مکان بافیض ومهبط ومقام جناب آدم ومحل مرتاضین وتوجه اولیا بوده سخنی نیست.

میرسید علی همدانی قدس سره که درمحل خویش ترجمه‌اش سبق ذکر یافت در بعضی منشآتش میفرماید که درآنوقت که بسراندیب بزیارت مقام حضرت آدم رفتم چون نزدیك قدمگاه رسیدم درسحرگاه واقعهٔ عظیم دیده شد که جمعی ازمشایخ کبار بدیدن این درویش آمدند یکی ازآنجمله شیخ نجم الدین کبری بود ازآنجناب پرسیدم که ازاذکار کدام فاضل‌تر است که بمواظبت به آن قرب بنده بحق بیشتر بود؟ شیخ فرمود باخبار واحادیث صحیحه نظر کردم این تسبیح را یافتم الی آخر وتفصیل آن درشرح اوراد فتحیه مذکور است.

ودرحوالی آن کوه جائی است که آثار بسیار برآن منقوراست وآنجا را جنت پلی گویند

یعنی بهشت مسجد هیچوقت ازبزرگان این قوم خالی نمانده .

بعد ازچندی مراجعت شد تابقریه مسکلیه رسید زیاد سخت گذشت بواسطه جراحت پاها که بزیارت پای با با پیاده رفته بود. ساعتی در آنجا افتاده گاریهای بارکش بجانب دوکوس میرفت گاریچی ترحم نمود سربارگاوشد یك ساعت از شب گذشته وارد دوکوس شد جمعی قندهاری درمنزلی وسیع شراکت تجارت داشتند مهربانی نموده آشیانه دادند بعد ازادای نمازخفتن ببازی‌سترنگ(۱) امام ومأموم مشغول گشتند اما خیلی‌استاد وماهر بودندوشرط بردرادرخانه معین مینمودند امام جماعت که:

در قمار عشق ازمن‌آن پسر
برده عقل و دین مال وسیم وزر

درخانه وزیرشاهش ازرخ واسب بقوت فیل و بیدق وفرزین مات شد .

بامداد صرف چای‌سبزولقمة‌الصباح نموده روانه گردید مسافت‌دومیل که طی‌شدباران مانند سیل گرفت درد پاهم شدت کرد توانائی رفتن نماند، گاریهای بارکش امداد نمودند بقریه وته‌ولا رسید بعدازظهر روانه گردید دو ساعت از شب‌گذشته وارد قصبه ناولپتی شد متحیر بود که‌درکجا شب را بروزآورد. شخصی درلباس نصاری میگذشت مرا دیـد ایستاد بزبان‌انگریزی وغیره سخنی گفت نفهمیدم بعربی‌فصیح‌تکلم نمود جواب شنید. دعوت‌بمنزل نمود دکان رخت‌فروشی داشت محلی‌مناسب ترتیب داد وفوراً مسلمانی حاضرنمود چـای و طعامی‌آورد وبعد ازساعتی اذن صحبت خواست، بعربی کلمات خوش و سخنان دلکش گفته میشد صحیفه علویه همراه‌بود رخصت مطالعه نمود طوعاً اوکرهاً برداشت چندجای‌آنرا با تفکرزیاد مطالعه‌کرد ثم قال‌هذا لیس‌بکتاکم ومارأیت اشبه به‌قط بیان آنراگفتم واز سر سلسله اولیا بحثی‌رفت. چون صبح طالع گردید گفت‌آنچه‌یافتم ترا راست‌گو فهمیدم بهر طریقه‌که هستی مرا هدایت‌نماکه من ازموصل‌با پدرم یوسف بمدرس‌آمدیم ودرهرجاتحقیق راهی بواقع بود مینمودیم، پدرم برتنصر مدرس بماند و من اینجا افتادم والله یهدی من یشاء الی‌صراط‌مستقیم.

صندوقی داشت‌گشود وآنچه نقدینه درآن‌بود نمود،زیاده ازیك‌روپیه و نیم‌قبول ننمود زیاده حاجت نبود. عصای‌چوب بادام کوهی‌که ارژن‌گویند بیادگارگرفت وتا استیشن‌آمد وداع‌کردیم اوبرگشت وما باشمند وفرروانهٔ‌کندی شده غالب‌این راه بردامنه‌کوه است و بعضی جاهاکوه‌را بمسافت دومیل سوراخ نموده‌اند وشمندوفر عبور مینماید.

درکندی علی رضا نام‌کرمانی دکان تجارت داشت صحبت راقم راغنیمت دانسته‌نگاه داشت. کندی ازنقاط ممتازآن‌جزیره‌است ، ازآنجانیز بگاری‌آتشی سوارشده بکلمبوآمد و

۱- معرب‌آن شطرنج است.

بمنزل آقا محمد حسن سابق‌الذکر عودت نمود، اتفاقاً روز تحویل شمس ببرج حمل وحلول بنقطه اعتدال ربیعی بود . مشارالیه سامان راه و لوازم کشتی نکیل کمپانی را حاضر، با سراندیب وداع و بکشتی در آمد یکشبانه روز بحر پیموده در بندر تیوتیکارن لنگر انداخت در آنجا دکان مسلمانی چتردوز روزی به شب وشبی بروز رسانید واز آنجا بگاری سوث اندین ریلوی سوار ودر مدره پیاده شد، یکشبانه روز متوقف بود شهر بزرگی است دلگشا .

بنگلور

جمعه دوم جمادی‌الاولی سال هزارودویست و نود و هشت وارد مدرس گردید و روز یکشنبه طرف غروب برای دیدن شهر بنکلور به گاری آتشی سوار وصبح دوشنبه بنکلور آمد، خطهٔ میسور و بنکلور بهشتی مانند پرقصور و بامتیاز هوا مشهور، تجار ایرانی سیما آقا علی عسکر شیرازی بیات دستگاه وسیع و بارگاه منیع دارد از خانواده مرحوم آقا خان مشهور به محلاتی عمارتی بس با شکوه دارند .

پنجشنبه هشتم از بنکلور بیرون آمد وثانیاً بحیدرآباد وزیارت آستان شاه محمود وشاه علیرضا مشرف گشت واز آنجا بمبای آمد ودر منزل حاجی میرزا محبعلی سابق‌الذکر عود نمود ودر این مدت ذهاب وایاب از بمبای وسیر جنوبی هندوستان که امتدادش پنجماه گردید واگر غیر از راه آهن بود اقلا دوسال طول می کشید اجمالش این بود که بقلم آورد وتفصیل آن دفتری جدا باید .

چون دوستان بمبای اطلاع ازورود حقیر یافتند بدیدن شتافتند مخصوص نواب فلك جناب والا آقا علی وخانواده ایشان چیزیکه موجب اسف گردید اطلاع بر فوت مرحوم جنت مکان آقا خان طاب ثراه بود که بعد از حرکت فقیر بجانب سراندیب واقع شده .

خلاصه بقرب یکسال متجاوز درحضر وسفر لیلا ونهاراً درخدمت نواب معظم‌له میبود وانواع ملاطفت می‌فرمود وابناء گرامش آقای شهاب‌الدین شاه ونورالدین شاه در رضایت خاطر درویش می کوشیدند و برادران نامدارش نواب خبکی شاه و اکبر شاه نهایت مهربانی می‌نمودند .

بندر صورت

وچون فقیررا خیال سیاحت کجرات هند درسر بود نواب آقا علی شاه فرمود تا بندر صورت و بروده همراه باشیم، باشمندوفر روانه صورت شدیم ودرراه به پل بروچ رسیده این پل از بنای معظم انگریز است که بر آن رود بسته، گاری و کشتی آتشی از زیروزبرش میگذرد ودر تلفظ اهالی بروچ بضم باء موحده و راء مهمله بر وزن خروج استعمال کنند اما در

مراصد الاطلاع گوید بروج بفتح الواو ویقال بروص بالصاد المهمله من اشهر مدن الهند البحریه واکبرها واطبها .

صورت بسین نیز نویسند. بندریست بزرگ از شهرهای کجرات ومدینه‌ایست بهجت آیات مردمش اکثرهندو وجمعی زردشتی وقلیلی شیعهٔ اسماعیلی واثنی‌عشری درآنجا سکونت دارند وزربافت کجراتی درآنجا بافند وزبان کجراتی غیر ازلغت اردوئی هندیست و غالب روزنامه وکتاب باین لغت متعارف ودرمدارس درس گویند و بعداز آنکه مملکت فارس بدست اسلامیان آمد غالب فارسیان زردشتی بدانجا هجرت نمودند والحال نیزدرآن بندرعمارت و بیت النار دارند وباین نسبت این طایفه را درهندوستان فارسی گویند .

کنبایت

کنبایت نیز یکی ازبنادر قدیمهٔ کجرات است ودربستان السیاحه حکایتی غریب ازوضع حمل زنهای آنجا مذکوراست، اجمالش آنکه هنگام زائیدن زن را هیچ درد وخون نیاید و مرد هر کجا باشد اورا درد وخون آید.

بروده بضم با ورا شهریست عظیم ازصوبه کجرات ومقرراجه‌های بی‌حیات تاج وتخت هست اما حکم نیست. آن شهرچهارمرحله ازصورت دورافتاده .

بنارس

بنارس بفتح با ونون و را شهریست مشهورومدینه‌ایست پرحور وقصور ورود معروف گنگ (۱) ازکنارش گذرد وهندوان آنرا محترم شمارند وقریب یك فرسخ کناره متصل به شهررا ازسنگهای تراشیده درکمال استحکام غسل خانه و مسکن‌ها برای مرتاضین و عباد به‌اسلوبی مرغوب ساخته‌اند وچون آن شهرازاماکن مشرفه وبت خانه بزرگ ایشان است وروی توجه ازبلاد بسوی آنست موقوفات برای مصارف خیریه ومنازل ازراجه‌های بزرگ آنقدرهست که به‌وهم درنگنجد وارباب دولت وثروت بنارس ازحساب بیرون است ولباس بنارسی که تاچندی قبل درایران مرسوم بود ازمنسوجات آن جاست، وطایفهٔ برهمن که نیکوترین طوایف هنوداند بیشتر درآنجا باشند .

۱ــ گنگ بفتح اول وسکون ثانی وکاف فارسی رودی باشد بسیار بزرگ ، ومنبع آن کوههای سوالك است و از ملك هندوستان و بنگاله گذشته بعمان میریزد و هندوان بدان اعتقاد بسیار دارند ودرآن غسل کردن وخاکستراموات را ریختن فوزعظیم و سبب درجات نعیم شمارند .

شیخ محمد علی حزین

شیخ محمد علی متخلص بحزین که از اولادشیخ زاهد گیلانی است وازخوف نادرشاه ازطرف فارس ولارستان وبندرعباس بکشورهندوستان رفته دربنارس مدفون وآثار نیکوداردودیوان‌وی بطبع رسیده واز اوست :

از صحبت صوفی منشان سوخت دماغم — ای باده پرستان ره میخانه کدام است

و در تعریف بنارس گوید :

از بنارس نروم معبد عالم است آنجا — هر برهمن بچهٔ لچمن ورام است آنجا

لچمن نام یکی ازبزرگان‌آن قوم است و رام نام خدای بزرگست وهندوان را رسم است درهنگام ملاقات یکدیگرومسلمانان رام رام گویند مانند سلام سلام والحق والانصاف آن دیارحسن خیزوعشق انگیزاست‌وشیخ‌درست‌فرموده.

روزی با بعضی دوستان وارباب ذوق این شعرحزین مطرح شدبااینکه فقیررا قدرت سخن موزون گفتن نیست اصرارنمودندکه‌آنچه تواند بگویداین چند فرد که درخاطر است آنجاباقته شد :

خاطرافسرده مکن‌ساقی‌وجام‌است‌آنجا — غم بیهوده مخور باده بکام است آنجا

زهد وتقوی‌به جوی‌درصف‌رندان‌نخرند — ای بسا شیخ‌که افتاده بدام است آنجا

اگر از عشق ایاز اینهمه باور نکنی — دیده بگشای که محمود غلام است‌آنجا

وچون مدتی درآن دیارگشت وگذارحاصل وشرح دیدارهرجا وهرکس وگذارشات با اعلی واخس‌دفتری‌جدا باید، ثالثاً به‌بمبای واصل‌گشت ودرخدمت بوده‌آقایان‌چندی در واندره که باصفاوخوش‌هوا وسه فرسخ‌است تابمبای و شمندر فردرلیالی وایام حرکت بدان صوب‌مینماید ، متوقف‌بود .

حکایت شاهزاده طرار وعیار کذاب

ازوقایع‌آن ایام حکایت شاهزاده مجهول مجعول است، اجمالی از آن تفصیل‌آنکه طراری نام خود را اسماعیل میرزا نهاده ونسب را بیك واسطه به خاقان مغفورمی‌رساند و میگفت بعد ازفوت خاقان که تفرقه میانه اخوان افتاد و پدرم نیز درگذشت خیال سیاحت هندوستان درسرآمد چون به عظیم‌آباد رسیدم، نواب‌آنجا قدردانی‌نمود وبمصاهرت خویش درآورد ودرنهایت احترام تا اکنون اسباب‌آسایش‌آماده است .

خلاصه درمحضرنواب‌آقا علی شاه بعنوان‌آنکه والده شما عمهٔ من است محض‌رحم‌پروری برای تعزیه وسرسال مرحوم‌آقا ازعظیم‌آباد بخدمت آمده اگرچه ادعای او ثابت

نشد و نواب علیه وی را باندرون احضار نفرمود ولی محض اکرام ضیف در احترامش امر نمود وچندی بود ورفته رفته خود را صادق‌العقیده وصاحب اعتبار قلمداد نمود ومدعی‌دارا بودن علم و عمل اکسیر گردید و روزی بشبوهٔ عیاران حضوراً عقد زیبق نمود و جام نقره ساختند .

و راقم هرقدر اشارت کرد که شیاد است بی ثمرافتاد و مرحوم میرزا فضل‌اله خان که سیدی بزرگوارو پسرمرحوم میرزامحمدحسین‌عضدالملك قزوینی وکارگذاردولت علیه بود و با راقم محبتی فوق‌العاده اظهارمینمود نیزحاضروشیفتهٔ استادی وی در علم کیمیا گردید تاآنکه روزی درخدمت نواب‌آقا علی‌شاه یك زوج بازوبند که برصفحه طلادانه‌های الماس خرد وکلان نشانده بودند جلوه داد ومیگفت پنجاه هزارروپیه من میتوانم در عظیم آباد بفروش رسانم وصاحبش چهل هزارروپیه میفروشد واگرسرکار والا نخواهند مستدعی است ضمانت‌نمایند دوماهه ازولایت‌تنخواه‌آنرا میفرستم وازمراحم‌بزرگان ده هزارروپیه عایدی بنده باشد. نظر بعلو همت و بزرگواری قول اورا قرین صدق‌ومسئولش را قبول فرمود و بعلاوه کرامتهای بسیاروعنایتهای بی اندازه درحق اومبذول فرمود وآن بی‌انصاف «بیدقی راند که برد ازمه وخورشید گرو» ونشانی‌منزل‌خود را این‌نحونمود که ازبمبای بریل‌گاری راه عظیم‌آباد سوارشده به‌استیشن باقی‌بودکه برسند پیاده شده بخط علیحده سوار ومیرود تا به‌کیاجی منزل شاهزاده اسماعیل میرزا متولی‌باشی‌امام باره کیا .

معلوم است چون مدت ضمانت سر آمد شخص جواهری قیمت بازوبند را از ضامن دریافت نمود ونواب‌آقا علی‌شاه تلگرافی به شاهزاده دروغی‌فرمود، جوابی‌نرسید. یکی‌از بستگان را بهمان‌آدرس که ذکرشد نزداسماعیل میرزا فرستادند معلوم شدکه‌آن طراریکی ازنوکرهای نواب عظیم‌آباد است ونواب مذکوریکی ازخدمتکاران خود رابه‌آقا اسماعیل عقد بسته و چندی است مفقودالاثر است فرجع بخفی حنین، باطراف ولایات رئیس پلیس تلگراف نمود ودرروزنامه‌ها نوشتند وبعد ازیکسال او را درایران یافتند ودر طهران به شاهزاده هندی معروف شده وامتیازمعادن را مسئلت مینموده وچون انتشاردزدی اوبآنجا رسید ازطهران نیزفرار وآخرالامردر بندرعباس محمد حسنخان سعدالملك مافی قزوینی که درآن اوقات حاکم بندربود ویرا دستگیر نمود، به امین‌آقا علی شاه سپرد و به‌هندش بردند وبمضمون‌المفلس فی امان‌الله رهائی یافت .

جشن دیوالی

وازمرسومات‌آن دیاراست دیوالی وآن جشنی است که دراوایل میزان هنود گیرند ودیگران‌به تبعیت‌آنان نیزتا یك هفته دکاکین‌راآئین‌بسته ودرشبها چراغان کنند وشیرینی

وشربت دهندوازهمه جا بهتر بمبای‌است واین‌همه جمعیت وازدحام مردمان ازکالسکه وسواره وپیاده که درتماشاعبورومرورمی‌نمایند بواسطه انتظام پلیس‌خسارت وزیان‌به‌احدی نمیرسد ومحاسبات با هرکس مفروغ ومفروق کنند که اول سال‌نواست باید سرمایه جمع باشدلهذا هرکس که ورشکسته، گویندديوالی‌شده‌ودیگرشرط بازی کبوترکشتن‌واسب‌تازی‌فرنگیهاست وبعضی مسلمانان ودیگران مگرهنود در کبوتروآن بازی ترتیبی معلوم دارد .

در آتش رفتن جمعی هنود درشب تاسوعا

و ازغرایب درآتش رفتن جمعی ازهنود است درشب تاسوعا وآنها طایفهٔ مخصوصی هستندکه تقریباً حسین‌اللهی باشند .

راقم شب نهم محرم‌الحرام هزارودویست ونود و نه در بمبای‌آن مجلس و محفل را مشاهده نمود. اجمالش آنکه درآن‌محله که مسکن‌آنهاست فضائی‌بود دومحل را هیزم‌بسیار آتش نموده وازدحام مردم ازهرگروه بود وبرای انتظام‌دسته‌یی ازپلیس‌پیاده وسواره‌حاضر وقریب هفتاد نفرازآن طایفه بدور آن آتشها بدون لباس جز ساترعورتین بی کفش و کلاه جستن مینمودند .

وحقیرمحض‌آنکه بدقت ملاحظه نماید رخصت حاصل نمود بسیار نزدیك ایستاد که حرارت‌آتش‌صدمه میزد. خلاصه بعد ازدوسه ساعت که بدورخرمن‌های‌آتش‌متحرك بودند وبه زبان‌خودنوحه میخواندند وترنمی‌داشتند هشت یا نه نفرآنها بهمان‌حال‌درآتش‌رفتند وتاساق آنهادرآن اخگرها فرومیرفت وهیچ‌تغییری با وضعی‌که درخارج‌آتش‌داشتندبهم‌نرسانیدند تاآتشها زیر پای‌آنان تمام ذغال گردید و برای تبرك ازآن ذغالها مردم می‌بردند و لیس الخبرکالمعاینه .

ازجمله تنظیفات شهر بمبای‌آب جاری‌است درتمام محلات وطبقات عمارات اجمالش آنکه درچهارفرسخی شهردر کوههای قریه کرلاوبندوق سدی بسیارمحکم بسته‌اند و صافیها نصب نموده وآبهای باران‌مصفا بتوسط لوله‌های بزرگ‌آهنین که بهمه‌جا کشیده علی‌الاتصال جاری وازروی ساعت قیمت مشخص است .

گویند در چهارده فرسخی نیزجائی است برای جمع‌آبهای باران ساخته‌اند که تا هفت سال اگربارندگی نشودآبهائی که درآن کوه جمع شده کافی است برای باغات وغیره وچون وصف عمارات قدیمه وجدیده ومدرسه‌ها و مریضخانه‌ها وامامباره و عجایب خانه و بتخانه و غیره آنچه در کشور هند دیده بخواهد به رشتهٔ تحریر کشد از سیاق تذکره بیرون می‌رود .

اماآنچه ازدانشمندان، ومرتاضین هنودشنیده وملاحظه ومشهودافتاده درذکرش‌خوف

عدم قبول سامعین است و خلاصه مال و مقال مرتاضین هنود ترك آمال است و بعقیدهٔ راقم ترك خیال چنانچه دستورالعمل صوفیه است اصعب واقرب بحصول و وصول است .

واما طایفه‌یی ازهنود که بکوسائی معروف ودروال کسر که ازنزهتگاههای بمبای ودر دامنه کوه وصل بشهرو کناره دریا واقع است جمعی ازآنها را مشاهده وصحبت نموده بتخانه درآنجاست ونام بت وال کشنا میباشد . رسم آنها مزاوجت نیست ومرده گان خود را بخاك می‌سپارند وبعضی مرتاضین آنان درخاك نشینند بدون لباس درآفتاب و باران وگاهی خاك نرم سوده بربدن ریزند واصل خاکسارآنها هستند .

وبدترین طوایف هنود دیز وچمارمیباشد و طوایف دیگرآنها را نجس و بد دانند شغل بسیار پست و کناسی و میر غضبی و خوردن حیوانات و حیوانی و سرقت و ناپاکی شیوهٔ آنهاست .

و در کتاب سر گذشت مسترس هورتستت مشهور بکتاب خانم انگلیسی مذکور است که طایفه‌یی ازهنود هستند که بآنهاثوك گویند. درمذهب وطریقه خود ثواب وموجب تقرب نزد رب‌النوع میدانند که‌اگرشخصی راغیرازهم کیشان خودبا کمند ابریشمین‌خفه‌نمایند(۱) وغالباً درکنارپل میرتهه و حوالی آکرهٔ ودهلی مسکن دارند و درکمین باکمندنشسته‌اند و از جمله حکایاتی که در آن کتاب است و مناسب است که در اینجا آورده شود آنست که می گوید :

مزرعه دربیرون شهردهلی داشتیم روزی با شوهرو دخترو‌پسر ودامادم با چهار نفر سربازانگلیسی که مأمورخدمت دامادم بودندبگردش رفتیم رسیدیم به موضعی که راه‌بواسطه جنگل از یك طرف و رودخانه ازسمت دیگر تنگ شده بود واعوجاجی داشت، درویشی از

۱- باید دانست که اشخاصی که خفه‌کردن نوع بشررا غیرازهمکیشان خویش موجب ثواب عظیم میدانند رسمشان اینستکه همیشه اوقات هفت نفرباهم اتفاق‌نموده تکالیف‌آنها بنا بردستورالعمل وسنت پیشوای دینشان معین‌است یکی ازآنها مرشد ورئیس‌است، دیگری مأموراست که شکارگردانی کند یعنی به مکرو فریب مردم را بدام وکمینگاه‌آورد ، سوم شخص زاهدی مرتاض است که‌باید دروقت اهلاك نفس‌ادعیهٔ مخصوصه راکه عبارت‌ازستایش رب‌النوع است قرائت‌نماید ، چهارم وپنجم دونفرعمله که باید‌گوری عمیق‌حفرکرده‌اجساد مقتولین را درحفره اندازند ، ششم وهفتم آنهائی که باید با دستمال شخص یا اشخاصی‌چند راکه بدام هلاك‌آورده خفه و تلف‌کنند و بعد از کشتن طریقه دفن کردن این است که یکی رابايد به پشت درقعرحفره انداخته دومی را ازشکم برروی او بیندازند بطوریکه سراولی محاذی پای دومی باشد. واگرزیاده ازدوتن‌باشند سومی را بازبه پشت خوابانده‌چهارمین را مثل دومین به شکم وسربجای پا وپا بجای سرزیرین میخوابانند وهکذا هرچه باشد .

دراویش هند جلوراه ما درعرض جاده به‌رو خوابیده بود وراه عابرین سد کرده ، پسرم که چهارساله بود جلومیرفت همینکه درویش را بعرض جاده خفته دید ترسید فریاد کشید و به عجله بسمت ما برگشت. دامادم نزدیك درویش رفته بطورتغیرتحکم نمود که برخیزوراه‌را باز کن. درویش اعتنائی نکرد وحرکت ننمود . دامادم بچهارنفرسالدات فرمان‌داد که این سگ رااز زمین بردارید وبه‌رودخانه اندازید. سربازهادویدند وچهاردست وپای درویش‌را گرفتند خواستندبآب اندازند من بعجله خود را رسانیده‌آنها را مانع‌آمدم ویك روپیه‌از جیب خود درآورده به پسرم دادم که بدرویش دهد تاآسوده بمسکن‌خود مراجعت کند.

پسرم گرفت وبدون وحشت نزدیك درویش خفته رفت وپول رابمحاذی دهن‌اوگذارد وباز مراجعت کرد. درویش‌پول را برداشت وآهسته خود رابکنار رودخانه کشید راه راباز کرد داماد و دخترم از نزدیك درویش گذشتند بآنها یك نگاهی کرد وآهسته گفت که عماً قریب راههای هندوستان از وجود شما پاك وآزاد خواهد بود، وقتی که شوهرم گذشت باز درویش‌آهسته گفت که بزودی خدا پرستان وزمرهٔ اهل‌حق بر کفرهٔ فجره غلبه خواهند کرد چون من و طفلم از پهلوی اوگذشتیم به من اعتنائی نکردبه پسرم گفت فدیه خود را دیر آوردی ای طفل بیچاره این فدیه این بلا رااز تودور نخواهد کرد .

حرف این درویش خیلی‌بمن مؤثرشد بعدازمراجعت بمنزل به دامادم وشوهرم‌کلمات درویش را تقریر کردم. دامادم که جوانی‌بود بی‌عقیده ازین وحشت من خندید و ازنفهمی و اغراق‌گویی دراویش هند مثلی چندآورد، من‌درظاهردرخندهٔ او را متابعت‌کردم اما در باطن وحشت من زیاده ازسابق شد .

خلاصه بعد ازگرفتاری و انقلاب وبلوای اهالی هندو کشته شدن انگلیسان در سال هزارودویست وهفتاد وپنج وبقتل رسیدن شوهرو دامادش چنانکه درآن کتاب مشروح است درآخر کتاب می‌گوید من ودخترم و پسرکم راکشیدند که درآتش بسوزانند چون نزدیك بآتش بردند دیدم که یکی طفلم را ازدست من‌گرفت اما دود غلیظ طوری جلوی چشم را گرفته بود که نشناختم‌که بود. ناگاه دیدم دستی بشانه من رسید من و دخترم راکسی‌از خرمن‌آتش دور کرده دربالای بلندی بنشاند وخود در جلوما ایستاده باآن اشرار بزبان هندوی تکلم کرد چنان مطاعیتی ازاودیدم مثل خداوندی‌که با بندهٔ خویش‌تکلم وحکمرانی فرماید، چه هر کلامی که ازدهان‌او بیرون‌می‌آمدآن جماعت برای اظهاراطاعت‌زمین‌خدمت می‌بوسیدند چون‌نیك نظر کردم دیدم همان درویشی بود که درساحل رودچمنا نزدیك‌دهلی به اوروپیه دادم واکنون بجزای‌آن خدمت قلیل این‌حمایت جلیل‌را ازمانمود عجب‌عجب چه قدرتی از این مرد بی‌برگ و نوا که تمام اندامش مجروح و موی سرش ژولیده بود مشاهده شد .

بمحض اینکه بدست اشارت کرد که درتحت حمایت من هستند تمام اردو از دور ما دور شدند وچون هنگام رحیل آنها ازآن منزل رسید و راه عبورافواج ازدامنهٔآن تپه بود درویش که تاآنوقت خوابیده بود برخاست وبآواز بلند حرفی زد که فی‌الفوریك یك ازامیر ونوکرپیاده شده دست درویش را می‌بوسیدند ازنقد وجنس ولباس درنهایت ادب درخدمت درویش می‌گذاشتند ومی‌گذشتند .

بعد از آنکه همه رفتند درویش مراآواز داد تمامآنها را بمن عطاکرد و ما را به کاروانسرائی که درکنارهٔ راه ساخته بودند برد ودرخلوت‌کاروانسرا که چشمه‌آب واطاق و درمحکمی داشت منزل داد وقدری علف خشك وکاه ازطویله جمع کرد برای فراش وبستر ماآورد بعد ازآن گفت بزبان بنگالی که برای پانزده روز عجالة این‌آذوقه‌کافی است از این مکان بیرون نروید خدا بزرگ است شاید درظرف این‌مدت فرجی برای شمابرسد با ما وداع کرد وناپدید شد، انتهی ملخصاً .

اللهم ارزقناالارتحال عن دارالغرورالی دارالسرورقبل ارتحالنا والانتقال من‌مقام اهل‌القبورالی اعلی‌القصورقبل انتقالنا .

وچون دوسال متجاوز شدکه در مملکت هندوستان سیرو سیاحت نموه برای زیارت عتبات وشرفیابی خدمت والده بکربلاآمد یکسال بفیوضات‌کامله نایل و برای اصلاح بعضی امور و دیدن ارحام از طرف بصره وبوشهربشیرازروانه شد و دراوایل سال هزار وسیصد ویك بمهمی به اصفهان و طهران رفت و بواسطه رسیدن خبر فوت والده ازکربلا و ادای وصایای‌آن مخدره طاب ثراه ثالثا ازراه‌کرمانشاهان بتلثیم عتبات وآستان فرشته پاسبان ائمه عراق موفق و بعد ازاستسعاد و انجام مرام ثالثا بطهران‌آمد و مرحوم میرزا یوسف مستوفی‌الممالك وصدراعظم نورالله مضجعه وبعضی ازامنای دولت نهایت مهربانی‌وهمراهی نمودند ومقضی‌المرام بشیرازآمد .

ولی مقاصد صحیحه بواسطه مفاسد علیله بعضی نزدیکان وجود خارجی نیافت وبر-حسب اشارت غیبی مهاجرت ازوطن مألوف مناسب حال گردید ومن‌مهاجر فی‌سبیل‌الله‌یجد فی‌الارض مراغماً کثیرا وسعة .

روندگان حقیقت ره بلا سپرند — رفیق عشق چه غم دارد ازنشیب وفراز
بدین سپاس که مجلس‌منوراست زدوست — گرت چو شمع جفائی‌رسد بسوزوبساز

حاجی میرزا ابراهیم‌خان صدیق‌الممالك کاشانی

امورات خود را که رشته انتظام امر معاش بود بجناب حاجی میرزا ابراهیم خان صدیق‌الممالك زید اقباله سپرده متوکلا علی‌الله خرج منها خائفاً یترقب، وبملاحظه پاس

حقوق معزی الیه ترجمه وی دراین موقع انسب دید چنانچه خود در کتاب منتخب التواریخ نوشته بعین عبارت آورده می‌شود :

بنده درگاه ابراهیم ازطایفه بنی شیبه مولدکاشان است. مرحوم میرزا اسدالله والدار عمال وملاك کاشان بوده واین بنده از سن هفت سالگی در کاشان مشغول تحصیل بود اوایل دولت شاهنشاه شهید درحکومت مرحوم حمزه میرزا حشمة الدوله باصفهان رفتم یکسال تمام در دفترخانه مشغول محرری بودم مقروضاً بکاشان مراجعت نمودم، یکسال درمزرعه سلوك آبادزراعت نموده همت عالی راضی به قناعت این مقام نشده بطهران آمدم دوسال درردیوان خانه سلطنتی مشغول خدمات کتابخانه و اسلحه خانه مبارکـه بودم. ابتدای کشیدن سیم تلگراف که بمرحوم علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه راجع و حسابش با مرحوم میرزا هاشم خان امین الدوله بود ازجانب وی استیفای تلگرافخانه مرجوع باین بنده شد قریب نه سال مشغول به آن خدمت بود وزمانی که مرحوم میرزا محمد خان سپهسالارمنصب صدارت یافت تلگرافخانه را بمرحوم اعتضادالسلطنه مقاطعه دادند، بعضی ترتیبات پیش آمد که از آن خدمت استعفا نموده دوسال دردفترخانه مبارکه طهران مشغول خدمت بودم.

زمانی که نواب اشرف والاظل السلطان سلطان مسعود میرزا حکمران اصفهان و مجدالدوله امیراصلان خان پیشکاربودند ازخاکپای همایونی استدعای یکنفرمستوفی نمود که مقرری نواب والا را رسیدگی نموده نگذارد بخرج غیرلازم برسد. برحسب استدعای فرخ خان امین الدوله این بنده را باستیفا مقرر فرموده فرمان همایون شرف صدور یافت برحسب تکلیف به تنقیح محاسبات پرداخت ومدت زمانی مشغول خدمات بود ودرسال دوم ازآن خدمت اراده ملوکانه تعلق گرفت محض مرحمت بنده را بلقب خانی مفتخرفرمودند.

ودرسفردوم بفارس که حکومت حضرت والاو پیشکاری ظهیرالدوله محمد ناصرخان بود ازدربارهمایونی اجازه حاصل نموده درسنه یکهزارو دویست ونود ویك بمکه معظمه مشرف گردیدم. خروج ازشیرازوعود بآنجاشش ماه طول کشید وچون بشیرازوارد شدمعلوم گردید نواب اسعد والاظل السلطان حکومت اصفهان بالاستقلال بدون پیشکاریافته اند ووصول مالیات نیز بعهده معظم له است. بعدازآنکه این بنده به اصفهان رسید ریاست دفتروکلیه حساب اصفهان ازجانب نواب اشرف والا باین بنده مرجوع گردید. سه سال درکمال درست قلمی مشغول بانجام این خدمت بوده وبعد بجهت بعضی اتفاقات این خدمت ازبنده خارج شد و اغلب سالها حکومت ولایات وبلوکات اصفهان می‌نمودم وبواسطه کم طمعی رعیت آسوده بودوچون حکومت فارس ضمیمهٔ ایالات حضرت والا گردید نواب والا جلال الدوله را به پیشکاری جناب میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان حاکم فرموده این بنده را الله معظم له قراردادند. درسال دوم این خدمت روزی درایام ماه مبارك رمضان شخص عربی ازعتبات عالیات

و کربلای معلی وارد گردیده پاکتی از حاجی سید جواد کلید دار و فرمانی از طرف قرین الشرف حضرت صادر نموده مضمون پاکت این بود که سه شب متوالی خواب دیدم حضرت خامس آل عبا(ع) راکه فرمودند حاجی میرزا ابراهیم خان مستوفی ماست فرمان صادر نموده برای او بفرستید. برحسب اشاره غیبی فرمان استیفای آنحضرت را بجهت شما فرستادم.

محض توقیر و احترام فرمان یکی از شبهای ماه مبارك را اول افطار جمعی از علمای شیراز را دعوت نموده نواب والا جلال الدوله صاحب دیوان هم حضور بهم رسانیدند جناب امام جمعه فرمان امام علیه السلام را قرائت نمودند.

ودرسال چهارم ازمأموریت بنده وسال هفتم ازحکومت والا برحسب اراده همایونی جزاصفهان سایر ادارات ازمعظم له انتزاع نموده روانه دارالخلافه گردیده بعد از آنکه دوسال توقف نموده نواب اشرف والاجلال الدوله را حاکم یزد فرموده و بنده را پیشکار، بعد ازدوسال معزول و باصفهان رفته یکسال مشغول انتظام حواله دفتر خانه اصفهان بود بعد به طهران آمده ناخوش سخت شدم درد پهلو بشدت بود که اطباء ایرانی و فرنگی از معالجه عاجز شدند ودوسال گرفتار معالجه بودم وآخر جناب میرزا سیداحمد نصر الاطباء معالج شد وصحت یافت.

و در سنهٔ یك هزار و سیصد و سیزده برحسب اراده ملوکانه شاهنشاه شهید فرمان همایون به لقب صدیق الممالك وجناب بافتخار این بنده صادر شد وچون کتاب منتخب التواریخ که سالها زحمت کشیده بودم ناتمام بود در سنهٔ یکهزار و سیصد و پانزده در عهد دولت شاهنشاهی مظفرالدین شاه اتمام یافت موسوم شد به منتخب التواریخ مظفری، انتهی.

راقم گوید آن جناب درخدمت مرحوم منورعلیشاه بشرف توبه وتلقین فایز و درسفر مکه معظمه نیز بصحبت حاجی میرزا صفا و حاجی استاد غلام رضا و حاجی محمد کاظم اصفهانی الملقب سعادتعلی فایز گردیده ونیز درطهران با حاجی ملاشیرعلی و حاجی میرزا حسن صفی علی مراوده داشته وسالهاست با حقیر رسم مودت وعهد اخوت را منظور نموده الحق درست قول، درست حساب، نیك رفتار، صادق الوعد واین اسم ولقب را باستحقاق داراست سلام علی آل ابراهیم.

خلاصه چون راقم به طهران رسید بعد ازدوسه ماه درشب بیست وهشتم ماه قوس سال هزاروسیصد وسه ازطهران بطریق تجرید وتوکل متوجه خراسان شد. شب یلدا رادر ایوان- کیف به روز آورد وچون وارد شاهرود شد برای زیارت قبرسلطان بسطام رفت ودر مضافات آنجا مزار مشایخ بسیاراست ازآنجمله خرقان آستان شیخ ابوالحسن خرقانی است ودرده کافران بقعه ایست میگویند مدفن محمد بن خفیف معروف بشیخ کبیرودرابرسیج که اورسیج هم نویسند مزار شیخ عبدالله ارجستانی است و در قریه جلیان معرب کلیان بابا توکل در

جلیان سفلی بقعه ومقامی دارد واین رباعی را اهالی درمدح اومی‌خوانند وگویند درمکه معظمه بحرم آویزان دیده‌اند .

هم کان مروتی و هم برهانی — هم دست ولایتی و هم سلطانی
مشهور تری ز آفتاب ثانی — قطب دو جهان توکل جلیانی

ودرسبزوار بسرای شریعتمدارحاجی میرزاابراهیم یکهفته منزل نموده وگروهی ازمردمان مختلف الحال زحمت افزامیشدند بمفادالفرارممالایطاق من سنن المرسلین باآنکه ازخستگی برف راه آسایش تام حاصل نگشته بود، زمستان را درترشیز وکنابد بسر بردن اصلح نمود. مسافت از سبزوارتاکنابد(۱)مثل ازکنابد بمشهد وازسبزوار بمشهداست وتقریباً هریك چهل فرسخ است وکنابد نام دو موضع است ازمضافات مشهد یکی درشش فرسخی شمال ومغرب طوس است ونام دهی است ودیگر نام بلوکیست وجزوحکومت طبس ازحدی به ترشیز ومحولات وازحدی بخواف وازحدی به تون طبس وعربان کنابد را معرب نموده جنابذ گویند .

قال فی المرصاد جنابذ بضم الجیم وبعدالالف باء موحدة مکسوره وذال معجمه ناحیة من نواحی نیسابور واکثرالناس یقولون انها من نواحی قهستان وهی کورة یقال لها کنابد وقیل هی قریة .

منازل از سبزوار تاکنابد باین نهج واسامی است :

منزل اول دولت آباد دوفرسخ است رودخانه یی بقرب آنجامیگذرد کال دولت آباد گویند ودر اوقات بارندگی گذشتن ازآن کال بی‌اشکال نیست و هرگاه اندکی ازگدار انحراف نمایند درگل فرو روند.

مرحله دوم سرمزار پنج فرسخ است، بین راه بازهم آبادی بسیار واقع‌است.

منزل سیم مج بروزن دج پنج فرسخ است .

مرحله چهارم سه به بروزن سه ده آن نیز پنج فرسخ است .

منزلگاه پنجم کبودان چهار فرسنگ است جای معمور و باصفاست. در برهان گوید بضم وثانی بواومجهول رسیده وثالث بالف کشیده وبنون زده، نام قریه بیست ازمضافات نیسابور

منزلگاه ششم بردستکن یا بردسکن بر وزن مردافکن دو فرسخ است و مشتمل بر

۱ــ دربرهان مسطوراست کنابد بفتح اول نام جائی ومقامی است ودرآنجا کوهی است که گودرز سرلشکر کیخسروآنجا فرودآمده بود ودرآنجا بیژن دوسه برادرپیران رابچند مصاف کشت ، بعدازآن ده پهلوان دیگراز تورانیان بردست ده ایرانی کشته شدند و هم در آن روز گودرزپیران رادربالای کوه بقتل آورد واین جنگ راجنگ دوازده رخ گویند، لیکن به یازده رخ شهرت دارد معرب آن جنابذ باشد .

باغات زیاد .

مرحله هفتم سعدالدین پنج فرسخ است .

منزلگاه هشتم سردق بروزن خندق مسافت مثل سابق است .

مرحله نهم خرفریزی شش فرسنگ است وازآنجا تااول خاك کنابد دوفرسخ است .

کنابد مشتمل برقراء بسیارکه فاصله بین آنها کم است و بر دوقسمت شده بلوك جلگا وبلوك کوهستان وازتاخت وتاز ترکمان بسی اسیر واموال بردند و ویران شد والحال که تراکمه اسیر روس گردیده‌اند روی به‌آبادی است. اسامی‌دیه وقرای معروفه که مکرردیده شده اینست :

شهرالیوم دیه است وسابقاً گویا شهر کنابد بوده حاجی میرزا محمد علی و برادرش آقامیرزاجعفر امین‌التجار ازملاك وسادات بزرگوار بودند .

جوی‌مند حاکم نشین وپستخانه هم دایراست. آقاسیدعلی شریعتمدارمشرب‌صافی‌دارد ریاب سادات عالیدرجات‌خوب‌دارد، ازآنجمله‌حاجی‌میرزاعلینقی‌و بستگانش‌درتهذیب اخلاق وسلوك زحمت بسیار کشیده .

مند بیلند بفاصله یك فرسخ درطرف مغرب جویمند است وآباد ومعموراست. جناب ملا عبدالصمد شریعتمدارآنجا پیرمردی منصف بود درمسئله فقه واصول روزی با وی بحث شدمیگفت ازتلامیذ مرحوم شیخ مرتضی اعلی‌الله مقامه هستم .

حاجی میرزا محمد علی سیدی‌نجیب ومدت زمانی درشیرازدرحوزه مرحوم‌آقامیرزا علی مجتهد اردکانی تحصیل نموده ونسبت مصاهرت بهمرسانیده بعد ازوفات استاد باعیال عود بوطن نموده‌آقا میرزا عنایت فرزندش استعداد خوبی در تحصیل علم داشت .

ملاعبدالعلی بیلندی در معارف سلیقه مخصوص داشت صحبت اومکرر دست داد. باغ آسیا ، غوژد، دلوئی، حاجی اسکندر خان از خوانین معتبرآنجا بود هم در آن نزدیکی هنگامی که بطرفی درحرکت بود بعضی ازسادات اورابکشتند .

خیبری، آخوند ملاحسن آدم نیکی‌ومهربان وملای‌آنجا بود .

نوغاب، کربلائی محمد حسین ازتوانگران‌است اظهارمودت نموداتفاق درمکه‌معظمه ملاقات او ثانیاً روی داد حاجی شده .

ده‌نوکاخ، دربرهان‌گوید نام قصبه‌یی باشد درخراسان از مضافات تون ولی‌آنچه از اهالی استماع‌افتادکاخك باکاف بروزن‌جاشك، بهرتقدیردر کوهستان کنابدواقع ازجویمند تاآنجا چهار فرسخ است مشتمل برآبهای جاری وباغات وخوش هواست و مزار امام زاده سلطان محمد برادرحضرت رضا درآنجا واقع، آثار بقعه وایوان‌دارد بسیاربا روح است و

باین سبب قصبه طیبه کاخك نویسند ونیزمدرسه وسرائی ازصفویه بیادگاراست. جناب میرزا ابوالقاسم که ازعلماء آن‌دیار و ازسادات اخیاربود نهایت مودت را مسلوك داشت.

بیدخت بروزن کیمخت دربرهان‌گوید نام کواکب زهره است و از آنجا تا جویمند یك فرسخ‌است بقرب صد خانوارمیشوند مسجد وحسینیه ومدرسه خوبی‌دارد. آب جاری در آنها میگذرد اما گـوارا نیست، زالو های منافق دارد مسقط الـرأس ودارالارشاد جناب قدوة العلماء والحکماء العارفین حاجی ملا سلطانعلی است دامت ایام افاضاته.

حاجی ملا سلطانعلی گنابدی

درمآثروالاثارترجمه آنجناب باین‌عبارت مذکور است: الحاج‌ملاسلطانعلی‌الجنابذی مابین ظاهرو باطن فراهم‌آورده و معقول ومنقول توأم ساخته میگویند امروز در طریقت گروهی به‌اودست میدهند وسرمی‌سپارند. مقارن جمع وتألیف این فهرس شریف از حج باز گشته بطهران فرودآمد، از فقیه فاضل الی‌عارف‌کامل هرکه اورا دید پسندید و بمراتب دانش وآگاهیش بستود، انتهی

راقم گوید نام شریفش سلطان محمد ولقبش سلطانعلی ابن ملاحیدر محمد ولادتش شب سه‌شنبه بیست‌وهشتم جمادی‌الاولی سال‌هزارودویست‌وپنجاه ویك‌در بیدخت بوده‌ووالدش اسیر ترکمان ومفقودالاثر گردیده وعلی‌الجمله برحسب‌استعداد ذاتی باشتغال‌علوم پرداخت وتکمیل ادبیه‌وفقه وتفسیروحدیث درمشهدمقدس‌رضوی نموده وازآنجا بسبزوارآمده مدتی در خدمت حکیم الهی حاجی ملاهادی بتحصیل حکمت کوشیده.

و چون مرحوم حاجی محمدکاظم سعادتعلی شاه اصفهانی بارض اقدس رضوی مشرف شده ازملاقاتش اثری درنهادش پدیدار گردیده ترك همه‌گفت ودرپی او باصفهان‌آمدوطوق ارادت وی را بگردن انداخت. باندك زمانی طی مقامات سلوك نموده ودرماه‌شوال هزارو دویست وهشتاد ودو اجازه دستگیری حاصل نموده وروزگاری دربیدخت باستعلاج مرتضی وتدریس وتلقین طالبین میکوشید وازمردمان جفاپیشه بسی اذیت وآزار کشید.

رساله سعادت نامه وتفسیر بیان سعادت ومجمع‌السعاده را بنام پیرخود مسمی‌نموده‌و هرسه‌کتاب بطبع‌رسیده منتشراست‌والحق‌درتفسیرکلام‌وتأویل‌آیات‌حق بسی مطالب‌ارجمند طریقت مندوج است.

راقم بقرب ده ماه درمدرسه بیدخت متوقف بود وازفیض حضورش مستفید میگردید وانسی با حضرتش داشت واصول کافی را تاکتاب تاریخ مولدالنبی ازخدمتش استماع نمود ودران اوقات بتألیف‌آن تفسیر اشتغال داشت وگاهی جزوه‌ها را بنظرحقیر میرسانید. روزی درترکیب **الم ذلك‌الکتاب لاریب فیه** وجوهات محتمله را ازتفسیر قاضی

بیضاوی نقل نموده گفتم حاشیه بر آن تفسیر از بعض محققین همراه است و تا آیهٔ **سیقول السفهاء** بیش ننوشته و وجوهات محتمله را بدویست و چهارهزار و نهصد و شصت وجه بیان نموده و میگوید اگر احتمالات **الذین یؤمنون بالغیب** ضمیمهٔ آن وجوه نمایند بیست لك و چهل و نه هزار و نهصد وجه میشود و در احوال اعیان معاصر بن شیخ صالح بربری بعین عبارت محشی ذکر شد تکرار در اینموقع لزومی ندارد.

وچون جناب آقای حاج ملا سلطان علی این کلمات را شنید و عبارت محشی را دید کتاب را از بنده گرفت پس از چندی با جزوه‌های خود فرستاد ملاحظه شد درضرب وجوهات الحق رنجی برده و چندین عبارت افزوده و عبارت آخر که حاصل ضرب است این است یحصل احدعشر الف الف الف الف وار بعمائة واربعة وثمانون الف الف الف ومأتان وخمسة آلاف الف وسبعمائة وسبعون الفاً ومأتان واربعون ۱۱۴۸۴۲۰۵۷۷۰۲۴۰ وهذه هی الوجوه الشایعة التی لاشذ وذلها ولاندور ولا غلق فیها واما الوجوه الضعیفه التی فیها اماضعف بحسب المعنی اوغلق بحسب اللفظ اویورث التباساً فی المعنی وقد رأیت بعض من تعرض لوجوه الاعراب ذکر اکثرها و ترك اکثرهذه الوجوه القویة الشایعة فهی ایضا کثیرة ترکناها وکذا ترکنا الوجوه التی فیهاشوب تکرار مثل کون الاحوال مترادفة ومتداخلة.

ونیز سفریکه بمکه مشرف میشد از باطوم تا بیت‌الله الحرام دریك کشتی و سر او شمندفر منزل بود خلاصه در اخلاق حمیده وحفظ نوامیس مقدسه دقیقه‌ئی فروگذاشت نداشت.

بنقل دو کرامت وصفای سریرت از وی اکتفا مینماید: روزی یکی از رعایا که ارادتمند بود ایشان و بنده و جمعی‌را بفالیز خربوزه دعوت نمود وتا آنجا یکفرسخ بیش بود بر یعافیر سوار شده میرفتیم ناگاه مرکوب آنجناب پالانش برگشت اورا برزمین انداخت ودستش زخم شد دوباره سوار شد و بمقصد میراندیم. فقیر را این خیال پیش آمد که آنجا معهود نیست آبی باشد، مگر آنکه ازمسافت بسیار بعید برای زراعت درروز معلوم وامروز نوبت نیست وبا دست خون‌آلود چه خواهند نمود باخربوزه.

وچون طی مسافت شد پیاده شدیم آب جاری برخلاف معهود میگذشت، دست راشستند ورو بحقیر نموده گفتند قریب باین مضمون که عرب بیابانی از معصوم سؤال نمود دست بخون آلوده شود ودروادی آب ممکن نشود تکلیف چیست؟ فرمود آب دهان بر آن انداز و ازالهٔ عین نما تا بآب برسی.

شبی دراوقات زمستان که برف اطراف را گرفته و گدوکها را بسته درخلوتخانهٔ انجمن حضورش نشسته ملاحسینعلی خادم خبرآورد که حاجی میرزا سیدعلی اصفهانی ازراه رسیده بقصد شرفیابی باریافت وازسرما وسختی راه صدمات کشیده زیاد ناتوان بود.

در خاطر راقم این خیال خطور نمود که چه میشد در یکی از شهرها و سواد اعظم

مسکن مینمودند که برطالبین صدمه راه کمتر وارد می‌آمد آنجناب روی بحقیر نموده این دو بیت سرود :

میتوانم آنکه بی‌این انتظار ره دهم بنمایمت راه گذار
لیك شیرینی و لذات مقر هست بر اندازهٔ رنج سفر

میرزا محمد صادق نمازی شیرازی

ذکر بعضی از خواص ارادتمندان آنجناب میرزا محمد صادق نمازی شیرازی درمآثر و الاثار باین اختصار ترجمهٔ وی مذکور است : میرزا محمد صادق مشهور بنمازی از عرفای ساکنین اصفهان، انتهی .

راقم گوید مکرر صحبت وی حاصل شده ازسلسلهٔ نمازیهای شیراز وبرای تجارت به اصفهان سکونت اختیار نمود وارادت خدمت حاج محمدکاظم سعادتعلی اصفهانی را سرمایه نمودوبعد ازارتحال پیر خود اول کسیکه بکناباد رفت وتصدیق بخلافت حاج ملا سلطانعلی نمود او بود. تجدید عهدمیثاق وتکمیل نواقص کرد واذن ارشاد ولقب فیضعلی یافت باصفهان آمد وبساط تجارت پیچید ودرخدمت مرجوعه کوشید ورونقی درکار مجیز ظاهرساخت و جمعی را مفتون کرد وازسایر ولایات مثل شیراز و کاشان دست ارادت بدامنش میزدند تا آنکه درسال هزاروسیصد ودو وفات یافت ودر قبرستان تخت پولاد اصفهان در تکیه فیضیه بخاکش سپردند .

حاج ملا محمد جعفر برزکی

حاج ملا محمد جعفر برزکی بتقدیم المهمله علی المعجمه ازقراء کاشان است آدم نیکی بود مکررملاقاتش حاصل شد، ابتدا بتوسط میرزامحمدصادق نمازی توبه وتلقین یافت ولی سفرها بکناباد رفت ورنجی کشید تا عاقبت ازجناب حاج ملاسلطانعلی اجازه دستگیری طالبین برزك را حاصل وبلقب محبوبعلی نایل شد ولی افسوس که چون بکاشان رسید بساط ارشادش پهن ننموده روزگار برچید بسال هزاروسیصد وهفده .

حاج شیخ عبدالله مازندرانی

شیخ عبدالله خلف غفران مآب عمدة الفقها شیخ زین العابدین مازندرانی طاب ثراه اوقاتی که جناب حاج ملاسلطانعلی ازمکه معظمه بکربلا رسید آقا شیخ عبدالله را جذب نمود مرید شد بعد ازچندی شد رحال بکناباد نمود ومدتی درخدمت پیر استفاضه حاصل تاآنکه درسال هزاروسیصدویازده اجازه تحصیل نمود عود بکربلا کرد، سال بعد نیز بکعبه مقصود شتافت ومدتی بود اما اضافه نیافت والحال درعتبات عالیات بدعاگوئی مشغول است ازقرار

مذکور حجه سیصد وهفده بمکه مشرف گردیده حاجی شده‌اند .

حاج ملاعلی گنابدی

حاج ملاعلی ولد جناب حاج ملا سلطانعلی سلمهما الله چندی در تحصیل علوم رسوم کوشید وگاهی صعود برمنبر نمود وسفری ازطرف عشق‌آباد ببخارا وعطف عنان بمکه‌معظمه وبکربلا آمد باشیخ عبدالله مذکورسری وسری بهمرسانیده بطهران آمد ونزدپدرشتافت ودر آخررمضان‌المبارك هزاروسیصدوچهارده جناب حاج ملاسلطانعلی‌رامرضی‌صعب روی‌دادپسر را خلیفه نمود .

حاج ملاعلی را رساله‌ایست نامش را رجوم‌الشیاطین نهاده و در دارالطباعه‌آقا سید مرتضی بطهران طبع شدوچون مطبوع نشد ومطالبی درآن مندرج بود که سزاوارنبود بعضی همت‌نموده نسخه چاپ راجمع کردندکه‌آن فضایل مستورماند ولی‌درنزدجمعی‌موجوداست.

سراج‌الملك رضا قلیخان ایروانی اصفهانی

معتمد خاقانی جناب سراج‌الملك رضا قلی خـان ابن عباس خان ایروانی، مرحوم والدش سالها دراصفهان معزززیست وابناء کرام بیادگار گذارد. جامع‌مراتب کمالات‌وحاوی مقامات صوری و معنی صاحب عنوان باآنکه ازرجال دولتست با فقرایش‌اخوتست، منزلش خانقاه درویشان ومقصدش‌خدمت بایشان. سالها درموکب حضرت والاظل‌السلطان به‌شیراز بود وبا راقم محبتی بی‌اندازه نمود وچون درطهران به پیشکاری نواب معظم له منصوب‌شد شاه شهید را خدمات وی پسندآمد بر درجاتش افزود بنای خیر جسمانی مانند مساجد و روحانی که جذب قلوب باشد بسیار ازوی یادگار است .

طریق سلوك را از خدمت جناب حاجی محمدکاظم سعادتعلی شاه اصفهانی پیموده و تکمیل ارادت را ازحضورجناب گنابدی نموده الحق شیخ وخلیفه جناب حاجی ملا سلطان علی ویرا بدانند سزاوارتراست. بصیرتش درمقامات سلوك از منصوبین بیشتر وازاخوانش بیشتر است با فقیر محبتهای یدی و قدمی ولسانی بسیار نموده وقلباً در استرضای خاطر بی‌نهایت کوشیده حضرت رحمت اورا اجر دهاد وذخیره یوم‌المعاد باد .

ذکر بعضی ازمجاورین آستان ثامن‌الائمه که دراین سفر طریق‌وداد واتحاد باراقم‌پیموده‌ازادراك صحبتشان دامن دامن‌گل چیده و خرمن‌خرمن فیض برده .

آقا میرزا محمد علی رضوی

السیدالسند والعالم‌المعتمد مروه ارباب دانش وبینش وصفا وکعبهٔ اصحاب معرفت و حقیقت ووفا بدرلامع آقا میرزا محمد علی رضوی سرکشیك رابع آستان‌آسمان جناب علی بن موسی‌الرضا ارواحنا له الفدا، اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده ویرا نتوان جمع نمود درغالب دیارما ننذش نامه نگارکم دیده و نظیرش کمترشنیده .

احیی رمائم‌الاداب و نشر عظامها شید ارکان الفضایل و طرراکمامها

والد وجدش‌ازقدمت خدمت آستان جدش گوی سبقت‌ازهمکنان ربوده ووالده آنجناب نیزازسادات عارفات وبا والده رحمتعلی‌شاه خاله زاده بودندخلاصه مدت دوماه تمام‌غالب اوقات جناب سرکشیك‌انیس و مونس این غریب بود و گاه گاهی برحسب طبع سلیم کلام موزون میفرمود نثارتخلص‌مینمود صاحب دیوان است سفری‌هم بعتبات ائمه عراق مشرف و درمراجعت بطهران خدمتش نیزرسیده بوطن مألوف عود نمود .

عاقبةالامردرماه ذی‌القعده سال هزاروسیصد ونه بمرض وبا درآستان قدس سربخاك نهاد. یك پسرازوی‌باقیست جناب‌آقا میرزا محمدنظام‌التولیه ومنصب سرکشیك رابع بالارث والاستحقاق بوی مفوض است وبعضی اشعار مرحوم نثاراینست :

عشق در آمیخته با جان مرا گشته جنون سلسله جنبان مرا

بار دگر مهر نکویان نشاند بر زبر آتش سوزان مرا

ای بت ترسا بچهٔ ماه روی وی ز تو صد رخنه درایمان مرا

زلف پریشان منما و مخواه همچو سر زلف پریشان مرا

می نرود مهر تو بیرون ز دل تا بدر از تن نرود جان مرا

* * *

شکستی ای بت سنگین دل‌آخرعهد وپیمان را
کشیدی از سر ما خاکساران طرف دامان را

نشد یکشب که همچون صبح بر یاد گریبانت
نکردم تا بدامن چاك از حسرت گریبان را

خدا را یکزمان ای آفتاب عالم افروزم
ز رویت روشنی ده خلوت این غم نصیبان را

الا ای یوسف مصر نکوئی از ره رحمت
ببوی پیرهن خشنود بنما پیر کنعان را

نبیند هیچکس افغان بلبل را دگر بر گل
نثار ار بر کشد بر یاد رخسار تو افغان را

* * *

میروی و برود با تو دل و هوش مرا
آتش هجر تو ننشاند از این جوش مرا
یکزمان نیست که خالی ز خیالت باشم
زچه رو کرده تو یکباره فراموش مرا

* * *

بشکند رونق بازار گل و ریحان را
گر پریشان کند آن طرهٔ مشك افشان‌را
غیر جان نیست مرا بهر نثارش بر کف
لیك قدری نبود در برجانان جان را
آنکسی پای گذارد بره عشق نثار
که در اول قدم از دست دهد ایمان را

* * *

میخواهد آن نگار که از غم کشد مرا
با کام خشك و دیدهٔ پر نم کشد مرا
بیماریم شنید و نیامد بـدیدنم
رنجم اگر نکشت همین غم کشد مرا

* * *

مکن حجاب رخ آن زلف عنبرآسا را
مساز چیره بخورشید شام یلدا را
برون خرام که تا خلق بر عیان بینند
حدیث یوسف و افسانهٔ زلیخا را
بخاك ریخت رخت آبروی دست کلیم
به باد داد لبت معجز مسیحا را

* * *

ما را نه احتمال فراق ونه جای صبر
نه حالت ستیزه و نه طاقت عتیب
شیب وفراز در نظر من مساوی است
ازبسکه زد زمانه مرا برفراز و شیب
این نیمه جان نثار قدومت کند نثار
گر قاصد تو آید و آرد مرا کتیب

* * *

ساقی گلچهر من بادهٔ گل رنك ده
بسایهٔ سرخ بید بساحت سبز کشت
هرچه دهی خوشگوارخواه‌شکرخواه‌سم
هرچه‌کنی دلپسند خواه نکوخواه‌زشت
طعنه برندان مزن کز ازل ای پارسا
جای تو شد درحرم منزل او در کنشت
رخ ز ملامت متاب باده بنوش ای نثار
کس نتواند سترد آنچه شده سرنوشت

* * *

اینکه گویند قدت چون سرو است
سخن مردم کـوتـه بین است
گر نظر بر رخ خوبان کفر است
چکند آنکه مر اورا دین است
مکن از عشق ملامت به نثار
که ترا کفر و مرا آئین است

* * *

زلف بویای تو یا نافهٔ مشك ختن است — روی زیبای تو یا برگ گل یاسمن است
خون من نوش که چون شیر بود بر تو حلال — ای که آلوده لبان تو هنوز از لبن است
آنکه دور از نظر من نرود منظر توست — وآنچه بر خاطر تو نگذرد آن یاد من است
نرود از سر کوی تو بزنجیر نثار — که سر زلف تو در گردن جانم رسن است

***

قسمتم در زمانه جز غم نیست — شکر لله کـه قسمتم کم نیست
هر چه دیدیم در جهان خراب — نوش بی نیش و شهد بی‌سم نیست

***

چهره‌ات گلشن و گلزار من است — طره‌ات نافه تاتار من است
دل من نیست دمی بی غم تو — غم تو محرم اسرار من است
با همه صلحی و با من درجنگ — اینهم از بخت نگونسار من است

***

سبزه خطش دمید تا که نگویند — گلشن حسنش ببین گیاه ندارد
غمزده گان را بغمزه افکند از پا — هیچ غم از خون بی‌گناه ندارد
ازتو شکایت بهر که بردم دیدم — جانب درویش کس نگاه ندارد

***

ساغرکشان چو باده زخم درسبو کنند — يك شهررا ز رایحه‌اش مشکبو کنند
بر سر کشم سبوی می لعل فام را — زان پیشتر که خاك سرم را سبو کنند

***

عشق بنیاد مرا زیر و زبر خواهد کرد — خون کند این دل و از دیده بدر خواهد کرد
تا ز زردی رخ من نشود آگه غیر — سرخی چهره‌ام از خون جگر خواهد کرد

***

ساقی بیا که موسم عید صیام شد — کبر و غرور زاهد و واعظ تمام شد
زاهد که نهی خلق نمودی ز شرب می — سجاده‌اش به رهن می لعل فام شد
عمری نمود بندگی میکشان نثار — تا آستان میکده او را مقام شد

***

آب چشم سیمگون و چهره زرفام خواهد — هر که وصل آن کمر زرین سیم اندام خواهد
نام اگر خواهی نثار اول مهیا ننگ را شو — زانکه ننگ آرد در آخر هر که اول نام خواهد

***

آن واعظی که عیب می مشکبو کند — خواهد باین بهانه زمی گفتگو کند
صد بار می ز خوردن مال یتیم به — در گوش شیخ شهر که این را فرو کند
حسرت بخاك کوزه گران میبرم مدام — چون می فروش باده زخم درسبو کند
خلقی بجستجوی تو در دیر و سومنات — لیکن نثار دردل خود جستجو کند

* * *

ای گلعذار شاهد و ای مه لقا نگار — برخیز یکزمان وسوی گلستان گذر
بخرام روی سبزه و از سر بنه کلاه — بنشین بپای سرو گشای ازمیان کمر
بیند هر آنکه چهره وزلف ترا بباغ — دیگر نیفکند بگل و ضیمران نظر
تا دیده گوهر سخن آبدار تو — ریزد نثار روزوشب ازدیدگان گهر

* * *

با تو اگر بسر برم درهمه عمر یکنفس — عمر مرا امان نفس ازهمه روزگار بس
غیرهوای کوی تو نیست مرا بسر هوا — جزهوس وصال تو نیست مرا بسر هوس
لعل شکرفشان تو گشت نصیب مدعی — ماندزغم نثاررادست بفرق چون مگس

* * *

تا شد دلم گرفتار درزلف چون کمندش — نبود امید رستن دیگر مرا ز بندش
در زلف دلفریبش شد همچو من گرفتار — هر کس که یکنظر دید آن روی دلپسندش
خواهم باین تن زار افتم برهگذارش — باشد که رحمت آید برحال دردمندش

* * *

ای ماه دل افروز برآ برسر بامی — تا خلق ببینند قیامت بقیامی
حال دل مرغان گرفتار چه داند — مرغی که نیفتاده همه عمر بدامی

* * *

حق جلوه نموده باز درسینهٔ ما — پرداخت ز نقد غیر گنجینهٔ ما
اززنگ علایق دل ما را بزدود — بیند رخ خویش تا در آئینهٔ ما

* * *

ای سر حق ای قبلهٔ ارباب نیاز — ذاتت ز جمیع ما سوی‌الله ممتاز
گر پرده زرخ برنگرفتی بحرم — هرگز سوی کعبه کس نمیبرد نماز

* * *

تا شیفته بر عارض جانان شده‌ایم — از عالم جسم رسته و جان شده ایم
میخواست دلم که وارهیم از هستی — الحمد که آنچه خواست دل آن شده‌ایم

میرزا اختر طوسی

میرزا اختر طوسی از سخنوران خراسان و نیکان، درشاعری پاک دامن و پاک دهان، مدتی بشیراز واصفهان وطهران توقف نموده وسفری بمکه معظمه وعتبات عالیات ائمه عراق مشرف گشته الحال درآستان حضرت ثامن الائمه پاسبان و با ارباب معرفت رایگان و باراقم نهایت مهربان، به نان قناعت ساخته وبمدح این وآن نپرداخته بعضی مدایح ومراثی از وی بطبع رسیده چند فردی از قصیده وغزل که بخط خویش برای یادگار بنگارنده سپرده آورده میشود:

ای که میخواهی ز من راز نهانی بشنوی
گوش دل بگشا و بشنو گر توانی بشنوی

پیر چون گشتی جوانان پندت ازجان بشنوند
پند پیران را گر ازجان درجوانی بشنوی

موسی آسا لب بقول رب ارنی وا مکن
گر نمیخواهی جواب لن ترانی بشنوی

گر بگوئی نیم شب یا ذاالمعالی از خدای
پاسخ لبیك عبدی میتوانی بشنوی

مست حق شو تا کند حق مستحق آن ترا
کز نی عشقش نوای کامرانی بشنوی

بی نشان شو بی نشان خواهی اگر درملك عشق
نام نیك خویش را در بی نشانی بشنوی

گر بسازی با کلاه پشم وفرش پوست کی
قصهٔ تخت جم و تاج کیانی بشنوی

میکشد شوهر مکن باور اگر حرف وصال
از عروس عشوه باز دار فانی بشنوی

بر سرخوان لئیمان میهمان هرگز مشو
ورنه زایشان طعن پنهانی غیابی بشنوی

بر سرخوان کریمی میهمان شو کز سروش
دایم از هر سو صلای میهمانی بشنوی

با وجودی کز شبانی یافت موسی آنچه یافت
تو شوی غمگین اگر نام شبانی بشنوی

تاتو دراین‌کار وآنکه مست خواب غفلتی
مشکل از بانگ درای کاروانی بشنوی
طالب دین نبی شو تاکه در القاب خویش
از زبان هر کسی سلمان ثانی بشنوی
پاسبان مذهب جعفر شو ای هشیار تا
صیت سلطانی خود در پاسبانی بشنوی
صرف کن درراه اوجانرا بهرنحوی که‌هست
از بیانش خواهی ار رنگین معانی بشنوی
چون شکر گردد بکامت زهرا گرمدح علی
از لب شوخی باین شیرین زبانی بشنوی
شحنهٔ دشت نجف شاهی که میگوئی بود
مدح او هر آیه کز سبع‌المثانی بشنوی
یابیش درشأن او و ابن عمش سوره‌یی
کز کتاب مستطاب آسمانی بشنوی
گفت خواهی آشکارا خود بود عین خدا
گر بگوش دل حدیث من رآنی بشنوی
پیش مدح اوست بهتان عظیم ار مدحتی
از فلانی و فـلانی و فلانی بشنوی
حب او را پیشه کن ازبغض او اندیشه کن
خواهی ار بوی بهشت جاودانی بشنوی
بوستان حب او را نیست آن خرم بهار
کز قفایش نالهٔ باد خزانی بشنوی
گوش کن‌زی(۱)اخترطوسی که‌دراوصاف‌او
شعرهای نغز چون آب روانی بشنوی

***

عشق‌بازان که ره عشق بجان می‌سپرند — تیر غم را هدف و تیر بلارا سپرند
این گدایان که تودرخرقهٔ خلقان بینی — خسروانند که بخشندهٔ تاج و کمرند
ملکانند که پـوشیده لباس بشری — حاش لله اگر این قوم ز جنس بشرند

۱ـ زی بمعنی طرف وجانب است .

اشك چون سیم برخسارچوزر میریزند تانگویند که این طایفه بی‌سیم و زرند
گر پشیزی نبود درکفشان باکی نیست ملك دنیای دنی را به پشیزی نخرند
خویش را ذرهٔ گمنام شمارند ولی همچوخورشید بهربوم وبری مشتهرند
گر ندارند بر بی‌بصران مقداری پیش صاحبنظران مؤتمن و معتبرند
گرشود زیر و زبر پیش نظر عالمشان غم ندارند که در بند سرای دگرند

***

تا ز دست ساقی صبح ازل ساغر گرفتم
ساغری ننهاده از کف ساغر دیگر گرفتم
دور چون آمد به‌آخر اندرآن بزم محبت
بسکه بودم مست ساقی دور را از سر گرفتم
جرعه‌یی خوردم ز آب آتشین ساغر او
قطره‌یی بودم مزاج بحر پهناور گرفتم
تا شوم از پای تا سر غرق دریای وصالش
ترك کشتی بر خلاف نوح پیغمبر گرفتم

در شب بیستم ماه صفر هزار و سیصد و سه که شب اربعین خامس آل‌عبا بود سقوط کواکب میشد ودرآن لیله نامه‌نگار درمنزل قهرودکاشان‌عازم طهران بود مشاهده می‌نمود چون درآنسال به مشهد مقدس مشرف، صاحب عنوان را دیدم و بمناسبتی ذکر آن‌شد این قطعه راکه درآنوقت گفته بود انشا نمود:

چو از سپهر برین برزمین کواکب رخشان
بریختند به امر خدای خالق واهب
بماتم شه لب تشنگان حسین علی آن
که بودواسطه ذاتش‌میان ممکن‌وواجب
بگفت از پی تاریخ سال احقر طوسی
شد از فلك بشب اربعین سقوط کواکب

میرزا مهدی خدیو گیلانی

میرزا مهدی گیلانی‌المتخلص خدیوازفضایل صوری حظی داشت وخط تحریرو نسخ را بد نمی‌نوشت ودرقواعد اعداد وحروف بی‌اطلاع نبود. چند سالی‌درنجف اشرف باجناب آقای حاجی میرزا زین‌العابدین برادر کهتر مرحوم حاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری رفیق حجره وگرمابه وگلستان بود.

چون برای عود بوطن به کاظمین(ع) رسیدند به غلامعلی‌خان نام هندی دست ارادت دادند وچند سالی بصحبت اوپای بست و بعدازفوت غلامعلی‌خان عیال وی رابرداشته بابراد طریق بارض قدس رضوی‌آمدند و بازارش رونق یافت واصحابش را اهل سراچه میناميد ن اوقاتی که راقم رابا وی صحبت دست داد بازارش‌کاسد وبا حاجی‌سید زین‌العابدین مذکو ارتباطش فاسد بود، در کمال فلاکت وعسرت میگذرانید غالب سخنانش ازجوگ بشست طریقه غیر مستقیمه می‌نمود و ظاهراً غلامعلی هندی وی را پریشان کرده و نتوانسته ا تفرقه‌اش برهاند .

وعلی‌الجمله درسال هزاروسیصد ونه بدرود عالم فانی کرده ودرآن مکان عرش‌نشان مدفون گشت. مقالاتی‌ازمطالب نثرونظم خویش‌عربی‌وفارسی‌نزد نامه نگاربه یادگارفرستا برای نمونه ازهریك‌آورده میشود که مذاق اوفهمیده گردد .

هوالحق حقاً والاصول تذرئت	من‌الجوهر الفردالقدیم الهویة
بداء و ابداعاً لحب اذاقتضی	فبانت‌علی‌الانفاق والنفس وجهة
فلیست علی نفسی کنار محیطة	الی کل واد جئت معنی وصورة
فلا شیء الا نفسی الحق اشحنت	ایونا ایانیاً و انا برمة
الا ان ذات الامر ظلی و ظله	حقایق ارباب الطلسم و رقة
فسبحان من امر تعاظم امره	تظاهر فی امر علی حرف سبعة
فها هی اسم الله جل جلاله	و دارت علیها الکاینات بجمة
و قدکان لا بالکون قبلا و بعده	علی نحو وحدان بصرف الهویة

جمیع جانداران درنظام هستی خود محتاج بنفس ودم است که مظهرو علامت حیات وروح است یا خود اوست، بهرحال ذهاب قوی ومشاعراز اوست ومرجع جمیع است واین اس واصل همه است وحق است واین‌حق درنظام هستی‌خود محتاج بهاس واصل دیگراست و اوحق‌حق است وازاین حق‌حق‌تعبیرمیشود بهویت ذاتیه احدیه که مجمع جمیع صفات‌واسما است که موضوع الله واقع است به بیان اشهر واظهردرقل هوالله، پس‌آن هویت ذاتیه احدی اصل است واس اساس همه است وحق است نسبت بحقی که اواصل واسمش جمیع جانداران است که درنظام هستی خودشان محتاج باوهستند وحق‌آن خلقند وباصطلاح سنسکرت تعبیر میشود به ست ست، یعنی اصل اصل وحق حق، وکلمه هوالحق حتماً اشاره بهمین‌است .

الا کلها الا نسان والانس لم یك	بشئی من الاکوان دوناً و ذروة
و قد صار ارضاً والسماء بتارة	احاط بکل فی اواخر مرة

سمعت صوتاً وعلمت انه من‌النبوة‌الختمیه .

وقال بلسان‌الفارسیه، یك‌وقت زمین‌شدم ویك‌وقت آسمان شدم ویك‌وقت‌هم‌آسمان وهم

زمین وافاده‌اش دروقت شنیدن چنین بوده‌است یك‌وقت زمین شدم یعنی آنچه در زمین‌است ازموالید ثلاثه واخشیجان اربعه وانسان جامع من بودم و وجود من بوده است که سر از گریبان جمیع هیاکل وصور ارضیه درآورده است، یعنی‌منم‌کلمه عنصریه بتمامها و همچنین یك‌وقت‌آسمان شدم وآنچه دراوست ازفلك وفلکی‌ومن‌کلمه مثالیه بودم‌بتمامها ودر مجموع اشاره بآنکه من هم‌آسمان و زمینم یعنی منم‌کلمه عقلانیه ابداعیه که اصل اصول و اس اساس جمیع‌کلمات عقلیه‌است ازطولیه وعرضیه، وافادهٔ دیگرش‌آن بوده‌است که سلطنت‌من‌بر‌کلمات عنصریه ازحیث‌کلمه عنصریه من بوده است‌نه بمعاضدت‌کلمه مثالیه سلطنت و قهرمانیت داشتم بر عنصریات .

وهمچنین درکلمات دیگرش یعنی انا الکلمات الجامعة الثلاثة من الکلمة العنصریة والکلمة المثالیة والکلمة العقلانیه .

نطق الکتاب بلبه و فصال	لاریب فی منطوقه و مقال
بیض و میض ثاقب متخطف	عن مکمن الانوار والاجلال
نـور بسیط فایق متقاهر	والشمس تغرب دونها بزوال

واین قصیده بیست وهفت فرد است و نامش البارقة الربانیه نهاده، فارسی .

موجود سرمدی‌زازل‌تاابد یکی‌است	اما هزار گونه در انظار آمده

ولعل الی ذلك افاد قوله صلی‌الله علیه اوتیت جوامع الکلم فتبصر .

واین قصیده پنجاه ونه بیت است و نامش البازغة‌الالهیه نهاده .

پیش ازین‌کاندرفلك انوارمهروماه بود	در سویدای دلم سبحات الا الله بود
پرده پندارتن تاگشت منشق شد عیان	چهرهٔ خورشید جانم درحجاب ماه بود
از مقامات تبتل تـا مقامات فنا	با همه خوبان دلم درهر نفس‌همراه بود
تا در پیر مغان شد باز برروی خدیو	شد عیانم کین‌گدا خود خاصهٔ‌درگاه بود

***

شورش ملك برین ازاثرجوش من است	چرخ‌دردا یره‌اش‌واله‌ومدهوش‌من است
جوشش بادهٔ ارواح چه اندر خم جسم	چه مجرد زهیاکل‌همه ازجوش‌من است
صورت غیب‌وشهادت که زملك وملکوت	برقع ذات من وپرده وروپوش‌من است
این فضائیکه بود در بر او نقطهٔ فرد	بازغات فلکی حلقه در گوش من است
چرخ‌اندرطلبم چرخ زنان درشب‌وروز	دایم‌الوجه چوابدال نمدپوش من است
مستی دایرهٔ کون اثیر و عنصر	اثر مستی دوشین و می دوش من است
پور انسان کبیرم هله آفاق و نفوس	همچوشاهد همه دم‌دربروآغوش‌من است

صوف پوشان صفی هیکل صافی ارواح　　دلق پوشان خدیو دل یم نوش من است

میرزا محمد کاظم صبوری کاشانی

میرزا صبوری کاشانی نام شریفش میرزا محمد کاظم و پای نسبتش بمیرزا احمد صبور تخلص برادرزادهٔ ملك الشعراء کاشانی است. سالهاست درمشهد طوس خاك بوس و متوطن، از فضایل صوری بهرهٔ کامل یافته ودراقسام سخن موزون باقدرت ودراثرقدما شتافته وازخدمت آستانه مقدسه بلقب ملك الشعراء مفتخراست. مکررصحبتش حاصل گردیده ودرحجه سیصد وشانزده بزیارت خانه خدا و ائمه هدی مشرف گشته بودبطهران آمد مورد عنایت پادشاهی گردید هنگام شرفیابی حضو قصیده بعرض رسانید یك فردش اینست :

اقبال رهنمون شد وتوفیق رهنما　　از خانهٔ خدا بسوی سایهٔ خدا

مقضی المرام به‌ارض اقدس و موطن مقدس مراجعت نمود از بحرلآلیش قصیده‌یی در یوم المبعث در پیشگاه حضرت رضا بعرض رسانید و راقم حضورداشت آورده میشود :

امروز جهان یافت شرافت بجهاندار　　از بعثت خورشید رسل احمد مختار
امروز نبی یـافت به سر تاج نبوت　　امروز خدا داد سزا را به سزاوار
امروز خداوند جهان کرد ز رحمت　　بر خلق جهان علت ایجاد پدیدار
روزیست همایونفر و عیدیست مبارك　　دلها بنشاط اندرو جانها به طرب یار
مبعوث شدآن شه که به‌تورات و به‌انجیل　　از بعثت او داده به خلق ایزد اخبار
مبعوث شد آن شه که بدو داشت تولا　　موسی به‌که طور و مسیحا به سردار
از بعثت این ابر کرم بحر کرامت　　گرشرذمهٔ خواهی نقل است در اخبار
کامروز رسول الله در کوه حرا بود　　با حیدر و با حمزه و با جعفر طیار
پوشیده بجزذات خدا ازدوجهان چشم　　خوابیده ولی قلب همایونش بیدار
آری نرود خواب به تحقیق زمانی　　چشمی که‌جهان‌راست نگهبان ونگهدار
ناگاه فرود آمد جبریل و سرافیل　　با حضرت میکال ازین گنبد دوار
بگشود نبی دیدهٔ حق‌بین سوی جبریل　　روح القدس آن پیك خدا حاجب دربار
اعجوبه یکی هیکلی از نور عیان دید　　کز بال و پر آکنده فلك راهمه اقطار
گفتی جبریل آئینه بود و در آن دید　　عکس رخ خود احمد مختار نمودار
القصه در آغوش در آورد و سرودش　　اقرء ز کلام ملك واحد قهار
روح القدس آموخت بدو قرآن لیکن　　آنگونه که از دل بزبان آید گفتار
شد سوی فلك پیك خداوند و بیامد　　با خیل ملك همره میکال دگر بار
چون عرش یکی کرسی از نور نهادند　　با رفعت و با منزلت و رتبت و مقدار

اورنگ همایونی از پاره یاقوت — یکپاره زبرجد دگر از لؤلؤ شهوار
جبریل وملایك همه چون بنده‌ستادند — بنشست نبی از برآن تخت ملك وار
بنست چو او از بر اورنگ رسالت — گشتند شهان از زبر تخت نگونسار
قیصر نظر از ملك بینداخت بیك برد — کسری طمع از تاج بپرداخت بیکبار
زان تاج کرامت که به گنجینهٔ عزت — از روز ازل داشت نهان ایزد دار
بر فرق فلك سای همایون نبی هشت — جبریل به فرمان خداوند جهاندار
دادند بدست اندرش از حمد لوائی — کافکنده بود سایهٔ او بر سر احرار
از افسر و اورنگ ولوا بهتر تیغیش — فرمود عطا ایزد چون حیدر کرار
آری ملکان افسر و اورنگ و لوا را — باشند بشمشیر جهانگیر نگهدار
زان کوه برانگیخت پس آنکه چو یکی ابر — ابری گهرافشان وگهرزای وگهربار
از کوه چو خورشید بزیر آمد وگردید — بطحا همه از طلعت او مطلع انوار
بر جمله سفیران خداوند به رتبت — بهتر شد ومهترشد و سید شد و سالار
فرمود بذرات جهان دعوت خود فاش — کردند به پیغمبریش یکسره اقرار
دستی که بدو بیعت بنمود نخستین — آن دست خدا بود علی قاهر کفار
از خرمی بعثت فیروزش امروز — بر چرخ برین رقص کند ثابت وسیار
آراسته امروز جنان را همه رضوان — چون روضهٔ مینو فر شاهنشه ابرار
سلطان قضا بنده رضا حجت یزدان — فرزند رسول الله تاج سر اخیار
شبل اسدالله که شود شیر دژ آهنگ — نقش اسد از قهرش بر دشمن غدار
اسلام بدو زنده چو اجساد بارواح — ایام بدو تازه چو گلزار به آنار
روشن‌تر از او شمع هدایت ندهد نور — شیرین‌تر ازو نخل ولایت ندهد بار
فرمانبر احکامش اگر جن واگر انس — روزی‌خور احسانش اگر موروا گرمار
در سایهٔ او ملت سرسبز چو دولت — در سایهٔ شه ناصر دین شمسهٔ قاجار
سلطان مظفر که برد صیقل تیغش — از آینهٔ دولت و ملت همه زنگار
همواره پی نصرت دین باد خداوند — او را بسر تخت شهی یار ومددکار

احمد میرزا معین الدوله

نواب اسعدوالامعین‌الدوله‌احمد میرزا پورشهنشاه زاده عباس میرزا ولیعهد مینومهد از صحبت ارباب معرفت بهرهٔ وافر یافته و از مکارم اخلاق ایشان نصیبتی متکاثر داشت‌و همچون برادرش‌شهنشاه مبرور بافقرای‌نعمةاللهیه اخلاص‌مخصوص وازخدمت حضرت رحمت فیض‌یاب گردیده درآن وقت که راقم به ارض‌اقدس‌رضوی مشرف بودنهایت محبت ومودت مینمود ودرحدودسیصدواند درهمان استان سر ببالین‌تراب نهاد. اولاد واحفاد بسیاردارد .

میرزا هدایةالله امام جمعه

جناب امام جمعه، ترجمه شریفش در مآثر و الاثار باین عبارت مذکور است: میرزا هدایت‌الله خلف حاج میرزا عسکری مجتهد و امام جمعه مشهد مقدس رضوی گردید و این منصب جلیل درسال نوزدهم قمری از جلوس همایون باوی حوالت رفت و دودهٔ ایشان در خراسان بیت فقاهت ووجاهت ونبالت وجلالت است، انتهی.

راقم گوید درسفر اول که درخدمت منورعلی شاه بارض اقدس مشرف شد جناب امام جمعه مخصوصاً آداب سلوك وطریقهٔ حقه رحمتیه را ازحضرت منورعلی شاه آموخت ودراسفار بعد که تشرف آن آستان حاصل نموده طریق مودت پیمود.

وقتی بطور حکایت میگفت بواسطه قرض زیاد وپریشانی امور از مرحوم منور علی شاه دعائی خواستم از برکت آن وسعت در زندگانی ومعیشت یافته‌ام و پریشانی به جمعیت مبدل گردید.

میرزا محمدحسین عضدالملك و میرزا محمدعلی صدرالممالك

عمدةالعلماء والامراء اشرف دودمان نبی صدرالممالك میرزا محمدعلی والدش میرزا محمدحسین عضدالملك قزوینی ازعلماء اعلام بود وباهمه فضایل خدمت دولت مینمود وجدش میرزا فضل‌الله معلم شاهزاده اعظم نایب‌السلطنه مغفور بود، ومرحوم میرزا درعهدشاهنشاه غازی قطب‌السلاطین در دیوان خانهٔ عدالت صدر دیوان، بعد ازآن روزگار دردولت شاه شهید بسفارت روسیه مأمور شد، بعد ازمراجعت صدروظایف ومستمریات اهل‌ممالك‌محروسه آمد ودرآخر متولی باشی سرکارفیض آثارحضرت رضا گردید. درایام‌مفاخرت بآن‌خدمت برای درهای ضرایح مقدسه ازنقره وطلا سه قفل ساختند و دوتای دیگر افزودند مرحوم میرزا مینای خراسانی بداهةً گفت:

زسیم وزر عضدالملك زد سه قفل برین در
فزوده شد دو و تاریخ شد ضریح مطهر (۱۲۷۴)

ومرحوم عضدالملك گاهی بنظم قصیده وغزل پرداخته، ازاوست:

بی‌تاب بود خاطر از آن سنبل پرتاب — بی‌خواب بوددیده ازآن نرگس‌پرخواب
قصاب بود چشم تو در کشتن عشاق — مژگان دراز تو بود خنجر قصاب

* * *

گهی ززنگ کشدسوی چین‌سپاه وحشم — گهی بمرز ختا برزند ز مشك علم

بخنده ژاله پدید آورد زآتش تر بعشوه لاله هویدا کند ز سنبل خم

وآن‌مرحوم را دوخلف صالح بیادگار بماند، یکی‌صاحب عنوان‌است میرزا محمدعلی صدرالممالک، درماه صفر هزاروسیصد ونوزده دردارالخلافه طهران برحمت‌ایزدی‌پیوست‌هم در جوار حضرت عبدالعظیم‌مدفون شد. اوایل عمر درعتبات ائمه عراق عرب بتحصیل علوم شرعیه زحمتها کشید ودرفقه وعلوم دیگر مقامی بلند بهمرسانید ومدتها درديوانخانهٔ‌عدليه بقوانین شرع وموازین عرف قطع خصومت میکرد وچند سال متولی باشی سرکار فیض‌آثار بود ودرآن اوقات‌نامه‌نگار مشرف نهایت ملاطفت‌ومهمان‌نوازی میفرمود وفرزندهنرمندش جناب میرزا شفیع‌خان صدر دیوان خانه، با به‌اقتدی عدی فی‌الکرم .

ومیرزا فضل‌الله خان‌سمی‌جدش‌دوم‌فرزند مرحوم‌عضدالملك ذکری‌سابقاً ازآن‌مرحوم سد درگزارشات بمبای ازخدمت‌آقامحمدحسن زرگر که ازخلفای رحمتعلی شاه بودآداب شلوك گرفته بود ازوی یك‌نفر اولاد ذکورباقی بماند.

میرزاابراهیم خان‌نبیل‌السلطنه زیداجلاله دروزارت خارجه شغلی‌معتبردارد. اواخر ربیع‌الاخرسیصد وچهاربهمان طریق‌مذکورعود بطهران نمود، جمعی‌ازآشنایان صلاح‌دیدند که عیال ومتعلقات راازشیرازوعتبات بطلبد ودرپایهٔ سریرمعدلت مسیر به‌آسودگی‌غنوده‌قیام بخدمت دعا نماید وبعد ازورودآنان چنین پیش‌آمد که در سیم شوال سیصد و پنج از طریق گیلان وباکووقسطنطنیه برای حج اسلام وزیارت بیت‌الله‌الحرام حرکت‌نماید وبعدازوصول بکعبهٔ مقصود وفراغت ازاعمال ومناسك بمدینه منوره مشرف وبه بندرجده‌آمد وبرای لزوم بکشتی که بطرف هند میرفت سوار شده و سه شنبه بیست و چهارم صفرالخیر سیصد و شش وارد بمبای شده و این مرتبهٔ دوم است که بهندوستان‌آمده و نواب ارفع والاسلطان محمد شاه فرزندمرحوم جنت مکان‌آقاعلی‌شاه نهایت‌ملاطفت منظورفرمود والحق‌دقیقه‌یی‌ازاکرام ضیف ترك ننمود وبنحوروزنامه اجمالی ازوقایع‌آن سفررا تحریرنموده و نامش راتحفة ـ الحرمین نهاده وچون‌آن کتاب تااواخرماه ربیع‌الاول‌سنه مذکور دربمبای به طبع رسیده حاجت تکرارندارد .

و روزدوشنبه غره رجب سنه مذکوره به عزم زیارت عتبات ازبمبای بیرون‌آمد ودر کشتی نکیل کمپانی مسمی‌به پنبه قرارگرفت، فس کلاس یعنی مرتبه اعلی واصل لغت فرست کلاس‌است وسه ساعت ازآفتاب‌برآمده بود که لنگر کشید. جمعی‌هندی وسندی‌وقلیلی‌ایرانی وانگلیسی همسفرند مستراطون مارین‌تبعه انگریزومنصب تتواجنت داردیعنی‌معاون‌جنرال قونسول، وی مقیم ومأمور بغداداست، برای تغییرآب وهوارخصت خواسته بمبای رفته و حال معاودت مینماید. زبان فارسی وعربی را خوب میدانست اردوئی‌هم بدحرف نمی‌زد از هر-

معقوله سخن درمیان بود وآنچه راقم معلوماتی ازحواشی سخن او بدست آورد محض اطلاعات خویش و دستورالعمل دولت خود درخصوص شط کارون وسد اهواز حرکت نموده .

چهارشنبه سیم سه ساعت ازطلوع آفتاب گذشته در کناره کراچی بندرلنگر انداخت و چون توقف زیادی مینمود بساحل رفته آبادی کراچی ده مساوی سفر اول زیاده شده ازعمارت وتجارت ولوازم لشکروباستیان وباغ عمومی خوبی دارد، قفس جانوران بسیار برای تماشا و خط شمندوفر سند وهند در اینجا متصل است دوساعت ازشب جمعه کشتی روانه ودوساعت قبل ازطلوع صبح بگوادر رسید پاکت داد روانه شد گوادر باکاف فارسی بر وزن بنادر در تحت حکومت مسقط است. یکشنبه هفتم دربندرگاه مسقط وارد ودوشنبه هشتم اول ظهر بندرجاشك رسید مرکز تلگراف بحری انگلیس وسرحد سیستان وبلوچستان است قلعه و عمارت دولت ایران دارد وپانصد نفرجمعیت و باغات خرما زیاد است قابلیت آبادی فزون ولی افسوس، کوههای آن وصل بکوه کراچی است .

ویس قونسول سابق‌الذکر ازکراچی تلگرافی به بغداد به عیال خود نمود اینجا وی را جواب رسید که اولاد پسری عنایت شده خوشحال شد اجرت مخابره تا بغداد ازقرار هر کلمه‌ئی یك روپیه ونیم .

سه شنبه نهم بندرعباس رسیده چون شاه عباس ماضی صفوی خلیج فارس را ازتصرف بیگانگان خلاص فرمود این بندر بنام حضرتش معموره گردید و رونق بندر هرموز کاست

چهارشنبه رابندرلنگه لنگرانداخت اگرچه رونق تجارت عباسی بیشتراست اماعمارات وباغات وجمعیت وآب وهوای لنگه بیشتروبهتر است. آقا سیدمحمدعلی ملاوپیشنماز آنجا آدم نیکوئی است مسجدی تازه ساخته و مناری رفیع برافراشته کاپیتان جهازآدم معقولیست وبا محبت هربندری که توقف کشتی زیاد است خودمی گوید اگرمیل دارید جالیبوت یعنی قایق نشسته به ساحل رفته تماشا کنید بعلاوه علوم دریائی درصنعت نجاری بی بدیل، هروقت ازامور کشتی فراغتی دارد مشغول نجاری است وهرقسم نقشه بروی تخته می کشد و چرخی مانند دستگاه خیاطی چوب را تراشد .

پنجشنبه یازدهم گرفتارطوفانی سخت شده واسباب نجات احتمالی را مانند کمربند و چنبره آماده کرده‌اند. جمعه به سلامتی وارد بوشهر گردید چند روزبرای انجام مهام توقف نمود. زبدةالتجار آقا میرزا علی محمد خلف‌الصدق مرحوم حاجی میرزامهدی عمه‌زاده مطلع بخانه خودمنزل داد .

شنبه سیزدهم ومیلاد خاتم‌الولایة جمعی بدیدن آمدند ازآنجمله آقامیرزا ابراهیم‌خان امین تذکره مدت چهارسال است مأمورخدمت آنجاست وعبدالله میرزا حامل خلعت از طرف اسعد والا اویس میرزا معتمدالدوله حکمران فارس برای جمال خان خشتی .

چهارشنبه هفدهم بعدازظهر تحویل آفتاب به برج حمل است. نواب والامحمد حسن‌میرزا احتساب‌الممالک برای مخابرات بطهران درخصوص سد اهوازازمحمره بوشهرآمده درعلم هندسه استاد است. نواب عبدالعلی میرزا انتصارالممالک پور نوذر میرزا خلف رضا قلی میرزا ولد حسینعلی‌میرزا ابن‌خاقان مغفور رئیس‌تلگرافخانه جواب مطالب شیراز وطهران حاضر نموده .

شنبه بیستم با عمدة‌التجارحاجی ابوالقاسم امین‌التجار و ولدش میرزا عبدالکریم به کشتی سیرینه نام نیکل کمپانی نشسته عازم محمره و فیلیه شدیم. یکشنبه هجدهم پنج ساعت ازآفتاب برآمده به‌اول تداخل‌آب دریا وانهاربصره رسیده هذاعذب‌فرات وذلک‌ملح‌اجاج این مرتبه سیم است که ازاین خط عبورمی‌نماید. سه شنبه اول‌ظهروارد فیلیه شده حکومت محمره با شیخ مزعل‌خان معزالسلطنه ابن‌مرحوم شیخ جابرخان است وچون بملاحظه‌بستن سد اهوازحسینقلی‌خان نظام‌السلطنه حاکم کل عربستان ایران وحاجی‌نجم‌الدوله‌عبدالغفار خان معلم کل علوم ریاضی وجمعی ازرجال دولت وتجاربوشهروشوشترودزفول احضارگشته وبرای شط کارون شورائی‌بود بی‌سیاحت نبود وتمام میهمان شیخ بودند ما هم‌به طفیلی جناب حاجی نجم‌الدوله چند روزی مزاحمت نمودیم .

شیخ مزعل را برادری است نامش خزعل‌بسیاربا محبت به‌اصراردعائی از فقیرگرفت وبعد ازانتقال برادربه لقب وشغل او منصوب گشت، دو روز بودیم که نظام‌السلطنه وحاجی نجم‌الدوله روانه بوشهرشدند که کسب‌تکلیف‌بتوسط تلگرافخانه ازطهران نمایندوعلی‌الجمله شرح مشاهدات و معلومات‌آن چند روز و وضع‌آن حدود رانتوان براستی نوشت‌بهترآنکه از خود گوئیم .

پنجشنبه بیست وپنجم‌آنها طرف صبح بسمت بوشهرحرکت نمودند وما دوساعت‌بروز مانده باتفاق عمدة‌التجارآقا محمد جواد برادرحاجی ابوالقاسم مذکوربجانب بصره رفتیم دوساعت ازشب رفته وارد مقام علی گردیده درافیس‌حاجی پیاده شده وتاغره ماه‌توقف‌نموده ودرایام وقوف بدیدن‌عمارات وباغات ودیدوبازدید دوستان‌اشتغال‌داشت مقام‌علی‌علیه‌السلام آثاری شریف برآن ساخته‌اند ولی‌بنایش کهنه‌گشته گویندآنحضرت هنگام جنگ جمل‌آنجا را مخیم فرموده وعمارات خوب وبناهای مرغوب درمقام ساخته شده وازجهت سلامت هوا و نظافت هیچ دخلی به‌اصل‌شهر نداردجزرومدآب شبانه روزی دومرتبه می‌شود وعمارات‌مشرف به‌آبها زیاد خوش منظراست .

سه شنبه غره شعبان‌المعظم هزاروسیصد وشش باکشتی مجیدیه نام از کمپانی‌لنچ‌بنای حرکت بسمت بغداداست. این کشتیها برای‌رودها وضعش غیرازجهازات دریائی است.چهار ساعت به غروب مانده لنگر کشید خادم اطاق نامش‌منصوراست چنگی بدل میزند. تبلریعنی

آبدار وساقی اسم باسمایش فرنکسیس، دو بروزمانده به عبدیه رسیدتوقف نمود .

حاجی محمد علی ازفضلا و نجبای بصره دوازده رأس اسب از جناب نقیب بصره که بزرگوارآدمی است به کشتی واردنمود که باسلامبول تقدیم حضرت سلطان نمایدمحض‌ورود با راقم انس‌پیدانموده تا بغداد با یکدیگرصحبت علمی وعرفانی‌درمیان بود. شرح مقامات حریری ازشریشی (۱) همراه داشت‌ومشکلات مقامهٔ تبریزیه‌تمام شدوعلی‌الجمله ساعت پنج شب به قرنه رسیده مجموع مسافت از بصره تااینجا پنج فرسخ است .

در وجه تسمیه قرنه پرسیدم، گفتند چون‌شط بغداد وفرات دراینجا مقارنه می‌نمایند محل‌معموروآبادیست. دوساعت کشتی توقف کرد. چهارشنبه دوم‌پنجساعت به غروب مانده‌به عماره رسید شهرآباد وتجارتگاه خوبی است چندان زمانی‌نیست که عمارت شده‌بعضی گویند شهرواسط که حجاج‌بنا نمودومعدوم‌الاثراست قریب‌همین‌است، یکساعت‌ایستادمیرزاعبدالجواد همشیره زاده‌حاجی‌ابوالقاسم که‌ذکرش‌دربائب‌جداعلی گذشت‌اینجا به‌امرتجارت‌اشتغال‌دارد بابعضی دیگردرکشتی بدیدن‌آمدند صرف شربت و قلیان نموده .

پنجشنبه سیم بنابرمشهور میلاد امام سیم است و بروایت شیخ طوسی پنجم میلاد آن حضرت‌است چهاربروزمانده به‌کوت عماره رسیده‌آن‌راکوت(۲) فرنك‌نیز گویند نیم ساعت بیش نماند.

جمعه چهارم وارد بغداد شد و حقیقت تمام این مسافت که بر روی دجله طی نموده خیلی فرح انگیزاست الاطاق کسری‌وایوان مداین که مشاهده می‌شود چنانکه‌خاقانی‌راست:

هان ای‌دل‌عبرت‌بین‌ازدیده‌نظر کن‌هان	ایوان مداین را آئینه عبرت دان
یك ره ز لب دجله منزل به مداین کن	وز دیده دوم دجله برخاك مداین ران

واگراسباب اجرای‌آب ازشیب بفرازدرسمت مشرق ومغرب دجله بکار برند مملکت معموری‌گردد والحال‌زمین‌خشك وآبها بدریا رود.خواجوی کرمانی راست :

خاك بغداد که به مرگ خلفا می گرید	ورنه‌این‌شطروان‌چیست که‌دربغداداست

درگمرکخانه که جهت شرقی است پیاده شده از جسرعبور ببغداد عتیق‌آمد به‌گاری ترامورای‌سوارو به‌آستانه مبارکه کاظمین‌علیهما السلام‌مشرف‌شددرسرای‌معروف‌بسرکاری‌خلوتی اجاره نموده، شنبه‌پنجم حمام‌رفته تغییرلباس داده‌بزیارت روضه منوره فایض وفایز گردیده جمعی ازاحباب دیدن‌آمدند ازآنجمله حاجی علی‌اکبرو پسر نیکوسیرش‌آقا سیف‌الدین که که ازخواص نواب سلطان‌محمد شاه و برسر کارهای متعلق به عراق مأمور است، و دیگر عمدةالتجارآقا میرزا صدراکه در سفر اول بمبای ذکرش شد با والدش بعزم مجاورت از

۱ـ شریش چون حشیش‌شهری‌است دراندلس.

۲ـ کوت بروزن حوت بزبان هندی قلعه راگویند .

بمبای آمده‌اند .

چهارشنبه نهم برای حوایج ببغداد رفته کارپرداز دولت علیه میرزا محمودخان مشاور الملک قمی است درذیل ترجمهٔ حاجی استاد غلامرضا معروف به‌شیشه گر اشارتی ازوی شده بعد از زیارت نواب اربعه وکلینی وقنبرعلی وشیخ عبدالقادر و ابوحنیفه و مشایخ عظام به سرای حکومتی رفته نزدناظر نفوس محمد افندی تذکره گرفته ازآنجا بسرای آقا علی اکبر تاجریزدی صرف ناهار و رفع خستگی نموده شب را بکاظمین آمده آخوند حاجی ملا عباس روضه خوان وآقا محمد هاشم وبرادرش حاج محمدعلی تاجران شیرازی بدیدن آمدند .

شهاب الدین محمود آلوسی زاده

آنچه مناسب است ترجمهٔ ابوالثناء شهاب الدین محمودالمعروف به آلوسی‌زاده مفتی بغداد است. عالمی است کامل وعارفی است واصل، غالب مشایخ عهد خویش رادیده وطریق سلوک پیموده، سفری ازبغداد به‌استامبول نمود. درسال هزارودویست وشصت وهشت وگزارشات را کتاب خوبی فرموده نامش نشوة الشمول واصحاب معارف که در بلادآن خط دیده وصحبت داشته بعبارات خوش ترجمه نموده بعبارته ذکرمینماید :

فی بلد کرکوك الصارم الهندی البرزنجی السید محمد امین افندی الجامع بین اخلاق المشایخ لاداب الملوك رفی اربل الشیخ محمدسعید افندی ابن الشیخ هدایةالله النقشبندی وفی ماردین الشیخ حامد احدخلفا الشیخ خالد النقشبندی و جدمن اخیار الامة الدین یکشف بنسایم توجهاتهم العینه غائم لغمه وفی ارزن الروم الشرفت بزیارت ذی النورین عثمان افندی من اجلة خلفاء حضرت مو نا الشیخ خالد النقشبندی .

وفی سیواس القاضی درویش محمد امین افندی الملقب الصافی له قلب طایرفی جومحبة حضرة البازی الاشهب وزارنی من اخوان النقشبندیه المنسوبین للحضرة الخالدیه محمد امین افندی القیصری والسید درویش محمد والحافظ المقری الحاج ابوبکرومن المنتمین الی حضرت الشیخ محمد جان الهندی احد خلفاء حضرة مولانا الشیخ عبدالله الدهلوی النقشبندی ذوالقدر الجلی السید محمد ذهنی افندی والحافظ المقریَ محمد عطائی افندی البتانی و هومن خلفاء الشیخ شمس الخلوتی السیواسی والسید محمد من ذریة الشیخ عبدالرحمن الارزنجانی والسید صالح افندی والمقری الحافظ حسین افندی الذی له اطلاع بالتاریخ عجیب و وقوف علی تراجم المشایخ قدس الله اسرارهم غریب حضرة سلیم پاشا مشیرعساکر اناطولی له محبةوافرة بحضرت البازی الاشهب .

محمد امین بیك ابن المفتی عبدالرحمن پاشا والی ارزن الروم من اولاد ابراهیم المرتضی ابن الامام موسی الکاظم ومن اجداده مولانا شمس الدین التبریزی وقداخذ الطریقه علی الشیخ

عثمان النقشبندی احد خلفاء مولانا الشیخ خالد العثمانی السلیمانی المجددی السید احمد الکبیر من ارباب العرفان تربته مشهورة فی قریة لاذیق وهی قریة بقرب خرشنة المعروفة باماسیه و فی اماسیة رأینا الشیخ حسین الکردی حاجب عین الاولیاء مولانا الشیخ خالد النقشبندی.

وفی طورخال حللنا تکیة الحاج مصطفی النقشبندی خلیفة الشیخ عثمان دفین دمشق الشام وشیخ هذه التکیة الشیخ بکر سبط الحاج مصطفی المذکور.

جمعه یازدهم ساعت پنج برای زیارت مخصوصه نیمه شعبان روانهٔ کربلای معلی شده شب را درکاروانسرای محمودیه منزل وشنبه درکاروانسرای مسیب. قال فی المراصد المسیب اسم وادقریه ایست معمور وآباد مشتمل بر باغات خرما ونارنج ولیمو وشط فرات ازوسط آن بگذرد وبه توسط جسر اتصال طرفین وآمد وشد کاروانیان است ونهریکه به کربلای معلی کشیده اند ازاینجاست ومسافت تاکربلا پنج فرسخ است. یکشنبه قبل ازظهر وارد حایر حسینی گردیده نزدیك مقبره سخنی که نیم فرسخ است تا شهر جناب فضایل نصاب حاج ملاعلی یزدی که ترجمه اش درذیل همدرس ها گذشت بابعضی مخادیم استقبال نموده بودند قرارشد منزل معزی الیه نازل شود.

دوشنبه چهاردهم جناب حاجی سید حسین واعظ یزدی که درسفر اول هندوستان در بمبای نهایت انس با وی بود بدیدن آمد وی راچند برادر باشد که همه ازافاضل اند: حاجی سید محمد باقر که حاشیه بررسایل شیخ دارد وبه طبع رسیده و برادر دیگر حاجی سید علی اکبر از علماء شیراز ودیگر حاجی سید حسن لغوی مجاور عتبات.

بعد ازساعتی جناب فاضل معاصر آقا سید عبدالله معروف به کشمیری و آقا شیخ جعفر عرب که مدتها درمجلس درس آقامیرزا سیدعلی همدرس بودیم آمدند. آقا میرزاعلی محمد که از سادات تجار شیراز وخال اخوی زادگان است وارد شد. امشب لیلة المیلاد صاحب الوقت و فردا زیارت حضرت سیدشبان اهل بهشت برحسب روایات خاصه اعظم مخصوصه میباشد.

چهارشنبه شانزدهم خانه ملکی که بزحمات زیاد دراوقات مجاورت تحصیل شده بود به نصف قیمت فروش رفت، ادای دین و مخارج ایام توقف و حرکت حاصل گردید و برای تشرف به نجف اشرف روانه شد، چهارساعت به روزمانده بکاروانسرای شور رسیده تعجب نمود که دراسفار سابقه جز دو خان ودو خانوار عرب آبادی نبود وحال باغات خوب وابنیه مرغوب طرح انداخته اند قریه معتبری شده ازیزدی واصفهانی به فلاحت مشغول هستند.

پنجشنبه هفدهم وارد ارض غری وآستان حضرت مرتضوی شده.

این بارگاه کیست که گویند بی هراس کای اوج عرش سطح حضیض ترا مماس

این قصیده عرفی درایوان طلا بالای سر با خط طلا کتیبه است. وقتی درمحضر مرحوم خلدآشیان آقاخان محلاتی در بمبای این بیت خوانده شد فرموده که گویند باهراس ولایخفی

لطفه. خانه معروف به نواب که منزل نموده متعلق است به نواب سلطان محمد شاه وحاجی عبدالعلی نام ازطایفه مریدان سرایدار است وجه اجارهٔ آن صرف روضه خوانی است .

خلاصه تاروزدوشنبه بیست ویکم اشتغال به زیارت واعمال مسجد کوفه وسهله ومشاهد مسلم و هانی و کمیل وعمار بود. آبادی نجف و کوفه زیاده براسفار سابقه دیده شد و دریاچه خشکیده وزمین آنرا باغات نموده اند. گفتند مادر سلطان نهری ازشط فرات کشیده و عماً قریب آن زمین شورزار گلزار و کشت زار می گردد و آن زحمات مرحوم حاجی سیداسدالله مجتهد که ازپول محمد اسماعیل خان وکیل الملك نوری ازنهرهندیه آبی آورد وآسیاومغسلی بدروازه کوچك ساخت ازمیان میرود .

سه شنبه طرف عصر وارد کربلا و در شهر نومحله عباسیه منزل جناب حاجی ملا علی مهمان شده کما سبق .

شب جمعه را منزل حاجی میرزا کریم صراف شیرازی مهمان آقا میرزا علی محمد مذکوربود. حاجی محمد رحیم تاجر نمازی رفیق مدرس که ترجمه اش درضمن سفر بهندوسیلان گذشت مدعواً حاضرشد تجدید عهد نمودیم .

جمعه بیست و پنجم بازدید حاجی اسدالله خان ناظم الشریعة خلف الصدق مرحوم نظام الدوله اصفهانی رفته .

حاجی سید علی آقای مازندرانی

جناب حاجی سیدعلی درعتبات مجاور ودرشهر نو کربلا خانهٔ بسیارعالی ساخته دیدن نمود، ضمناً گفت جناب حاجی امین السلطنه درموکب شاهنشاهی عازم فرنگستان است وازآنجا به مکه معظمه مشرف می شودخواهش نموده آقا دراسکندریه یا جده به امین السلطنه برسد در شرف حرکت وتهیه راه بود .

ترجمه سید در مآثروالاثار باین عبارت مسطور است: الحاج سید علی الهزارجریبی المازندرانی گروهی انبوه ازاهل طریقت و طالبین حقیقت با وی ارادت میورزند و او در تهذیب اخلاق وتکمیل نفس ریاضتها کشیده واربعینها بسر برده است ومشایخ بسیاردیده و سیاحتهای سودمند کرده است والان که بنده نگارنده به تبییض این نامهٔ مبارک اشتغال دارد آن بزرگواردرجملهٔ مجاورین ازاشعه اشراق قباب ائمه عراق سلام الله علیهم اجمعین مستضئی و مستنیر است .

شنبه بیست وششم زیارت وداع خوانده بجانب کاظمین روانه شدو بعضی دوستان تامقبره سخنی مشایعت نمودند . روزیکشنبه وقت ظهروارد کاظمین(ع) شده به منزل عمدة التجار آقا میرزا صدرا که مکرراسمش مذکوردراین نامه است نزول نموده وبعد ازرفع خستگی بحرم

مطهرمشرف والحق بنای این صحن شریف ازبناهای بسیارممتاز این عهد است که غفران مآب حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله بانی بوده وخود درحجره باب قبلی آنجا غنوده .

جمعه دوم رمضان المبارك هزار و سیصد و شش برای زیارت مشهد عسکریین روانه سه ساعت از شب شنبه گذشته وارد دجیل شد در راه بواسطه بادهای گرم و دیگر عقبات بد گذشت .

قال فی المراصد دجیل اسم نهرفی موضعین الاول مخرجه من اعلی بغدادبین تکریت و بینها ومقابل القادسیه دون سامرا فیسقی کورة واسعة و بلاداً کثیرة منها اوانا و غیرها ثم یصب فضلته فی دجلة وفی الطاهریة المعروفة بخندق طاهر وماعلیه الکورمسکن وهوالنواحی التی منهااوانا وماحولها وفیهاکانت الوقعة بین مصعب بن الزبیرواهل الشام فقتل هناك وقبره ظاهر علیه مشهدیزارودجیل الاخری نهربالاهواز قیل کان اسمه ایام الفرس دیله کودك یعنی دجلة الصغیره فعرب علی دجیل ومخرجه من اعلی اصفهان و یصب فی بحرفارس وفیه غرق شبیب الخارجی .

خلاصه دجیل حالیه قریه معموروآبادی است وباغات ونخیل و مرکباتش خوب وانار آنجا تعریف دارد ومحصول ابریشم بعمل می‌آید وکرم پیله وافر است .

شنبه سیم فریضه ظهرخوانده روانه شده دوفرسخ که‌آمدند بدست راست دیه معموری بود نامش بلد ، دوگنبد نمایان بودگفتند دو امام زاده‌اند نام یکی سید محمد و دیگری ابوالحسن. دوساعت بروز مانده ازقنطره گذشته ودرکنار جدول آبی منزل نموده که‌آخرشب حرکت نمایند این پل که معبربود ازبناهای عظیم است وآثارشهربودن این نواحی رانشان است وتاریخ اتمام آنرا بخط ثلث که به‌آجرهای قنطره نوشته شده‌آنچه باقی‌مانده اینست: ابوجعفرالمستنصربالله امیرالمؤمنین بناه فی سنة تسع وعشرین وستمائه. چهار ساعت از شب رفته روانه گشتند و اول آفتاب ازسمت غربی دجله بتوسط قفه عبور بطرف شرقی نمودند و سه ساعت ازآفتاب برآمده یکشنبه چهارم واردحرم محترم عسکریین شده در خانه حاجی شعبان علی تاجرمازندرانی ازقرارمعلوم اطاقی گرفته .

سامرا

درمراصدگوید سرمن رای اسم قدیم آن ساء من‌رای بوده وچون معتصم خلیفه‌عباسی آنجا رابنا نمود سرمن رای نام‌نهاد ودرفصل‌سین والف‌گوید سامرا لغتی‌است درسرمن‌رای واین مدینه‌ایست که معتصم بساخت میانهٔ بغداد وتکریت وچند قسم گفته میشود .

سامرابقصرالف وبمدالف وسرمن‌رای مهموزالاخرومقصورالاخروساء من‌رای‌وسامره باها وآن شهربر کنارشرقی دجله واقع است وچون معتضد از آنجا ببغداد ساکن گشت رو

به خرابی‌نهاد والباقی منها موضع کان یسمی بالعسکر کان علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر وابنه الحسن بن علی وهما العسکریان یسکنان به فینسبا الیه وبه دفنا و علیهما مشهد یزار فیه وفی هذا المشهد سرداب فیه سرب تزعم الرافضه انه کان للحسن بن علی الذی ذکرناه ابن اسمه محمد صغیر غاب فی ذلك السرب وهم الی الان ینتظرونه .

وبعضی بر آنند که شاپورذوالاکتاف اول کسی است که آنجا را ساخته و معتصم تجدید نموده گویند بحدی معمورشد که عرض شهر یك فرسخ وطولش هفت فرسخ گردید آب و هوای آن دیار از تمام عراق عرب بنظر راقم خوشتر آمد و از آثاری که باقیست فی‌الجمله مسجد و مناره‌ایست که معتصم ساخته وارتفاع آن مناره صدوهفتاد ذرع بوده وراهش از بیرون مناره است که بدور آن سواره میرفته‌اند باغ ندارد ولی خربوزه‌اش نسبت باطراف خوب میشود .

گدای سامری و سید سامری ضرب‌المثل است و از حسن تربیت جناب حجة‌الاسلام میرزای شیرازی مردمانش بهترو روز بروز آبادی آنجا زیاد میشود وجسری بنا هست بسته شود که حاجت به قفه نباشد وقریب سیصد طلبه قریب‌الاجتهاد الیوم درمحضر میرزا مشرف و مستفیض ومستفیداند .

سه شنبه هفتم دوساعت بغروب مانده زیارت وداع نموده بیرون آمد بهمان نحووطریق عودت دادند .

پنجشنبه هشتم دوساعت بظهرمانده بعتبه کاظمین(ع) رسیده درکاروانسرای سرکاری خلوتی ازاغیاراجاره نموده و بنای روزه داشتن است. اذان‌صبح را درهشت ساعت وسه ربع در کاظمین(ع) میگویند وتوپ را بغداد هشت ساعتی‌می‌اندازند ظاهراً فجررا مستطیل کافی دانندنه مستطیروتا شب بیستم رمضان درآستان‌قدس مشرف بودوبعضی‌ازدوستان ترتیب کجاوه وقرارکرایه داده فقیر به ملاحظه اینکه از رفقه باز نماند از صوم بقیه ماه وزیارت آن بارگاه باز ماند، شش ساعت از شب مذکور گذشته روانه شده در نهایت تألم وتحسر از جسر معظم عبور نمود .

حکایت ـ چون وقتیکه از بمبای بکشتی نشسته تاحال‌حرکت، زنی‌عارفه همراه بود ونهایت محبت ومودت سلوك نمود دریغ آمد شرذمه‌یی ازترجمهٔ وی نگاشته نشود وحقوق‌او منظورنگردد. هنگامیکه جهازازبمبای لنگر کشید وهرکس بمکان‌خویش‌قرار گرفت‌حاجی بشیرخادم فقیر باطاق منزلگاه آمد که زنی بشماکاری دارد و استدعا مینماید به بالای کشتی بیائید. چون مرا دید بعدازتحیت وسلام گفت نام من‌سکینه است ازاعراب ساکنین اطراف بغداد، طفل بودم که با پدرومادر بهندوستان رفته وپدر بنای تجارت نهاد زمانی نکشید که پدر رخت بسرای باقی کشید ومادرم‌نتوانست برای جمع اموال بوطن عودنماید، سالی‌چند گذشت وسرمایه ازدست رفت ومرا بشوهرداد ایامی نگذشت که مادر و شوهربه پدرملحق گشتند و

مشاطه مرا بفریفت و بچاهم انداخت نذرها کردم تا نجات یافته مذهب من جعفری است و آنکه بدامش افتادم ناصبی بود چهارماه قبل دعاها باجابت قرین گشت، شبی درعالم واقعه بزرگواری گفت قد نجرت یا سکینه والله یقربك السلام. فردای آنشب خبردادند شوی تودر فلان مارکیت یعنی بازار بمرد ورفقایش به‌آداب خودشان اورا تجهیز نموده و بحکم قانون آنچه مالیهٔ اوسهم من می‌شد دادند وخلاصی حاصل‌شد. پنجهزارروپیه دربمبای بانك امانت نهاده وهزار روپیه همراه است که مخارج زیارت ائمه عراق‌نمایم، ازخانوادهٔ آقای سلطان محمد شاه شنیدم توهم‌بدان خیالی خواهشمندم که همه جا باتوباشم که من زنی بیش نیستم و درکشتی امن است میترسم چون بخشکی رسم گرفتارمکاری مکاره وهمراهان اشرارشوم.

خلاصه درتمام‌مشاهد مشرفه باما بود زبان عربی که لغتش بودفارسی وهندی‌وانگلیسی را هم خوب میدانست وغالباً ادعیه مأثوره‌یوم ولیله را حفظ داشت ودرمذهب جعفری‌چنان ثابت بود که مزیدی برآن نبود. به‌آقا میرزا صدرا سفارش نموده که هنگام‌حرکت کشتی‌از بغداد اورا به‌کاپیتان‌سپرده به بمبای برسانند وهنگام وداع یك‌ثوب مفرش رختخواب وبرنس وجعبه‌کارژاپن ومبلغ یکصد روپیه نیازآورد باصرار ازوی قبول شد.

سه‌شنبه بیستم اول آفتاب واردکاروانسرای اورته خان شده‌پنج فرسخ است وجه‌تسمیه آنستکه اورته درلغت ترکی بمعنی وسط وآن کاروان سرا درمیانهٔ بغداد وبعقوبا واقع شده است و از امیر مرحوم حسین خان حسام‌الملك همدانی‌تعمیری لایق شده الیوم بخان امیر معروف است وآنرا نیز خان بنی‌ساعد گویند، آبش گوارا نیست وچاهی که هست عذب نبود مشك‌آب صحیح که ازمسافت بعید می‌آورند ابتیاع شد.

چهارشنبه بیست‌ویکم بعقوبا منزل گرفتند. قال فی‌المراصد بعقوبا بالفتح ثم‌السکون وضم‌القاف وسکون‌الواو والباءالموحده و یقال لها بابعقوبا ایضاً مدینة هی قصبة طریق خراسان‌بینهاوبین بغداد عشرة فراسخ کثیرالبساتین یسقیها نهرحلووعلیه فی وسطها قنطرة تتصل بسوقین من‌جانبیها وبها حمامات ومساجد.

وصاحب نزهة‌القلوب گوید بعقوبه نام یکی ازملازمان انوشیروان بوده وآن‌قصبه را عمارت‌نموده باری‌امروزه بقرب هزارباب خانه دراوست‌وشصت‌قریه مضافات اوست، نخلستان فراوان ونارنج ولیمو وپرتقال بی‌پایان دارد ومیوه‌های گرمسیری آن بسیار ودرزمین‌هموار اتفاق افتاده.

آقا سیدمحمد ساکن طهران برادر حاجی سید کاظم صراف بعزم زیارت ائمه وحج بیت‌الله دراینجا امروز وارد شد وازبعقوبا بسرمن‌رای‌مشرف میشوند بسیار راحت‌ونزدیك منزل اول‌قزانیه (غازانیه)، دوم خان نجار ازآنجا بسامرا وارد میشوند. امشب وفرداشب را دربعقوبا توقف است ولیله جهنی جهنمی است.

شب شنبه بعد از نماز عشا برای منزل شهروان شد رحال شد در بین راه بواسطه جداول و بلندی و پستی زحمت بسیار وارد آمد بعلاوه ناامنی، واگر کسی از قافله باز ماند دیگر آوازش نیاید .

میان منزل خان خورشید زیاده از حاجت آبادی ندارد قریب دوفرسخ که از خان مذکور دور شدند بمزار مقداد علیه الرحمة رسیدند وترجمهٔ آنجناب در وصل اول این کتاب مذکور است، کاروانسرا و باغ و آبادی دارد تا شهروان یك فرسخ است .

شنبه بیست و چهارم یك ساعت ونیم ازآفتاب برآمده وارد شهروان گردیده راقم گوید آنچه ازمراصدالاطلاع مستفاد میشود شهربان بیای موحده است نه واو، بهرتقدیر قریه معتبر و آبادیست باغات خوب دارد، سه ساعت از شب گذشته بنای بار وترك خواب و خمار است .

منزل قزل رباط مسافت پنج فرسخ است این راه مثل سابق بواسطه جوی و جدول وخرابی معبرآنها وانداختن آب درصحاری سخت میگذرد و مالها فرومیروند واگر کسی بازماند دیگر نرسید. مردمان این دومنزل زیاد تعصب وتحنف دارند .

قزل رباط ده معمور ومغمور است ازبساتین وکاروانسراقریب پانصد خانواروغالب کرد وترك زبان،هندوانهٔ آنجا ممتازاست، هوایش اگرچه گرم ولی آبش سازگار. سه ساعت از شب گذشته بنای حرکت بسمت خانقین است مسافت پنج فرسخ است یکساعت از آفتاب برآمد وارد منزل شده .

در بستان السیاحه خانقی بدون نون اخیر ضبط فرموده و فی القاموس وخانقین و خانقون بلد بسواد بغدادلان النعمان خنق به عدی بن زیدالعبادی حتی قتله وبلد باالکوفه وفی المراصد خانقین بلدة من نواحی السواد فی طریق همدان من بغداد بینها وبین قصرشیرین الی حلوان ستة فراسخ بها لمن یریدالجبال عین النفط عظیمه کثیرة الدخل و بها قنطرة عظیمة تکون اربعة و عشرین طاقاً کل طاق عشرون ذراعاً علیها جادة خراسان الی بغداد. راقم گوید ازاین پل اثری نبود وبزحمت عبور نمود وحاجی محمودنام تاجر تبریزی بنای پلی نهاده یازده طاق قرار داده‌اند، پایه را محکم نموده ولی هنوزبرآنها طاق نزده، درهرحال جای معموروآباد ومحل حکومت قائم‌مقام ومفصل تلگرافخانه ایرانی وعثمانی‌است ونایب کارپرداز ایران درکمین زوار .

میرزا نصرالله خان که با جمعی سوار بهمراهی جنازه مصطفی قلی‌خان سهام‌السلطنه بنجف اشرف‌رفته ومراجعت مینماید درهمراهی‌زوارمخصوص‌نسبت باین‌حقیرلوازم‌مودت را منظور داشت والا دراین‌دوسه منزل‌پرخطروازدست نایب عجم‌وگمرکچی وتذکره‌چی‌معلوم نبود بسلامت عبور نماید .

شام را درمنزل آقا میرزا نصرالله خان مدعواً صرف نموده برای منزل قصر شیرین سوار شدند شش فرسخ است یکفرسخ که راندیم بقراولخانه منظم خوب عثمانی که آخرحد است رسیده دو فرسخ دیگر که رفتند به قلعه سبزی رسیدند سرزمینی است که قتل و غارتها درآن شده، خوب است تپه سرخی آنرا گویند .

ازاین قلعه‌سبزی دلم پاك نیست | بزوار هرچه رسد باك نیست

سزاوار اینست که برای امنیت وحفظ حدود، دولت ایران قراولخانه ترتیب دهد، قدری راه بلند وپست است وتنگه وتپه دارد که مأمن دزدان دولتین است .

سه‌شنبه بیست وهفتم سه ازروز برآمده بقصرشیرین آمده درمراصدالاطلاع گوید مراد از قصر بنای محکم وعالیست واصل قصر درلغت بمعنی حبس است لقوله تعالی **حورمقصورات فی الخیام** ای محبوسات فیها وقصر نام مواضع بسیاراست وبواسطه مضاف الیه معلوم میشود مانند قصر ابیض که کسری درمداین ساخت ودرغالب برای اختصار در نسبت حذف مضاف الیه میشود وبمضاف نسبت داده میشود میگویند قصری بترك اضافه. قصرشیرین خسرو پرویز بنام شیرین معشوقه خود طرح انداخت وابنیه عظیمه ومتنزهات بساخت .

ودرمراصد گوید هواحد عجایب الدنیا وصورة شیرین مصورة فیها .

ودربستان السیاحه فرماید قصرشیرین نام دو موضع است یکی در فارس نزدیك کوه دنا وآبادی ندارد ودیگری قریه‌ایست مابین کرمانشاهان وبغداد. درکتب تواریخ مسطوراست که خسروپرویز جهت زوجه ومعشوقه خود شیرین نام قصری عالی ومرغوب وعمارتی خوب از سنگ احداث کرد وقلعه محکم وجوئی ازسنگ تراشیده برآورد وهنوز آثاراو باقیست.

اما بسلیقه راقم آن محل قابل آن قصر وعمارت نبود معلوم نیست که خسروپرویزچه فکر نموده . باری هوای گرم دارد وآبش هم چندان عذوبت ندارد، علف خرزهره که سم حیوانات است درآن دیار فراوان است وباغات ندارد وزراعتش بسیار کم است، انتهی.

نامه‌نگار گوید باین‌واسطه بود که دولت عجم تباه گردید. شبانه‌روز که سلطان درفکر مشتهیات نفس باشد وبرای زنی که نامش شیرین ولی ازخیال شکر اصفهانیه کامش تلخ وبا فرهاد سنگ‌تراش نرد عشق میبازید کرورها مصارف نماید .بدیهی است مال آن ملك زوال است وعجب آنکه ما خیره‌چشمان بدیده عبرت ننگریم. هذه قصورهم این قبورهم .

خلاصه این‌دهکده درتپه‌وتنگه واقع وازکنارش رودی بگذرد وقلیلی باغ درآنطرف رود که جوانمیر معروف قصری مشید بناکرده بنام مسعودیه واموال مسروقه راآنجا جمع مینمود مشهود میشود وتفصیل جوان‌میر وبقتل‌رسیدن وی درتواریخ عهد ناصری مذکوراست تلگرافی‌لازم بود بطهران و کرمانشاهان مخابره شد. سه ساعت ازشب گذشته بنای‌سواریست

تا منزل زهاب پنج فرسخ است وراه قدری سنگلاخ و بلند و پست است درسرهرفرسخی برجی ساخته اند که تفنگچی خیالی میماند دوفرسخ که راندند بدره خمپاره رسیدند.

چهارشنبه بیست وهشتم ساعتی ازروز گذشته درمنزل زهاب کنار پل رودخانه نزول نموده جای با صفائی است. زهاب بازای هوز بخط جناب نورعلی شاه دیده شده وهوالصحیح. در برهان قاطع گوید بفتح اول بروزن شهاب تراویدن آب میباشد از کنار رودخانه و چشمه و تالاب وامثال آن وموضع چشمه را نیز گویند وآبی که قعرش پیدا نباشد وچشمه یی که هرگز نایستد وپیوسته روان باشد واین معنی بکسراول نیز آمده است.

ودر بستان السیاحه درحرف ذال ترجمهٔ آنرا آورده و میفرماید قلیل زمانی است در تصرف اولیای قاجاردرآمده مردمش همگی کرد آبش فراوان وهوایش گرم وخاکش حاصلخیز از فواکه انجیرش خوب قبل از این آباد بوده اکنون قریب پانصد خانوار است و چند قریه مضافات اوست. جناب قدوة العارفین نورعلیشاه طاب ثراه چندگاه درآن قصبه سکونت داشت وجمعی دردایره آنحضرت درآمدند، انتهی. راقم گوید اوقاتیکه احمد پاشاوالی بغداد درزهاب بود نهایت محبت را باوی داشت وقصایدی درمدح پاشا فرموده ازآنجمله:

ندانم ماه من یا آفتاب است	که نورش تافته برشیخ وشاب است
نه ماه و آفتاب آن شهریاریست	که پیشش بنده ماه وآفتاب است
سمی احمد مرسل امیریست	که عزمش محکم و رایش صوابست
مقامش چون کسی را دست نبود	مقیم جنت آباد زهاب است

حکومت آنجا ازطرف ایالت کرمانشاهان با علی مردان خان است چند ارابه توپ وسربازهم با اوست. پنج ازشب بنای رحیل و شنیدن قال وقیل است منزل میان طاق و پنج فرسخ سنگلاخ وگردنه وگدوك وکوه وکتل است نمازصبح را درگردنه خوانده وبملاحظه مراعات مالها سوارنشده یکفرسخ ونیم پیاده رفته.

پنجشنبه بیست ونهم دوساعت ونیم ازآفتاب گذشته وارد کاروانسرای طاق کرا شده دربستان السیاحه مذکوراست کرا بکاف فارسی نام شخصی ازملازمان خسرو بوده و آن طاق را در اثناء راه قریه کرند و قصبه زهاب بنا نموده وآنرا درمیان راه ساخته واز سنگهای عظیم پرداخته خالی از غرابت نیست با وجود آنکه قرب هزار و سیصد سال است هنوز باقیست.

خلاصه این منزل میان دره افتاده آبهای جاری ودرختهای جنگلی بسیاراست وییلاق خوبی است چند خانوار کرد نزدیك کاروانسرامنزل نموده شیروماست وکره وپنیرودوغ خوب میباشد. پنج ازشب بنای باروترك یاراست منزلگاه کرند وچهارفرسخ است دوفرسخ سنگلاخ ومعروف است بگردنه نعل شکن.

جمعه سلخ یکساعت از آفتاب بر آمده به کرند در آمده، کرند با کاف تازی بر وزن مرند در دامنه کوه واقع شده طرف مغرب و جنوبش گرفته و مشرق و شمالش گشاده، هفتصد باب خانه دراوست و چند پارچه قریه مضافات اوست. باغات فراوان و آبهای روان و انگور آنجا خوبست وصنعت آهنگری نهایت مرغوب، غالب مردمانش علی اللهی خوانده شوند ولی از حقیقت انسانی وازفضایل نفسانی دور و مهجور و دزد و شرورند، شب را تا صبح باید کشیك کشید که مبادا مستحفظین دستبردی بزنند.

شنبه غره شوال المکرم امروز در کرند توقف است با بعضی اساتید آهنگر صحبت نمود میگفت اگر دولت ترویج ما کند تفنگ جدید الاختراعی میسازیم الی غیر ذلك. سه ساعت ازشب بنای حرکت است برای منزل هارون آباد شش فرسخ است بقدر ثلث فرسخ سنگلاخ و بعد هموار شد و گاهی تپه و تل سر راه بود.

یکشنبه دوم ساعتی از آفتاب رفته وارد قریه هارون آباد گردید. در بستان السیاحه مسطور است هارون آباد بلوکیست بهجت بنیاد از توابع کرمانشاهان واز مضافات کردستان قرب چهل پاره قریه معموره دارد آبش بسیار وهوایش سازگار واکثر دهات آن درزمین هموار اتفاق افتاده وطرف جنوب وشمالش گرفته و دوطرفش گشاده وخاکش حاصلخیز ومردمش کرد ولر وازدانش تهی وازجهل پرند.

راقم گوید طایفه کلهر در آنحدود سکنی دارند و رضا قلیخان کلهر رئیس و بزرگ آنها سالها بحکومت آن بلوك منصوب بود و مشرب مرحوم شیخ احمد احسائی و حاج سید کاظم رشتی را داشت اما برادرش محمد حسنخان با ارباب صدق وصفا محبت میورزید و هر کس از آنجا عبور می‌نمود ازاحسانش بی‌بهره نبود. عمارت خوبی از رضا قلیخان که هنوز ناتمام است منزل نمودیم سید عبدالرحیم از زواره اردستان که با میرزا نصرالله خان مذکور رفیق طریق است و باما شفیق، گاهی متغیر می‌شد پر بیمزه نبود. دوساعت ازشب بنای بار است برای مای دشت، مسافت شش فرسخ است راه سنگلاخ و از بلند و پستی وگردنه و گدوك خالی نیست.

دوشنبه سیم ساعتی از روز رفته بکاروانسرای ماهیدشت وارد گردید محمد کاظم خان سرتیپ حاکم است، مردیست محترم واز برادران طریق ولدالصدقش باپدرهمقدم و باما همدم. گندم این دشت معروف ودر کثرت مشهور واوقات بارندگی بواسطه گل عبور ازاین دومنزل مشکل وتا شهر کرمانشاهان چهار فرسخ است.

مخفی نماناد آنچه درالسنه مذکور ودر گلزار دوم بستان السیاحه مسطور است نام آن بلوك را ماهی دشت گویند باهای هوز ولی آنچه در مراصد ضبط نموده مایدشت قلعة و بلدة من نواحی خانقین بالعراق.

سه شنبه چهارم وارد کرمانشاهان شده جناب سید آقا بزرگ که ترجمه‌اش در ذیل احوال خیریت مال منورعلیشاه سبق ذکر یافت منزلی برای ورود فقیر مقرر داشته بود آنجا منزل نمود. در برهان گوید کرمان‌شهان بروزن بریان پزان نام‌شهری ومدینه‌ایست و در قاموس آورده قرمیسین نزدیك دینورمعرب کرمانشاهان است ودر مراصدالاطلاع گوید قرمیسین قریب کرمانشاهان است برجاده عراق و قصرشیرین وطاقی که درآن صورت شبدیزوشیرین است در آنجاست .

راقم گوید مقصود غیرقصرشیرین مذکوراست بقرینه طاق و مراد از طاق طاق بستان است که در یکفرسخی‌شمال کرمانشاهان واقع وچشمهٔ بزرگی از زیرآن روان است وآنرا فرهاد بفرمودهٔ شیرین بساخت وآنچه الحال ازحجاری آن استاد نمایان‌است درآنکوهی که بکوه بیستون اتصال دارد نخست ایوانی بارتفاع هفت ذرع وعرض نیزهمان اندازه‌ازآنکوه تراشیده وآنگاه شکل اسب شبدیزوخسرورا که برآن سواراست نموده ونیزصورت شیرین و شاپور وبردیواره یمین ویسار صور وحوش وطیور واشجار چنان کنده که گویا جان‌دارند و انصاف ازعجایب‌آثار ایرانیان است افسوس که قدرش‌نمیدانند وعلی‌الجمله کرمانشاهان از بلادقدیمه کردستان وطرف جنوبش‌فی‌الجمله واسع وآبش‌ازرود وناگواروهوایش‌مختلف و ناسازگاراست باغاتش بسیار وحبوبش فراوان، گویندآنشهررا بهرام بن شاپور ذوالاکتاف احداث‌نمود ووقتی‌انوشیروان‌عادل درآن دکه صدگزدرصدگز بنانموده بوده خاقان چین‌و قیصرروم‌ورای‌هند رادعوت‌فرموده وجشنی‌عظیم‌درآن‌دکه برپاشدوخسروپرویز باغی‌بمساحت دوفرسخ دردو فرسخ‌طرح‌انداخت وانواع‌وحش‌وطیرودرختان‌بارور‌درآن‌قرارداد ودرزمان آقامحمد علی‌مجتهد سید معصومعلی‌شاه درآن بلده بعزشهادت رسید وازاثراین شررخمس آبادی‌آنجاراسیلاب خراب‌کرد وازمرض وبا وطاعون بسیاری بدیارنیستی رفتند واصل‌آن شهردربلندی‌وپستی‌واقع‌شده بقرب‌ده‌هزارخانه‌میشود وآب روان‌دربیشترخانه‌ها جاری‌است.

ذکر جمعی که درآن بلده با این ضعیف طریق مودت پیمودند

حسین خان حسام الملك

امیرالامراءالعظام حسینخان حسام‌الملك خلف‌الصدق علی‌خان نصرةالملك‌ابن رستم خان قراگزلوی همدانی ازپدربقبیلهٔ مرحوم مجذوبعلی‌شاه و ازسمت مادر بخاقان مغفور فتحعلیشاه نسبت رساند و ترجمه نواب علیه زبیده خانم والدهٔ امیر بی‌نظیر، درذکربنات عارفات مرحوم خاقان سبق ذکر یافت وبعد از اطلاع از ورود فقیردعوت مخصوص فرمود و در ضمن صحبت حکایت کرد که بعلاوه درویشی موروثی در شیراز از خدمت رحمتعلی شاه اکتساب طریقت نموده‌ام وچنین وچنان مشاهده، واین وآن فرموده‌اند .

خدای پیوسته روانش را شاد کناد، مردی نیك نهاد وخوش اعتقاد بود یادگاری که در روزگار ازوی باقیست فرزند فروزنده اوزین العابدین خان حسام الملك میباشد گویند در سخاوت وعطا تالی معن زایده است .

جلال الدین میرزا محتشم الدوله

نواب جلال الدین میرزا محتشم الدوله از ابناء امام قلی میرزا عمادالدوله و محمد باقرمیرزا خلف محمدرحیم میرزا وحسام الدین میرزا معروف به آقا جان سلطان خلف الصدق محمد رضا میرزا که ذکرش درعارفین ابناء خاقان گذشت .

چهارشنبه پنجم بحمام رفته گرمابهٔ حاجی شاه نوازخان خوب وپاکیزه ومرغوبست عود بمنزل نمود جمعی دوستان برای ملاقات آمده بودند .

پنجشنبه ششم بازدید معارف آداب شیخ شهاب الدین حکمی الاسلوب رفته امیر را با وی محبتی است اما سخنانش خام وعقایدش ناتمام بودشنیدم یکسال بعد درهمان دیار بدرود عالم ناپایدار نمود. شب را درمنزل محمدکاظم خان سرتیپ وفرخ خان وابناء گرامش موعود وانجمن احباب بود .

جمعه هفتم بتماشای بعضی نزهتگاه‌ها دراطراف شهررفته الحق پل قراسوخوب پلی است ولی بعد ازشهادت سید معصومعلی‌شاه نمی‌توان دید. سه ساعت ازشب باید روانه بیستون شد مسافت شش فرسخ است وتا کوه سفید که بقدر یك میل ازشهر دوراست آقا سید اسماعیل و جمعی ازاخوان الصفامشایعت نمودند .

شنبه هشتم وارد بیستون شده و از عجایب آنجا همان کوه معلق است که آدمی گمان کند که الان می‌افتد. فرهاد بی‌چاره چقدردر آن کوه تیشه زده وعشق راپیشه گرفته .

آن صدا کز کوه کندن تیشهٔ فرهاد داد　　　دادا این معنی که ازبیدادشیرین داد داد

اما آنجا نماندیم درنیم فرسخی که بیدستان ودوسه خانوارآبادی و صفائی هم داشت افتادیم گفتند نامش نادر آباد است. یکشنبه نهم اول آفتاب وارد صحنه شده مسافت چهار فرسخ است .

دربستان السیاحه مسطوراست صحنه قریه‌ایست در دو منزلی کرمانشاهان مابین کوه بیستون و کنگوراتفاق افتاده وجوانب آن گشاده جائی خوب ومحلی مرغوب است آب روان و باغات فراوان داردمردمش اکثرعلی اللهی. دوساعت ازشب بنای بارشد ودست بکار، منزل کنگور چهارفرسخ یکفرسخ ونیم گدوك و مال سواری مفلوك. دوشنبه دهم هنگام صبح وارد گردید .

درمراصد گوید کنگور بکسر کاف وسکون نون وفتح واو بلدهٔ کوچکی استودر آنجا قصر عجیب وآنراقصراللصوص گویند .

راقم گوید آن قصر را خسرو پرویز بنا نهاد واز عجایب آن چیزها نویسند وچون لشکر عرب بآنجا رسید دواب آنها را بدزدیدند لهذا نام آنرا قصراللصوص نهادند والیوم قصبه‌ایست معمور ولوازم زندگانی در آن موفور. دستگاه تلگراف وپستخانه‌دارد چند قریه توابع اوست واز آنجا راه بهمدان وتویسرکان جدا میشود .

سه شنبه یازدهم، اول آفتاب وارد قریه فرسفج مشتمل بر باغات و مزارع وجای با صفاست، تاقصبه تویسرکان دوفرسخ است، بناشد رفقا بااحمال واثقال باین ترتیب بروند. حسین آباد یا جمیل آباد اول چهارفرسخ دوم سه فرسخ بعد از آن قزان یا ننج پنج فرسخ است بعد از آن سرپل دیزآباد چهارفرسخ است باید بروند دیزآباد وحقیر مجردانه برود تویسرکان وملایر برای احوالپرسی دوستان ودر دیزآباد بقافله ملحق گردد .

دوساعت بروزمانده وارد تویسرکان شده ودرمنزل شیخ محمد طاهر که الفتی بود و درسفری از سبزوار تا بطهران رفیق طریق بوده نازل شده کمال مسرت حاصل نموده درلوازم پذیرائی کوتاهی نکرد ، ولد ارجمندش شجاع‌الدین بزحمات مهمانداری افتاد. آقا میرزا اسماعیل خان نائب‌الحکومه وآقا میرزا رضای مستوفی وجمعی از آشنایان واز آنجمله جناب آقا میرزا فخرالدین برادر امام جمعه آنجا که سیدی است عالیجناب و مدتی در طهران هم حجره بودیم بدیدن آمدند .

چهارشنبه دوازدهم برای گردش و تماشا اول به سرکان رفته یکفرسخ است قصهٔ کمر بستهٔ آنجا معروف وخوشی آب وهوای آنجا مشهور است ودرویشان خاکساری وجلالی وعجم دراین فصل در آن مکان مینونشان جمعیتی وهای و هوئی دارند ومردم قربانی آورند و به ظاهر آن قریه مزاریست گویند قبر ابوالمحجن است که این شعر اوراست .

اذا مت فادفنی الی جنب کرمة ... تؤدی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفننی فی الفلات فاننی ... اخاف اذا مامت ان لا اذوقها

وشجاعت اومخصوص درجنگ قادسیه درفتوحات عرب مسطور است ودرتواریخ مذکور در بستان‌السیاحه میفرماید تویسرکان قصبه‌ایست نیك و مردمش تاجیك و اطرافش فی‌الجمله واسع، آبش ازچشمه سار وخوشگوار وهوایش بسردی مایل و سازگار و قریب دو هزار خانه در اوست وصد پاره قریه مضافات اوست . میوه سردسیریش فراوان و ممتاز و حبوب وغلاتش ارزان ومردمش نیك محضر وستوده سیر. ما بین نهاوند وهمدان اتفاق افتاده.

سید رضی‌الدین آرتمانی

آرتمان قریه‌ایست در نیم فرسخی تویسرکان ومحلی مسرت توأمان. سیدرضی‌الدین آرتمانی‌درزمان شاه عباس ماضی‌بوده صاحب دیوان است وساقی‌نامه مشهوری دارد.

و از سادات آن دیار جناب طریقت مآب سید محمد تقی‌الملقب بمهدی علی مظهر الطاف خفی وجلی است صاحب صدق وصفا ومهروفاست الحق‌قریه آرتمان وسرکان‌روضة من ریاض‌الجنان، دراینوقت‌ازمعارف سخنوران‌آن ملك مقرب درگاه سبحان‌میرزااسماعیل خان است وترجمهٔ اووبعضی اشعارش‌بزودی مذکورگردد.

شب را منزل‌آقا میرزا رضای مستوفی موعود بود صرف شام و ختم‌کلام شد.

پنجشنبه سیزدهم به دولت‌آباد ملایرروانه شد شش فرسخ است کتل وگردنه بین راه ودزدگاه، ازآن‌گدوك که خلاص‌شده دهات‌دولت‌آبادنموداراست‌بقرب‌قریه زیرآبی‌وحسین‌آباد برای ناهارافتادیم تا اینجا سه فرسخ است طرف عصروارد دولت‌آباد شده.

دربستان‌السیاحه مسطوراست که ملایر بروزن‌جلایر بلوکیست‌ازعراق‌عجم‌وناحیه‌ایست مسرت توأم، آبش اکثرازقنوات وخوشگواروهوایش‌اندك بسردی مایل‌وسازگارومحتویست برقرای دلگشا ودهات رغبت فزا،اکثرقرای‌آن درزمین‌همواراتفاق‌افتاده وجوانب‌اربعه‌اش گشاده، باغاتش فراوان و غلاتش‌ارزان، طرف شمالش بجبال‌الوند متصل‌وجنوبش به‌ولایت بروجرد اتصال دارد، مشرقش ناحیه کزاز و مغربش تویسرکان و اکنون دارالاماره‌آنجا قریه چوبین است.

وچون مرحوم شیخ علی میرزا پور خاقان‌آن‌قریه را نشیمن‌نمود بدولت‌آباد موسوم فرمود، انتهی. وبقرب سیصد قریه توابع اوست قلعه و بارویش ازخاك، چهارخیابان و عمارت حکومتی و تلگراف خانه و بازار و کاروانسرا ها دارد و احفاد شیخ‌الملوك در آنجا بسیارند.

و سید حیدرخان ازاجاق علی‌اللهی باصرارحقیر را بمنزل خویش برد نهایت وداد منظور داشت وچون حکومت محال ثلاثه که تویسرکان و نهاوند وملایرباشد با نواب اسعد والا حاجی سلطان محمد میرزای سیف‌الدوله ولد سعادتمند حضرت والا سلطان‌احمدمیرزا عضدالدوله خلف خاقان مغفورمتعلق بود ومحبت‌آن معزی الیه بااین طایفه زیاده‌ازآنست که بتوان وصف نمود حسین علیخان دنبلی‌امین‌عدلیه راکه وقتی حکومت شاهرود وبسطام داشت ودرملایرنائب‌الحکومه ودیوانخانه سپرده باوبود نزد فقیرفرستاد بعداز ابلاغ سلام ومودت واکرام‌چنین پیام داشت که درنیم‌فرسخی که پارك وباغ وعمارت ودستگاه و املاك مخصوصی والاست بآنجا خدمت رسیده اکتساب فیوضات وادراك ملاقات نماید.

بعد ازساعتی نواب اکبرمیرزا پسرمرحوم احتشام الدوله ساکن بروجرد بدید آمد بسیار نیك اعتقاد وطالب راه رشادش یافتم .

جمعه چهاردهم علی الصباح نواب جلیل الدوله امیرخان و امیرزاده رضا خان ابناء گرام حاجی سیف الدوله امر باحضار اسب نموده روانه پارك شده وخدمت آن گوهر پاك رسیده تا چهار بغروب ازهرگونه صحبت ونعمت درمیان بود وبرای رفتن بدیزآباد مال سواری و رفیق طریق که ما رابقافله برساند حاضرنمودند سلام وداع گفته روانه گردید، شش فرسخ را سه ساعت طی نموده رفقا هم امروزبدیزآباد رسیده بودند وازملاقات یکدیگرشادی وطرب حاصل وساقی باقی ازجام اشراقی مستحقان رامی پیماید. دوساعت ازشب گذشته بنای حرکت شد و کجاوه امشب قدرش معلوم گردیده .

ازدیزآباد ببعد جزوحکومت عراق است و منزلگاه ساروق، شنبه پانزدهم ویکشنبه شانزدهم دراینجا وقف واین قریه ازورثه مرحوم قائم مقام است. شب رابرای منزل سیاوشان میروند هفت فرسخ است وآبادی بسیاردربین راه باشد ازآنجمله قریه آهنگران چهارفرسخی ساروق منزلگاه زوار است. دوشنبه هفدهم یکساعت ازروزگذشته وارد قریه سیاوشان شده دیدیم نواب عصمت السلطنه صبیه مرحوم حاج معتمدالدوله را با دستگاه برای مزاوجة حسام الملك مذکوربکرمانشاهان میبرند سبحان الله چون بطهران رسیدیم خبر فوت داماد رسید و از عروس دهر کامی ندید. دوساعت از شب گذشته بنای حرکت بطرف جهرود شد پنج فرسنگ است اندکی راه ناهموار .

دربستان السیاحه مذکوراست جهرود بکسرجیم وسکون ها وضم را بلوکیست بهجت توأم چند قریه معموره دراوست. باغاتش خوب وبساتینش نیکو. آن بلوك ازمضافات قم آبش گوارا هوایش سازگار در میان جبل واقع و اطرافش فی الجمله واسع . گویند اصل محقق طوسی ازآنجا بوده وارباب کمال بسیارازآنجا ظهور نموده اند .

چهارشنبه نوزدهم منزل تاج خاتون است شبانه چهارفرسخ آمده ایم دوفرسنگ از راه بلند وپستی دارداین ده را جناب میرزا رضا قلیخان متصوف المتخلص منصور منصرف وی درویشی متظرف و با راقم مهربان و از ارباب ایقان و ترجمهٔ خویش را در اول دیوان خود نگاشته است وازآن است :

این مرحلهٔ عشق نه چون راه حجازاست	مردیم دراین راه زبس دورودرازاست
شوئید بمی دامن پرهیز که اینك	تکبیر بلنداست که درعشق نمازاست
بستند اگر دربه رخم از همه عالم	صد شکرخدا راکه درمیکده بازاست
صد قرن فزون میرودازقصهٔ محمود	هرجا که روم قصهٔ محمودوایازاست
غرق است تن ازآب دوچشمان ولیکن	دل ازشررعشق تودرسوزوگداز است

منصوراز این پس نرود جانب مسجد | کورا بخرابات مغان روی نیازاست

***

منم آن درخت وحدت که برم بود خدائی | بنشین به سایهٔ من که رسی بکبریائی
صنمی گزیده‌ام من که رخش خدا نماید | بنگر ز دیدهٔ من به رخ خدا نمائی

***

زلف است برخ یا که بمجمر عوداست | زین مجمروزین عود دلم پردوداست
خالت حجرالاسود ورخ کعبهٔ دل | من حاجی وتقبیل توام مقصود است

ازمرحوم منورعلی‌شاه فیض یافته وروزگاری درشیرازوسالیانی درطهران مصدر کارهای دولتی بود والحال گوشه گرفتن رابهتر و عزت وسلامت را درعزلت دانسته غالب خطوط را خوش نویسد. یکساعت ازشب برای قم قیام نمودند مسافت شش فرسخ است باین ترتیب: سالیان دوفرسخ، تپه سلام سه فرسخ، ازآنجا گنبد معصومه نمایان است.

پنجشنبه بیستم الی سه شنبه بیست وپنجم درآن بلده متوقف بود .

قال فی المراصد قم بضم وتشدید المیم تذکرمع کاشان مدینة اسلامیه لااثر للعجم فیها بها ابارلیس فی الارض مثلها عذوبة وبرداً وابنیتها بالاجروفیها سرادیب فی نهایت الطیب ومنها الی الری مفازة سنجة فیها رباطات وقناطیر ومناظروهی بین اصفهان وساوه واهلها کلهم شیعة امامیة وبین قم وساوه اثنی عشر فرسخاً وبینها وبین قاشان مثل ذلك و قال فی الکاف والمیم کمندان هواسم قم فی ایام الفرس ولما فتحها المسلمون اختصروا فسموها قما .

ودر بستان السیاحه مسطور است که آن شهررا طهمورث دیوبند احداث کرد و بمرور ایام روی بخرابی نهاد وحجاج ابن یوسف ثقفی برتعمیرآن همت گماشت .

ودرمجالس المؤمنین مسطوراست ابتدای بنای قم درسنه هشتاد وسه هجری در زمان عبدالملك بن مروان روی نمود وتفصیلی ازمعجم البلدان نقل نمود، حاصلش آنکه قم معرب کمندان است. علی‌ای حال آن شهردر زمین همواره واقع وجوانب اربعه‌اش واسع وبطرف مغربش کوه نزدیك است وقدیم شهری بزرگ بوده ودرفتنه افغان خراب شده اکنون چهار هزارباب خانه دراوست ونواحی بسیارخوب مضافات اوست، قهستان آباد دارد غلاتش ارزان ومیوه‌اش فراوان خربوزه وانجیروانارش ممتاز، مقابرعلمای اعلام ومحدثین عظام و امام زادگان فخام واولیای کرام درآنجا بسیارومزارفیض آثارفاطمه بنت موسی الکاظم(ع) درآنجا مطاف اهل روزگار است واصحاب فضل وکمال وارباب جاه وجلال ازآن دیار بسیار ظهور نموده، ازطبقات محدثین و وزرای با تمکین و عرفای شامخین و چون دور به ما رسید آسمان طپید .

ودراصل دوم این کتاب درترجمهٔ ملامحمد طاهرقمی حدیثی از علل الشرایع در وجه

تسمیه قم مذکور شد فلیلاحظ و با این حدیث تشدید میم محل تأمل است ودر بعضی روایات آمده اذاعمت البلدان الفتن والبلایا فعلیکم بقم وحوالیها ونواحیها فان البلاء مدفوع عنها، و از عماراتیکه در آستانه معصومه بناشده صحن جدیدست که مرحوم آقا ابراهیم خان امین السلطان طرح انداخت وباطرافش حجرات ساخت وایوان آنرا آئینه نمود والحق از آثار نیك اوست ومهمانخانه ایست که درسمت مغرب رودخانه ساخته اند واتمام آن با نضمام راه شوسه تاطهران بعهده فاضل عالیمقدار آقا میرزا نظام مهندس الممالك غفاری کاشانی مقرر گردید وتاریخ اتمام آن عمارت و مهمانخانه چنانچه بدور کلاه فرنگی باغچه مهمانخانه اشعاری کتیبه نموده اند اینست :

نظام سال بنایش زفتح خیبر گیر (۱۳۰۰)

وبعد از آنکه راه ساخته شد جاده قدیم که منازلش پل دلاك، حوض سلطان، کناره گرد بود بهم خورد والان دریاچه شده واین طریق جدید ازدولت بسی مخارج درآن صرف شد و عاقبت امتیاز آن راه الی شوشتر ودزفول با نگلیس پرتلبیس داده شد برای عابرین تحمیلاتی مقرر واز بارکش پولی مقدراست .

دوساعت ازشب سه شنبه بیست وپنجم گذشته برای منزل منظریه سوارشدیم چهارفرسخ است ونام اصلی آن شاشگرد است ودر مراصد گوید شاش قریة بالری، ومیشود مغرب چاچ باشد چنانچه شهرشاش ماوراءالنهر چاچ بوده. کاروانسرای خوبی ساخته اند .

دوساعت ازشب چهارشنبه بیست وششم گذشته برای منزل علی آباد روانه شده پنج فرسخ است ازکنارهٔ دریاچه جدید میگذرند. علی آباد باغات وعمارات وحمام وکاروانسرای خوب ومرغوب دارد و بنام جناب اشرف علی اصغرخان امین السلطان صدراعظم بناشده .

پنجشنبه بیست وهفتم منزل حسن آباد وهفت فرسخ است کاروانسرا و آبادی دارد جمعه بیست و هشتم شوال المکرم سنه مذکوره بزیارت امام زاده عبدالعظیم مشرف گردیده بدارالخلافه وارد شد واین سفر یکسال وبیست واندی روزامتداد داشت وبعد ازچندی کهاز دید وبازدید فراغت حاصل نموده روزی به زیارت مزار مرحوم معطرعلیشاه و شیخ چغندر که ترجمهٔ هریك ذکرشده رفته بودچون ازمزار بیرون آمد حصیر بافی درآن نزدیکی دکه داشت که مرا دید بی اختیار ازجای برخاست ودستم گرفت وگفت توآن نیستی که فلان روزاز بندرجده بکشتی نشسته روانهٔ بمبای شدی ؟ گفتم آری. گفت خبرغرق آن بعد ازچندی رسید و دوستان توسوگواری نمودند. فکیف حیوة بعد مماة. گفتم **یحیی الارض بعد موتها الذی انشأها اول مرة** .

ذکر جمعی از ارباب معارف وحال واصحاب مکاشفه ورجال که با نامه نگار بطریق مودت رفتار نموده وترجمهٔ ایشان سبق ذکر نیافته

شیخ محمد جاسبی

جناب شیخ محمد معروف بشیخ جاسبی ولادتش درسال یکهزارودویست ویازده بوده دربدایت حال اشتغال بتحصیل علوم ادبیه وشرایع اسلامیه نموده درسن بیست سالگی خدمت غفران مآب حاجی سید محمد تقی پشت مشهدی کاشانی طاب ثراه رسیده و مدت سه سال از حوزهٔ درس آنجناب فیض برده از آنجا به نجف اشرف مشرف واز خدمت شیخ بزرگوار شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام نه سال استفاده نموده و چندی دراصفهان خدمت رضوان مکان میرزا حسن خلف الصدق فیلسوف ملاعلی نوری مراتب معقول را خوانده، ذوق حکمتش به ملازمت ارباب معرفت واشراق کشید وطالب اصحاب حقیقت گردید، بهندوستان رفت وباز آمد بحضور حاجی محمدحسین اصفهانی الملقب حسینعلی شاه درآمد رجوع او را بمرحوم مجذوبعلی شاه فرمود و درحضرتش مشرف وبریاضات ومجاهدات در صفای باطن کوشید و به مقامی رسید که این اجازه نامه را که خود مدعی است به وی مرحمت فرموده اند صورتش اینست :

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین وآله الطاهرین المطهرین المعصومین. اما بعد فیقول العبد الضعیف المسکین المستکین المفتقر الی رحمة الله الملک القوی المتین المجذوبعلی النعمة اللهی رحمه الله سبحانه رحمة واسعة ان الاخ السالک الصالح الجامع للشریعة والطریقة والحقیقة آقا محمد جاسبی وفقه الله سبحانه لما یحب ویرضاه لما قطع منازل السلوک وعرج معارج الجذبة ووصل الی درجة الولایة اجزته لتعلیم ـ الطریقة المشایخ النعمة اللهی قدس الله ارواحهم للطالبین المسترشدین والمریدین المخلصین و المسئول عن الله سبحانه ان یعصمه وایانا عما لایلیق ویحفظنا عما لاینبغی وان یثبتنا علی متابعة سید ـ المرسلین وآله الطاهرین صلوة الله وسلامه علیهم اجمعین واننی اخذت هذه الطریقة عن الشیخ الواصل الکامل حسینعلی شاه الی آخرما اسند .

بعد از آن به وطن مألوف آمده در خانقاهی که والدش شیخ عبدالرحیم به امر مرحوم ملاعبدالصمد بنیان آنرا نموده اقامت کرد ومدتی در زاویهٔ عزلت بزیست بعد بطهران آمد حالش اقتضای ارشاد ودستگیری نبوده وگاهی بطریق جذبه قصاید و غزلیات شوقیه منظوم می نموده وفنا تخلص دارد .

راقم را مکرر صحبتش دست داد وآنچه تحریر یافت ازخودش استماع افتاد. العلم عندالله واین چند بیت فنا را یادگاراست :

ما درآن روز که با دردکشان یارشدیم | در خرابات مغان محرم اسرار شدیم
پا نهادیم بدرگاه بتان روی نیاز | فارغ از سبحه و سجاده و زنار شدیم
چند روزی پسر آدم خاکی بودیم | دیر گاهی پدر گنبد دوار شدیم
سال‌ها چرخ زنان برسراین چرخ کبود | هم عنان با همهٔ ثابت و سیار شدیم
گاه در میکده ها خشت سر خم بودیم | گاه در مدرسه ها حامل اسفار شدیم
خواب بودیم که سرزد زافق طلعت دوست | جلوه‌ئی کرد رخش ما همه بیدار شدیم
در پس آینه وا داشت چو طوطی مارا | آنقدر گفت که ما قابل گفتار شدیم

عاقبت درسنه یکهزاروسیصد و پنج داعی حق را لبیك اجابت داده وجنازه اش را حمل به جاسب نمودند و درآن خانقاه بخاك سپردند .

آقا شیخ حسین علی خلف الصدق وی وارث اثاث باب گاهی متوقف طهران و ماهی متصوف جاسب است .

میرزا عبدالله دامغانی

میرزا عبدالله الملقب مظهر علی ابن محمد حسین بیکاری الدامغانی ،دو اجازه نامه ابراز نمود یکی طوماری بود که اجازه نامه مرحوم سید معصومعلی شاه بنور علی شاه و از جناب نورعلی‌شاه به مجذوبعلی شاه مرحمت شده و درآخرمرحوم مجذوبعلی شاه وقتی که تبریزمیرفته‌اند اجازه کلی به وی داده بودند و سر بند های‌آن به مهرمحمد جعفرنامی‌بود ومیگفت خط ومهر آن‌حضرتست، وازوجوهی‌محل نظرارباب بصرشد واغلاط تاریخی‌واملائی بسیارداشت وکاغذی‌که منصوب به سید معصوم علی شاه بود درمقدمات دیوان‌خاقانی‌حقایقی شروانی یافت شد. اجازه نامهٔ دیگراز رفیع‌الدین محمد حسینی ذهبی بوددرآن اجازه بعد ازتحقیقات وذکراسفارار بعه و وجوب نصب خلیفه‌گوید :

دراین اوقات‌که سلسله هدایت وارشاد بحقیرفقیررفیع‌الدین محمدالحسینی‌الذهبی منتهی‌گردید واین حقیرروانه عتبات عالیات بود که درهمان تربت منورمدفون خواهم شد لازم‌آمد که مبلغی‌کامل تعیین نموده تا این سلسلهٔ علیه را انقطاعی بهم‌نرسد،چون‌عالیجناب قدسی القاب‌فضایل‌وکمالات اکتساب عمدة‌السالکین وزبدة‌الواصلین فرزندی میرزاعبدالله بن محمد حسین بیکاری دامغانی‌که مدتی است مدید وعهدیست بعید در زمرهٔ ارباب سلوك درهرباب وظایف تفرد وتجرد مسلوك داشته چندین اربعین به ملازمت ذکردوام ومواظبت فکرتمام قیام واقدام نموده مورد امتحانات‌گردیده وجمیع اطوار اورا بمیزان تحقیق به چندین اربعین سنجیده حسبةلله ترخص اورا به‌ارشاد سایرعباد برخود لازم دانسته به تاریخ بیست وپنجم شهررجب‌المرجب سال هزارو دویست وسی و دو مشارالیه رابتفویض‌شغل‌ارشاد

مورد ابتلا نموده بین‌السالکین بخطاب شاهی مخاطب و به لقب ارجمند مظهر علی ملقب گردانیدم که بعنایة‌الله تعالی گم گشتگان وادی طلب را بدون مشارکت نفس وهوا راهنمائی بصراط‌المستقیم حقه نموده باجازه اذکار خفیهٔ قلبیه و افکار علویهٔ ملکوتیه ابواب تجلیات برچهرهٔ طالبان طریقه حقه گشوده وخود را ازاین خدمت لحظه‌یی معاف نداشته که بعون‌الله تعالی ابواب تجلیات غیبی برروی خود گشاده دارد .

وتعداداین سلسلهٔ علیه اینکه حقیرازجمله مریدان شاه عشق‌الله ثانی‌هستم‌وآنحضرت فرزند شاه عنایت‌الله و آنحضرت فرزند شاه عشق‌الله و آنحضرت فرزند شاه حیوة‌الله خرقه پوش وآنحضرت فرزند شاه رحیم‌الله ثانی وآنحضرت فرزند حسین‌علی‌شاه ثانی وآنحضرت فرزند شاه رحمن‌الله و آنحضرت فرزند شاه رحیم‌الله وآنحضرت فرزند شاه خلیل‌الله و آن حضرت فرزند شاه عبدالنبی وآنحضرت فرزند شاه بدرالدین حبیب‌الله محمود و آنحضرت فرزند شاه بهاءالدین عارف شمس‌خان وآنحضرت فرزند شاه سید عبدالرحمن و آنحضرت فرزند یونسعلی شاه وآنحضرت فرزند حاجی شاه یوسفعلی و آنحضرت فرزند حسنعلی شاه و آنحضرت فرزند محیی‌الدین‌وآنحضرت فرزندشاه‌سیدعمادالدین وآنحضرت فرزند شاه عبدلرزاق وآنحضرت فرزند منورعلی‌شاه‌وآنحضرت‌فرزندشاه‌محیی‌الدین‌وآنحضرت‌فرزند شاه‌سعدالدین علی‌مخدوم وآنحضرت‌فرزندشاه‌ابوالختم بن‌یوسف‌الهکاروآنحضرت‌فرزندشاه یوسف‌طرطوسی وآنحضرت فرزندشاه شیخ‌ابوالفضل‌وآنحضرت فرزند شیخ شبلی‌وآن‌حضرت فرزند سری سقطی‌وآنحضرت فرزند شیخ معروف کرخی بواب امام‌ثامن علیه‌السلام‌تحریراً فی یوم بیست وپنجم شهررجب‌المرجب هزار ودویست وسی ودو. محل‌مهر که بخط ثلث و شکل دایره و سجع‌آن اینست: اقل خدام عتبة‌الرضا رفیع‌الدین محمدالحسینی، تاریخ‌مهر هزار و سی و دو .

علاوه بر آنکه درسلاسل چهارده گانه معروفه چنین ترتیبی معلوم نشد تاریخ نقر مهربا تاریخ اجازه نامه عادة محال می‌نماید، کمالایخفی .

باری میرزا حسین‌خلف‌میرزا عبدالله مذکورامروزه بواسطهٔ این‌یکدوکاغذ بعضی‌باو مراعاتی می‌نمایند .

میرزا محمد خان المعروف بحاجی مظهر علی

میرزا محمد خان معروف به حاجی مظهرعلی کرمانی سیستانی ترجمهٔ خود وبرادر مهترش را بخط خویش چندی قبل بفرستاد و بعین‌آورده میشود :مرحوم‌عسکرخان‌الملقب به سیفعلی‌شاه ابن حاج غلام شاه خان ازاهل‌هابیل وازطایفهٔ سلاطین کیان وآن مرحوم از سلسلهٔ خاکساروجلالی بود وباصطلاح خاکسارهجده لنك درقطار کشی ایشان جاری شدو

دراواخر ذکر وفکر ودستورالعمل ازمرحوم مستعلیشاه داشتند ودرسن شصت و سه سالگی به رحمت ایزدی پیوست ودرخاك فرج قم درآستانهٔ امامزاده احمد مدفون گردید .

فرزند وی میرزا جعفرقلی روشنعلی‌ملقب مرید مرحوم حاجی استادغلام رضامیباشد ودرسفرمکه با استاد بوده ودرخدمت حاجی میرزا صفا دراسلامبول رسیده والحال درعراق نقیب است وحقیربرادر کهترسیفعلی بشرف صحبت مرحوم قطب‌الاقطاب رحمتعلیشاه رسیده وبزرگان این‌طایفه‌وسایرسلاسل را دیده وازمرحوم صدرالممالك اردبیلی ذکر وفکر گرفته وقریب دوسه هزاربیت اشعارازقصیده ومثنوی ورباعی وغزل دارد ودست وپایش هنوزجائی بند نیست ،نه خود راکافرمیداند ونه مسلمان،و شما را شیخ طریق وقت میداند از جواب بزرگان گذشته حاضرزمان را فردای قیامت چه خواهید جواب داد دستورالعمل داعی را چه خواهید قرار گذارد بقول‌شیخ چغندر مرحوم از خودت بزرگتری نیست که حکایت و شکایتت نزد اوبرم .

راقم گوید حاجی‌مظهرعلی‌غالب ممالك ایران وعثمانی را سیاحت نموده ومکه‌معظمه ومدینهٔ طیبه ومشهد منور رضوی وعتبات ائمه عراق را مکررزیارت کرده ومشایخ عهد را دیده اگرچه عیال واولاد وخانه ولانه در دولت‌آباد ملایرداشت ولی‌غالب درطهران‌متوقف وبا فقیرش الفتی‌بود،ودرنوزدهم ماه رمضان‌المبارك سال سیصد وهفده بسن هفتاد واندی‌در دارالخلافه طهران وفات یافت ودرمقبره صدوق علیه‌الرحمه بخاکش سپردند.اولاد نرینه دوسه تن ازوی بماند ودرتلگرافخانه مستخدمند واز اشعار مظهرعلی است :

چو بدیده‌بان معنی نگرانم ازتودر تو بجهات سته بینم تو بحشمت و جلالت
همه توده‌های غبرا چوکلیم و طور سینا زتوجمله درتحیرهمه جاست قیل‌وقالت
جلوات‌مهررویت چه فراگرفته‌امکان که جزاز تو هیچ نبود توبمنظرجلالت
توکه صدر عاشقانی ز در دل اردرآئی من مظهر پریشان بدر آیم از بطالت

* * *

ای پادشه فقر که در صدق چنانی در دایرهٔ فقر سراسر به امانی
آنی نه برونی تو ز خلوتگه وحدت موهوم و هوا را ز در خویش برانی

میرزا اسماعیل خان تویسرکانی

میرزا اسماعیل‌خان ساکن تویسرکان ،نامش‌سبق‌ذکر یافت وترجمه‌اش بوعده گذاشت مردی ازارباب کمال واصحاب وجد وحال بود،درنامه نگاری بلغت دری استادوعالم‌به‌زند واوستا ودرکلام موزون سرودن از سخنوران پاك زبان .درخدمت نواب‌جلال‌الدین‌میرزا مؤلف نامهٔ خسروان روزگاری بسر برد .

بعد ازوفات نواب والا به‌آب وهوای تویسرکان خوش‌کرد، باغچه وخانه و بالاخانه مشرقی طرح انداخت وصورسلاطین ایران زمین برآنجا نصب نمود ودرحدود سیصد و ده

همانجا وفات یافت. غالباً بقصاید نیکوفواید و نامه مهرچکامه نامه نگار را یادآور بود تا بدرود سرای ناپایدار نمود. بذکر یك نامه از نثروچند فردی نظم اوا کتفا مینماید :

بنام یزدان پاك برخی جان پاکت کردم همارهٔ ازفر بارفروبارداداردارندهٔ سپهر و نگارندهٔ ماه ومهرخوار استار است که گوهر پاك آن دریابندهٔ رازهای نهان و نمایندهٔ راه بر کار آگهان جهان بفروغ تابناکشید تاب و آتش هشیتاب تابنده و پاینده بوده باشند. سپس از- دمان وهنگام بهره‌مندی، ازدیدارفرخجسته آن فرهمند تا ایدون که گاه نگارش نامه‌وباز نمودن ارش این چکامه است همه دم یادآن دانای زمان آمیغی همدم جان و همراز یابنده روانم بوده وپیوسته بدین شاد خواست خود راآسوده داشته دانای پارسی پرماید :

بروزگار عزیزان که یاد میکنمت	علی‌الدوام نه یادی‌پس ازفراموشی

گواه برراستی گفتار این خود مبین مهرآئین‌دل آگاه آن‌فرگاه دانش پایگاه است، جام جهان نماست ضمیر منیردوست.

از راه بخشایش و مهراگرپژوهش فرمایند که روزگاراین پرستنده اورمزدا برچه گونه میگذرد سپاس ایزد راکه دلم بیشترهنگام ازراه پاك یزدان مهربان شاد و ازفرهی‌و والائی منش فریشته کنش یکتا شناسی از نوشدگان جهان وارسته وآزاد است و چه بسیار خورسند وسپاس‌گذار ازبخشایش دادار است که در هرجا و رو کنونه‌دلم را به اهریمن واگذار نفرموده و بچمهای اینسان سخنان که دانشور فرتودی پرتوی بلخی سروده پیوسته خوشنودم داشته است.

مائیم که بی باده و بی جام خوشیم	گر بد نامیم و گر نکو نام خوشیم
گویند سر انجام ندارید شما	مائیم که بی هیچ سر انجام خوشیم

لادبراین بدین گرائیدم که چامه برآیین اورمزدی سراید و روانه زی سوی ایشان دارد وخود را بدین فرهنگاخ‌یادآوراندیشه باریافتگان سازد امیدوارچنان‌است که‌خورده- بینان وژرف نگران خرده نگیرند، این‌خاك راه درویشان آگاه راگاه گاهی یاد نموده وبه نگارش نامه‌های فرازین‌فراتین نژاد سر بلند و شاد فرمایند.

کار چوآید بجان و کارد بستخوان	دست ز روی نیاز یاز به‌یزدان
روی بنه برسوی بی جهت و سوی	تات ز هر سو رسد معالج و درمان
گرچه همه او بود بخارج و داخل	ورچه جزاو نیست کس بظاهرو پنهان
آنچه تصور شود بصورت و معنی	برتر از آن است ذات داور منان
راه روان طریق حق به حقیقت	جمله بعجز و قصور دارند اذعان
آنکه ندارد شبیه ومثل چه گوید	در خور اوصاف او حکیم سخندان
هست صفاتش چوعین ذات ز ذاتش	نیست نشان در فضای عالم امکان

نور چو شد چیره چشم گردد خیره
حکمت این بازجو زاشرف انسان
آنکه معبر بعشق شد بر عارف
خواندش انسان جهان خدای به فرقان
مردمك چشم را چو انسان خوانند
انسان آمد چراغ دوده اعیان
معنی انسان اگر بخواهی دانی
حکمت ایران وهند ویونان برخوان
تا بشناسی درست صورت حق را
او را دانی مهین خلیفه یزدان
آب طلب کن ز بهر دیدن خورشید
تا شود از آب دیدن خورت آسان
یا علی ای آفتاب روز قیامت
یا علی ای تاجدار کشور ایقان
فرو فروغ از تو یافت ذات ولایت
شأن وشکوه ازتو یافت رایت ایمان
مانده‌ام اندروحل تودانی و هرمز
از چه به‌مندم کنی رجوع ز ایران

***

بروز فرخ بهرام ایزد از بهمن
ز پیشگاه پشن مژده‌یی رسید به من
که عهد خرمی و ایمنی رسید فراز
برغم حاسد زشت فسونگر ریمن
زهرجهت رسد آیات خوشدلی زین پس
بحکم داور دارندهٔ زمین و زمن
درخشد از تو وکاخ تو فریزدانی
بسان چهرهٔ موسی و وادی ایمن
سخن مگوی بجز لا اله الله هو
که بهترین سخن است این سخن بسر وعلن
مسلم است بر عارفان کار آگا
ز ذکر دم بدرون بردن و فروبستن
نگاه دار دم اندر درون دل یکپاس
چو عارفان صطخر وچوجو کیان دکن
گر این عمل بنمائی بآفتاب رسی
چو برسرام و بشست وچورا، چندو کشن
کنند ذکر ترا در صوامع ملکوت
چورود درو چوسرستی چواندرو چوهرن
چو یاد او بنماید کسی باستغراق
همی زداید از دل غبار رنج و محن
بود مشاهد ومنظور رهروان طریق
چه در مراقبه وخلسه یا بنوم ووسن
جناب ختم رسل فخر گر نمود از فقر
سزد که فقر کند فخر ازتو ای ذوالمن
زتو بزرگی وآزادگی گرفت فروغ
چنان که از اثر آفتاب در ثمن

ملاحسن حافی هروی

ملاحسن حافی هروی زمانیکه شاهنشاه غازی قطب‌السلاطین محمد شاه تسخیرهرات را مصمم وبا لشکرانجم حشم بدان ولایت احاطه فرمودبا رودی معلی آمده ودرطلب ارباب حقیقت بمشهد رضوی مشرف وبقرب چهل‌سال با پای برهنه قدم میزد عیال نگرفت، سیاحت غالب ممالك نمود. دراواخر بدارالخلافه تهران متوطن گردید وعاقبت درماه ربیع‌المولود سال هزار وسیصد وچهارازاین سرای ناپایدارارتحال نمود. درمقبره شیخ صدوق مدفون و

برمزارش حجره وطاقی بساختند وسید علیرضای اصفهانی خلف الصدق سید ابوالقاسم که دم از ارادت وی میزند برسر قبرش بزیست .

دیوانی بقرب هزار بیت ازشیخ خود بخط خویش نوشته دارد ازآن جمله است :

عارف نکند میل بجز ذات بقا را   گر عاشق آنی دل ازاین فانیه بردار

***

کون ومکان بکام توشد شد نشد نشد   شاه جهان غلام تو شد شد نشد نشد

***

پشت پا بر بود و نابودش زدم   خوب کـردم هـزد شستم یللی

میرزا ابوالفضل محمد الساوجی

الحاج میرزا ابوالفضل مجدالدین محمد بن الحاج میرزا فضل الله الساوجی علیهما الرحمه اصل وی ازسلسلهٔ شاملو متوطن ساوه بوده .

درمراصد گوید ساوه وآوه نام دو شهراست میانهٔ ری و همدان درفاصله دو فرسخ و مردمان ساوه همگی شافعی مذهب وساکنان آوه جملگی شیعهٔ امامی مشرب اند .

و در برهان قاطع آورده که درآنجا دریاچه یی بود که هرسال یك کس را در آن غرق میکردند تا ازسیلان ایمن میبودند و درشب ولادت سرورکاینات آن دریاچه خشك شد.

دربستان السیاحه مذکوراست که آنجا ازبناهای طهمورث دیوبند بوده و بقرب دوسه هزارخانه دراوست.ازمیوه‌ها اناروانجیرش ممتاز ودر قدیم الایام مردم آنجا همگی اهل سنت وجماعت بودند وپیوسته با مردم آوه درجنگ وجدال واکنون جمیع سکنه‌اش شیعی مذهب وزحمت کشندوارباب معرفت ازآنولایت بسیارظهورنموده ازآنجمله علاءالدین درسلك وزرا وجمال الدین پسرش ازاکابرشعراوقاضی مسیح الدین .

خلاصه والد ماجد صاحب عنوان ازمشاهیرفضلاء دارالخلافه بود ودرخط ثلث ونسخ ونستعلیق ومعرفت احوال خطاطین یگانهٔ وقت محسوب میگردید ودرزمان سلطان صاحبقران فتحعلیشاه تعلیم نواب ظل السلطان بوی اختصاص یافت و دروقتی که قطب السلاطین محمد شاه شهرهرات را درحصارداشت بموجبی ازطهران باردوی همایون رفت ومورد مرحمتهای فوق الوصف گردید .

مدایح بسیار ازشعرای نامداردرحق وی دیده شده چنانچه میرزا سید علی طهرانی شباهنگ تخلص که درزمرهٔ شعرای عرفاست درمدح او چنین گفته است :

دارای فضل حضرت فضل الله آنکه هست   در ملك جـود ابـر کفش آیت مبین

فخرالفضلا حاجـی فضل الله کامد   فالش همه فرخنده و بختش همه میمون

دست و قلمش آمده چون یونس و ماهی جان و خردش آمده چون موسی و هارون

ودرظهر عاشورا سال یکهزار ودویست و هفتاد وپنج ازسرای سپنج رحلت گزید و به وادی السلام نجف اشرف مدفون گردید ونعم الخلفش حاج معظم له درمحامد اخلاق ومحاسن اوصاف ومراتب فضل و درجات کمال وحسن خط وجودت طبع معروف است .سردرسراهای سلطنتی کتیبه‌اش بخط اوست ونامه دانشوران غالبش انشا و ترجمه وی است .

قریب ده سال با راقم نهایت انس داشت و طریق مودت مسلوك مینمود هم رفیق بود هم طبیب، هم ادیب بود هم حبیب و درماه رمضان المبارك سال هزار و سیصد و دوازده در منزل فقیر چند شبی بماند ودرضمن صحبت گفت ای فلانی شصت وپنج سال عمرمنست بعداز این ماه طولی نکشد که مرا اجل محتوم برسد ومیخواهم بکوه شهربانو دفن شوم وعلی الجمله چنین شد که گفت ولی وراث درسر مزارمعروف به قبر آقا کالبدش را به خاك سپردند رحمة الله علیه .وآنمرحوم را خلفی است سمی جدش اکبروارشد .

ودرمجمع الفصحا ترجمه آن مرحوم باین عبارت مذکور است مجدالدین ابوالفضل دردارالخلافه طهران بتکمیل علوم زحمتی وافی برده وبهرهٔ کافی حاصل کرده ازاکثرعلوم وصنایع با حظی موفورومکانتی مشهوراست حتی درنگارش خطوط تالی وثانی خوشنویسان معروف سلف وخلف است ودرحکمت الهی وطبیعی مسلم دانایان زمان واوان باآنکه دراین هنگام که شماره هجری به یکهزار ودوصد وهفتاد وسه انجامیده ازعمرش زیاده ازبیست و سه سال نگذشته بحسن اخلاق وعلودرجات عدیم العدیل است گاهی بنظم غزل وقصیده رغبتی مینماید ونیکومیسراید واز جمله سخنان منظوم آنجناب که درآن تذکره آورده و راقم از خودش استماع نموده این تغزل است :

ترك من برآفتاب از مشك آراید نقاب کیست کاراید نقاب آفتاب از مشك ناب
ای عیان درلعل روح افزای توآب حیات وی نهان دردرج جان بخشای تودرخوشاب
هم زلعل نوش خندت طعنه برکان یمن هم ززلف مشك رنگت طعنه برپر غراب
تاب من بربودی ازتن زان دوزلف تابدار خواب من بربستی ازسرزان دوچشم نیمخواب
درخیال موی توجسمی بود ما را نزار درفراق روی توچشمی بودما راپرآب

سید علی گیلانی

آقا سیدعلی خلف الصدق آقا میرمنصورطبیب گیلانی مولدش گیلان ومیلادش ماه رمضان سال هزار ودویست وپنجاه، فاضلی است کامل وعارفی است واصل، فنون حکمت طبیعی را از مرحوم والدماجدش که نفس عیسوی درمعالجات داشته موروث است وعلوم معارف راازاصحاب دانش وبینش اکتساب نموده. دراوایل حال جذبه وی برسلوك افزون وباخراباتیانش انس

مجنون بوده، مناجاتیانش به سلسله لیلی بستند و ابواب ملامت بر او گشودند، فلم تأخذه لومة لائم .

چندین سال است که در طهران با راقم طریق مودت ومحبت را مسلوك می‌فرماید و ابتدای امرخود را چنین مذکورمی نماید که‌ازخدمت مرحوم میرزا آقا ولدآقازین‌العابدین معروف بشربت‌دار، زلال عرفان نوشیده ومشارالیه ساغرمعرفت ازآقا محمدبن‌آقا محمدتقی سمسار خواجوئی اصفهانی گرفته و وی‌ازمرحوم میرزا ابوالقاسم لاهیجی ساکن اصفهان معروف بجغدالعرفا کامیاب شده واواز شرف‌حضورباهرالنورقطب‌العارفین حاجی‌محمد حسین حسینعلی‌شاه طاب ثراه بمقامی رسید .

فوت آقا محمد مرقوم روزشانزدهم ذی‌الحجةالحرام سال هزار و دویست و نود به دارالخلافه طهران بوده ودرقبرستان مشهوربقبرآقا مدفون و بعد از چند سال میرزا آقا وفات ومتصل بقبر پیر خود مزارش گردید ومرقدآن فرقدان وپیکرراقدان چون روانشان متحد است .

وجناب سید را فرزندی است دلبند وارباب معارف را خاطرپسند، سمی جدش میر- منصورباحداثت سن درکمالات صوری صاحب مقامات، خط نستعلیق‌وشکسته راچون‌استادان درست نویسد، از ادبیه وعربیه‌ومنطق‌وحکمت‌مصطلحه حظی وافر و درکلام‌موزون‌طبعی‌قادر دارد ودربازی سترنگ(۱) صولی‌شطرنجی را بارای‌رزین‌درخانهٔ فرزین‌شاهش را مات واز گفتن شاه بخجلت قرین گرداند ورخش را درعرصه میدان رندان به بیدقی چون وزیر و اسپ فکرتش را از ثبات پیل همت لنگ‌و ضرین نماید و به میر شطرنجی به این سبب مشتهر است .

میرزا ابوالفضل طالقانی

جهان کمال وفضل و عنقای مغرب معارف وعقل جناب میرزا ابوالفضل خلف‌الصدق ملاعلی طالقانی قزوینی درسال هزار ودویست وشصت وشش به عالم ناسوت قدم نهاده وبعد ازتحصیل جلی ازعلوم‌مرسوم نزدوالدخودمولی‌علی‌بن هاشم از مسقط‌الرأس قزوین هجرت نموده بطهران توطن فرموده .

از انفاس قدسی اساس اصحاب معرفت ویقین وصحبت پیران اویسی‌نشان‌طی‌مقامات سلوك‌کرده و بمراتب واصلین رسیده و علی‌الجمله ارادت خود را بمرحوم آقا سید حسین فرزند حاجی سید قریش سابق‌الذکر وآقا عبدالقادر بن الحاج عبدالغفار تاجر جهرمی شیرازی درست مینماید .

---

۱ ـ سترنگ بفتح اول معرب‌آن شطرنج است .

ذکر کرامات وخوارق عادات که خود صاحب‌العنوان ازایشان مشاهده نموده‌دفتری کلان گردد‌العلم عندالله ،ومرحوم آقا عبدالقادر برای تجارت باصفهان متوطن گشت و چون جذبات الهی‌وی‌رافرا گرفت‌حب‌جمع‌مال‌یکسره ازدلش بیرون شد و درراه خداآنچه داشته انفاق نمود وازصحبت عارف نائین حاجی‌محمد حسن نورالله مضجعه بسعادت ابدی‌وتجارت سرمدی نایل گردید ودراواخر دارالخلافه طهران را مسکن قرارداد ودرسال هزارو سیصد ویك روانش بخلد برین‌شتافت وکالبدش‌دررواق‌امامزاده عبدالله که به قرب حضرت‌عبدالعظیم است بخاك نهادند .

آنچه مجدالادبا میرزا حیدرعلی متخلص به‌ثریادرشرح حالش درمآثروالاثارمسطور است دروفات اوسروده هزارو سیصد و دو میشود .

قطعه

جو عبدالقادر آن وارسته درویش	کـه در دار فنا میزد اناالحق
هزار وسیصد و دو زین جهان زد	برای سلطنت در خلد سنجق
سرود اینسان ثریا بهر تاریخ	بحق الحق شد آن درویش ملحق

له ایضاً

چو عبدالقادر آن درویش کامل	که بودی قطب چرخ دانش و دین
نـدای ارجعی را گفت لبیك	روانش شد جنان را زیب و آئین
هزار و سیصد و دو بد ز هجرت	که مرد و زندگان راکرد غمگین
ثریا بهر تاریخش چنین گفت	بحق واصل شد این درویش مسکین

و آنجناب را دام افضاله سخنان منظوم از غزلیات و قصاید بحری است از لالی حقیقت آیات و تخلص را عنقا نماید و این فرد از قصیده شیخ نورالدین آذری مناسب مقال سراید .

عنقای قاف قربتم از آشیان فضل	از قاف تا بقاف جهان زیر شهپرم

وچند بیتی از هرگونه اشعارآنجناب‌آورده‌میشود. من غزلیاته .

بکوی عشق‌شهان جهان گدای رهند	که تخت فقر باورنگ‌خسروی ندهند
برهنه پای ولی‌تاج بخش‌سلطنت‌اند	ززند روی ولی نورپاش مهرومهند
چنان زجلوهٔ دلدارخویش‌حیر انند	که بیخبرزسر و ازسریر وازکلهند
بملك نیم شبی روز وش فروزانند	فقیر شام سیاه و امیر صبحگهند
متاب رخ ز در فقر و مسکنت عنقا	که این‌شرف‌زکرامت‌بهر کسی‌ندهند
راه روان فنا عیسی فرخ دمند	یافتگان بقا جان و دل آدمند

نیست ز خود کشتگان آینهٔ هستیند
هردوجهان‌هشتگان بیش ز کیف و کمند

خاك نشینان فقر قائمهٔ شاهیند
برهنه پایان دهر تاجور عالمند

بهرتقاضای دوست‌ازسروجان فارغند
در حرم شاه عشق محترم و محرمند

پیش سهام ملام سینه سپر کرده‌اند
نزد حسام انام هشته سر و بی غمند

بیخبرنداز خودی وز همه‌جا آگهند
دیده‌ورند از درون ناظر هرعالمند

درتتق قاف قرب محرم عنقا شدند
زان‌بنشاط وطرب سرخوش‌وزیر و بمند

من قصایده

بنوش بادهٔ صافی بعشق صوفی وار
بویژه فصل بهار و زمان وصل نگار

بگیر رطل گران و قلندرانه بنوش
بزعم زاهد خودبین بدفع رنج خمار

بهارموسم عیش‌است خاصه اندر باغ
که‌رنگ‌باده گرفته‌است‌صفحهٔ گلزار

بفصل گل قدح سرخ مل‌زدست مهل
که دل بغم نسپارند مردم هشیار

ازآن شراب‌بیاور کزآن وضوسازم
سپس دهان بگشایم بمدح شاه کبار

ولی بار خدا کار ساز غیب و شهود
وصی خاتم مهدی کاشف الاسرار

امام حاضرو غایب محمد بن حسن
خبیر ظاهر و باطن ستودهٔ احرار

خدیودنیی وعقبی نخست نور وجود
که واجبست وزامکان‌فراگرفته‌دثار

من مراثیه و مثنویاته دام فضله

کربلاعرش وحسین خوداحمداست
مظهر عشق جناب سرمد است

بانگهٔ هل من معینش نفخ صور
یعنی ای جانها برآئید از قبور

زین قبور تن بمبدأ رو نهید
خیمه ز اینجا بر کنید آنجا زنید

بانگ ناقور کل آمد این ندا
که بکل آئید ای اجزا هلا

ای مهین اجزا بکل واصل شوید
وا رهید از کل سراپا دل شوید

ای صفاکیشان درد آشام من
آگه از آغاز و از انجام من

میرزا محمود خان شیرازی

سلالهٔ سادات مصطفوی و نبالهٔ سعادات مرتضوی میرزا محمود خان شیرازی فسوی ابن‌میرزا زین‌العابدین خان المتخلص نعمت، ترجمهٔ اجداد وی در کتاب فارس‌نامه‌ناصری مشروح‌است. نسب جسمانی‌به مرحوم میرسیدعلی‌خان شارح صحیفهٔ سجادیه میرساند .

در سال هزارو دویست‌و هفتادویك متولد شده پس از نشوونما ازشیراز بعزم‌سیاحت آفاق حرکت نمود مصروهندوستان‌وممالك عثمانی‌وخراسان‌وماوراء النهررا دیده، درسیرو سلوك انفس ازمرحوم منور علی شاه‌دستورالعمل‌داردروزگاری است‌که با راقم طریق محبت

ومودت را می‌پیماید وحال نگارش این نامه درطهران است بعلاوه محاسن اخلاق وسیر انفس وآفاق بزیورطبع موزون آراسته واین چند بیت که گلی از گلشن و خوشه‌یی ازخرمن اوست آورده شد :

مرا زین پیش بودی سخت انکار — که سرو آرد گل و سنبل همی بار
ولیکن باورم گشت و مسلم — چو دیدم قامت و زلف و رخ یار

***

سمنبران که برخ رشك آفتاب ومهند — بحیرتم که چرا همچولاله دل‌سیهند
بهای بوسه ز عشاق نقد جان طلبند — ولی چه سود که گیرند این و آن ندهند
ز بهرروی نما عاشقان سروجان‌را — بکف گرفته و درآرزوی یك نگهند
بملك فقر نیازم دلا که درویشان — دهندتاج بشاهان اگرچه بی کلهند

***

بگوش هوش شنیدم ز سوسن آزاد — که دورلاله نشاید زکف پیاله نهاد
بزن برآتش دل آبی از می گلگون — که بیدریغ دهد چرخ خاك‌ما برباد
دوصدگره بزدآن مه بکارنعمت زار — زحلقه‌های سرزلف هرگره که گشاد

ربا عی

گردون نکند رحم بجان پاکت — هر دم به بهانه‌یی کند غمناکت
بر آتش دل ز می بریزآب امروز — کاین چرخ دهد بباد فردا خاکت

***

ای دل مشو از محنت دوران درهم — وز بیش وکم جهان مخور غصه وغم
از دست مده جام که این چرخ ربود — تاج از سرکاوس ونگین از کف جم

حاجی میرزا ابراهیم آملی

سالك مسالك طریق مستقیم ناهج مناهج صراط قویم الحاج میرزا ابراهیم والدشریفش آخوند ملاعلی ازقریهٔ ایراء لارجان است، درزمرهٔ علماء عاملین بوده. ولادت جناب حاجی دربلده آمل بسال هزار ودویست وشصت و دو روی نموده بعدازنشوونما بقصد تحصیل درسنه هزار و دویست وهشتاد بدارالخلافه طهران آمده درمیان امثال و اقران کمال امتیاز حاصل کرد وجامع میان برهان و عیان گردید.

درتحصیل منقول ومعقول رنجی کشیده ودر طلب ارباب معارف ووصول بسی‌دویده تا آنکه گوهرمقصودش بحصول رسیده درتطبیق ظاهروباطن و تلفیق صورت ومعنی باهرو ماهر مطالب کشف وعیان را باستدلال وبرهان چنان بیان نماید که منکران‌را مجال درنگ نماند

مشرب عذب تصوف را اختیار کرده ابتداء به راهنمائی مرحوم حاجی میرزا عبدالکریم ملا باشی تبریزی بخدمت مرحوم حاجی استاد غلام رضاطاب ثراه مشرف بتلقین ذکر و فکر شده، چند سال بدان طریقه مواظبت نموده پس از آن به صحبت جناب حاجی میرزا حسن صفی علیشاه واصل و در آن سال که حضرت منورعلیشاه بطهران آمده ازآنجناب امضاء دستورالعمل حاصل و تااکنون دراین امر ثابت قدم و راسخ الاعتقاد است .

سالهاست تولیت کتاب خانه ومسجد ومدرسهٔ مرحوم حاجی میرزا حسینخان سپهسالار ازطرف واقف ودولت با ایشان ولقب ملاباشی یکی از شئون ونشان آن ذی شأن است. غالب مشایخ عصرخود را ازهرمشرب وطریقه مشاهده نموده و بحسن ظن طریق محبت و مودت پیموده اهل ذکررا عموماً وسلسله نعمةاللهی را خصوصاً معتقد وخوب میداند وباتمام مشاهیر واعیان دارالخلافه خلطه وآشنائی مینماید، ازدست و زبانش هرچه برآید در حق بیگانه و خویش وملا ودرویش خیرمیرساند .

ازروزگاری که راقم درطهران، با منورعلیشاه طاب ثراه بود بنای خصوصیت محکم نمود و روز بروزتاامروزالفت بی کلفت ودوستی باحقیقت درتزاید است وازصحبتش مستفید .

من بندهٔ آنکسم که شوقی دارد   برگردن دل زعشق طوقی دارد

الحاج محمد محسن الاصفهانی المازندرانی

زبدهٔ ارباب معارف وصفا وقدوهٔ اصحاب محبت ووفا جناب محمد محسن والدماجدش آقا ملاصفرعلی ازاهل کجور و محال رستم دار مازندران و در اصفهان میزیست و مرحوم حجةالاسلام حاجی سید محمد باقررشتی نهایت وثوق واعتماد برفهم و دیانت وی داشت و علی الجمله جناب حاجی بعد ازفوت پدر بمازندران آمد ودرتحصیل علم کوشید وبرای امر معاش تجارت را وسیله ساخت ورجال دولت را مؤتمن گردید و ارباب معرفت را طالب و صحبت معاصرین از اصحاب یقین را ادراك نمود و مرحوم حاجی استاد غلامرضا را مرید گردید وامروزمنزلش محفل اهل حال و حضرش پیوسته محط رحال ومخیم رجال است .

وفرزند فروزنده اش عمدةالتجارو زبدةالاخبار حاجی غلامرضا نورحدیقه بلکه خلاصهٔ هستی پدراست، با نامه نگار عهدی بسته وتا ایدون که نشکسته ، خدایش نگهدارد و بیش ازاین توفیق مجالست ابرار را بهره مند باشد .

میرزا هدایةالله وزیر دفتر

دانشمند هنرپرور نیك اختر میرزا هدایت الله وزیردفتر آثارش ازآفتاب مشهورتر، خلف الصدق میرزا حسین آشتیانی ابن عم میرزا یوسف مستوفی الممالك صدراعظم با این که از

خدمات دیوانی کمتر فراغت داشت، صحبت با نیکان ودرویشان حقیقت نشان را غنیمت میدانست غالب مشایخ زمان خویش را ملاقات فرموده وبا مرحوم منورعلیشاه مخصوص اظهار خلوص می‌نمود و از خدمتش راقم را بسی فیض بود و درعرفان ذوقی خاص ودرتأویل بعضی آیات مسلکی باختصاص داشت .

ودر مآثروالاثار ترجمهٔ آنجناب باین عبارت مسطوراست: درفن تطبیق مابین ظاهر و باطن بسیارماهرو در تأویل آیات وتحقیق بطون روایات امروز نخستین دانشور این کشور شمرده می‌شود ودر این فضایل بسی رسایل ساخته وبربعضی ازکتب معروفه عرفا ومتشرعین متصوفه تعالیق پرداخته و درحب اهل بیت مقامی عظیم دارد گوئی سلمان زمان وابوذر دوران و بغیب از وراء ستری رقیـق نگران، انتهی . از مثنویات آن جناب تیمناً چند فردی آورده می‌شود :

ثانویت ضد شئی است ای عمو — ضد اگر نبود تو او را یك بگو
با محمد هر که او ثانی بود — موردش آنجا که می‌دانی بود
چون علی را نفس احمد خواند حق — لاجرم برده است از عالم سبق
قل تعالوا ندع ابنارا بخوان — نفس احمد شاه مردان را بدان
گر تو خودبینی خود را کم کنی — قطرهٔ هستی خودرا یم کنی
باورت گردد که احمد با احد — چون علی با احمد است اومتحد
این سه مصباحند ومشکاة وزجاج — میپذیر ازمن مکن جنگ ولجاج
اجنبی را تا یکی داخل کنی — بی دلی را چند اهل دل کنی
آشیانه جغد وبلبل خودجداست — گوهر ازهامون طلب کردن خطاست
گر گهر خواهی بدریا روی کن — ترك این تلبیس و گفتگوی کن
آنکه ازسر تاقدم عیب آمده است — چون جلیس مجلس غیب آمده است

وفاتش درطهران اواخرمحرم سال هزاروسیصد وده روی نمود ومزارش بیرون دروازه شهرسرراه امام زاده عبدالعظیم. آثاری نیکودارد و ابناء گرام ازوی بروزگار یادگار است وهمگی از شغل دیوانی و ذوق عرفانی بهره‌مند. ارشد و اکبرهمه بالارث والاستحقاق سمی جدش میرزا حسنخان وزیردفتراست جنابش ملجاء اهالی کشور و مرجع امانی دانشور و جناب میرزا علیخان موثق السلطنه دام اقباله فرزند دیگر آن مرحوم در مراتب انسانی خلف الصدق پدراست ومخصوص درفقر نعمة اللهی ازطریق رحمتیه فیض یاب ومجلسش محضر اطیاب ودیگر مصدق السلطنه است که جوانی است پیر صاحب صفات حمیده واخلاق پسندیده.

میرزا محمود گرکانی

عارف معارف انسانی معتمد خاقانی میرزامحمود مستوفی گرکانی تغمده‌الله بغفرانه مرحوم جدش میرزا اسماعیل زمان خاقان درشغل استیفا اعتباری تمام داشت واعتقاد او تا ایدون جماعتی هستند که همگی درآن منصب وعمل نیکوکار ودرست رفتار الحق والانصاف جناب میرزا شفیع خان مستشارالملك شاهدی است صادق و دروزارت آذربایجان و فارس و طهران وخراسان چناك سلوك نموده که آحاد مردمان دعای خیرش را فرض میدانند .

ومرحوم حاجی‌میرزا نصرالله والد صاحب عنوان بدرستی‌حساب نایب مستوفی‌الممالك گردید ولی بواسطه سختی قلم عفوواغماض ازاحدی نمی‌فرمود. وفاتش درعشر اول جمادی الاخرة سال هزار وسیصد وهفت روی نمود مدت عمرش هشتاد وسه سال بود و در حجرهٔ رو بمشرق صحن امامزاده عبدالعظیم مدفون گردید .

اولاد نیك نهاد درست اعتقاد ازوی بیادگاربماند احسنهم خلقا و خلقاً وعلما وعملا آن عاقبت محمود است باآنکه ازارباب قلم بود درزمره اصحاب کرم به حساب واهل دانش وبینش‌را ام‌الکتاب، خط نستعلیق‌را خوش نوشتی وخطوط نیکوشناختی، شعررانیك دانستی وکتاب آغانی را خوب فهمیدی چندی وزارت شهر دارالخلافه با وی بود دیگر مثل آن ایام بر ساکنین رفاهت روی ننمود . درسخا و عطا ابودلف قاسم بن عیسی را نامش چون حاتم طی از صفحه روزگار طی‌نمود با مشایخ عصر خویش خصوص منور علیشاه حسن‌ظنی داشت .

وقتی‌حکایت فرمودازموثقی که درایام بی‌محبتی‌آقا محمدعلی کرمانشاهی مرحوم به طایفهٔ صوفیه در حوزهٔ درس وی بودم منهیان برسرراه زوارگذارده بودکه هرشخصی‌که به لباس‌درویشان ودرزمرهٔ ایشان بیابند بیاورند . اتفاقاً روزی مردی راکه بوی بابای تمور میگفتند تا طنبور گرفته بحضورآوردندآنجناب روی بوی‌آورده فرمودبه علاوه‌آنکه‌ظاهر-الفسق‌است بوی تصوف وکفرهم میدهد بیاوریدش ازاوپرسید که اصول‌الدین چند است؟آن شخص‌با همان‌آلت غناکه بدست داشت جذبه نمود وگفت مگراصول‌الدین‌هم مثل‌شاه گردش است وبدورسرای‌آقاکه همه تلامذه نشسته بود دور میزد و طنبور مینواخت و میخواند به نحو سرود :

«یکتاست یار ما   بی‌همتاست یارما»

سپس بنزدیك درخانه ایستاد وگفت مگرمتوکل شدی‌که سرراه برزوار میگیری واز خانه بیرون رفت. حالتی درهمه پیدا شدکه هیچکس متعرض اونشد .

وقتی بدون اطلاع راقم ملفوفه فرمانی مبلغ پنجاه تومان بصیغه تخفیف بنام فقیر

صادر واتمام یافته بمنزل فرستاد. روزی برای تشکر بمنزلش رفته، فرمود من از امثال شما متشکر هستم که هروقت مرا مشکلی روی دهد وامور مهمی درمد نظر باشد کاریکی از بندگان خدای را پیشنهاد مینمایم وبه طفیل آن کارهای من اصلاح میشود.

رحم الله معشر الماضین | که به مردی قدم سپردندی
راحت جان بندگان خدای | راحت خویشتن شمردندی

ارتحال قدوه ارباب کمال ازاین دار سریع الزوال دوازدهم رمضان المبارک سال هزار وسیصد ویازده واقع شد. مدت زندگانی شصت وهفت سال ودر زاویهٔ حضرت عبدالعظیم بجنب پدر بخاکش سپردند.

پنج گوهر پاك وفروزنده اختر تابناك ازوی یادگار است، نخستین غلامعلیخان میرپنجه دراخلاق حمیده وصفات پسندیده.

شرف تتابع کابراً عن کابر | کالرمح ابنو با علی ابنوب

دومین نهال بوستان محمودی اساس وحدیقه معانی اقتباس میرزا محمدعلیخان مستوفی ومحاسب مملکت فارس مینوقیاس است.

ورث الوزارة کابرا عن کابر | موصولة الاسناد بالاسناد
در درستی قلم کنار علی علم | و من یشابه ابه فما ظلم

ویرا با درویش بیابانی که این نامه گرامی را بانی است محبتی روانی و مودتیست نهانی. زاده الله توفیقاً وضاعف دینه وادی دینه.

سومین میرزا علیرضاخان است که مجهولات خزانه بقلم آن فرزانه معلوم وبحسابش اربعه متناسبه وجبر ومقابله بدون خطین مفهوم و دراستخراج جذراصم مصدان این حدیث است:

ان الامانة نزلت فی جذر قلوب الرجال.

برجای عطارد بنشاند قلم او | گر برسر منقاد کشد جذراصم را

چهارمین میرزا زین العابدین خان، پنجمین میرزا علی اکبرخان دراکتساب کمالات پیرو نیاکان باشند.

علیقلیخان مخبرالدوله وزیرعلوم

بحرعلم، کوه حلم، محیط بذل، بسیط فضل، فلك المعانی، کهف الامانی ملاذالامم، الاجل الاکرم انسان العین وعین الانسان مخبرالدوله وزیرعلوم علیقلیخان.

داعی خاص و عام جمله عباد | صاحبی به ز صاحب عباد
از صدور جهان حدیث و قدیم | کیست مانند او به هفت اقلیم

در نیکی فطرت و پاکی طینت و بلندی همت کمتر کسی بدان مقام رسید و ارباب معرفت ودانش واصحاب محبت و بینش ازصحبتش بسی ادراك فیض نمودند. مولد شریفش شیراز مینوطراز ومیلادش بسال هزارو دویست وچهل‌وچهار. درسنه پنجاه وپنج باتفاق والدماجدش خان هدایت چنانچه درترجمه‌اش سبق ذکر یافت بدارالخلافه آمده توطن نمود بعدازتکمیل کمالات انسانی مصدرخدمات دیوانی ومورد عنایات سلطانی گردیده امورات مهمه دولت و ملت رابرأی رزین هماره بانتظام قرین می‌داشت.

درمأموریت بخوارزم درخدمت بوده والدش بسال دویست وشصت وهفت واسفارفرنگستان و اداره مدرسهٔ دارالفنون و تمدید خطوط سیم تلگراف بتمام ممالك محروسه ایران رنج بسیاربسیار کشید و اجمالی ازتفصیل خدمات وگزارشات آنجناب درتواریخ این عهدمخصوص روزنامه مبارکه شرف وفارس‌نامه ناصری مذکوراست.

در سنه هزار وسیصد وشش درزمره ملتزمین رکاب شاهنشاهی هنگام سفرثالث به ـ فرنگستان رفت وازآنجا اجازه حاصل نموده بزیارت بیت‌الله‌الحرام ومناسك حج اسلام‌مشرف ونایل گردید وبعد ازادراك آن سعادت عود بدارالخلافه نمود و علی‌الجمله آن جناب غالب مشایخ عصر خویش را ملاقات نموده و مخصوص با حضرت رحمت بعلاوه محبت موروثی اکتساب ارادت واستفاضه صحبت حاصل کرده درمحضرمینومنظرش جزازمعارف واخلاق و غیرازمکارم وآداب سخنی گفته نمی‌شد وارباب حاجت رابی‌نیل‌مقصودومرام‌ازخدمت‌خویش روانه نمی‌داشت.

هوالبحر من ای‌النواحی اتیته　　　فلجته المعروف والجود ساحله

بقرب دوازده سال که ابتدای آن سیصد وچهاروانتهایش زمان ارتحال آن‌عدیم‌المثال بودبا راقم نه چندان انس ومحبت داشت که بتوان تحریر نمود ودررضایت خاطروآسایش و راحت این‌فقیر بقسمی بذل جهدوتوجه می‌فرمود که نتوان‌تقریر نمودوموجب‌توطن‌حقیربطهران امرآنجناب ومراحم بیکرانش بود وچون مردمان الطاف حضرتش را ملاحظه می‌نمودنداز بیگانه وخویش، توانگرودرویش، دور ونزدیك‌ارادت ضمیررا وسیله وصول حوایج خود به حضورآن وزیربی‌نظیر مینمودند و نشد عرضی نموده باشد در قضاء حاجت کسی که قرین اجابت نفرموده باشد.

دراواخرسال سیصد ونه بیرون دروازه دولت متصل بباغ مخبر آباد طرح عمارت و خانقاه بنام نامه‌نگار بنا فرمود و باتمام رسید وعارف سامی‌میرزا نصرت خان‌طبیب حبیب که ازپزشکان نامی ودرست برآمدگان مدرسه دارالفنون است قصیده در وصف‌آنجا انشا نموده بعضی ازاشعارش اینست:

بساعتی‌خوش وروزی مبارك ودلشاد　　　مهندس فلکی طرح این‌حدیقه نهاد

هزاروسیصد وده سال رفت از هجرت
که رحمتیه شد از رحمت خدا آباد

بسی نمیگذرد کاین بنای خلد سرشت
شود مقام بزرگان و مسکن اوتاد

بزیر سایهٔ سروش یکی نماید ذکر
کنار باغچه‌اش‌خواند آن دگراوراد

صدای انی اناالله بگوش جان آید
بهرسحر که زند عندلیب آن فریاد

ز لطف آب و ز شیرینیش عجب نبود
که سردرآن بنهد صد چوخسرو وفرهاد

اگر مسیح ز دم مرده زنده می‌فرمود
روان هردوجهان بخشداین گلستان‌شاد

تواین حدیقه که اکنون بدین‌صفت بینی
خدای کرده برای بنای او امداد

بدستیاری فخر دول وزیر علوم
کزو کنند وزیران همیشه استمداد

به پور حضرت رحمتعلی برسم نیاز
که خانقاه نماید برای اهل رشاد

زمین و آب ببخشید و اهتمام نمود
که رحمتیه بر مخبریه شد ایجاد

زهی‌خجسته زمینی‌خوشا حمیده مکان
که‌گشته مسکن ارباب صدق‌واهل‌وداد

کمینه نصرت بیدل زروی خواهش‌طبع
بساعتی بنمود این قصیده را انشاد

که هر که را نظرافتد بدین بدیههٔ نغز
در این حدیقه زما هم‌کند برحمت یاد

برحمتیه هر آنکس ز ما کند یادی
ز رحمتعلی او را همیشه رحمت باد

ونیزعارف‌کاشانی بیدگلی غزلی سروده وازآنست :

چو لطف دوست کشیدی برحمت آبادم
غم زمانه بـه یکباره برد از یادم

غم زمانه کجا ره بیابدم که مدام
ز فیض دمبدم رحمت علی شادم

وبنای تألیف این کتاب مستطاب طرایق‌الحقایق از همت بلند آنجناب درآن روضهٔ احباب بنیان شد ومجلد اولش به پایان رسید که ناگاه باد حوادث وزیدن گرفت،خاك غم بیخت و زنگ‌هم والم ریخت ، چرخ‌حقه‌باز مهرهٔ دیگر چید و بساط آسایش دوستان‌را برچید .

بقائی‌نیست هیچ اقبال را چندآزمودستی
خود اینك‌لابقا مقلوب‌اقبال‌است برخوانش

***

یك ذره ز اختیار در دست تو نیست
لیکن معلوم فطرت پست تو نیست

تدبیر چو کعبتین و تقدیر چو نقش
در دست تو هست لیك در دست تو نیست

وقت ظهرروزجمعه پانزدهم ماه صفرسال هزار و سیصد وپانزده ،نفس گسیخته‌مرغی

زبان بنوحه گشود ، که طایرروح آن شاهبازسدره نشین در قوس نزول دایرهٔ هستی پرو بال ترقی افشانده ازقوس صعودی بالا رفت و روان پاکش ازآخشیجان بشیدستان خرامید .

دانند عاقلان بحقیقت که مرغ روح وقتی خلاص یافت کزین آشیان برفت

ولی معلوم است از مفارقتش بردوستان جانی وارادتمندان روحانی‌چه میگذرد.

الا انماالدنیا یدور علی‌الکرب و فیها اعتبارکل یوم لذی اللب

فوا اسفا من سید دار مجده وسؤدده کالشمس‌فی‌الشرق‌والغرب

***

چگونه غم نخورد در فراق او درویش که غم فزون‌شدوازسربرفت غمخوارش

برفت سایهٔ درویش و ستر پوش غریب بپوش بار خدایا به عفو ستارش

پس از سوگواری و تعزیه داری کالبد شریفش را در تکیه و حظیرهٔ والدش به خاك سپردند .

امیدوار وجودی‌که از جهان برود میان خلق بماند به نیکی آثارش

قطعه در رثای‌آن خجسته صفات‌گفته شده ازآنجمله است :

مخبر الدوله‌آن‌وزیر علوم کس‌نظیرش بعلم وعقل ندید

پانزده روز از صفر رفته کردگارش بنزد خود طلبید

سال تاریخ رحلتش معصوم غفرله زهاتفی‌بشنید(۱۳۱۵)

وبهتریادگارکه ازآن بزرگوار درصفحه روز باقیست چهارگوهردرخشنده است‌که هریك رکنی ازارکان انسانیت وشیدی‌ازشیدستان معرفتند ونیکوترمیراثی‌که برای باز ـ ماندگان آن نادره زمان گذاشت مصداق‌کلام مولای خود بود : لامیراث کالادب ولاحسب کالتواضع ولاعزکالحلم ولاشرف‌کالعلم.

اقبال خاندان شریف برادران جاویدباداگرپدرمهربان برفت

ولما قضی نحبه دهانی‌الدهرنوبه ورمانی بالافات من کل‌جانب ولم یبق‌لی هارب ولا قارب وهرجت‌الهموم وکل‌البیان وتکاثرت‌الغموم وشل‌البنان و قلت‌کما قیل .

خلت‌الدیـار فلا کریم یرتجی منه النوال ولا ملیح یعشق

فلماتجاوزالهم‌عن‌حده‌انعکس‌الی‌ضده طلع‌طالع ولمع‌لامع.دوست درآمد زدر بطالع مسعود. بخت خفته بیداروگنج نهفته‌آشکارگردید.رنج‌دی رفت ونوبهار رسید. کهن بوستان مدعی واامال دوستان راکه ازتطاول‌خزان پژمرده وافسرده بود نهال‌جوانی ازسربرآمد و اغصان نوباوگان در ثمرآمد .

همان درخت نبوداندراین حدیقه ملك که بعد از او متفرق شوند اطیارش

چراغ را که چراغی از او فرا گیرند	فرو نشیند و باقی بماند انوارش

ما ننسخ من آیة او ننسها نات بخیر منها اومثلها .

حسینقلی خان مخبرالدوله

نخستین گوهر پاك تابناك آن دریا بنده رازهای نهان درطمطام طمطم جناب اجل اکرم حسینقلی خان مخبرالدوله وزیر مخابرات کل ممالك محروسه ایران ادام الدائم دوامه واوصل العالم مرامه هموم دلرا زدود ومردمك دیدهٔ سروسررا سرمه سرور نمود .

خدا گر زحکمت به بندد دری	گشاید ز رحمت در دیگری

جناب معظم له بسال فرخنده فال هزارودویست و شصت وچهار قدم بعرصه وجود نهاده کمالات صوری ومعنوی راازخدمت پدر وجد بزرگوار اکتساب نموده مدرك کداوصحوالمعلوم ومحوالموهوم فما اوسع صدره واکمل امره .

بدانشی که در دل دفتر نیامدست	دارد چو آب خامه او بر سر زبان

عموم مکارم را مؤسس رسوم وفی امواله حق للسائل والمحروم . ارباب معرفت وحقیقت راشمع واصحاب مودت وطریقت را جمع گردید .

ان السری اذا سری فبنفسه	وابن السری اذا سری اسراهما

وهمانا نه تنها درکسبیات ازآحاد است بلکه درموهوبیات ازافراد واوتاد ، اصالت رأی ، سلامت نفس ، تعصب دین ، تصلب اعتقاد ، سماحت خلق ، رأفت خلق ، ملکه کرم ، تعمیم فیض لیس علی الله بمستنکران یجمع العالم فی واحد .

وهر کس درخصایص جوهرذات ونفایس صفاتش بدیدهٔ رضا نظر نماید داند که ویرا باین زبان وبیان واین سخنان نمیتوان ستود .

یك دهن خواهم به پهنای فلك	تا بگویم وصف آن رشك ملك

وان قصیاً خیط من نسج تسعة	وعشرین حرفاعن معالیه قاصر

همان بس که درپیشگاه کیوان جایگاه اعلیحضرت ظل اللهی اطال الله سلطنة و ابدالله دولته که ضمیرمنیروخاطرمهرمظاهرش آئینه گیتی نماست مشهود بود که آن فرزانه ازیگانگان چاکران آستانه وبرآمدگان این عهد جاوید مهداست . مخبریست صادق وحکیمی است حاذق شغل و منصب نیاکان وی که حفظ صحت زمام مهام سلطنت و روح روان مملکت بود کماکان به جنابش مرحمت فرمود و بررفعت جاهش افزود .

قد وقع القوس فی ید باریها	و عادت الانهار فی مجاریها

وعلی الجمله درابقای نام نیك نیاواحیای مراسم آبا واعطای صلات براهل دعاخودداری وتقاعد ننماید وشمه یی ازخیرات جاریه ومبرات باقیهٔ آن حمیده خصال که وصف نتوان نمود

اتمام این کتاب وانجام این خطاب است که از راه معارف پروری و ادای حقوق پدری در تسهیل آسایش وفراغت بال وتحصیل رضایت خاطر ارادت سگال چندان کوشیده که پوشیده نیست. بابه افندی عدی فی‌الکرم. امید که عارفان ودانشمندان آگاه هرگاه و بیگاه نظردو این تذکره الهی فرمایند بدعای خیراعلیحضرت پادشاهی زبان گشایند وآن فرگاه را یاد و روان مرحوم والدش را شادنمایند. تا جهان ماند به نیکی درجهانشان باد نام.

مرتضی قلیخان صنیع الدوله

دومین فرزند فروزنده آن غفران مآب جناب مرتضی قلی‌خان صنیع‌الدوله است. در تحصیل علوم وفنون تازه رنجها برده وسفرها بفرنگستان نموده مخصوص درمدرسهٔ برلن پایتخت آلمان سالها بود وبعد ازتکمیل به موطن مراجعت‌نمود. شاهنشاه ماضی اورا باجازهٔ تشکیل کارخانجات ومصاهرت ولیعهد مفتخرداشت وبعد ازانتقال شاه شهید بسرای‌جاویددر دولت مظفری بوزارت مسکوکات وخزانه و پستخانه مورد عنایات گردید.

وعلی‌الجمله دراخلاق‌انسانی وکمالات نفسانی وشرح صدر وقوت قلب وبسط‌یدیگانهٔ عهد ودرتواضع وفروتنی ودرویش دوستی مانند پدر وجد.

مهدی قلی خان مخبرالسلطنه

سومین خلف آن نعم‌السلف زبدهٔ ارباب شرف وقدوهٔ من‌عرف مهدی‌قلیخان‌مخبرالسلطنه است. درجمع کمالات قدیم وحدیث هواث اثیث ودروضع زبان‌آلمان و ترجمهٔ آن ذوقدرة و بیان ودرفهم ادبیات وتتبع‌اشعار ازسخن‌سنجان روزگارودرفن‌نقشه‌کشی وجغرافی وهیئت جدید فرید وحید. تألیف شریفی‌دراین علم بوضعی مطلوب ومرغوب نموده ونصف‌النهار کوه دماوند را مرکزقرارداده ودرمقدمات‌آن مهره این علم را ازاسلامیان که هریك مخترع و مبدع امری شده‌اند ذکرفرموده.

والحق باین کتاب مستطاب که درکمال‌خوبی باسمه شده از جمیع مصنفات دیگران شخص طالب را استغنا حاصل گردد.

محمد قلی خان مخبرالملك

چهارمین شمع شبستان آن مینومکان‌است محمدقلی‌خان مخبرالملك‌بعد ازنشوو نمادر ایران باتفاق برادران در مدرسه‌آلمان تحصیل کمالات این زمان نموده وتکمیل شده و در اخلاق نیاکان چون اخوان صفاست.

ذکر بعضی گزارشات اسفاری که از طریق شمال ومشرق نموده وترجمهٔ برخی اخیار که در آن دیار دیدار نموده

مظفرالدین شاه

چون روز جمعهٔ هفدهم ماه ذی‌القعدة‌الحرام سال هزاروسیصد وسیزده آفتاب به دایرهٔ نصف‌النهار رسید بنای حرکت بگیلان بود که ابن ملجم ثانی میرزا رضای کرمانی در حرم حضرت عبدالعظیم بقلب جهان نمای سایهٔ یزدانی ومالك دیهیم وتخت کیانی تیر زد و روز روشن را برجهانی تیره گردانید.

تغیرت البلاد و من علیها　　فوجه الارض مغبر قبیح

وتاریخ آن قضیه رابعبارات مختلفه گفته‌اند ازآنجمله است:

یکی آمد برون زمجمع وگفت　　روز جمعه به شاه تیر زدند

لهذا تراخی وتقاعد از سفرروی داد تاآن که سال‌سیزده رفت ومحرم چهارده آمد.

جهان فرتوت باز جوانی ازسرگرفت　　بسر ز یاقوت سرخ شقایق افسرگرفت

ملك جم را شید رسید وبراورنگ‌شهریاری متکی گردید وهریك ازاین‌دوجمله‌جلس مظفراً، فعلی اعدائه غالب تاریخ جلوس‌آن شهنشاه مناسب‌آمد.

وچون بادعاگویان‌خاص دولتش‌ودرویشان حقیقت اختصاص حضرتش‌مرحمتی‌مخصوص مقرر است وترفیه وآسایش‌آنان همواره درخاطرمهر مظاهرهمایون اقدسش مخمر و مقدر و چنانچه‌شاهنشاه‌مبرورقطب‌السلاطین‌وشاه‌شهیدرا باوالدماجدعواطف‌ملوکانه‌بود بمنطوق‌الحب یتوارث اعلیحضرت ظل‌اللهی را اشعه انوارآفتاب جهانتاب برسراین بیمقدار پرتوافکند نواب اسعد والا جهان سوز امیر نویان صدق نیت و خلوص عقیدت دعا گو را بـه عرض رسانید که:

شاه بیدار بخت را هرشب　　ما نگهدار افسر و کلهیم

بتوسط نواب معظم له اعطاء طاقه شال بیهمال کشمیروفرمایشات فرمودکه با داعیان خاص در حلقهٔ ذکرالهی وهنگام ورد صبحگاهی بدعای پادشاهی رطب‌اللسان باشند. خیال زیارت‌وسیاحت درسرآمد واین امرمبارکه در مدنظر **اولم یسیروافی‌الارض فینظروا کیف‌کان عاقبة‌الذین من‌قبلهم کانوا اشدمنهم قوة واثاروا‌الارض وعمروها اکثرمما عمروها.**

روز پنجشنبه پنجم قوس مطابق بیستم جمادی‌الاخره هزاروسیصد و چهارده هجری چهارساعت بغروب مانده ازدارالخلافه حرکت نموده وشب را درامامزاده حسن بیتوته.

تطاول لیلی بالاثمد، ونام الخلی ولم ارقد، کلیلة ذی العایر الارمد .

جمعه بیست ویکم میهمانخانهٔ شاه آباد منزل نمود . تمام اجناس قیمتش فزون ازوهم وقیاس، نامش رامیهمان کش گویند انسب است. ازطهران تابآنجا چهارفرسخ است .

سه ساعت بغروب مانده برای مهمان خانهٔ حصارك روانه شده چهارفرسخ است. دهات خوب برسرراه است ازآنجمله دیه کلك بروزن نمك. رودخانه کرج پلی دارد بی حرج گذشتیم ودرقریهٔ کرج عمارتی ممتازازخاقان مغفور بیادگاراست روی بانهدام آورده ، در جاده آب افتاده بود وگل وباتلاق شدید پدید شد لاحول گویان رد شده .

میرزا حسین ویعفور با ناله وشین ازعقب رسید، گفتم چرادیرآمدی ؟ گفتا خرم در گل بخفت .

شنبه بیست ودوم برای مهمانخانهٔ ینگی امام میروند بلوك فشند بروزن سمند برشمال راه وجای خوش آب وهوا ومردمانش باآب ورنگ ودلبرانش شوخ و شگند ینگی یعنی تازه وچون دولوحه امام زاده که نام یکی هادی ودیگری علی نقی ازاولاد حضرت امام رضا در بین قبورمندرسه یافتند آن بلوك را ینگی امام گفتند وآثارامام زادگان گنبد وصحن وطاق و رواقی است .

یکشنبه بیست وسیم باید مهمانخانهٔ قشلاق رفت. هنگام حرکت جمعی ازآشنایان از طرف گیلان آمده طهران میروند ازآن جمله حاجی میرزا ابراهیم ضیاءالاطباءخلف الصدق ملاحسن معروف بمعلم گیلانی آدم نیك محضروطبیب خوش منظراست وازمعارف بهره ور. صبیهٔ مرحوم یحیی میرزا برادرنواب والا جهانسوزمیرزا امیرنویان زوجهٔ اوست وفرزند دلبند وی آقا اسمعیل بهمراه بود ودیگرحاجی آقامحمدمعین التجارپسرمرحوم حاجی محمدمحسن تاجرگیلانی باپسرنیك سیرش باستعلاج طهران میروند .

حاجی ازمتمولین شماره اول است ولی چندیست که چشمش پوشیده وازندیدن مالیه مغزسرش جوشیده بفرنگستان هم رفته وثمری نبخشیده. اول ماخلق الله وی بجانیست. چهار بغروب ماندهوارد قشلاق شده دریکفرسخی آنجا قریه ایست نامش زیاران، معدن ذغال سنگ خوبی دارد .

دوشنبه بیست وچهارم باید برویم مهمانخانه گونده بفتح کاف فارسی دراین امتداد که چهارفرسخ است آبادی کم و استعداد زیاد دارد مثل سایر بایر .

برد نقش پای ره گمکردگان ما را ز راه

ورنه از ما اینقدرها راه تا منزل نبود

قزوین

سه شنبه بیست و پنجم باید برویم قزوین بین راه بدیه شریف آباد رسیده معموره و آباد است.قبل از ظهر وارد قزوین شده در محله خیابان کاروانسرای آقا باقر خان سعدالسلطنه فرود آمدند.

گویند قزوین معرب کژوین است کتاب گزیده و نزهة القلوب حمدالله مستوفی دراوصاف آنجاکافی است وامروزه که خبری جزویرانی ازآن نمانده،مردمان بزرگ ازقزوین بسیار بروزنموده مانندمؤلف ابواب الجنان وصاحب تاریخ گزیده وترجمه بعضی ازاعاظم متأخرین سبق ذکریافت ومزارامامزاده حسین ازاولاد امام موسی الکاظم (ع) وشیخ احمد غزالی و جمعی ابرار در آن دیاراست .

وتا یکشنبه سلخ درآن بلده توقف وبعضی مشاهدو برخی از ارباب معارف را ملاقات نموده ،جناب شریعتمدار آقاشیخ محمدباقرشیرازی سالها درعتبات خدمت یك استادهمدرس بودیم وآنجناب برای زیارت مشهد رضوی بقزوین رسید وبرحسب تقدیربا سادات محترمه اتصال یافته بوصال مخدره نایل گردید . قصد رحیلش بدل شده بهاقامت .

حاجی میرزا تقی آقا

حاجی میرزاتقی آقاابن آقامیرهاشم ابن حاجی میرعبدالباقی ابن حاجی میرحسن ازسلالهٔ سادات عظام ومن ذوی البیوت الکرام است اگرچه روزگار بنابرشیوهٔ خودبا اخیار در حق وی کوتاهی ننموده وغالب اموال آن زبدهٔ ذریهٔ آل را بیغما داده وضرر بسیار ازاشرار باورسانیده ولی با همه پریشانی محفلش همیشه مجمع ارباب حال است .مردیست کریم الطبع،رحیم القلب سلیم النفس، مهمان دوست.

درمحضرش یکی ازراقم مسئله تجسم اعمال کماهوالتحقیق سؤال نمود جوابی دقیق گفته شد،حاضرین را پسند آمد.جناب حاجی حکایتی بالعیان که مناسب این بیان است نقل نمود .

حکایت-حاجی میرزاعبدالکریم عم ناقل را املاك موروثی بود وبواسطه سعایت اشرار ضبط دیوان اعلی شد بعلاوه محصلی شدیدالعمل مبلغ گزافی نقد مطالبه مینمود ،درفضای بیرونی چند درخت انارداشت پای عم رابآن درختان بست وازشاخهٔ آنهاچوب برپای آن سید عالیجناب میزدتاآنکه چند کیسه زرکه ازذخایرپدری بود مهلتانه گرفت وچون ازهستی و مایملك چیزی نماند با کثرت عیال پریشانی حال بکمال رسید بخدمت نواب والا عبدالله میرزای دارا پورخاقان که حاکم زنجان وخمسه بود شتافته آن شهنشاه زاده املاك خالصهٔ

دیوانی را به عم سپرد .

اتفاقاً درقریهٔ معلومه برای انتظام رفتیم وقت مغرب داخل شد وصدای اذان نیامد تحقیق نمودیم گفتند اهل این قریه نماز نمیخوانند که محتاج بمؤذن باشند. آدم خودرا گفتم اذان بگوید، چون صدای تکبیر بلند کرد صاحب خانه که درمنزل او بودیم و پیرمردی بود پیش دوید و گفت درده ما اذان مگوئید که آمد برای ما نمیکند. تعجب نمودیم چنددرخت اناردرآن خانه بود پای اورا بدان بستند وازشاخه‌های آن درختان بپایش نواختند. بچند کیسه زر خود را ازآن عقوبت خلاص نمود چون مهرآن کیسه‌ها را نظر کردیم علی‌الحسینی بود. از وی پرسیدند اگرشما سید هستید چرا منکر اذان میباشید ؟

گفت حکایتی ازکیسه‌ها ودرختان انارداریم، درسالهای قبل نوکردیوان بودم ومأمور بگرفتن سید علی وسید عبدالکریم نامی شدم، درخانه آنها ورود نموده این کیسه‌هارا بمهلتانه دادند وچون انار باغچه آنها خوب بودچند شاخه بریدم ودراین خانه غرس نمودم .

ازشنیدن این کلام ازقادر منتقم بسی ترسان شدم ومعلومم شد که جزا ومکافات عمل است وحق بمن له‌الحق رسید فاعتبروا یااولی‌الابصار .

چونکه بدکردی برو ایمن مباش زانکه تخم است و برویاند خداش

یکشنبه سلخ بایاران قزوین وداع وبسمت گیلان میروند، منزل قریهٔ آقابابا وچهار فرسنگ است واین نام بنام بانی نامی شده. چون ازباغات انگور گذشتیم برسردو فرسخی بدوراهی رسیدند یکی به نظام‌آباد میرود ودیگری بحسین‌آباد، هردو معموروآباداست معدن آبگرم وسنگ‌مرمر به کوه شمالی نشان دارد یله گرماب ویله گنبد نیز گویند محاذات آقابابا می‌باشد .

دوشنبه غره رجب بفتوای حکیم انوری :

روز می‌خوردن‌و شادی و نشاط وطرب است

ناف هفته است اگر غرهٔ ماه رجب است

ومیلاد امام پنجم اللهم انی اسئلك بالمولودین فی‌رجب وندای این‌الرجبیون بلند است. منزل قریهٔ خرزان ومعبر گدوك مشهورآن یکفرسخ که آمدیم ازمحاذات قریهٔ معمورهٔ مسماة بمزرعه گذشته چاپارخانه وکاروانسرا دارد .

مزرع سبز فلك دیدم و داس مه نو یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو

اول سختی راه و گردنه و گدوك است ودروسط کتل که یکفرسخ دیگرآمده چندخانوار وچشمهٔ آبی وپناهی برای مسافرین است درایام بارندگی وسردی، نامش اسمعیل‌آباد، محصولش گندم وجو دیمی است پیاده شده هوا هم خوب ومساعد، صرف ناهارشد و بشکرانه نعم غیر مترقبه خاصه گرمی‌هوا درنیمهٔ قوس ونیمهٔ خرزان بنحوقول وسماع خواندندالحمدلله‌الذی اشهدنا مشهدخرزان وعقبتها فی‌رجب واواجب علینا من‌شکرنعمه والتجاوزعنهامع‌العافیة

والسلامة ماقدوجب فسبحان من‌جعل‌الثلج والبردجنة وسلاما. و برای مزید نعمت سماوررا بذکر قلبی مشتعل وچای را مسلسل پیمودند. نیم فرسخ دیگر که آمدیم مختصر آبادی ودوسه خانوار برسرراه بود برای هنگامه کولاك رافع تاپاك (۱) است نیم فرسخ دیگر که آمدیم به اصل دیه خرزان رسیدند خاقانی راست :

هدایت ز اهل دین آموز و قول فلسفی مشنو
که طوطی کان زهند آید نجوید کس زخرزانش

جای معموره است کاروانسرا وحمام خوبی دارد واین گرمابه را بامر نواب اسعد والا حاجی معتمدالدوله فرهاد میرزا ابن‌عباس میرزای نایب‌السلطنه ساخته‌اند. درهنگامی که به سفرمکه حرکت مینمود وبملاحظهٔ آنکه ذنب عقبه خرزان را قطع نمایند تا فرصت است نیم فرسخ دیگرراندند مختصر آبادی میباشد نامش منداب، آبش گنداب منزل نمودند مجموع مسافت امروزچهارفرسخ است اما ازسختی هرقطعه راه دوزخی است بین راه یکباتری توپ کروپ بنحوتجزیه برتختها مانند تخت روان بسته قاطرها می کشیدند وآدمی را به حال آنها گریه میآمد. بعضی میگفتند عطیهٔ امپراطور روس است که برای جشن پنجاهم فرستاده بود، چون بدا حاصل‌شد حال برای‌تبریك جلوس‌میبرند. این آبادی‌منزل درستی‌نداردهیزم وکاهی دارد اطاقی که فرودآمده یکطرفش کاه انباروازتسبیح خروس که درآنجا بود تاصبح خواب نتوانست نمود.

ظریفی‌مناجات حضرت موسی را مصحف نموده میخواند یارب اقریب انت فاناجیك ام بعید فاناديك.

سمت دیگرآن گاو وگوساله بود نعرهٔ آنها آرام وقرارزهره رابرده بودند جارالجنب دیگرالصاحب بالجنب‌بودلری‌بلغت‌عبید زاکان ذوالقرنین‌است‌با مرجان و در مغازله‌داشتند بواب آنجا سگی بودکه نواب‌جرأت بیرون‌رفتن نداشت واز همه خوشترك شپشك مرغ و کنهٔ گاو است .

و ذلك من نباء جائني   و خبرته عن ابی الاسود

خط تلگراف را ازقریهٔ مزرعه براه معروف بدره ملاعلی کشیده‌اند وراه‌شوسه‌روسیه بگیلان نیزازآن جاست بواسطه همواری .

سه‌شنبه‌دوم‌مولودامام‌نهم‌است باید برونددمنجیل‌پنج‌فرسخ است یك‌فرسخ که‌آمدند بدهی رسیدند نامش‌پاچنار. راه‌دره‌ملاعلی باطریق خرزان اینجایکی‌میشودخط‌تلگراف و چاپارخانه نموداراست آبهای دره ملاعلی ورود شاهرودورودقزل اوزن‌درمنجیل‌یکی میشود وسفیدرود

۱ـ تاپاك بمعنای اضطراب و بیقراری است .

معروف گیلان را تشکیل نماید و بدریای خزرمیریزدالبته وقتی آید که آب شاهرودجلگای قزوین را احیا نماید ولی خدا داند که کی و کی خواهد بود .

درسر پل شاهرودپیاده شده صرف نان وقلیان گردید واینجاراه نصف است تامنجیل. بلوك طارم که پیازش چون خربوزهٔ گرگاب ضرب المثل است برناحیهٔ جنوب این رود واقع است درنشیب وفراز این راه که بکناره این رود میرود شعرمرحوم صبا در شهنشاه نامه مناسب با یابوی کجاوهٔ ماست :

خراشید و پوشید شبدیـز شاه　　　بسم پشت ماهی بدم روی ماه

نزدیك بغروب وارد منزل شدند وباستصحاب نهارفریضتین پیشین وپسین خوانده شد .

منجیل قصبه‌ایست با صفا دردره وبین جبل واقع شده وجزو حکومت قزوین. تلگراف خانه وپستخانه ودکاکین وتجاردارد، ازپل منجیل ببعدجزوحکومت گیلان است عجب آنست که چند سال قبل که بعزم مکه معظمه ازاین طریق عبورنمود دودهنه طاق بزرگ وسط پل خراب شده ومشغول ساختن بودند وچوب‌های قوی بردماغه‌های پایه‌ها انداخته عبورمیشدحال هم بهمان نحوخراب وازمعبرچوبی می گذرندتا خیال روسیان چه باشد .

چهار شنبه سیم منزل رستم آباد چهارفرسخ است ازچارپایان که بارکش قند وچای ونفت وبرنج میباشند بواسطه سختی راه نهایت خجلت حاصل است اگرچه بجهت امتیازراه به روسیان رفع خجالت بزودی میشود ولی منتظر بلیات دیگرباید بود. نیم فرسخ که از پل گذشتیم بلوك رحمت آباد که جنگلهای زیتون وکاج و از نزهت بهشت است نمودار شد ولی افسوس که امتیاز کشیدن روغن زیتون با روسی است وساکنین این بلوك مملوك آنها شده‌اند آسیای دارستان برای ناهارپیاده شده صرف غذا و چای ورفع خستگی گردید روانه شدند گنجه قریهٔ خوبیست برای میان منزل جلگای رستم آباد قابل آبادی بسیار است کوره باد رستم آباد معروف ومارهای آنجا مشهوراست .

میرزا فتح‌الله خان بیگلربیگی گیلانی و میرزا ابراهیم خان ابتهاج‌الملك پیوستهٔ وی ازرشت بچاپاری وارد شده ساعتی صحبت داشت بطهران میروند برای قرارگمرکات .

پنجشنبه چهارم منزلگاه کوتم و چهار فرسنگ است بین راه براه دارخانه نقل بز رسیدند برای ناهار پیاده شده و ساعتی بعد روانه شده ازمحاذات امام زاده هاشم گذشتند مهندسین وعملهٔ روسی برای تصفیه وتسطیح راه مشغول کار بودند «چودزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا».

امشب لیلة الرغائب است وفی النهایه الرغائب جمع رغیبه‌ای مایرغب من الثواب العظیم وبه سمیت صلوة الرغائب وفی المجمع وهی التی تصلی فی اول جمعة من رجب ودرشماره بیست وشش وسال شانزدهم روزنامه اختر عبارتی مذکوراست بمناسبت رغائب آورده میشود.

شب جمعهٔ پیش که بقولی لیله رغائب باهرالمواهب بود بسپاس احترام آنشب فرخنده که نور پاك شاهنشاه سریر لولاك تجلی بخش رحم مادرشده است در منارهای همه جوامع و مساجد شریفه قنادیل روشن شده رجـال دولت ابد فرجام موافق دیدن دیرین سلطنت در حضرت سپهرسلطنت بایفای مراسم تبریك وتهنیت آنشب با سعادت پرداختهاند، انتهی .ولعل برای تشریف وتبریك آن انعقاد نمازرغائب قرارشده باشد .

جمعه پنجم منزل دارالمرزرشت است چهارفرسخ مسافت بیش نیست وراه هموار وهوا ملایم وجنگل خرم وسبز، بلبلان گیلکی درجوش وخروش، ملك گیلان که عربان جیلان گویند بکثرت آب وخضرت زمین موصوف مشتمل بربلاد معموره وجبال پردرخت و بیشترولایاتش کناردریای خزرواقع است ورود سفید که می گذرد وبدریا داخل میشود آنولایت رادوقسمت نموده یکی لاهیجان ونواحی آن وقسمتی دشت وتوابع آن، سابقاً معموره لاهیجان بوده وحالیه سواد اعظم رشت است وبواسطه بارندگی ورطوبت هوا وعدم توجه حکام عبور از مسالك آنجا مخصوص زمستان صعب است .

بعضی گویند عدد گیلان باکوفه یکی است لهذا در نفاق اتفاق دارند کما ان الکوفی لایوفی. آب وهوایش بواسطه مجاورت اشجارمتوبست و برنج وابریشم وتوتون آنجا خوب میشود وباآنکه برف بسیارمیبارد اشجارنارنج وپرتقال فراوان وزبان وولایتی آن مملکت اگرچه فارسی الاسلوب است ولی زبانی مخصوص است که فهمش موقوف بدانستن اصطلاح است وبواسطه آنکه خانهها ازچوب ونی است خطرسوختن نزدیك است ومکرر غالب آنشهر آتش گرفته ونفوس واموال تلف شده وبواسطه تنگی بازارواتصال خانهها اگرخانهیی آتش گرفت هزاران باب درگیرد واسباب اطفائیه بااین وصف هنوز ندارند .

مرغهای جنگلی مانند قرقاول که شبیه خروس است وماهی دریائی باقسامه خوب و فراوان است وبجهت مجاورت با خارجه تمام اجناس گران وزندگانی غربا که ملك ندارند سخت است .

مردمان خوب ازعرفا وعلماء وشعرا وحکما ازآن دیاربسیاربرخاسته مثل شارح گلشن رازوشیخ زاهد اول وثانی وشیخ محمدعلی حزین از احفاد شیخ زاهد وشارح تجرید وشیخ نورالدین محمدبن خالدکان شیخاً عظیما ظاهرالکرامات له مصنفات فی عجایب احواله و مشاهدة الملائکة والجن واحوال الاموات والجنة والناروخواص الایات والاذکاروکان فی حدود ستمائة وعشرین وامروزه غالب ساکنین آن مملکت جز جمع مال خیالی وغیرازقوطی برنج وتلمبار ابریشم حالی ندارند .

وقول ابوعقیل لبیدبن ربیعه مناسب حالیه است .

عفت الدیار محلها فمقامـها ... بمنی تابد یدعولها فرجامها

عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی .

حاجی میرزا نصیر گیلانی

جناب حکمت مآب عوارف ومعارف نصاب حاجی میرزا نصیرالدین گیلانی جامع اوصاف سابقین و بقیه ماضین خلف الصدق حاجی عبدالله خان از خانواده محترم آن دیار و اصلا از اسکوار تبریز ، جد اعلایش حاجی سمیع برحسب تقدیر بگیلان آمده تأهل اختیار کرده هشت پسر وهفت دختر ازاو بظهور رسید وماشاءالله طایفهٔ حاجی سمیع امروز در ملک گیلان هریك از اعیان وصاحبان ملك واعتبارند .

خلاصه جناب حاجی درعنفوان جوانی اکتساب فنون علوم را سرمایهٔ جاودانی دانسته پس ازتکمیل مقدمات بقزوین رفته درمدرسه مرحوم ملاصالح برغانی چندسال توقف وحکمت را نزد مرحوم ملاآقای حکمی که ترجمه‌اش گذشت وبعد ازآن با مرحوم آقا علی مدرس سابق الذکر باصفهان رفته ومدت زمانی درخدمت میرزاحسن خلف الصدق ملا علی نوری حکمت راتکمیل وبعدازعود بگیلان درخدمت پدرازراه شام بمکه معظمه ومدینه منوره مشرف وپس ازمعاودت درامورات عمده دیوانی که شرحش طولانی است اوقات میگذرانیده وحال قریب سی سال است که ترك همه را گفته ورفیق توفیق شده جزمطالعه کتاب حکمت وعرفان وصحبت باارباب معارف وایقان کاری ندارد .

درسفراول شاه شهید بمشهد رضوی در ذهاب وایاب چون بسبزوار رسیدند شرفیابی حضورفیلسوف اعظم حاجی ملاهادی را فوزعظیم دانسته ده سال قبل بعزم مجاورت عتبات و سر بردن بقیهٔ عمررا درآن مشهد بعراق عرب رفت چون تقدیر نبود بعد از چند ماه اخبار اغتشاش وبی نظمی املاك گیلان بوی رسیده عزم اقامت تبدیل به رحیل شد بطهران بازگشت مدتی بماند وچهارسال قبل راقم را با جنابش اخلاص بهمرسید وحضرتش را با حقیرالتفاتی وانس بکمال حاصل گردید وچون ازنیت مسافرت فقیر بسمت شمال ومشرق اطلاع یافت تدارك حرکت خویش‌را بگیلان فراهم آورد و درخدمت بوده «تابسرحد وجود اینهمه راه آمده‌ایم» واینك درمنزل میزبان گرامی نهایت مسرت حاصل کمتر کسی اینقدر سیر کتب ورسائل حکماء و عرفا را نموده ، فتوحات مکی راتماماً ازبدوتا ختم دیده ، اشعارمثنوی را غالب درحفظ دارد باآنکه‌ازهشتادوپنج مراحل عمرش متجاوز ، قوی وجوارح صحیح وسالم مخصوص حافظهٔ‌او . املاك موروثی وابتیاعی درحومه واتصال بشهر بسیاردارد ازآن جمله باغ وعمارت واقعه در کردمحله بیرون شهر نهایت مصفا ودرخوبی ازحد توصیف بیرون است ، حمامی احداث وبنا درآنجا نموده که درتمام شهربآن وسعت و نظافت گرمابه نیست وآب جاری که درشهر نیست درآن باغ باتصال جریان دارد آنجا رابقصد خانقاه و تکیه مرتب فرموده ولی کمتر وقتی

روزگار ویرا در آن مکان قرار گذاشته خلاصه یکماه و نیم تمام در شهر رشت مقیم بوده و در ضمن ایام بعضی از گزارشات آورده میشود .

شنبه ششم اول آفتاب بحمام حاجی معین‌التجار که ذکرش در راه قزوین گذشت رفته آب خزانه تمیز بود ولی دلاك همچون جنس قریب پوست می کند دندان هم بشدت درد میکرد سنائی فرماید :

در دهان دار تا بود خندان | چون گرانی کند بکن دندان

ومولانا این مضمون را باین بیان فرموده :

چون که دندان ترا کرم اوفتاد | نیست دندان بر کنش ای اوستاد
تا که باقی تن نگردد زار از او | گرچه بود آن تو شو بیزار از او

یکشنبه هفتم بعضی دیدن نمودند از آن جمله آقا میرمحمد علی لاهیجی ملقب بصدرالاسلام ودیگر آقا میرقاسم سیدی عالیجناب ومالك پیر بازار رشت است ودیگر آقا میرزا سیدعلی خان تفریشی محاسبات دفتری حکومت حالیهٔ گیلان با اوست ومشارالیه از مرحوم حاجی ملامحمد حسن عبدعلی کاشانی بتلقین ذکروفکر مشرف شده نسخ راخوب نویسد قرآنی بخط وی زیارت نمودم نهایت خوش نویسی رابکار برده بود .

دوشنبه هشتم برای حفظ صحت وسیاحت بعضی مشاهد شهر حرکت نموده از آن جمله زاهدان نام محله ایست که بنگاه ماست گویند جناب شیخ زاهد گیلانی واصحاب دراین مکان توقف داشته لهذا به محله زاهدان معروف شده آثار مقبره وبقعه درآن نزدیکی است گفتند نامش آبادی الله میباشد، بقعهٔ دیگری بود گفتند امامزاده واجب‌التعظیم آقا سید ابراهیم است قدری پیشتر رفتیم مسجد و محل شیخ صفی‌الدین اردبیلی ظاهر شد گویا فصل زمستان برای قشلاق وریاضت وار بعین درآنجا بسر میبرده‌اند بازارودکاکین وکاروان سراهـای رشت از نظافت عاری است، سبزمیدان که جلوخان حکومتی است ممکن است با ندك توجهی سبز و پاکیزه شود، درآن نزدیکی قبور بسیار وزیارت گاهی بود نامش سید ابوجعفر فاتحه خوانده وبارندگی شروع شد معجلا عود بمنزل نمود .

عصر را آقا محمد کاظم پسر آقا محمد ابراهیم ابن آقازین‌العابدین یزدی که بامرحوم منور علیشاه نسبت خاله زادگی دارد دیدن نمود وضمناً مطلبی داشت که راجع بمقرب‌الخاقان آقا میرزا محمد علیخان بنی عم وداماد جناب میزبان بود اصلاح شد. شب را آخوند ملاعلی اکبر روضه خوان شفتی گیلانی باغانی ما را مستغنی نمود . شفت بسکون دوم درشش فرسخی رشت آباد و ییلاق است مرحوم حجة‌الاسلام حاجی سید محمد باقر از آن بلوك برخاسته و در اصفهان نشسته .

سه شنبه نهم هوا صاف وآفتاب شفاف، بعزم راه رفتن وتماشای کارخانه ابریشم کشی از

منزل بیرون آمده این کارخانه متعلق بحاجی محمد حسن اصفهانی ملقب بامین دارالضرب است ساکن طهران. رئیس کارخانه خواجه آساطور از ارامنهٔ اصفهان و آدم باتربیت ومحبت است از متمولین تجار ذوی الاعتبار بوده روزگار برسم خویش درحق او بنای کجتابی نهاده سرمایه را ازوی ربود، لهذا درکارخانه کج تابی اشتغال دارد بدرست تابی والحق کلافهای ابریشم که از این دستگاه بیرون می آید اگر بهتر از فرنگستان نباشد کمتر نیست. بعد از تماشای کارخانه به زیارتگاه خواهر امام رفته میگویند مزار فاطمه طاهره همشیره حضرت رضا علیه السلام است العلم عندالله .

ظهر را برحسب دعوت بمنزل جناب آقا میرزا محمد علیخان مذکور رفته سرائیست چون کف کریمش گشاده ومانند خلق شریفش مصفا مشتمل برعمارات عالیه وسایر ملزومات از حمام وغیره درنهایت استحکام مگر آن که درکلیه گیلان مرتبهٔ تحتانی مرطوبی است مراتب فوقانی را لازم دارند ولی چون ازتخته وچوب است دوخطر دارد یکی از آتش بخاری وغیره ویکی آن که باندك راه رفتن تمام عمارت متحرك است آرام نمیتوان گرفت ومثلا قلیان روی زمین باشد می افتد وعجب است با همه مخارج بسیار که برای آن جا مینمایند این دوعیب را رفع نمیکنند حضر الطعام وقل الکلام ولایجوز القیام درگیلان بافراوانی نعم وتکلفات بیش و کم درامر طبخ به کمال نرسیده اند ولی منزل جناب حاجی وخان منتهی درجه خوبی ومأکولی غذا را ثابت نموده اند ورفته رفته سایرین درفکر اقتباس ازآن خانواده هستند .

چهارشنبه دهم ولادت امام محمد تقی است بقولی ،روانهٔ صومعه بجارشدیم بجار به با وجیم ابجد بروزن کنار بلغت گیلی مزرعه وزراعت راگویند و چون آن مزرعه وقف صومعه شیخ زاهد بوده بآن اسم خوانده اند وامروزه جزوشهراست ومحله چله خانه قریب بصومعه است ودیگرجزاسم رسمی نمانده .

پنجشنبه یازدهم بتماشای باغ ناصری رفته مرحوم قاسمخان والی که همیشه میلش به آبادی بوده وهرجا حکومت داشته آثار نیك نهاده بنای عمارت وباغی بنام شاه شهید درحکومت رشت گذاشته ، بسمت جنوب شهر مکان با صفائی است ولی افسوس که گلها ودرختهای آن ازمیان رفته جزوسعت وفضائی وعمارتیکه درشرف انهدام است چیزی باقی نیست وعجب است که در تمام ملك گیلان جزحاصل برنج هیچ زراعتی و درختی آب نمیخواهد وبا این وصف سبزی مأکول نایاب ودرغرس اشجارمسامحه دارند مخصوص چوب آزاد که بهتر درختی است برای سقف و تخته. بطرف مغرب باغ ناصری باغات و عمارات و خیابان مشجر خوبی است از اعیان گیلان .

جمعه دوازدهم بطرف مشرق شهرقدیم زدیم صحرائی بود گفتند باغ شاه است بعلاقه ماکان ومایکون عود بمنزل نمودجناب مشکوة السلطنه میرزا اسحق خان خلف میرزا عبدالرحیم

خان برای دیدن آمده بود معظم له با شاه شهید خاله زاده هستند .
شنبه سیزدهم اول ایام البیض و بقول مشهور میلاد حضرت خاتم الولایة و بقولی نیز روز ولادت امام دهم است و بعضی گفته اند میلاد امام اول هفتم شعبان است برسم معمول به سمت مغرب رهسپارشده بمحله خمیران رسیده واگر خماران بخوانند انسب است شوخ چشمی بما برخورد وشمع انجمن گردید ومعنی این ترانه سرود .

تو کدامی وچه نامی که چنین خوب خرامی
خون عشاق حلال است زهی شوخ خرامی

بیم آنست دمادم که چو پروانه بسوزم
از تغابن که تو چون شمع چرا شاهد عامی

در سر کار تو کردم دل و دین با همه دانش
مرغ زیرك به حقیقت منم امروز و تو دامی

طاقتم نیست ز هر بیخبری سنك ملامت
که تودر سینه سعدی چو چراغ ازپس جامی

معنی خذوا العلم من افواه الرجال

سئل سائل عن معنی خذوا العلم من افواه الرجال قلت حکی الشیخ محی الدین فی المسامرات قال قال لی بعض الادباء قال مصعب بن زبیران الناس یتحرفون باحسن مایحفظون و یحفظون احسن مایکتبون ویکتبون احسن مایسمعون فاذا اخذت الادب فخذه من افواه الرجال فانك لاتسمع الامختارا ولؤلؤامنثورا.

جناب حاجی میزبان کتابی مسمی به تمهید فی شرح قواعد التوحید ازمؤلفات مرشد المحققین حسام الدین بنظررسانید ماتن جد شارح است ونامش خواجه فضل الدین ابومحامد المشتهر بتر که مطالب حکمت را در آن کتاب با مقاصـد معرفت تطبیق نموده و عجب محققانه نوشته .

یکشنبه چهاردهم بمحله خمیران زاهدان رفته بطرف جنوب شرقی اول بدون قید علم است وثانی مع القید ودرمراجعت بمحله چاربرادران آمد، مخفف چهار برادران بمناسبت شب نیمه واول چله وحلول شمس ببرج جدی ولیله یلدا هرکس بخیالی و حالیست برخی میوه و بعضی شیشه میزنند ومیگویند «شیشه می در شب یلدا شکست».

ما هم قصیده حکیم سنائی را خواندیم :

بصاحب دولتی پیوند اگر نامی همی جوئی
که ازیك چاکری عیسی چنان معروف شد یلدا

در برهان گوید یلدا نام یکی ازملازمان حضرت مسیح است. یکی ازدوستان ازمراحل

عمر راقم پرسید گفته شد ازاربعین متجاوز است وبآن تناسب ازاین خبر بحث شد من بلغ اربعین ولم یعتص علی عصا فقد عصی .

ظاهر تفسیر آنستکه کسی که بچهل سال رسید وتکیه بعصا وچوب دستی ننماید نافرمانی کرده یعنی فعل مکروه بجای آورده وموافق اخبار وفتوی مستحب است عصا بدست گرفتن .

ولایخفی ان ترك المندوب لیس بمکروه علی ماهو التحقیق کما هو حقق فی محله وبرحسب تأویل ممکن است گفته شود چون بچهل رسید اگر بغیر حق متکی شود معصیت نموده و تکیه به عصا علامت اتکال بحق است و قید بچهل بملاحظه آنست که پیش از آن عذرش مسموع است .

دوشنبه پانزدهم یوم الاستفتاح واعمال ام داود مباح است. هوا طرب انگیز و فتنهٔ شوخ چشمان شمشاد قدان خون ریزاست . بباغ حکیم فانوس ارمنی اصفهانی که درشمال شهرواقع وبسیار با صفاست حرکت نموده انجمنی شد «صالح وطالح متاع خویش نمودند».

ذکری ازمیرزا سید باقرخان معروف بحکیم صبوری گیلانی پسر مرحوم آقاسیدمحمد درمیان آمد که خطهٔ مصرو اروپ را سیاحت نموده وفن طب راتکمیل کرده ودرسخن موزون طبعی روان داشته ودرسیصد ودو خانه ولانه ترتیب داده واجلش رسیده طرح عمارت بسرای دیگر کشید ، او راست :

مناز ازآنکه تو مستغنئی وما محتاج | که حسن روی توازعشق ماگرفت رواج

بدار رفتن وحق گفتن امر آسان نیست | که این کمان نکشد هر کسی بجز حلاج

***

جگر سوخته و چشم پر آبی دارم | چشم بد دور کبابی و شرابی دارم

***

مرا بوعدهٔ قتلی که داده بود صبوری | ز قتل شادم و اما ز انتظار ملولم

سه شنبه شانزدهم بکرد محله وباغ جناب میزبان مهمان پرورپرنوراومعتمدالسلطان آقا میرزا ابراهیم مستوفی‌هستیم ازلطافت هوا ونظافت فضا وظرافت عمارت و انواع نعمت مستغنی ازوصف است یك قسم درخت سیب درآنجا دیده شد که آنرا گرجی سیب نامند درختش از یکذرع بیش بلند نشود وبسیار باردهد جمعی مدعو بودند بوقت آمدند منجمله میرزا نعمت‌الله نام کرمانی که بداغانی یدی ولسانی عراقیان رابنوای مخالف شوری درسرودش بود میگفت در خدمت نواب والافیروز میرزا نصرت‌الدوله ازکرمان بطهران آمده ودوسالی است در گیلان رحل اقامت انداخته‌واین‌دوغزل خواجه وشیخ را بآهنك صفاهانی وحجازخواند :

دل بسی خون به کف آورد ولی دیده بریخت

الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

***

جزای آنکه نگفتیم شکرروز وصال | شب فراق نخفتیم لاجرم ز خیال

پس از آرامی سکروحصول صحومولانا می‌فرماید :

بعد از سماع گوئی کان‌سورها کجا شد | یا خودنبود چیزی یا بود وآن فنا شد
منکر مباش و بنگر اندرعصای موسی | یك لحظه‌آن عصابود یك‌لحظه اژدهاشد
گوئی چگونه باشد آمـد شد معانی | اینك بوقت خفتن بنگر گره‌گشا شد

چهارشنبه هفدهم اوقات ببازدید بعضی‌آقایان گذشت .

پنجشنبه هجدهم با نواب والا بشارةالسلطنه اکبر میرزا خلف‌الصدق محمد مهدی میرزا که بالارث والاستحقاق ریاست تلگرافخانه‌گیلان را دارد وجناب ملامحمد زهری که ازتجارسیاسی‌دان است روزرا بشب‌آورده ازتلقب بزهری سئوال نمودند .

گفت دراوایل عمردرخدمت بوده پدرم باصفهان برای تحصیل رفته و روزی پدرمرا بحضور حجةالاسلام رشتی حاجی‌سید محمد باقر برد وآنجناب این عبارت راکه در خطبه شرح تصریف است پرسید ان اودی زهرتخرج فی‌ریاض‌الکلام من‌الاکمام یعنی‌چه ؟ تحقیق حقیقی نمودم بوکیل‌خود امرنمود پارچه‌یی‌آورده بدست خود عمامه پیچیده برسرم نهادو فرمود انت زهری .

وچون مرحوم حاجی‌ملا رفیع شریعتمدار گیلانی درآن زمان خدمت سید حاضربود همه جانوشت وگفت‌ملامحمد زهری‌اقول وفی‌القاموس‌والزهرة وتحرك‌النبات ونوره‌والاصفر منه جمعه زهره و ازهار وجمع جمعه ازاهیرو باین بیان در نسبت باید زهری و زهری بفتح گفت :

صحبتی ازموریانه وچوب درمیان‌آمد گفت بتجربه رسیده هردرختی که درسه روزاول وآخرماه قطع شودکرم موریانه میخورد واگردرباقی ایام باشد نخواهد خورد .

ازآبادی قدیم گیلان میگفت که حال مثل سابق نیست درسال هزارودویست و چهل وهشت بمرض طاعون ازخود شهرقریب هفتاد هزارنفرمردند و توابع را خدا داند .

اوایل‌شب‌جناب آقا شیخ‌حسن‌سیرجانی که درترجمهٔ رحمتعلی‌شاه ذکروی‌شده وجناب میرزا ابوالقاسم معین‌الاطباء بدیدن‌آمدند چون طبیب خاصه نواب والا رکن‌الدوله محمد تقی میرزاست درحکومت شیرازهم در خدمتش فارس رفته اظهار دوستی نمود .

جمعه نوزدهم مقرب‌الخاقان میرزا عبدالله خان ملقب بنواب منشی اول قونسلخانهٔ روس بدیدن‌آمد اصل او از لنکران گیلان وزبان روسی رابکمال میداند و با ارباب حال اظهارودادمینماید باغ وعمارتی درسرپل دارد مسما به‌رضوی بعضی‌خوارق عادات نقل‌نمود که درآن باغ مشاهده شده ودرشب جمعه چراغی روشن و مجلس گلشنی دارد .

شب بیستم قاصدی از تنکابن رسید و پاکتی از محترمی آورد که دعوت بآن ناحیه فرموده بود تا مقدر چه باشد. حاجی تاج خراسانی که مدتی در طهران بود واهل منبرو در آن فن پرهنر است و باستانبول رفته وتازه برگشته بخیالی دیدن آمد وازهرمقوله سخن رفت. میرحسین هروی گوید فرق است میان سخن عشق گفتن و عشق سخن گفتن. آنرا که سخن عشق گفتن است ازمن برآید وآنرا که عشق سخن گفتن است برمنبر برآید.

یکشنبه بیست ویکم بنای بازدید است.

دوشنبه بیست ودوم آقای حاجی شیخ عبدالحسین واعظ طهرانی ساکن رشت دیدن نمود مذکور شد میرزا محمد علیخان ثقة الملك ازبنی اعمام حاجی میزبان بمأموریت گمرکات آذربایجان میرفت درمیانهٔ تبریز وفات یافته و مجلس فاتحه ازفردا مقرراست.

سه شنبه بیست وسیم الی پنجشنبه بیست وپنجم بترحیم وفاتحه خوانی گذشت درمسجد مرحوم حاجی سمیع ورسم رشت آنستکه قبل ازظهرومغرب که مجلس فاتحه راختم مینمایند باید دوستان یا نزدیکان صاحب مصیبت رابخانهٔ خود ببرند صرف نهاروشام نمایند برعکس ولایات دیگر لهذا وزرا درمنزل میزبان همگی می آمدند وشب را درسایرسراهای اقوام.

جمعه بیست وششم جمعی از آقایان دعوت دارند بمنزل جناب میزبان از آنجمله عمدة العلماء حاجی ملا محمد خمامی نسبت به خمام است بضم خاء معجمه بروزن غلام نام دیه ایست ازنواحی رشت ، اصول فقه راکامل نموده درعتبات وچون عود به وطن کرده و به نتیجهٔ اجتهاد رسیده از جمع املاك یقین بآخرت راگم نموده واصل برائت وعدم عالم دیگر رامحکم دانسته دیگرجناب حاجی ملامهدی ملقب بشریعتمدار خلف الصدق مرحوم حاجی ملارفیع مذکوردرمطالب سیاسی اول شخص گیلان است هوش وحافظهٔ عجیبی دارد ولی افسوس که تمام درفایدهٔ شخصی صرف میشود، دیگرجناب آقا میرزا ابوالفضل جامع معقول ومنقول است وازطایفه حاجی سمیع. امشب را لیلة المعراج گویند ونعم ماقیل.

مـرغ الهیش قفس پر شده	قـالبش از قلب سبك تر شده
قرب بزپائین ببالا جستن است	قرب حق ازقیدهستی رستن است

شنبه بیست و هفتم یوم المبعث بحمام سرخانه جناب حاجی که تمیز و پاکیزه است رفته بیرون آمد. فضلای روزقبل درمجلس میعاد جمع شدند بعد ازصرف غذاکه نه درسینه جای نفس ونه درسفره قسمت کس بماند حاجی خمامی را باآقا میرزا ابوالفضل در مسئله کلامی مباحثه افتادوسلسلهٔ سخن چون شب یلدا وزلف لیلی درازگشت وبحث از وجود درمیان آمد حاجی خمامی ازوحدت وجودمیگریخت گرفتاروحدت موجودشدوتقریرات رد وحدت موجود مینمود اثبات وحدت موجود بود چون از اقامه دلیل ذلیل گردید برسنت جاهلان سقط گفتن آغاز کرد.

یکشنبه بیست وهشتم حاجی‌ما نعلی که درویش بی‌تشویش است به دیدن آمد کلاهی که بدست رنج خویش بخیه زده هدیه آورد سالها درممالك عثمانی سیاحت نموده زبان ترکی را نیکو فرا گرفته اصلش کرمانشاهی است و از اصطلاح موسیقی اطلاعی دارد ولی گرفتار کشیدن افیون است .

دوشنبه بیست ونهم پس ازادای وظیفه صبحگاهی برحسب مواعده بمنزل حاجی میرزا فتحعلیخان احتشام دیوان رفته سرائی نیکووعمارتی مینودارد جمعی از آقایان هم بودند صرف نعم الهی شده وحرف غیرازقوطی برنج وتلمبار ابریشم گفته نشد .

روزسه‌شنبه برحکم تقویم غره شعبان است .

ماه شعبان مده ازدست قدح .

گفتهٔ عمروبن کلثوم رافع هموم است .

الا هبی بصحنك فـاصبحینا ولا تبقی خمـور الاندرینا

وفرمودهٔ محقق نراقی است درخزائن :

ترسم نشده غوره انگور خزان آید یا می نشده انگور ماه رمضان آید

بهترازهمه مناجات ودعای مأثوراز حضرت امیراست که در این ماه می‌خوانده‌اند واز فقرات آنست :

الهی هب لی کمال الانقطاع الیك وانرا بصارقلوبنا بضیاء نظرها الیك .

چهارشنبه دوم درمنزل حاجی میرزا ابوالقاسم معین‌الاطباء دعوت‌است انجمنی‌ازاعیان بود و این سخن در میان آمد که اولی افعل تفضیل است اولی‌الناس بابراهیم‌اولوا‌الارحام بعضهم اولی ببعض والنبی اولی بالمؤمنین من‌انفسهم ای احقهم به واقربهم منه واصله‌من الولی وهوالقرب وفی‌القاموس‌الولی‌القرب والدنو، ولکن‌در کلمات‌فصحای بلیغ گاهی‌همان معنی و صف غیرتفضیلی خواسته میشود وعلامت تفضیل فارسی که تر باشد بآن الحاق نمایند سعدی راست :وادای چنین‌خدمت درغیبت اولیتراز حضور .

خاقانی راست :

اگرچه‌هست‌بدین‌سان‌خداش‌مرگ‌دهاد که کور بهتر و یا آنکه دفن اولیتر

ازمعنی این‌بیت که درمجلد چهارم مثنوی درقصه سبا مذکوراست بحث شد .

امة‌العشق خفی فی‌الامم مثل جود حوله لوم‌السقم

بعضی جود بجیم ولوم‌بمیم وبعضی‌خود بفتح‌خاء معجمه‌و لون‌بنون‌خوانده‌اند وبنا بر معنی‌ثانی‌حولها بضمیر تأنیث باید باشد .

محقق سبزواری در شرح مثنوی میفرماید امة العشق الخفی‌صفةالعشق مثل جود بفتح‌الجیم باران درشت لوم‌السقم لوم‌ملامت وهول وثانی‌مناسب است .

خلاصه آنست که امت عشق در میان امم دیگر مثل باران درشتی است که در آن هول ناخوشیها باشد چه باران بسیار هوا را رطب میکند و ابدان را مستعد قبول امراض می‌سازد و لهذا اصح الاهویه ایبسها و اگر بضم جیم بخوانیم و لؤم بهمزه بمعنی لامت بدانیم کلام از سلاست میافتد کما لایخفی .

پنجشنبه سیم بنای باران است وموافق مشهور میلاد امام سیم است. فی الکافی ولد فی سنة ثلث وقبض فی شهر محرم سنه احدی وستین وله سبع وخمسون سنة ودر توقیع است اللهم انی اسئلك بحق المود فی هذا الیوم الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته بکته السماء ومن فیها والارض ومن علیها و بروایت شیخ طوسی پنجم این ماه میلاد آنحضرت است .

جمعه چهارم باران قطع نشده و بمطالعه تفسیر روح البیان روزی را بشب میرساندم در آنجا از تأویلات نجمیه بسیار نقل می نماید نمیدانم مقصود کدام نجم است چون سخنان عالی است ظاهراً نجم الدین کبری باشد قوله تعالی **ام حسبت ان اصحاب الکهف والرقیم** الخ قال اشارة الی النبی ای انك ان حسبت ان احوال اصحاب الکهف والرقیم کانت من آیات احساننا مع العبد عجبا فان فی امتك من هو اعجب حالا منهم و ذلك ان فیهم اصحاب الخلوات الذین کهفهم الذی یاوون الیه بیت الخلوة ورقیمهم قلوبهم المرقومة برقم المحبة فهم محبی ومحبوبی و الواح قلوبهم مرقومة بالعلوم اللدینة وان کان اصحاب الکهف اووا الی الکهف خوفا من لقاء دقیانوس فانهم اووا الی کهف الخلوة شوقا الی لقائی قوله تعالی **ونقلبهم ذات الیمین** الخ فیه اشارة لطیفة وهی ان المرید الذی یربیه الله بلاواسطة المشایخ یحتاج الی ان یکون کالمیت بین یدی الغسال مسلما نفسه بالکلیة الیه مدة ثلاثمائة سنه وتسع سنین حتی یبلغ مبلغ الرجال والمرید الذی یربیه الله بواسطة المشایخ لعله یبلغ مبلغ الرجال البالغین بخلوة اربعین یوما اوخلوتین اوخلوات معدودة وذلك ان هؤلاء خلفاء الله بواسطة المشایخ و صورة لطفه کما ان الاشجار فی الجبال تربی بلاواسطة فلاتثمر کما تثمر الاشجار فی البساتین بواسطة الدهاقین وتربیتهم .

ز من ایدوست این یك پند بپذیر | برو فتراك صاحب دولتی گیر
که قطره تا صدف را در نیابد | نگردد گوهر و روشن نتابد

شنبه پنجم ضیاءالاطباء گیلانی که درمنزل ینگی امام مذکور شد بطهران می‌رفت عود نموده بدیدن آمده پرسیدند تلمیذ را درچه ماده لغویین نوشته باشند؟ گفتم صاحب قاموس درباب میم درماده تلم می گوید وتلام کسحاب التلامیذ حذف ذاله ولم یذکر الجوهری غیرها ولیس من هذه المادة انما هو من باب الذال وعجب آنکه فیروز آبادی خود در باب ذال عنوان ننموده ودرصحاح همین قدر میگوید التلام بفتح التا التلامیذ سقطت منه الذال. امروز را میلاد سید سجاد نوشته‌اند .

یکشنبه ششم بنای آمدن برف وشنیدن حرف است الی چهارشنبه نهم. خلاصه بعداز پانزده روز باران چهل وهشت ساعت برف شدید آمده تمام طرق و شوارع مسدود و ابواب مخابرات بسته وچوب تلگراف شکسته، قصیدهٔ کمال‌الدین اسماعیل مناسب حال است :

ماننده‌پنبه دانه که در پنبه تعبیه است — اجرام کوههاست نهان درمیان برف

ساغرشیرازی راست :

بنگر که رفته رفته کران تا کران گرفت — دور زمانـه را سپه بیکران برف

و این بیت مناسب فلك است .

در لحاف فلك افتاده شکاف — پنبه میبارد ازاین کهنه لحاف

اینقدر که باریده اگرمی‌ماند عمارتی نمی‌ماند با وصف اینکه آب میشود روی بامها نیم ذرع باقی است و بواسطهٔ اینکه شیروانی بامها سفالیست پاك کردن آنها کاری‌است صعب تا یکهفتهٔ دیگردرزیرچکه باید عبور نمود .

شب را بمطالعهٔ کتاب محبوب‌القلوب (۱) مشغولی بود ودر حالات محقق طوسی سیر مینمود وازتحقیقات حضرتش تفسیرسورهٔ عصراست حین سئل عنه فقال **والعصر ان الانسان لفی خسر** فی‌الاشتغال بالاموراالطبیعیه‌والاستغراق فی‌المشتهیات البهیمیه **الاالذین امنوا** ای‌الکاملین فی‌القوة‌النظریه **و عملوا الصالحات** ای‌الکاملین فی‌القوة العملیه **و تواصوا بالحق** ای‌الذین یکملون‌عقول الخلایق بالمعارف النظریة **و تواصوا بالصبر** ای‌الذین یکملون‌اخلاق‌الخلایق بتبیین‌المقدمات‌الخلقیه .

چهارشنبه نهم پس ازبیست روزبارندگی بحمدالله جمال بی‌همال مهرتابان بی‌حجاب سحاب ازافق نموداراست و درتمام‌کوچه‌ها وخانه‌ها بواسطه پرشدن برف شروانیهامثل روز باران و وداع‌باران است برحسب مواعده باید منزل‌آقا میرزا محمد علیخان صهر پرمهر جناب میزبان رفت. غلامرضا خان فرزند دلبندممزی الیه بیادآوری‌وهمراهی‌حاضر، جناب حاجی‌محمد مهدی شریعتمدارهم با بعضی احباب‌مدعوبودند. بعد ازادای تکالیف صبحکم‌الله قول‌ناهارکم‌الله بالخیربسمع سامعین رسید. دراطاق سفره خانه بدور دستارخوان حلقه زدند به‌اطعمه چرب وشیرین واشربه عذب معین متنعم گردیدند یکی بلحم طری مایل و برخی‌به صدور دیوك مقدسه مسبحه‌نایل خجسته بزمی و فرخنده نظمی داشت اگرچه سیرنشدند اما خسته شدند حتی اذا بلغت‌الحلقوم ،ساعتی دربستر استراحت نموده قدی کشیدند که ناگاه

۱ــ کتاب محبوب القلوب تألیف قطب الدین‌محمد بن‌علی‌اشکوری گیلانی‌است و جناب حاجی‌میرزا نصیرگیلانی آنرابطبع رسانیده ویکی از مریدان مرحوم حاجی حسن نائینی به امروی آنرا از عربی بفارسی ترجمه نموده‌و خوب از عهده بر آمده است .

تجلی سماورشد احتراماً لحضرتهالجلی ازجای جستند و بحضورش نشستند سلسله ادوار به تسلسل کشید ودوربه‌آخر نرسید وجمع بتفریق مبدل گردید وجناب حاجی برای‌دیدن‌ارحام ماند و ما بمنزل قیام نمودیم، بعد از ادای فریضهٔ شام وخفتن روزگارتلافی روز را به شب درآورد «سر بسر نوش این‌جهان نیش است» ساعت چهارازمطبخ سرای جناب میزبان فریاد الحریق بلند شدسبحان‌الله لیس‌الخبر کالعیان بر مهمان چه میگذرد . باری‌بیاری حضرت باری‌تعالی نگذاردیم که‌آتش ازآشپزخانه سرایت‌نمایدوبه عمارت رسد به‌هرقسم بود اطفاء نیران گردید .

پنجشنبه دهم نشسته بودیم وخاطر بخویشتن مشغول ، ورد علی‌کتاب کریم فیه روح‌و ریحان وجنة نعیم جناب منتصرالسلطنه امیرتومان دام اقباله ازتنکابن سواری مخصوص و نامهٔ منصوص برای دعوت به‌آن ناحیه فرستاد .

آن پیك نامورکه رسید ازدیار دوست آورد حرزجان ز خط مشکبار دوست

باآنکه بواسطه بارندگی وخرابی راه‌کاری سخت‌بوداجابت نمود. جمعه‌یازدهم‌بازدید جمعی ازدوستان‌نموده وسامان راه راتهیه کردند .

شنبه دوازدهم باید ازراه سنگرحرکت شودبه تنکابن دوفرسخ ازطریق معمول‌دورتر است،اجمالش‌آنکه بواسطه‌مسامحه درمرمت‌شوارع طریق‌ازکوصفهان خاصه دراین‌بارندگی ممتنع‌العبوراست. کوصفهان قریه وناحیه‌ایست دریکفرسخی رشت، خط‌تلگراف تنکابن نیزاز آنجاکشیده‌شده .

در تذکره آذر نوشته است مولانا محمد جامی از کدخدایان کوصفهان و این بیت اوراست :

غم زمانه‌که در هیچ سینه جا نگذاشت زمین سینهٔ ما گرم بود پا نگذاشت

بعدازظهر باجناب‌حاجی وداع وروانهٔ سنگر که دوشنبه بازارهم گویند گردید. مسافت دوفرسخ است هنگامه‌ایست ازبرف تمام چوب‌های تلگراف شکسته و افتاده وسیمها در زیر انبوه برف است نزدیك بغروب منزل رسیده .

یکشنبه سیزدهم باید برویم گیسم باکسرکاف فارسی وسکون یا دونقطه از زیرو ضم سین مهمله چهارفرسخ است اگرچه راه سخت است اماآبادی متصل‌است نصرالله‌آبادمعمورهٔ خوبی است ازآنجاگذشته بمعبرسفید رودپیاده شده درکرجی وگمی‌نشسته احمال و اثقال ومال سواری وبنه رادرگمی گذاشتند عبور نموده ببازارگیسم در خانه‌کدخدا خلیل منزل گردید. گیسم ازبلوك خوبست حمام وبازار وسایرلوازم‌آبادی دارد ولی بواسطه رود سفید کلیه املاك واقعه دردوطرف شرقی و غربی رود خانه درخطراست‌گاهی‌آب زمین‌واشجار زمین را بدریا میبرد وگاهی یساررا حاکم مقتدراست‌گویند بازار نصرالله‌آباد وگیسم نیم

فرسخ از رود دور بوده و اینك درشرف آنست که آب رود آن را بدریا اندازد .

دوشنبه چهاردهم باید برویم لاهیجان دو فرسخ است وقت سوارشدن معلوم شد استر سواری سینه گیرشده بواسطه آنکه غفلت نموده اندازراه که رسیده گرم بوده در جای سرد آن زبان بسته را بسته اند وزود جو بآن داده اند قادر برحرکت نیست. بهرزجر بود این دوفرسخ را آمدیم بمنزل لطفعلی خان وارد گردیده در پذیرائی کوتاهی نمی نماید. جناب ملااسماعیل شیخ الاسلام برادرخان مذکورطبع شعروقدرت برسخن منبری داردسیاحت خطه هندوستان هم نموده و بعدازمراجعت یکسال شیرازمتوقف بوده ،مولدش تنکابن و متوطن لاهیجان، قریب شصت سال ازمراحل عمرش رفته، صاحب بنات وبنین است،رندی است خود را درعبا پیچیده .

سه شنبه پانزدهم عیدمیلاد امام دوازدهم است جمعی از اعیان دیدن نمودند و دوشب دیگر را خواهش نمودند که توقف شود و چنانچه اشارت رفت شهرقدیم و مرکز گیلان لاهیجان بوده وسادات کیا درآنجا سلطنت داشته اند و شاه اسمعیل صفوی سالها از ایام صبی تا زمان بلوغ چنانچه درتواریخ مذکوراست درآنجا نشوونما نموده وبمرورایام سواد اعظم آن ملك رشت شد ولاهیجان ازرونق افتاد والحال بقرب دوازده هزارباب خانه وقراء خوب مضافات دارد .

حاج میرزا محمد علیخان امین دیوان لاهیجی

ترجمه حاج میرزا محمد علیخان امین دیوان که از بزرگان زمان ما بوده و از آن دیار برخاسته وراقم راباوی درطهران انسی بودمناسب است آنجناب ازامراءکافی وصاحب سفره ومهمان دوست وازمعارف بهره داشت، نواده خاقان مغفور وهمشیره حاجی الله قلیخان ایلخانی راشوی بودوملاك فراوان داشت ودرحجه سیصد و نه بمکه معظمه مشرف گردیدومعاودت نمود ودر سیصدوده درطهران وفات یافت جنازه اش را بکربلای معلی بردند و بقرب مزار حبیب بن مظهر دفن نمودند . اخلاف نیك اوصاف ازوی یادگاراست اسن وارشدمحمدحسینخان منتظم السلطنه حاکم آندیاردوپسر نیك سیر دارد احمدخان ومحمودخان. دومین فرزنداوست محمدحسن خان درحیات پدروفات نمود،دوپسر ازوی باقیست سیمین میرزاهادیخان مفتخر الملك است چهارمین میرزا جعفرخان مستوفی است. پنجمین آقا زین العابدین خان معروف حاجی امیر خان ملقب بامین دیوان امروزه در لاهیجان اینان نمونهٔ گذشتگانند .

پنجشنبه هفدهم برای بازدید آقا سید حسن خان رئیس تلگرافخانه رفته و بعد ازظهر بنای رفتن لنگرود است دوفرسخ مسافت بیش نیست وراهی که صفویه از کنارهٔ کوه ساخته اند از لنگران الی مازندران هرچه خراب نشده وباقی مانده بسهولت عبورمیتوان نمود. ربع فرسخ که راندیم بدرگاه وآستانه سید رضا کیاوشیخ زاهد گیلانی پیاده شده در کمر کوه جنوبی

خانقاه وبقعه وبارگاه ایشان است چشم اندازخوبی بدریا دارد .

سید رضا کیا

سید رضا کیا معاصر با امیر تیمور گورکان بوده و از سلطان صاحبقران بوی مراحم بیکران رسیده‌واحوال شیخ زاهد درسلسلهٔ صفویه معلوم شد. یکفرسخ که آمدیم باغ وعمارت خوبی است مشتمل بر کاج و سرو و درخت نارنج و غیره گلهای نرگس از مسکین و فتان معرکه میکرد .

نرگس مسکین به است از نرگس فتان از آنك
مسکنت از فتنه جوئی به بعهد شهریار

این محل را دیوشل نامند یکساعت ونیم بغروب مانده وارد لنگرود شده ازلاهیجان تا اینجا استخرهای بسیار دیده شد که اگرباران اندك شود آب آنها برای زراعت برنج مددی باشد. حکومت لنگرود متعلق است بمیرزا عیسی خان ملقب منجم باشی و این لقب مجازی‌است بی‌حقیقت، والدش میرزامهدی‌خان خلف‌الصدق مرحوم میرزا عبدالباقی منجم باشی وی از اخیار آن‌دیار بوده و ذکر ارادت او در ضمن ترجمهٔ مرحوم حاجی آخوند محلاتی گردید و این منجم‌باشی حالیه خواهر زاده منظم‌السلطنه مذکور و صاحب اموال و املاك، شب را دعوت نموده بمنزل و دارالامارهٔ خود.

رودسر

جمعه هجدهم بعد از صرف نهار از رصدخانه و رنج مصحف خلاص و باید برویم رودسر، یکفرسخ آمدیم برودخانه شلمان بروزن سلمان رسیده‌سیلاب افتاده بود بزحمت عبور شد ، نیم فرسخ دیگر که گذشتیم‌چینه جان رسیده راه بدی و باتلاخ غریبی بود از رودش بسلامتی ورود و خروج شد ، نیم‌فرسخ دیگر به‌پل رودخانه رودسر رسیده از بازار ردشده بتلگرافخانه رفته یك دو مطلب بود به تنکابن و رشت گفته شد ، رودسر بندرگاه خوب و از سواحل مرغوب خزر ، ملاحسن‌بیدندان که ترجمه‌اش درضمن‌احوال حاجی‌عبدالوهاب و حاجی محمد حسن نائینی گذشت‌از اینجا برخاسته. دستگاه تلگراف در خانه‌عالی‌وعمارت خوبی است از مرحوم ملا عبدالله مجتهد معروف بسر پلی رئیس تلگرافخانه فرخ خان بن مهدیخان ازنواده هدایةالله خان شفتی‌رشتی است که‌از خانواده جلیل است،مثنوی‌مسمی به مرقاةالصعود از حاجی ملا محمد علی امام جمعه رشت که بطبع رسیده نیاز نمود. امام جمعه مذکور اصلا از خشك بجار گیلان است و در حدود دویست و هشتاد وفات یافته و قریب دوهزار بیت مثنوی آن مرحوم است و برای نمونه دو سه شعری که در ایراد بمولانا

بافته آورده میشود :

زین سخن ظاهر شد آخر ای ملوم / وهن مضمونی که که گفت ملای روم
گفت آن مرد نبیل بی عدیل / در کتاب مثنوی بی بدیل
داد حق را قابلیت شرط نیست / بلکه شرط قابلیت داد نیست
این سخن را مغز نبود ای بهین / گرچه قشرش هست در ظاهر ثمین
گر نه داد حق و فعلش ز اقتضاست / پس لباس شر بشیطان چون سزاست

راقم گوید باید دانست که مصراع ثانی کلام مولانا از بیت دیگر است و مصراع اول از بیت دیگر و دو مصراع دو بیت را یك بیت یافته وچون دیده قافیه نیست یا اوست درست نمی آید تصحیف نموده. کلام مولانا اینست دردفتر پنجم :

چارهٔ آن دل عطای مبدلیست / داد او را قابلیت شرط نیست
بلکه شرط قابلیت داد اوست / داد لب و قابلیت هست پوست

شب را نماندیم یکفرسخ دیگر رانده و از رودخانهٔ پلورود بهزار مشقت عبورشد وارد قریهٔ لیمبن جوگردیده درعمارت مرحوم آقا سید محمدتقی منزل نموده خانه بسیار عالیست. آنمرحوم را چهار پسر است : آقا سید ابوالقاسم در قزوین تحصیل علوم مینماید، آقا سید مرتضی، آقا سید مصطفی، آقا سید حسین مهمان دار هستند همگی مهذب ومؤدب. حاجی صالحخان لاهیجانی برای دیدن صبیه که عیال آقا سید ابوالقاسم مذکور است آنجا بود و تا دل شب سخن از سیاحت خود مینمود اسلامبول و مصر ومکه معظمه و مدینه منوره و مشهد مقدس رضوی را دیده.

تنکابن

شنبه نوزدهم باید برویم سخت سر، چهار فرسخ است. با حاجی خان وداع وناهاررا در میان ده صرف نموده از این ببعد جزو حکومت تنکابن است. یکفرسخ آمدیم براه دار گمرکخانه رسیده نیم فرسنگ دیگر که رفتیم وارد مقصد شدیم.

تنکابن در بستان السیاحه مذکور است که بضم تا و سکون نون وکاف عربی مع الالف و ضم با ونون ساکنه قصبه ایست از گیلان ومحلی است جنگل توأمان، هوایش بد وآبش فراوان و خاکش ابریشم خیز و زمینش عفونت انگیز، برنج بسیار دارد و چندان تعریف ندارد راقم مشاهده ننموده است، انتهی.

راقم گوید تنکابن منقسم بهشش بلوك است سخت سر، گلیجان، نشتا، لنکا، خرم آباد چالکرود حاکم نشین خرم آباد است و تمام برساحل دریاست و رودخانه های زیاد دارد و بدریامیریزد وصید ماهی از آنجاها بینهایت مینمایند وحکومت باانضمام محال کلارستاق

وکجور که هریك نیز منقسم بشش بلوك است متعلق‌است بجناب ساعدالدوله سردار حبیب‌الله خان بن ولیخان تنکابنی و مرحوم ولیخان از مبارزان روزگار بود. هنگام تسخیر هرات در موکب شاهنشاه غازی محمد شاه قـاجار در یکی از جنگها کشته شد و قطب‌السلاطین محض دلجوئی بازماندگانش تمام تنکابن راکه مسقط‌الرأس و موطن او بود بنعم الخلفش فرمان داد و سردار افروزنده گوهری است درخشان سمی جدش ولیخان نصرالسلطنه امیر اکرم دام اقباله، با راقم نهایت مودت‌را منظور دارد و الیوم ایالت ولایت گیلان‌موکول بحسن کفایت اوست وویرا فرزندی‌است مهردرخشنده خانواده بنی‌ساعد علیقلیخان‌منتصر-السلطنه امیر تومان که‌از جانب‌پدر وجد حکومت آن‌خطه را نایل‌وبا فقیر کمال محبت را سراً و جهرا بالوراثة والاصالة شامل دارد و حکیم مؤمن بن میر محمد صاحب مفردات طب که بنام شاه سلیمان صفوی دیباچه‌اش را نوشته‌ازآندیار برخاسته و از معاصرین‌مانند میرزا محمد مؤلف‌کتاب قصص‌العلماء ازآن محال بوده .

در مآثر والاثار مذکوراست میرزا محمد تنکابنی فقیه مقدس صادق سلیم‌الصدرساده لوح بود و بتألیف کتاب قصص‌العلماء علم تراجم رجال را قرین انفعال نمود ،انتهی .

راقم درگزارشات یومیه اسامی‌جمعی که‌ادراك صحبتشان‌نموده ترجمه‌مینماید. امشب را مهمان جناب آقاسیدمحمد شیخ‌الاسلام هستیم از جوان‌مردان وخانوادهٔ کرم است مسجد و مدرسه مشتمل بر حجرات از مرحوم میرزا عبدالباقی باقی است و مزاری در یکی از زوایای مسجد است و غالب این‌آبادی ازآن میر است و صبیه عارفهٔ او عیال شیـخ‌الاسلام طلاب این مدرسه بمذاکره اشتغال دارند و از باب الف تجاوز ننموده اند .

یکشنبه بیستم برای تفرج و سیاحت منزل را آب گرم قرار دادنـد نیم فرسخ است اما با تلاخ وگل است. در دیه‌آب‌گرم بقرب بیست‌خانوارسکونت دارند و حوض‌آب مانند دیگ‌که برآتش‌باشد میجوشد ودر وسط‌آن بقدربیست‌ثانیه زیاده‌نمیتوان پا برزمین‌گذاشت ازگرمی ونیم سنگ‌آب جاری است .در اوایل بهاربرای استعلاج‌به‌آب‌گرم مردمان انبوه بیایند و درکنارهٔحوض مزار محترمی است ودرخت شمشاد زیادی چنانچه رسم‌گیلان است بدور آن مزار است. شب‌را مهمان میرزا محمد و میرزا رحمةالله هستیم از ریش سفیدان دیه هستند .

دوشنبه‌بیست ویکم باید برویم‌خرم‌آباد چهار فرسخ است. در راه جداول‌و رودخانه بسیار است و هرجا رودیست تجار باکوخانه ولانه دارندوبکنار دریا نشسته‌اند و رودخانه مزر تا مقصد مسافتی نیست و از شهر رشت تاخرم‌آباد‌بیست فرسخ است . اول ظهر وارد دارالحکومه‌خرم‌آباد شده درمنزلی که معین نموده‌اندقرارگرفت‌الحمدالله علی‌السلامه‌خدام وحواشی‌وبستگان‌ومنشی‌باشی درکمال گشاده‌روئی‌ترتیب‌لوازم‌داده و قیام‌بانجام‌ما‌یلزم‌نموده

و امیر محبت تخمیررا که بسر کشی بعضی املاك رفته بود اطلاع دادند بلا تأمل و تراخ تشریف‌آورده کلام حاتم طائی مناسب است، نظم :

فلما رآنی کبرالله وحده و بشر قلباً کان جما بلابله
فلماسمعت الصوت نادیت نحوه بصوت کریم بجدحلو شمائـله

پس از ادای تعارفات مرسومه و تشکر از سلامتی موهوبه‌باشمار انوری مترنم .

اینکه می‌بینم به‌بیداریست یارب یا بخواب .

بنای‌آوردن طعام و کباب کوهی و دریائی و نعمتهای لایتناهی گردید چنانچه نیز حاتم راست :

فاطعمته‌من‌لحمها و سنامها شواء و خیرالخیر ماکان عاجله

الحق خرم‌آباد فرخنده بنیاد از وجودآن فرخنده نهاد رشك برین و ارتنگ چین است، خوان‌نعمتش برای هر توانگر و درویش گسترده وجود و سخایش‌هر فقیر و منعم را پرورده است .

درت‌الامارة کابرأعن‌کابر کالریح‌انبوباً علی انبوب

باآنکه سن شریفش به سی‌نرسیده‌گوی سبق از پیران‌کامل بسی ربوده بقرب سه‌سال است که با راقم طریق محبت پیموده محضرش معطر و منظرش مطهر. حضرت باری پیوسته اورایاری نماید و به‌اعلی مدارج‌تحقیق رساند. انه ولی‌التوفیق .

سه شنبه بیست و دوم جناب‌آخوند ملا علی تارك محله بملاقات‌آمد . در مراتب فقه و اصول زحمتی کشیده‌واز حجة‌الاسلام‌حاجی‌ملامحمد اشرفی مازندرانی پروانهٔ‌قضاوت‌دارد و این اوقات‌ترك‌تارك محله گفته درقریه کرات‌کوتی ساکن‌شده بفتح‌کاف‌تازی‌بروزن کلات بلغت تنکابن درخت پر خار راگویند که بعربی خرنوب باشد .ازخرم‌آباد تاآنجا یکفرسخ بیشتر است.

پنجشنبه بیست و چهارم جناب شریعتمآب‌آقا شیخ محمد خلف‌آقا شیخ صدرا برادر مرحوم شیخ فضل‌الله از علما تنکابن بدیدن‌آمد و بمناسبت اغتراب‌گفته ابی محمد خـازن خوانده شد یوماً بحزوی و یوماً بالعقیق و بالعذیب یوماً و یوماً بالخلیصاء. اول مصراع دوم عین عذیب است قوله یوماً مفعول فعل محذوف است‌ای‌اذکر یوماحزوی بضم حاءحطی و سکون زای هوز بروزن قصوی اسم موضعی است در یمن‌و عقیق نام خانه معروفی است در حجاز وعذیب بعین سعفص و زال ثخذ بصیغه تصغیر اسم موضعی است بعراق و خلیصا بضم خاء ثخذ و الف‌ممدود بروزن حمیراء تصغیر خلصاء نیز نام موضعی است بعراق .

شنبه بیست وششم‌آقاسید مرتضی ساکن کاردگر محله و امام مسجد خرم‌آباد درویش

نوازی نموده درویش روشن طالقانی‌هم با یك دو کوچك ابدال با قدری پرتقال و نارنگی بنحو بیرنگی آمدند. آقا میرزا عبدالله از اهل کلارستاق وملازمان مشتاق جناب امیر صاحب طبع‌موزون مسمطی نیکو گفته بود خواند. در کنزاللغه مذکور است تسمیط شعر گفتن بر وجهیکه چهار یا سه قافیه متماثله در هر بیتی آورده شود وبعد ازآن بر سر قافیه اصلیه شعر که آن مخالف آن قافیه‌ها باشد رفته باشد .

یکشنبه بیست وهفتم بعضی ازمنسوبان امیر که ساکن بلوك نشتا هستند دیدن نمودند ادیب که رقیب حبیب بود از معنی کلام شیخ بزرگوار استفسار نمود .

برگ درختـان سبز در نظـر هوشیار

هر ورقی دفتری است معـرفت کردگـار

جواب شنود ابوالعتاهیة احوالش در کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانـی مـذکور است گفته است :

ورق الغصون اذا نظرت دفاتر مشحونة بادلة التوحید .

واین شعر در کتاب تلخیص مستشهد است ودر کتاب معاهدالتنصیص فی شواهدالتلخیص مشروح است .

دو شنبه بیست و هشتم بحمام مخصوص که در عمارت باغ مینو طراز واقع است رفته مائه فی الصفاء سلسال و خدامه من ذوی الغنج والدلال، بعد از فراغ برای بازدید دوستان روان شده بکرات کوتی رفته جناب آخوند ملاعلی در کتابخانه بودصرف ناهار و چای شده مراجعت نمود .

سه شنبه بیست و نهم علی الصباح بازدید جناب آقاشیخ محمد در مزردشت بـاطاق قضاوت رواق رفته قدری ازفصل قضایای خود که نمونه احکام داوری بود نقل نمود. چهارشنبه سلخ مژده رسیدن روز تلخ است . رباعی خیام مناسب ایام : گویند که ماه رمضان گشت پدید، تاباآخر. باید برویم کناردریا وتماشای عمارت وباغ که برساحل ساخته‌اند نیم فرسخ است وآنجا را محله شهسواران گویند، تجار باکوبازار وحمام وخانه‌های خوب دارندامّا باغ امیر بهشتی است بی نظیر، زمین آن فرش بنفشه ویا زلف حورالعین گسسته، سروش درناز وبا شمشادقدان سرخوش ودمساز، درختان نارنج وترنج ازدل رنج برند وقماریش برشاخسار پرده چغانه وخرم(۱) نوازند .

تغرید ساق علی ساق تجاربها   من الهواتف ذات الطوق والعطل

وسط آن عمارتی است که مراتبش ازسبع طباق گذشته وبرفرازش روباه زرد(۲) رواق

۱ــ چغانه وخرم نام دومقام وپرده ازموسیقی است .

۲ــ روباه زرد آفتاب مقصود است .

بیستون (۱) نگذشته ، بحدی خوش گذشت که عدی نداشت

بساط سبزه لگد کوب شد بپای نشاط زبسکه عارف وعامی برقص برجستند

کلوخ انداز(۲) بی اندازی شد وفتوای خیام راعمل نمودند وچون عود به بنگاه شد هدایةالله خان یاوراخوالزوجه وپسرعمه امیراکرم ازبلوك نشتا برای ملاقات آمده خوابی که دیده بود تعبیرشد .

پنجشنبه برحسب تقویم غره رمضان الذی انزل فیه القرآن وافترض علینا الصیام .

مرغ زیرك بدرصومعه اکنون نپرد که نهاده است بهر مجلس وعظی دامی

درایام ماه مبارك بقرائت قرآن واستماع مواعظ بشب رسید ولیالیش بیادالهی وحلقهٔ ذکرتا سحر کشید **یدخلون فی دین الله افواجا** .

جمعه غره شوال المکرم .

عید آمد و عیش آمد و شد روزه و شد غم

ساقی به روی شاه ببین ماه و می آور

اللهم اهل الکبریاء والعظمه واهل الجود والجبروت واهل التقوی والمغفرة یکماهه تعطیل روزنامه برای تعمیل فتوی حکیم خیام بوددرسلخ شعبان مسئله برحسب تقویم وحساب تنجیم ماه گذشته سلخ نداردو جمعه راغره نوشته اند ولیکن چون ابربود مانع ازرؤیت هلال شد برای اغلب لهذا جمعی ازاخانید تنکابن جمعه را افطار ننمودند وبحکم صم للرؤیه وافطر للرؤیه واستصحاب حکم صیام قیام نمودندواحتیاط فرمودند.جواب اولاجمعی ازاهالی سخت سروکاردگرمحله ادعای رؤیت نمودند وثانیاً خبرتلگرافی ازرودسررسید که درانزلی ورشت وشیرازنیزرؤیت نموده اند وظن حاصل ازقول منجم واخبارتلگراف بنابرقول ظن مطلق کافی است،بلی ظن خاصی راتأمل است زیراکه شارع ظن بقول منجم را طریق علم قرارنداده واین سخن درصورتیست که بقول منجم وخبرتلگراف علم حاصل نشود ودر صورت حصول علم کافی است کما حقق فی محله لان العلم منجعل لامجعول وثالثاًصم للرؤیه وافطرالرؤیه مطلق وینصرف الی افراده الغالبة الشایعة و دارالمرز اکثر اوقاتها غیم لایمکن الرؤیه ولذا افتی حجةالاسلام مولانا الحاج ملا محمد الاشرفی المازندرانی فی اجوبة المسائل.چون درولایات دارالمرز اکثراوقات مه وابراست از قول منجم افطار میتوان نمود واما الاستصحاب فمع حصول الظن الفعلی بشکل التوسل الیه علی ماهوالتحقیق واما الاحتیاط فلاسبیل الیه بین الوجوب والحرمة .

شنبه دوم مرز دشت بدیدن جناب آقاشیخ محمد مذکور وآقامیرزا خلیل مستوفی و میرزا فتح الله خان رفته، خان درعالم محبت یگانه است وحقیقت درمعالجهٔ سینهٔ استرکه همه

۱ـ رواق بیستون کنایه ازآسمان است .

۲ـ کلوخ اندازنام آخرشعبان وعیش وعشرت درآن روز باشد .

یأس داشتند غریب هنری نمود .

یکشنبه سیم قریه مزرك رفتیم بدیدن قدوهٔ فضلا و نخبهٔ علما آقا میرزا مسیح نـام اصلی آنجناب چون خلقش حسن ولقبش حسنعلی، بعداز تکمیل علوم، اکتساب معیشت خودرا طبابت قرارداده و چون مسیحا دم است وعدد مسیح با حسن یکی است بمیرزا مسیح اشتهار یافته. مولدوی سخت سر است، بعد از نشو و نما وتحصیل مقدمات در رشت و قزوین برای تکمیل فقه و اصول به نجف اشرف مشرف و خدمت سید بزرگوار آقا سید حسین معروف به ترك علیه‌الرحمه تلمذ نموده ،پس ازفوت آنجناب بوطن مألوف برگشته و علی‌الجمله در راه دین زحمت بسیار کشیده و سرد وگرم روزگار چشیده و با مردم مختلفة المشارب صحبت داشته سفری از طریق باکو و عشق‌آباد بمشهد رضوی مشرف وباطایفهٔ لاادری مبتلا گردیده و عاقبت قاید توفیق در طریقهٔ رحمتیهٔ نعمتیهٔ رضویهٔ علویه راهنمایش گردید بصحبت فقیر مایل و وددرزمرهٔ سالکین نایل، حضرت باری او را بدرجهٔ واصلین برساند .

دوشنبه چهارم باید برویم بازدیدجناب شریعتمدار آقا سید علینقی، مقام ایشان قریهٔ سیاوزر میباشد تا خرم‌آباد یکفرسخ است چند آبادی بر سر راه بود حسن کلایه ، میان ناحیه جده .

سیاوزر در پایهٔ کوه واقع است جای خوش‌آب وهوا و مرکبات با صفا دارد . کتاب صلوة که از تألیفات خود آنجنابست دادند که چند روزی ملاحظه نماید الحق تقریرات استاد را خوب جمع نموده است .

چهارشنبه ششم اول آفتاب حاضر شده‌ایم برای رفتن بلوك لنکا در جـنوب شرقی خرم‌آباد واقع است. ازنشناسر که گذشتند اول خاك آنجا است و تا محل مقصود که بنه‌گاه ماست تقریباً شش‌فرسخ است. مهمان جناب مستطاب عمدة‌العلماء آقا ملا علی‌آقا ولد صالح جناب ملا مؤمن طالقانی میباشیم. سن شریفش سی سال، نصف عمررا در تحصیل‌علوم ادبیه و منقول و معقول صرف نموده و بصحبت بسیاری از ارباب حال و اصحاب فضل و کمال رسیده و در حدیث و سخن‌ووعظ منبری قادر و درگفتار و نظم تواناست، چون بـرحسب تقدیر تنکابن آمده‌از مخدرات آن‌دیار بعقدنکاح درآورده ساکن ناحیهٔ‌یارگردیده و برای خاطر جناب منتصرالسلطنه دام اقباله درمسجد خرم‌آباد ایام‌ماه مبارك را وعظولیالی‌را درلنگر محبت مستفیض مینمود و انسی حاصل گردید و بطریقهٔ ولویهٔ عـلویهٔ رحمتیه واصل و لقب مقصود علی‌دارد و علی‌الجمله با یاران سوار شده اسامی رفقه جناب مسیح - الوقت سابق‌الذکر آقا سید مهدی طالقانی نقیب محال ثلاثه تنکابن کجور کلارستاق میرزا محمد ناظر بینا لقبش گنجعلی بمحاذات تلگرافخانه رسیده بعضی مطالب ناگوار مخابره شده بود میرزا شفیع‌خان‌یاور رسانیدازآنجمله خبرفوت همشیره زاده فقیر که عیال جناب

میرزای همت ابن‌الوقار ابن‌الوصال بود ازشیراز گفته بودند بعد از ترحیم و ترجیع تسلیت در جواب گفته شد :

به‌هست و نیست مرنجان ضمیر و دل خوش دار
که نیستی است سرانجام هر کمال که هست

از این رباط دو در چون ضرورتست رحیل
رواق طاق معیشت چه سربلند و چه پست

همه جا بکنارهٔ دریا میروند و فاصله بفاصله دهات وآبادیست. سه‌فرسخ که گذشتند بقریهٔ نشتاسر کناربند رودخانه فرودآمدند تدارك ناهار مفصلی هدایةالله خان یاور دیده بود صرف شدوساعتی آرمیده روانه شدند. عزیزالله بیگ ناظر یاورمیگفت شمارهٔ رودهائیکه بدریای خزر میرود از سیصد متجاوز است .

منتهای دستها دست خداست | بحر بیشك منتهای جویهاست
هم ازآن گیرند مایه ابرها | هم بدان باشد نهایت سیل را

بندی که برای صیدماهی براین رود بسته‌اندبی‌تماشا نیست بعرض رود چوبها بوضع مشبك برزمین فرو برده‌اند و بواسطه‌آن راهی‌مخصوص گذاشته‌اند چون ماهی از دریا در مجاری‌آب میاید و ازآن‌راه‌چون باینطرف بند میرود هنگام مراجعت در پشت بند مانده نمیتواند بدریا برود ودرآن راه گیرآمده صید میشود .

دو فرسخ دیگرآمدیم بعباس‌آباد رسیده ازآنجا باید رو بکوه و جنوب رفت جنگل مولا است و راهش باتلاخ است. سه ساعت بغروب بود که بمحله مقصود رسیده فرود آمدند شب را عارفهٔ صادقه همشیره محترمه والده آقاضیاءالدین دوطاقه چادرشب ابریشمی کـه بدست بافت خویش بود با قندی برسم نیاز فرستاد واظهار صدق نیت نمود، باری تعـالی همواره‌آن مدره را توفیق بندگی خود عطا و اطاعت اوامر جناب میزبان عنایت فرماید.

پنجشنبه هفتم در میانه جنگل قدم زدیم وچند محله وآبادی راکه درآن‌میانه بود سیر نمودیم: سید محله، پلنك‌کلا. کندوهای عسل‌را بردرختان‌بسیار بلند بسته‌اند از بیم و ترس خرس، میگویند با اینوضع بسیار شده که از درخت‌بالا رفته وکندو راکنده و برسر گرفته بزیرآمده و در جدول‌آب نهاده زنبورها فرار کنند و آنوقت کندورا بیرون آورده بدون مدعی تناول‌عسل نماید. شب‌را جناب نقیب بخواندن مثنوی اشتغـال نمود و مبارك شبی بود .

جمعه هشتم باید رفت بمحله ایوب روبجنوب جنگلا قدری که رفتیم برودخانه رسیده نامش‌کاظم رود گویند تابستان‌آب‌ندارد و الحال که بسختی عبور شد چون بمحله رسیدیم صحن و ایوان و بقعه نمایان شد پیاده شدیم میگویند مزار حضرت ایوب پیغامبر است و

قدری شکست بواسطه زلزله بطاقش رسیده و بر لوحه یی که بر صندوق آویزان بود چنین نوشته اند ایوب بن موجر بن تارخ بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام و برحول آنجا قبور بسیاراست واین اشعار بنحو کتیبه بدور آن ایوان نوشته شده :

خطی ز آب طلا منشی قضا و قدر / نوشته بر در این کاروانسرای دو در
که ای ز قافله وامانده گان ره پیما / اگر کنید در این کاروانسرای گـذر
ز یکدرش چو نسیم صبا درون آئید / برون روید چو خورشید از در دیگر
همین رواق زراندود را که می بینی / نشیمن جـم و کاوس بود بـا نوذر
پدر چو جان عزیزش بلب رسید بگفت / یکی نصیحت من گوش کن تو جان پدر
بهر دیار که در چشم خلق خار شدی / سبك سفر کن از آنجا برو بجای دگر
درخت اگر متحرك شدی ز جای بجای / نـه جور اره کشیدی و نه جـفای تبـر

و چشمه یی در آن نزدیکی است که کرم ایوب در آنجا هست. گویند این همان چشمه یی است که بدن را در آن شست و کرمها در آن بماند. جوانی نصرالله نام از آن آبادی برای بلدیت بهمراه آمد که در آن دره و دامنه و کوه و جنگل آن چشمه را بنماید. چون بچشمه رسیدیم از دو سه گوشه آبی جاری بود و در بعضی از آن جاها سنگها بشکل خراطین بکلفتی انگشت و کمتر و بیشتر بکناره وروی سنگهای نرم سفید پیدا میشد، قدری جمع نموده برداشتند و مراجعت نموده در منزل آقا سید علینقی متولی مزار ایوب برای رفع خستگـی قلیانی کشیده این متولی طالقانی است لانه و خانه دارد و گذران از موقوفه مینماید بعضی بنات چون نبات داشت. آقاسید مهدی نقیب محال ثلاثه که ذکروی شده از برکت کرم ایوب بحرکت آمد و خواستکاری واظهار دردمندی مینماید ودرمال موقوفه خیالی داشت نمیدانم بعداز آن چه شد.

تحقیق آنستکه ایوب بن عیص بن اسحاق که در قرآن مجید مذکور است وامرئه او نامش لیبا بنت یعقوب است و بعداز هفت سال ابتلاء وطول مرض عرض کرد **انی مسنی الشیطان بنصب وعذاب** وحضرت باری فرمود **ارکض برجلك هذا مغتسل بارد وشراب** الایه منزل مبارکش درقریه نوا بر وزن سما بوده و نوا از مضافات حوران بفتح حا حطی در دو منزلی دمشق است و محل خوش آب وهوا وصفائی است.

قال فی المراصد نوا بلفظ جمع نواة التمر بلیدة من اعمال حوران و قیل هی قصبتها وهی منزل ایوب (ع) وبها قبر سام ابن نوح وقال ایضاً دیر ایوب قریة بحوران من اعمال دمشق کان یسکنها ایوب و بها ابتلاه الله عز و جل و بها العین التی ارکض برجله والصخرة التی کان علیها و بها قبره، واین سنگی که مذکور شد در کتاب مفردات طب میسنون نامش کنند چنانکه در مخزن الادویه گوید نوعی از زبد البحر است یعنی کف دریا و بفارسی کرم ایوب نامند وعلی الجمله درهرجا که این گونه زمینها باشد از کف آب که بکناره می ماند متحجر

میشود چنانچه در حوالی رود چالوس از متعلقات تنکابن نیز بسیار است . برای ناهار بمنزلگاه آمدیم .

شنبه نهم بواسطه باران در حلقهٔ یاران بیاد الهی مثنوی میخواندند و قدم نزدیم پاکتی از هدایت‌الله خان یاور رسیدمضمون آنکه شب دوشنبه‌را در قریهٔ نشتا بمهمانی برویم قبول دعوت نموده عصررا محمود خان یاور وحسن‌آقا پسران مرحوم میرزا محمدخان از بنی اعمام سردارکه نیابت حکومت بلوك انکا باآنهاست دیدن نمودندو ضمناً خواهش‌نمودند که فردا در عباس‌آباد که لب‌دریا و مقرآنان است صرف ناهار شود و ازآنجا برای مجلس شب روانه‌گردند اجابت نمود.

یکشنبه دهم بعد از تکالیف صبحگاهی بعون الهی با اصحاب ولا روانهٔ عباس آباد شده نیم فرسخ است‌اما در جنگل، و بواسطه باران‌گل غریبی بود بهر قسم بکناره رسیده در عمارت که برزیر تپه سبز واقع است افتادیم،ساحل باصفای خوبیست . محمود خان‌چون اسمش حمیده صفات مهمان دوست وسخاوت پیشه وازآن‌جهت هیچوقت هیچ ندارد چنانکه گفتهٔ شیخ است علیه‌الغفران :

قرار در کف‌آزادگان نگیرد مال   نه صبر دردل عاشق‌نه‌آب در غربال

چهار بغروب برای منزل میعاد رهسپار شده‌ازکنارهٔ دریا میروند و باید ملتفت بود که درنزدیکیهای رود که‌آب بدریا میرود گاهی زمین‌خسف است وآدمی فرومیرود مخصوص دربارندگی‌بدون راه‌نما مشکل‌است . دوفرسخ که‌آمدیم به‌نشتا سررسیده جناب امیرتومان وآقا ملا علی‌تارك محله وآقا میرزامسیح کلی‌جانی وجمعی بانتظار ما بودند پس از تحیة و سلام متفقاً روانه‌شده باکمال شکوه بی‌غم واندوه وباگروه انبوه‌در میان جنگل میروند باآنکه باران بود و زمین ازگل‌هنگامه مینمود باوجد وسماع میرفتندوازهردرختی زمزمهٔ انی اناالله میشنودند،یك ساعت بروز باقی بودکه وارد عمارت شده و برای هرکس اطاقی معلوم باملزوم خیلی‌منظم بودساعت پنج صرف شام بدور هم شد و هرکس بآرامگاه و وثاق خویش رفت .

دوشنبه یازدهم بعد از آداب لقمةالصباح گردشی نمودند یك دو خانوار از تجار روس درآن نزدیکی بود و چوبهای شمشادکه جواهرگرانبهاست و ما قدرآن را نشناخته بقیمت نازل‌خریداری‌می‌نمایند. درخت شمشادباآنکه خزان نداردديرنمو مینماید اقلاصد سال‌که بر او بگذرد مثل تبریزی پنجساله میشود. برای ناهارهمگی باطاق‌سفره‌خانه‌جمع غذائی شاهانه خوردند، بعد ازساعتی امیر تومان و همراهان بسلامتی بخرم‌آباد رفتند و حقیر با دوستان که بمعیت بودند ماندیم عصررا جناب فضایل نصاب آقا ملا بهرام‌طالقانی که عابدی‌است زاهد وواعظی است ماجد روضه خواندند وشب را بصحبت فقرا میل‌کردند

تفألی از مثنوی زدند قصهٔ دقوقی آمد :

آن دقوقی رحمة الله علیه گفت سافرت مدا فی خافقیه

وقت همگی خوش شد و رقتی برای همگی پدیدگشت .

سه شنبه دوازدهم بنا شد بعد از ظهر روانه شویم هدایت‌الله خان کشکول و بعضی با فتهٔ ولایتی بهدیه آورد تا کنارهٔ دریا بمشایعت آمد دو ساعت بروز مانده وارد خرم‌آباد و داخل بنگاه شده تلگرافی که بتوسط نواب اشرف والاجهان سوز میرزا امیر تومان بحضور حضرت ظل‌الله مظفرالدین‌شاه عرض شده بود جواب رسید :

خدمت جناب مستطاب آقای نایب‌الصدر دامت افاضاته تلگراف شما را از عرض خاکپای مبارك روحنا فداه گذرانیدم کمال التفات را فرمودند فرمایشات کردند چاکر با جناب صنیع‌الدوله سئوال و جواب نموده انجام ساکنین خانقاه بدهند انشاءالله با جناب صنیع‌الدوله قرار انجام آنرا داده بعرض میرسانند. حکومت شاهرود و بسطام و استرآباد باین چاکر مرحمت شده انشاءالله بعد از عید عازم استرآباد خواهم بود خدمت جناب مستطاب عالی نمیدانم در کدام نقطه خواهم رسید محض اطلاع عرض شد هرچند اطلاع دارند . جهانسوز. دهم شوال سنه ۱۳۱۴ .

چهارشنبه سیزدهم بعد از استحمام وصرف طعام برای ایفای بوعد عازم قریهٔ کرات‌ـ کوتی باید بود چون جناب آقا ملا علی باصرار تمام دعوت نموده. مسافت از خرم‌آباد تا آنجا یکفرسخ و نیم است و باران بقسمی می‌آید که یاران زمزمه ترك موافقت مینمایند و اصرار در نرفتن و نهی لاتلقوا را شاهد مدعی ، زیرا که دریا در جوش و خروش و رودخانه‌ها که معبر ماست سیلاب گرفته قریب بآن شد که حرکت بسکون مبدل گردد. بخاطر رسید **واذکر فی الکتاب اسماعیل انه کان صادق الوعد** لهذا در کمال یقین و خطاب اوفوا بالعقود و سارعوا با قدمی راسخ و عزمی جزم و توکلی ثابت دوساعت بغروب مانده بارفقه توحید برمراکب سوار و راه سپار شده نیم فرسخ که راندیم باران برف شد و یاران را در نهاد بنیاد حرف، ازچند رودخانه و دهنه بخوبی عبور نموده اما چون بدهنه راچك بر وزن نانك رسیدیم امواج کوه پیکر دریا و سیلاب رودخانه از شمال و جنوب بهم رسید مقدمة الجیش و قلاووز العیش جناب مقصود علی بود غرق شد و در برگشت موج قریب بآن رسید که مشایعت تا بدریا نماید از همه مشکل‌تر دراین نقاط آنستکه درطغیان دریا زمین ساحل وصل بهرود بحدی رخو میشود که سوار را بیم خسف و خوف تلف است .

باری حضرت باری یاری نمود و فرس بقوت الهی همچون رسول نیل بساحل نجات افتاد سایرهم بسلامت گذشتند. نیم ساعت بغروب مانده از کناره پیچیده داخل مزارع شده و درگل که از وصفش کمیت لنگ است بمشقت بسیار گذشته بیرون آمده خوشگل بدارالشریعه

و باب المدرسه رسیده وازجنگ ملامت رهیده اما اثری از میزبان ندیده آنچه البته بجائی نرسد فریاد است. سرمازورآور شد، ابواب حجرات راگشودند وبنقصان قیمت مراکب راضی گردیدند و مالها را بستند ورکاب همچون بواب بردر سرای شریعتمدار بانتظارفرج غیبی نشستند و بخواندن امن یجیب المضطر اذادعاه ختم گرفتند من قرع باباً ولج ولج.

گفت پیغمبر که چون کوبی دری   عاقبت زان در برون آید سری

یحیی بن علی المضیف که از شبرش تازه بازگرفته بودند بجان ما رسیدو نعم ماقاله الامام شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید المصری.

والنفس کالطفل ان تهمله شب علی   حب الرضاع و ان تفطمه ینفطم

و اجمال آن تفصیل آنکه جناب میزبان تجدید فراشی نموده و چون والده یحیی شنیده پسر را انداخته و بخانه پدر رفته از جهت تسکین طفلك و استمالت مادر آقا ملا علی یحیی را بدوش و در راگشوده که در تعاقب ام یحیی رود فاذا الاسد بالباب ولم یربداً من فتح الباب علی اولی الالباب فسلمواوردالجواب واذن فی الدخول بغیظ و عتاب ولما صعدوا واستوقدوا ناراً و جفوا ثیابهم و راحوا و استراحوا اتفقوا بالمثنوی المعنوی فاول ما بدالهم قصة دعوة الرستاقی للبلدی.

ده مرو ده مرد را احمق کند   عقل را بی نور و بی رونق کند
قول پیغمبر شنو ای مجتبی   کور عقل آمد وطن در روستا

چون سه ساعت ازشب گذشت جناب منتظم دیوان عباس آقا از کلیجان که ربع فرسخی است برای دیدن اهل دل در این باران و گل آمده مشارالیه از اشخاص محبت اختصاص و همشیره زاده ساعدالدوله و داماد اوست تا ساعت هفت از شب بود و بعد از صرف شام قیام و فردا را به کلیجان دعوت نمود.

پنجشنبه چهاردهم روانه میعاد شده خرابی راه بواسطه بارندگی از حد تحریر و تقریر بیرون است و بحمدالله بسلامت ورود بعمارت نمود. سلیقهٔ جناب منتظم دیوان از این باغ و طرح بازار و حمام معلوم است. بعد از عصر زمزمه توقف شب را سرود و بر حسب میل رفقه قبول نمود و پس ازادای فریضه مغرب وعشاء، مثنوی صیقل الارواح مولا را گشودند و ارواح را زنگ زدودند.

جمعه پانزدهم ختم السنة اللهم اجعل خاتمة امورنا خیر، اروانه خرم آبادشدیم. جناب امیر تومان تدارك لباس عید و سایر لوازم تحویل را دیده بود تشکر کردیم و شعر لسان الغیب را تصحیف نموده خواندیم:

هست دروی کرم ووقت طربهم نگذشت   چاره فرمود که سجاده بمی نفروشم
خوش هوائیست فرح بخش وفرستاد خدای   نازنینی که برویش می گلگون نوشم

بعلاوه یك رأس استر کوه پیکر روان بالوازم آن ازدهنه و پالان برسم نیاز فرستاده که برای سواری باشد.

شنبه شانزدهم بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار.

ابر آذاری بر آمد باد نوروزی وزید
وجه می با مطرب و ساقی مه سیما رسید
شاهدان درجلوه من سرمست جام جمتم
ای فلك بر رغم تو باید دمادم می کشید
گفت حافظ آبروی خود نمی باید فروخت
باده و گل از بهای خرقه می باید خرید
ما لسان الغیب وقتیم این سخن باید شنید
در بهای جام باده خرقه چبود جان دهید

برای ساعت تحویل بامر امیر احضار بمجلس مینو نظیر شده.

باغ مزین چو بارگاه سلیمان — دیو و دد و آدمی و حضرت انسان

گل و ریاحین هفت سین از سنبل و سمن وسوری وسپر غم و سوسن و ساعتی وسوسنبر گسترده و ساقی ساده همچو سرو سهی بپای قدح ایستاده صد سلمی را بسهم نگاهش سپر سینه شکسته و سیصد سعد با ساعد و ساق سیمین بپایش افتاده و سنگین سران را به پیمانه پیاپی سبك سیر نهادند و آیات سبع سلام را سوره بسوره سرودند. سیاحی بی ریا وسباحی خوش آوا گفتهٔ حکیم قاآنی را مناسب دید:

این من هفت سین من باشد — نیست اندر کفم جز این بدبخت
بشمر اینك سیاه و سرخ و سفید — سهمگین و ستبر و سر کش و سخت

ناگهان صدای شمافنگ بلند شد و اطلاع تحویل شمس ببرج حمل در ساعت پنج و بیست وشش دقیقه از روز حاصل گردید. جمعی کثیر برای دست بوس امیر درهم و برهم ریختند و دستلاف گرفتند.

بعد از صرف ناهار برخاسته به بنگاه آمدیم بسیاری از تجار آن دیار بدیدن آمدند کربلائی جبار، حاجی ابوالقاسم، آقا سید عبدالله از باکو هستند، حاجی محمد یوسف وولد صالحش آقا نظرعلی ازطالقان قزوین، آقا سید علی ازنطنز کاشان، آقا سید حسن وحاجی فرج‌الله ارباب ازکاشان. اول شب درصبح باز شدوجمال منتظم دیوان از دریچه اطاق طالع گردید تا ساعت شش بودند و به کلیجان برگشتند.

یکشنبه هفدهم اول آفتاب جناب ملا علی اشکوری ساکن خوبان رزگاه بدیدن آمد اشکور بکسر اول و سکون ثانی و فتح ثالث ورابع نام دوبلوك یکی جزو تنکابن و دیگر جزو رشت و خوبان رزگاه بمناسبت اینکه درخت مو را خوب میپروراند نام آن دیه شده و

این آقا امورات شرعیه آنجا را خوب میپروراند و درضمن صحبت از چیدن سبلت وبروت درویش‌روشن طالقانی‌را بیان‌نمود اجمالش آنکه درویش در شب غره ماه درآن‌قریه بکدیه رفته و بعضی بفریب درویش را بخانه میبرند وبمقراض عداوت سبیل‌محبت وی‌را می‌چینند بداد خواهی بخدمت امیر آمده که با این خسران نمیتوان دیگر گدائی و طلب شیئاً ـ لله نمایم آیا رواست در حکومت شما؟ جناب امیر تومان‌به‌احضار وی با خفت‌وخواری امر مینماید ملاعلی گمان کرده که سعایت از بنده شده وبعد از تحقیق فهمیده که من بیخبراست بعذر خواهی آمده که‌ان بعض‌الظن اثم .

دوشنبه هجدهم آقای پیشنماز وآقا ملا بهرام واعظ و قاسم خان ولد منتظم دیوان و همشیره زاده و داماد امیر اکرم بدیدن‌آمدند. عصررا برای بازدید بگلیجان رفته شب را بر گشتیم .

سه شنبه نوزدهم‌بازدید حاجی فرج‌الله ارباب رفته، این‌حاجی چهل سال است که‌ترك علایق‌کاشان نموده وبساط تجارت را تنکابن انداخته هشتاد سال‌عمرش میشود، پنج پسر و يك صبيه دارد. عصررا آقا سید علی نقی‌شریعتمدارسیاورز بدیدن‌آمد .

چهارشنبه بیستم هوا منقلب ومبنای باران شد .

پنجشنبه بیست ویکم کذلك محرومی ازملاقات یاران حاصل .

جمعه بیست و دوم مقرب‌الخاقان غلامرضا خان سرتیپ مشاق برای حرکت دادن فوج محال ثلاثه ازطهران براه رشت واردگردید محض اظهارمحبت سبقت در دیدن نمود آثارنجابت وحسن فطرت ازاوظاهراست .

شنبه ویکشنبه بیست وسیم وچهارم بواسطه بارندگی وگل در زاویه منزل به خیال خویش بود .

دوشنبه بیست و پنجم برای بازدیدآقاملاعلی بقریهٔ خوبان رزگاه رفته به‌کتابخانه راه نمودند .

از جمع کتب نمی‌شود رفع حجب ‏ ‏ در رفع حجب کوش نه درجمع کتب

در باغبانی‌وفلاحت باسلیقه واطلاع تامی داشت این رباعی که:

مائیم بعفو تو تولا کرده ‏ ‏ وز طاعت و معصیت تبرا کرده

آنجا که عنایت تو باشد باشد ‏ ‏ ناکرده‌چو کرده کرده چون‌ناکرده

نسبت‌بشیخ ابوعلی‌سینا دارد واین تضمین را درجواب ازشیخ‌ابوسعیدابوالخیرخواند.

ای نیك نکرده و بدی‌ها کرده ‏ ‏ وز طاعت و معصیت تبرا کرده

بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود ‏ ‏ ناکرده‌چو کرده کرده چون‌ناکرده

العهدة علی‌الراوی .

سه شنبه بیست وششم بعد ازحمام برای مجلس مهمانی حاجی فرج‌الله مذکور روانه شده امیرتومان و منتظم دیوان وجمعی از خواص بودند، بعد از صرف چای دستار خوان گستردند واطعمه متکلفانه چیدند وبیاد الهی‌خوردند وبرچیدند. طرف‌عصر بازدید آقا شیخ اسماعیل روضه خوان سخت سری ساکن خرم‌آباد رفته خانهٔ مصفا وفضای دلگشا دارد.

چهارشنبه بیست و هفتم هدایت‌الله خان یاور و بعضی دیگر برای وداع آمدند باید با اردو به‌طهران حرکت نماید.

پنجشنبه بیست وهشتم سیزده عید است باصراراخیارتا لب دریا وباغ امیررفته‌سیزده را بخزر ریختند، شب را عود بمنزل نموده‌آقا سید مهدی نقیب محال ثلاثه در حلقهٔ ذکر الهی درآمد.

جمعه بیست ونهم کربلائی شاه غلام پیرمردی سالخورده ونظارت سردارو امیرنموده ازحکایات سفرولشکرکشی سرداردرجنگ با ترکمان وطبخ دراردوسخن‌ها گفت و درآخر گلهٔ چند ازامیراکرم داشت که فرج‌الله باغبان باشی بواسطه پسرچون قمرش از همه پیشتر است باو گفتم:

صبر کن االصبر مفتاح الفرج　　　تا نیفتی چون فرج اندر حرج

شنبه سلخ آقا میرزا زین‌العابدین خان منشی جناب امیر طاقهٔ‌الیجهٔ سبزبرسم نیاز فرستاده همواره سبز باشد. اول غروب استهلال نموده بعد از قرائت دعای مأثور قدری نبات با انجمن حضورصرف گردید. شب را جناب منتصرالسلطنه کتاب مثنوی صیقل‌الارواح بخط شکسته وبعضی هدایای دیگر بیادگار فرستاد.

یکشنبه غره ذی‌القعدةالحرام‌آقا میرزاجعفر حکیم باشی‌طاقهٔ‌الیجه فرستاد وبعدخود برای وداع‌آمد بهمراهی فوج میروند. دوساعت بظهرمانده جناب امیر تومان بعزم وداع تشریف‌آورده میروند برای جمع‌آوری سرباز کلارستاق وکجور و از آنجا بطهران،ما هم روزچهارشنبه چهارم را ازطرف رشت خیال‌حرکت داریم تا خواست الهی‌چه باشد. اگرچه درآغازآمدن تنکابن خیال داشت که ازکنارهٔ دریا باسترآباد رود و ازآنجا بطرف عشق آباد ومشهد مقدس رضوی مشرف گردد ولی بواسطه بعضی اتفاقات بوقت دیگرتقدیر شد و من کلام‌الشیخ رویم‌بن احمد من ادب‌المسافران لایجاوزهمه قدمه وحیثما وقف قلبه یکون منزله سبحان‌الله شب است واز مفارقت یاران درتب.

خفته خبرندارد سر درکنار جانان　　　کاین شب درازباشد درچشم‌پاسبانان

ازاین ببعد هنگامه ماران مختلفةالالوان وقراقرغوك و بسیاری پشه و فریاد شغال وعرگاووغرش ببروتعفن هوا وکثافت‌آب درسواحل خزردرازدیاداست. وزغ ومارو‌سنگ‌ـ پشت دراطراف وکنار مزارع وجویبار بسیار است. مار دشمن وزغ وسنگ پشت‌دشمن مار

است وماران این سامان سیاح و سباح میباشند و موش به قدر خرگوش فراوان است .

دوشنبه دوم با حاجی محمدیوسف مذکورمهمان مشهدی علی اکبربرادر ناظرمنظور هستیم. آقا میرزا خلیل سررشته‌دارمحال دوگروانکه چای روسی و تنباکوی فارسی فرستاد وبعد از ساعتی خود زحمت کشیده آمده و برای ملحق شدن بافوج رفت. یکساعت از شب گذشته جلیل برید ازطهران رسید پاکتی چند وسه تقویم هم جناب جلالتمآب نجم‌الدوله به رسم مرحمتی همه ساله ارسال فرموده بودند . خالق‌نجوم پیوسته‌آن عالم علوم را خالی‌از هموم وغموم بدارد وسالهای بسیاردراستخراج تقاویم ثوابت وسیاردوستاردوستان را قرین مسرت نمایند .

ازاخباری که درمرسولات طهران نوشته‌اند درهشت ساعت ونیم ازشب‌چهارشنبه‌سیزدهم شوال سیصد وچهارده اولادی خداوند بحقیرمرحمت فرموده نامش را خدیجه نهاده‌اند.

سه شنبه سیم درترتیب وجمع‌آوری سامان راه بود جناب منتظم دیوان تشریف‌آورده دعوت بکلیجان نموده که فردا که بنای حرکت است نقل مکان بعمارت ایشان‌بشود.شب‌را در منزل عمدة‌التجار حاجی یوسف موعود بودیم، بعضی‌کتاب و اسباب که درراه لازم نبود بمشارالیه سپرده که ازطرف کلارستاق وکجوربطهران فرستند که ازرودخانه‌هائی که در راه رشت است ایمن باشد .

چهارشنبه چهارم ناهاردرمنزل میرزا عبدالله برادردیگر ناظرمنظوردعوت است.عصر را وداع خرم‌آباد نموده بمرزك‌آمده مسیح‌الاطباء را ملاقات نموده میل دارند تا رشت به مشایعت بیایند، اول غروب وارد کلیجان شده جناب‌منتظم دیوان در نهایت انتظام قیام به ادای تکالیف مهمانداری نموده چهار روز و چهارشب نگاه داشتند .

شنبه هفتم بعد ازحمام سوارشده باتفاق میزبان ودوستان باید رفت منزل‌آقا فضل‌الله دوفرسخ است راه قدری بداست روزهای بارندگی صعب‌العبوراز چالکرود که ازجمله شش رودخانه معظم تنکابن است بسلامت گذشتیم وبعد از اختتام مجلس موعود عود بمنزل نمود شب پاکتی ازامیراکرم نصرالسلطنه دام اقباله بانضمام مبلغ پنجاه تومان برسم نیاز رسید ومزید دعاگوئی گردید .

دوشنبه نهم بنای رفتن به سخت سراست ومنزل‌رمك با راء قرشت بروزن‌نمك. جناب منتظم دیوان هم برای گرفتن‌درآب گرم‌وبدرقه میآیند، هنگام سواری‌ازامتعه ولایتی‌ومبلغی نقد سرراهی فرستاد باتفاق رهسپارشده به شیررود رسیده جمعی از تجار باکوخانه و لانه داشتند‌خواهش‌نموده صرف‌چای شوداز‌آنجا که گذشتیم‌سیدمحله برسرراه بودجای‌باصفائیست اما آب شیرین وگوارا کم دارد وپلنگ‌و ببردر جنگلش بسیار وگاهی باهل‌آبادی صدمه میزنند واهالی درگذرآنها تله نصب نموده بدام می‌افتند. دوساعت بغروب مانده واردرمك

شده کسانیکه پیش فرستاده شده بودند ترتیب منزل وطبخ چای لوازم شب را فراهم نموده رفقا به‌آب گرم زدند وما به پیاله.

سه شنبه دهم باید رفت آخوند محله پایتخت سخت سراست نیم فرسخ بیش نیست جناب شیخ‌الاسلام سابق‌الذکر نهایت محبت را مبذول داشت شب را جناب منتظم دیوان وداع نموده مراجعت فرمود.

چهارشنبه یازدهم بنای رفتن به‌رودسراست. آقا سید محمد شیخ‌الاسلام تا لب دریا و آخر خاك تنکابن مشایعت نمودند و ما بهمان ترتیب سابق طی منازل کرده تا وارد رشت گردیده ودرعبوراز رودخانه‌ها سخت گذشت وبحمدالله بسلامت آمده دوساعت بغروب مانده وارد کرد محله درعمارت وباغ جناب حاجی میرزا نصیرمنزل نمودیم چند روزی برای رفع خستگی نگاه داشتند.

سه شنبه بیست و چهارم شد رحال بطرف طهران است بهمان ترتیب مشروح ذهاب ایاب نمود.

چهارشنبه دوم ماه‌ذی‌الحجة‌الحرام واردخانقاه طهران گردیدچند روزی به‌آمدوشد دوستان مشغول بود تاآنکه سفرلواسان پیش‌آمد واین‌چند کلمه دروقایع وسرگذشت‌سیاحت آن‌سامان است **قل‌سیروافی‌الارض‌فانظرواکیف بدأالخلق‌ثم ینشئی‌النشاة‌الاخرة** مدت زمانی بودکه درانجمن احباب وگلشن اصحاب صحبت ازلطافت هوا وعذوبت میاه و صفای جبال‌آن نواحی درمیان بود وازآن جمله جناب مستطاب شریعتمآب قدوة‌العلماء ـ الاطیاب‌وزبدة‌الفقهاءالالباب‌مجمع‌الکمالات‌الانسانی‌مولاناالاواه‌الحاج ملاشکرالله‌اللواسانی دام افضاله‌العالی روزی در خانقاه معصومیه تشریف داشت تجدید مطلعی از آن مطلب شد فرموددرماه ربیع که چله تابستان‌است‌مناسب آنکه‌با نجاحرکتی نموده‌اکتساب‌برکتی نمایند که مقتضی موجود ومانع مفقود است زیراکه لواسان سردسیراست و ارائه‌آن مقام منبع بر ذمهٔ این خبیر بصیر. درسورهٔ‌مبارکهٔ توبه میفرماید **فسیحوافی‌الارض اربعة اشهر**و فی الحدیث‌کما فی‌المجمع واشهرالسیاحه عشرین من ذی‌الحجه ومحرم وصفروشهرربیع‌الاول وعشرة ایام من شهرربیع‌الاخروچون‌ده روزاول ذی‌الحجة بحساب نیامده کسرچهارماه از ربیع‌آخرجبرشده وبرحسب اتفاق روزمذاکره این‌کلام نیمه ذی‌الحجة‌الحرام بود وچون سه ماه تمام ازنفاق ایام تفرقه حاصل گردید وانواع گرفتاری پی درپی رسید گمان‌نمیرفت که با این‌پریشانی کسب جمعیت شود وایفای بوعدصورت امکان پذیرد **حتی‌اذااستیئس الرسل وظنوا انهم قدکذبوا** ناگاه بخت خفته‌ام بیدار و چشم‌آشفته‌ام بدیدار پاکت مهرآیت‌آن جناب نوربارگردید.

بندگان خاص علام‌الغیوب   در جهان جان جواسیس‌القلوب

در درون دل درآید چون خیال پیش او مکشوف باشد سر حال

جائهم نصرنا فنجی من نشاء عین عبارت آن مکتوب مودت اسلوب نگاشته می گردد «که برند بقعه بقعه فضلا به‌ارمغانی» :

بعرض بندگان عالی میرساند که انشاالله مزاج مبارك قرین صحت و اعتدال است نمی‌دانم ای‌المصائب اشتکی فراقك ام ذلی وهتکی وغربتی تراکم هموم و غموم و عوایق ایام ازتحصیل دنیا وآخرت بازداشته و از استفاضهٔ فیوضات حضوری حضرت عالی‌محرومم نموده خداوند توفیق تلافی مافات وجبران ماضی کرامت فرماید.اگرنظرمبارك باشد در ازمنهٔ سابقه وعدهٔ سیر و سیاحت ساحت لواسان چند روزی داده بودند محض تذکر خاطر مبارك عرض‌میکنم این ایام باآنکه هوا درکمال اعتدال است وییلاقات مناسبتی ندارد اما بملاحظهٔ تماشا سه چهار روز با ملازمت مخلص خیلی شایسته و مناسب است در این هفته سه‌شنبه وچهارشنبه اگرمانعی نباشد وفراغتی باشد مقررواعلام فرموده درركاب ظفرانتساب با قد خمیده وقامت‌کاهیده پیاده خدمتگذارم، مقصود تعیین تکلیف است منتظر اعلام‌مراتب معروضه‌ام زیاده عرضی ندارم ایام افادت مستدام .

الحق مراتب‌کمال انسانیت واخلاق حمیده حضرتش ازاین مختصرمعلوم توان نمود وازدرستی عهدانه‌کان صادق‌الوعد قادرمتعال امثال‌این وجودعدیم‌المثال راپایدارو برقرار بدارد که بقیه ماضین و نمونه سابقین و رجاء مؤمنین میباشند خلافالاکثرالمعاصرین و ومعاشرالمستفرنجین‌المنافقین بعدازز‌یارت‌توقیع رفیع‌ومنشورمنیع‌آن جناب وعرض‌جواب خطاب مستطاب رأی رزین وامرمتین برآن شدکه شب چهارشنبه را تشریف فرمای خانقاه شده صرف شام‌نمایند وفی‌الجمله تمدد واول طلیعهٔ فجر بجانب مقصدتوجه فرمایندبحمدالله تعالی دراول‌شب درصبح به‌روی ما گشوده شد وبحضور مهرظهورش کلبهٔ احزان بیت‌السرور گردید وجناب فضایل نصاب مقدس‌القاب مؤمن‌متقی‌آقا شیخ محمد تقی‌لواسانی‌که ملقب‌به معصوم‌الائمه وامام جماعت مسجدتکیهٔ رضا قلیخان است درمعیت بودند.آغاز سخن وطرح مسئله نمودندکه‌آیا باید نمازراقصرخواند یاتمام؟ پس ازطول کلام بالاخره طریق‌احتیاطدرجمع بینهما اقرب بواقع دانستند .

چهار شنبه دهم ماه ربیع‌الاخر سال هزار و سیصد و پانزده هجری بعد از ادای فریضهٔ صبحگاهی ودعای‌اعلیحضرت ظل‌اللهی شد رحال نموده منادی یا خیل‌الله ندافرمود اشخاص ملتزمین رکاب بندگان شریعتمآب‌یکی قدسی‌القاب‌معصوم‌الائمه دیگرآقاشیخ محمد صادق‌پورپر نورحضرت میزبان‌حفظه‌الله تعالی‌ودیگرعالیجاه حاجی‌ابراهیم بیده طبخ‌الشای والعمر انه شعل عال دیگر علی‌اکبر لاهیجی است‌که برای پرستاری یعفور و استر وسرقت شعیر بی نظیردیگر میرزا حسین‌که در مسئله خواب نمونه اصحاب کهف است متوکلا علی

الله رهسپار شدیم .

حاجی ابراهیم بطرف شهر متمایل بود و بی‌اختیار میرفت هرقدر باو میگفتند بجانب مشرق باید رفت نه بسمت جنوب گوش نمیکرد و باصرار او را منحرف و بصوب مقصود منصرف نمودند. سبب را پرسیدم معلوم شد محبت مفرط و علقه غریبی با زوجهٔ خود ام‌علی دارد و عشق مخدره میکشاندش بطرف شهر .

هوی ناقتی وقد امی الهوی و انی و ایاها لمختلفان

بعضی گفتند که میترسیم از اینکه تلف شود دراین مهاجرت زیرا که روزها درآنجا مطلبی که او را مأمور مینمایند ذهاباً و ایاباً تا نرود وام علی را زیارت نکند قدرت بر حرکت ندارد .

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت

فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت

یکی از همراهان اوراتسلیه میدادومیگفت : «در راه عشق‌مرحلهٔ قرب و بعد نیست» حاجی اشکش سرازیر شد وگوئیاکه نمکی برجراحت دلش پاشیدند وگفت: «حال هجران تو چه دانی که چه مشکل حالی است » .

کسی ملامت و امق کند بنادانی عزیز من که ندیده است روی عذرارا

بهر قسم بود رسیدیم به‌آسیای سردار و ازآنجا گذشته آسیای‌سادات‌لارجانی وباغ و آسیای نواب‌والا ظل‌السلطان مسعود میرزا و مابین شمال و مغرب جاده باغات سوهانك نمایان بود، قصر مشیدی برزبر تپه پدیدار گردید گفتند از میرزافضل‌الله‌خان و بلقب‌پسرش بنانیه نام نهاده و قریب سی‌هزار تومان خرج بنا و مجاری‌آب و تسطیح اراضی نموده و درآن نزدیکی نیز عمارت و باغی بود گفتند از میرزا رضا قلیخان دبیر رسائل و نامش شادآباد است .

قال‌الله تعالی فی سورة آل عمران والنحل **فسیروا فی‌الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین** قدریکه راندیم بقریه نارمك بنون و الف و راء مهمله ساکنه و میم‌مفتوحه‌وکاف تازی پیاده شده قلیان کشیدیم تا باینجا یکفرسخ‌ونیم آمده‌ایم. قریه‌قاسم‌آباد که از خان محقق است سرراه بود انبار زغال سنگ بسیاری دیدیم گفتند برای‌کارخانه‌قند است در زمستان که راه معدن بند است از اینجا حمل می‌نمایند از این ببعد اول عقبه و گردنهٔ قوچك میباشد که افراز زیادی دارد تسطیح واصلاح شاه راه گردنهٔ قوچك الی شهر کجور در حدود سال هزار و دویست و هشتاد و هفت بامر شاه شهید شده قریب بانتهـای سربالائی قهوه‌خانه‌وچشمه‌آب کمی بود محض رعایت نزاکت پیاده‌شده قدم زدیم سرازیری که تمام شد بمزرعهٔ لشکرك کناره رودخانه جاجرود رسیدیم تا باینجا سه فرسخ آمده‌ایم و

این مزرعه قریب بیست سال میشود که بامر شاهنشاه مبرور بنای آبادی آن شده انشاء عمارت و تشکیل باغ و بیشه مصنوعی نموده و چون مباشر آن حیدر نام بوده لهذا حیدرآباد نام آنجارا فرموده کوهستان آن حدود قرق است برای شکارگاه اعلیحضرت وماشیئی حماه بمستباح.

در سایهٔ اشجار و کنار انهار نشستیم چند هندوانه در خرج آبدار بود امر بخروج فرموده حلقومی تر نموده یك دو قلیان کشیده سوار شدیم ازاینجا ببعد خاك لواسان است است و مناسب آنکه حدود آن و قراء معتبرش را بنویسیم مخفی نماناد که لواسان کوچك و بزرگ در دره‌های متصله بکوه شمالی شرقی طهران واقع است حد شمالی آن منتهی بلاور لارجان، حد مشرقی آن دماوند است ، حد مغربش دهات رودبار وارنگه ، حد جنوبش رود جاجرود. اما لواسان کوچك راکوشك دشت نامندواسامی دهاتش باین تفصیل است : افجه بالف و سکون فا و جیم و هاء سکت بروزن نقشه معمورتر از سایر دهات است،سینك باسین مکسوره مهمله و یای قبل از نون وکاف تصغیر بر وزن بیلك، هنزك با ها و زای هوز و بینهما نون ساکنه بروزن میخك،انباج بالف ونون قبل از باء موحده بر وزن امواج، کند بالا، کند پائین بضم کاف تازی وسکون نون ودال مهمله، مزرعه رهط آباد، بوجان بضم بای ابجد وسکون واو و جیم بروزن بوران، ناصرآباد امامه بهمزه مفتوحه و میم مشدده بروزن حنانه، حسن آباد، باغ دره، سبو کوچك، سبو بزرگ، تیمورآباد، نازان، کلاك، لنیان بالام مفتوحه و تاء منقوطه ساکنه قبل ازیای خطی بروزن قلیان، چناران ، سیدآباد شورك آب، تك مزرعه بضم تاء قرشت و سکون کاف تازی ، باستی بباء ابجد بروزن راستی، جائیج اول وآخر جیم بروزن جاجیم ، گلهندوك بفتح کاف فارسی وسکون لام وفتحه‌های هوز وسکون نون و ضم دال ابجد و فتح واو و سکون کاف تازی ومعروف گلندوك بدون هاء تلفظ کنند احداث وتجدید پل گلندوك بامر شاه شهید بوده ، نجار کلای علیا، نجار کلای سفلی بفتح نون .

از مطالب غریبه که شنیده شده نسبت بهریك از قراء مذکوره ذکر مینماید .

باستی یك سهم از سهام آن ملکی احتصاصی آقای شیخ محمد تقی معصوم الائمه است سهم ایشان رادزدیده‌اند نه سارق معلوم و نه غاصب معین است شبیه بباغ دزدیدن کشمیریان است.

جائیج سه‌دانگ آن وقف مدرسهٔ صدر است که ازمدارس مشهورهٔ طهران است درآن قریه امامزاده‌ایست ازقرار تقریر بعضی از رعایای آنجا جناب آقا سید جمال افجه‌یی سال قبل معادل هفتاد تومان اشجار آنجا را قطع نموده باسم اینکه تعمیر بقعه امامزاده نماید وبمثلی که معروف است متوسل گردیده چراغی که در خانه واجب است در مسجد حرام است.

نجار کلا بقرب آن صحرائی باشد موسوم به همند پشت کوشك و در آنجا قلعه‌یی بنام هادی آباد از آقا میرزا هادیخان برادر مرحوم حاجی میرزا رضای هنزکی زیاده از قدر شرب آبی ندارد . از مبلغ دوازده هزار تومان یك پول کمتر نمیداد

حال به‌نصف‌آن مبلغ راضی شده‌ولی گمان نمیرود صد تومان طالب و مشتری داشته باشد .

اما لواسان بزرگ قصبه‌اش بلکی‌جان بباء موحده مفتوحه ولام ساکنه وصحیح آن بلك جهان است، نیك نام ده ، رسنان، چهار باغ، کمرد، کلان، علاین ایراء ،جورد .

خلاصه‌آنکه ازنشیب وفراز جاده‌وآبادیها که نزدیك بیکدیگر بود و نام‌آنهامذکور شد میگذشتیم‌تا یکساعت بظهر مانده رسیدیم بقریه هنزك‌در منزل عالیجاه علی‌اکبرسلطان خلف ابراهیم سلطان وارد شدیم ، صاحب خانهٔ ازسلاطین فوج دماوند و آدم کرامندیست ماحضری‌که بود حاضر نمود بعدازصرف بخواب‌شده طرف عصر بعد از شرب چای‌بگردش رفتیم بقرب پنجاه‌خانوار ساکن اینجا هستند، مسجدمختصر مخروبه داشت و باغی درپیش روی بالاخانه‌یی و غرفهٔ ما بود از مرحوم حاجی میرزا رضای هنزکی است که در خدمت مرحوم صدر اعظم‌آشتیانی میرزا یوسف بتحریر نوشتجات‌و منع خیرات موصوف و معروف بود خانه‌هم نزدیك بانهدام دارد و الحال‌آن باغ و خانه سهم بنات اوست .

دنیا نیرزدآنکه پریشان کنی دلی زنهار بدمکن که نکرده است عاقلی

پنجشنبه یازدهم بعد از صرف چای ولقمة الصباح برخاستیم بقصد تفرج دیدیم بر تختهٔدرب بالاخانه چند سطری مرقوم‌است‌خواندیم معلوم‌شدجناب فضایل نصاب شریعتمآب آقا شیخ عیسی پوربندگان‌آقای میزبان دام افضاله در شش سال قبل چـند روزی در این غرفه تشریف داشته‌اند و حال سه سال است برای‌تکمیل علوم بنجف اشرف علی ساکنهاالف سلام‌وتحف مجاورت اختیار نموده اند بالاجتماع ازصمیم قلب بدعای‌آنجناب رطب‌اللسان شدیم .

این بلوك چون سردسیر است در برج سنبله‌بنای شتوی‌کاری مرسوم است وصیفی کمتر کشت مینمایند، خربوزه و بادنجان‌وخیار کمیاب و باغات میوه بسیارواز خصایص‌لواسان آنستکه مبال درخانه‌ها ندارند و دست به‌یال باید بود ودر غالب خانه‌ها ساس بسیاراست و بزبان اهالی این جانور را انگن‌گویند بهمزه مفتوحه ونونین ساکنین‌بینهماکاف فارسیه.

دو ساعت بغروب مانده برای سیاحت انباج و افجه سوار شدیم از تپه‌که بالا رفتیم دره انباج نمودارگردید باغات خوبی دارد و تفصیل امام زاده خیالی آنجا و درختی که به‌آن متوسل‌میشوند شنیدنش خالی از لطف و عاری‌ازمزه نیست .

درآنجادرختی نشان دادند‌که نامش‌کلیك‌بروزن‌شریك است‌و یقین مردم‌آن‌سرزمین این بوده که امام‌زاده بجنب‌آن مدفون است وازجوانب واطراف قربانیها و نذورات‌می‌- آوردند تاآنکه‌یازده‌سال قبل که‌وبا درگرفت حاجی‌میرزا رضای مذکور بعلاقه مجاورت نذرکرده بود که از این‌مرض اگررهائی یابد طاق و رواقی برای امامزادهٔ خیالی بسازد بعد از مدتی متمادی خواستند ایفای بعهد نمایند،لوازم آن بنا را حاضر نمودند هر قدر

اطراف دره وکوه راگشتند و کندند آثار قبری نیافتند آخرالامر جماعت رمال و جفار احضار نمودند که شاید بزور قرعه‌وسئوال امامزاده بروز نماید و همه روز برحسب قواعد خبثی گفتن‌مکانی‌را حفر مینمودندوالبته نیافتند و الحال ساکنین انباج طلب عذاب‌برای حاجی مزبور منظور دارند و میگویند که مارا از فیوضات برده و وجوهات نذره‌محروم نمود و سبب سلب عقاید مردم ازآن‌تپه و درخت گردید .

وازخصایص انباج نیز میگویند آنستکه‌عددرجال اصلی‌آن ازسی‌نفر تجاوز نمینماید و اگر طفلی ذکور ازآنها بالغ گردد که‌برثلاثین افزاید فوراً دیگری بمیرد و دیگرآنکه درآنجا چشمهٔ‌آب‌قلیلی است کنارهٔ دره نامش‌آبك بروزن‌آهك برای رفع بعضی از امراض حاره بدن‌را به‌آن بشویند نافع است و دیگر گویند در سنوات ماضیه تاکنون امراض‌عامه از قبیل وبا و طاعون درآن قریه دیده نشده است .

یکساعت بغروب مانده رسیدیم افجه جای بسیار با صفا و خوبیست بـاغات زیاد و آبشارهای بسیار دارد درواقع پای‌تخت لواسان کوچك است بقدر لزوم دکاکین‌هم دارد در کنارآسیا و بیدستان و مسجد و حسینیه پیاده شدیم راه بطرف‌لارو کجور از بلندی نمایان بود. کتل بالای افجه بامر مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری تسطیح شده. مؤمنه‌یی چند جفت‌جوراب سفیدآورد برای فروش، جناب مستطاب شریعتمداری ابتیاع وبین‌الاتباع تقسیم نمودند معلوم‌شدجوراب‌بافی‌درآنجا کسب معتبری‌است ، مؤمنه گفت شب جمعه‌میباشد ضمن‌العقد یکسوره‌هم برای اموات من قرائت کنیدظریفی جواب‌داد که برای والدین‌لیلة‌ـ الجمعه قصری بنا کنید. از جمله عمارات‌خوب افجه، قصر رفیع و بنای منیع مرحوم میرزا آقاخان صدر اعظم نوری است اگر چه محتاج مرمت است کسی بر خواند هذه قصور هم این قبورهم .

هر که راخوابگه‌آخرزدومشتی‌خاکست گوچه حاجت که برافلاك کشی‌ایوان را

قال علی علیه‌السلام و اوصیکم بذکرالموت ، و اقلال‌الغفلة عنه ، و کیف غفلتکم عما لیس یغفلکم ، و طمعکم فیمن لیس‌یمهلکم ، فکفی واعظاً بموتی عاینتموهم ، حملواالی قبورهم غیرراکبین،وانزلوافیها غیرنازلین، فکانهم لم یکونواللدنیا عماراً، وکان‌الاخرة لم لهم‌داراً .

وقال علیه‌السلام :

بعد قرائته الهکم‌التکاثر، فلومثلتهم بعقلك، اوکشف عنهم محجوب‌الغطاء لك ، وقد ارتسخت اسماعهم بالهوام ، فاستکت واکتحلت ابصارهم بالتراب فخسفت و تقطعت الالسنة فی‌افواههم بعد ذلاقتها، وهمدت‌القلوب فی‌صدورهم بعد یقظتها، الی‌آخرماقال .

برای اهل‌قبورفاتحه باخلاص خواندیم‌و گذشتیم .«عاقبت‌منزل ماوادی‌خاموشان‌است»

شب تا صبح بادهای گرم می‌آمد و خاك بسیار به‌روی بستر ما ریخت .

جمعه دوازدهم روانهٔ قریه سینك شدیم از منزك تا آنجا مسافتی ندارد، همه جا سایهٔ اشجار و کنار انهار است بمعبر رودخانه رسیدیم پل خراب شده دوطرف رود باغات وعمارات است وعمده آبادی وخانه‌ها سمت مغرب است وبقرب هشتاد خانوارند ومنزل ما سمت مشرق است که دارالسرور و مطلع النور حضرت میزبان بود بالصحة والسلامة نزول کردیم مولد و وطن اصلی آقا قریهٔ سینك است و سن مبارکشان چنانچه فـرمودند هفتاد متجاوز است انشاءالله به عمرطبیعی برسند. سالهاست که درطهران با آباء کرام توقف داشته‌اندوچندی در اصفهان وعتبات عالیات برای اکمال معقول ومنقول مسافرت نموده‌اند سفری هم به زیارت مدینهٔ طیبه و مکهٔ معظمه مشرف شده‌اند و الحال در دارالخلافه مرجع خواص و عوام و کهف انامند .

در کتاب مآثروالاثار ترجمهٔ آنجناب به این عبارت مرقوم است: حاج ملاشکرالله ابن مولی لطف‌الله لواسانی سینکی تحصیل را باصفهان رفت وآنجا درخدمت میرزا محمد علی‌قاینی و غیره بتعلیم ریاضیات پرداخت و در حضرت استادالاساتید آقا میرزا سید حسن مدرس کسب فقه واصول کرد وبطهران بازگردیده بنجف اشرف شد وفیض مدرس حجةالحق شیخ‌مرتضی دریافت فضایل‌السادات دراخبار ومنتخب‌الختوم در ادعیه ازاوست وفی‌التاریخ فزون ازسی سال است که درطهران می‌باشد، انتهی .

وجناب شیخ محمد تقی‌معصوم‌الائمه نیزمسقط‌الرأسش سینك است آب‌وهوای‌این جا از سایرلواسان کوچك بهتر است مسجدی در کناررود است که سیل آنرا منهدم کرده است وصف گرمابه سینك ازقرارتقریرمرحوم کربلائی آقا کوچك سینکی آنست که صبح خزینه‌اش تا ساق بیشترآب ندارد ونهایت سرد است وبعد ازظهر پرو گرم است سرش آنکه حمامی رسم ندارد آب و آتش نماید مؤمنین که برای غسل می‌آیند در خزانه بول می‌کنند هم پر می‌شود و هم گرم .

ولادت با سعادت جناب میرزاعلیخان امین‌الدوله دراین دهکده والا بوده ونیاکان معظم له از مازندران بآنجا مهاجرت نموده توقف کردند و مرحوم میرزا محمد خان مجدالملك طاب ثراه والد ماجدآن صدر و جناب میرزا محمد تقی‌خان مجدالملك ثانی المتخلص عبقری ترقیات صوری ازاین سرزمین یافته آن مرحوم رابرادری است میرزا صفی نام درسینك منزوی ابواب معاشرت به‌روی خودبسته ورشتهٔ هوی و هوس را گسسته دست در دامن قناعت زده چشم ازمنصب وجاه دو روزه پوشیده چندنفرپسرومتعلقات دارد .

وقتی مرحوم میرزا ابوالحسن جندقی یغما تخلص به‌اینجا رسیده ومناسب حال ما رباعی گفته و چه خوش در معنی سفته و صورت آن بردرب عمارت جناب میزبان ضبط است.

در زاویه‌ام چوازسکون دل فرسود | گفتم فرج از تفرج آید به وجود
یك کار نکشتم از لـواسان آسان | یك عقدهٔ سینه‌ام ز سینك نگشود

دربرابرغرفه ومنزلگاه باغی است وجناب آقا شیخ محمد تقی‌مذکورگاهی نگاهی به‌آن می‌نمود وآهی‌می کشیدسبب پرسیدم گفتند این‌باغ ملك من‌بود روزگارداغ آنراچون لاله بردل‌من‌نهاد ووامخواه بی‌انصاف‌ازچنگ مار بودوازحاصل‌وفروش‌چوب‌همان‌سال بمقصود خودرسید. گفتم غم واندوه نخورده تشکر کنید که درزیر یك‌ذراع‌محراب‌فتح ابواب و رزق من‌غیرحساب است چه بسیاراملاك وباغات ودکاکین وجوجه و حورالعین در این مکان با عزوتمکین خوابیده فتنفس تنفس‌الصعدا. وگفت اینهاهمه راست و درست مگرآنکه موقوف بشروطی است که من‌فاقدآنم فاذا فقدالشرط فقدالمشروط .

مرحوم میرزا جعفر حکیم الهی خلف مرحوم میرزا حسنعلی لواسانی فاضلی کامل و عارفی واصل ازاین دیار برخاسته خوش محاوره و بدیع‌المحاضره بود زبان خیردر حق هر کس داشت هشتاد وسه سال بعزت زیست وعاقبت شب یکشنبه یکساعت بطلوع فجر مانده ازروزبیست ودوم ماه صفرسال یکهزارودویست ونود وهشت بطهران درگذشت حسب‌الوصیه کالبدش را دروادی‌السلام نجف اشرف دفن نمودند، رحمةالله علیه .

و امروزه چشم دوستان و مخلصین بردیدارفرزند هنرمندش عالم عامل جناب میرزا شمس‌الدین حکیم الهی‌ثانی روشن است. آنجناب بعد ازتحصیل جلی‌ازمراتب‌منقول‌ومعقول تکمیل‌حکمت رابسبزواررفت ودرخدمت فیلسوف اعظم حاجی ملاهادی روزگاری مستفیض بود والیوم بدارالخلافه مجلس افاده واستفاده دارد ودرمجالس علماء وامرابااعتباراست .

و حکیم الهی دام افضاله را فرزندان باکمال است از آن جمله قدوةالافاضل آقا میرزا فضل‌الله جامع کمالات صوری ومعنوی و دیگرآقا میرزا صدرالدین، خط نستعلیق را چون استادان سلف نویسد که ولدالحلال یشبه بالعم و الخال .میرزا علی‌محمد صفا تخلص برادرمرحوم حکیم درمآثروالاثار گوید ازمشاهیرخطاطین عصروشعرای عهد بود وبه طریقهٔ شیخیه میلی مفرط داشت ومال بسیاردرراه صنعت وطلب‌اکسیر تلف نمود .

ودرمجمع‌الفصحا ترجمهٔ آنمرحوم نیزبا اشعارش مذکوراست وعاقبت درسال هزار و دویست ونود ونه اجل وی رسیدپس‌ازهفتاد وهشت‌سال که زندگانی نمودازمتوسلین بتائبین شده حسب‌الوصیه درجوارمزارحربن یزید ریاحی مدفون گردید ونعم‌الخلفش میرزامحمد حسن‌ملقب به‌صفاءالملك‌مشرب رندان‌راپسندیده «عبوس‌زهد بوجه‌خمارننشیند» طرف عصربه اطراف کوهساروجویبارتا غروب واستتار گردش کردیم اول‌مغرب بعد ازتعیین قبله از روی قطب نزدیك به خرمن گندم انعقادنمازشام وخفتن شدما هم نادعلی را خواندیم ماهتاب در تاب ولطافت هوا بی‌منتهی دراین اثنا دیدیم حاجی ابراهیم عاشق بی‌اختیارمثل برق بقله

کوه خودی رسانیدو با حضور قلب متوجه سمت شهر گردیده وازدورزیارت ام‌علی رامیخواند ومینالد وبدست میمالد واشاره می نماید. یکساعتی شب آمدیم بنگاه جناب آقاشیخ محمدتقی را انکن گریزانید و دراطاق نماند و روی بام خوابید و گربه منافق در رختخواب آقا شیخ صادق شاشیده بود .

شنبه سیزدهم بعد ازادای وظیفه صبحگاهی به عزم رفتن به لواسان کبیرسوار شده از طرف مشرق همه جا برفراز ونشیب کوه براهی همچوصراط باریك وپرپیچ وخم میگذشتیم این راه معروف است به‌راه آلان و همبوستان که نام دومزرعه‌است. دوساعت‌ازروز برآمده به قریه نیك‌نامده وبلکی‌جان رسیده بسیارمعموروآبادوخوش‌آب‌وهواست،ازدرهٔ دیگر گذشتیم مزرعه سماوات نمودارشد متعلق‌بسادات اخوی‌است. سه ساعت ازآفتاب رفته افتادیم بجاده دولتی قدری که راندیم بدیه رسنان رسیدیم کنارجوی‌آب وسایگاه پیاده‌شده ترتیب‌قلیان‌در میان‌آمد، بقعه‌وآثارامامزاده‌یی بودبرلوحه‌یی که براپوان‌آویزان بودنوشته‌بودند طیب‌ابن‌امام موسی(ع) وبردربقعه که چندآیه ازچوب دربیرون‌آورده ومنبت بود مرقوم بودداودبن‌علی.

جوانکی چون دستهٔ گل شنگل ومنگل نمودارشد طرح صحبتی با وی‌مناسب بود گفتم متولی‌این امام زاده کیست و موقوفه‌آن چیست ؟ در نهایت خوشخوئی و گشاده روئی گفت جمعی هستند معروف به‌شیخان ومزارع و املاك وقف براین امام زاده طیب بسیار است که محل معیشت‌شیخان شده ودرمخارج‌بقعه وایوان صرف‌نمی‌نمایند.چندی قبل آقا سیدمحمود که ازسکان سماوات ومالك ارضین واز سادات اخوی است‌آمد ومدعی شیخان شد که چرا حیف ومیل‌می‌نمایند مال امامزاده وابن‌عم را وتومتولی‌نیستی‌چند روزدر کش ومکش‌بودند ومشاجره داشتند تاآنکه خواب نما شدند یعنی‌جناب امام زاده طیب بخواب‌آقاسیدمحمود آمد وفرمودای نامحمود چرا به شیخان سوء ادب واذیت می کنی بگذارمال‌مرا بخورندو ازاتفاقات دل‌آقا سید محمود دردگرفت لهذابا شیخان صلح نمود وآن روزرادرامام زاده شیلان کشیدند واین خواب جواب صواب وفصل‌الخطاب گردید.

راقم گوید برفرض صدق نمی‌توان خواب را مناط حکم شرعی قراردهند ونظرواقف آنچه بوده امام زاده را نمیرسد تصرفی نماید به حکم جدش.

ومرحوم سید مرتضی‌علم‌الهدی قدس‌سره دراواخرغررالفراید شرحی درجواب مسئله خواب فرموده قال‌اعلم ان‌النائم غیرکامل‌العقل لان النوم ضرب من‌السهووالسهوینفی‌العلوم ولهذا یعتقدالنائم الاعتقادات‌الباطله لنقصان عقله و فقد علومه و جمیع‌المنامات انما هی اعتقادات یبتدئهاالنائم فی‌نفسه ولایجوزان یکون فعل غیره فیه الی آخرماقال .

ومولانا در دفتر سیم صیقل‌الارواح فرماید .

همچوآن وقتی که خواب اندرروی — تو ز پیش خود به پیش خود شوی

بشنوی از خویش و پنداری فلان　　با تو اندر خواب گفتست او نهان

وتحقیق درمسئله را مجالی دیگرو مقامی‌آخر باید و همانا سورهٔ مبارکهٔ یوسف و حکایت ابراهیم وذبح اسماعیل را باید تدبر نمود .

چهار ساعت و نیم از روز گذشته وارد قریهٔ چهار باغ شدیم مقرب‌الخاقان حاجی میرزا عبدالکریم لواسانی لشکر نویس مالك آنجا باغی در کمال وسعت و صفا آراسته وعمارتی‌دروسط وسردرمفصل ساخته بقرب‌بیست سال زحمت‌آنراکشیده وقریهٔ لواسان‌تیول اوست وچون سرراه‌آب‌گرم است غالب اوقات محط‌آمد وشد اشراف‌واعیان است خلاصه از جناب مستطاب شریعتمداری نهایت پذیرائی نمودند. بعد ازصرف ناهارقرار برآن شدکه برویم لواسان ودیه‌کلان برای زیارت مسجد امام و دیدن‌آقا شیخ علی‌که ملای‌کلان است کلان حد شرقی‌آن علاابن است وآنجا متعلق است به جناب علاءالدوله قاجار وبرزبر کوه طرح قلعه وعمارتی انداخته وهنوزناتمام است وچون باتمام رسد قصرخورنق است .

خلاصه بدر سرای آقا شیخ علی رسیدیم آقا شیخ محمد تقی به ملاحظه نسبت مصاهرت سبقت جست بعد از لمحه‌یی آمد که جا تر است و بچه نیست ، اجمالش اینکه درچند سال‌قبل زوجهٔ حاجی‌محمدخان اعتمادالملك برادر زادهٔ‌آصف‌الدوله قاجارملکی‌در حدود دماوند ولواسان مسمی به‌کرشته وقف نمود وتولیت مادام‌الحیوة با خودش و بعد با علماء اعلام دارالخلافه پس‌ازفوت واقفه بعضی‌ازعلماء مداخله نمود وچون پیش نبردجناب امام‌زین‌العابدین‌صحیح تصرف فرمود وبه محمدحسن‌نامی درمبلغ سیصدتومان‌اجاره‌دادند آقا شیخ‌علی مذکور از مرحوم شیخ‌الفقها حاجی میرزا حبیب‌الله رشتی علیه‌الرحمة اظهار حکم وابراز سندی نمودکه متولی باشد ناسخ آن را جناب امام اتیان فرمود. بعداز فوت حاجی رشتی درنجف آقا شیخ علی ازجناب حاجی میرزا حسین طهرانی که امروزه مدار غالب ساکنین عراقبن اعمال فتاوی اوست اظهار حکمی نمود و علماء دارالخلافه امضا دادند وجناب امین‌الدوله مم مطابق احکام ائمه ارقام دولتی دادند دراین ایام جناب امام قریب باین‌مضمون‌کاغذی بدست آورده که این فقیر در این‌گونه امور مداخله نمی‌نماید خصوصاً اگرپای ظهیرالاسلام درآن میانه باشد و اگر کسی نسبت باین داعی سندی اشتهار داده جعل است این‌کاغذ را بجناب امین‌الدوله وزیر اعظم میرزا علیخان ارائه نموده ناسخ احکام را با دو مأمور و ده سوار روانهٔ قریهٔ موقوفه نمودند محمدحسن مستأجر رابه‌خفت بردند وآقا شیخعلی ازراه آب شبانه گریخت وبخدای الهیه شمیران پناه برد .

فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام ولی به ز مال اوقاف است

در ده کلان آب کمیاب، روانهٔ لواسان شدیم نزدیك بخانه‌ها امام زاده بود و

وصل بدیوار صحن چنار کهنی بود که جوفش دکان علافی وکاه انبار است، از پل رودخانه گذشتیم داخل مسجد شدیم. تفصیل کرامات این خانه بسیار است گویند بامر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام یحیی نامی بنا نموده مستحداسس علی النقوی تا اکنون خدام این خانه از اولاد یحیی مذکور به خدمت مشرف است نماز ظهروعصر وتحیه مسجد بجای آورده.

ازآثار عتیقه که درآنجا بود چند جفت در چوبی است و منبر خوبی نجاری مثل حجاری بر تخته‌ها آیات قرآنی بخط ثلث نقش ومنبت نموده اند و رقمش این بود: عمل استاد حسین ابن حسن السیرانی. سیران با سین و راء مهملتین بینهما یاء آخر الحروف بروزن ایران نام آبادی بوده از لواسان تاریخ اتمام منبر شهر الله الاسم سنه سبع و ثلاثین و ثمانمائه، و دری اوراق و مجزا در گوشهٔ مسجد بود گرد و خاکش را پاك کردیم در آخر این عبارت منقور بود فی عصر السلطان الاعظم خاقان المعظم ابوالمظفر شاه طهماسب بهادرخان الصفوی فی شوال. این خانه صحن و فضائی ندارد و بقدر سه ذرع کرسی عمارت است و آنجا سه دهنه طاق در عرض و سه طاق در طول وفاصلهٔ هرطاقی تقریباً سه ذرع میشودپایهٔ طاقها یکذرع و نیم زیاده بود، ایوانی از چوب مرحوم میرزاآقاخان صدر اعظم نوری در پیش روی آن طاقها ساخته‌اند و چون پشت آن مسجد بکوه متصل است چند سال قبل سیلی آمد واز پشت بام آن آب جاری بود باآنکه غالب خانه‌های اطراف خواب شد آن خانه را آسیب نرسید ولی بدقت ملاحظه شد بعضی شکافها در آن طاقها واقع است و محتاج مرمت.

کرامتی که خودمان ازآن مسجد بالعیان دیدیم آنستکه نواب اشرف والاشاهنشاه‌زاده اعظم نایب‌السلطنه کامران میرزا فرشی از زیلو و شطرنجی از یزد طلبیده و گسترده و مبلغ دویست وشصت تومان ابتیاع آن شده و مزرعه در مبلغ یکصد و شصت تومان گرفته و وقف برروشنائی مسجد نموده.

بعد از سیاحت آن خانه در منزل شخصی حاجی از مخلصین شریعتمداری صرف چای شد مذکور داشتند حاجی رستم خان آصف الملك صهرعلاءالدوله درلواسان خیمه وخرگاه دارند جناب شریعتمداری نظر بسوابق دوستی برای دیدن او قیام نمودند ماهم در خدمت بوده وارد سراپردهٔ جلالت شده باصولت رستمی سری تکان دادند یعنی خوش آمدیدومفتخر باشید که راه به‌سرادقات عزت یافته‌اید الحق چای روسی خوبی وقلیان کوکی بود افسوس که دم نکشیده و بی‌دود و پیشخدمت ریشو بود دراین اثناء پاکتی از شهر رسید که امروز فرمانفرماازوزارت جنگ بی‌فرمان گردید.

نردبان خلق این ماومن است	عاقبت زین نردبان افتادن است
هرکه بالاتر رود ابله‌تر است	کاستخوان او بتر خواهد شکست

نیم‌ساعت بغروب مانده روانه شدیم درمنتهی‌الیه خانه‌ها درکمرکش کوه شمالی آنجا

امامزاده بود فاتحه خواندیم دیوار صحن و سردر و بعضی از طاق رواق منهدم شده باآنکه پنجسال قبل جناب شریعتمداری مبلغ پانصد تومان صرف مرمت آنجا نموده اند یکساعت از شب گذشته عود بمنزل روز نموده شام خورده و از کیك و ساس خـواب نرفته اکلونی البراغیث.

یکشنبه چهاردهم سوار شدیم میرزا محمد خان و میرزا ابوالقاسم خان پسر و نوادهٔ حاجی میرزاعبدالکریم مذکورتا قدری ازراه بمشایعت آمدند و برگشتند وما بطرف شهرعطف عنان نموده از رود جاجرود گذشتیم بقریه لتیان پیاده شدیم عمارت خوبی با صفا درکنار رودو پایهٔ کوه و گردنه از مخلصین جناب شریعتمداری بود صرف غذا نموده از عقبه سخت بالاآمدیم لواسان را وداع گفتیم از پیچوخم وبلند وپستی زیادی که رد شدیم آثارخانه‌های رعیتی و عمارت و دستگاه سلطنتی نمودار شد گفتند منصوریه که شنیده‌ایداینجاست « با خبر باش که سر میشکند دیوارش » از جناب میرزا رضا قلی خان مدیر رسائل است و چون تخلص منصور است نام آنجارا بآن لقب معروف نموده و این تلال و دره‌هارا از حاجی میرزا عبدالکریم مذکور بسیصد تومان بانضمام محل مواجبیکه برای او درست نمایدابتیاع فرموده و برادر زادهٔ بایع را نیز معقوده نموده و حاجی بر سر محل مواجب موهومی سالها با مشتری کشاکش نمود و بالاخره داد و فریاد حاجی بجائی منتهی نشد و معقوده مطلقه گردید وقریب سی‌هزار تومان تااکنون خرج این مکان شده است علی ماقیل.

نیم فرسخ دیگر آمدیم بقریهٔ امامیه رسیدیم اصل این ده را میرزاعلی نقی حکیم-الممالك خلف آقااسماعیل پیشخدمت شاه مبرورآباد نمودونامش راحکیمیه نهادو به جناب ظهیر-الاسلام آقا میرزا زین العابدین امام جمعه دارالخلافه فروخت و حال امامیه خوانده میشود « هر کسی پنج روزه نوبت اوست ».

نیم فرسخ دیگر که آمدیم بقریهٔ معتبر دیگر رسیدیم نامش جوادیه بمناسبت آقا سید جواد بن الامام که الحال در نجف اشرف تحصیل مینمایند و منتظرالامامیه است از اینجا بشهر یکفرسخ و نیم است و جناب امام ازامامیه و جوادیه قریب چهار سنگ آب درمجاری مخصوصه جاری نموده و بیرون دروازه دوشان تپه احداث قلعه وباغ وملکی فرموده واز آن آب زراعت میشود و اراضی مابین دروازه شمیران ودوشان تپه تمام درحصن امـام است و عما قریب دولاب جدیدی میشود « تا چرخ دولابی چه دولابی زند ».

یکساعت بروزمانده نزدیك دروازه‌شمیران رسیده جناب شریعتمداری خواندند: هذا فراق بینی و بینك ایشان بسمت شهرروانهٔ دارالشریعه شدند وما بجانب کلبهٔ ویرانه لقدرأینا من سفرناهذانصباً منت خدای را که حاجی ابراهیم امشب سالماً بدام علی میرسد وهجرانش بوصال میکشد .

شنبه نهم رجب‌الفرد سال هزار و سیصد و پانزده مطابق سیزدهم قوس متوکلا علی‌الله از دارالخلافهٔ طهران بنای حرکت بمازندران است .

کز سفرها شاه کیخسرو شود	بی سفرها ماه کی خوشرو شود
از سفر بیدق شود فرزین راد	وز سفر یابید یوسف صد مراد

شش ساعت بغروب مانده روانه‌شدیم بایدبرویم شمس‌آباد نواب علیه شمس‌الدوله‌صبیه عضدالدوله چهار فرسخ است رو بمشرق رفتیم تا سرخ حصار ازآنجا جـاده ما رو بشمال مشرق راهی از خیابان جدا میشود اول بلندی و پستی وعقبه است از پل جاجرود گذشته کنار راه‌کاروانسرا و قهوه خانه بود قدری که راندیم مختصری آبادی و چند خانوار سر راه بود نیم فرسخی دیگر بمنزل رسیده در دامنه تپه کبك و تیهو بسیار دیده میشد .

یکشنبه دهم باید رفت کال دشت کلبار شش فرسخ است هنگام سواری دو نفر پدر و فرزند از اهالی اصفهان خودرا بشکل‌اعراب‌ساخته همراه شدندمعلوم شد که حجه فروشند میروند بار فروش که بیچاره‌بی‌دامکفاواجیر بلکه اسیر نمایند در بوم هند پیاده شده ناهار خورده ازجاجرود به اینجا سه فرسخ است یکفرسخ که تجاوزنمودیم بدو راهی رسیده یك راه میرود دماوندکه دارالحکومه این بلوك است حجه فروشها ازآن راه شدند و ما روبه مقصد میرویم مزارع وآبادی نزدیك بهم بود ولی منزل پاك و تمیز نداشت جائی که به‌آن کاروانسرا میگفتند دراطاق قهوه خانه‌که نسبت بسایر منازل پاکتر بود بیتوته شد این مزرعه و قهوه‌خانه وکاروانسراگویند ملك میرزا جعفرخان وثوق‌الملك است در تمام این منازل جانورمله هست شدت و ضعف دارد باید جای نوساز و پاکیزه فرود آیند مخصوص فیروزکوه .

دوشنبه یازدهم همین قدرکه‌برف ایستاد رهسپارشدیم‌تا دوفرسخ‌آبادی برسرراه‌نبود همه جاازآبادی دوروازدامنه وبلندی وپستی‌بایستی رفت رسیدیم آیینه ورزان دیه خوبیست نیم فرسخ دیگرجابان قریه‌آبادی بودنیم فرسخ دیگرمنزل افتادیم دراین نیم فرسخ برف برما نازل‌بود وسخت‌گذشت .

سربندان یکصد خانوارند باید پنجاه سربازبدهند مردمانش غریب نوازند، درخانهٔ نصرالله بیك فرودآمدیم وخوش‌گذشت .

سه شنبه دوازدهم روانه شدیم یکفرسخ که‌آمدیم دیه سیدآباد سرراه بود ازاین ببعد باید بین‌الجبلین طی‌گدوك وکتل نمود بعضی جاها راه‌آب افتاده ویخ بسته وعبور مشکل بود رسیدیم برودخانه دلی‌چای‌آب‌این رودخانهٔ بلوك خوارمملوك‌آنست برسرراه‌قهوه‌خانه دارد ولی‌آبادی دوراست ازگردنهٔ مشهوربه شترگردن‌که بالاآمدیم یکفرسخ است تاامین آباد وجزوحکومت دماوند است وازامین‌آباد ببعد جزوحکومت فیروزکوه است وبواسطه

نبودن منزل درستی در اینجا نماندیم و به واسطه یخ زمین در راه سخت گذشت وبحمدالله بسلامت دوساعت ازشب گذشته وارد فیروزکوه شدیم.

قال فی المراصد فیروز کوه معناه جبل الازرق و اکثر مایقولونه بالباء امروز هفت فرسخ آمده‌ایم این بلده بین جبال واقع است ورودخانهٔ نمرود رود از وسط آنجا میگذرد وازدوطرف خانه بدامنه کوه ساخته‌اند وآب این رود نیز به بلوك خوارمیرود و ازاینجاتا خوار ده فرسخ است وکذلك تا سمنان .

کربلائی صفر پسرعلی فیروزکوهی منزل خوبی برای ما ترتیب داد تهیه آتش و طبخ مفصلی نمود وتاساعت شش صحبت می کرداز آنجمله می گفت اینجا را بآن سبب فیروز-کوه گویند که فیروزنام که یکی از وزرای کیقباد بود وقلعهٔ محکمی برزبراین کوه ساخته بنام اوموسوم شده هزار خانوارساکنین این بلده است اماکوه مذکور بعین کوه بیستون است به همان نحوبر گشته که آدمی گوید درحال فرودآید ودرریشهٔ این کوه شکفتی است و میگویندمعصوم زاده‌یی درآنجا مدفون‌است‌نامش‌اسماعیل ابن امام موسی(ع) ازدست‌دشمنان به این کوه پناه برده ونقل کراماتازاو می نمایند به زیارتش رفتیم واز برکت اوازآسیب ملمه محفوظ ماندیم .

چهارشنبه سیزدهم یوم المیلادامام اول است تلگرافی ازسمنان باینجا کشیده‌اند دستگاهی برای مخابرات است یکدومطلب به طهران گفته شداز رجال دولت که معاصرواز خاك فیروز فیروزکوه برخاسته جناب میرزا کریم‌خان سردارمکرم‌است ترجمهٔ وی‌درذکرخلفای‌منورعلی شاه سبق ذکریافت .

پنج از دسته ساعت غروب کوك گذشته سوار شدیم برای منزل که کاروانسرای وسط گردنه است چهارفرسخ هموار بست‌این سراازمرحوم شاه عباس‌صفوی است درنهایت‌استحکام ساخته‌اند چشمه آبی هم دارد ولی افسوس که از کثافت نمیتوان جاگرفت تا روی سکوها سرکین است واطاقی که دارد انباراجاره‌دار وقهوه خانه است در این دره وکوه گرگ و شغال فراوان وازاول‌غروب دراطراف‌کاروانسرا قراول بودند .

پنجشنبه چهاردهم بواسطه یخ وسرما دراین راه تا یکفرسخ پیاده رفتیم ازسرازیری گدوك جزوسوادکوه محسوب است وچهارده فرسخ طول دره مزارع ودهات آن جاست و حکومتش بامرادخان ورمهٔ سلطنتی هم سپردهٔاوست درواقع آن حدود راسلطانی‌است جابرو فوج ازسوادکوه دولت دارد. اول ظهردر دهی که بآن چاپارخانه میگویند بعلاقه ماکان و جزو مزارع سرخ رباط که یکی از قرای سواد کوه است بواسطه بارندگی پیاده شده در قهوه‌خانه منزل نمودیم نام صاحبخانه سالار است سالی پنجاه تومان بمراد خان میدهد که هرنحو بخواهد عابرین را بچاپد .

جمعه پانزدهم روانه شدیم کم کم جنگل انبوه نمودار می‌شود و آبی که ابتدایش از زیرکاروانسرای مذکوراست زیاد میشودوازدوسمت دره هرجا مناسب بوده بندی‌بسته‌زراعت برنج می نمایند یکفرسخ که رفتیم بسرسه راهی رسیدیم که یکراه میرود شاه میرزاد ییلاق سمنان‌است وقصه مستی زنان‌آنجا در بهار وصورت‌های خوب آنها معروف است و رودخانه از آن سمت جاری بود که در سرسه راهی با رود خط حرکت ما یکی میشود راه دار و کمرکچی هم سر سه راهی را بسته و از عجائب آنجا قلعهٔ دیو سفید است. حکیم فردوسی از گفته رستم فرماید :

اگر من نرفتی به مازندران بگردن بـرآورده گرز گران
که کندی دل و مغز دیو سفید کرا بد ز بازوی خوداین امید
من آوردم از بند کاوس را همان گیووگودرز و هم طوس را

ازاینجاکه قدری پیش رفتیم بسرپل سفید رسیدیم ازکاروانسرای شاه عباس تا سرپل هفت فرسخ‌است ازاین‌ببعد جزو بلوك زیرآب که ازنواحی سوادکوه است و همه جا برزبر وزیرکوه جنگل‌ها وآبادی وخانه است وبرای نزول قوافل‌چندکپررا زنی ساخته و نامش را کاروانسرا نهاده‌اند. ازپل سفید که یکفرسخ‌آمدیم دراطاق قهوه‌خانه منزل وبیتوته شد .

شنبه شانزدهم روانه شدیم یکفرسخ که راندیم مختصرآبادی بطرف جنوب رود بود گفتند معصوم زاده‌ایست نامش عبدالحق ازآن ببعدراه سخت‌ترشد وگل وجنگل بیشتر، دو فرسخ‌دیگر که گذشتیم‌تل‌سبزی وقهوه خانه‌یی بودمیان کلا نام داشت پیاده شده لقمةالظهر صرف نمود یکفرسخ دیگرپیش رفته به پل رودخانه شیرگاه رسیده اول بلوك شیرکوه که حاکم نشین‌سوادکوه است این‌جاست جلگای‌خوبیست راه به‌بارفروش وساری مساویست‌ولی راه به‌بارفروش مثل ازبارفروش به‌ساری ازگل وخرابی هنگامه است نیم فرسخ دیگررفتیم رسیدیم پل سیاهرود اول‌مضافات دارالملك ساری است واین نواحی رابلوك منگل گویندنیم فرسخ دیگر که پیش رفتیم بمحله هفت تنان علی‌آباد رسیدیم .

علی‌آباد مازندران مشتمل‌است برسی وچهارمحله وآبادی از جملهٔ آنها این مزرعه است که بواسطه مدفن معصوم زادگان هفت تنان نام دارد وآن بلوك تیول‌آقا میرزا ربیع مستوفی سرکارات یعنی‌سلاطین زادگان است یکفرسخ دیگرآمدیم باصل‌قصبه ودارالحکومه علی‌آباد وارد شدیم محلی است با صفا وبلده‌ایست دلگشا مردمان خوب وفضلای‌با حقیقت ازآنجا بسیاربرخاسته اشعارمرحوم میرزا محمدتقی علی‌آبادی مخصوص‌دررثای ائمه‌اطهار مشهوراست، میرزا حسن معروف بخدا معاصر بود درویش گلشن الحال دود و دمی دارد جمعی بربری اذن تکدی ازاوخواهند .

ترجمهٔ مرحوم میرزا عیسی خان واخوان اودرنگارش احوال مشرفین خدمت‌رحمت

علیشاه مذکورشد روزچهارشنبه ازایام هفته بازارآنجاست .

یکشنبه هفدهم برای دارالملک‌ساری باید روانه شدسه‌فرسخ جاده‌خراب وآثارسلاطین صفویه ویران ، به هزارسختی و بد بختی، عبورمینمایند بحمدالله سه ساعت بغروب مانده وارد سبزمیدان ساری شدیم وشکرسلامت راگفتیم درمنزلی که ازپیش تدارک نموده بودندنزدیک بسرای حکومتی نزول نمود این خانه باغچهٔ با صفا دارد ملک‌آقا محمد ودوهمشیرهٔ اوست ازقرارماهی دوتومان اجاره شده .

طبرستان بفتح اول‌وثانی وکسرسیم درمراصدگوید نام بلاد واسعه وغالب برآن‌جبال است‌ومازندران هم گویند ومجاور گیلان ودیلمان وهی من‌الری وقومس ودرباب سین گوید سارنیه بعدالالف راء ثم نون مکسوره ثم یاء مثناة من‌تحت مدینة بطبرستان بینها وبین‌البحر ثلثة‌فراسخ وساری مخفف‌الیاهی التی قبلها .

راقم گوید طبرستان را حد شمال دریای خزر و جنوبش سمنان ودامغان، مشرق‌آن خراسان وجرجان ومغربش گیلان مشتمل است بربلاد وقصبات و جبال و جنگل و موصوف است به‌افزونی نعمت، بعضی‌گویندچون غالباً تبردارند تبرستان گفتند ومعربش رابا طای حطی‌نوشتند وچون مردمان شجاع وشرور بوده‌اند تشبیه بدیوشده‌اند و دیوسار گفته‌اند و ساکنین جنگل با پلنگ وببروخرس غالب اوقات دچار شده وغالب‌آمده‌اند وبعضی‌گویند طایفهٔ تابوردرآنجا مسکن داشته‌اندآن ملک را تابورستان گفتند مثل‌لرستان وتعریب‌نموده طبرستان گفتند وازاعیان بلادآن جرجان واسترآباد وساری وبارفروش وآمل واشرف است ودارالملک‌آن ساری است وسابقاً شهری معظم بوده وبمرور ایام رو بخرابی نهاده واکنون شهرکیست دلگشا قریب نه هزارخانوار است و کوچه و بازارش بواسطهٔ بی‌ترتیبی از گل صعب‌العبور، ازبنادر معتبرآن بارفروش و مشهد سراست و تا ساری هشت فرسخ است و در گزارشات یومیه از اخبار آن دیار که خدمتشان رسیده و آثاری که مشاهده نموده نگاشته گردد .

محصول‌این‌مملکت برنج، گندم ، جو، پنبه نیشکروابریشم ومرکبات،افسوس بااین همه نیشکر کارخانه قند ریزی درکهریزک طهران بنا نمودند .

سه‌شنبه نوزدهم نواب‌والاامحسن‌میرزا نوادهٔ‌مرحوم‌محمدقلی میرزای‌ملک‌آراپورخاقان مغفوردرویش‌نوازی نموده درضمن صحبت‌ازنعمت‌این‌مملکت‌می‌گفت دراین‌ملک‌درختی است نامش خرمندو میباشد ومیوهٔ بسیارخوب داردکه ازآن شیره گرفته می‌شود و برای قند از شهد نی‌شکروآب چغندربهتراست وکم زحمت، بنای عمارات حالیه وباغ حکومتی قدری‌از مرحوم‌آقامحمدخان‌قاجارقهرمان ایران است ولی بیشترازمرحوم محمدقلی‌میرزای ملک‌آراست‌وچون بعدازوفات خاقان به‌خیال استقلال چند روزی‌درطبرستان کروفری کرد وسکه

بنام خود زد بالاخره شاهنشاه مبرور اورا به همدان گسیل فرمود و املاك او جزو خالصهٔ سلطنتی گردید .

طرف غروب جناب آقا سید عبدالمطلب ساروی بدیدن آمدند وما را بزیارت فرمان حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام مسرور نمودند تفصیل آن فرمان آنکه حضرت امام مجدالدین مکی را نیابت خاص داده ودرسال یکصد وسی وشش بجانب طبرستان برای ارشاد عباد فرستاده وخطاب میفرماید باهل آمل وساری وماوالاهما ونواحیهما الی آخره و برحسب مأموریت مجدالدین بساری آمده وخلق را بمذهب حق جعفری دعوت مینموده تاوفات یافته ومزارش دربیرون شهر کنار بقعهٔ سید محمد کیا یزار ویتبرك .

یکساعت از شب مجموعه‌یی ازقند وچای روسی سردار امجد آقای انتظام الدوله میرزا عبدالله خان بوشی مازندرانی حاکم طبرستان فرستادند واظهار مهمان نوازی نمودند .

چهارشنبه بیستم آقا میرزا سید عبدالله مستوفی ومنشی مخصوص سردار اصالة و نیابة بملاقات آمد آدم نیکی است. درزمان حکومت مرحوم حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله بفارس آن سید عالیجناب هم بودضمناً صحبت از نان گندم ساری جاری شد که صورت ظاهر در کمال لطافت و سفیدیست ولی طعم نشاسته می کند خائیده وجائیده نمی‌شود و هضم نمیرود قرص نان را بکشند مثل مدولاالضالین کش می‌آید، خلاصه جوابی که ازروی تحقیق بوداین که چون گندم این‌ملك بواسطه رطوبتی که درهوا وزمین است درست خشك نمی‌شود بعلاوه ایزدی یعنی جانوری که گندم را میخورد و پوست مینماید وقتی که بخواهند آسیا برند اول درآب میریزند که پوستهای آنرا از روی آب بگیرند بعد ازآن نیم خشك نموده به آسیا برند و سنگهای آسیا چندان قوت ندارد که خوب نرم نمایدوباین جهات درحقیقت نان اینجا همان نشاستهٔ گندم است و همان خواص را لازم دارد .

جمعهٔ بیست ودوم بعد ازبارندگی دوسه روزه رفتیم به تماشای باغ ناصری، درختان سروونارنج وعمارات ازملك‌آرای مرحوم است وبعضی تصرفات تازه در آن نموده‌اند و به آن اسم خوانده‌اند جای با روح وصفاست و بسیار مخارج آن شده ولی افسوس عمارت در شرف انهدام وانعدام وباغ بدست زاغ وگله را راعی وشبان گرگ است .

نزدیك غروب درسردرطرف اول باغ دستهٔ نایب اکبر که سرورنقاره‌چیان وطبال ساری است با گلعذاران ناری میخروشیدند بمنزل عود نمود جناب شریعتمآب آقا شیخ عبدالحسین خلف‌الصدق مرحوم حاجی ملا ابوالحسن ساروی زید توفیقه بدیدن آمده ساعت پنج شب رفتند. اجمالی ازترجمهٔ وی و والدش آنکه هنگامیکه راقم در عتبات ائمهٔ عراق تحصیل می‌نمود حاجی ازملتزمین حوزهٔ درس شیخ‌المشایخ والفقها شیخ زین‌الدین مازندرانی طاب ثراه بود و شیخ مرحوم به‌اوحاجی بابا میفرمود بواسطهٔ آنکه شیخ را حاجی در عنفوان

جوانی تربیت نموده بود .

بعد ازفوت حاجی دوخلف صالح ازوی بماند وشیخ مرحوم بذل جهد دربارهٔ باز ـ ماندگان حاجی بابا میفرمودیکی آقا شیخ جواد که مجاور کربلاست و از ائمه جماعت آن آستان فرشته پاسبان است ودیگرجناب شیخ عبدالحسین سالها درآن مکان عرش مکین باوی همقدم درخدمت اساتید بودیم. روزگذشته کسی برای وی حکایت کرده بود که سیاحی بدان علامت ونشان واردشده وبقرب سبزمیدان منزل گرفته بدون درنگ یافته بودکه باید فلانی باشد وامروزخانه به خانه شتافته وازحال یکدیگرمستحضرشده شکرالهی را نموده معلوم شد بقید عیال گرفتار گردیده .

سه شنبه بیست و سیم شیخ مذکور باتفاق جناب مستطاب آقـا میرزا نصیرالدیـن شمس‌العلماء اظهار لطف نموده بدیدن آمدند ، والدهٔ شمس‌العلماء نوادهٔ ملك آرای منزبوراست وآنجناب درسخاوت وجود وبذل موجود وشرح صدرونیکی ذات و سلامت نفس درآن ملك کلی منحصر در فرد است. آقا سید جعفرولد مرحوم میرزا سید کاظم مستوفی تفریشی‌دست ازنوکری کشیده ودرساری منزوی ومراحل عمرش ازهفتاد گذشته وصحبت با اخیار نموده میگوید مسئله دخترد‌زدی وازدواج متعدده وزوجهٔ واحده دراین ملك شایع ومبحث تنازع عوامل بر معمول واحد و توارد علل بر معلول واحد اشتغال بزرگیست و مدخل عمده برای حکومت شرعیه و عرفیه .

آقا شیخ باقراز مقدسین آنجاست اصلا شیرازیست .

یکشنبه بیست و چهارم جناب شریعتمدار آقا سید محمد صادق لارجانی از معارف آقایان وسالها درنجف اشرف تحصیل نموده دیدن نمود وضمناً ازطرف سردار وعده‌خواهی فرمودکه فردا را دعوت به ناهاراست

دوشنبه بیست وپنجم درخلوت سرای حکومتی انعقادمجلس موعودبودمدعوین یکی آقای مخبرصادق‌ونواب‌سلطان‌میرزاویحیی میرزا همشیره معزی الیهما عیال سرداراست و یحیی میرزا ثقةالسلطنه و نایب‌الحکومه می‌باشد سلطان حسین میرزا از اصفهان بمشهد رضوی مشرف وبرای ملاقات برادر به‌ساری‌آمده بعد ازساعتی بنای چیدن ناهارو برچیدن سماورشد اغذیه عدیده واطعمهٔ لذیذه بی‌حد وعد بودازآنجمله چلوکباب بسیار ممتاز و بره بریان خوب مرغوب، بعد ازفراغت وقرائت بمنزل آمدیم پاکتی از جناب شیخ عبدالحسین رسید ظرفی ازعسل وبقچه‌یی شتمل بر پیراهن‌وزیرجامه وجوراب وعرقچین‌اهدا نموده و شب را هم دعوت فرموده‌امام زاده عبدالله نسب شریفش‌بلاواسطه بحضرت موسی‌بن‌جعفر علیهما السلام می‌رساند زیارت بقعهٔ متبرکه اوحاصل و بقرب آنجا بمنزل میزبان واصل گردید جمعی از آقایان هم مدعو بودند .

سه شنبه بیست وششم بازدید جناب آقا میرزا نصیرشمس العلماء رفته ازآنجا به منزل آقا میرزا محمدصادق خلف الصدق مرحوم حاجی میرزا محمدحسین مجتهد وارد شده ازاخبار آن دیار است یکدوسالیست که گرفتار بعضی امراض عصبانی شده وپاها بی حس است کتاب شرح زیارت جامعه به خط مرحوم شیخ احمد احسائی در کتابخانهٔ ایشان دیده شد ازآنجا به زیارت مسجد جامع و مدرسه سلیمان خان آمده طاق بزرگ مسجد گویند آتشکده ومعبد مؤبدان بوده چه که اهالی طبرستان قبل از ظهور دین احمدی برآئین آتش پرستی آذین داشتند جنگهای ایرانیان وتورانیان دراین ملك بسیارروی داده .

امشب لیلة المبعث ویلداست مجموعه‌یی ازمرکبات وخروس جنگلی که قرقاول باشد مقرب الخاقان میرزا عبدالوهاب خان سرتیپ برای شب چره فرستاده اما زلف چلیپا ومینا راکه اصل کاریلداست لطف نفرموده وهمی قسمة ضیزی. مشارالیه اصلا ارومیه و سالها در اسلامبول تربیت یافته و قانون جنگ خوانده والحال مأمور بخدمت سرحدات مازندران است آدمی خوش عقیده بر فطرت اسلام آفریده خدمت اهل وطن را فرض می‌داند .

چهارشنبه بیست وهفتم جمعی بدیدن آمدند ازآنجمله جناب آقا میرزاحسن لسان الاطباء خلف الصدق مرحوم آقا میرزا علی طبیب سنگلجی، سنگلج نام یکی ازمحلات معتبر طهران است عالمی است کامل وعارفی است واصل، ترجمهٔ خود را چنین نمود که درپنجاه سال قبل مرحوم رحمتعلی شاه طهران تشریف داشت وپدرم درزمرهٔ مخلصین حضرتش بود وبه حدی ارادت داشت که آنی مفارقت حضرتش نداشت ودرآن اوقات مرحوم آقا محمدتقی خوئی و آقا محمد حسن نقاش زرگر و آقا محمد زرگر هم در خدمت او بودند ومن مطول درس می‌خواندم وگاهی بعضی مسائل وشبهه علمی داشتم ازآنجناب سؤال می‌نمودم. عبارت کتاب را ازخارج چنان می‌خواندند که گویا از روی کتاب است و درتفسیر آیات و معانی اخبار بیاناتی میفرمود که آدمی را روانی تازه می‌بخشید ومن حلقهٔ ارادت او را درگوش کشیدم ورساله ازآنجناب درمعنی سکینه قلبیه وصدریه ورساله درمعنی کلمه طیبه تهلیل ازخط خود نوشتم وچون مأمورطبرستان شدم ودرجنگلها افتادم کمترخدمت آشنایان کوی او رسیدم تا آنکه روزقبل ذکری از نام ونشان تودرمجلس سردارمی‌شد « هردو بوجد آمدند سامع و قائل » درنهایت اشتیاق بدیدن آمدم وروانی‌تازه یافتم ومراسه برادراست یکی مقرب الخاقان میرزا احمدخان عکاس ملقب به صنیع السلطنه که ملتزم حضور اعلیحضرت مظفرالدین شاه است ویکی میرزا بزرگ اونیزطهران است ویکی میرزا ابوالقاسم طبیب ساکن ساری است ومرا چند اولاد است اکبرمیرزا موسی با مادرش نجف اشرف مجاوردرتکمیل فقه و اصول می‌کوشد، دیگرمیرزا محمد که با فضل و کمال بود و بواسطهٔ مجالست با چرسیان اختلالی دردماغ بهمرسیده مجنون است،دیگرمیرزا نصرالله ومیرزا فتح‌الله و میرزا عبدالله و خاك

طبرستان نفاق پروراست چنانچه شیخ طبرسی درتاریخ خود نسبت بخبرداده که الطبرستان اهلها منافق کرمانة محشوة بحباتها الحدیث بطوله وبیشترعلماء این دیارگرفتاراین مرض هستند مگرحجةالاسلام حاجی ملامحمد اشرفی ومن طرفه حکایتی ازوی دارم.

وقتی عازم زیارت مشهد رضا بودم به‌اشرف رسیدم خدمت جناب حاجی مـلا محمد مشرف شدم وهنوز ازوطن‌اصلی ببارفروش‌سکونت نفرموده بودند عریضه‌یی بمن‌سپردند که بحضرت رضابرسان وجواب بیاور. عرض کردم که گرفتن جواب باختیار نیست. فرمودتکلیف همان است که استدعای جواب کنید و هنگام شرفیابی‌آستان فرشته پاسبان عریضهٔ حاجی را از شباك ضریح تقدیم نمود و بعد از چندی که خیال مرخصی حاصل شد شب جمعه باآداب تشرف وزیارت وداع بحرم مشرف شده عرض نمودبنای انصراف است جواب عریضه حاجی را مرحمت فرمائید، وآمدم بالای سرمبارك بخواندن ادعیه مشغول‌شده ناگاه برای‌من‌حال غریبی دست داد و میشنودم که خدام جار مرخصی می‌زنند و مردم بیرون می‌روند ، باخود گفتم‌شب‌جمعه‌بنا بوددرحرم‌بسته شودوبروی‌ارباب‌رازو نیازدرباز استخلاصه‌دیدم کسی‌باقی نماند وهمه رفتند درآن حال شخص نورانی که جزشبح اوچیزی برمن ظاهرنیست نزدیك من‌آمده وفرمود :

آئینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب کن‌توخانه وپس‌میهمان‌طلب

تا سه مرتبه مکرر فرمود وبحال اول‌آمدم معلومم شد جواب حاجی اشرفی است و چون بخدمت وی در اشرف رسیدم وتفصیل را عرض نمودم فرمود همان است که فرموده‌اند درمسئله عرضی شده بود .

عصر را جناب مستطاب آقا شیخ غلامعلی که از اعاظم علماء ساری و معارف آقایان آن‌کشور است و آقا شیخ محمد حسین فرزندآن جناب تشریف آورده وساعتی از حضورشان استفاضه نمود بعلاوه فضایل علمی خط تحریررا خوب مینویسد شب را در منزل جناب شمس‌العلماء بر حسب دعوت روز نمودیم .

پنجشنبه بیست و هشتم نواب اشرف والا عبدالله میرزا نظام‌العلماء خـلف مرحوم محمد علی میرزای ملك آرا پور خاقان مغفور بمنزل درویش آمدند ضمناً ازتاریخ فوت ملك‌آرا جویا شدم گفتند بسال هزار و دویست وشصت و چهار در همدان‌واقع شده و میلاد خود راگفتند هفدهم شوال هزار و دویست و سی و هشت بوده .

سلالةالسادات و منبع‌السعادات جامع الفضایل‌و قدوةالافاضل والاعاظم آقا سیدکاظم خلف‌الصدق غفران‌مآب آقا سید مصطفی خراسانی‌الاصل ساروی‌المسکن در حالتی خوش‌و عالمی دلکش بدیدن‌آمدند والد ماجدش مدت زمانی در نجف اشرف بوده وتحصیل فقه و اصول نموده و راه حقیقت با ارباب طریقت پیموده و از منظومات آن مرحوم است بداهة

در وقتیکه در نجف مشرف بوده :

کعبهٔ اهل صفا منزل درویشان است قبلهٔ اهل وفا محفل درویشان است
دل ارباب صفا اهل وفا را مشکن حرم خاص الهی دل درویشان است

وآقای معظم له با فنون فضایل حاوی اخلاق‌اوایل است و صهر نواب والانظام‌العلما و غالب خطوط را خوش نویسد واشعارفارسی وتازی را نیکو گوید و ابیاتیکه درمدح کتاب اجوبه مسائل حجت حاجی اشرفی و تاریخ طبع آنرا شامل است نقل مینماید :

یاسالکاً فی واضح المحجة مستمسکاً فی دینه بالحجة
هذا کتابه القویم النهجة هذاالذی ینجی غریق اللجة
فهاك واضمم بقلب المهجة تعظیمه تقویك یا ذاالبهجة
ارخت طبعه طلیق اللهجة الدین فی اتباع رای الحجة

اول غروب از بندر خبر تلگرافی رسید که تمام بندرآتش گرفت و جز دو باب‌خانه دیگر آبادی نماند ولی نفوس‌را خطری نرسید جای شکرش باقی است.شب را بعد از نماز بمجلس روضه خوانی سردار رفته و دو از شب گذشته باتفاق نواب نظام‌العلماء برخاسته ودرمجلس مهمانی جناب‌آقای‌داماد نشسته ادراك فیض بسیار نموده والحمدلله رب‌العالمین .

جمعه‌بیست و نهم برای تفرج باتفاق اخوان‌الصفا از دور شهر میگذریم و بقعهٔ سید کـیامحمدو مجدالدین مکی رامیطلبیم و بمقصدرسیدیم.جناب شمس‌العلماء هم‌تدارك‌کاهو و و سماور فرموده انجمن محبت بذکر یا هو گرم‌شد، ازآنجا بباغ شاه یعنی‌شاه‌عباس ماضی صفوی آمدیم .

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را

راه شوسه که معروف بخیابان شاه‌عباس است ازلنکران گیلان الی‌آخر مازندران و جرجان از پشت این باغ کشیده‌اند. اول غروب وارد شهرشده و در منزل جناب لسان الاطبا نماز مغرب و عشا را خوانده‌صرف‌چای شد و ضمناً صحبت مینمود که مرحوم حاجی استاد غلامرضا مدتهادرمازندران مشغول بعمل مشاقی و کیمیاگری بود وچیزی‌نمیدانست ولی من در طهران سیری نموده‌اموممنکر صدق این‌عمل فی‌الجمله نیستم اجمالش‌آنکه‌وقتی که در مدرسهٔ یونسیه طهران اصول معالم را میخواندیم میرزا حسن نام کرمانشاهانی در اینجا حجره داشت و منزوی و لاشئی محض بود باصرار بسیار راضی شد که‌گاهی از شبها در منزل ابوی بیاید، یکی از لیالی که‌آمده بود اتفاقاً آقا محمد حسن نقاش زرگر وآقا تقی هم‌آمدند با بعضی دیگر آنها سردرد مشاقی داشتند و بنای مباحثه شد و پدرم انکار داشت و میرزا خاموش بود و هیچ نمیگفت،آخرشب که بنای خواب شدو همه بخواب شدند میرزا حسن با پدرم گفت اینها که شنیدی از این اشخاص بی‌معنی بود شما انکار نکنید و

الان بشما مینمایانم . قدری شوره آوردند وچند پول سیاه بشوره آلوده نمود و درآتش نهاد پاك وصاف شد، از گوشهٔ عمامهٔ خود کاغذی گشود وبقدر گندمی ازآنچه درکاغذ بود برداشت و روی پولهای سیاه نهاد الوان مختلفه نمودار گردیدبعد ازآن ازآتش بیرون آورد طلائی درکمال بلندی گشته بود ، رندان از خواب بیدار شدند و بگرد اوجمع آمدند یکمرتبه کاغذ را درآتش ریخت وگریخت دیگر او را ندیدیم .

دو ساعت از شب گذشته باتفاق بحسب دعوت بمنزل جناب شریعتمداری آقا شیخ غلامعلی آمدیم بعضی ازآقایان دیگرهم بودند بعد از ادراك فیض و صرف شام قیام نموده بمنزل آمدیم .

شنبه سلخ برای بازدید نواب والانظام العلماء قیام نموده خانه‌های خوب و عمارات مرغوب دارند و اولادهای ذکور و اناث ساخته‌اند میفرمودند اغلب ناخلف افتاده‌اند والله الله که تلف کردو که اندوخته بود ، در ضمن صحبت گفتند سالی بعتبات مشرف و روز عرفه در حرم کیسه اشرفی و مهر اسم و غیره از جیب دزد نانجیب برد ، چون از حرم محترم بمنزل آمدم ملتفت شدم‌دوباره مشرف‌شده عرض نمودم دراین روز و این مکان جیب‌زوار را ببرند، باری این عرض راگستاخی نموده برگشتم، شب را قریب سحراز خواب بیدارشدم حمام واجب شده بودبحمام رفتم شخص محترمی آمد وبمن گفت دیروزشخص جیب بری در حرم گرفتیم و ازهرکس هرچه برده بود رد نمودیم کیسه اشرفی و بعض چیزها باقی‌است. نشانهٔ آنراگفتم و پس گرفتم بعد از ساعتی بمنزل آمدیم مقرب الخاقان ابوالحسن خان کارگذار و میرزا مصطفی‌امین تذکره آمدند و تذکره بحقیر و بستگان مجانی لطف‌نمودند چون بنا هست از بحر خزر عبور نموده از راه عشق‌آبادبارض اقدس مشرف شویم ، نواب جعفر میرزا بیکلر بیگی ابلاغ ملاطفت از جانب سردار نمودند و ضمناً گفتند تدارك‌مال سواری وبنه تا استرآباد نموده اند درفکر نباشید .

شب را منزل جناب‌آقا میرزا محمد صادق خلف الصدق‌مرحوم حاجی میرزا محمد حسین مجتهد بر حسب دعوت رفته جناب‌آقا برای میان منزل تا اشرف در قریهٔ دورآب ملکی خودشان مهمان‌داری مشخص نمودندازجمله حلویات که حاضر بود شیرینی بودنامش پشت زیگ است به‌آن مناسبت گویند که در این جنگلهامرغکی‌است که بزبان مازندرانی آنرازیگ بروزن دیگ گویند واین شیرینی شبیه است به پشت‌آن مرغ ازمغز گردو وبادام و شکر می‌سازند .

و از غرایب صحبتها که جمعی باتفاق گفتندآنست که زنی است در قریهٔ میدان سر نزدیك بارفروش گلوله و ساچمه که در بدن فرو رفته باشد بقسمی باوقوف است که بدست دعا و پنبه و تضرع از موضع زخم بیرون میکشد ، و دیگرآنکه ساداتی هستند که رکاب

مبارك جناب امیر نزدآنهاست و هر کس راکه سگ دیوانه گرفته باشد ازحلقهٔ رکاب بیرون میرود شفا حاصل میشود .

یکشنبه غرهٔ شعبان المعظم بنای حرکت ازساری به اشرف است. با جناب سردار امجد وداع و به تلگراف خانه آمدیم صرف ناهار شده و با یاران باصفا و دوستان باوفا که حاضر وقت بودند سلام مودع گفته با مقرب الخاقان حسنعلی خان سرتیپ و رئیس تلگرافخانه ساری متفقاً سوارشده امشب رادرقریهٔ سمسکنده بالسینین المهملتین بینهما میم مکسوره مهمان معزی الیه هستیم دوفرسخ است از پل تجن که رود معروفی است عبور نموده وبکنارهٔ آن میرویم پلی که شاه عباس صفوی ساخته خراب است و این پل از نادرشاه است و از خاقان و ملك آرا تعمیرات شده ، هفده چشمه طاق دارد .

مقرب الخاقان علی خان سرهنگ برادرمیرزاعبدالوهاب خان سرتیپ ارومیه که سبق دکر یافت با بعضی خواص گماشتگان سردار بمشایعت وبدرقه آمده بودند معذرت خواسته مراجعت نمودند. نیم ساعت ازشب گذشته وارد منزل شده حدود سمسکنده یکی قریهٔ سورك دیگری بخیابان شاهی دیگری بقریه هوالاشرب مزارعش از رودخانه تجن است و قنات و کاریز مخصوص هم دارد ومشتمل است برسه محله اول بادله، دوم انجیل نسام ، سیم سمسکنده از املاك دیوان اعلی بوده نواب شکوه السلطنه داشت ومحمد علیخان آقازاده حاجی محمد کریم خان بنظم ونسق آنجا برقرار بود. بعد از فوت مرحوم شکوه السلطنه جناب مرتضی قلیخان صنیع الدوله ابتیاع نموده و زحمات بسیار درآبادی آنجا کشیده .

دوشنبه دوم خواستیم روانه شویم برف آمد لهذا ماندیم .

سه شنبه سیم برحسب روایت کافی میلاد امام سیم است باید برویم قریه سورك وتفصیل ادعای آقا محمد صادق خلف مرحوم آقا محمد باقر نواده مرحوم آقا عبدالله سورکی را بزورکی بشنویم. این آقا محمد صادق الحال در تهران است والداش مارا دعوت نموده که در خصوص زمین متنازع فیه میانه سورکی و سمسکنده خدمت جناب صنیع الدوله عرض شود آقا محمد صادق مقضی المرام بازآید، دارالضیافه مرحوم آقا عبدالله محط فیض است برای واردین. بدور بخاری منزل ما آجرهائی بود که از قدیم است و از زیر دخمه و تپه بیرون آورده اند و در تلال و تپه های این صحاری اشیاء کهنه عتیقه پیدا میشود و این آجرها از زمان کیان است .

چهار ساعت بغروب مانده سوار شده برای دورآب، راه همه چاه است مگرآنچه از بقایای خیابان شاهی است، دوساعت بروز مانده بقریه نکا رسیده بعضی بکسر نون و برخی بفتح تلفظ کنند وکاف تازی. برای کسیکه بخواهد منزل کند جای آبادی است از دارالملك ساری تا اینجا چهار فرسخ است، و همین قدراست، از نکا تا اشرف چاپارخانه هم دارد خط

تلگرافهم ازاینجا عبور کرده پل خوب محکمی هم برودخانه اوبسته‌اند، چند جدول هم بود که اگر قنطره نداشت بسیار صعب بود سالم بیرون آئیم این بنای خیر میگویند ازرضا قلی‌خان عموی لطفعلیخان یادگار است. یکساعت بغروب مانده وارد شدیم دیه خوبی‌است.

چهارشنبه چهارم باید روانه شویم برای اشرف قدریکه راندیم کنار جاده چشمهٔ آب شوری بود از ریشه کوه جاری بود ودرخت کهن نزدیك بآن چشمه ازبسکه کهنه بشاخه‌های او پیچیده بودند برگش کهنه بود و علامت آنستکه آن درخت نظر کرده و صاحب کرامت است. اول‌ظهر وارد اشرف‌البلاد شدیم بهترین نقاط مازندران است ازآب و هوا و بندرگاه و از سلاطین صفویه مخصوص شاه‌صفی‌وشاه‌عباس ماضی عمارات و آبادیها بوده و معظم بلاد واشرف آنها والیوم دیه ویرانی است و بعضی مضافات عمده آنجارا نام میبرد میان کاله دو فرسخ در دوفرسخ شکارگاه خوبی است‌وقرق‌است، قلعهٔ میان‌کاله محتاج بمرمت است وحد فاصله با روس است نه سربازی دارد و نه سربسته توپی. قلعهٔ سرتك حکم جزیره دارد و موجب خجالت در مقابل عاشوراده افتاده که بروسیه مرحمت شده . قلعه چهار امام دو فرسخ است تامیان‌کاله. قراتپه جمعی ازافاغنه رعیتی دارند رئیس آنها عسکرخان کجوری سرتیپ سواره عبدالملکی. قلعهٔ شاکله یك فرسخی اشرف است کنار دریا . امیرآباد و دو قلعهٔ سابق‌الذکر دهنه معتبری است برای حمل بار وکرجی از افغان و ترکمان‌کارمیکند. کوهستان. گرجی محله از دهات کوهسار آنجاست وآب وهوایش صورت خوب میپرورانند گرجی محله هزاروپانصد خانوار دارد بهترین‌آبهای اشرف برای‌آشامیدن چشمه دره برزو میباشدآب انباریهم قریب بآن چشمه ساخته‌اند برای تابستان‌آبش بسیار سرد است. جناب آقا میرزا نصرت‌خان حکیم و حافظ‌الصحه برحسب مأموریت‌بآن‌نقطه مدتی است‌آمده‌اند وآقا میرزا مهدی خان رئیس تلگرافخانه اشرف بزحمت فقیر مبتلا شدند و منزل را در تلگرافخانه قراردادند .

پنجشنبه پنجم بحمام حاجی مهدی تاجررفته شست‌وشوئی شد.

جمعه‌ششم نیمساعت بطلوع آفتاب‌مانده برای صعودبکوه وديدن دستگاه‌وعمارت‌شاه‌صفی صفوی‌حاضرشدیم‌دماغ‌ازکوه بطرف دریا پیش‌آمده وزبراو بقدرصد ذرع درصد ذرع تسطیح شده‌وازسنگ وآجردرنهایت استحکام که بیست‌پله‌دارد مرتبه‌ایست‌که بالامیروند واز فضای باغچه سرو ونارنجش باقی است دروسط بنیان عمارت است بیست ذرع در بیست ذرع گویا یکپاره ازسنگ گذاشته‌اند، یك ذرع و نیم ارتفاع دارد وارد مرتبه اولی میشوند حوض آبی دروسط است که شترگلوها ساخته‌اند و ازکوه‌آب دراین حوض دائماً وارد میشده و ازآنجا بباغچه وحمام وآشپزخانه میرفته وازآنجاها درمراتب‌زیرکه بدامنه بوده‌میریخته حالا اصل آب رابرده‌اندوقطره‌بی‌آب‌آن‌عمارت ندارد سه مرتبهٔ دیگربالای این مرتبه

است که همه اطاقهای بزرگ خوب وبهم راه دارد و از اطراف اربعه نظر مینمایند وتمام طاقهای اطاقها دوپوشش است از گچ و آجر مگر سقف بالای همهٔ عمارت شیروانی است و عجب چوبها انداخته‌اندودرهای عمارت را کنده‌اند، خلاصه دریای خزر را ازآنجا خوب سیر میتوان نمود و با دوربین تمام سطح آن دیده میشود و کشتی بیگانه را از کنار ساحل معلوم توان نمود. آقامیرزا نصرت‌خان حافظ‌الصحه قصیده دروصف‌آن عمارت گفته وبعضی از آنست :

بقصر شاه صفی بین و طاق وایوانش	که تا مدارج اوج سپهر رفته سرش
یکی بلند حصاری بنا شده در کوه	که طاق گنبد مینا رسیده تاکمرش
بجنب‌اوست یکی بحرژرف کزعظمت	محیط را نتوان گفت کمترین‌شمرش
زوصف اونه همی من بمانده‌ام‌عاجز	کیست آنکه‌دراینجا بکلی نمانده‌خرش

وما بعد از اندوه بسیار و غصهٔ بی شمار برای وطن روانه شدیم از قراول‌خانه‌ها و کشیك‌خانه و فراش‌خانه وسایر لوازم سلطنتی که برزیروزبرآن کوه بوده جزتلهای‌خراب آثاری نیست .

همایون تپه ازبناهای شاه عباس ثانی پسر صفی میرزا پسرشاه عباس اول‌است. جناب مستطاب شریعتمدار آقا محمدعلی بن حاجی حجت ملامحمد اشرفی با جمعی از اصحاب بدیدن‌آمدند ساعتی بعد میرزامهدی‌خان سرتیپ ولد مقرب‌الخاقان عباس قلیخان‌میرپنجه با رئیس پستخانه میرزا عباس‌خان گلپایگانی آمدند ، رئیس پست آدم خوش عقیده و خیرخواهی است وطالب‌ارباب معرفت، خیلی‌محظوظ شدیم .

سرتیپ عصررا بباغ شاه‌عباس دعوت نمود با آنکه خرابه شده است خرد خرده بین از وصفش قاصر است. عمارت چهل‌ستون هنگامه دارد یکطرف آن‌کوهی مشجر وبالای آن حصاری بوده وحال خراب شده آبشارها دارد یکطرفش دریاست وازجمله عماراتی است‌بنام صاحب‌الزمان و درشمالش باغ شمال‌است، حصار دورآن بنا طاق‌نماهای بسیارمرتفع‌همه‌از گچ وآجر،حمام وآشپزخانه‌اش بکلی منهدم است، در فضای باغها جزسرو وبعضی درختان نارنج چیزی نمانده . «غلام همت سروم که این‌قدم دارد».

شنبه هفتم باید برویم رباط یکفرسخ‌ونیم‌است واز دهات خوب اشرف میباشد. سرکار عباس قلیخان میرپنجه برای سان افواج آنجا رفته ومارا دعوت نموده مشارالیه‌اصلا‌نوائی است و جد اعلایش یوسف‌خان گرجی درزمان حسینعلی میرزا فرمان فرما پور خاقان در شیرازمتوطن وحمام وبازاریوسف‌خان هنوزبه‌آن نام خوانده میشود ودر زمانیکه‌احمدخان نوائی عمیدالملك حاکم بوشهر بود، معزی الیه مدتها بااوبود واز وضع فارس مطلع است و در وسط راه باغ و عمارت و دیه خوبی بود گفتند نامش سارو بروزن جارو و از حاجی

نجف قلیخان مصباح نظام است . اول ظهر وارد رباط شدیم جمعی هم بودند از آنجمله شریعتمداری آقا محمدعلی ابن‌حجت اشرفی ومحمد باقرخان میرپنجه هزارجریبی بانه‌سری فوج چهار دانگه ابوابجمعی اوست بسیار خوش سیماست هنوزش دست بیرحمی دراز است آقای حاج میرزا حسن خان لشکر نویس هم برای سان از طهران آمده بودند صرف ناهار شد وجمع بتفریق مبدل .

یکشنبه هشتم بواسطه بارندگی حرکت مبدل بسکون‌شد. علی‌اکبرخان سرتیپ فوج یخکش افراد خود را سان داد ومیگفت دربلوك یخکش‌درخت شاه دانج راکنف گویند از پوست‌آن ریسمان بافته چنانچه دربارفروش ازدرخت مخصوص کتان وپارچه ولباس نمایند.

دوشنبه نهم بایدبرویم گلوگاه سه فرسخ است،میرپنجه‌لوازم راه وبدرقه‌محبت‌همراه نموده روانه شدیم اول ظهر وارد محلی معمور وآباد شدیم هشتصد خانوار ایل عمرانلوکه ازاصل قفقازیه بوده‌اند درین بلوك طریق ییلاق وقشلاق می‌پویند وپنجاه و دوسوار ازاین طایفه مستخدم دیوان وحفظ طرق وشوارع درعهده‌آنان است‌که فصل مشترك حد مازندران واستراباد است .

سرهنگ این طایفه عیسی‌خان یکماه پیش فوت شده ، موسی‌خان که بسن ده‌سالگی است خلف باهوش است ایل و طایفه اورا بسرهنگی قبول نموده و علی‌اکبرخان پسرعمش به نیابت رسیدگی در کارهای اومینماید . مادر سرهنگ غریب نوازی‌نموده منزل دادند و شب را نگذاردند حرکت نمائیم‌که فردا با بلدراه‌روانه شویم.اوایل‌غروب جناب شریعتمدار آقا محمدعلی بن حجت با اصحاب وارد شده اظهار مودت نمودند نادعلی را بجماعت خواندیم وابن‌الحجة سکهٔ مبارکه یاعلی مدد بیادگارلطف نمودند، وآقاشیخ محمدحسین خراسانی‌الاصل اشرفی‌المسکن بعد از فراغ نماز شام و خفتن بر کرسی قرار گرفت واز ذکر مصائب اهل بیت عرش را بلرزه انداخت .

سه شنبه دهم باید برویم بمحله جز دوفرسخ است اما راه جنگل باتلاق وخراب‌است نیم فرسخ که آمدیم اول سامان استراباداست ، یکفرسخ دیگر راندیم بقریهٔ نوکنده رسیده تقریباً هزار خانوار میشوند رودخانه هم از بین آنجا میگذرد. منتهی الیه این‌آبادی قریهٔ جفاکنده ومنزلگاه ماست ومقرب‌الحضرت‌آقا میرزاحسن‌خان‌زید اعزازه مباشرامور بندر ومحله جزازطرف سردارامجد مهماندارهستند این‌حدود رااتزان‌گویند. سردار امجد حق‌الارض دریافت می‌نماید وخان مومی الیه مباشر است و خوش معاشرخوش عقیده‌وطالب‌ارباب‌معارف شب‌است وآقا میرزا حسن‌تبریزی‌الاصل‌ساکن‌باکومحله بالاپیش مسجد پیرما را ازصحبت حال خود وسوختن بندردرپنج شب قبل در تب انداخت می‌گوید ازحمام طومانیانس تاجرارمنی‌آتش سرایت نمود ومدت یکساعت تمام خانه‌ها سوخت چون

مال‌التجاره غالباً شمع و نفط و پنبه بود و در کناره حاضر نموده بودند خلاصه معادل یکصدو سی وششهزار تومان تقریباً مال‌التجاره داخله وخارجه سوخت غیراز قیمت خانه ودکاکین و از آنجمله دو هزار منات از من بود و از آتش خورجینی که سیصد تومان در آن بود برداشتم وبیرون آوردم، ثانیاً بخیال لباس و غیره رفتم چیزی نیاوردم همین پوستین بدستم آمد وقتی که آمدم خورجین را بردارم معلوم شد که جمعی در چنین هنگامه فرصت یافته هرچه ازآتش خلاص شده آنها برده‌اند و این مرد بی چاره الحال محتاج به‌نان ولباس است وبعضی‌همت نموده حوایج اورا تا باکورسانیدند.این راه امروزدرسوابق ایام درعبور ازبعضی نقاط‌آن با صد تفنگچی بازهم خطر داشت از ترکمان وقطاع طریق.والیوم امن و امان است بواسطهٔ انتظام روس ترکمان را ولی روان مملکت جرجان و زبان حال درختان اینست :

شنیدم گوسفندی را بزرگی	رهانید از کف و چنگال گرگی
شبانگه کارد بر حلقش بمالید	روان گوسفند از وی بنالید
که از چنگال گرگم در ربودی	چو دیدم عاقبت گرگم تو بودی

چهارشنبه یازدهم باید برویم قریهٔ چهارده، سه فرسخ ونیم‌مسافت‌است دودانگ‌آن ازمحمد باقرخان میرپنجه سیصد سوارچهاردانگه است وچهاردانگ‌آن‌حسب‌الوصیه‌میرزا قهرمان سپردهٔ سردارامجداست. حاجی حسن نامی است ریش سفید اینجا مهماندار ماست دربین راه امروزجنگل ووحل بسیاریك فرسخ ونیم معصوم زاده‌یی بود حدودانزان وبندر تمام شد. یکفرسخ ونیم دیگر کرد محله رسیدیم جای معمور آبادی است بقریب دو هزار خانوارند، الیجه خوب می‌بافند. نیم فرسخ دیگروارد منزل‌شدیم استاد غلامحسین بنا از اهل محله سردزك شیرازاینجا بود صحبت می کند که پانزده سال‌است ازشیرازبیرون آمدم ودرساری اولاد وعیال دارم وهشت ماه است برای حاجی بنائی می‌نمایم. حاجی‌حسن‌شصت سال عمردارد اوایل فرومایه وتهی دست بوده و الحال املاك کلی وگله و رمه دارد و در سال هزار و دویست و نود و سه بمکه مشرف شده بعد از یکسال که مراجعت نموده اسیر ترکمان شده وی را به اترك‌بردندکه چهارده فرسخی‌استرآباد است وبعد ازده روزکسان حاجی خبردارشده در مبلغ دویست تومان استرداد شده .

پنجشنبه دوازدهم باید وارد استرآباد شد سه فرسخ ونیم است راه سخت است ازگل وجنگل ونی‌زاروچوب وجدول وخار زار، ترکمان هم دراین میان گاهی‌اشتلم دارد باآنکه آبادی ومحله هم نزدیك است اما بواسطه انبوهی نی وجگن و درخت دیده نمیشود و صدا هم نمی‌رسد بهرقسم بود بسلامتی سه ساعت به روزمانده وارد شدیم .

استرآباد درمراصدالاطلاع می گوید بفتح اول وسکون سین مهمله وفتح‌بای موحده

وراء والف ودال بلده ایست مشهور از اعمال طبرستان از ساری وجرجان ودر برهان گوید استر-
آباد بکسر اول نام شهریست درطبرستان مشهور باستر آباد گویند در زمان خلافت سلیمان
بن عبدالملك یزید بن المهلب بن ابی صفره که والی خراسان بوداز جانب وی بنای آنجا را
نموده محدود است ازطرف شمال بدریای خزر و ازجنوب به خراسان و از مشرق به دشت
توران وخوارزم واز مغرب به مازندران محتوی است بقرای خوب و نواحی مرغوب، آبش
فراوان وهوایش خرم باآنکه برف بسیار باردمیوه‌های گرمسیریش وافراست و صاحب بن-
عباد درمذمت هوای آنجا این چند بیت فرموده :

نحن والله من هوائك یاجرجان	فی خطرة و کرب شدید
حـرهـا ینـضج الجلود فان	هبت شمالا تکدرت برکود
کحبیب مـنافـق کلـماهـم	بـوصـل احالـه بصـدود

ودر کشف الغمه ومجالس المؤمنین مذکور است که حضرت امام یازدهم اینجا آمده .

ازجاهای قدیم آنجا آق قلعه یعنی سفید قلعه وفردوسی هم اشاره بدان دارد وصفویه
درمرمت آن کوشیده‌اند وجمعی ازایل قاجارکه ازروم مهاجرت کرده بودند درآنجاسکونت
دادندتا بملاحظه شجاعت سدی باشند برای تراکمه، شش فرسخ است تا استرآباد و الحق
سزاواربود دراستحکامات آنجا بکوشند وحالیه جزقلعه خرابه و یك دواربه توپ و مشتی
سرباز گرسنه نیست که مزدورترکمان هستند.

خلاصه مسئله اختلاف یوقاری باش واشاغی باش میانه ایل قاجار ازبالا وپائین آن
قلعه پیدا شد .

واما ازشهر قدیم گرگان جز گنبد قابوس وشمگیرعلامتی نیست و ازاین مملکت فضلا
وحکماء بسیاربرخاسته‌اند وازدیارفندرسك میرفندرسکی ترجمه‌اش سبق ذکریافته برخاسته
وازمعاصرین آقا سید محمد فندرسکی نسبت خود را بآن میردرست مینمود وازمشایخ زمان
خود بسیاری‌را درك نموده بود مکررصحبت وی دست داد وعاقبت درطهران هشتم ماه مبارك
رمضان بسال هزاروسیصد وسیزده وفات نمود .

جناب شریعتمداری آقای حاجی سید محمد طاهرمجتهد سلمه‌الله تعالی امروزمسند
شرع را در استرآباد رونق‌میدهند وشمه‌یی‌درکتاب تحفة الحرمین ترجمهٔ آن جناب را در
مسافرت مکه معظمه ذکرنموده است وآقای‌آسید محمد فرزندآنجناب چندسال درعتبات
عالیات ائمه بتحصیل‌علوم متعارفه کوشیده والحال درموطن‌اصلی بترویج شرع شریف‌میکوشد
وآقای‌آسید صادق دیگرفرزندآنجناب درشجاعت ودلاوری ورزم وتیراندازی باتفنگ‌وهمه
نحوشکاری کسی با وی مقاومت نکند مکرر پنج شاهی‌رابه هواانداخته وباگلوله زده‌است.

وازخانوادهای قدیم استرآباد آقا سید اسماعیل معروف بکبسودراز است از سادات

صاحب نفس میباشد فرمانی از یعقوب لیث صفار و همچنین از سلاطین صفویه داشت که در بزرگواری نیاکان او شاهدی است صادق .

خلاصه نواب مستطاب اشرف والا جهانسوزمیرزا امیرنویان پور خاقان مغفوردامت شوکته که شمه‌یی از ترجمهٔ آن جناب سبق‌ذکر یافته محض معارف‌پروری منزل درویش‌رادر عمارت‌معروف‌به‌سلیمان‌خانی‌معین‌فرموده که درجنب‌سرای‌حکومتی‌واقع‌است این‌عمارت‌سمت مشرق وجنوبش متصل بحصارشهراست مشتمل بردرختهای نارنگی ونارنج وغیره ودر سمت شمال‌شرقی‌آن حوض‌خانه دارد وبدورآن‌قصیده وقطعهٔ ازگچ‌به نحو کتیبه بیرون‌آورده‌اند وظاهراز خود بانی عمارت است :

بعهد دولت شاه قدر قدر قضا فرمان
محمد شاه غازی صاحب ملك سلیمانی

بدوران ولیعهدش که اندر عهدش ازمهدش
دو چشم فتنه در مهدش بود در خواب حیرانی

سلیمان خان که او را خان خانان شد لقب ازشه
یکی نیکو بنائی بهر نام نیك شد بانی

بسی قصری که او فردوس حورش در قصور آمد
زهی خلدیکه از خلد آمدش رضوان به دربانی

پی تاریخ آن اشعار طبع در فشان گفتا
بود آبادی جاوید یا باغ سلیمانی

قطعه

من این مقام نه از بهر این بنا کردم   که پنج روز بقا اعتماد را شاید

الی‌آخر،وبنیان عمارت ارك ازقهرمان ایران‌آقا محمد خان است و بسیارشبیه است بدیوان خانهٔ ساری وتخت مرمرطهران و علی‌الجمله حضرت والا چندان عواطف بیکران مبذول میفرمود که تشکرش نتوان نمود وتا دوشنبه شانزدهم درویش را اذن حرکت‌ندادند وبفیض خدمتش‌مسروربود دراین‌چند روزه جمعی ازعلمای اعلام وخوانین‌عظام اظهارمودت داشته دیدن نمودند ازجمله جناب سیدالمجتهدین آقای حاجی سید محمد طاهراسترآبادی وآقا سید محمد صادق فرزندآقا .

جناب عون‌الملك‌آقا میرزاسید محمدخان‌کارگذاراسترآبادازخوبان‌مأمورین‌وزارت خارجه وبصداقت خدمت بدولت متبوع خود مینماید و در هنگامی‌که حاجی طرخان بود سعی بلیغ درپیشرفت اموتجارایرانی نمود وبرای مسافرت راقم بحدود ماورای بحرخزد تا اقصی متصرفات ترکستان روس تعرفه و سفارش نامه بلیغی ازطرف قونسل دولت مفخم

صادر نموده که همه نقطه کار گذاران روس در نهایت مهربانی سلوك نمایند .

نواب والا فضل‌الله میرزا سرتیپ توپخانه خلف مرحوم محمد امین میرزا پورخاقان مغفورمذاکراتی در بی‌نظمی امور توپخانه استرآباد مینمود که درمقابل دولت همجواراسباب هم وغم بود وازجمله الطاف امیر نویان که سپاس آن بقیاس نیاید مصاحب و مراقب احوال داعی معتمدالسلطانی آقای میرزا مهدی‌خان فسائی شیرازی دام عزه که نسب شریفش بمرحوم میرزا سید علیخان شارح صحیفه علیه‌الرحمه میرسد جامع اخلاق حمیده ومحاسن پسندیده است درانشاء ترسیلات یدی طولی ودرسخن موزون طبعی بلند دارد .

دوشنبه شانزدهم باحضرت والاامیر نویان وشریعتمدار آقای حاجی سیدمحمد طاهرودیگر دوستان وداع نموده روانه بندر جز گردیده هفت فرسخ است آقای آقا سید صادق مذکورو بعضی از اخیار تا یك فرسخی که رودخانه‌ایست و بواسطه تراکمه خطرناك است همراهی فرمودند در آن هنگام بعضی رعایای آقا رسیدند و ازتوبره اسب، سربریده ترکمانی برقدم اسب آقا انداختند که دوش بعضی ترکمانها برای دستبرد بما زورآورشدند ما شلیك تفنگ نموده یکی از آنها افتاد وباقی گریختند واین کله آن قلیه خوار است .

اول غروب وارد کرد محله شده چهار فرسخ آمده‌ایم ترتیب منزل و لوازم آن حاصل گردید .

سه شنبه هفدهم علی‌الصباح وارد بندر شده قدریکه طی‌مسافت شد بنای باران سختی گذاشت بمعصوم زاده‌یی که نصف راه آمده بودیم پناه آورده ازجنگل هیزمی تحصیل وآتشی افروخته گرم ونرم شده نهارصرف وروانه شدیم سوارافغانی که برای محافظت آمده دربین راه بعضی بوته درجنگل نشان میداد ومیگفت کافوروشاه دانج جنگلی است، نیم فرسخ به بندر داشتیم که قاصدی ازمحله ودهات از آقامیرزا محمد حسنخان رسید که بواسطه سوختن بندرو نیامدن کشتی ونبودن آبادی درستی لب دریا بیائید درمحله روزی که کشتی واردشود اطلاع میدهند آمدیم درهمان محله که ذکرشد ساعتی به خشکانیدن لباس و غیره مشغول وگرم شدیم دو روز توقف شد .

پنجشنبه نوزدهم به بندرنیم سوخته روانه شده شب را ماندیم .

جمعه بیستم اول آفتاب ازپل و کرپی گذشته درلتکه وکرجی سوار به کشتی وارد، ملا محمد تقی گزی نوکر اکنت کمپانی بلیت مرتبه افترای کلاس هرنفری تا بشهر نو که ساحل روس است مبلغ یازده منات گرفت بعد معلوم شد که ملامحمدتقی مبلغی زیادی از ما گرفته چهارساعت ازروز گذشته با رفقا وداع ولنگر کشید بعد از یکساعت عاشورده لنگرانداخت جزیره مستطیل است که ازبحرخزردولت ایران بروس واگذار نموده درآنجا ازباستیان و اسلحه وسرباز زیادی است، پنج بغروب روانه شد اوایل شب درمقابل چکشلر ایستاد .

شنبه بیست ویکم چهار بغروب مانده به نوشهر وارد شده در سر پل و کرپی از گمرک رخصت حاصل و بقهوه‌خانهٔ مشهدی ستار آمده صرف چای و نمازی هم خوانده حاضر شده برای حرکت شمندوفر شهر نو دو سه سالی بیش نیست دایر شده در دامنهٔ کوه افتاده و جاهای خوب وعمارات مرغوب طرح انداخته‌اند وقدیم ازان آده محل سواری مسافر بود، بملاحظه دولت روس آنجا راترك و بفاصله دو سه فرسخی آن اینجا را بنا نموده واین خط شمندوفر همه‌جا رو بمشرق میرود از حدود استرآباد وآخال و مرو و بخارا وسمرقند الی خوقند و خطا نزدیك و بحدود چین میرسد و تمام در بندهای مشهد را وهمچنین بفاصله دو فرسخ کم و بیش استاسیون وآبادیها نموده وقصبه خوب درهر کجا که محل توقف وحرکت شمندوفراست آبادشده و ما بهر نقطه که پیاده شده‌ومانده‌ایم اشاره مینمائیم، با چشمی اشکبار واندوهی بیشمارکه در وطن پرستی حب‌الوطن من‌الایمان فرمود یکساعت و نیم بغـروب مانده روانه شد .

یکشنبه بیست و دویم سه ساعت بغروب مانده وارد استاسیون عشق‌آباد گردیده « ز عشق تابصبوری‌هزار فرسنگ است » بقدر نیم فرسخ مسافت است ازآنجا تا شهر وبواسطهٔ گل عبور از خیابان مشکل است و با اینکه شهر بسیار وسیع و خانه‌ها بوضع فرنـگستان خیابانها را شوسه نموده‌اند لهذا در تابستان و زمستان هردو سخت‌است برعابرین. خلاصه ما همه‌جاآمدیم تا بچهار خیابان وسط و میدان که مرکز اولیه است دیوانخانه دولتی هم در همان حدود است درکاروانسرای حاجی محمدتقی ترك منزل گرفتیم در اینجا یك‌حمام تمیز خوبی دارد شستشوئی‌نموده تغییر لباس داده بیرون‌آمدیم هوا هم خیلی سرد است برف و یخ هنگامه است گرانی اجناس‌هم برای غربا معلوم است .

استاد حمامی سیدی است ترك ایرانی میگوید جنگلهائی که روس از ایران متصرف شده احدی نمیتواند نگاه بدرختهای‌آن نماید تاچه رسد که قطع کنند و از جنگلهای‌باقی ماندهٔ ایرانی ذغال و هیزم میآورند و سرحدداران مملکت هم معلـوم است بجـزئی وجهی که تبعه روس بدهد یا بخیال فلان وقت در حمایت روس باشند قـانع هستند و عماً قریب اهالی محتاج بهیزم و ذغال‌میشوند و گیروانکهٔ ذغال رابقیمت قطعه‌یی ازجنگلها که فروخته‌اند از خارجه بخرند و شش سال قبل که محمد صادق خان امین نظام برای تعیین حدودازجانب دولت‌مأمور شد صرفهٔ خودرا درآن‌دید که نقشه‌یی که روسها بمیل‌خود کشیده چهل هزارمنات بگیرد و امضا نماید .

دوشنبه بیست وسیم برف می‌بارد تکلیف‌آنستکه تذکره وباش برد رابه‌دواداره یکی دیوان‌خانه و دیگر پلیس داده امضا کنند و یك عباسی منات دریافت مینمایند قول‌میکشندو ضمناً معلوم شدکه برای اینکه زوار بماندکه اجناس گران‌بخرند وورونق‌آبادی‌عشق‌آباد

باشد چند روز توقف است تا باشبرد قول کشیده شود و ما تعجیل داشتیم که زود روانه شویم که غره ماه رادرمشهدمقدس رسیده به روزه‌ماه صیام‌قیام‌نمائیم به کارگذارسرحدعشق-آباد سرکارمیرزا احمد خان منشورالملك خلف‌الصدق مرحوم حاجی میرزا عباسقلی عرضه داشتیم که شاید بتوسط ایشان معطل ننمایند فایده نبخشید گفتند چون منافع روس در این میباشد لهذا باید متحمل ضررخودبشوند تبعه ایرانی وازماجزآنکه مداخلی ازتبعه‌دولت خودمان بهرنحواست بنمائیم کاری ساخته نیست .

ذکر بعضی از طرق مداخل :

یکی آنکه غالب اوقات عبورو مرورزوارمیشود باگاری‌چی وکاروانسرادارشریکند که هرنحوتعدی نمایندکارگذار دولت بیزبان است .

یکی آنکه زوارو متوقفین ایرانی که اجل‌آنها دررسد باید اموال‌آنها ضبط بشود تا وارث بیچاره ازکجا خبرشود وچه کند .

یکی آنکه هرروزه بعنوان اعانه ازتجاروکاسبها وجهی جمع‌آوری نمایند و در این گونه منافع با مشهدی محمد صادق ترك تبریزی آشناسانه یعنی دیش سفید وپیشکارکارگذار شریك وسهیم است ، خلاصه رموزو اسراریست نگفتنی ونهفتنی که اهلش بهترمیدانند .

چهارشنبه بیست‌وپنجم هوا صاف‌وآفتاب درخشنده وشفاف، گاری کرایه نموده‌با بلدی بنقاط عمدهٔ‌تماشا میرویم این‌شهرجوانبش‌گشاده که هرچه نظر کنی‌بیابان مسطح دراطراف است‌جزسمت جنوب که جبال عظیم‌است وراه‌به خبوشان‌ومشهدازآن‌دربنداست. تجارایرانی بسیاردرآنجا خانه ولانه ساخته‌اند وبقیدآزادی مذهب‌بعضی گرفتارند. ازعشق‌آبادتابجنورد دومنزل است فیروزه که خواهش‌ازدولت ایران نموده و متصرف شده‌اند خیابانی وراه‌شوسه ساخته‌اند ییلاق قزاق روس است وازاول‌عشق‌آباد تا حدود حالیه ایران بطرف قوچان شش فرسخ است .

پنجشنبه بیست و ششم پنج از دستهٔ ساعت گذشته بهزارمشقت سوارگاری باری شده‌به طرف قوچان میرویم نیم ساعت بغروب مانده برسرسه فرسخی مهمانخانه وسرائی بودمنزل شد باآنکه‌آتش زیادکردیم تا صبح ازسردی هواخواب نرفتیم .

جمعه بیست و هفتم اول ظهر بباج‌گیران روس رسیده قریب دوساعت معطل شده تا رخصت حاصل وقول باشبردراکشیدند خط تلگراف روس تا باج‌گیران وسوارمحافظ زوار ومال‌التجاره تاآخرحدهمراه بود. ازاین ببعد راه سخت‌تراست زیراکه شوسه ایرانی‌نشسته پاك است، یابوهای‌گاری‌چی وامانده بوران‌هم‌هست بهرقسم‌پیاده‌بجان کندن خودی‌به باج-گیران ایران رسانیده تفصیلی‌ازباج‌گیران دولتین هست اجمالش همان تفاوت دولتین‌است تحقیقی ازتبعه ایران وروس است مختصرآنکه درخاك روس ایرانی هستند ودرخاك ایران

روس میشوند بخصوص اگر ترکی‌هم بدانند. گاریچی ما که کرد ایرانی بود، ازباج گیران روس که گذشتیم ترك روسی شد وانواع اذیت وتحکمات نمودچنانکه پیاده دربرف وبوران یکفرسخ آمدیم الحمدالله باز سالم رسیدیم.

شب بی‌نهایت سرد است و هیچ شام ونان وهیزم نداریم مانده و خسته وکوفته شده خداوند وسیله ساخت درویشی بجان ما رسید قربانعلی خان که ازوابستگان سرکار امیر شجاع‌الدوله است بدیدن آمدکارنان وهیزم درست شدآتش افروختند وصحبت کرك انداخت نارموسی گل کرد ضمناً گفت بااین صدمات که تا حال ازامپراطوریعنی صاحب گادی برشما واردآمده بعدازاین بیشتراست وهنگامهٔ برف سخت‌تروگردون دراین گردنه نمیتواند گردد واقلا ده‌روزدرراه معطل‌هستیدواین گاریچیها مال‌التجاره ازتجار گرفته دربین‌راه میسپارند وازمشهدیا عشق‌آبادزوارغریب راکه دورنمودند بارها را درراه‌حمل‌مینمایندوزواربیچاره بایدپیاده بروند. گفتم‌شما حکومت داریدنگذارید. گفت اینها که درخاك‌ماتبعه‌روس‌میشوند و آنوقت بمحاکمات قونسل وکارگذار باید رجوع نمود ما نمیتوانیم. اماکارگذارایران شریك دزدورفیق‌قافله است اگرصدماتیکه برزواراز‌دست‌این گاریچیها واردمی‌آیدبگوئیم تا صبح بلکه تا یکماه تمام‌نمیشودوصلاح آنست که چشم‌ازپول‌خودتان‌بپوشید ومال کرایه کرده تا قوچان بروید.

شنبه بیست و هشتم از مشهدی رجب مکاری چند رأس مال حاضر نموده روانه شدیم گاریچی خبرشده انواع اذیت رانمود وبنحوی مستخلص گردید. بایدبرویم دهکدهٔامام قلی شش فرسخ است جاده را برف پوشانیده، نیم فرسخ که راندیم بمهمان خانه وراه‌دار رسیده گذشتیم چهارفرسخ که راه پیمودیم به‌آبادی رسیده نامش‌اربادام گفتند، ازاین‌جاتا امام‌-قلی دوفرسخ سنگینی است دوساعت ازشب‌بمنزل رسیدیم سختی راه و سرما گفتنی نیست در خانهٔ یکی از رعایا منزل نمود ترحم راآتشی روشن وآبی گرم چای حاضرو دستار خوانی گسترد شکرالهی نموده غنودیم.

یکشنبه بیست ونهم منزل شهرقوچان ومسافت شش فرسخ است دهات وآبادی دربین راه بسیاراست‌نیمساعت‌به غروب واردشدیم. قوچان همان ملك‌خبوشان است وبواسطه زلزله و دیگراسباب شهرآنجا خراب وویران‌شده وحالیه‌جزقریه مشتمل‌بردویست سیصد خانوار آبادی ندارد وبعضی گویند که چون‌آنجا خراب شد ده قوچان که مردمانش گوسفند و قوچ بسیار داشتند و آنطایفه را قوچ قوانلومیگفتندآنجا را طرح شهر انداختند و بهمان نام موسوم شد، علی‌الجمله در چند سال‌قبل زلزله شد وقوچان قدیم عالیها سالفها گردید. در دوفرسخی‌آن شهری بنا نموده‌اندبنام ناصری‌درزمین همواروخیابان‌ها کشیده همه با وسعت به طرزعشق‌آباد و ما به این شهرناصری واردشدیم.

میرزا عبدالله خان کاشانی شیبانی فرزند جناب میرزا طاهر بصیرالملک رئیس تلگراف خانهٔ قوچان مطلع از آمدن بود بمنزل خود که محله نظرآباد بود نزول نمود رؤیت هلال در آنجا شد وایشان گرفتار دومهمان عزیز گردیده رمضان المحرم ومعصوم المبارک اللهم امهله لنا.

دوشنبه غره رمضان امیر معظم محمد ناصرخان شجاع الدوله که حکومت آن دیار با اوست وایلخانی ایل زعفرانلو که چهل هزار نفر میشود ودر تواریخ این عهد ذکر نیاکان وی شده مخصوص با ارباب معارف مهربان است موازی شش راس قند وچای فرستاده واظهاردوستی نموده کربلائی اسمعیل که از بستگان و محارم آن امیر محبت تخمیر است و اظهار ارادت به حاجی میرزا حسن صفیعلی‌شاه می‌نماید و بلقب قوج علی مفتخر است برای مهمان داری و پذیرائی معین داشته وضمناً پیغام آورد که بواسطه ناخوشی وکسالت مزاج وسردی هوا ومنع طبیب دوسه روزی متعذر وبهبودی حاصل شده خدمت میرسیم.

ازخبوشان مردمان بزرگ بروز نموده چه درزمرهٔ عرفا وچه از شمارهٔ امراو از آن جمله شیخ حاجی محمد مرید شیخ شاه علی اسفراینی و از خلفای شیخ رشیدالدین محمد واز خلفای امیرشهاب‌الدین عبدالله برزش‌آبادی مشهدی که ذکر آنها درسلسلهٔ ذهبیهٔ اغتشاشیه گردید.

درشروان قوچان مزرعه‌ایست الله‌آباد موسوم و درآنجا مقبره‌ایست معروف به شیخ مقدم ودرخواجه سناباد مقبرهٔ امیرسبحان ولی اصفهانی است گویند یکی از اولیاء حق بوده.

درمطلع الشمسین اعتمادالسلطنه مرحوم مرقوم است که درقریه سکه ازتوابع قوچان ساداتی ازعهد سلاطین صفویه بچهارصد سال پیش سکنی داشته‌اند ومالک کلاته طاهرآباد و جمال‌آباد بوده‌اند وهستند ودراین سال هزاروسیصدآن حضرات بیست وشش‌خانوارند. این جماعت را بموجب ملفوفهٔ نسب نامه که درنهصد و بیست واند نگاشته شده بشیخ نجم‌الدین کبری می‌رسد وازآن سید بزرگوار وپیرعالیمقدار به امام زاده علی‌اصغر بن علی بن‌الحسین می‌پیوندد، انتهی.

راقم گوید این انتساب اگر صحیح باشد کشف از عدم سیادت آنها مینماید و عدم تدبر ناقل،زیرا که شیخ نجم‌الدین کبری ذکر احوالش سبق یافته انتساب نسب جسمانی آنجناب را بخانوادهٔ رسالت ننوشته‌اند کوس نادرشاه افشار را در لیالی ماه مبارک برای اطلاع وقت طبخ بامر امیر میکوبند وذکرش اینست که سرنادری درین ملک ازتخت بدن جدا ودر زیر تخته خاك شدو سررابرده وتاج ولوازم سلطنتی بتاراج رفت.

سرشب سر تخت و تاراج داشت سحر گه نه تن سر نه سرتاج داشت

سه شنبه دوم سوار شدیم برای دیدن قوچان قدیم چهار ساعت از دسته روانه شدیم همه‌جا آبادی ودهات سرراه میباشد، خط تلگراف که از مشهد بقوچان و ازآنجا بشروان

و بجنورد ممتد است بآثار خرابه شهر رسیده چنان ویرانه گردیده که از زلزله جزهمان امام زاده سلطان ابراهیم بن علی بن موسی الرضا آثاری نمانده و بعضی ازاوراق قرآن خط میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکانی در آنجاست ، گویند نادرشاه افشار از سمرقند بآنجا آورده از عجایب آثار است طول صفحه دوذرع و نیم عرض یك ذرع و دو گره ، طول سطر یکذرع ، عرض سطر پنج گره ، بین السطور یك چارك ، اندازه قلم صدیك ذرع وشاه شهید درسفرخراسان دوصفحهٔ آنرابرای اطاق موزه بطهران آورد کذافی مطلع الشمسین و مادر امیر حسین خان ایلخانی شجاع الدوله جده امیرحالیه تعمیر و مرمتی لایق در آن بقعه نموده وحاجی علیرضای سیاح قوچانی اشعاری درآن باب سروده که تاریخش اینست :

کلك سیاح ازپی تاریخ اتمامش نوشت　　　این بنااز نوبپافرمودمام ایلخان(۱۲۵۶)

مردمان بیچاره وناتوان که باقی مانده نتوانسته‌اند بقوچان ناصری بروند درهمان خرابه‌ها لانه گرفته برسر قبور عزیزان چادر زده نشسته‌اند بسی عبرت گرفتیم وچه بسیار نفوس واموال که بزیرآوار مانده قریب بدروازه که بشروان میروندبعضی پایه‌ها که ازکاشی بود گفتند مدرسه بوده که قریب چهل نفر طلاب در زیر اطاقها مطالعه وبا نکیر و منکر مذاکره مینمایند. دو زلزلهٔ سخت بفاصله کم در آن‌دیار شده تاریخ اول قوچان خراب شد (۱۲۶۷) تاریخ دوم قوچان‌جدیدخراب‌شد(۱۲۸۸) واین‌زلزلهٔ ثالث‌است که بکلی زیروزبر شده وقوچان رابع احداث گردیده .

قصد عمدهٔ ما ملاقات جناب فقیر محمد علی بود لهذا در بیرون حصار خرابشدهٔ شهر آمده اول باغات آنجا مقام وخانقاه و باغ موستان فقیر است. گویندلقب طریقت او عین علی شاه است، در مطلع الشمسین ترجمه وی مذکور است و درآنجا گوید پدرش حاجی ملاتقی کلاه‌دوزابن‌حاجی محمدعلی مجتهد وشیخ‌اوآقا عبدالحسین نجار مریدحاجی‌محمد جعفر کبود راهنگی بوده و مدتی آن فقیر درقریه گرماب در شمال غربی قوچان انزوا نموده والحال که هزار وسیصد است عمرش چهل‌وچهاراست، برادرش میرزا رحیم منشی در سنه هزاروسیصد وفات نموده .

درمآثروالآثار باین عبارت مسطوراست: العارف‌الربانی الفقیر محمدعلی‌الخبوشانی ازمشاهیر متصوفه است درخارج شهرخبوشان زاویهٔ تاریك دارد ودرآنجا منقطعاً عن‌الخلق بتصفیه وتجلیه مشغول میباشد و اینك بیست‌وشش سال تمام است که او معتکف آن مقام است الحق از ولایت بمقامی بسیار سامی نایل گردیده است و بمنزلتی سخت رفیع از مدارج انسان کامل رسیده ومقام مکاشفه‌اش ازفرط تحقق بسرحد شهود رسیده، انتهی.

شاه‌شهید در سفرنامه ثانی خراسان میفرماید که جمعی ازاهل اردو بدیدن اورفتند و فایدهٔ اینکار معلوم نیست وبقریب این مضامین راقم گوید مناسب مظهر شاهی حق آن بود

که چون سلطان محمود غزنوی بدیدن مرآت آگاهی حق رود وفائده ببند خلاصه وارد آن باغ شده دوسه اطاق وصل بهم بود ومعلوم نشد درانها کجاست خادم آمد گفت اگر بزیارت فقیر آمده‌اید عرض کنم. چون رخصت یافت مارا بیك ایوان خیلی کوچکی برد که درطول آن عمارت بودویك دربسیار کوچکی داشت که باطاق راه داشت پرده آویخته گفت ازاینجا سلام کنید و خود رفت بعداز جواب سلام و تحیت و اکرام قریب دوساعت صحبت شد و از آنجمله گفتند اصل نیاکان ازملك روم بوده ومهاجرت نموده در اینجا متوطن شده‌اند، نام پدرم حاجی ملاعلی‌نقی، چند برادر دارم، ازعمرمن شصت و هشت مرحله طی شده و بدون اهل وعیال مجرد هستم بیست‌سال در کوه وصحرا دویدم وچهل سال است که در همین مکان سکونت دارم بروزات من از خود شما معلوم میشود تلگراف قلبی اتصال یافته هرکجا باشید مطلع خواهید شد. این آخر سخن ما بود وداع نموده بیرون آمد .

یا للعجب در بیست‌وچهارم ربیع‌الاول هزاروسیصدوشانزده درقلهك شمیران طهران بودم که تلگراف‌رسید فقیرمحمدعلی برحمت‌ایزدی پیوسته کالبدش‌درهمان‌خانقاه‌بخاك‌سپردند و از خواص مریدان فقیر یکی جناب مستطاب فخامت نصاب حاجی میرزا عبدالغفارخان نجم‌الدوله معلم کل علوم ریاضی مدرسه دارالفنون طهران است که کتب علمیه و تقاویم همه‌سالهٔ وی اظهر من‌الشمس است و دیگر میرزا نصرت‌خان طبیب حافظ‌الصحه قوچانی است که ترجمهٔ وی بعبارت منقول ازخط خود آنجناب بعین آورده میشود :

نصرت قوچانی‌الاصل طهرانی‌المسکن اجدادش در معدن فیروزه نیشابور متوطن بوده‌اند، رضاقلیخان حاکم قوچان آنها را از آن ...یه کوچانیده در قوچان منزل داده بدین واسطه قوچانی برآنها اطلاق‌میشود. در عهد جوانی درمدرسه عوضیه قوچان تحصیل مقدمات نموده پس‌ازآن درمشهد مقدس مشغول تحصیل علوم ریاضی وطبیعی میشود پس‌از فراغت تحصیل مدتی در سبزوار خدمت مرحوم حاجی ملاهادی بتحصیل حکمت الهی اشتغال میورزد چون بیست وهشت سال از عمرش گذشت بدارالخلافه طهران آمدطب قدیم را درس گرفت ودرمدرسه دارالفنون داخل گردید علوم جدیده را از حساب و هندسه و هیأت ونجوم و طبیعی و تشریح و طب و زبان فرانسه حاصل نمود و بیست و هشت سال در مریضخانه دولتی مشغول معالجه مرضی‌میبود، چون‌سال‌عمرش به شصت‌وسه رسیدمأمورقوچان وحافظ‌الصحه وطن‌مألوفش گردید. چندین کتاب تألیف وترجمه نموده من‌جمله‌خمسه‌ناصری است که پنج مقاله طب است، تشریح فوائدالاعضاء، امراض‌وعلاج، جراحی و کحالی ، ادویه و دیگر آفاق وانفس است که رسم آن ازاسم پیدا است ودیگر حافظ‌الصحه ناصری‌است که علاوه بر حفظ بلدان و انواع و اشخاص از اغلب علوم درآن بیان میشود ، دیگر شاهنامه ناصریست که ازاختراعات صناعات عهد این پادشاه ببجرتقارب گفتگومیکند، دیگرراحت

بعد از رنج است که درمقابل فرج بعدازشدت نوشته ، دیگر دیوان قصاید و غزلیات که بسبك عرفا بیان مینماید ونیز چندین رساله درحفظ نفوس وآبله کوبی و غیره نوشته این غزل که درمدح فقیر محمدعلی است از دیوان او آورده شد :

هر که چون تو پای تاسر فانی فی الله نیست — از بقای جاودانی هیچگه آگاه نیست
مدت سی سال پوشیدی رخ ازشمس وقمر — زانکه آن نفس زکی محتاج مهروماه نیست
پرده بردار ازمیان کوس انااللهی بزن — کاندران نفس مجردهیچ جز الله نیست
خیمه وخرگاه سالك سایهٔ لطف خداست — هیچ سلطان رابه ازاین خیمه وخرگاه نیست
عارفان از دستگاه پادشه مستغنی‌اند — کانچه عارف را بود دردستگاه شاه نیست
نصر تادست داری پامکش ازکوی دوست — عمر اگر کوته بوددست طلب کوتاه نیست

پنجشنبه چهارم ملاقات سرکار شجاع الدوله امیرناصرخان حاصل، در طهران‌هم که دوسال قبل از این آمده بودند خدمتشان رسیده حسن ظنی بارباب معرفت و یقین دارد، و در جملهٔ اوصاف حمیده گوی سبقت از اقران ربوده ولی هزار حیف که بواسطه گرفتاری بعضی اشربه وادخنه ازانتظام جلی از امور بازمانده است .

جمعه پنجم منزل کربلائی اسمعیل قوچعلی شاه نقیب وعده داریم ازمنزل تاآنجاکه اواسط شهر ناصری است مسافتی است سوار شده نزدیك غروب رسیده بعد از افطار بنابود مراجعت شود چون برف میبارید شب را ماندیم .

شنبه ششم بواسطه بارندگی هیچ شغلی بجز کنار بخاری نشستن و آتش افروختن مناسب نبود .

یکشنبه هفتم بنای حرکت بسمت مشهد است ازقوچان تاارض‌اقدس بیست فرسخ است راه هموار و جبال وتلال ندارد گردونی حاضر بادوستان وداع و روانه شدیم قدریکه از شهر دورشده چرخ گاری دربرف وگل فروماند پیاده گردید وبزحمت بسیار ازآن مهلکه جستند قدریکه‌رفتند بازمبتلا شدند به‌اشد ازاول، باری ازصبح تادوساعت ازشب سه فرسخ آمدیم وغالب پیاده میدویدیم وبرف تا زانو بود بهرقسم درآنوقت ازشب امیرآباد دراطاق افتاده معلوم است چه وضع وحالتی است .

دوشنبه هشتم چنانچه دیروز خوش گذشت امروز همچنان است بهرسختی بودسه‌فرسخ طی مسافت نموده در مقصودآباد منزل‌شد آب شیرین ندارد، برف را درسماور وآفتابه‌آب نموده برای چای صرف‌میشود. مقصودآباد ازمضافات رادکان است ورادکان معموره‌خوبی است وسابقاً شهری بوده و آثاری دارد من‌جمله در کوه هزارمسجد هزار صومعه و خانقاه داشته وبه بقعه شاهزاده ثانی برای طلب اولاد زنان‌آن‌دیاررا اعتقادیست .

سه شنبه نهم باید بروند چناران چهارفرسخ است بین راه آب‌انبار بزرگی است از

بناهای صفویه محتاج مرمت است. چناران بلوکی است وسیع و حکومتش مانند رادکان از مشهد معین وراه نصفه است ازقوچان تامشهد وبرسر راه شوسه دو سه کاروانسرا ساخته‌اند وتا قلعه و دستگاه تلگرافخانه مسافتی است وهم‌چنین تا مقر حکومتی و میرزا عبدالله‌خان فرزند میرزا حسین‌خان میرپنجه قمی بسن بیست ریاست تلگرافخانهٔ چناران با اوست و هنوزش دست بی‌رحمی دراز است ، وجه تسمیه چناران معلوم نشد با آنکه چناری درآن بلوك نیست .

چهارشنبه دهم روانه شدیم راه خوب است وبرف کم وآبادی دراین جلگا نزدیك بهم شش فرسخ و بقولی هفت فرسخ بدیه آبادیکه از حاجی محمدحسن صراف است افتادیم از مأکولات همه‌چیز وافر است وکاروانسرای خوبی است .

پنجشنبه یازدهم باید وارد شهرشویم مسافت سه فرسخ است یکفرسخ که‌آمدیم سرراه دیه معمور و آبادی بود گفتند از آقای حاجی میرزا حبیب‌الله که از اعاظم علمای مشهد سیدی بلند محتداست ، قدری راندند به تپه سلام رسیده پیاده شدند زیارت گنبد مطهررا از روی سنگی که منصوب و منقور بود خواندند،گاریچی گنبد نما هم‌گرفت. اول ظهر بدروازه شهر رسیده از بالا خیابان وارد تلگرافخانه شده عمارت تلگرافخانه از بناهای بسیار خوب و بدستیاری میرزا سعیدخان وزیر امورخارجه احداث گردیده و وجه اجاره آن جزو موقوفه آستانه‌است . رئیس تلگرافخانه جناب مبشرالسلطنه میرزا فضل‌الله‌خان پیرمردی است درست اعتقاد سالهاست‌که با راقم دوست ومهربان است بعدازساعتی‌درمنزل مشخص‌ومعلوم نزدیك بحرم‌که ازپیش مبشرالسلطنه ترتیب داده بود رفته سرانجامی‌حاصل وبحمام رفته بیرون آمده قرارطبخ بسحرشد و روزه از فردا مقرر گردید و بروضه مقدسه مشرف وتلثیم عتبه مبارکه نموده و نایب‌الزیارهٔ دوستان گردید .

این مرتبهٔ سیم است که بارض اقدس رضوی توفیق تشرف یافته مرتبه اولی در سال نودوسه درخدمت منور علیشاه بودکه از اواخر رجب تا اوایل شوال مستفیض شد ایالت با محمدتقی میرزای رکن‌الدوله بود وتولیت با میرزا سعیدخان وزیر امورخارجه .

مرتبهٔ ثانیه جمادی‌الاخره سیصدوسه بودتااواخررجب حکومت با ناصرالملك‌همدانی وتولیت با میرزا محمدعلی صدرکه ترجمه‌اش سبق ذکر یافت .

مرتبهٔ ثالثه‌این‌سفراست اگرچه حکومت‌بارکن‌الدوله‌است وتولیت‌بامیرزامحمودخان مدیرالدوله ولی روح مملکت در قبضه قونسل روس است و مسلمانان قفقازی در ترکتازی کوتاهی ندارند وبعضی تراجم وقایع دریومیه ذکرمیشود .

سه‌شنبه سیزدهم جمعی بدیدن آمدند واز آنجمله کربلائی احمدعلی خلف کربلائی محمدعلی نواده حاجی مهدی نبیره حاجی عبدالمجیدکه در سلسله نسب مرحوم والد ذکر

شده قند وچای روسی تبریك فرستاد واظهار ایلیت نمود .

یکشنبه چهاردهم مقرب الحضرة آقامیرزامحمدحسن خان شیرازی ازطرف قرین الشرف ایالت کبری باحوال پرسی آمد وابلاغ مراحم نواب اشرف والا را نمود جناب وزارت مآب آقای مستشارالملك میرزا شفیع خان دام اقباله قند وچای وآب لیمو فرستاده اند .

سه شنبه شانزدهم جمعی از امناء آستانه مبارکه دیدن آمدند از آنجمله آقا میرزا سید محمد نظام التولیه سرکشیك چهارم که ترجمه والدش ضمناً در سفر دوم خراسان سبق ذکر یافت .

چهارشنبه هفدهم طرف عصر باید رفت محله سراب بازدید حاجی میرزا ابوالقاسم معین الاطباء گیلانی حکیم باشی ایالت وازآنجا برحسب دعوت بهافطار بهارك ومجلس والا برویم وقتیکه به بست بالا خیابان رسیده هنگامه بود وجمعیت غریبی ، گفتند بامر رئیس طلاب حاجی محمد نام بابی را ازخانه کشیده اند و بعداز چوب و کتك و مثله با طپانچه اورا کشتند وبا نفت وهیزم پیکرش را آتش ونیم سوختهٔ اورا درچاه مبال انداخته حال از مشایعت اوبرمیگردند. بعداز صرف افطار وصحبت بیشمارازحضور نواب والارخصت حاصل نموده هنوز ازاطاق بیرون نیامد که حاجی میرزا محمودخان بیگلربیگی بجرم اینکه از این کار امروز رئیس طلاب چرا باید بیخبرباشی ومنع نکنی پایش رفت درفلك ونعره اش به فلك وبنای گیرودار مرتکبین واخراج بلد آمرین است ولی نه باین زودی .

اجمال ازحال آقای حاجی سید زین العابدین برادرحاجی میرزا ابراهیم شریعتمدار سبزواری آنکه دردوسال قبل جماعتی ازالواروا کراد که در لباس طلاب ساکن مدرسه های مشهد مقدس وازعلامت تحصیل وعلم جزعمامه کبیروچیدن موهای لب علامتی نداشتند قریب هشتصد نفرمتجاوز با جناب سید بمال وجان بیعت نموده که آقا هم درامورآنها بذل جهد نماید وهر کدام هم یك جفت طپانچه شش لول جدید ویك چماق حربه آنها قرارشده بعداز انعقاد این مبایعه تمام مدارس راکه متولی هر مدرسه موقوفات را میخورد مورد مؤاخذه داشته نظمی درست درکارموقوفه بهمرسید وبه حکم رئیس طلاب هرکس حیف و میل نموده بود معاف میداشتند و این امر موجب جلب قلوب عموم شده و پیشرفت کارها رفته رفته امورات مردم بیچاره که دراداره حکام عرف نمیگذشت و عارض و معروض خسته میشدند روی توجه بآستان رئیس طلاب آورده بدون طمع فیصل میگرفت تبعه خارجه که حاکم بالاستقلال بودند قدری بجای خود نشستند تاباین اندازه کاری بصواب مینمود بعد رفته رفته از باب

بی‌علمی باحوال سیاسی وتکالیف امروزه زیاده روی درکارها نمودند بامناء آستانه مشاجره کردند وهر بیچاره که موهای‌لب وبروت‌وا نمیزدمیگفتند بزورشارب اورا چیدندومسلمانان قفقاز بواسطه تبعیت روس درلباس باید از زیارت حرم ممنوع باشند تا رسیدکار بجائی که روز مذکوربدون‌اطلاع واجازه حکومت این‌عمل را کردند .

قونسل روس و انگلیس که در فرصت چنین وقتی بودند شکایت کردند که ما تأمین میخواهیم واگرعجزدارید درظرف بیست وچهارساعت قزاق‌وغیره حاضرونظم میدهیم وخیال آنها صورت‌گرفت وناچارشد دولت که این مردمان راگوشمال وآزادی تبعه روس‌وانگلیس حاصل گردد .

پنجشنبه هجدهم خدمت جناب‌استادی ملاذالاسلام‌آقا میرسیدعلی رسیده بسیاراظهار مرحمت نموده وترجمه‌آنجناب سبق‌ذکر یافته واگرمرحمت‌آن استادنبود وجوداین‌درویش با هنگامهٔ رئیس طلاب در شرف خطرات بود .

حاجی میرزا محمد رضا طهرانی

شب را جناب حاجی میرزا محمدرضای طهرانی مجاور مشهد رضوی که سالیانی است با راقم اظهار مودت و یکجهتی دارند دیدن نمودند .

در کتاب مآثر والآثار ترجمه حضرتش را باین عبارت آورده است : صدرالافاضل حاج میرزا محمدرضا الطهرانی ازفحول فضلاء اهل منبر است و در دارالخلافه قبولی تام عندالعلماءالعظام دارد ملکه عربیه وصدق لهجه و حسن سلیقه اورا درترتیب مواعظ کمتر دیده وشنیده‌ایم ، انتهی .

در این اوقات که بنده خدمتش رسیدم در شرح چهل حدیث اشتغال داشت بطرزی خوب وعباراتی مرغوب از هرمقوله ، آنجناب اسفار عدیده در داخل‌ایران و خارج آن از هندوستان وممالک عثمانی ومصر نموده وصدماتی از روزگار کشیده ، فرزندآنجناب میرزا محمدکه فاضلی است ادیب و برسخنوری منبری تواناست خداوندش باقی‌گذارد و بکمال اولیاءالله برساند .

پنجشنبه بیست وپنجم ترتیب گرفتن اشرار و اخراج بعضی داده شده خدام آستان مبارک ویکدسته سرباز بدور صحن ومدارس با اسلحه آراسته حاضر شدند و سوار باطراف دروازه شهر گذاشتند جناب رئیس‌الطلاب را بسیستان و شریعتمآب آقا شیخ اسماعیل را بقاینات بردندوبعضی رابه حبس .

سه شنبه غره شوال‌المکرم بشهادت جمعی ثقات‌خدمت‌استادی آقای آقامیر سیدعلی چنانچه تقویم ثبت نموده رؤیت هلال گردیده عید نمودند اشکالی در تقویم بنظر رسید که

صریحاً شب سه شنبه را حکم برؤیت شده باآنکه سه ساعت ونیم تقریباً خروج شعاع را رقم نموده‌اند و حل این اشکال برقاعده‌ایست که در محل خود مبرهن است و اجمالش آنکه حکم برؤیت هلال وخروج شعاع را ملازمه در میان نیست .

حاجی شیخ عبدالحسین طهرانی معروف بحاجی عمو

بعداز فراغ از نماز عید و زیارت آستانه و ملاقات استادی برحسب مواعده بمنزل حاجی شیخ عبدالحسین المعروف بحاجی‌عمو رفتیم . حاجی‌ازطایفه حاجی‌میرزاابوالقاسم کلانتری طهرانی است و اتصال درویشی خود را بمرحوم حاجی ابراهیم خان تبریزی سابق‌الذکرمیرساند. خانه‌اش در بالاخیابان درکوچه مشهور بمقبره است چون‌باغ نادرشاه که مزارش گردیده آنجا بود معروف بکوچه مقبره شده سبحان‌الله آثاری ازباغ ومقبره جز خرابه‌یی‌که پراز زبیل است نیست و نادرشاهی که ایران‌رااز چنگ بیگانگان خلاص نمود وسزاوار است‌که همه نحو آثار ازوی باقی بگذارند نگذارده‌اند .

حاجی میرزا ابوالقاسمخان امین آستان قدس

پنجشنبه سیم جناب سیادت مآب آقای میرزا ابوالقاسم‌خان امین بنائی آستان فرشته پاسبان بدیدن آمدند و اصرار فرمودند که باید درخلوت‌و بالاخانه صحن مقدس که‌منزل خوبی‌است بیائیدو بمانیدقرار براین‌شد. آقای‌امین‌ازنجبای‌هرات وقدوهٔ اخیاراست آنچه در وصفش نویسد کم نوشته. باری درآن خلوت سراچه منزل شد وتا رفتن بخارا و مراجعت و حرکت بسمت طَبس مهمان آن ستوده اخلاق بود و درلوازم پذیرائی و ترضیه خاطر فقیر دقیقه فروگذار نفرمود .

شنبه پنجم منزل جناب حاجی‌میرزا محمدرضای واعظ دعوت شده باآنکه‌برف سختی آمده رفتیم بعضی‌هم بودند بعلاوه اطعام ازمقالات خردمندی ایشان‌نیزمتنعم شدیم‌ازآنجمله اسامی مهمان را که برای هریك لفظ مخصوصی دارد بیان فرمود منها ضیف مفضح مهمانی را گویند که بهرکس که برسد گوید منزل فلان شخص مهمان بودم یاهستم اقل ضرریکه برمیزبان وارد گردد دشمن شدن جمعی غیرمدعوین است .

دوشنبه هفتم پاکتی ازجناب مستشارالملك رسید که درعنوان این بیت مرقوم بود :

ای شده ترکیب ز جان نی ز خاك — جسمك روحی لك روحی فداك

پس‌ازچند دقیقه خودشان تشریف آورده ساعتی بفیض خدمت‌وصحبت ایشان مسرور بود، جناب حاجی میرزامحمدرضا هم بودند ودرتحقیق معانی‌غریب درمعنی سفتند ازآنجمله الغریب من کان فی‌زمان غیرزمانه و عن بعض‌العارفین الغریب هوالذی لاجنس له والغریب

هوالبعيد عن وطنه والغريب من صحب الاجناس يعنى سوى الله .

روز شنبه دوازدهم بنای حرکت بسمت بخارا شد .

ای بخارا شاد باش و شاد زی　　شاه سویت میهمان آید همی

ومناسب حرکت ما دراینوقت سرما وبرف از گدوك قهقهه این بیت است .

چون بخارا میروی دیوانه‌یی　　لایق زنجیر و زندانخانه‌یی

مختصر لوازمی برداشته از دروازه شمالی شهرمعروف بنوقان بیرون آمده یکفرسخ که پیش آمد بمزار وبقعه و صحن خواجه ربیع بن خثیم رسیده بضم خاءمعجمه بروزن زبیر اززهادی ثمانیه‌است. ترجمه وی‌در کتاب رجال امامیه ضبط است فاتحه خواندیم وگذشتیم کسانیکه هم قافله واهل نافله هستند حاجی عبدالجواد تاجر مروزی‌الاصل بخاری‌الموطن حاجی غلام رضای عطار، آقاسید یوسف طلبه ، آقا میرزا احمد مسکن همگی بخاراست به زیارت آمده‌اند مراجعت مینمایند.مکاری کربلائی تقی یزدی برادرزاده‌اش ابوطالب از قرار هررأس قاطری‌مبلغ‌دوتومان‌تاقهقهه گرفته.امروز را منزل‌مزرعه‌کلکو که‌سه‌فرسخ است قرار شده واین دیه وقف اولاد منجم‌باشی‌است ومشتمل برسی خانواراست وجزوبلوك فرخی برای نماز ظهر وعصر میانه مقدسین تنازع است‌که وقت خروج ازمشهد مقیم ووقت داخل تکلیف تمام بود زیراکه خطاب آنوقت تعلق گرفت پس نظر بحال تعلق امراست وبعضی حال ادارا ملاحظه مینمایند مسافر است که قصر باید بخواند وبعضی جمع را احوط دانند که اول نماز ظهر تمام و بعدقصروآن وقت عصرتمام وقصر وتحقیق مسئله درجای دیگراست و اقوی قصراست والعلم عندالله .

حاجی رجبعلی مشهدی فخرالاسلام

یکشنبه سیزدهم برف میبارد وبااین حالت شد رحال نمودند یکفرسخ که طی مسافت شد بدست راست وصل بدامنه قریه پرمی نمودار شد اهالی بفتح باء فارسی تلفظ مینمایند ولی بضم بمعنی نوعی از انگور باشد انسب است،خلاصه دیه معمور و آبادی است و حاجی رجبعلی ملقب بفخرالاسلام ساکن مشهد رضوی اهل این قریه است اجمالی ازبدایت‌حالش آنکه دراوقات ترك تازی وترکمان تازی مشارالیه با دوبرادرخودش در حوالی آن قریه بجمع کردن‌بوته وکندن هیزم رفته دوبرادر گرفتار ترکمان گردیده و باسیری بردند و بامیربخارا فروختند ودرآن دستگاه ترقی کردند ملاگوهر دیوان‌بیگی شد وصاحب‌زندگی وبعدازآنکه ملك بخارا وخوارزم جزو مستملکات روس شد وعشق‌آباد اخال و تراکمه را متصرف شدند وابواب آمد و شد ایران بتوران سهل و آسان گردید حاجی مذکور ببخارا رفت ملاگوهر دیوان‌بیگی برادر راگرامی داشت ذخایر بیشمار وجواهر بسیار بوی‌ببخشید

وبمشهد عود نمود دراندك زمانی صاحب املاك زیاد وخانه‌ها ودکاکین گردیده سفری بمکه مشرف و ائمه عراق را زیارت بدارالخلافه طهران آمد لقب فخرالاسلامی برای خود و مجدالتولیه را برای فرزندش گرفت ودر نهایت آسایش‌الحال در مشهد زندگانی دارد و اما گوهر بیچاره بواسطه اشتهار برادرکه یکمرتبه ازکاه‌کشی به‌کهکشان شد معاندینش در خدمت امیر سعایت نمودند ومقارن ورود ماخبر حبس و زجر اورسید و تا حال تحریر در محبس است اللهم فك کل اسیر ازقرار مذکور صفات خوب دارد واما حاجی معلوم نیست خلاص برادر را بخواهد باحتمال تصرف املاك .

خلاصه یکفرسخی دیگر راندیم قریه رضوان پدیدار شد معموره وباغات خوب دارد ازاینجا ببعد کم کم راه سخت وداخل تنگه میشود وبین دوکوه باید رفت،دو فرسخ دیگر قریه کاردی پیدا شد ومنزل نمودند این ده ازحاجی رجبعلی مذکور است .

دوشنبه چهاردهم باید برای قریه خرکی‌شاید خرگاه باشد روانه شد، قریب‌چهار فرسخ میشود دوفرسخ که آمدیم دیه جند ونیم فرسخ دیگر دیه ماریش سرراه بود یکفرسخ دیگر بمنزل رسیدیم راهش تمام دره وآب وپست وبلند است وچندین مراتب بایدبآب زد درخانه کربلائی میرزا منزل نمودیم جای خوب وعمارت مرغوب دارد وآب‌جاری.آخوند ملاغلامحسین اهل همین مزرعه وملای همین دهکده است، بخارا درس خوانده و حب وطن اورا بخرکی کشیده .

مرغ دم سوی شهر وسرسوی ده   دم آن مرغ از سر آن به

شب است‌و دررکناربخاری بایاران بخاری صحبت درمیان است .

بخاری همچو عشاق جگرسوز   برای گل‌رخان سوزد شب‌وروز

ولی ادیب صابر ازهمه بهتر گفته :

دراین‌برف‌وسرمادوچیزاست لایق   شراب مروق رفیق موافق

سه شنبه پانزدهم برای منزل مسمی به‌خاکستری روانه شده چهارفرسخ است‌یکفرسخ عیبی نداشت ازاین ببعد سختی بحدی است که اگر بلد با ما نبود راه وصول مسدود بود و گدوك وگردنه بحدی مغشوش است که ازبرف ویخ خیلی سخت گذشت وهمه‌جا پیاده‌میرویم واگر لغزش پا میشد بدره می‌افتادیم که عمقش معلوم نیست چون ازآن عقبات رستیم و راه ملایم شد بنای باریدن برف است مالها را آوردند سوارشدیم ای کاش پیاده میرفتیم وچون گرم بودیم و سوار شده برف هم بود روی مال یخ بستیم قریب بهلاکت بودیم.خاکستری جزو حکومت کلات و سرحد با روس حالیه است و تمام آبهای این دره بقهقهه میرود و ترکمان وروسهادرجلگاززاعت میکنند مردمانش‌مهربان وغالب کردند درخانه فرودآمدیم زن صاحبخانه‌دلش‌بحال‌من‌رحم‌آمد درحول تنورکه‌نان‌می‌پخت‌منزل‌داد‌پوستینی‌آوردو لباس

تر که در بریخ بسته بود بیرون آورد و آب گرمی برای وضو وچای فراهم نموده قدری که آمدیم راحت شویم شخصی در لباس رعیتی بدون علامت انسانی آمدو نشست و گفت نام من سید میرزا و سرحد داروامین تذکره هستم واین حدود را ازامین تذکره کل خراسان اجاره نموده ام درمبلغ سیصد تومان و چون سرما و برف شده عبور نمیشود وضرر میبرم و مثل گداها بعجز و لابه مبلغ پانزده هزار دینا را زبخارائی ها تکدی نمود، باری بااین امورات خائنین دولت معلوم است نتیجه کارما بکجا خواهد رسید .

چهارشنبه شانزدهم باید برویم قهقهه دو فرسخ که راندیم بین الحدین رسیدیم از آثار حد ما جز تخته سنگی نبود واما حد روس عمارت خوب و سربازخانه و قزاق خانه و لوازم ذخیره وآذوقه موجود بقسمی منظم که گویا شخص امپراطورمنزل دارد. چون رخصت دخول بواسطه باشبرد حاصل شد روانه شدیم فوراً دیدم یکنفرسوارقزاق روسی مسلح وبسیار خوش سیما وقشنگ با مابود حقیقت ازنگاه بصورت اوبرودت هوا را درك نمینمودم افسوس که نه زبان ترکی میدانستم نه روسی، رفیق راه خوشگل بود اما راه بدگل. وارد قهقهه و گمرك خانه شده بنا شد فردا برای اخذ و استرداد باشبردواجازه جوازاموال گمرکخانه رفته رئیس بزرگ را ملاقات نمایند .

قهقهه بمعنی خنده بلند است ونام دوموضع است درخراسان یکی نزدیك رادکان وچمن قهقهه آنجا مشهوراست ویکی نام همین موضع است که متصرفی روس است وراه خط آهن از دریای خزر وماوراءالنهرالی سمرقند واقصای شرق ازاینجا بگذرد واستاسیون خوبی دارد وبااین واسطه شهری خواهد شد مانند عشق آباد وحال قصبه خوبی است وسه سمت آنجاهرچه نظر کنی صحراست وجمعی ازایرانیان قهوه خانه ودکاکین دارند ومجموع مسافت تا مشهد بیست فرسخ است .

پنجشنبه هفدهم اول ظهرازسیاحت شهروگمرك فراغت یافته و شمند وفررسید بلیت گرفته سوارشدیم از اینجا گذشتیم بمختصر استاسیون رسیده پنج دقیقه توقف نمود و رفت استاسیون دوشاخ رسید اینجا هم شهریست وچهارمنزل تا مشهد وگدوك ندارد .

چهچه و مهنه حد روس شده و مشایخ مهنه مگرما را ازاین کمندآهنین نجات دهند ازدوسه استاسیون دیگر گذشتیم بمروشاه جان رسیدیم یکی ازشهرهای خوب روس شده واز مروتا هرات ومشهد واورکنج وبخارا هریك شصت فرسخ است وحقیقت نقطه اهمی است و درواقع چهارسوی خراسان است ومرکزخوارزم وافغانستان وترکستان وسیستان این حدود است بی سبب نبوده که مأمون مدتها درحضرت رضا (ع) در اینجا بوده جای هزار افسوس است شکست مروو گریستن خون ازچشم ایرانیان سزاواراست وبملاحظه حق وطن ترجمۀ مختصری ازمرونمودن مناسب است .

درصحاح جوهری است که مرونام شهری‌است ودرنسبت بآن مروزی گویند بغیرقیاس والثوب مروی بقیاس ومروبفتح میم وسکون مهمله درخراسان نام دوموضع است قریب به یکدیگریکی را مروالرود گویند ودیگررا مروالشاهجان .

قال‌فی‌المراصد مروالرود مدینة قریبة من‌مروالشاهجان بینهما خمسة ایام وهی‌علی‌نهر عظیم نسبت الیه و هی‌اصغرمن مروالاخری‌ثم قال مروالشاهجان هی اشهر مدن خراسان و قصبتها وهی‌العظمی بینهما و بین نیسابورسبعون فرسخاً وبها نهرالرزیق بتقدیم الراء علی‌الزای والشاهجان وهما نهران کبیران ینحرفان شوارعها ومنها یسقی اکثرضیاعها به حملت ام‌احمد بن حنبل ثم قدمت به بغداد وهوحمل فولدبها، انتهی.

گویند آن‌شهراز بناهای طهمورث دیوبند بوده واسکندر رومی در عمارت‌آن نیزسعی نموده سالها دارالملك ملوك سلاجقه بوده ودرزمان چنگیزخان بقتل‌عام خراب شد دوکرور ونیم تقریباً عدد مقتولین را نوشته‌اند و در زمان شاهرخ میرزای گورکانی و شاهان صفویه کسوت عمارت پوشید وبعدازانقراض‌آن‌دولت بارکان عمارتش‌خلل رسید ودرزمان آقامحمد خان قهرمان قاجار حکومت بالاستقلال بیرام علیخان را بود ودرآبادی‌آنجا بسیارکوشید ولی افسوس بتفصیلی که دربیرامعلی گفته‌آید تمام مرو خراب و اهالی اسیر اوزبکان شده بماوراءالنهرمتفرق شدندودر سی سال‌قبل تقریباً بواسطه نادانی سردارایرانی شکستی‌عظیم درآن‌حدود واردآمد وازآن ببعد نفوذ دولت درخراسان روبنقصان نهاد وعلی‌السلام‌السلام وامروززور دولت روس نه چندان‌آن مملکت راآباد نموده وتراکمه را تربیت‌کرده که به وصف‌گنجد دورنیست شعبه‌یی ازراه‌آهن‌مرو بزودی داخل مشهدآید وخداوند عالم است‌که سربکجا درآورد .

ارباب فضل وکمال واهل وجد وحال‌بسیارازآنجا ظهورنموده و مدرسهٔ خان مروی دارالخلافه طهران ازبنای محمد حسین خان مروزی است‌که از مهاجرین و خوانین‌آنجا بوده وشرح حالش درتواریخ عهد خاقان مذکوراست قدریکه ازآنجا تجاوز نموده از آب مرغاب عبورنمود .

دربرهان‌گوید مرغاب بضم میم بروزن سرخاب نام رودخانه‌ایست‌که از پهلوی مرو شاهجان میگذرد وآنرا مرورود هم میگویند یعنی رودخانهٔ مرو .

در مراصد گوید‌که مرغاب بغین معجمه ودرآخر باء موحده ازقرای هرات است و نهریست بمروشاهجان ونهریست ببصره .

راقم گوید ونیزنام قریه‌ایست ازکرمان واقع‌درجبال ونام قریه‌ایست درچهارمنزلی شیرازبراه اصفهان وآنرامشهد مرغاب‌نامندچند مزرعه مضافات‌اوست وچون کسی راسگ دیوانه بگیرد بآب‌آنجا برند وشفا یابد ومزاریست درآنجا گویند مشهد مادرسلیمان بن

داود پیغمبراست وازسنگهای عظیم طرفه بنائی است و این اشتباه است بلکه ملك فارس را ملك سلیمان از آن گویند که جمشید جم را سلیمان گویند و اینجاها آثاری دارد که معلوم است زمان پیشدادیان خیلی معمور بوده است و درذکر بقاع شیراز تحقیقی گفته شد .

وعلی الجمله ازمرغاب خراسان مردمان صاحب کمال ظهور نموده استاسیون بیرام علی، اینجا رابیرام علیخان عزالدین لوی قاجار مروزی بنام خود شهری بنا نهاده و پای تخت خود قرارداده بود وارقرار تقریر جمعی مرو زیها آنستکه چون نادرشاه افشار را در خبوشان کشتند جد امیرعبدالاحد امیرامروز بخارا بگروی در اردوی نادری بود درآن شب که واقعهٔ نادرروی داد وهر کس درفکر کاری بودآنهم فرصت نموده فرمانی به نام حکومت بخارا درحق خود وعزل بنیعم صادرنمود و مهر نادرشاه را برفرمان زده وهمانشب فرار کرد وخود رابه بخارا رسانید هواخواهان خویش را جمع نمود وفرمان رااظهارداشتابن عم راگرفته بقید انداخت واستقراریافت ودرپنهانی عم زاده رابکشت ودر وقتیکه خبرقتل نادرشاه دربخارا شهرت گرفت اوکارخود را درست نموده بود و مردمان طوعاً اوکرهاً سر باطاعت وی نهاده بودند وچون اوضاع نادری بهم خورد و هرج ومرج درکلیه ایران بود بیرام علیخان هم باستقلال حکومت مرووطراف آنراتصاحب نمودومیانهٔ مرویان وبخارائیان همواره مخاصمه بود وبواسطه شجاعت ودلاوری وچهل هزارسوارآراستهٔ بیرام علیخان غلبه همیشه اهل‌مرورا بود وچون بیرام علیخان آن‌حدود رااز اجانب مصفی نمود بعیش و طرب وشرب مدام اشتغال ولشکررا پراکنده ورخصت خانه داد وقلیلی برای حفظ شهرو خویش بیش نگاه نداشت آنها هم اقتدا به سردار خود نموده دایم مست و از لوازم هوشیاری بی خبر بودند .

امیر بخارا که منهیان داشت واخبارات مرویان را مطلع آمد یکمرتبه بگجان اوزبك با ازبکان برسر بیرامعلی خان شبیخون زدند اورابکشتند وبیرامعلی را ویران ومرورا آتش زدند ودوازده هزارخانواراز مرویان اسیر بردندو مردی درمرو نماند چون به بخارا رسیدند بزرگان قوم هریك رأی زدندیکی گفت این قوم را بواسطه تشیع باید کشت وزنده نگذارد ودیگری نوعی دیگر گفت و بالاخره قرار برآن گرفت که آنچه جزیه از یهود این ملك مرسوم است دومساوی از مروزی بگیرندومدتی براین ذلت بودند تااینکه امیرخوارزم اورکنج با سواری جرار بعزم رزم با امیر بخارا ازآب جیحون گذشت مردمان امیر بخارا صلاح در آن دیدند که مروزیها را سلاح دهند وبمقاتله خان اورکنج فرستند که از هرطرف که کشته شود سود اسلام است .

مروزی‌ها بآن شرط قدم درجنگ نهادند که ذلت جزیه را بردارند وچون طرفین روبرو شده وآتش حرب درگرفت لشکرخوارزم پشت دادند وتاآخرحدود خویش درنگ نکردندو

ازبکان بخارا چون این شجاعت را ازمروزی مشاهده نمودند حکم آزادی آنها را دادند و درحدود بخارا و سمرقند وقرشی ودیگرولایات ماوراءالنهر آنها را پراکنده کرده و آن کسانیکه در این ملك پیروی مذهب جعفری نمایند از نژاد آن قوم میباشند، و رای‌رزین روس براین قرارگرفته که بیرامعلی را چنانکه بودمعمورو آبادنماید نخستین در اجرای قنوات وکاریز کوشیده وعماً قریب :

عادت الانهار فی مجاری‌ها   فـبالیت الشباب یعود یوما

وما ایرانیان را حدنهرجیحون کرد .

جمعه هجدهم درصحرای ریگ‌روان ودشت قبچاق است که باشمند وفرمیرویم لشکر سلم وتوروزحمت امیر تیموردرعبورازدشت کجاوفرسخ بفرسخ آبادی واستاسیون وقراولخانه وسالدات‌امروز کجا.روزی یکمرتبه ظرفهای بزرك آهنین را پر ازآب نموده وبر گردون شمندوفر صدها بسته وبتمام استاسیونهائی که آب گوارا نیست میرسانند و برای کارسازیهم بعضی چاهها دارند ودرفکرهستند بزودی نهری ازجیحون بکشند وهیزم طاق در این‌صحرا بسیاراست وغالب آتش ماشین بخارازآنهاست وبادبانها و علامتها برای مجری باد وحرکت ریگ‌روان نصب است و بعضی جاها دیده شد که چوب تلگراف نزدیك است ناپدید شود و موکل‌هستندوپاك میکنند.

خلاصه همت واستقامت وابهت این دولت ازاین خط امتدادآهن دراین بیابان معلوم توان نمود وعماً قریب این دشت مشتمل بربلاد بسیارخواهد شد .

اما دشت قبچاق بکسرقاف همان معنی است وبا هم ذکر کردنش جمع دولفت است اگرچه یاد دارم وقتی از طولوزان فرانسوی حکیم باشی شاه شهید شنیدم که میگفت تاریخ دشت را خوانده‌ام و قبچاق بزبان اهل آنجا درخت میان خالی راگویند و درآن درخت مسکن میگرفتندآن دشت را بقبچاق وصف نمودند .

خلاصه درحبیب‌السیرودرسفرامیر تیموربدشت مینویسد عرض‌آن سیصد فرسخ وطولش ششصد فرسخ است وبعضی طول وعرض را پانصد وسیصد گفته‌اند و حدودش را چنین نوشته حد مغرب بجرجان وبحرخزر وحد مشرق بولایت سقسین و از شمال بملك روس و بلغار منتهی وازجنوب بخوارزم وتوران متصل است سکنه‌آنجا چادرنشین ازترکمان صاین‌خانی وجوجی ومغول وتاتاروقزاق وقلماق و هریك ازاینها شعب عدیده شده‌اند و قلیلی بلاد و وامصاردرآنجا هست وزنان خوش صورت بسیارومردمان فتنه انگیزشروربی‌شماردارد .

سه ساعت بغروب مانده واردچهارجوشده استاسیون خوبی دارد و شهریکفرسخ کنار است ازخط شمند وفراول حد توران است وآرش‌پهلوان معروف و تیرانداز مشهور تعیین حد توران وایران رود جیحون را قرارداد معلوم میشود امین بوده و با علم و مهندس نه

مثل معاصرین وعروضی‌سمرقندی درداستان ویس ورامین گوید :

از آن گویند آرش را کمان‌گیر / که ازآمل بمرو انداخت‌آن‌تیر

دولتشاه سمرقندی گویدآرش برادرزاه تهمورث است .

شیخ ابوعلی سینا گوید که نودیه دهی است دریکفرسنگی مروآمل نام دارد وآن غیر ازآمل مازندران است .

راقم گوید تحقیق آنستکه آمل چنانکه در قاموس و مراصد مذکور است کنار رود جیحون است درغربی‌آن بطریق بخارا ومرووبرای تخفیف‌آمل راآمو نیز گویند و به این بیان‌هم‌شعر نظامی‌عروضی هم تیرآرش ازآمل بمروصحیح شد وحاجت بتأویلات بارده ندارد آب آمویه که رود جیحون باشد ازاینجا گذرد وازشهرهای خوب باصفا وپرباغ‌وبساتین است خربوزه چهارجومعروف است‌وتایکماه بیشترازعیدنوروزگذشته درکمال لطافت دوام دارد ودراین صحرا واطراف مرغ جنگلی وقرقاول فراوان است .

از جمله امکنه خوب چهارجو قدمگاه حضرت علی علیه‌السلام است که معروف به شاه مردان است وکرامات وخوارق‌عادات ازمقام بسیاردیده‌اند وآقا میرزاغفورازمردمان خوب ومهماندوست و سیدی جعفری‌المذهب است .

وازغرایب‌آنکه هوا ابربود وبرای نماز ایستادم اتفاقاً قاضی میگذشت پرسیدم قبله کدام سمت‌است؟ گفت قصدکعبه نما بهرسمت‌که میخواهی نمازبخوان گویا نظرجناب قاضی بتأویل وباطن‌بود که اینما تولوا فثم وجه‌الله والبته در مناط حکم ظاهرنتوان این گفت که فرموده شطرالمسجدالحرام و متحیر بچهار جهت باید نماز بخواند اگرچه‌آقا جمال در حاشیه برشرح لمعه تصورسه جهت بطرزمثلث فرموده علی ای حال جناب قاضی محل حکم متحیررا فتوی داد اما خودش باید رفع تحیر نماید یا باید گفت قاضی هم متحیر بوده یا استغراق داشته .

پلی ازچوب همچون سد سکندربرروی رود جیحون کشیده‌اند ربع فرسخ می‌شود و هرچند حالیه چندان‌آبی نداشت اما معلوم است بهارچه میشود کشتی‌آتشی روس دریمین و یسارپل حاضراست محض احتیاط وسفرنجیبه واورکنج وبحدودکابل رودکرجی بسیار هم بود و شمندوفر بملایمت ازپل گذشت و بماوراءالنهرداخل شد مسافرت ازمرو تا چهارجو مساوی است با مسافت چهارجووبخارا ونیز بعضی جاها ریگ روان دارد. ازهفت استاسیون گذشته که ازآنجمله استاسیون قراگول است‌که یکی از شهرهای بخاراست وارد بخارای روس شده در دوفرسخی بخارای قدیم شهری تازه بنانهاده‌و این موضع نام قدیمش کاگان کاف نخستین عربی ودومین فارسی بروزن ومعنی‌خاقان است .

روزشنبه نوزدهم اول صبح وارد شهرقدیم شده مهمان حاجی عبدالجوادرفیق طریق

منزلش واقع درمحله نوفریب بحوض بالا درسال هزار ودویست ونود و پنج عمارتش تمام شده جای خوبی است و برادر میزبان محمد شریف جـوانی است محبت قرین به زحمات ما مشغول است .

ترجمه بخارا ـ در برهان گوید بخارا بضم اول بر وزن مدارا شهریست مشهور از ماوراءالنهر ومشتق از بخاراست بمعنی بسیارعلم وچون درآنشهرعلما وفضلا بسیار بوده‌اند بنابراین بدین نام موسوم شده است .

ودر کتاب مذکراحباب (۹۷٤) که همین نام تاریخ تألیف است احوال شعرای ماوراءالنهر بعد ازامیرعلی شیروزمان اسکندرخان وعبدالله خان والی ترکستان را نوشته که معاصرشاه عباس ماضی است درآنجا گوید اشتقاق بخارا از بخاراست که بلغت مغان مجمع علم باشدو در اصل نام شهر بمجکث بوده است و بملاحظه اینکه همیشه مجمع افاضل و علماء بوده بخارا گفته‌اند .

واز صاحب کشاف نقل شده که جبرئیل نام او را فاخره گفته بواسطه کثرت شهدا در آن وبرتمام بلاد فخرمیکند روز قیامت .

مسافت زمین بخارا دوازده فرسنگ در دوازده است و اطرافش واسع وهرچه نظر کنند دشت است از اقلیم پنجم و تعلق بزهره دارد و خربوزه آنجا ممکن است کهنه به نو برسانند وابتدای فتح بخارا دراسلام سال پنجاه وچهارازهجرت بودوطولی نکشید که یاغی شدند وسرازاطاعت اسلام باز زدند ودرسال نود ازهجرت دوباره مسلمانان غالب و مرتدان بقتل رسیده وبکلی تسلیم شدند ومسجد جامع درنود وچهارقتل قتیبه بنا نمود و نیزدرآن کتاب این شعررا بخواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی نسبت داده‌اند .

کفی بالمرء عزا و افتخارا ٭ بان قدکان مثواه بخارا

وازکتاب انساب نقل شده که نخستین کسیکه در بخارا سیم زد پادشاهی بود نامش کاما بخارخداه و او سی سال پادشاهی نمود پیش از این در بخارا سودا بگندم و کرباس مینمودند بعد ازآن پادشاه فرمودکه در بخارا سیم زیاده خالص زدند و صورت آن پادشاه درآن سکه نقش کردند واین درزمان خلافت صدیق اکبربود وبااین معامله میکردند تابه روزگارهارون‌الرشید درماه رمضان بسال صد وهشتاد وپنج به حکومت خراسان آمد اهالی بخارا رفته بعرض رسانیدند که مارا سیمی میباید که معامله کنیم و از شهرمابیرون نبرند ودرآن تاریخ نقره عزیزبود ازمردم شهررأی خواست برآن اتفاق کردندکه سیم زنند از شش چیز، چون سیم قدیم که ازپادشاه دربخارا زده بودنداز نقره خالص بود واین عطریفی مخلوط بود سیاه آمد اهل بخا نگرفتند سلطان خشم کرد بکراهت گرفتند و قیمتش شش عطریفی بیك درهم نقره قراریافت. سلطان فن بودکه غیرعطریفی دیگری چیزی نگیریدو

بهای عطریفی چنان شد که یك عدد عطریفی بیکدرم نقره خالص شد وخراج بخارا دویست هزاردرم نقره بود وبچیزی کم یکبارخراج بخارا هزارهزاردرم وشصت وهشت هزار درم و پانصد وشصت و هفت عطریفی رسید .

محمدبن جعفر آورده است که بسال دویست و بیست صد درم نقره پاکیزه به هشتاد وپنج درم بوده وبعد ازآن صد درم نقره خالص بهفتاد درم عطریفی رسید وزرسرخ مثقالی به هفت ونیم عطریفی بوده وهرعطریفی بوزن نیم درم یا بیشتر بوده .

در بستان السیاحه مذکوراست که درتوران شهری بزرگتراز بخارا نیست آبش کم و هوایش درزمستان سرد ودرتابستان فی الجمله گرم درزمین هموار اتفاق افتاده و اطرافش گشاده قریب شصت هزارباب خانه دراوست ونواحی معمور و قرای مشهوره مضافات اوست مسکن طوایف مختلفه ومقتدر اغلب حنفی مذهب وقریب ده هزارخانه شیعه درکمال تقیه‌اند وهزارباب خانه یهودند، مردم شهر بفرس دری گفتگو کنند وتاجیك باشند و ترك زبان نیز بسیارند واهل قرا و دهات نیزفارسی زبان و عموماً بدرویشان مهربانند و الوس وصحرا نشینان قوم ترك وترکمان وازبك وجغتای وترخانند، مدارس وجوامع و خوانق درآنشهر بسیار و دکاکین آراسته واسواق پیراسته وعمارات دلکشا بیشمار، عموماً سفید چهره و از متاع حسن بابهره‌اند غریب نوازوشیعه گدازند ونان بازارش ممتاز واکثرفواکه‌سردسیرش بامتیازاست، جمعی کثیراز فرقه علماوعرفا وشعرا وامرا ازآنجا برخاسته‌اند وبزیور علم و کمال ووجد وحال وجاه وجلال آراسته‌اند کافه مردم بخارا خالی ازادراك نباشند اما به غایت متعصب واهل عناد باشند وظاهرشرع را بعمل آورند واز صورت او نگذرند مناهی و ملاهی درخفیه وپنهانی نیز بسیار بعمل آورند ، انتهی .

راقم گوید بخارا ازشهرهای معروف ومشهورتوران، طولش ازجزایرخالدات یکصد و وهفت درجه وعرضش ازخط استوای چهل درجه، خط قبله‌اش با شیرازانحرافش متحد است وشهرهای کوچك وقرای آباد بسیارومتصل است ودرتواریخ قدیم و حدیث سلاطین آنکشور وبزرگانی که ظهورنموده ثبت است وتعریف آنملك ازحد وصف بیرون است مخصوص مولانا رومی درقصهٔ عاشق صدرجهان فرماید :

این بخارا منبع دانش بود	پس بخاراییست هرکانش بود
پیش شیخی دربخارا اندری	تا بخاری در بخارا ننگری
در بخارا در هنرها بالغی	چون بخارارونهی زوفارغی
ای بخاراعقل افزابوده‌یی	لیکن ازمن عقل ودین بربوده‌یی

ولی از این بیت میرعلی هروی خوش نویس بوی قدح استشمام می‌شود:

سرمن و او وقدم دال ودل من خون شد	تاکه خط من دل خسته چنین موزون شد

طالب من همه شاهان جهانند ولی   در بخارا دلم از بهرمعیشت خون شد

امروزه از اوصاف مردمانیکه درآنجا بوده‌اند جز نامی نمانده واثری پدیدار نیست وازوضع حالیه آنملك وآداب وديدن بوميانش آنچه‌مشاهده گردد درضمن واردات يوميه‌ثبت مينمايد و ليس الخبر كالمعاينة .

يكشنبه بيستم بگرد شهر گردش ومعلومات امروزه آنستكه حصارشهر ازخاك وگل است ومندرس ودورش يكفرسخ ونيم ومشتمل است بردوازده دروازه .

قراگول قدمگاه جناب امام جعفرصادق(ع) بيرون آن محل فيض است .

كلاباد مزارشيخ ابوبكر اسحاق كلابادى وخواجه حسن اندابی بیرون این دروازه است،شیرگران ، تلی‌پاچ یعنی تل گندم ، اوغلن ، امام بمناسبت آنکه‌قبرامام احمدبن‌حفص بیرون است ، سمرقند ، مزار بمناسبت مزارشیخ بهاءالدین نقشبند ، قرشی ، سلاخ‌خانه، نمازگاه جمعه وعیدین،شیخ جلال بمناسبت مزارشیخ جلال که درون شهر روبروی دروازه است و در وسط شهرخیابانی کشیده شده ومیانش نهری است وهر پانزده روز سه روز نوبت آب شهراست که ازآن نهربتمام حوض‌هاکه برجلوخان مساجد است‌آب میرودوآب خوراك تمام اهالی ازآن حیاض است وباین واسطه‌که حیاض سرباز و آب‌ها مشمس است و جداول آب تمیز نیست وديگراسباب احداث امراض ميشود ومرض‌پیو ورشته فراوان است مخصوص تابستان واصل این‌آب نهایت‌گوارا وخوب است وازچشمهٔ زر افشان سمرقند است و سالی مبلغ هشتاد وپنج هزارمنات اجاره‌آب روس میگیرد ،دربنادرفارس وگرمسیراتش نیزاین مرض بسیاراست وسببش همین‌آب برکه‌وآب‌انهاراست.

ازبنای قديم اسلامی‌آنجا منارمسجدی است‌که در وسط شهراست ارتفاعش را شصت زرع‌گویند شمس‌الملوك ملك قليج تفغاج خان ازگماشتگان سلجوقيان ساخته .

دركتاب مزارات بخارا نوشته است بسال پانصد وبيست ودو بنا شده ولی از اهالی شنیدم که تکرارمنار تاریخ‌آن است وشايدمنارمسجد دیگرباشد وموافق‌شماره دیوانی‌سیصد وشصت مسجد ودویست مدرسه‌کلان وخرد دارد وطلاب و مدرسین از ادرار سلطان معیشت نمایند وازعلوم جدید سهل‌است‌که از علوم قدیم هم نمی‌دانند ولی در قرائت‌کلام‌الله خیلی صحیح وفصیح می‌خوانند ودربازارها ازهرصنفی سمتی حجره دارند بانظم نه‌آنکه درهم و برهم باشند وبازارتجارت رواج است.

عمده اجناس که بخارج برند ابریشم وپنبه‌وپوست‌گوسفند وغیره ومتمولین بی‌حد و حساب باشند وفرومایه وسائل اندك ووضع عموم اهالی درتسهیل زندگانی است اعلی‌وادنی جزجمع مال خیالی ندارند ودرامرمأكول باختصاركوشند هركس ازغنی وفقیر اندرونی دارد‌که بهفت دربند محفوظ است اطاق را خانه و خانه را حوالی‌گویند و بیرونی مشتمل

است برمختصرعمارتی وقهوه‌خانه‌که یك عدد قلیان برنجی دارد که درپشت جای‌نی‌سوراخ
است ودروقت‌کشیدن باید دست روی آن سوراخ نهاد ودود قلیان راازهمان سوراخ‌بیرون
کنندتنباکوی‌قرشی‌خوب‌است ولی‌باآنکه همه قلیان‌کشند درپرده کشند ودرراسته وبازارها
رسم نیست ازقضاوت منع است وقلیان راچیلم نامند نوکرو خدمتکار رسم ندارند در خانه
نگاه دارند ازترس مخدرات ولی‌با همه احتیاط سخن بسیاراست ولازمه خطبه‌آمارده عدم
خدارت سنی است طلاب که درآن مدارس غریب ومسافرباشند جوان‌بازی‌مشروع است‌باین
سبب غالب اهالی مسافراند وشراب مثلث ولعب شطرنج مباح دانند و در هرگذری شخصی
سماوری ازآب جوش همیشه حاضروآنرابقال‌گویند وارباب بیوت قدری چای سبزدرقوری
ریخته و قرار معین پول دهند و از آن سماور بیکی آب‌گرفته بخانه برند علی‌الصباح‌با
قرصه نانی با چای سبز بی شیرینی بخورند واین عبارت ازناهارودیگرچیزی نخورند تا
مغرب‌وبهترین‌غذاهای‌شب آنها برنج‌گرده‌وزردك رندیده و شلغم وگاهی هم نخود لپه طبخ
نمایند نامش را قابلی‌گذارند و در وقت مغرب بکشندگوشت را ازاستخوان جداکنند و
استخوان را درظرفی نهاده پیش‌بزرگترنهند،رسم دست شستن ندارند دست چرب‌را بریش
مالند وبگویند فاتحه، بعضی پاکیزه‌ها دست رابا دستمال یاکناردستارخوان پاك‌نمایند مگر
این اوقات‌که مردم ایران بتوران‌آمد وشد نموده‌اند وضع‌آفتابه لگن شدونذرمرسوم‌است
ابداً کلفت درهیچ چیزندارند مهمان باشد یا بیگانه وخویش،توانگرباشد یا درویش .

حکومت بخارا را سمش با روس واسمش در حد معین با امیرعبدالاحد خان حسینی
خلف سلطان مظفرخان ابن نصرالله خان.این طایفه بعد ازقتل نادرشاه روی‌کار آمدند در
القاب سید امیرالحسینی بآن سبب گویندکه مادرش رضویه علویه بوده قریب چهارده سال
است‌که امارت یافته و چهل سال عمرش میباشد و در مذهب امام ابوحنیفه را مقلد است و
بسیارعیاش و خوش‌گذران است .

دراطراف شهرباغات وعمارات بسیار دارد و می‌گویند سوای املاك خاصه و جواهر
یکصد وپنجاه کرورتنکه طلا دارد باآنکه طول وعرض ملکش پنجاه فرسخ به تحدید روس
بیش نیست وسربازوسوار دوازده هزار دارد اگرچه هیچ لازم ندارد وگفتند تا مدتی معین
بواسطه نکاحیکه باقزاق روس‌که نهایت خوش‌صورت بوده نموده تا هفت سال‌نبایددربخارا
بیاید مگرموقتاً دوسه روزی اذن بخواهد وبحسب ظاهرمی‌گویند بواسطه بدی هوای‌بخارا
می‌باشدکه‌آن مؤمنین بی‌امیرباشندوالحق والانصاف هوای‌بخا را یعنی همین شهربد است
زیراکه تمام اطراف شهروداخل شهرقبرستان است و چون زمین بخارا آب‌برآر است کمتر
مکانی است‌که یکذرع بکنند وبآب نرسد وهمیشه درگودالآبها جمع و متعفن است ناچار
اموات رابرتلال و بلندی مصنوعی دفن کنند وهمیشه ناخوشی است ومزابل برفرازبناکنند

که چاه مبال ممکن نباشد .

خلاصه ولیعهد بخارا همیشه درقرشی است ومدارحکومت حالیه چهارر کن‌است میر بالا وبالا بآن جهت گویند که‌بواسطه اینکه زمین‌آب بر آراست‌ارك‌حکومتی راازسنگ‌وآجر بقدر ده ذرع ارتفاع داده‌اند .

لقب میربالا قوشبیگی یعنی وزیراعظم داخله نامش ملا میرزای سبزواری چون‌اسیر ترکمان گردیده ودرزمره عبید بوده‌بمبلغ بیست‌تومان پدرعبدالاحد خان او را خریده و چون‌آثاررشد ودین‌داری ازوی ظاهر بود روز بروز برجاهش افزود تا باین مقام رسید که تمام اختیار ارك حکومت و زوجات سلطنت و مهمات داخله بدست اوست و در مذهب جعفری راسخ ودربخشش وعطای او نقلها کنند .

آستانقلی‌بیك میرپائین امور خارجه بوی راجع است.

میرشب نامش عبدالرحیم بیك معلوم است .

رکن رابع قاضی‌القضات است ودرتحت اوست صاحب‌الدرة الفاروق بقاخان صدور اجرای حدود بدست اوست .

قاضی کلان نامش بدرالدین لقبش نایب امام اعظم دراموردنیوی عمروبن‌العاص‌عصر خویش است چنان با روسیه دمساز وبا امیرساز گاراست که‌گوئی اول مرد سیاسی است، تمام امورات شرعیه‌آن مملکت باوراجع وقضات بهرجانب اوفرستد. گویند سالی‌یك کرور بامیر ازحق قضابندگی کند وقاضی کلان در بیرون دروازه مزار تکیه‌یی ساخته و مدفن والدش همانجاست مشتمل است برشش حجره ودوازده نفرازکوران نابینا ازهردیاردرآنجاساکن وحفظ کلام‌الله می‌نمایندازعجایب آنکه حرکات وسکنات آنهاازصاحبان دیدهٔ بیناهیچ‌متمایز نیست واول ورود که‌آنجا رفتیم همین‌قدر که وارد صحن شدم ازحجره کسی‌آمد وسلام‌کرد ومحلی برای نشستن معین نمود ودیگری چندگرده نان‌آورد ودستار خوان گسترد و یکی سماورآتش وچای طبخ کرد بعد ازمدتها صحبت معلوم شد نابینا هستند و تمام مخارج‌آنها با قاضی است وبرایوان بقعه ابیاتی بخط نستعلیق کتیبه بود نقل می‌نماید :

شاه توران امیر عبدالاحد آنکه نازد باو نگین وسریر
قاضی شرع و خادم اسلام آن مبارك نهاد پاك ضمیر
کرد این بقعه راباین‌خوبی بر سر تربت پدر تعمیر
کیست آسوده اندرین منزل آنکه‌درعهد خودنداشت نظیر
بود قاضی‌القضات‌ولیك نمود منصب خویش با پسر توقیر
بهر تاریخ این خجسته مقام خواستم نکته‌یی کنم‌تحریر
کرد درگوش من مبشرغیب مهبط‌رحمت‌خداتقریر(۱۳۰۹)

قاضی کلان بسیارخوش تقریروتحریروبا اخلاق است . و از دولت سنیه عثمانی‌ذی نشان وگویند نسب بقاضی صدرالشریعه میرساند که درفن شاعری ازاقران وهم‌عصران‌شمس طبسی وخاقانی بوده واین چند بیت ازصدرشریعه بخارا نقل میشود :

برخیز که شمع است و شراب است ومن وتو
آواز خروسان سحر خاست ز هر سو
بر خیز که بر خاست پیاله به یکی پای
بنشین که نشست صراحی به دو زانو
بر خیز از آن پیش که معشوقهٔ شب را
با روز بگیرند و ببرند دو گیسو

چون این قصیده از صدربخارا به خوبی مشهورگشت شمس طبسی‌جواب گفت :

از روی تو چون کرد صبا طره بیکسو — فریاد بر آورد شب غالیه گیسو
از زلف سیاه تو مگر شد گرهی باز — کز مشك بر آورد صبا تعبیه هر سو
آخر دل رنجور مرا چند بر آری — زنجیر کشان تا بسر طاق دو ابرو

دوشنبه بیست و یکم برای تماشای محله‌کلیمیان و هندویان گردش نموده ده هزار کلیمی وسه هزارهندومی‌شوند لباس هریك ممتازاست از مسلمانان،وازتبعه روس ومسیحی معدودی حجره تجارتی دارند ولی عمده دربخارای جدید خانه‌هاوافیس دارند وضع لباس عموم اهالی ازامیرووزیرورعیت وتاجرونوکروفراش وجوان‌بهرمعنی برسرعمامه‌ازرنگهای مختلف‌گذارند وآنرا سله بروزن‌کله‌گویند و از چیت یاالیجه بالوان مختلفه جبه و قبا دارند وزنها نیزبعوض چادرجبه پوشند و پارچه بجای روبند برصورت بندند و درآنملك عبا پوشیدن قبیح دانند زیرا که اهل عبا را خوش‌ندارند و جوراب‌بد باشد مسح‌بپاکشند که شبیه بموزه است بروت یعنی شارب سبلتین بسیاربد دانند وازته مقراض نمایند حتی درویشان وسررا تراشند وگیسوان را قبیح شمارند.

سه شنبه بیست ودوم حمام رفتیم‌گرمابه‌های خوب دارد وبواسطه‌آنکه در خزانه رسم نیست بروندآبش تمیزاست چون بیرون‌آمدیم داستان ملاگوهر روی داد در اول مسافرت بخارا اشارت رفت‌که حاجی رجبعلی فخرالاسلام برادری داشت واسیرترکمان شد و امیر بخارا ابتیاع نموده مردی بافتوت واستعداد بود ترقی‌نموددیوان بیگی‌شد جمعی‌ازمماندین سعایت نمودندکه مالیهٔ امیررا گوهرحیف ومیل‌نموده وحاجی ملارجبعلی درمشهد اندوخته برادررا املاك خریده اورا ازمنصب دیوان بیگی عزل نمودندبعضی دوستان‌نادان‌یادشمنان برادر نشان بعضی طورها صلاح او را دیدند واقدامات نمودکه ذکرش مناسب نباشد لهذا به حبس افتاده و خانه و مایتصرف او به حکم قاضی‌که العبد و ما فی یده کان لمولاه

ضبط شد .

خلاصه خیلی این مطلب موجب توهین خدام جعفری امیر گردید و مروزی‌ها قدری بی‌اعتبارشدند و بزبان بخارائی مروزیها را موری گویند میزبان ما ترسید و گفت فلانی بودن تودرمنزل شاید اسباب حرف شود که جاسوس‌الدیاری ومرابزحمت اندازند لهذا در سرای میرزاکل ساکن و منزل نمائید. عمدةالتجار آقا محمد اسمعیل ابن حاجی عطاءالله مازندرانی‌الاصل‌المشهوربکشمیری بواسطه سابقه‌آشنائی توقف هند درآن سرا حجره‌داشت نگذارد جای دیگرمنزل‌شود مشارالیه را درسخن منظوم طبعی روان است وتخلص‌راحیرت نماید وبعضی ازاشعارآن قدوه اهل محبت درآخرذکرمینماید .

چون مرسوم اهالی‌آنستکه شبهای چهارشنبه را بمزار بهاءالدین میروند ما هم عصر را بیرون دروازه مزاررفته با شش نفررفیق شده ارابه کرایه نموده هرنفریك تنكه نقره که نهصد دینارپول ایران است، تا مقصود يك فرسخ است سمت شمالی مشرقی خیابان است آبادی ودکاکین و باغ وصل است نیم ساعت بغروب وارد شدیم جای بسیارمعمور وآبادی است ازکثرت باغات و زراعت ومحلات وجمعیت .

دستگاه شیخ بهاءالدین محمدبن محمدالبخاری‌النقشبندی از مشاهدمعروفه توران است مشتمل برمسجد ومدرسه وخانقاه ومسافرخانه وطهارت خانه و سایرلوازم بحدکمال است وشیخ را دختری بماند برحسب وصیت بعقد پسر سید شرف‌الدین درآوردند و اولاد دختری شیخ دراینجا بسیارشده‌اند وهمگی‌با اعتبارو باغات وعمارات خوب ومرغوب‌دارند وایشان را خواجه‌گان گویند ودرشب چهارشنبه ازاطراف وجوانب مردمان روی‌توجه بآن آستان دارندوجمعیت غریب شود وجمعی‌تا بصبح احیا دارند ومزارشیخ زیرآسمان‌وسکوی مرتفعی دارد وترجمه شیخ درسلسله نقشبندیه مشروحاً مذکورشد .

چهارشنبه بیست وسیم قاضی شرف‌الدین خطیب امام راتب مسجد بهاءالدین‌اول‌صبح نمازجماعت خواند بعد ازآن سورهٔ مبارکه یاسین راقرائت نمودچنانکه همیشه مرسوم‌است وبعد ازنمازظهرسورهٔ نبأرا وکذلك بعدباقی صلوة خمسه سوره تلاوت نمایندآنوقت‌فاتحه سلامتی را برای امیر و غلبهٔ وی برروس سپس کتاب مثنوی صیقل‌الارواح مولانا را نایب خطیب خواند و این مقرری همه روزه است و جمعی‌هم گوش می‌دهند وگاهی برای بعضی حالی دست می‌دهد .

پنجشنبه بیست وچهارم بعدازنمازعصرکیسه‌یی‌ازسنگ‌ریزه‌مخصوص‌پیش‌خطیب‌نهادند وبهرکس ازحاضرین سه عددبخش‌نمودند دردست گرفته خطیب بعضی ازسوره قرآن‌واسماء الله خواند ودمید وسنگها را جمع ومویزی‌آوردند بجالسین تقسیم شد واین‌ختم بهاءالدین درهرروزپنجشنبه ویکشنبه بهمین کیفیت مقرراست .

از این مجلس برخاستیم برای فاتحه خوانی مزارامیر کلال بخاری‌مرشد بهاءالدین روانه شدیم نیم فرسخ است همه‌آبادی ومحله است مرقدش دروسط باغی‌است واطرافش‌قبور است وعلامتی برمزارش جزچوب بسیار بلند که رسم است در عموم مشاهد اولیا نصب کنند نیست مسجد خوبی هم ساخته‌اند .

اول‌مغرب عود به بهاءالدین نمودیم جمعه بیست وپنجم بعدازنوافل بنای نمازجمعه شد خطبه‌خطیب بعدازرسول و خلفای‌راشدین‌وحسنین(ع) بمدح‌امیرعبدالاحد خان‌رسیدو از آنجمله‌المعصوم بن‌المعصوم امیرالمؤمنین بود وازنماز که فارغ شدیم بقرائت مثنوی شریف محظوظ‌شدند‌خطیب برخاست بخانه‌روانه‌شدراقم بخدمتش‌رفت‌و عرض نمودچندروزی‌است که‌در اینجامهمان‌شما بودیم‌حال‌اراده‌دارد که‌غجدوان‌رودومزارخواجه‌عبدالخالق‌غجدوانی‌رازیارت نمایدواشکالی‌درخطبهٔ‌امروز که‌انشا نمودید‌برای‌درویش‌روی‌داداگررخصت‌است‌عرضه‌دارد که رفع‌نمایندا‌جازه‌داد گفته‌شد که‌شمادروصف‌امیرالمعصوم بن‌المعصوم گفتید‌درصورتیکه‌بزرگان علماء سنت وجماعت درباره انبیاء عصمت قائل نشدند و تخطئة‌الانبیاء نوشتند شما در حق امیربا‌آنکه‌کبائر را عادی است قائل بعصمت شده‌اید در فکرت افتاد و آهسته گفت نسبت به این مؤمنین معصوم است وبلند گفت .

حسین اذا کنت فی بلدة غریباً فعاشر بآدابها

وداع نموده بجانب غجدوان روانه شدیم .

غجدوان درمراصد مذکوراست بضم غین معجمه و سکون جیم وضم دال مهمله و من قراء بخارا .

دربستان‌السیاحه بکسرغین ودال ضبط فرموده و در آنجا مسطوراست ارباب‌وجد وحال ازآنجا ظهورفرموده‌اند و شیخ عبدالخالق غجدوانی مرید خواجه یوسف همدانی و خواجه عطاءالله ازمشایخ سلسله نقشبندیه ازآنجا بوده‌اند .

راقم‌گوید مسافت از بخا را تا غجدوان بیست و پنج میل صحیح است و از جاهای خوب توران ومحل مسرت‌توأمان است واهالی‌همان قسم که دربستان ثبت‌نموده تلفظ‌نمایند دوسه نفرازایرانی درآنجا بتجارت اشتغال دارند واهالی عموماً بعیش وطرب وادای نماز دراول اوقات خمسه روزگارمی گذرانند .

شنبه بیست وششم نیم‌ساعت بغروب‌مانده بحوالی‌بخارادرتکیه فیضیه که نزدیك دروازه مزار شهراست افتاد باغی است ودروسطش عمارت ومسجد وحجراتی‌است و اطرافش قبور موحشه غریبی است درآن حال شخصی آمد اذان‌گفت بعد ازفـراغ سئوال نمودم اسم شما چیست ؟ گفت صوفی وخادم خانقاه فیضیه ونائب متولی. پرسیدم دراین حجرات چراهیچکس نیست ؟ گفت‌درتابستان‌جمعیت فراوان منزل نمایند. گفتم‌امشب را خیال دارد دراین‌خانقاه

صریحاً شب سه شنبه را حکم برؤیت شده باآنکه سه ساعت ونیم تقریباً خروج شعاع را رقم نموده‌اند و حل این اشکال برقاعده‌ایست که در محل خود مبرهن است و اجمالش آنکه حکم برؤیت هلال وخروج شعاع را ملازمه در میان نیست .

حاجی شیخ عبدالحسین طهرانی معروف بحاجی عمو

بعداز فراغ از نماز عید و زیارت آستانه و ملاقات استادی برحسب مواعده بمنزل حاجی شیخ عبدالحسین المعروف بحاجی‌عمو رفتیم . حاجی‌ازطایفه حاجی‌میرزاابوالقاسم کلانتری طهرانی است و اتصال درویشی خود را بمرحوم حاجی ابراهیم خان تبریزی سابق‌الذکرمیرساند. خانه‌اش در بالاخیابان در کوچه مشهور بمقبره است چون‌باغ نادرشاه که مزارش گردیده آنجا بود معروف بکوچه مقبره شده سبحان‌الله آثاری ازباغ ومقبره جز خرابه‌یی که پراز زبیل است نیست و نادرشاهی که ایران‌راازچنگ بیگانگان خلاص نمود وسزاوار است‌که همه نحو آثار ازوی باقی بگذارند نگذارده‌اند .

حاجی میرزا ابوالقاسمخان امین آستان قدس

پنجشنبه سیم جناب سیادت مآب آقای میرزا ابوالقاسمخان امین بنائی آستان فرشته پاسبان بدیدن آمدند و اصرار فرمودند که باید درخلوت‌و بالاخانه صحن مقدس که‌منزل خوبی‌است‌بیائیدوبمانیدقرار براین‌شد. آقای‌امین‌ازنجبای‌هرات وقدوهٔ اخیاراست آنچه در وصفش نویسدکم نوشته. باری درآن خلوت سراچه منزل شد وتا رفتن بخارا و مراجعت و حرکت بسمت طبس مهمان آن ستوده اخلاق بود و درلوازم پذیرائی و ترضیه خاطر فقیر دقیقه فروگذار نفرمود .

شنبه پنجم منزل جناب حاجی‌میرزا محمدرضای واعظ دعوت شده باآنکه‌برف سختی آمده رفتیم بعضی‌هم بودند بعلاوه اطعام ازمقالات خردمندی ایشان‌نیزمتنعم شدیم‌ازآنجمله اسامی مهمان را که برای هریك لفظ مخصوصی دارد بیان فرمود منها ضیف مفضح مهمانی را گویند که بهرکس که برسد گوید منزل فلان شخص مهمان بودم یاهستم اقل ضرریکه برمیزبان وارد گردد دشمن شدن جمعی غیرمدعوین است .

دوشنبه هفتم پاکتی ازجناب مستشارالملك رسید که درعنوان این بیت مرقوم بود :

ای شده ترکیب ز جان نی ز خاك　　　جسمك روحی لك روحی فداك

پس‌ازچند دقیقه خودشان تشریف آورده وساعتی بفیض خدمت‌وصحبت ایشان مسرور بود،جناب حاجی میرزامحمدرضا هم بودند وددرتحقیق معانی‌غریب درمعنی سفتند ازآنجمله الغریب من کان فی‌زمان غیرزمانه و عن بعض‌العارفین الغریب هوالذی لاجنس له والغریب

هوالبعید عن وطنه والغریب من صحب الاجناس یعنی سوی‌الله .

روز شنبه دوازدهم بنای حرکت بسمت بخارا شد .

ای بخارا شاد باش و شاد زی　　　شاه سویت میهمان آید همی

ومناسب حرکت‌ما دراینوقت سرما وبرف ازگدوك قهقهه این بیت است .

چون بخارا میروی دیوانه‌یی　　　لایق زنجیر و زندانخانه‌یی

مختصر لوازمی برداشته از دروازه شمالی شهرمعروف بنوقان بیرون آمده یکفرسخ که پیش آمد بمزار وبقعه و صحن خواجه ربیع بن خثیم رسیده بضم خاءمعجمه بروزن زبیر اززهادی ثمانیه‌است. ترجمه وی‌درکتاب رجال امامیه ضبط است فاتحه خواندیم وگذشتیم کسانیکه هم قافله واهل نافله هستند حاجی عبدالجواد تاجر مروزی‌الاصل بخاری‌الموطن حاجی غلام رضای عطار، آقاسید یوسف طلبه ، آقا میرزا احمد مسکن همگی بخاراست به زیارت آمده‌اند مراجعت مینمایند. مکاری کربلائی تقی یزدی برادرزاده‌اش ابوطالب از قرار هررأس قاطری‌مبلغ‌دوتومان‌تاقهقهه گرفته. امروز را منزل‌مزرعه‌کلکو که‌سه‌فرسخ است قرار شده واین دیه وقف اولاد منجم‌باشی‌است ومشتمل برسی خانواراست وجزوبلوك فرخی برای نماز ظهر وعصر میانه مقدسین تنازع است که وقت خروج ازمشهد مقیم ووقت داخل تکلیف تمام بود زیراکه خطاب آنوقت تعلق گرفت پس نظر بحال تعلق امراست وبعضی حال ادارا ملاحظه مینمایند مسافر است که قصر باید بخواند وبعضی جمع را احوط دانند که اول نماز ظهر تمام و بعدقصروآن وقت عصرتمام وقصر وتحقیق مسئله درجای دیگراست و اقوی قصراست والعلم عندالله .

حاجی رجبعلی مشهدی فخرالاسلام

یکشنبه سیزدهم برف میبارد وبااین حالت شد رحال نمودند یکفرسخ که طی مسافت شد بدست راست وصل بدامنه قریه پرمی نمودار شد اهالی بفتح باء فارسی تلفظ مینمایند ولی بضم بمعنی نوعی از انگور باشد انسب است، خلاصه دیه معمور و آبادی است و حاجی رجبعلی ملقب بفخرالاسلام ساکن مشهد رضوی اهل این قریه است اجمالی ازبدایت‌حالش آنکه دراوقات ترك تازی وترکمان تازی مشارالیه با دوبرادرخودش در حوالی آن قریه بجمع کردن‌بوته وکندن هیزم رفته دوبرادر گرفتار ترکمان گردیده و باسیری بردند و بامیربخارا فروختند ودرآن دستگاه ترقی کردند ملاگوهر دیوان‌بیگی شد وصاحب‌زندگی وبعدازآنکه ملك بخارا وخوارزم جزو مستملکات روس شد وعشق‌آباد اخال و تراکمه را متصرف شدند وابواب آمد و شد ایران بتوران سهل و آسان گردید حاجی مذکور بخارا رفت ملاگوهر دیوان‌بیگی برادر راگرامی داشت ذخایر بیشمار وجواهر بسیاربوی‌بخشید

وبمشهد عود نمود درانذك زمانی صاحب املاك زیاد وخانهها ودکاکین گردیده سفری بمکه مشرف و ائمه عراق را زیارت بدارالخلافه طهران آمد لقب فخرالاسلامی برای خود و مجدالتولیه را برای فرزندش گرفت ودر نهایت آسایش‌الحال در مشهد زندگانی دارد و اما گوهر بیچاره بواسطه اشتهار برادرکه یکمرتبه ازکاه‌کشی به‌کهکشان شد معاندینش در خدمت امیر سعایت نمودند ومقارن ورود ماخبر حبس و زجر اورسید و تا حال تحریر در محبس است اللهم فك کل اسیر ازقرار مذکور صفات خوب دارد واما حاجی معلوم نیست خلاص برادر را بخواهد باحتمال تصرف املاك .

خلاصه یکفرسخی دیگر راندیم قریه رضوان پدیدار شد معموره وباغات خوب دارد ازاینجا ببعد کم‌کم راه سخت وداخل تنگه میشود وبین دوکوه باید رفت،دو فرسخ دیگر قریه کاردی پیدا شد ومنزل نمودند این ده ازحاجی رجبعلی مذکور است .

دوشنبه چهاردهم باید برای قریه خرکی‌شاید خرگاه باشد روانه شد، قریب‌چهار فرسخ میشود دوفرسخ‌که آمدیم دیه جند ونیم فرسخ دیگر دیه ماریش سرراه بود یکفرسخ دیگر بمنزل رسیدیم راهش تمام دره وآب وپست وبلند است وچندین مراتب بایدبآب زد درخانه کربلائی میرزا منزل نمودیم جای خوب وعمارت مرغوب دارد وآب‌جاری. آخوند ملاغلامحسین اهل همین مزرعه وملای همین دهکده است، بخارا درس خوانده و حب وطن اورا بخرکی کشیده .

مرغ دم سوی شهر وسرسوی ده دم آن مرغ از سر آن، به

شب است‌و دررکنار بخاری بایاران بخاری صحبت درمیان است .

بخاری همچو عشاق جگرسوز برای گل‌رخان سوزد شب‌وروز

ولی ادیب صابر ازهمه بهتر گفته :

دراین‌برف‌وسرمادوچیزاست لایق شراب مروق رفیق موافق

سه شنبه پانزدهم برای منزل مسمی به‌خاکستری روانه‌شده چهارفرسخ است‌یکفرسخ عیبی نداشت ازاین ببعد سختی بحدی است‌که اگربلد با ما نبود راه وصول مسدود بود و گدوك وگردنه بحدی مغشوش است‌که ازبرف وبخ خیلی سخت‌گذشت وهمه‌جا پیاده‌میرویم واگر لغزش پا میشد بدره می‌افتادیم‌که عمقش معلوم نیست چون ازآن عقبات رستیم و راه ملایم شد بنای باریدن برف است مالها را آوردند سوارشدیم ای کاش پیاده میرفتیم وچون گرم بودیم و سوار شده برف هم بود روی مال یخ بستیم قریب بهلاکت بودیم. خاکستری جزو حکومت کلات و سرحد با روس حالیه است و تمام آبهای این دره بقهقهه میرود و ترکمان وروسهادرجلگازراعت میکنند مردمانش‌مهربان وغالب کردند درخانه فرودآمدیم زن صاحبخانه‌دلش‌بحال‌من‌رحم‌آمد درحول تنور که‌نان‌می‌پخت‌منزل‌داد‌پوستینی‌آوردو لباس

تر که در بریخ بسته بود بیرون آورد و آب گرمی برای وضو وچای فراهم نموده قدری که آمدیم راحت شویم شخصی در لباس رعیتی بدون علامت انسانی آمدو نشست و گفت نام من سید میرزا و سرحد دار و امین تذکره هستم و این حدود را از امین تذکره کل خراسان اجاره نموده ام در مبلغ سیصد تومان و چون سرما و برف شده عبور نمیشود و ضرر میبرم و مثل گداها بعجز و لابه مبلغ پانزده هزار دینار را زبخارائی ها تکدی نمود، باری با این امورات خائنین دولت معلوم است نتیجه کارما بکجا خواهد رسید .

چهارشنبه شانزدهم باید برویم قهقهه دو فرسخ که راندیم بین الحدین رسیدیم از آثار حد ما جز تخته سنگی نبود واما حد روس عمارت خوب و سربازخانه و قزاقخانه و لوازم ذخیره وآذوقه موجود بقسمی منظم که گویا شخص امپراطور منزل دارد. چون رخصت دخول بواسطه باشبرد حاصل شد روانه شدیم فوراً دیدم یکنفر سوار قزاق روسی مسلح و بسیار خوش سیما وقشنگ با ما بود حقیقت ازنگاه بصورت او برودت هوا را درك نمینمودم افسوس که نه زبان ترکی میدانستم نه روسی، رفیق راه خوشگل بود اما راه بدگل. وارد قهقهه و گمرك خانه شده بنا شد فردا برای اخذ و استرداد باشبرد و اجازه جواز اموال گمرکخانه رفته رئیس بزرگ را ملاقات نمایند .

قهقهه بمعنی خنده بلند است و نام دو موضع است در خراسان یکی نزدیك رادکان و چمن قهقهه آنجا مشهور است ویکی نام همین موضع است که متصرفی روس است وراه خط آهن از دریای خزر وماوراءالنهر الی سمرقند واقصای شرق ازاینجا بگذرد واستاسیون خوبی دارد و باین واسطه شهری خواهد شد مانند عشق آباد وحال قصبه خوبی است وسه سمت آنجا هرچه نظر کنی صحراست وجمعی ازایرانیان قهوه خانه ودکاکین دارند ومجموع مسافت تا مشهد بیست فرسخ است .

پنجشنبه هفدهم اول ظهر ازسیاحت شهر و گمرك فراغت یافته و شمند وفر رسید بلیت گرفته سوارشدیم از اینجا گذشتیم بمختصر استاسیون رسیده پنج دقیقه توقف نمود و رفت استاسیون دوشاخ رسید اینجا هم شهریست وچهارمنزل تا مشهد و گدوك ندارد .

چهچه و مهنه حد روس شده و مشایخ مهنه مگرما را ازاین کمند آهنین نجات دهند ازدوسه استاسیون دیگر گذشتیم بمروشاه جان رسیدیم یکی ازشهرهای خوب روس شده واز مروتا هرات ومشهد واورکنج وبخارا هریك شصت فرسخ است وحقیقت نقطه اهمی است و درواقع چهارسوی خراسان است ومرکز خوارزم وافغانستان وترکستان وسیستان این حدود است بی سبب نبوده که مأمون مدتها در حضرت رضا(ع) در اینجا بوده جای هزار افسوس است شکست مروو گریستن خون ازچشم ایرانیان سزاوار است وبملاحظه حق وطن ترجمهٔ مختصری ازمر و نمودن مناسب است .

درصحاح جوهری است که مرو نام شهری است ودر نسبت بآن مروزی گویند بغیر قیاس والثوب مروی بقیاس ومرو بفتح میم وسکون مهمله درخراسان نام دوموضع است قریب به یکدیگر یکی را مروالرود گویند ودیگررا مروالشاهجان .

قال فی المراصد مروالرود مدینة قریبة من مروالشاهجان بینهما خمسة ایام وهی علی نهر عظیم نسبت الیه و هی اصغر من مروالاخری ثم قال مروالشاهجان هی اشهر مدن خراسان و قصبتها وهی العظمی بینهما و بین نیسابور سبعون فرسخاً وبها نهرالرزیق بتقدیم الراء علی الزای والشاهجان وهما نهران کبیران ینحرفان شوارعها ومنها یسقی اکثر ضیاعها به حملت ام احمد بن حنبل ثم قدمت به بغداد وهو حمل فولد بها ، انتهی.

گویند آن شهر از بناهای طهمورث دیوبند بوده واسکندر رومی در عمارت آن نیز سعی نموده سالها دارالملك ملوك سلاجقه بوده ودرزمان چنگیزخان بقتل عام خراب شد دو کرور و نیم تقریباً عدد مقتولین را نوشته‌اند و در زمان شاهرخ میرزای گورکانی و شاهان صفویه کسوت عمارت پوشید و بعدازانقراض آن دولت بارکان عمارتش خلل رسید ودرزمان آقامحمد خان قهرمان قاجار حکومت بالاستقلال بیرام علیخان را بود ودرآبادی آنجا بسیار کوشید ولی افسوس بتفصیلی که دربیرامعلی گفته آید تمام مرو خراب و اهالی اسیر اوزبکان شده بماوراءالنهر متفرق شدندودر سی سال قبل تقریباً بواسطه نادانی سردارایرانی شکستی عظیم درآن حدود واردآمد وازآن ببعد نفوذ دولت درخراسان روبنقصان نهاد وعلی السلام السلام وامروززور دولت روس نه چندان آن مملکت راآباد نموده وتراکمه را تربیت کرده که به وصف گنجد دورنیست شعبه‌یی ازراه آهن مرو بزودی داخل مشهدآید وخداوند عالم است که سربکجا درآورد .

ارباب فضل و کمال واهل وجد وحال بسیارازآنجا ظهورنموده و مدرسهٔ خان مروی دارالخلافه طهران ازبنای محمد حسین خان مروزی است که از مهاجرین و خوانین آنجا بوده وشرح حالش درتواریخ عهد خاقان مذکوراست قدریکه ازآنجا تجاوز نموده از آب مرغاب عبورنمود .

دربرهان گوید مرغاب بضم میم بروزن سرخاب نام رودخانه‌ایست که از پهلوی مرو شاهجان میگذرد وآنرا مرورود هم میگویند یعنی رودخانهٔ مرو .

در مراصد گوید که مرغاب بغین معجمه ودرآخرباء موحده ازقرای هرات است و نهریست بمروشاهجان ونهریست ببصره .

راقم گوید ونیزنام قریه‌ایست ازکرمان واقع درجبال ونام قریه‌ایست درچهارمنزلی شیرازبراه اصفهان وآنرامشهد مرغاب نامندچند مزرعه مضافات اوست وچون کسی راسگ دیوانه بگیرد بآب آنجا برند وشفا یابد ومزاریست درآنجا گویند مشهد مادرسلیمان بن

داود پیغمبراست وازسنگهای عظیم طرفه بنائی است و این اشتباه است بلکه ملك فارس را ملك سلیمان از آن گویند که جمشید جم را سلیمان گویند و اینجاها آثاری دارد که معلوم است زمان پیشدادیان خیلی معمور بوده است و درذکر بقاع شیرازتحقیقی گفته شد .

وعلی‌الجمله ازمرغاب خراسان مردمان صاحب کمال ظهور نموده استاسیون بیرام علی، اینجا رابیرام علیخان عزالدین لوی قاجار مروزی بنام خود شهری بنا نهاده و پای تخت خود قرارداده بود وارقرارتقریرجمعی مرو زیهاآنستکه چون نادرشاه افشار را در خبوشان کشتند جد امیرعبدالاحد امیرامروزبخارابگروی در اردوی نادری بود درآن شب که واقعهٔ نادرروی داد وهر کس درفکرکاری بودآنهم فرصت نموده فرمانی به نام حکومت بخارا درحق خود وعزل بنی‌عم صادرنمود و مهر نادرشاه را برفرمان زده وهمانشب فرار کرد وخود رابه بخارا رسانید هواخواهان خویش را جمع نمود وفرمان رااظهارداشتابن عم راگرفته بقید انداخت واستقراریافت ودرپنهانی عم زاده رابکشت ودر وقتیکه خبرقتل نادرشاه دربخارا شهرت گرفت اوکارخود را درست نموده بود و مردمان طوعاً اوکرهاً سر باطاعت وی نهاده بودند وچون اوضاع نادری بهم خورد و هرج ومرج درکلیه ایران بود بیرام علیخان هم باستقلال حکومت مرورواطراف آنراتصاحب نمودومیانهٔ مرویان‌وبخارائیان همواره مخاصمه بود وبواسطه شجاعت ودلاوری وچهل هزارسوارآراستهٔ بیرام علیخان غلبه همیشه اهل‌مرورا بود وچون بیرام علیخان آن‌حدود رااز‌اجانب مصفی نمود بعیش و طرب وشرب مدام اشتغال ولشکررا پراکنده ورخصت خانه داد وقلیلی برای حفظ شهرو خویش بیش نگاه نداشت آنها هم اقتدا به سردار خود نموده دایم مست و از لوازم هوشیاری بی خبر بودند .

امیربخاراکه منهیان داشت واخبارات مرویان را مطلع‌آمد یکمرتبه‌بگجان اوزبك با ازبکان برسربیرامعلی‌خان شبیخون زدند اورابکشتند وبیرامعلی را ویران ومروراآتش زدند ودوازده هزارخانوارازمرویان‌اسیربردندو مردی درمرو نماند چون‌به بخارا رسیدند بزرگان قوم هریك رأی زدندیکی گفت این قوم را بواسطه تشیع باید کشت وزنده‌نگذارد ودیگری‌نوعی دیگر گفت و بالاخره قرار برآن گرفت که آنچه جزیه از یهود این‌ملك مرسوم‌است دومساوی از مروزی بگیرندومدتی براین‌ذلت‌بودند تااینکه‌امیرخوارزم‌اورکنج با سواری جراربعزم رزم با امیربخارا ازآب جیحون گذشت مردمان امیربخارا صلاح در آن دیدند که مروزیها را سلاح دهند وبمقاتله خان اورکنج‌فرستندکه از هرطرف که کشته شود سود اسلام است .

مروزی‌ها بآن شرط قدم درجنگ‌نهادندکه ذلت جزیه رابردارندوچون‌طرفین‌رو برو شده وآتش حرب درگرفت لشکرخوارزم‌پشت دادند وتاآخرحدود خویش درنگ‌نکردندو

ازبکان بخارا چون این شجاعت را ازمروزی مشاهده نمودند حکم آزادی آنها را دادند و درحدود بخارا و سمرقند وقرشی ودیگرولایات ماوراءالنهرآنها را پراکنده کرده و آن کسانیکه در این ملك پیروی مذهب جعفری نمایند از نژاد آن قوم میباشند، و رای‌رزین روس براین قرارگرفته که بیرامعلی را چنانکه بودمعمورو آبادنمایدنخستین در اجرای قنوات وکاریز کوشیده وعماً قریب :

عادت الانهار فی مجاری‌ها فـیالیت الشباب یعود یوما

وما ایرانیان را حدنهرجیحون کرد .

جمعه هجدهم درصحرای ریگ‌روان ودشت قبچاق است که باشمند وفرمیرویم لشکر سلم وتورورحمت امیر تیموردرعبورازدشت کجاوفرسخ بفرسخ آبادی واستاسیون وقراولخانه وسالدات‌امروز کجا.روزی یکمرتبه ظرفهای بزرك آهنین را پر ازآب نموده وبرگردون شمندوفر صدها بسته وبتمام استاسیونهائی که آب گوارا نیست میرسانند و برای کارسازیهم بعضی چاهها دارند ودرفکرهستند بزودی نهری ازجیحون بکشند وهیزم طاق در این‌صحرا بسیاراست وغالب آتش ماشین بخارازآنهاست وبادبانها و علامتها برای مجری باد وحرکت ریگ‌روان نصب است و بعضی جاها دیده شد که چوب تلگراف نزدیك است ناپدید شود و موکل‌هستندوپاك میکنند.

خلاصه همت واستقامت وابهت این دولت ازاین خط امتدادآهن دراین‌بیابان معلوم توان نمود وعماً قریب این دشت مشتمل بربلاد بسیارخواهد شد .

اما دشت قبچاق بکسرقاف همان معنی است وبا هم ذکر کردنش جمع دولفت است اگرچه یاد دارم وقتی از طولوزان فرانسوی حکیم باشی شاه شهید شنیدم که میگفت تاریخ دشت را خوانده‌ام و قبچاق بزبان اهل آنجا درخت میان خالی راگویند و درآن درخت مسکن میگرفتندآن دشت را بقبچاق وصف نمودند .

خلاصه درحبیب‌السیرودرسفرامیر تیموربدشت مینویسد عرض‌آن سیصد فرسخ وطولش ششصد فرسخ است وبعضی طول وعرض را پانصد وسیصد گفته‌اند و حدودش را چنین نوشته حد مغرب بجرجان وبحرخزر وحد مشرق بولایت سقسین و از شمال بملك روس و بلغار منتهی وازجنوب بخوارزم وتوران متصل است سکنه‌آنجا چادرنشین ازترکمان صاین‌خانی وجوجی ومغول وتاتاروقزاق وقلماق و هریك ازاینها شعب عدیده شده‌اند و قلیلی بلاد و امصاردرآنجا هست وزنان خوش صورت بسیارومردمان فتنه انگیزشروربی‌شماردارد .

سه ساعت بغروب مانده واردچهارجوشده استاسیون خوبی دارد و شهریکفرسخ کنار است ازخط شمند وفراول حد توران است وآرش‌پهلوان معروف و تیرانداز مشهور تعیین حد توران وایران رود جیحون را قرارداد معلوم میشود امین بوده و با علم و مهندس نه

مثل معاصرین وعروضی سمرقندی درداستان ویس ورامین گوید :

از آن گویند آرش را کمان گیر | که از آمل بمرو انداخت آن تیر

دولتشاه سمرقندی گوید آرش برادرزاه تهمورث است .

شیخ ابوعلی سینا گوید که نودیه دهی است در یکفرسنگی مروآمل نام دارد وآن غیر ازآمل مازندران است .

راقم گوید تحقیق آنستکه آمل چنانکه در قاموس و مراصد مذکور است کنار رود جیحون است درغربی آن بطریق بخارا ومرو وبرای تخفیف آمل راآمو نیز گویند و به این بیان هم شعر نظامی عروضی هم تیرآرش ازآمل بمروصحیح شد وحاجت بتأویلات بارده ندارد آب آمویه که رود جیحون باشد ازاینجا گذرد وازشهرهای خوب باصفا وپرباغ وبساتین است خربوزه چهارجو معروف است وتا یکماه بیشتر ازعید نوروز گذشته درکمال لطافت دوام دارد ودراین صحرا واطراف مرغ جنگلی وقرقاول فراوان است .

از جمله امکنه خوب چهارجو قدمگاه حضرت علی علیه السلام است که معروف به شاه مردان است وکرامات وخوارق عادات ازمقام بسیار دیده اند وآقا میرزاغفور ازمردمان خوب ومهماندوست و سیدی جعفری المذهب است .

وازغرایب آنکه هوا ابربود وبرای نماز ایستادم اتفاقاً قاضی میگذشت پرسیدم قبله کدام سمت است؟ گفت قصد کعبه نما بهرسمت که میخواهی نمازبخوان گویا نظرجناب قاضی بتأویل وباطن بود که اینما تولوا فثم وجه‌الله والبته در مناط حکم ظاهر نتوان این گفت که فرموده شطرالمسجدالحرام و متحیر بچهار جهت باید نماز بخواند اگرچه‌آقا جمال در حاشیه برشرح لمعه تصورسه جهت بطرز مثلث فرموده علی ای حال جناب قاضی محل حکم متحیررا فتوی داد اما خودش باید رفع تحیر نماید یا باید گفت قاضی هم متحیر بوده یا استغراق داشته .

پلی ازچوب همچون سد سکندر برروی رود جیحون کشیده اند ربع فرسخ می‌شود و هرچند حالیه چندان آبی نداشت اما معلوم است بهارچه میشود کشتی آتشی روس دریمین و یسارپل حاضراست محض احتیاط وسفر نجبیه واور کنج وبحدود کابل رود کرجی بسیار هم بود و شمندوفر بملایمت ازپل گذشت و بماوراءالنهرداخل شد مسافرت ازمرو تا چهارجو مساوی است با مسافت چهارجو وبخارا ونیز بعضی جاها ریگ روان دارد. ازهفت استاسیون گذشته که ازآنجمله استاسیون قراکول است که یکی از شهرهای بخاراست وارد بخارای روس شده در دوفرسخی بخارای قدیم شهری تازه بنانهاده‌و این موضع نام قدیمش کاگان کاف نخستین عربی ودومین فارسی بروزن ومعنی خاقان است .

روزشنبه نوزدهم اول صبح وارد شهرقدیم شده مهمان حاجی عبدالجوادرفیق طریق

منزلش واقع درمحله نوفریب بحوض بالا درسال هزار ودویست ونود و پنج عمارتش تمام شده جای خوبی است و برادر میزبان محمد شریف جـوانی است محبت قرین به زحمات ما مشغول است .

ترجمه بخارا ـ در برهان گوید بخارا بضم اول بر وزن مدارا شهریست مشهور از ماوراءالنهر ومشتق از بخاراست بمعنی بسیارعلم وچون درآنشهرعلما وفضلا بسیار بوده‌اند بنابراین بدین نام موسوم شده است .

ودر کتاب مذکراحباب (۹۷٤) که همین نام تاریخ تألیف است احوال شعرای ماوراءالنهر بعد ازامیرعلی شیروزمان اسکندرخان وعبدالله خان والی ترکستان را نوشته که معاصرشاه عباس ماضی است درآنجا گوید اشتقاق بخارا از بخاراست که بلغت مغان مجمع علم باشد و در اصل نام شهر بمجکث بوده است و بملاحظه اینکه همیشه مجمع افاضل و علماء بوده بخارا گفته‌اند .

واز صاحب کشاف نقل شده که جبرئیل نام او را فاخره گفته بواسطه کثرت شهدا در آن وبرتمام بلاد فخرمیکند روز قیامت .

مسافت زمین بخارا دوازده فرسنگ در دوازده است و اطرافش واسع وهرچه نظر کنند دشت است از اقلیم پنجم و تعلق بزهره دارد و خربوزه آنجا ممکن است کهنه به نو برسانند وابتدای فتح بخارا دراسلام سال پنجاه وچهارازهجرت بودوطولی نکشید که یاغی شدند وسرازاطاعت اسلام باز زدند ودرسال نود ازهجرت دوباره مسلمانان غالب و مرتدان بقتل رسیده وبکلی تسلیم شدند ومسجد جامع درنود وچهارقتل قتیبه بنا نمود و نیزدرآن کتاب این شعررا بخواجه شمس الدین حافظ شیرازی نسبت داده‌اند .

کفی بالمرء عزا و افتخارا بان قدکان مثواه بخارا

وازکتاب انساب نقل شده که نخستین کسیکه در بخارا سیم زد پادشاهی بود نامش کاما بخارخداة و او سی سال پادشاهی نمود پیش از این در بخارا سودا بگندم و کرباس مینمودند بعد ازآن پادشاه فرمود که در بخارا سیم زیاده خالص زدند و صورت آن پادشاه درآن سکه نقش کردند واین درزمان خلافت صدیق اکبربود وبااین معامله میکردند تابه روزگارهارون الرشید درماه رمضان بسال صد وهشتاد وپنج به حکومت خراسان آمد اهالی بخارا رفته بعرض رسانیدند که مارا سیمی میباید که معامله کنیم و از شهرمابیرون نبرند ودرآن تاریخ نقره عزیزبود ازمردم شهررأی خواست برآن اتفاق کردند که سیم زنند از شش چیز، چون سیم قدیم که ازپادشاه دربخارا زده بودندازنقره خالص بود واین عطریفی مخلوط بود سیاه آمد اهل بخا نگرفتند سلطان خشم کرد بکراهت گرفتند و قیمتش شش عطریفی بیك درهم نقره قراریافت. سلطان فن بود که غیرعطریفی دیگری چیزی نگیریدو

بهای عطریفی چنان شد که یك عدد عطریفی بیکدرم نقره خالص شد وخراج بخارا دویست هزاردرم نقره بود وبچیزی کم یکبارخراج بخارا هزارهزاردرم وشصت وهشت هزار درم و پانصد وشصت و هفت عطریفی رسید .

محمدبن جعفرآورده است که بسال دویست و بیست صد درم نقره پاکیزه به هشتاد وپنج درم بوده وبعد ازآن صد درم نقره خالص بهفتاد درم عطریفی رسید وزرسرخ مثقالی به هفت ونیم عطریفی بوده‌وهرعطریفی بوزن نیم درم‌یا بیشتربوده .

دربستان السیاحه مذکوراست که درتوران شهری بزرگتراز بخارا نیست آبش کم و هوایش درزمستان سرد ودرتابستان فی‌الجمله گرم درزمین هموار اتفاق افتاده و اطرافش گشاده قریب شصت هزارباب خانه دراوست ونواحی معمور و قرای مشهوره مضافات اوست مسکن طوایف مختلفه ومقتدر اغلب‌حنفی مذهب وقریب ده هزارخانه شیعه درکمال‌تقیه‌اند وهزارباب خانه یهودند، مردم شهربفرس دری گفتگو کنند وتاجیك باشند و ترك زبان نیز بسیارند واهل قرا و دهات نیزفارسی زبان و عموماً بدرویشان مهربانند و الوس وصحرا نشینان قوم ترك وترکمان وازبك وجغتای وترخانند، مدارس وجوامع و خوانق درآنشهر بسیار و دکاکین‌آراسته واسواق پیراسته‌وعمارات دلکشا بیشمار، عموماً سفید چهره و از متاع حسن بابهره‌اند غریب نوازوشیعه‌گدازند ونان بازارش ممتاز واکثرفواکه‌سردسیرش بامتیازاست، جمعی کثیرازفرقه علماوعرفا وشعرا وامرا ازآنجا برخاسته‌اند وبزیور علم و کمال ووجد وحال وجاه وجلال‌آراسته‌اند کافه مردم بخارا خالی ازادراك نباشند اما به غایت متعصب واهل عناد باشند وظاهرشرع را بعمل‌آورند واز صورت او نگذرند مناهی و ملاهی درخفیه وپنهانی نیزبسیاربعمل‌آورند ، انتهی .

راقم گوید بخارا ازشهرهای‌معروف‌ومشهورتوران، طولش ازجزایرخالدات یکصد و وهفت درجه وعرضش ازخط استوای چهل درجه، خط قبله‌اش با شیرازانحرافش متحد است وشهرهای کوچك وقرای‌آباد بسیارومتصل است ودرتواریخ قدیم و حدیث سلاطین‌آنکشور وبزرگانی که ظهورنموده ثبت است وتعریف‌آنملك ازحد وصف بیرون است مخصوص مولانا رومی درقصهٔ عاشق صدرجهان فرماید :

این بخارا منبع دانش بود	پس بخاراییست‌هرکانش بود
پیش شیخی دربخارا اندری	تا بخاری در بخارا ننگری
در بخارا در هنرها بالغی	چون بخاراونهی زوفارغی
ای بخاراعقل افزابوده‌یی	لیکن‌ازمن‌عقل‌ودین‌بربوده‌یی

ولی‌از این بیت میرعلی هروی خوش نویس بوی قدح استشمام می‌شود:

سرمن و او وقدم دال‌ودل‌من خون شد	تاکه خط من‌دل‌خسته چنین موزون‌شد

طالب من همه شاهان جهانند ولی   در بخارا دلم از بهرمعیشت خون شد

امروزه از اوصاف مردمانیکه درآنجا بوده‌اند جز نامی نمانده واثری پدیدار نیست وازوضع حالیه آنملك وآداب وديدن بوميانش آنچه‌مشاهده گردد درضمن واردات يوميه‌ثبت مینماید و لیس الخبر کالمعاینة .

یکشنبه بیستم بگرد شهر گردش ومعلومات امروزه آنستکه حصارشهر ازخاك وگل است ومندرس ودورش يكفرسخ ونيم ومشتمل است بردوازده دروازه .

قراگول قدمگاه جناب امام جعفرصادق(ع) بیرون آن محل فیض است .

کلاباد مزارشیخ ابوبکراسحاق کلابادی وخواجه حسن اندابی بیرون این دروازه است،شیرگران ، تلی‌پاچ یعنی‌تل گندم ، اوغلن ، امام بمناسبت آنکه قبرامام احمدبن‌حفص بیرون است ، سمرقند ، مزار بمناسبت مزارشیخ بهاءالدین نقشبند ، قرشی ، سلاخ‌خانه، نمازگاه جمعه وعیدین،شیخ جلال بمناسبت مزارشیخ جلال که درون شهر روبروی دروازه است و در وسط شهرخیابانی کشیده شده ومیانش نهری است وهر پانزده روز سه روز نوبت آب شهراست که ازآن نهر بتمام حوض‌ها که برجلوخان مساجد است آب میرودوآب خوراك تمام اهالی ازآن حیاض است وباین واسطه که حیاض سرباز و آب‌ها مشمس است و جداول آب تمیز نیست ودیگراسباب احداث امراض میشود ومرض‌پیو ورشته فراوان است مخصوص تابستان واصل این‌آب نهایت‌گوارا وخوب است وازچشمهٔ زر افشان سمرقند است و سالی مبلغ هشتاد وپنج هزارمنات اجاره‌آب روس میگیرد ،دربنادرفارس وگرمسیراتش نیزاین مرض بسیاراست وسببش همین‌آب برکه‌وآب‌انباراست.

ازبنای قدیم اسلامی‌آنجا منارمسجدی است‌که در وسط شهراست ارتفاعش را شصت ذرع‌گویند شمس‌الملوك ملك قلبج تفغاج خان ازگماشتگان سلجوقیان ساخته .

درکتاب مزارات بخارا نوشته است بسال پانصد وبیست ودو بنا شده ولی از اهالی شنیدم‌که تکرارمنار تاریخ‌آن است وشایدمنارمسجد دیگرباشد وموافق‌شماره دیوانی‌سیصد وشصت مسجد ودویست مدرسه‌کلان وخرد دارد وطلاب و مدرسین از ادرار سلطان معیشت نمایند وازعلوم جدید سهل‌است‌که از علوم قدیم هم نمی‌دانند ولی در قرائت کلام‌الله خیلی صحیح وفصیح می‌خوانند ودربازارها ازهرصنفی سمتی حجره دارند بانظم نه‌آنکه درهم و برهم باشند وبازارتجارت رواج است.

عمده اجناس‌که بخارج برند ابریشم وپنبه‌وپوست‌گوسفند وغیره ومتمولین بی‌حد و حساب باشند وفرومایه وسائل اندك ووضع عموم اهالی درتسهیل زندگانی است اعلی‌وادنی جزجمع مال خیالی ندارند ودرامرمأکول باختصارکوشند هرکس ازغنی وفقیر اندرونی داردکه بهفت دربند محفوظ است اطاق را خانه و خانه را حوالی‌گویند و بیرونی مشتمل

است برمختصرعمارتی وقهوه‌خانه‌که یك عدد قلیان برنجی داردکه درپشت جای نی‌سوراخ است ودروقت‌کشیدن باید دست روی آن سوراخ نهاد ودود قلیان راازهمان سوراخ‌بیرون کنندتنباکوی‌قرشی‌خوب‌است ولی‌باآنکه همه قلیان‌کشند درپرده‌کشند ودرراسته وبازارها رسم نیست ازقضاوت منع است وقلیان راچیلم نامند نوکرو خدمتکار رسم ندارند در خانه نگاه دارند ازترس مخدرات ولی‌با همه احتیاط سخن بسیاراست ولازمه خطبه‌آمارده عدم خدارت سنی است طلاب‌که درآن مدارس غریب ومسافر باشند جوان‌بازی‌مشروع است‌باین سبب غالب اهالی مسافراند وشراب مثلث ولعب شطرنج مباح دانند و در هرگذری شخصی سماوری ازآب جوش همیشه حاضروآنرابقال‌گویند وارباب بیوت قدری چای سبزدرقوری ریخته و قرار معین پول دهند و از آن سماور بیکی آب‌گرفته بخانه برند علی‌الصباح با قرصه نانی با چای سبز بی شیرینی بخورند واین عبارت ازناهارودیگرچیزی نخورند تا مغرب‌وبهترین‌غذاهای‌شب آنها برنج‌گرده‌وزردك رندیده و شلغم وگاهی هم نخود لپه طبخ نمایند نامش را قابلی‌گذارند و در وقت مغرب بکشندگوشت را ازاستخوان جداکنند و استخوان را درظرفی نهاده پیش‌بزرگتر نهند،رسم دست شستن ندارند دست چرب‌را بریش مالند وبگویند فاتحه، بعضی پاکیزه‌ها دست رابا دستمال یاکناردستارخوان پاك‌نمایند مگر این اوقات‌که مردم ایران بتوران‌آمد وشد نموده‌اند وضع‌آفتابه لگن شدونذرمرسوم‌است ابداً کلفت درهیچ چیزندارند مهمان باشد یا بیگانه وخویش،توانگرباشد یا درویش .

حکومت بخارا را سمش با روس واسمش در حد معین با امیرعبدالاحد خان حسینی خلف سلطان مظفرخان ابن نصرالله خان.این طایفه بعد ازقتل نادرشاه روی‌کار آمدند در القاب سید امیرالحسینی بآن سبب گویندکه مادرش رضویه علویه بوده قریب چهارده سال است‌که امارت یافته و چهل سال عمرش میباشد و در مذهب امام ابوحنیفه را مقلد است و بسیارعیاش و خوش‌گذران است .

دراطراف شهرباغات وعمارات بسیار دارد و می‌گویند سوای املاك خاصه و جواهر یکصد وپنجاه‌کرورتنکه طلا دارد باآنکه طول وعرض ملکش پنجاه فرسخ به تحدید روس بیش نیست وسربازوسوار دوازده هزار دارد اگرچه هیچ لازم ندارد وگفتند تا مدتی معین بواسطه نکاحیکه باقزاق روس‌که نهایت خوش‌صورت بوده نموده تا هفت سال‌نبایددربخارا بیاید مگرموقتاً دوسه روزی اذن بخواهد وبحسب ظاهرمی‌گویند بواسطه بدی هوای‌بخارا می‌باشدکه‌آن مؤمنین بی‌امیرباشندوالحق والانصاف هوای‌بخا را یعنی همین شهر بد است زیراکه تمام اطراف شهروداخل شهرقبرستان است و چون زمین بخارا آب‌برآر است کمتر مکانی است‌که یکذرع بکنند وبآب نرسد وهمیشه درگودال‌آبها جمع و متعفن است ناچار اموات رابرتلال و بلندی مصنوعی دفن کنند وهمیشه ناخوشی است ومزابل برفرازبناکنند

که چاه مبال ممکن نباشد .

خلاصه ولیعهد بخارا همیشه درقرشی است ومدارحکومت حالیه چهارر کن است میر بالا وبالا بآن جهت گویند که بواسطه اینکه زمین آب بر آراست ارك حکومتی راازسنگ وآجر بقدر ده ذرع ارتفاع داده‌اند .

لقب میربالا قوشبیگی یعنی وزیراعظم داخله نامش ملا میرزای سبزواری چون اسیر ترکمان گردیده ودرزمره عبید بوده بمبلغ بیست تومان پدرعبدالاحد خان او را خریده و چون آثاررشد ودین‌داری ازوی ظاهر بود روز بروز برجاهش افزود تا باین مقام رسید که تمام اختیار ارك حکومت و زوجات سلطنت و مهمات داخله بدست اوست و در مذهب جعفری راسخ ودربخشش وعطای او نقلها کنند .

آستانقلی بیك میرپائین امور خارجه بوی راجع است.

میرشب نامش عبدالرحیم بیك معلوم است .

رکن رابع قاضی‌القضات است ودرتحت اوست صاحب‌الدرة الفاروق بقاخان صدور اجرای حدود بدست اوست .

قاضی کلان نامش بدرالدین لقبش نایب امام اعظم درامورد نیوی عمروبن‌العاص‌عصر خویش است چنان با روسیه دمساز وبا امیرسازگاراست که گوئی اول مرد سیاسی است، تمام امورات شرعیه‌آن مملکت باوراجع وقضات بهرجانب اوفرستد. گویند سالی‌یك کرور باامیر ازحق قضابندگی کند وقاضی کلان در بیرون دروازه مزار تکیه‌یی ساخته و مدفن والدش همانجاست مشتمل است برشش حجره ودوازده نفرازکوران نابینا ازهردیاردرآنجاساکن وحفظ کلام‌الله می‌نمایندازعجایب آنکه حرکات وسکنات آنهاازصاحبان دیدهٔ بیناهیچ‌متمایز نیست واول ورودکه‌آنجا رفتیم همین‌قدر که وارد صحن شدم ازحجره کسی‌آمد وسلام‌کرد ومحلی برای نشستن معین نمود ودیگری چندگرده نان‌آورد ودستار خوان گسترد و یکی سماورآتش وچای طبخ‌کرد بعد ازمدتها صحبت معلوم شد نابینا هستند و تمام مخارج آنها با قاضی است وبرایوان بقعه ابیاتی بخط نستعلیق کتیبه بود نقل می‌نماید :

شاه توران امیر عبدالاحد　　آنکه نازد باو نگین وسریر

قاضی شرع و خادم اسلام　　آن مبارك نهاد پاك ضمیر

کرد این بقعه راباین‌خوبی　　بر سر تربت پدر تعمیر

کیست آسوده اندرین منزل　　آنکه‌درعهد خودنداشت نظیر

بود قاضی‌القضات‌ولیك نمود　　منصب خویش با پسر توقیر

بهر تاریخ این خجسته مقام　　خواستم نکته‌یی کنم‌تحریر

کرد درگوش من مبشرغیب　　مهبطرحمت‌خداتقریر(۱۳۰۹)

قاضی کلان بسیارخوش تقریروتحریروبا اخلاق است . و از دولت سنیه عثمانی‌ذی نشان وگویند نسب بقاضی صدرالشریعه میرساند که درفن شاعری ازاقران وهم‌عصران‌شمس طبسی وخاقانی بوده واین چند بیت ازصدرشریعه بخارا نقل میشود :

برخیز که شمع است و شراب است ومن وتو
آواز خروسان سحر خاست ز هر سو

بر خیز که بر خاست پیاله به یکی پای
بنشین که نشنست صراحی به دو زانو

بر خیز از آن پیش که معشوقهٔ شب را
با روز بگیرند و ببرند دو گیسو

چون این قصیده از صدربخارا به خوبی مشهورگشت شمس طبسی‌جواب گفت :

از روی تو چون کرد صبا طره بیکسو — فریاد بر آورد شب غالیه گیسو
از زلف سیاه تو مگر شد گرهی باز — کز مشك بر آورد صبا تعبیه هر سو
آخر دل رنجور مرا چند بر آری — زنجیر کشان تا بسر طاق دو ابرو

دوشنبه بیست و یکم برای تماشای محله کلیمیان و هندویان گردش نموده ده هزار کلیمی وسه هزارهندومی‌شوند لباس هریك ممتازاست از مسلمانان،وازتبعه روس ومسیحی معدودی حجره تجارتی دارند ولی عمده دربخارای جدید خانه‌هاوافیس دارند وضع لباس عموم اهالی ازامیروزیرورعیت وتاجرونوکروفراش وجوان‌پهرمعنی برسرعمامه‌ازرنگهای مختلف گذارند وآنرا سله بروزن کله‌گویند و از چیت یاالیجه بالوان مختلفه جبه و قبا دارند وزنها نیزبعوض چادرجبه پوشند و پارچه بجای روبند برصورت بندند و درآنملك عبا پوشیدن قبیح دانند زیرا که اهل عبا را خوش‌ندارند و جوراب‌بد باشد مسح‌بپاکشند که شبیه بموزه است بروت یعنی شارب سبلتین بسیاربد دانند وازته مقراض نمایند حتی درویشان وسررا تراشند وگیسوان را قبیح شمارند.

سه شنبه بیست ودوم حمام رفتیم گرمابه‌های خوب دارد وبواسطه‌آنکه در خزانه رسم نیست بروندآبش تمیزاست چون بیرون‌آمدیم داستان ملاگوهر روی داد در اول مسافرت بخارا اشارت رفت‌که حاجی رجبعلی فخرالاسلام برادری داشت واسیرترکمان شد و امیر بخارا ابتیاع نموده مردی بافتوت واستعداد بود ترقی‌نموددیوان‌بیگی‌شد جمعی‌ازمماندین سعایت نمودندکه مالیهٔ امیرراگوهرحیف ومیل‌نموده وحاجی ملارجبعلی درمشهد اندوخته برادررا املاك خریده اورا ازمنصب دیوان بیگی عزل نمودندبعضی دوستان‌نادان‌یادشمنان برادر نشان بعضی طورها صلاح او را دیدند واقدامات نمودکه ذکرش مناسب نباشد لهذا به حبس افتاده و خانه و مایتصرف او به حکم قاضی‌که العبد و ما فی یده کان لمولاه

ضبط شد .

خلاصه خیلی این مطلب موجب توهین خدام جعفری امیر گردید و مروزی‌ها قدری بی‌اعتبارشدند و بزبان بخارائی مروزیها را موری گویند میزبان ما ترسید و گفت فلانی بودن تودرمنزل شاید اسباب حرف شود که جاسوس‌الدیاری ومرابزحمت اندازند لهذا در سرای میرزاکل ساکن ؤ منزل نمائید. عمدةالتجار آقا محمد اسمعیل ابن حاجی عطاءالله مازندرانی‌الاصل‌المشهور بکشمیری بواسطه سابقهٔآشنائی توقف هند درآن سرا حجره‌داشت نگذارد جای دیگرمنزل‌شود مشارالیه را درسخن منظوم طبعی روان است وتخلص‌راحیرت نماید وبعضی ازاشعارآن قدوه اهل محبت درآخرذکرمینماید .

چون مرسوم اهالی‌آنستکه شبهای چهارشنبه را بمزار بهاءالدین میروند ما هم عصر را بیرون دروازه مزاررفته با شش نفررفیق شده ارابه کرایه نموده هرنفریك تنکه نقره که نهصد دینارپول ایران است، تا مقصود یك فرسخ است سمت شمالی مشرقی خیابان است آبادی ودکاکین و باغ وصل است نیم ساعت بغروب وارد شدیم جای بسیارمعمور وآبادی است ازکثرت باغات و زراعت ومحلات وجمعیت .

دستگاه شیخ بهاءالدین محمدبن محمدالبخاری‌النقشبندی از مشاهدمعروفه توران است مشتمل برمسجد ومدرسه وخانقاه ومسافرخانه وطهارت خانه و سایرلوازم بحدکمال است وشیخ را دختری بماند برحسب وصیت بعقد پسر سید شرف‌الدین درآوردند و اولاد دختری شیخ دراینجا بسیارشده‌اند وهمگی‌با اعتباروباغات وعمارات خوب ومرغوب‌دارند وایشان را خواجه‌گان‌گویند ودرشب چهارشنبه ازاطراف وجوانب مردمان روی‌توجه بآن آستان داروندحمعیت غریب شود وجمعی‌تابصبح احیا دارند ومزارشیخ زیرآسمان‌وسکوی مرتفعی دارد وترجمه شیخ درسلسله نقشبندیه مشروحاً مذکورشد .

چهارشنبه بیست وسیم قاضی شرف‌الدین خطیب امام راتب مسجد بهاءالدین‌اول‌صبح نمازجماعت خواند بعد ازآن سورهٔ مبارکه یاسین راقرائت نمودچنانکه همیشه مرسوم‌است وبعد ازنمازظهرسورهٔ نبأرا وکذلك بعدباقی صلوة خمسه سوره تلاوت نمایندآنوقت‌فاتحه سلامتی را برای امیر و غلبهٔ وی برروس سپس کتاب مثنوی صیقل‌الارواح مولانا را نایب خطیب خواند و این مقرری همه روزه است ؤ جمعی‌هم گوش می‌دهند وگاهی برای بعضی حالی دست می‌دهد .

پنجشنبه بیست وچهارم بعدازنمازعصر کیسه‌یی‌ازسنگ‌ریزه‌مخصوص‌پیش‌خطیب‌نهادند وبهرکس ازحاضرین سه عددبخش‌نمودند دردست‌گرفته خطیب بعضی ازسوره قرآن‌واسماء الله خواند ودمید وسنگها را جمع ومویزی‌آوردند بجالسین تقسیم شد واین‌ختم بهاءالدین درهرروزپنجشنبه ویکشنبه بهمین کیفیت مقرراست .

از این مجلس برخاستیم برای فاتحه خوانی مزارامیر کلال بخاری مرشد بهاءالدین روانه شدیم نیم فرسخ است همه آبادی ومحله است مرقدش دروسط باغی است واطرافش قبور است وعلامتی برمزارش جزچوب بسیار بلند که رسم است در عموم مشاهد اولیا نصب کنند نیست مسجد خوبی هم ساخته‌اند .

اول مغرب عود به بهاءالدین نمودیم جمعه بیست وپنجم بعدازنوافل بنای نمازجمعه شد خطبه خطیب بعدازرسول و خلفای راشدین وحسنین(ع) بمدح امیر عبدالاحد خان رسیدو از آنجمله المعصوم بن المعصوم امیرالمؤمنین بود وازنمازکه فارغ شدیم بقرائت مثنوی شریف محظوظ شدند خطیب برخاست بخانه روانه شدراقم بخدمتش رفت و عرض نمودچندروزی است که در اینجامهمان شما بودیم حال اراده دارد که غجدوان رودومزارخواجه عبدالخالق غجدوانی رازیارت نمایدواشکالی درخطبهٔ امروز که انشا نمودید برای درویش روی داداگررخصت است عرضه دارد که رفع نمایند اجازه داد گفته شد که شمادروصف امیر المعصوم بن المعصوم گفتید درصورتیکه بزرگان علماء سنت وجماعت درباره انبیاء عصمت قائل نشدند و تخطئة الانبیاء نوشتند شما در حق امیر باآنکه کبائر را عادی است قائل بعصمت شده‌اید در فکرت افتاد و آهسته گفت نسبت به این مؤمنین معصوم است وبلند گفت .

حسین اذا کنت فی بلدة غریباً فعاشر بآدابها

وداع نموده بجانب غجدوان روانه شدیم .

غجدوان درمراصد مذکوراست بضم غین معجمه و سکون جیم وضم دال مهمله و من قراء بخارا .

دربستان السیاحه بکسرغین ودال ضبط فرموده و در آنجا مسطوراست ارباب وجد وحال ازآنجا ظهورفرموده‌اند و شیخ عبدالخالق غجدوانی مرید خواجه یوسف همدانی و خواجه عطاءالله ازمشایخ سلسله نقشبندیه ازآنجا بوده‌اند .

راقم گوید مسافت از بخا را تا غجدوان بیست و پنج میل صحیح است و از جاهای خوب توران ومحل مسرت توأمان است واهالی همان قسم که دربستان ثبت نموده تلفظ نمایند دوسه نفرازایرانی درآنجا بتجارت اشتغال دارند واهالی عموماً بعیش وطرب وادای نماز دراول اوقات خمسه روزگارمی گذرانند .

شنبه بیست وششم نیم ساعت بغروب مانده بحوالی بخارادرتکیه فیضیه که نزدیک دروازه مزار شهراست افتاد باغی است ودروسطش عمارت ومسجد وحجراتی است و اطرافش قبور موحشه غریبی است درآن حال شخصی آمد اذان گفت بعد ازفراغ سؤال نمودم اسم شما چیست ؟ گفت صوفی وخادم خانقاه فیضیه ونائب متولی. پرسیدم دراین حجرات چراهیچکس نیست ؟ گفت درتابستان جمعیت فراوان منزل نمایند. گفتم امشب را خیال دارد دراین خانقاه

بیتوته نماید ممکن است چراغی وهیزمی وفرشی ازموقوفه بدهند، گفت درویش بایدچراغ دلش روشن وبیاد خداگرم و فرشش عرش باشد وروانه شدومادرآن مکان تا صبح نخفتیم واطواری مشاهده نمود .

یکشنبه بیست و هفتم ختم‌السنه وارد شهر شده بسرای میرزا کل وحجرهٔ آقا محمد اسماعیل مذکورحسب‌المعهودورود کرد، چشم‌انتظارش بردر و ازگذارشات مستحضر گردید میگفت‌بالمره دانشمندی ازمردمان ماوراءالنهری‌دوروارباب کمال مهجوراند، آب‌وهوایش گوسفند وپوست پرورانده وآدم با مغز کمتربشمررسانده واز دیروقتی است‌که رویه ازبکی رواج شده وسی سال است‌که روسیه درآنجا جزبرای نفوذ خوددرفکرتربیت‌آنها نیفتاده‌اند اول شب بنابرمعمول زیج میرزا الغ بیك دراینجاتحویل شمس‌است ببرج حمل و اول سال شمسی را معتبردانند اما بعضی رسوم بمعنی مرسوم نیست مگرقصه شیر بدن‌که بجای خود ثبت نماید .

حاجی میرسید سیاح وقت تحویل تاآخرشب نزد ما بود میگفت اهل طهران میباشم ومادرم همدانی است، از نواده‌های‌مرحوم نور علیشاه بوده و میگفت صوت غوك و وزغ از کنارجداول وخواندن‌لك‌لك ازبرمناره خوشتراست ازآوازبلابل، زیراکه‌آنها مژدهٔ وصل بهارده‌ندوبلبلان‌ازهجران‌گل نالند .

دوشنبه بیست و هشتم وغره سال خیرت مال است، بقصد زیارت اهل قبور از دروازه معروف به امام بیرون‌آمده ومیدان اسب فروشان‌هم‌همان نزدیکیست وازجمله قبورمعروفه آن قبرستان‌که دروازه را هم بدان سبب امام نام نهاده‌اند مزاری است و صحن با روحی دارد واهالی اورا امام حاجت‌برآرمیخوانند. روزهای‌جمعه برتربتش گردآیند بر لوحش منقوراست مرقدالشیخ الامام احمدبن حفص العجلی‌البخاری الی آخر.

در کتاب مزارات بخارا چنین نوشته احمدبن جعفربن حفص بن‌الزبرقان بـن عبدالله‌بن العجلی‌الحبرالبخاری. ولادت او درسال یکصدو پنجاه بوده و در همین سال امام شافعی بدنیاآمد وامام ابوحنفیه رفت وفاتش درسال دویست وهفده بوده ودر مسجدیکه در صحن‌آنجا بنا شده این حدیث را بخط خوشی برصفحه نوشته‌اند وبردیوارمعلق است .

قال الصادق علیه‌السلام صاحب‌العزلة متحصن بحصن‌الله و متحرس بحراسته فیاطوبی لمن تفردبه سرأوعلانیة و هویحتاج الـی عشرة خصال علم‌الحق والباطل وتحبب الفقر و اختیارالشدةوالزهد و اغتنام الخلوة والنظرفی‌العواقب و رؤیةالتقصیرفی‌العبادة مع بذل المجهود وترك العجب وکثرةالذلة .

اول ظهربرحسب مواعده بمنزل‌آقا میرزا علی یزدی درسرای‌رشیدیه رفتیم ،رشیدنام پیشاوری ساخته ووقف مدرسه نموده عمدةالنجارآقا میرزا علی خلف الصدق‌مرحوم میرزا

اسکندراست وآن مرحوم درارادت بحاجی محمد کاظم سعادتعلیشاه اصفهانی نهایت اخلاص داشت . بساط تجارت ازیزد باصفهان پهن نمود وهمانجا بعالم باقی شتافت ورنج وخسران سودای خود را یافت .

میرزا اسکندراخوانی داشت که اظهارارادت بسعادت‌علیشاه نیز مینمودند ملاغلامحسین ازفضایل صوری حظی داشت خدایش رحمت کناد، اقا اسدالله شغلش تجارت‌بود، حاجی‌محمد رضا ساکن طهران درسرای‌حاجی ملاعلی سوداگراست وپیری خوش سیر. خلاصه آقا میرزا علی چهارسال متجاوزاست که ازیزد به بخارا آمده وبواسطه حسن سلوك اعتباری داردچای وشیرینی آوردند وضمناً صحبت شد .

ازآلوبخارائی گفتند ازشهرتهای بی اصل‌است ازهرات ومشهد به بخارا حمل‌نمایند ودربخارا این نحونیست وشاید بمناسبت این گفته‌اند که باب بخارا است چنانکه گویند چای مسکووروس وحال‌آنکه ازچین می‌آورند وبعضی گویندآلوبخارا یعنی رافع‌بخار.

درآن انجمن شخصی بود شکرالله نام میگفت اهل شیرازهستم وازمحله اسحاق بیك چند سال درخیابان پائین مشهد مقدس کسبی‌داشتم وبواسطه‌گرانی ازشیرازمادرم بمشهد آمد خرج ازدخل افزود وسرمایه خورده شد گفتم‌بروم بخاراوادعای غبن نمایم که‌فرموده و به‌خال‌هندویش بخشم سمرقند وبخارا را، حال شش ماه است که در این ملك میگردم و فهمیدم غبن با طرف مقابل است‌وبهیچ نمی‌ارزد تا چه رسدبه‌خال هندو،و میربالا و پائین یعنی قوشبیگی وآستانه قلی بیك بالا وپائین شان دیده شد و بواسطه قضیه‌گوهرو حبس او روی ازایرانی درهم‌کشیده‌اند سرگذشت منظومه را خواند وبداهة این بیت راانشانمود :

شکرکن شکری که روی آشنایان دیده یی

دیده‌ات روشن دوباره روی نیکان‌دیده یی .

وضع حالیه بخارا نسبت بمسافران حاجتمند :

زمانیکه روسیه راه بخارا را مفتوح نمودنـد و امنیت بهمرسید جمعی شیاد خودی بآنجا رسانیده ایرانیانی که به‌اسیری در آنجا بفروش رسیده و در خانه‌های‌امرا سرمایه بسیاراندوخته نسبت باهل وطن حسن سلوك مسلوك وباعطای دراهم ودنانیروامتعه بخارائی مسافرین را خوشنود ساختند وبتوسط بعضی‌برای مجاورین ائمه عراق وساکنین مشهدرضا صلات فرستادند واین خبرشهرت یافت وکرم قوشبیگی دراطراف سمرشد همه روزه فوج فوج سائلین بعناوین مختلفه روی بدان صوب نهادندآنچه ارباب استحقاق بودند محروم ماندند وآنچه شیاد بود پولها گرفتند وصرف نامشروع نمودند،مخالفین که در پی فرصت نشسته بودند با قبح وجهی مطلب رابه‌امیر گفتند قوشبیگی محض حفظ مقام خویش دیگر

مسافرین را بخود بارنداد وبیکی‌دو نفر از کسانی که بخیال خودش محل اعتماد و صحیح الاعتقاد میدانست محرمانه سپرد که هر کس از غربا و مسافرین که به بخارا وارد میشوند سراً ازحال‌آنها واقف باش و هر قدر صلاح میدانی اطلاع بده و بآنها برسان و کسی از اغیارنداند .

خلاصه این امینها خائن بودند و باسم مسافر پولها اندوخته و ملکها خریده‌اند و بیچاره مسافران امیدواریا مردند یا بی نیل مرام فرارکردند واهل وطن را بی اعتبار و بسیارشبیه دیدم حال مسافرین بخارا را بحال مسافرین هند .

وقتی بحیدر آباد دکن سیاحت مینمودم بقبرستان بزرگی رسیدم گفتند این مقابر امیدواران ایرانیان است سبحان‌الله وقتی سلاطین آفاق پناه بایرانیان می آوردند و حال چنین شده است که مشاهده میشود .

درسال هزاروپنجاه و سه امام قلیخان پادشاه ترکستان نزد شاه عباس ماضی صفوی آمد ازاول خاك خراسان تا آخرخاك ایران مهمان بود و تمام تدارك مکه معظمه او را موافق شأن سلطنتی مقررفرموده روانه مکه شد .

درسال هزاروپنجاه وهفت امیرمحمدخان بشاه عباس پناه‌آورد که خویشان او بروی تعدی و مملکتش را متصرف شده بودند پادشاه ایران با لشگری آراسته ویرا عودت داد و ملك را بتصرفش فرمود درآورند .

درسال‌هزاروهشتاد عبدالعزیزخان درعهد شاه سلیمان صفوی باصفهان‌آمد ازاولیکه بخاك ایران داخل شده بود مهمان بود تا بمکه معظمه وتدارك بری وبحری ویرا فرمود موافق شأن سلطنتی موجود نمودند .

سه شنبه بیست ونهم بازدید حاجی‌میرسیاح طهرانی‌درسرای قوشبیگی رفته وازآنجا باتفاق روانه سمت دروازه شیرگران شدیم بین حصارتله باج‌قبرستانی است ودرمیانه قبور صحنی است ومزاری درآن میان است میگویند قبرزنده پیل احمد جامی است که این‌اشعار منسوب بآن‌جناب است .

نه درمسجد گذارندم که رندی	نه درمیخانه کین خمارخام است
میان مسجد و میخانه راهیست	غریبم عاشقم آن ره کدام است

وتحقیق آنستکه این مزاریکی ازنواده‌های احمد جامی نامقی است و قبرشیخ جام مشخص است درجام خلاصه همت خواستیم‌واین اشعار که ازفصحای توران شمس‌الدین‌سروی بخارائی گفته و معلق داشته نقل می نماید که درجه ترقیات تورانیان و فضایل تورانیان معلوم باشد .

آمدم بر در گهت یا شیخ جام	از تو میخواهم من دلخسته کام
یعنی از راه مروت ای‌غنی	چشم لطفی جانب من افکنی
گشته‌ام آواره در ملك بخار	حاجتم درخواست کن‌ازکردگار
تا رسم اندر وطن با مدعا	بخشم‌آنگه من به روحت صد دعا

از آنجا بمجلس فاتحهٔ میرزاعبدالرحیم برادرجناب شریعتمدارحاجی‌میرزاعبدالکریم مروزی رفته :

جهان‌بسکه اندوه‌دردست وداغ	نجوید کسی شادمانی سراغ

حاجی میرزا عبدالکریم از علمای شیعهٔ بخارا بشمارآید، عمارت با سلیقه خوب و کتاب خانهٔ مرغوب دارد مدتها در اماکن مشرفه تحصیل نموده و زیارت بیت‌الله و مدینه طیبه را ادراك کرده، اولادی ندارد باآنکه مالیه بکمال دارد واین‌برادرش درسن بیست‌و هفت سالگی تازه داماد شده وروزعید گذشته تحویل بآخرت نمود و بیرون دروازه قراکول نزدیك قدمگاه حضرت صادق (ع) بخاکش سپردند و بملاحظهٔ تسلیت و اشتغال آنجناب بنده رانگاه داشتند وشب را بیتوته شده واین مرثیه‌بخاطررسید :

آه کز جور آسمان گردید	شام محنت صباح یوم العید
از غم مرگ نو جوان عزیز	شیخ عبدالرحیم پاك رشید
خلـف میرزا محمد کـو	بود اعلم بعصر خویش و وحید
صبر ما عاجز از شنیدن شد	بر برادر ز دیدنش چه رسید
خادم شرع و مقتدای انام	حاج عبدالکریم راد حمید
البـلا للـولا بـود آری	چون ولا داشت این بلا بکشید
تا که باشد روان او ببهشت	عمر این قبله گاه باد مزید

چهارشنبه سلخ برای فاتحه‌قبورامیراسماعیل‌وامیرنوح وسایرسلاطین سامانیه‌حرکت نمودیم، درون‌شهر بقرب دروازه میر جلال است اجداد امیر حالیه هم آنجا مـدفون است بسی‌عبرت است که مشاهده میشوند کجایندسامانیان که‌ملك توران رایك جزوازمستملکات روس بینند .

پنجشنبه غره ذی‌القعدة الحرام بنای رفتن بسوی مزار شیخ العالم شیخ سیف‌الدین باخرزی است. باخرزبروزن باورز تاریخ و فانش ازاین بیت معلوم میشود :

بهر تاریخ او ز کلك قضا	مقتدای زمانه‌کرد رقم (۶۵۸)

درسلسله کبرویه ترجمه آنجناب‌مذکورشده وبامرامیرتیمورگورکان بقعه وبارگاهی بسیارعالی برآن ساخته‌اند درسال هفتصدوهشتاد وهشت اولاد و نواده شیخ ومیرعلی‌خطاط

معروف قبورشان همانجاست وکاشیهای قیمتی دارد و بعضی بی انصافان کنده و میفروشند
این مزار بقرب دروازه قرشی بفاصله یك میدان واقع شده باغات وعمارات خوب دارد .

خلاصه اجمالی ازترجمه مولانا میر علی آنکه از سادات حسینی هرات است بمشهد رضوی آمد ازخدمت سلطان علی مشهدی تعلیم گرفت وکوی مسابقت از همگنان ربود عود بهرات نمود سال نهصد وسی وپنج که عبدالله خان ازبك هرات را از تصرف صفویه منتزع نمود میررا درزمره اعیان هرات ببخارافرستاد ودر کتابخانه عبدالعزیزخان پسرعبیدخان بشغل کتابت معذب بود واین قطعه را درآنحال گفته :

عمری‌ازمشق دوتابودقدم‌همچون چنگ — تاکه خط من بیچاره بدین قانون شد
طالب من همه شاهان جهانند ولی — دربخارا جگراز بهر معیشت خون شد
سوخت ازغصه درونم چکنم چون سازم — که مرا نیست ازاین‌شهرره بیرون شد
این بلا برسرم ازحسن خط‌آمدامروز — وه که خط سلسلهٔ پای من مجنون شد

وعاقبت بسال نهصد وچهل وفات یافت و همان موضع مذکور دفن گردید مرقع و قطعه وسایرخطوط وی درربع مسکون بسیاراست وازآنجمله دراین روزگاراین اشعاراست بقلم جلی نوشته و درداراالسیاده بردر دارالحفاظ آستان رضا (ع) نصب نموده :

سلام علی آل طـه و یس — سلام علی آل خیرالنبیین

هفت شعراست ودرآخراسم خود را چنین رقم نموده خادم‌آل علی میرعلی الحسینی واین‌دوبیت‌را درباب تاریخ‌آن بقلم‌متوسط ازهرجانب صفحه پائین دومصراع‌منحرف‌نوشته:

ماندرصفحهٔ ایام‌زمشکین قلمم — یادگاریکه‌بگویندازآن‌اهل قلم
بهرتاریخ مه وسال کتابت‌امروز — دهم ذیقعده کلك‌قضا کردرقم(۸۸۹)

جمعه دوم باید رفت قریه شیربدن یك فرسخ ازشهردوراست ودرآنجا ازامیردوباغ است یکی هفتاد طناب ویکی چهل طناب وهرطنابی عبارت است ازشصت ذرع مربع است ودرآنجا برحسب دأب ودیدن امیرواجداد او ازبعد از تحویل تا پانزده روز از طبقات نوکرواصناف وتجاروهرکس در جای معین چادرها زنند و در وسط هفتاد طناب جمعی از ارباب طرب لیلاونهاراً بساز و نوا پردازند و انصافاً بسیاربد مینوازند موافق هیچ قانون نبود وجوانان مانند خرس میرقصند خاصه باجبه هفت رنگ اما بعضی پیران ریش سفید دیدم‌که برای‌آن جوانان جان میدادند امیرهم عمارت ودستگاه دارد .

واما درچهل طناب مردمان قماربازند واصناف وانواع بردوباخت بنحوآزادی‌است وکشیدن قلیان‌هم‌درآن جشن مباح است. تجاراسلامی وموسوی و هنود هم هر کس مکانی معین دارد وبعضی ازروسیه زن ومرد تیاتروبازی‌گرخانه دارند خالی ازتماشا نیست .

ما مهمان حاجی شرف‌الدین تاجر پیشاوری هستیم نمره اول تجار و پیر و امام اعظم و پیرمردی است با اخلاق و سیاحت نموده ، صرف شیرینی و چای سبز و فامیل یعنی چای سیاه و ناهار نموده بنماز جمعه رفتند شخصی کلیمی که در زمرهٔ مطربان طهران است ده سال میشود بخارا آمده بعنوان طبابت ناپاك غریبی اورا یافتم در منزل حاجی شرف‌الدین بود و حاجی معرفی ویرا نمود که تازه ازاثر صحبت من در نزد قاضی کلان قبول دین حنیف کرده و اسلام آورده و نامش را مهدی نهاده‌اند دو پسر هم دارد یکی یعقوب و دیگری داود است مادر آنها تبعیت شوی خود ننموده و بردین قدیم شوهر باقی است لهذا مسلمین مبلغی ازنقد و خانه و لانه واثاث البیت برای مهدی بذل نمودند و در فکر هستند یکی از خانمهای بخارا را بوی عقد نمایند .

حاجی شرف‌الدین خیلی صادق است واین نومسلمان ازتواریخ و کتب خودشان بی اطلاع نیست گاهی هم عرفانی می‌بافت واشعاری ازمولانا میخواند .

چای عصررا درچادر ملا محمد امین و ملا عبدالحفیظ دعوت داشتیم این دو از تجار مؤمنین ومهاجرین مرو هستند .

واین هنگامه را سیل شیربدن گویند و در روز آخر ازجانب امیر برای معارف که در آنجاها چادر دارند جامه وسله یعنی جبه و عمامه مرحمت شود تفاوت اشخاص را بتفاوت اجناس متمایز کنند، مثلا بحاجی شرف الدین جامه وسله اعزی دهند وباستاد صنف سله و جامهٔ چیت والیجه وهم چنین طلاب وعلما وخدام وحواشی .

یك سیل دیگری است بعد از این سیل که ازمخترعات امیر حالیه است و آنرا سیل ماه وستاره گویند ازدروازه معروف به امام قدریکه دور شدند بباغ وعمارت ماه وستاره میرسند و بهمان قسمها چادر زده جوانان می‌رقصند و پیران با گردن کج کاسه چای سبز بدست گرفته تمنا میکنند که شیرین نمائید یعنی میل کنید که ازلبان شما تبرك شود و اگر آن جوان چنین کاری نمود آن پیرزیاد مسرور گردد وچون خود امیر ازدخول شهر ممنوع است ثواب این سیل را بروح گذشتگان امیر قربت کنند .

سیل سیم سیل ضعیفان است یعنی زنها دسته دسته بعد ازختام آن دو سیل بعنوان زیارت مزارات ازحبس خانه بیرون آیند و مزارات متبرکه بخارا هم حدی ندارد وداد دلی میدهند.

حاجی محمد صادق بخاری مروزی مردی است کهن سـال و غالب بلاد عثمانـی و هندوستان وایران رادیده میگفت زنهای بخارا بسن سی وزیاده برسند سله برسر میگذارند وفیها مارب اخری .

ودیگر آنکه جماعتی ازنان بخارا هستند که آنها را بی بی خلیفه نامند وشغل آنها

نوحه گری است وباین عناوین درتمام خانه‌ها با زنهای نامدارسری وسری دارندوحکایت میکرد قبل ازآنکه ترکستان بچنگ روس افتد وازبکان استقلالی داشتند رسم نبود گوشت گوسفند بخورند بلکه یابوهاییکه از کار افتاده و شترپا شکسته را میخوردند و هم چنین ازاین قبیل ، پنیروروغن رسم نداشتند بلکه قبیح میدانستند بعدازآنکه امنیت بهمرسید و ایرانی وارباب سلیقه آمد وشد نمودند خرد خرد میخواهند شبیه بآدم شوند .

درخاطردارم وقتی تازه روسیها بنای بخارای نو داشتند شخصی ایرانی لباس سفید دربرداشت ونان وپنیرمیخورد ازبکی ازوی پرسید نام توچیست؟ گفت علی. دیگر پرسیدچه مذهب داری؟ گفت اسلام . تعجب نمودوبرفیقش گفت جامه سفید پوشیده نان وپنیرمیخورد و نامش علی است با این وصف میگوید مسلمانم .

شنبه سیم برای ناهاروچای روسی منزل جناب شریعتمدار آقای حاجی میرزاعبدالکریم مذکوردعوت داریم قدری ازاشعارکه از بدایع افکار خودشان بود خواندند شب را منزل جناب حاجی غلام رضاکه ازمشهد مقدس رفیق طریق بوده مدعوبودیم .

یکشنبه چهارم ملا میرخان پارسایف بخارائی بدیدن آمد مردی است سیاحت کرده وسیروتواریخ دیده زبان روسی خوب میداند ومینویسد ودرفروع پیروامام ابوحنفیه وطالب ارباب معارف وصاحب املاك سرای معروف بقوشبیگی وبره ملك اوست ونقد وطلا و نقره بسیاردارد وازهرمقوله سخن درمیان بود ازآنجمله از ناسوت و لاهوت ترجمه شد. ناسوت صیغه مبالغه است بروزن فعلوت مشتق از ناس نیوس نوساً یعنی تـدلوو تحرك و تذبذب و مراد ازآن بشریت است ولاهوت من لاه بلیه‌لها ای احتجب واستترو مراد حقیقت وحدت ساریه است درجمیع اشیاء .

قال الجوهری واما لاهوت فان صح انه من کلام العرب فیکون اشتقاقه من لاه بروزن فعلوت مثل رغبوت ورحموت ولیس بمقلوب .

وراقم را خطاب عزیزان مینمود واصرارداشت که مدتی توقف دربخارا شود وطلاب وسلاك شایق فیض یابی هستند. گفته شدکه مشایخ توران بیشماروسجاده نشینان بسیارهستند بعضی سخنان درقدح آنان گفتند که ذکرش پسند ازادگان نباشد .

شب راآقای آقا سیدآقای قزوینی ساکن خراسان وارض اقدس دعوت نمود وسرای خواجه مدت هفت ماه است بیچاره بامید واری میر بالای بخواری در بخارا میگذراند و شکایت ازجانب میرزا عبدالکریم شریعتمدارداشت که مبلغها تنکه ازمیر بالا بعنوان مسافرین میگیرد ودیناری بکسی نمیدهد ومزید سرمایه تجارت مینماید ودرهرماه دوصد تنکه وهر سه ماه یکدست لباس از قوشبیگی مقرری دارد .

خواجه پاره دوز ابوبکر محمد الاسکاف

دوشنبه پنجم رفتیم بیرون دروازه سلاخ خانه وعیدگاه برای زیارت مقابر، در آنجا مزارخواجه پاره دوزاست الشیخ ابوبکر محمدالاسکاف در سال سیصد وسیزده وفات یافته درطرف شرقی‌آن مزارشیخ سراج الدین خلوتی است از سلسله خلوتیان و در جانب شمال قریب بحوض کاکا مزار شیخ محمود سنبوسه پز است و هر کس بخواهد بمزارات بخارا مستحضر گردد کتابیکه احمدبن محمود ملقب به معین‌الفقراء تألیف نموده مطالعه نماید ازآنجمله مزار ایوب پیغامبررا نشان میدهد و تضعیف این قول در تنکابن مذکور شد و هم چنین جمعی را نوشته که درمزارآنها قدری ازموهای پیغامبراست .

سه شنبه ششم بنای رفتن ببعضی‌شهرهای کوچك‌است که درتصرف‌امیر بخارا گذاشته‌اند ازآنجمله نخشب است .

دربرهان گوید بفتح‌نون‌وشین معجمه بروزن عقرب نام شهری است از ترکستان که آنرا بترکی قرشی خوانند بفتح قاف وسکون را وحکیم‌بن عطاکه بمقنع اشتهارداردمدت دوماه ازچاهی که درنواحی‌آنست ماهی برمی‌آورد که تا قریب چهارفرسخ روشنائی میداد وعربان نخشب را معرب نموده نسف‌گویند وشیخ عزیزنسفی ازعرفاء صاحب تصانیف‌مرید سعدالدین حموی ازآنجا ظهورنموده وپیش ازاین‌شهری بزرگ‌بوده کثیرالاهل ونجم‌ثانی ازسپهداران شاه اسماعیل‌صفوی اهل‌آنجا رابه قتل رسانید تفصیل‌آن درکتب‌تواریخ‌مذکور است والحال قصبه‌ایست‌که مقرولیعهد امیر درآنجاست .

ودربستان‌السیاحه قرش‌بروزن عرش‌ضبط نموده‌وظاهرآیارانسبت دانسته‌والمشهوران یائه‌کیاءالکرسی و دیگرآنکه نسف و قرش را دوشهردانسته و درباب قاف و نون مستقلا هریك را ذکر نموده فلیلاحظ .

ازآن جمله‌کش دربرهان‌گوید بفتح اول وسکون ثانی وآن‌مشهوربشهرسبزگردیده نزدیك نخشب .

درمراصدکش رابفتح اول وتشدید شین ضبط نموده وگوید قریه‌ایست به جرجان و اصفهان ودیگرکش شهرسبزماوراءالنهررا اسم نبرده‌و ظاهرآاین‌کش بتخفیف شین باشد و کشی معروف‌که درکتب رجال نام اوبسیارذکرشده شاید نسبتش بآن باشد .

کرمینه دوازده فرسنگ‌است درمشرق بخارا وشمندوفرازکاکان وبخارای جدید دو ساعت ونیم‌میرود. بلدهٔ خوبی است خواجه صفاهانی‌گوید :

لوحش الله ز آب کرمینه　　　　می جنت شراب کرمینه

در کشف‌اللغات گـوید لوحش الله درمقام تمنی است و مخفف لااوحشنی الله است و خانقاه قاسم شیخ عزیزان دراینجا است واتصال قاسم شیخ عزیزان درسلسله نقشبندیه سبق ذکر یافت و گفته‌اند جنان‌الارض اربعه ابله بصره و غوطة دمشق و سغد سمرقند و شعب بوان بفارس .

سغد مکانیست چو خلد بـرین مردم او خـوب‌تر از حور عین
شاخ بشاخ است درخـتـان او از لـفت الجنـة لـلمتقـین

وقال فی‌المراصد کرمینیه بالفتح والسکون وکسرالمیم ویاء مثناه من‌تحت و نـون مکسوره ویاء اخری مفتوحه خفیفه بلدة من‌نواحی‌الصغد کثیرة‌الشجروالماء بین سمرقندو بخارا وآنچه ازاهالی استماع نمود وشعرخواجه صفاهانی مذکورمعلوم شد یك یاء است نه دویاء ودیگرآنکه گوید سغد بالسین‌وصاد هردوصحیح است.

اوایل شب‌جمعه ازشهر کرمینه باستاسیون‌آمده نیم فرسنگ‌است و بشمندوفرسوار به قرب هشت موضع توقف جزئی نمود که همه‌آبادی وقرای خوب است ودرحقیقت از بخاراتا سمرقند جای غیرآباد دیده نمیشود واز کرمینه که به‌کته‌قرقان برسند استقلال روس است ظاهراً وباطناً ودیگرامیرراحقی نیست .

جمعه نهم اول‌آفتاب وارد استاسیون سمرقند شده .

در سمرقند است قند اما لبش ازبخارا یافت وان شد مذهبش

تابشهرقدیم یکفرسخ است اولابشهراصل‌آباد جدید روس رسید بسیارشهرخوبی‌است اگرچه‌ازاشجاروانهاروآبادی جای‌خالی‌نیست‌همه حکم شهرداردو باستیان ومقامات‌عسکریه ولوازم حربیه موجود است ماوارد شهرقدیم شدیم درمحله ریگستان که بهترین‌محله قدیم است منزل نموده .

سمرقند بفتح سین ومیم یکی‌نام شهری‌بوده‌درایران درارض کسگرچنانچه درمراصد گوید ونیزدر کسگر گوید که درفارس‌دوشهر بوده که مردمانش‌اقوی ازسایربلادبوده‌اندیکی سهیل یعنی کسکر و معنی کسگر گوید کوره واسعه وبصره ونواحی آن‌جزو کسگر بوده‌و دیگرجبیلیه یعنی اصفهان وبعدازتسلط‌عرب وبنای حجاج واسط راخبری از کسگر نماند.

واما سمرقند توران راگوید ازبناهای ذوالقرنین است بماوراءالنهروگویند دوازده دروازه ازآهن داشته که مابین‌هردودروازه یکفرسخ بوده ودروسط‌آن شهرشهری دیگربوده که‌چهاردروازه داشته ودرآن نهرآب‌جاری‌بوده‌که زمین‌آن از رصاص ومس نموده و بعضی گفته‌اند گرشاسب‌آن شهررا بنانهاده وبعد ازمدتی‌خراب شدآنگاه گشتاسب ساخت واسکندر رومی‌آن‌شهررا وسعت داد وبعد ازآن شمرنامی ازنسل تبع یمنی‌بعلت خصومت اهل‌آن‌دیار

آنجا را خراب نمود وعمارت آن دیاررا بـرکند بعدازآن آن شهررا شمرکند خواندند و بالاخره شین بسین مبدل نموده وسمرکند گفتند وتعریب نموده سمرقند اشتهاریافت اگرچه این وجه را ابن خلکان ذکر نموده ولی بنظر بعید می‌آید .

خلاصه در زمان سلطان صاحبقران امیر تیمور گورکان نهایت معمور و آبـاد گردید وازارباب کمال وصاحبان فضل مجمعی بوده و تا اواخر گورکانیه تغییری نیافت .

وبعد ازآنکه در ماوراءالنهر ملوك‌الطوایف شد وهرامیری رأیت استقلال برافراشت وهمه روزه درمیانه جنگ‌وجدال بود روی بخرابی نهاد وروسیه از سیبری خرد خرد پیش آمدند وتاشکند که تاشقند وتاشکنت وبناکت و چاچ هم نامند وعربان شاش گویند وکمان چاچی به‌آنجا منصوب است متصرف شدند وازوضع بی‌علمی اهل سمرقند وبخارا را واقف گردیدندوازرود زرافشان عبور نمودند وبضرب سه توپ منارهای مسجد خـانم دختر امیر تیمورو بعضی‌ابنیه را خراب کردند اهل‌شهرتسلیم شدند والان میتوان گفت بواسطه خط‌آهن روسیه‌یك‌دروازه سمرقند را ختا وچین قرارداد ودروازهٔ دیگرش راهند وخلیج فارس‌وعماً قریب خط‌آهن سیبری هم متصل بخط خجند وخوقند خواهد شد که دروازه دیگرش مسکو گردد . ازآثارقدیمه شهرقدیم مسجد ومدرسهٔ خرابه است بهترآثاری که بواسطه محافظت و مرمت روس باقی است بقعه و صحن مزارامیرتیمور ورواق و طاق قثم بن عباس است کـه ذکراوبیاید .

خلاصه ازعلما وفضلا وشعرا وامرا وعرفای سمرقندی که نامشان درکتب تـواریخ و سیرمذکوراست نمونه نمانده جزآنکه بومیان‌آنجا درمسئله جوان بازی وافعال شنیع بی‌پرده‌تراز بخارا ودرمحله قباق مردمان دوسرقاف دلالی‌دختران وامارده ملك خودرابرای بیگانه وخویش مباح دانند وایرانیانیکه دراین ملك بمزدوری آمده‌اندآنچه روز تحصیل اجرت نموده شب را درمحله قباق صرف قماروافمار نمایند وباین تدبیرروس راه‌آهن تمام کند ویکدینارپولش بیرون نرود وچه قدر شبیه است بحکایتی که میرزا عبداللطیف خـان شوشتری درتاریخ شوشتروسد اهواز گوید درمصالحه شاپوروملك روم ونعم ماقاله‌القاضـی حمیدالدین ابوبکربن عمربن محمودالبلخی‌فی‌المقامه السابعه عشرفی‌اوصاف بلدةسمرقند ازاهیرترعاهاالخنازیروامااایرانیانیکه‌برای کسب‌وتجارت‌آمده‌اند بیشتربرای‌آزادی دربی مذهبی وتبوب اظهارنمودن است .

شنبه دهم برای تماشای سیل سمرقند رفتیم مانند بخارا هنوزاین رسم دراوایل سال شمسی مقرراست. در بیرون شهربسمت شمال شرقی محلی است که ابتدا بقعه‌ایست مـی گویند مقام خضرنبی است وازآنجا بگذردمکان وسیعی‌است چادرها افراخته وبازاری‌آراسته‌بعضی

جوانان رقصند و برخی کشتی گیرند و زورآزمائی نمایند چون روزآخرسیل است حـاکم کورنرروس ببعضی جبه وسله میدهد حقیقت تماشائی نداشت .

برای زیارت قثم بن عباس آمدیم واهالی آنراشاه زنده خوانند درابتدا باغی‌است که قبرستانی بود وروس آنرا برای تصفیه هوای شهراشجاروگلها کاشته جای خوبی‌شده ازآنجا باید ازپله بسیاربالا روند اول بصحن و مدرسه وچله خانه میرسند که چهارده حجره دارد وازآنجامرتبه بالاتراست وراسته‌ایست که ازدوسمت بعضی گنبد وآثاریست که کاشیهای بسیار پرقیمت بدیواروازاره آنهانصب‌است وکمتربآن خوبی دیده‌شده وزمین‌آن راسته سنگ‌خوب فرش شده است ازآنجا بالاآمده داخل مسجد سرپوشیده شده که وصل به‌آن گنبد ومزارشاه زنده‌است زیارت نموده سوره ازقرآن خواندیم ویکی ازفصحای سمرقند قصیده به‌آن درگاه عرضه داشته وآویخته برای نمونه شعرای حالیه ترکستان فردآخررا ذکرمینماید .

گرنباشدازتو امدادای پسرعم رسول　　　　خیررا دروصف‌تو کوحد که‌بگشایدزبان

ازآنجا بیرون‌آمده به مزاریکه نسبت میدهند که قبردانیال پیغمبراست جـز بیست ذراع طول قبردلیلی دیگرنیافتیم که قبردانیال است وآنچه درتواریخ اسلام دیده شده قبر دانیال درزمان خلافت فاروق اعظم درشوش ظاهرگردید وذکراین حکایت سبق‌ذکریافته درترجمهٔ یکی ازمشایخ و مناسب‌آنست که ازترجمهٔ جناب قثم‌بن عباس ابن عم‌الرسول(ص) شمه‌یی ذکرشود .

آن بزرگواردرزمرهٔ اصحاب‌حقیقت مآب امیرالمؤمنین(ع)ودرمکه عامل‌آن حضرت بود وبعد ازآنکه امرمعاویه قوت گرفت و امویه را روزگار اقتدار داد قثم بـن عباس با لشکریان اسلام بسمرقندآمد وهم درآنجا وفات نمود وآثارنیکوازسلاطین اسلام برمزارش ساخته‌اند وروسیه هم درحفظ‌آنجا اهتمام دارند واگرقدغن‌آنها نبود یك خشت‌کاشی باقی نگذارده بودند بردیوارآنجا ودرتوفیق وعدالت‌آن بزرگواراریاب رجال را تأملی نیست وما مضمون دوکتاب راکه حضرت امیر (ع) بوی مرقوم فرموده‌اند تیمناً از نهج‌البلاغه نقل می‌نمائیم :

اما بعد،فان عینی بالمغرب کتب الی یعلمنی انه وجه الی‌الموسم اناس من‌اهل‌الشام العمی‌القلوب‌الصم‌الاسماع الکمه‌الابصارالذین یلتمسون‌الحق بالباطل و یطیعون‌المخلوق‌فی معصیة‌الخالق ویحتلبون‌الدنیا درها بالدین و یشترون عاجلها باجل‌الابراروالمتقین ولن یفوز بالخیرالاعامله ولایجزی جزاء‌الشرالافاعله فاقم علی مافی یدیك قیام الحازم‌الشدید الصـلیب والناصح اللبیب و التابع لسلطانه المطیع لامامه و ایاك و مایعتذر و لاتکن عند النعماء بطراً ولاعندالـباساء فشلا والسلام.اما بعد ، فاقم للناس‌الحج و ذکرهم بایام‌الله و

اجلس لهم‌العصرین فافت‌المستفتی و علم‌الجاهل وذاکرالعالم ولایکن لك الی‌الناس سفیر الالسانك ولاحاجب‌الاوجهك ولاتحجبن ذا حاجة عن لقائك بها فانها ان ذبدت عن‌ابوابك فی اول ورد ها لم تحمد فیما بعد علی قضائها و انظرالی ما اجتمع عندك من مال‌الله فاصرفه الی من قبلك من ذوی‌العیال انت والمجاعة مصیباً به مواضع‌الفاقةوالخلات وما فضل عن ذلك فاحمله الینا عندك لنقسمه فیمن قبلنا و مراهل مكة ان‌لایأخذوامن ساکن اجراً فان الله سبحانه یقول سوآءالعاکف فیه والبادنالعاکف‌المقیم به والبادی‌الذی یحج الیه من‌غیراهله وفقنا الله وایاکم لمحابه والسلام .

یکشنبه یازدهم بصحن ومزارامیرتیمورگورکان رفتیم باآنکه‌صروف دهرآن‌گنبد و رواق راروبانهدام‌آورده ولی با همهٔ‌کهنگی ازدیده عبرت نگری هرلحظه اعتبارنوگیری اول که وارد صحن میشوند بخط خوش بکاشی سردر کتیبه است عمل‌العبدالضعیف محمدبن محمود استادالاصفهانی دروسط صحن‌گنبد و رواق است چون داخل فضای‌گنبد شوندچند صورت قبراست :

یکی سنگی است برنگ ماش دو ذرع طول‌آنست میگویند قیطاس است وقیمت دارد و بخط ثلث برآن منقور است هذا مرقدالسلطان‌الاعظم والخاقان‌الاکرم امیرتیمور گورکان ابن فلان تا هفت پشت بعد قدری القاب ذکرنموده ونویسد توفی فی‌لیلةالرابعه عشر من شعبان سنه سبع وثمان مائه .

درپایان پای امیرتیمورسنگی است که بعد ازکلماتی منقوراست: ولی‌العهدفی‌الزمان امیرزاده محمد سلطان بن جهان‌گیربن‌الامیرتیمور .

سنگی دیگربود میگویند ازشیخ ارشاد است درست‌کلماتش خوانده نشد وبعضی‌قبور دیگرهم بود ولی سنگ‌نداشت‌گچ بود وبدورتماقم‌بورشباکی از سنگهای مرمراست و اصل قبوردرسرداب است و محاذات‌آنها سنگی روی سرداب است شمع روشن نموده راه سرداب را رفتیم ازپله پائین رفته سرداب غریبی است وخیلی محکم و به‌روی‌مزار هریک آثاری مثل فوق بود مگرآنکه‌گویند درسرداب سنگی از قیطاس بالا بوده و چون ازعجایب آثار عتیقه بوده روسهاآنرابرده‌اند ومعلوم است بسیاربا زیب وزینت بوده این بنا.

شب‌را یکی ازعرفای‌توران ما را دعوت نموده بخانقاه برد خراباتیان و مناجاتیان جمع بودند وآنچه ارباب معارف وذوق یافته با اصحاب طرب حاضرنموده وخواجه‌حافظ شیرازی درانجمن روانش بود واین‌غزل را مغنی خواند .

زشعر حافظ شیرازمیگویند ومیرقصند سیه چشمان کشمیری وترکان سمرقندی

حالتی عجیب و بیخودی غریب دست داد .

دوشنبه دوازدهم اشعارابوالحسن علی فرخی ما را ازسمرقند کندگویند مال بسیاری که ازامیرنصربن ناصروسلطان محمود بوی صله رسیده بود درحوالی سمرقند قطاع‌طریق بردند وعود بنزد سلطان کرد و این اشعاربخواند .

همه نعیم سمرقند سر به سر دیـدم نظاره کردم درباغ وراغ ووادی ودشت
چوبودکیسه و جیب من از درم خالی دلم ز صحن امل فرش خرمی بنوشت
بسی ز اهل هنر بارها به هـر شهری شنیده بودم کوثر یکی‌است جنت هشت
هزار کوثر دیدم هزار جنت بیش ولی‌چه سود که من‌تشنه بازخواهم گشت
چو دیده نعمت بیند بکف درم نبود سر بریده بود در میان زرین طشت

یکساعت‌ازظهر گذشته به‌استاسیون آمده‌وسوار شمندوفرروانه بخارا شده یك ساعت به اذان صبح باقی‌بود که‌وارد کاکان و بخارای‌نو گردید. مشهدی‌غلام حسین ومشهدی‌عبدالمحمد همدانی که ازغیرتمندان ایرانی ومهمان دوست هستند ما رابمنزل خود بردندتمثال‌پادشاه ایران را دربالا گذاشته ومیپرستند وچون بعضی مأمورین جزتعریف دولت متبوعه خود را برزبان نیاورد وقریب پانزده سال است در ممالك روسیه بوده روسی وترکی وگرجی را خوب حرف میزند و الحال در بازاربخارا مغازه‌دارد ودستگاه نان پزی به‌اقسامه دارد و درست رفتاراست وشاگردها دارد ونان طبخ مینمایند سالی‌هشت منات ازبابت صنفیه‌بروس میدهد غیراز شش منات اجاره دکان .

امیربخارا هم در نزدیکی استاسیون باغ و عمارت خوبی بطرز فرنگستان ساخته است باآنکه دوسال است مهندس روسی درکاراست هنوزناتمام است الحق خوب وضعی‌است واین بخارای جدید کوچه‌هاوعمارتش تمام بوضع فرنگستان است عماً قریب بخارای قدیم جدید شود .

جمعی ازدوستان ازآمدن ما خبریافته دوروز و دوشب دیگرتوقف نمودیم و اوقات لیل ونهار بصحبت اخیارواستماع بعضی اشعار میگذشت از آنجمله عمدة‌التجار آقا محمد اسماعیل حیرت تغزلات خویش را میخواند که درغیبت ماگفته، برخی ازآنست :

هیچ گفتی‌که چه شد مرغ گرفتار مرا پرسشی هیچ نکردی دل بیمار مرا
دربخاراکه طلسمی‌است زحسرت‌مردم زهر قسمت شده طوطی شکر خوار مرا
بگذر ای باد صبا بر در سلطان جهان کن نثار قدمش نقد گهر بار مرا

***

دشت خونخوار غمت بیحد وپایان‌یاهو دل من وحشی واین دشت وبیابان‌یاهو
بسکه دنبال تو بر خار مغیلان رفتم پای پر آبله شد چاك بدامان یاهو

برگ سبز است دستان جان مرا یامولا   مور مأیوس نگردد ز سلیمان یاهو
حیرت ازعشق توشد نغمه سراچون بلبل   بهر معصوم علیشاه غزل خوان یا هو

پنجشنبه پانزدهم با دوستان وداع وازمشهدی غلامحسین ومشهدی عبدالمحمد رفع صداع نموده بشمندوفر سوارو بجانب مشهدرضوی میرودچون بەزودجیحون و آمویه رسیدطغیان آب بیحد بود ولاحول گویان ازپل عبور نموده یکساعت باذان صبح باقی مانده بەاستاسیون دوشاخ پیاده شده ودرآن نزدیکی قهوه‌خانه بود منزل نمود .

جمعه شانزدهم عمدةالتجار آقا میرزا آقاجان مشهدی که سوابق آشنائی در میان است وادراک صحبت حضرت رحمتعلیشاه نموده دراینجاخانه وعمارت وسرای تجارت دارد فرزند نیکوصفاتش آقا فرج‌الله وبعضی متعلقات آورده اند ومال التجاره یی که ازمشهد وبخارا و عشق‌آباد باینجا حمل میشود ایشان ازطرف تجارایرانی وکیل در اخذ وارسال هستند خلاصه اظهارمحبت نمودند وازآبادی این ملك صحبت میشود میگویند عماً قریب دوشاخ یکی از شهرهای خوب شود وروسیه درفکراست که راه شوسه تا بمشهد ممتد کنند منازل تاارض‌قدس، مخمل، چهچه ، مهنه بخوبی باکجاوه ازمشهد بەدوشاخ آمد و شد می‌شود ومثل‌راه قهقهه گردنه وکتلهای سخت ندارد .

شنبه هفدهم بناشد با شمندوفر برویم درگزین آقا فرج‌الله محبت نموده بلیت ومخارج راه را از خود متحمل شده یکدستگاه شمند وفر که گویا عمارت بسیارعالی متحرکیست از اطاق خواب و مطبخ واطاق جلوس وتحریروحمام بقسمی تمیزاست ازپرده ومبل و صندلی که وصف نتوان نمود مختص حرکت جنرال است که برای سرکشی تمام استاسیونها وعساکر و دیگرمطالب ازاقصی خط شرق تا بحرخزر دررسیدگی و رفع نواقص میگذرد اول ظهر روانه‌شدیم ازشش استاسیون که ازآنجمله قهقهه است گذرنموده وارد آرتق شده همه‌جاصحرا سبزوخرم وکشت و زراعت وگوسفندان‌درچرا بودند وبعضی نقاط که بیشترتوقف می‌شد شیر وکره وغیره ازدهات دورونزدیك برای فروش آورده بودند .

خلاصه آرتق درمقابل باباچق واقع ومسافت یک میل درمیانه بیش نیست و باباچق حدایران وآرتق حد روس شده اول‌خاك درگزین است ازگمرك خانه روس رخصت حاصل وبخاك ایران داخل وواردباباچق شده احدی نیامد معلوم کند درسرحد کیست ده آمده و ازکجاآمده این نواحی رااتک‌بروزن نمک گویند وداستان تراکمه اینجا طولانی بود و اصل حاکم‌نشین اینجا محمدآباد است وسه فرسخ است،شب‌ماندیم.این قریه مشتمل‌برخندق وبرج وباره وبعضی دکاکین‌وباغات‌است‌حکومتش الیوم ازایالات خراسان‌راجع به قره‌خان آقای سرتیپ برادر محمد علیخان منصور الملك خلف سلیمان خان است و اتفاقاً برای قسمت آب باباچق‌و آرتق باتفاق قونسل روس و کارگذار ایران‌آمده و امشب در اینجا

متوقف میباشند .

دوسه نفرازمردمان درویش دوست این آبادی بدیدن آمدند وضمناً می گفتند که بلائی که از مأمورین ایران برای تعیین حد برما نازل شده درهیچ عهد از ترکمان نشده یکی ازهزارآنکه آبهای مارادوقسمت نموده‌اند نصف به‌روس‌دادندوحال آنکه درحد اتک‌حقی ندارد این سهل باشد دولوله کشیده‌اند لوله را باید برابرهم قراردهند ،روی هم قرارداده گویا محض‌احترام دولت‌ایران‌لولهٔ‌تبعه ایران را روی‌لوله تبعه روس گذارده که الحق یعلوولایعلی علیه دروقتی که‌آب بسیارباشد نقلی نیست درچنین اوقات خشک سالی‌آب از لوله ایرانی نمیرود وفکر کنید برما چه می گذرد واین مجلس امروز برای رفع این‌کاراست که مأمور خودمان برسرمان‌آورده وپولی از روس گرفته‌اند .

یکشنبه هجدهم رهسپار محمدآباد شده ودهات‌آبادی بین راه دیده می‌شود و قدری نشیب‌وفرازوگردنه کوچکی دارد اول ظهر وارد شده شاهزاده داود میرزای نادری رئیس تلگرافخانه مهماندار شدند .

دوشنبه نوزدهم بعزم زیارت جناب‌آقا سید ابوالقاسم درگزینی بقریهٔ نوخندان رفته دوفرسخ است وراه هموارو‌آبادی وصل بیکدیگر نوخندان باغات خوب داردآب و هوایش دخلی بسایرمضافات محمدآبادنداردچون بدرسرای‌آقارسیده اذن دخول حاصل‌بزرگواری بسن شصت وهفت دیده شد که نظیرش کمتر دیده شده علایق دنیوی گسسته و رشته توکل و تجریدبسته‌دراطاق گلی بر گلیم پاره‌یی‌نشسته درواقع روحی مجسم وفرشته معظم‌آثارلاهوتی ازهیکل ناسوتیش ظاهرو انوار جبروتی ازپیکر ملکوتیش باهر، برهان موحدین و میزان عارفین است نهایت لطف ومحبت رامنظورفرموده وتا عصرچهارشنبه بیست ویکم درحضرتش مستفیض وبسی سودها برد .

ازاوایل امرخود چنین می‌فرمود که دریکفرسخی محمدآباد دهی معروف به قلعه سادات شش خانوارهستند مولد وموطن من‌آنجاست وشغل من‌آسیابانی ومزدوری بود عیال و دو صبیه هم‌داشتم چون جذبة‌الحق رسید آنچه داشتم به‌آن زن و دختر گذاشتم و زن را گشاده پا ومطلق‌العنان نموده بخویشتن مشغول شدم تا ازخود بیرون‌آمده .

جمعی ازاعیان مشهد وتمام‌طایفهٔاکرادبه‌آنجناب اعتقادی کامل وارادتی‌صادق‌دارند واقع ازصحبت‌آن بزرگواراحوالات خوشی باآنها روداده روزی میفرمود ما را بسوی این مظاهرفرستادندازسخنانی که‌یکی‌ازواردین‌فرمودنداین بود: ازآرزو وآمال آدمی‌راحدی نیست وقلع این‌ماده جزبموت نشود فتمنواالموت ان کنتم صادقین ومکررشنیدم که‌میفرمود نیت مراد است یعنی هادی ورهنمای مرید قصد و نیت اوست .

ودر معارف چنان سخن گوید که عالم وجاهل بهره برند بصورت اگر چه کرد است وکتاب نخوانده اما بمعنی عربی است هرفن شنوده کردی وترکی و فارسی که زبان عمومی آن حدود است خوب حرف زند .

عصر چهارشنبه وداع حاصل و بمحمدآباد واصل شد. ارتحال آنجناب از دار بی‌قرار بهدارالقرار اوایل سال هزار وسیصد و نوزده واقع شده .

پنجشنبه بیست ودویم بااسماعیل میرزای فرزند داود میرزای میزبان بخانهٔ جناب ملاعباسعلی که مرتبهٔ قضاوت آن‌حدودرا دارند آمده عمدةالافاضل جناب شریعتمدار فاضل مشهدی خلف‌الصدق مرحوم ملاعباس علی که درمسئله رئیس‌الطلاب ازطرف ایالت خراسان مشارالیه بدرگزین متوقف شدند درآنجامحترماً مهمان هستند ساعتی‌ادراك فیوضات‌نموده بیرون قلعه محمدآبادآمده برای تماشای باغ وعمارت موسوم بکوشك دوسه طرفی خوب وباغی مرغوب طرح انداخته‌اند وبرزبرتپه میان باغ عمارت چهارمرتبه ساخته شده که تمام جلگه‌های محمدآباد را منظراست ولی درشرف انهدام است سنگی که نام‌بانی وتاریخ اتمام‌آن بنا بود این عبارت‌برآن منقوریافتم درعصر ناصرالدین‌شاه الله یارخان خلف‌سلیمان سرتیپ حاکم بندر جزو ابیورد اتمام نمود شهر جمادی‌الاولی سال هزار و دویست و هفتاد و هشت .

وچون ابیوردالیوم بتصرف روس است بسی دل تنگ‌وافسرده شده وجه تسمیهٔ درگز گفتند به‌آن‌مناسبت‌است که درآن دره درختان گز بسیاراست .

سه‌ساعت به‌روزمانده برای رفتن بکلات نادری ازمحمدآبادبیرون‌آمده دوفرسخ که طی مسافت شد غروب‌آفتاب گردید در قریه‌کماج خور منزل نموده هشت خانوار هستند و آبش بسیارشوروقریب یك‌میدان بالاترچشمهٔ‌آبی دارد گواراست وقلعهٔ قدیم کماج‌خوربرزبر تپه و بلندی است و چون هنگامهٔ ترکمان بر طرف شده خانه‌ها را در زمین هموار ساخته‌اند کدخدای‌آنها ما را مهمان نمود بمنزل نان و شیر و چراغ و هیزم‌آورد باللباس خواب وفرش .

جمعه بیست وسیم باید برویم شمسی‌خان چهارفرسخ است بلندی وپستی بسیار استو وقایع ترکمان دراین راه نقل کنند خط تلگراف هم‌گاهی با ما موافق‌است . دوساعت بظهر مانده واردقریهٔ شمسی‌خان شده رودخانه‌ازجلوآنجا می گذرد که گویند کوههای‌هزارمسجد ورادکان وقوچان‌مبدأ آن‌است و بهمین جهت‌این رود معروف است به‌رود هزار مسجد وحد بین درگزو کلات است کدخدای‌آنجا پیرمرد خوش‌اخلاق مهمان دوست بود چای و نان و مسکه وقلیان حاضرنموده وساعتی رفع خستگی‌شد .

نمازظهروعصرخوانده با حیدرپسرنوروز شمخالچی درگزی ازمعبررود عبور نموده برای دیه‌کرنوا که سه فرسخ است تا شمسی‌خان می‌رویم بعد ازگذشتن مقداری زیاد و طی بلندی وپستی بچند چادرایلات برخورده‌معلوم شد راه کرنوا را بغلط رفته بقریه ارچنگان هم امشب نخواهیم رسید صلاح‌آن دیدند که بهمین راه طی مسافت نموده برسرگردنه که‌یك فرسخ است دوراه ظاهرشود یکی راه قهقهه‌منتهی بخاك روس است ویکی براه کلات‌بدست چپ واز راه قهقهه‌میدانی برویم ایلات و احشام است شب رابمانیم وصبح عود به دوراهی نموده بطرف کلات روانه شویم .

خلاصه نیم ساعت بغروب بود که‌به‌آن‌نشانه به‌ایلات‌رسیدیم این چادرنشینان ازمالیان که جزو حکومت کلات است مـی‌باشند اینجا برای ییلاق آمده‌اند مردمان مهمان دوست مهربان هستند مردهاشان درکوهها باگله و رمه متفرق هستند پیرزنی که کلانترآنها بود درنهایت محبت پیش‌آمد وگفت زوارخوش‌آمدی وبچادرمهمانخانه ما را منزل داد چای‌و نان وشیرحاضر کرد وگفت ای برادر اگرکسی‌آمد نزد شما و احوال پرسیدازکجاهستید بگوئید قوم و خویش داریم بدیدن‌آمدیم چون وضع بیچارگی‌آنستکه ییلاق مارا سرحد ـ داران دولت‌به‌روس واگذارنموده‌اند و درسال دو مالیات بدودولت میدهیم گاهی جاسوسان تراکمه روس محض‌بدذاتی‌که حال نمی‌توانند اسیر برند بعناوین دیگرخسارت واردآورند شاید بیایند شما راببینند گویند اینها غریب و سیاح وجاسوس هستند وبقید وحبس‌بروید.

خلاصه خیلی دلم بدردآمد از تقریر آن بیچاره و بدبختی ما ایرانی ها در ایـن صحاری وجبال بساط سبزه گسترده وخرم زمین زمرد قرین است افسوس بیگانگان‌بردند کبك فراوان دارد وماروموش‌ولاك‌پشت بسیاراست .

شنبه بیست وچهارم بسردوراهی روزقبل رسیده راه کلات راپیش‌گرفته تلال وعقبات وبلند وپستی دارد وزودگم می‌شود بدون قلاو وزبهرقسم بود بقریه ارچنگان رسیده جای خوبی است پنجاه خانوارهستندبرج وقراولخانه درکله کوه وسرگردنه ساخته‌اند ویکدسته سربازساخلوی هم ازدولت بودند که بشغل چرخ ریسی‌وریسمان بافی‌اشتغال دارندورودخانهٔ خوبی ازریرآن دیه‌می‌گذرد. درخانهٔ ملا رمضان نامی منزل نموده پیر مرد خوبی است و عجوزی دارد پسری اززن دیگرداشت نامش امام قلی عیال جوانی دارد ریحانه نام تمنای دعائی نمودند برای اولاد .

یکشنبه بیست و پنجم اول‌آفتاب که روانه شدیم یکفرسخ که‌گذشتیم کم کم کوه کلان کلات نمودارشد و رفته رفته وارد تنگه شد یك رودخانه از کوهسار اطراف بیرون کلات تشکیل یافته وازدربندارغوان شاه وارد کلات می‌شود واین رودبقسمی‌است که امکان ندارد ازبیرون مجرای‌آنرا بگردانند بقدرت کامله دوکوه بسیار مرتفع بمنزله دو دیوار کشیده

شده که هیچ دامنه ندارد و فاصله این دو کوه بتفاوت پنجاه شصت ذرع بیش نیست وکوچه وخیابان طبیعی احداث شده واز طرفین یکه برجها ساخته‌اندکه اگرمستحفظین مسامحه نکنند ممکن نیست بقهروغلبه لشکری داخل شود واز بیرون هم که راهی ندارد که برفراز کوه روند .

بقدر یك میل که پیش رفته بدروازه کلات رسیده و این دروازه مغرب کلات است عبارت ازسه دهنه طاق است که برودخانه زده‌اند وآن دو کوه بواسطه این دو طاق متصل شده وروی این طاق چند اطاق وسربازخانه وباستیان است درصورتیکه مجاز نباشند کسی نتواند بیرون آیدیا داخل‌شود واین دربندازارغوان شاه گویندبدان مناسبت است که‌یك‌میل که ازاین دروازه گذشتند مزرعه و قریه‌ایست که بهمین اسم خوانده شود وبالای‌آن ده باز برج وبارو وقلعه‌ایست که بطرف کوه دست راست در وقت دخول بخط نستعلیق بسیار جلی خوشی پانزده شعرمنقوراست که هرچه دقت شدنتوانستم بخوانم یکی‌بواسطه بلندی ودوری ویکی بواسطه لغت ترکی،وقراولان‌این دروازه تفنگشان تماماً دوك پشم ریسی ومعیشتشان از دزدی مال رعیت .

باری بقدرت کامله ازدهنه‌که داخل شدند این دوکوه فاصله پیداکنند باختلاف‌یك فرسخ الی سه فرسخ و از دو سمت رودخانه زراعت وباغ وآبادی همین نحو متصل است تا دربند دیگر که وصفش مذکورگردد.اول ظهر وارد عمارت نادرشاه شده‌که مرکزحکومت کلات‌است واین محله راکبودگنبد نامند دستگاه تلگراف هم بود از ارغوان شاه تا اینجا یك‌فرسخ است.

کلات بفتح‌کاف تازی بروزن ومعنی قلات است وآن قلعه و حصن درجبال راگویند وکلاته تصغیرآن‌باشد و نام چندموضع است درفارس وبلوچستان وغیره واین‌کلات‌خراسان بواسطه‌آنکه نادرشاه افشاردرآن عمارات بسیار واستحکامات بیشمار ساخته معروف بکلات نادراست وعقیده راقم‌آنستکه قلعه خداآفرین است وهیچ یک ازقلعه وکلاتها باین جامعی نباشد واجمالی ازوصف‌آنکه مساحت‌آن من حیث‌المجموع بیست وپنج فرسخ است دوازده فرسخ طول ودو فرسخ باختلاف عرض‌آنست و آن دوکوه که دیواره‌ایست‌که از بیرون آن ممکن نیست‌بز کوهی بالاآید تا چه رسدبه‌آدم، با این وصف محض احتیاط در چند نقطه‌که احتمال می‌دادند کوهمالی عبورکند بروج محکم مانندکوه ساخته‌اند ونان وآب مستحفظ ازداخل می‌برده‌اند مانند کاته،چکه، کشتنی،سوراخه واگرچه‌اینایام کشتنی روداکنون که سرجسر بریده است دروازه وراه‌آن منحصراست بسه طریق یکی همان دربند ارغـوان شاه که مغرب کلات‌است، دوم دربند نفته بانون مفتوحه وفا ساکنه بروزن نقشه جنوب شرقی است ،سیم‌نامش چوب بست ارابه وگردون توپهای دربند نفته معلوم نیست چه شده و لولهٔ

توپها درگل فرو رفته واطاق سربازها خراب است وساخلوها بریستن پشم وشکستن هیزم مشغول، ندانستم توپچی‌ها با وصف‌آن توپخانه چه‌میکنند ازبعضی پرسیدم گفتند پول قرض میدهند وتنزیل زیاد می گیرند ودرگرودختران رعیت را قبول دارند .

ودیگرازخصایص‌آن قلعه خداآفرین‌آنکه یك رودخانه‌آب که ممکن‌نیست‌ازبیرون برگردانند درتمام‌آن جاری است‌ازدربندارغوان شاه داخل‌و ازدربند نفته بیرون می‌رودو تمام باغات ومزارع‌گندم وجووبرنج را سیراب میکند ودر نیم فرسخی کبودگنبد بطرف مشرق بندی بسته‌اند که‌آنرا بنددختران گویند که فاضل‌آب رود درآنجا جمع شود وبوقت لزوم بگشایند و یك‌دهنه‌آن بند را سیل خراب نموده و آن فایده الیوم منظور نیست ولی افسوس که هزارخروار برنج دیوانی کلات بوده وحالیه بواسطه حدیکه سلیمان خان‌افشار و محمد صادق خان امین نظام از طرف ایران با روس قرارداده‌اند جز سی خروار برنج مأذون نیستند رعایای کلات زراعت نمایند وحال‌آنکه یکفرسخ زمین‌خوب برای‌برنجکاری سالها بوده می‌گویند چهل هزار منات محمد صـادق خان به‌رشوت گرفت و امضای نقشه روس داد .

دیگرازخصایص‌این قلعه‌آنکه ده هزارجمعیت که دراینجاهمیشه متوقف‌باشندچنانچه قبل ازاین‌مصالحه بودندابداً برای معیشت خود واسب وحیوان وگله محتاج‌بخارج‌نشوند ازگندم وجو وکاه‌وعلف‌وهیزم وبرنج و روغن و میوه ولباس وغیره وحتی شکارگاه خوب متعدد دارد .

دیگرآنکه بطرف شمال‌آن دیوارصحرای مسطحی‌است‌که بافراز‌کوه مساوی است‌دو فرسخ طول‌آنست وآنجاکه بایستند‌تمام جلگه‌ها تا رودجیحون نمایان است وبا رودخوب نمایان است وبا دوربین خوب معلوم است ودر این زمین‌گندم و خشخاش دیمه خوب عمل می‌آورند. نام این موضع را خشت به خاء معجمه مکسوره بروزن کشت گویند.

ودیگرآنکه بعضی چشمه سار خوب داردکه مزرعه‌کوچك ازآن مشروب می‌شود اما آثاریکه نادرشاه درکلات ساخته یکی آن استحکامات است که بیشتر خراب شده و یکی عمارات سلطنتی است‌که از آنجمله‌بعد دایام سال در زمین خشت‌آب انبار ساخته‌که روزی یکی را می‌گشودند برای‌کارخانه خاصه وهنوزباقی است اما تعمیر می‌خواهد خلوت و باغ وحمام وارك‌حکومتی برقراراست. درعمارت دیوانخانه عمارتی است تمام ازسنگ ساخته و سه مرتبه است سردابه‌آن هنگامه است بعضی‌گویند خزینه اوست بعضی‌گویندمحبس‌محترم اوست‌که شاهزادگان درآنجا محبوس بودندو روی آن‌عمارت‌گنبدی است بشکل تاج و از سنگهای بزرگ‌چنان‌وصل نموده‌اند که‌آدمی گمان کند یك پارچه است وزلزله سال هزارو دویست ونود ونه قدری‌به‌آن‌صدمه زده‌وچند ترك‌آن ریخته وبراطاقهای اطراف‌آن‌گنبد با

آنکه همهٔ سنگها را زلزله برطاق آنها انداخته هیچ صدمه نرسیده .

حمام ومسجد خوبی ازنادرشاه باقی است وکبودگنبد اسم گنبد همان مسجداست که در زاویه واقع است وباآنکه درزمان خاقان مغفورمرمت وتعمیری درآن مسجد نموده‌اند باز هم مخروبه شده و اشعاری به دور سر در مسجد کتیبه بود بر آجرهای کاشی نقل می‌نماید .

در زمان شهنشه ایـران	شاه بن شاه تا بجد و نیا
شاه گـردون وقار فتحعلی	خـلدالله ملـکه ابـدا
ابن فتحعلی یلنکتوش خان	رفع الله عزه و عـلا
سال تاریخش ازخرد جستم	. . . .
عجلوا بالصلوةقبل‌الموت(۱)	گشت تاریخ این‌خجسته بنا

مخفی نماناد که این تاریخ درست‌نباشد زیراکه تای صلوة(ها)محسوب است و خیلی کم می‌آید و اگر برفرض(تا) حساب شود زیاد است‌عهد ناصرالدین شاه می‌شود نه فتحعلی شاه وممکن است درمصراع بعد ازسال تاریخ اشاره داشته‌آن لوحه سردر افتاده و ما نقل ننموده‌ایم یاآنکه نظرمورخ بملفوظ بوده نه مکتوب وقاعده تاریخ عرب را نمی‌دانسته‌که مکتوب ملحوظ است و این تاهاست و بنابراین سی و هشت کم می‌شود و با زمان خاقان درست می‌آید .

حاکم حالیه نامش‌یلنکتوش خان پسربهبودخان ازخانواده همان یلنکتوش‌خان است می‌گویند این کلمه مرکب ازدولغت ترکی است یلنك وتوش معنی شمشیر کشیده و در کبود گنبد جمعی ازاجداد واعمام وی مدفون بودند .

دوشنبه بیست وششم سرکارخان حاکم دورأس قند و یك رأس بره فرستادند پس از ساعتی خود زحمت کشیده دیدن نمودند بسیار با اخلاق و مهربان است حاجی محمد امین خان وحاجی اسماعیل خان توپچی‌دنبلی تبریزی هم بود مشارالیه عموزاده حسین‌قلی‌خان بیگلربیگی تبریز است .

سه شنبه بیست وهفتم امروز وامشب مهمان خان حاکم هستیم باآنکه اول ثور است برف‌هم‌بشدت می‌بارد .

اوالفرالة من طول‌البلی خرفت	فما تفرق بین‌الثور والحمل

---

۱ ـ مخفی نماندا که‌درخبراست عجلوابالصلوة قبل الفوت ودر این‌بیت‌برای رعایت موافقت سال تاریخ قبلا لموت گفته و مصراع‌ثانی شعر قبل ساقط شده و کاشی آن ریخته بود لهذا نقل ننمود.

درمجلس میعاد میرزا محمد خان قلعه بیگی و حاجی محمد خان خوری هم دعوت داشتند. خور ازمضافات کلات است و خروج و دخول کلات به‌اذن قلعه بیگی .

چهارشنبه بیست وهشتم باز بنای برف است و مهمان آقا میرزا محمد خان ملایری یاور ورئیس تلگرافخانه هستیم وحماری با پالان وافسار وسایرلوازم سواری درمبلغ بیست تومان ابتیاع شد ازمیرزا علی اکبرجراح باشی سمنانی که سیدی است عالیقدروحکیم باشی فوج میرزا یحیی تبریزی .

پنجشنبه بیست ونهم ازجانب خان حاکم یك رأس بره و مبلغ ده تومان آوردند و خواهش نمودند که ناهاردر ارك صرف شود وازهمانجا وداع بـا کلات نموده روانه مشهد مقدس گرد دچهارساعت بغروب مانده بلیت خروج از دربند ارغوان‌شاه ازقلعه‌بیگی گرفته روانه گشت. ازکلات تاارض‌اقدس شانزده فرسخ است براه متعارف که خط تلگراف را هم از آن راه کشیده‌اند این طریق را برده گویند . برده نام قریه‌ایست که تا آنجا چهار فرسخ است .

منزل بعد قریه‌آل بروزن خال است پنج فرسخ است وتاآنجا نهایت صعوبت‌وکمال اشکال را باید تحمل نمود اما ازآل تـا ارض اقدس هفت فرسخ است و طـریق هموار و خوب است .

خلاصه سه‌ساعت بغروب مانده ازارغوان شاه بیرون‌آمده پشت دیوار کلات راپی‌سره گویند و تا دیه برده مواضع صعب را اسامی است شیطان کتلی ، کتل میرزا قاشتی و ما بواسطه دیروقتی در دوفرسخی بدیه استقسومنزل گرفتیم نیم فرسخی راه‌برده وخط‌تلگراف که ازتنگه جنوبی‌می‌رفت رهاکرده ازسمت مغرب رفته غروب منزل‌رسیدیم. استقسو یعنی‌آب گرم وچون چشمهٔ آبی گرم دارد باین اسم خوانده شده جای بسیاربا صفا وییلاق پردرخت ودرهای سخت دارد پلنگ و بعضی جانورهای‌موذی‌هم‌هست. رودخانه کلات بیشتر آبش از آنجاگذرد وآب‌گرم هم داخل‌آن‌شود. کدخدای این قریه نورمحمد نام دارد نان و پنیر وهیزم وچراغ حاضرنمود وصحبت ازگرفتاری خود واسیرشدن بدست ترکمان و فروختن او را درخیوه مینمود ولی مژده داد دوفرسخ راه شما نزدیك شده اگرچه قدری‌سخت‌است راه جمعه سلخ شش فرسخ است تاآل اما وصف سختی کوه وآب ودره واز جاهائی که عبور نموده تحریروتقریر نتوان نمود موقوف بمشاهده است

یك‌فرسخ ونیم که درآن عقبات طی مقامات شد دیه معموروآبادی سرراه بودازآنجا بازگردنه‌وکتل‌سختی‌است که‌باید گذشت بهرقسم‌بود اول ظهر برای‌استراحت‌یعفور به‌کناری افتاده‌ساعتی‌توقف‌شد قدری‌دیگرحرکت نموده بگردنه رسید اسم آنرا زوپیرزن گویند از زوپیرزن که‌بیرون آمدیم به راه متعارف افتاده خط‌تلگراف‌هم‌نمایان گردیدو حدکلات‌تمام

شد و اول‌حد چلی‌خانه است بضم جیم فارسی بروزن گلی یعنی‌خانه صحرائی‌ها مشتمل‌است بردهات وقراء خوب درمیانه دره و کوه ودراین راه بعضی مواضع است که اسامی‌مخصوصه داردمثل کمرشکسته که ازصدمه‌زلزله کوه‌مثل‌دیوارخرابه بنظرمی‌رسد، پنج‌منی کوهی‌را نشان می‌دهند که باسنهزاپنج‌من میگویند‌درپایان‌وزن‌پنج‌منی قلعه‌وآبادی‌وزراعت خوبی‌است‌ازآنجا گذشتیم بحدود بلقور که‌ده بسیار بزرك و مرکزچلی‌خانه‌است رسیده فرسخی‌دیگرآمد به‌قریه آل واصل ،ده‌آبادی‌است وبرای نزدیکی منزل فرداً اینجا نمانده یکفرسخ پیشتررفتند در قریه‌کاردی منزل شد واین منزل را درهنگام حرکت بسمت‌بخاراشرح داده‌ایم امروزهفت فرسخ‌آمده‌ایم با سختی راه خستگی معلوم است .

شنبه غره ذی‌الحجة‌الحرام‌اول‌آفتاب سوارشده ازمختصر گردنه‌گذشته وآبادی‌وصل است وسه فرسخ مانده بشهر گنبد مطهررا زیارت نموده وشش‌ساعت بروزباقی مانده‌به‌تلثیم عتبه مبارکه مشرف گشته در صحن مطهر بسراچهٔ‌آقای میرزا ابوالقاسم امـین بنائی آستانه مبارکه که منزل بود مستسعد گردیدفشکرالله مدت این سفرچهل وهفت روزبودوچه‌عجایب وآثاروبلاد واشخاص که دیده شد فسبحان‌الذی بیده ملکوت کل شئی .

یکشنبه دوم الی سه شنبه هجدهم در ارض مقدس مشرف بود و دوستان اظهار مودت می‌نمودند واسامی بعضی که ترجمه‌آنها سبق ذکر نیافته مذکور می‌گردد :

عمدة‌الافاضل ادیب اریب‌جناب‌میرزا حاجی آقا معروف بملا باشی تبریزی از سن شریفش شصت‌گذشته سیرولایات نموده وارباب معارف را دیده ازهرخرمنی خوشه یافته و سالها با مرحوم نواب والاحسام‌السلطنه سلطان مراد میرزا معاشربود ودر سفر مکه معظمه نیزباتفاق ،وحال چند سالی‌است درارض اقدس ومشهد مقدس رضوی مجاور و بواسطه‌علتی که درپاها پدیدآمده ازحرکت عاجز ،اوقات‌نماز راقیام نتواند وبقعود ادانماید.میفرمود چند شب قبل درمناجات با قاضی‌الحاجات عرض نمودم تـاکی درنماز اقوم نگویم و اقعد بخوانم. نظربسوابق آشنائی‌ووداد که‌دربین بود تجدید عهد مودت نمود الحق صحبتش مغتنم و کمتردر روزگارما چنین‌نیکان بوجودآیند ومخفی نماناد که‌آنجناب غیر از میرزا حاجی آقای قراچه داغی ساکن تبریزاست که ترجمه وی درمآثروالاثارمسطور است .

عمدة‌الاخیار وقدوة‌الابرارآقامیرزا ابراهیم تبریزی سالهاست که در آستانه مبارکه متوطن ومجرداً درمدرسه نواب واقع‌دربالاخیابان ساکن، دست ارادت به جناب مستطاب سیادت مآب‌آقا سید ابوالقاسم درگزینی داده .

جناب حاجی میرزا ابـوالقاسم خوش نویس باشی آستانه مبارکه خادم کشیکه دوم از جمله نیکان و بندگان حضرت رحمان است بیادگار انگشترین فیروزه نیاز نمود زاده الله توفیقاً .

جناب آقا شیخ غلامحسین شیخ‌الاسلام ازخانواده جلیل و در مدرسه مبارکه‌دو در از معقول ومنقول مدرس ودرمسجد گوهرشاد خانم یکی ازائمه جماعت هستند وطالب اصحاب معارف و یقین می‌باشند راقم در سفرهای قبل با خانواده ایشان اخلاص بهمرسانید و از اخیارزمان بودند .

صاحب زادهٔ آزاده سیاح وجه‌الارض این عنوان درمهرمنگنه ایشان است و نیزدرروی پاکت باین عبارت منگنه دیگرزنند احقرالاشیاء و هادی‌الاحباء جناب صاحب زاده آزاده خادم شریعت مطهره وطریقت منوره آستان قدس و نیز برسمت دیگرپاکت مهر منگنه دیگر زنند باین عبارت مهر عالی‌طریقت جناب صاحب زاده آزاده قاب شود در حجره خوابگاه نگاه دارنده ازآلام محفوظ گردد اسامی اعظم با فایده دارد .

خلاصه سیدی است صداقت شعاروآدمی است بی‌آزارازحکام و اعیان دور و نزدیك‌به همین مهرها وخطوط رنگارنك که قطعه نویسی می‌نمایند گذرانی بیرون آورند خانه هم ساخته‌اند دیدنی است بوصف درنیاید ازاشیاء نفیسه که دراطاق مخصوص و سایرمنازل است وقتی میخواهد مثل کلاه چهارشاخ وعینك هشت چشم و غیرذلك .

ذکر بعضی مزار که در شهر مشهد واقع است

یکی بقعهٔ پیر پالان دوز قریب صحن مقدس سمت خیابان پائین پا .

دیگرشیخ مؤمن صاحب گنبد سبز آثاردرمحله ارك داردباغ بزرگی داشته‌دراطراف گنبد و کم کم مخروبه شده ومردم خانه نموده‌اند .

دیگردرقبرستان معروف بقتل‌گاه‌مزار کثیرالانوار فضل بن‌الحسن ابوعلی طبرسی صاحب‌التفسیر برلوح مزارش اشعاری منقوراست ازآنجمله :

گفت بمابد خرد از پی تاریخ سال   گشت فرید زمان داخل مهد زمین

ونیزدرقتلگاه مزار شیخ رجب برسی است .

ذکر بعضی مزارات که در حومه شهراست

مایان با میم بر وزن پایان مشتمل بر سه مزرعه ییلاق است مزار شیخ ابو علی مایانی است .

معجونی مزرعه‌ایست قریب کوه سنگی مزارخواجه شرف‌الدین علی کاسه‌گر.

شاندیزمزارحافظ عمرابردهی .

مزرعه مزارمیرقوام‌الدین .

مزرعه سنگان مزارپیرتنهارو .

مزرعه نوزادگلمکان تا شهرهفت فرسخ است . مزار شیخ ابوالقاسم گهواره گراست وشیخ آذری در جواهرالاسرارخواجه عبدالرحمن گهواره گر نوشته می‌شود که ابوالقاسم

کنیه باشد و گهواره گریعنی گهواره ساز ومعنی کشتی گرفتن او با خدا در جواهرالاسرار شیخ آذری مذکور نموده .

چهارشنبه نوزدهم بنای مرخصی ازاستان مبارك فرشته پاسبان است جزمختصرسامان ضروری هرچه داشت فروخت برای مصارف راه با دوستان وداع نموده دو ساعت از روز گذشته بعزم مسافرت بسوی تربت حیدری وبجستان وبشرویه وتون وطبس وکرمان و یزد روانه شریف‌آباد گردید این مرتبه پنجم است که باین قریه منزل نموده از مشهد مقدس تا اینجا شش فرسخ است وتاتربت بیست فرسخ است .

پنجشنبه بیستم ناهاررا درکافرقلعه خوردیم این قلعه دردوسفرقبل باین آبادی ومعموری نبود وحال سه مساوی قلعه در بیرون خانه‌ها وعمارات خوب ساخته‌اند صورت‌های خوب هم پیدا می‌شودوگویا باین سبب کافراست. چای عصردر قلعه شاهزاده صرف شد این جا هم آبادی بسیارشده وکاروانسرای خوبی ساخته‌اند این مزرعه وقلعه ازمرحوم اسداله میرزا بود ودر واقع میانه این جلگا احداث آبادی و قلعه لازم بود خدایش بیامرزاد .

جمعه بیست ویکم طرف عصروارد تربت شده دربستان السیاحه مذکوراست اینجا را تربت حیدری گویند چون قطب‌الدین حیدرمقدم حیدریان آنجا مدفون است .

قاضی سید نورالله درمجلس ششم مجالس درترجمهٔ آنجناب گوید قبرمنوراودرتبریز مشهوراست ودرمجلس اول بمناسبت تبریزذکری ازطریقه وی وشاه نعمةالله ولی‌نموده معلوم می‌شود حیدری ونعمتی بآن دومنسوب است علی ای تقدیربقعه وبارگاه وصحن و موقوفه‌به اسم ایشان در تربت است و شاه نعمةالله در دیوان مبارکش غزلی در مدح او فرموده و این است :

عاشقم آن قطب دین حیدر	وان یاران قطب دین حیدر
دوست‌دارم‌بجان ودل‌شب‌وروز	دوستداران قطب دین حیدر
مست میخانهٔ قدم گشتند	باده نوشان قطب دین حیدر
حلقه‌درگوش وطوق‌درگردن	تاجداران قطب دین حیدر
آینه در نمد نهان دارند	حق شناسان قطب دین حیدر
برتر از صورتند و از معنی	پاك بازان قطب دین حیدر
همچومن سیدی سزد که بود	یار یاران قطب دین حیدر

وچون اسحاق خان ازجماعت قرائی برآنجا حصاری کشیده تربت اسحاق خان هم گویند وترجمه این خان که ازجمله امرای خراسان است درعهد خاقان فتحعلی شاه در حدایق‌السیاحه شیروانی‌مسطوراست ودربستان‌السیاحه ذکری ازنام وی فرموده .

خلاصه‌آن مکان جنت قرین درزمین همواراتفاق افتاده هوایش خوب وباغات مرغوب

دارد وقرای بسیارمضافات اوست چیزی که موجب افسردگی وخیال است پنجاه نفر قزاق روس بعنوان حفظالصحه مقررشده وراقم مکرراز تربت حیدری عبورنموده و این‌مرتبه‌یك هفته درآنجا بود وبا اخیار طریق مودت پیمودوبه ترجمه یک نفرکه واحد کاالالف است اکتفا می‌نماید .

قدوةالعلماء العاملین و زبدةالعرفاءالشامخین عمادالشریعه و اعتمادالـطریقه حافظالشرع النبوی ولاحظالفرعالولوی مطلع الشمسین جناب صدرالعلماء محمد حسین لازال توفیقاته امروزنه درتربت حیدری بلکه درهرکشوری وجودش عادم‌النظیر است بعد ازفراغ ازاعمال موظفه باصلاح امورمردم‌کوشد وانجام مقاصد خلایـق را بر مرام خویش مقدم داردبا بسیاری شواغل درصحبت ارباب‌معارف خودداری نداردوبقرب هفته لیلاونهاراً ازفیض خدمتش بهره کامل یافت .

والدآنجناب آقا ملا عباس رحمةالله علیه درخدمات ملت و دولت زحمت‌ها کشیده و بعضی فرامین ازمرحوم نائب‌السلطنه عباس میرزا دیده شدکه بسیاراظهارو‌داد و خوشوقتی ازانجام مرام نسبت‌بوی فرموده بود .

آقازادگان ایشان یکی فضایل مآب‌آقا نظام‌الدین است‌که در شیوه حمیده پـدر اقتدا نموده ویکی‌آقا مجتبی ودیگری سمی‌جدش نام دارد .

جناب حاجی ملااحمد سمنانی برادرشریعتمدار حاجی ملاعلی سالها است در تربت متوطن وامام جماعت،هفتاد سال ازعمرشریفش می‌گذرد و در معارف وتحصیل یقین زحمت کشیده وصاحب بنات وبنین است دوصبیه‌کریمهٔ اویکی عیال جناب صدر ودیگری مزوجه جناب آقا نظام‌الدین است .

سه شنبه بیست وپنجم درخدمت جناب صدرالعلماء وآقا نظام‌الدین وجمعی درمزار شیخ ابوالقاسم‌دعوت‌بدیگ‌جوش‌است.یکفرسخ‌است تاتربت واصل‌مزاربرزبرتپه‌ایست بقعه‌و ایوان ومسجد وحجره دارد ودر پائین‌آن درخت چناری است که چشمه‌آبی از پهلوی آن جاری است می‌گویند شیخ بزرگوارمرشد سید قطب‌الدین حیدربوده واین درخت بدست‌وی نشانده شده وقلیل زراعتی ازآب چشمه می‌شود و تا دوساعت بغروب بزیرسایه آن درخت افتاده بسیارخوش گذشت .

ازآنجا سوارشده برای قریه مرتضویه باید رفت ازاینجا تاآنجا دوفرسخ است این قریه را جناب صدرالعلماء بقریب دوازده سال است‌که احداث نموده‌اند وبه نام فرزنـدی که مرتضی‌نام داشته‌نسبت‌داده‌اند درمکان هموارواقع شده‌آبش‌ازکاریز قلعه وعمارت‌اربابی ورعیتی وباغات خوب طرح انداخته‌اند حمام بسیارممتازی داردکه درتربت بلکه درمشهد به آن صفا گرمابه ندارد و برسرراه زوار که ازیزد و کرمان و طبس آیند واقع شده به

علاوه آنکه دریـن جلگا بسیار دزدگاه و نا امن بوده و بواسطه این بنای خیرنهایت آسایش برای مترددین‌حاصل است دوشب درمحضرمینومنظرش درمرتضویه محظوظ بوده.

پنجشنبه بیست وهفتم ازفیض صوری‌آن صدرمکارم واخلاق بنای جدایی است و ایـن ابیات در هنگام وداع مناسب بود خواندیم :

اولا بشنو که چون‌ماندم ز شست	اول و آخر ز پیش من بجست
ثانیاً بشنو تـوای صدر ودود	که بسی گشتم ترا ثانی نبود
ثالثاً تا از تو بیرون رفته‌ام	گوئیا ثـالث ثـلاثه گفته‌ام
رابعاً چون سوخت ما را مزرعه	می ندانم خـامسه از رابعه
خامساًدرهجرت ای‌صدر جهان	از حواس خمسه باشم در زیان
سادساً از شش جهت بی روی تو	گوئیا باریـد غم بر من دو تو
سابع از ثامن ندانم ضـاله‌ام	خون همی گرید فلك از ناله‌ام
هرکجا یابی تو خون برخاکها	پی بری باشد یقین از چشم ما
من میان گفت و گریه می‌کنم	یا بگریم یا بگویم چون کنم
گر بگویم فوت می‌گردد بکا	ور بگریم چون کنم مدح و ثنا

مسافت امروزشش فرسخ است ومنزلگاه فیض‌آباد محولات است همه جا راه هموار وآبادی نزدیك هم‌باشد خربوزه محولات‌مشهور است. اول ظهربقریه دوغ‌آباد رسیده چون هواگرم بود پیاده شده ناهارصرف وخستگی گرفته فریضه ظهروعصرخوانده سوارشدیم تا ظهیرآباد یك فرسخ و نیم و تا مقصود دوفرسنگ. فیض آباد دهکده معمور خوبی دارد و وکاروانسرای وسیع مرغوبی ساخته‌اند.

جمعه بیست وهشتم باید برویم قریه یونسی شش فرسخ است چندآب انبار و حـوض ساخته‌اند بفاصله یك فرسخ ونیم فرسخ ازفیض‌آباد که بیرون رفتیم دیگرباغ ودرخت‌نیست سه فرسخ‌که راندیم بقریه میان دهی رسیده معموراست ازرعیت اماآب خوراك منحصراست به‌آب‌باران،سایرآبهای‌کاریزتلخ‌وشوراست وخربوزه وهندوانه‌میان دهی به‌ارزانی وخوبی معروف است .

نقل‌کنند در اواخرتابستان که‌آب حوضها تمام شود بـرای طبخ و آشامیدن از آب هندوانه‌گوشت طبخ نمایند واینجاآخرخاك محولات وتربت است وازاین ببعدجزوحکومت طبس است‌وسه راه منشعب است‌یکی به ترشیزویکی‌به‌گناباد و یکی بمقصود. اول‌ظهر وارد یونسی شده پلی‌که برکال ورودآنجا بسته‌اند محتاج بمرمت است‌کسانی‌که به یزدمیروند ازاینجا جاده سوا می‌شود وبفخرآباد باید بروند شب راکه دریونسی‌خوابیده بودم‌جانوری خدمت نموده صورت ودست را خارش و ورم پیدا شد قدری‌آمونیاك مالیده کم‌کم فروکش

کرد نمی‌دانم گنه بود یا چیز دیگر.

شنبه بیست و نهم و اول تحویل شمس ببرج جوزا باید برویم بجستان شش فرسخ است سه فرسخ که آمدیم مختصر آبادی و قلعه بود که چند نفر بلوچ تازه کاریز آنجارا گشوده رعیتی می‌نمایند و اسباب امنیت راه شده‌اند گندم و جو کشته بودند و ملخ قدری خورده بود اول ظهر وارد منزل شده .

بجستان در مراصد گوید بکسر اولیه و ثانیه یعنی باء موحده و جیم و سکون سین مهمله و تامثناة من فوق و الف و نون من قری نیسابور. برك بجستانی مشهور است و آنجا واقع است درزمین واسعی که اطرافش ازدو فرسخ کوه است و در دامنه آنها قلعه و املاك و مضافات اوست.

یکشنبه غره محرم الحرام سال هزار و سیصد و شانزده منزل نارستانك و مسافت شش فرسخ است سه فرسخ که آمدیم به قریه دین آباد رسیده بسیار معمور و آباد است آخر آبادی زین آباد اول گدار است و آخر گدار اول خاك تون .

دوشنبه دوم باید پنج فرسخ طی مسافت نمود تاتون اول راه عقبه مختصری دارد از آنجا که یکفرسخ گذشتند می‌رسند بقریه بوران از محاذات این راه بطرف مشرق بامتداد یکفرسخ باغات تون است دوساعت بظهر مانده درمدرسه منزل گرفته .

تون با تای مضمومه قرشت بر وزن نون در مراصد گوید مدینة من ناحیة قهستان قرب قاین .

راقم گوید تون باضافه طبس خـوانده شود وجزو حکومت آنجاست و وزن طبس و مضافات آن نیم تبریزی یک من است. فضلای بسیاراز تون بروز نموده واز آثار مندرسه معلوم شود تون شهری بوده والحال حصار شهر منهدم وغالب بجای محلات وخانه‌ها زراعت مینمایند بعضی مساجد و مدارس بوده که ویران شده .

درمیان قلعه بقعه امامزاده‌ایست نامش سلطان محمد ودیگری میگویند نواده حضرت رضا میباشد مسجد جامع آنجا خوب ودایرو با صفاست وقبلهٔ آن مسجد تیاسردارد و قرب شصت باب دکان وآب انباردرجوارمدرسه ومسجد است واین بیت را ازمضمون شعری که در حق مسجد سمنان گفته‌اند بخاطر رسید .

مسجد جامع که اندرتون بود　　　　یونسی ماند که اندرنون بود

خادم مدرسه نامش ملاعباسعلی با ما مهربانی بسیار نمود .

سه شنبه سیم بنای رفتن بشرویه درنظراست چهارده فرسخ است ازدروازه معروف به بشرویه بیرون آمدیم وبگدار کوچکی وآب انباری رسیده بهآن طرف گدارهم آب انباری بود باید بدست چپ ازپشت آن حوض انبار برویم اشتباه نموده یکفرسخ که رفتیم بدره وبی‌راهه

افتادیم هواهم گرم شد برگشتیم تا همان حوض انبارپیاده خضر راه شد هیچ‌آبادی در راه دیده نمی‌شود مگردرمیان راه هفت فرسخی رباطی‌است، دوساعت از ظهر گذشته‌آنجا منزل نموده شکرالهی را نموده این رباط را رباط شور گویند وچشمه‌آبی داردشخروارزراعت بعمل میآورند شخصی هم نانوائی وعلافی دارد چند چادرهم ازایلات خوری‌حشم داشتند و لوای تعزیه داری ورثای خامس‌آل عبا را دراین‌کویربرافراشته‌اند و تا غروب ازخستگی امروزبیرون نیامده بیچاره یعفور.

چهارشنبه چهارم هفت فرسخ است تا بشرویه و غالب راه ریگ‌روان است نیم فرسخ مانده‌که هنگامه است ازتلهای ریگ‌وبین راه بفاصله فرسخ چندآب انباربوداول‌ظهروارد بشرویه شده سمت جنوب ومغرب کوه است حصارمخروبه دارد وبقدردوهزار باب خانه در اوست اگرچه ازتون کوچك‌تراست اما مردمانش باثروت وبترببت نزدیك‌ترانند. برك بشرویه معروف است‌وتجارت عمده اینجاست‌کلیه خود بشرویه کم‌آب‌است باغ‌نداردوپانزده روز یك روزآب برای‌خانه وآب‌انبارها واردمینمایند، سه حمام دارد و دومسجدیك آب انباری که بآن نوگویند تاریخ بنایش اینست «الله تعالی‌مدد من فرمود» حوض انبار دیگر که به قرب مدرسه ومسجد است تاریخ بنایش نهصد و هفتاد ونه است تاریخ و نام بانی برلوحه سنگی منقور ومنصوب است. مسجدی داردکه بانی‌آن حاجی‌حسین نامی از قریه خورچه در سال هزاروسی بنانموده منبری بسیار کهنه درایوان مسجد نهاده برتخته آن‌این کلمات‌منقور بود عمل قاسم غلامعلی فی‌شهورسنه پانصد وهفتاد و پنج. میگویند این‌منبر را از رقه‌آورده‌اند رقه بکسرراء قرشت وتشدید قاف نام دیه‌ایست درسه فرسخی بشرویه.

امام مسجدآقا شیخ علی نام دارد ملای‌کلان اینجا حاجی‌آقا سیدآصف فضایل نام دارد ومسجد کلان‌متعلق‌باوست مدرسه‌یی‌دارد درآن مدرسه منزل کرده متولی‌آقاعبدالوهاب خادم‌درویش‌علی حق خدمت بوزن‌طبس یکروز یك من گندم ویکروز یکمن جوبرای طلاب خیالی‌هم‌جوو گندم‌مقرراست. دراین‌لیالی وایام همه جا عاشقان خامس‌آل‌شوری دارندنوحه خوانی و سوگواری می‌نمایند دسته سینه زن و زنجیر زن از یمین و یسارمی‌گذرندترجیع یکی این بود:

چه شود جان پدر پای نهی بر سرمن   لب خشکیدهٔ من بینی و چشم تر من

دسته دیگرمیخواندند:

ازدرخیمه چوبشنید صدای پسرش.

پنجشنبه پنجم امروزوامشب بنای توقف است مادرعیال علی‌اکبرخان عمادالملك در طبس وفات نموده برادرآن مرحومه محمد حسین خان خلف کربلائی عباس علی در مدرسه

منزلگاه ما ترتیب مجلس فاتحه داده بعضی می‌آیند و می‌روند وقاری هم تلاوت مینماید و یکی ایستاده هر کس وارد میشود میگوید تکبیرمزید بر محمد صلوة صبیه کربلائی عباسعلی را خدا بیامرزد .

جناب مستطاب آقای آقا سید محمدکاظم خلف‌الصدق مرحوم حاجی سید حسین برادر آقاسید کوچك طبسی بمجلس فاتحه آمد راقم را درحجره کــه منزل داشت بدید و شناخت حج رابعمره بدل نمود اجمالی ازحال این آقا آنستکه درسفراول که درخدمت منورعلیشاه طهران بودم بدلالت اخوی خدمت منورعلیشاه رسیده وبخط بنده دستورالعمل گرفت ووالدش درطهران مرحوم شد ودرامامزاده دولاب بخاك سپردند بعد ازصحبت‌های بسیار بناشدامشب را درمنزل آقا مهمان باشیم و تجدید عهد محبت گردد نهایت خوش گذشت« زانکه جنسیت عجایب جاذب است».

جمعه ششم بنای رفتن طبس است پیاده روی و کوهمالی چهارده فرسخ است وبه راه متعارف بیست فرسنگ‌منزل اول اگرتریج بمانند چهار فرسخ واگر زین‌آباد توقف کنند پنج تا و اگراصفاك بروند شش میشود .

دردوفرسخی بشرویه دهی است‌که نامش زیرك بکسرزاء هوز و سکون یاوکاف و حرکت درهیچیك ظاهر نشود وملاحسین بشروی اول من‌صدق‌الباب ولقبه باب‌الباب ازهمین زیرك است وقضیه جنگ‌اوبا سعیدالعلماء وقلعه طبرسی‌مازندران درتواریخ این‌عهدمسطور است وهمشیره ملاحسین الحال درآن قریه است ومحدثه این طایفه .

قریه تریج وقریه زین‌آباد یك گردنه مختصری درمیان‌است وهواوصفا وآب‌واشجار دارند وبطورمزاح قریه زیرك را ده اسم داران گویند. بزیرسایه درخت وکنار جدول زین آباد پیاده شدیم قلعه وحصاری مشتمل برپنج خانواراست .

سه ساعت ازشب‌گذشته روانه شده اصفاك رسیده قوافل یزدکه از فیض‌آباد محولات جدا میشود وبفخرآباد میروند دراصفاك بازتا محمدآباد راه یکی است واصفاك ده معمور وآبادی است روانه محمدآباد شدیم .

شنبه هفتم نمازصبح را بمحمدآباد خواندیم نهرآبی و کاروانسرائی ورعیت و زراعت است، بعد ازآنجا گذشته بایدبرویم دره بید وقافله یزدبازازما جدا می‌شودچرا که‌هرکس بخواهد طبس برود با دره بیدکاری ندارد بچهارجوی طبس میروندواول‌ظهر بهرباط دره بید زیرسایه درخت افتادیم ازسه ساعتی شب تاحال نه فرسخ براه‌آمده‌ایم که اززین‌آباد تااین جاست و یکفرسخ هم شب راه رابغلط رفته تلك عشره کامله بیچاره یعفور کلاتی .

این‌آبادی وقف امامزاده طبس است وچون چند درخت بید دراین دره واقع به این

اسم خوانده شده دره مهیب است ماروبزمجه‌زیاد دارد. اول‌شب جوانی پیاده‌آمد نان‌وچای بوی دادند ورفت .

یکشنبه هشتم نماز بگاه خوانده روانه شدیم برای شهرطبس معلوم شد جوان اول شب دزد بود ودرکمین یعفورنشسته درخواب رفته اوراگرفتندمسافت تا شهرپنج‌فرسخ است دوفرسنگ‌آن‌بلندی وپستی وفرازونشیب است حوض انباری هم سر راه در این تل‌ها ساخته کبك وشکاردر دامنه‌ها دیده میشود .

ازآنجاکه‌گذشتیم جلگای طبس ونخیلاتش‌نمودارشد سه فرسخ است وبرسرراه‌حوض انبار بسیاراست. پنج ساعت از روزبرآمده واردشده خانه وباغچه‌حاجی عبدالله‌نامی‌رااجاره نمود منزل کرد .

طبس درباب طاء مراصدالاطلاع مذکوراست الطبسان بفتح اول وثانی تثنیه طبس است قصبه‌آن میانه نشابور و اصفهان وناحیه‌آن را قهستان نام نهاده‌اند یکی راطبس عناب ودیگری را طبس تمر گویند وبعضی طبس گیلکی وطبس مسینان خوانند .

و در باب کاف گوید گیلکی بالکسروالقصراسم احدالطبسین و فی‌القاموس الطبسان محرکة کورتان بخراسان اعجمیة .

راقم گوید قهستان معرب کوهستان ونام چندولایت مخصوص‌شده یکی‌قهستان کرمان است وذکرآن بزودی بیاید ویکی قهستان قم است و دیگرقهستان مضافات خراسان است‌و آن مشتمل است بربلاد قدیمه وقصبات عظیمه محدوداست بولایت هرات وسیستان‌وخراسان وبیابان لوت ونواحی‌سردسیروگرم سیردارد وازولایات‌آنست برجند وقاینات وطبس وزیر کوه وسید محمد نوربخش ازقاینات است .

واما طبس در خراسان نام سه موضع است یکی قریه‌ایست مابین قوچان و سبزوار و دیگردرقاینات وآنرا طبس مسینان‌گویند سیم طبس‌گیلکی است‌که مقصودماست ومسافت از مشهد تاآنجا هشتاد و دوفرسخ است وچون مابرای سیاحت ساحت بجستان وتون‌وبشرویه حرکت نمودیم ازنود فرسخ بیشترپیمودیم ازمشهد تا به طبس .

خلاصه‌آن شهردر زمین هموار واقع و اطرافش واسع وهوایش‌گرم حاصلش خرما و تنباکووگندم وجووپنبه وانگوزه بازای فارسی یعنی جلنیت وازشمال طبس به سمت‌جنوب الی خبیص‌کرمان بامتداد دویست فرسخ طول درسه فرسخ عرض نخیلات ونارنج‌بسیارعمل آید وخارج ازاین خط درسایرنقاط این کویر کبیرحاصل نیاید وطول شهرازمشرق بمغرب است بامتداد یك میل وعرض کمتراست از میل .

درنیم فرسخی‌آنجا امامزاده‌ایست بنام سلطان حسین بقعه وبنا وموقوفاتی داردآقا

سید میرغلام حسین مدعی تولیت است و کربلائی میرزا محمد حسن نسخ را خوب نویسدو ازعلم حروف وجفرواعداد ورمل اطلاعاتی کامل دارد وی را مفسد وغاصب میداندوشهرقدیم دراطراف همان امامزاده بود و ایراوه نام قریه‌ایست بقرب طبس برقله کوه آب گوارا و بساتین واشجار بسیاردارد وشیخ ابونصر ایراوی نسبتش به‌آنجاست ودرایراوه چشمه آبی است گویندازدعای شیخ است ومزارشیخ نزدیك آنست وبنای شهرحالیه ونارنگ قلعه وباغ گلشن وحمام وبازار ومسجد ومدرسه ازمرحوم میرحسن خان است وعـمارات حکومتی در قلعه واقع وبس عالیست ومحتاج است بمرمت بسیار وخیابانی عریض و طویل دربیرون شهر از مشرق بمغرب کشیده واشجاروگلها کشته وعلی‌الاتصال آب گوارا جاری‌است وباغات‌ازنخل ونارنج ولیموی شیرین‌وانجیروانارو‌غیره وخانه‌ها ازدوسمت خیابان بنا نموده‌اند خیلی با صفاست دخلی بداخل قلعه ندارد .

مرحوم محمد باقرخان‌عمادالملك چند دستگاه عمارت درکنار آن خیابان ساخته که برشکوه‌آن شهر افزوده وحکومت‌آن دیاربااین خانواده است .

وسرکارعلی‌اکبرخان عمادالملك خلف‌الصدق حاجی محمد باقرخان بن حاجی علی نقیخان‌بن‌میرحسن‌خان‌بن‌میرمحمدخان‌معروف‌بطایفه زنکاوه الیوم حاکم‌آنولایت‌است‌وچون ازورودحقیرمستحضرگردیدطریق‌مهمان‌پروری وبزرگی‌ودرویش نوازی مسلوك داشت‌ابتدا به‌ارسال‌قندوچای وبعد خودشان قدم رنجه نموده بدیدن‌آمد کمال وداد و تجدیدعهدمحبت که درطهران بسته شده بود حاصل گردید وقراربرآن دادندکه دربالا خیابان‌باغ‌وعمارتی است هوایش‌بهتر‌آنجا منزل شودبه‌آنجا نقل وتحویل شد .

عاشورا یوم تبرکت‌به بنوامیه نوحه‌وتعزیه وشورش زنجیروقمه برسرزن هنگامه‌است واعلام رثای حضرت حسینی درهرگذر وخانه افراشته‌اند .

درچهارفرسخی طبس سمت مشرق دره‌ایست که‌آب گرم معدنی است مردم آنجا گویند حمام مرتضی علیست ونیزدرهمان نزدیکی‌چشمه‌آب گرم دیگریست گویند حمام فاطمه ودر آن کوه‌آثارقدیمه‌ودخمه‌وخانه‌ها بسیاراست واصل‌آن بلوك خورنام دارد بخاء معجمه‌مفتوحه وسکون‌واوونام دوبلوك است یکی‌خورقاینات واین دیگر خورطبس، ییلاق خوبیست باغ و بساتین وچشمه‌سارهمه درکوهستان واقع شده وفخرالائمه ابوالفضل محمدبن احمد صاحب کتاب شامل در طرق تسخیر جن ازآنجا بوده معاصراست با ابی حامد غزالی و نیز شمس شاعرمعاصرخاقانی شروانی نسبتش‌بآنجا دهند .

پنجشنبه دوازدهم بحمام خاصه عمادالملك رفته مصفا بودمدارس طبس‌چهار است‌بهتر ازهمه مدرسه حاجی وکیل که حاجی علی نقیخان جد عمادالملك حالیه ساخته .

ملای معروف طبس‌الیوم جناب آقا میرزا ابراهیم بن عبدالواحد است جناب آقا شیخ محمد حسین‌هم تازه ازعربستان‌آمده خود رااعلم ازمیرزاابراهیم می‌داندچند مسجدخوب هم درداخل شهروکنارخیابان ساخته شده تنباکوی طبس معروف است وهمه‌جا برند امـا تنباکوی خوب آنجاکه می‌توان بدل ازشیرازی صرف نمودازنی کنان است که بیست فرسخ تا طبس بطریق مشهد وآن بلوك راینکنون هم‌گویند واهالی هم از همان مـی‌کشند وسایر تنباکوها را درآنجا نمی‌توان کشید مرغهای سیاه ازکبوتر کوچك‌تر دراینجا بسیار است و. خوب می‌خوانند به‌آنها بلبل‌گویند .

ازاین ملك فضلا وعرفا ظهورنموده‌اند والده وجد نورعلی‌شاه ازاین ولایت‌بوده‌اند وامروزه جامع مراتب فضل وکمال وحاوی مقامات معرفت وحال محبی‌آثارسابقین جناب حاجی میرزا یحیی بن ملاعبدالرحیم مولد ومسکن طبس است ودرطب جالینوس‌عهدسفرها بعراقین‌ومکه‌معظمه ومدینه طیبه نموده وبصحبت نیکان رسیده ودرخیابان خانه دارد وحالیه مرکزرا به جناب ملاابوالحسن وفرزند خویش سپرده وخود با اخـوان بقریه‌کریت بضم کاف عربی که درچهارفرسخی شهراست بسمت جنوب منزل ومأوی گرفته بزراعت و فلاحت امرمعیشت را می‌گذراند .

شب رابا جناب عمادالملك وداع نموده بقصدکرمان می‌رود منزل اول کریت است بین راه دوسه‌آبادی وآب‌انبارواقع است .

شنبه چهاردهم اول صبح وارد کریت شده درمسجد قدیمی‌که می‌گویند با منار حوض طبس درسال یکصد و چهل ساخته شده منزل نموده باغات خرما و انگور وسیصد خانوار جمعیت اینجا می‌شود وشش هفت مزرعه مضافات آنست محل با صفائی است .

جناب حاجی میرزا یحیی واخوان بدیدن‌آمدند نام برادران حاجی یکی‌ملامحمود بازهد وورع امام همین مسجد است دیگر کربلائی‌ملاعلی هم اهل منبرند وهم صاحب طبع باآنکه درمقامات علمیه وقواعد شعریه اطلاعی ندارد دیوانها ساخته یکدیوان بخط خودبا چادر رختخواب کجی‌که اهل خانه بافته با یکمن نان خشك‌که گندمش ازدست‌کشت خود بود با قدری خرما برای حقیربهدیه‌آورد وبعلاوه بعضی اسامی ائمه را بطرز مخصوص قلم زده برای کتیبه خانقاه‌لطف‌نمود برادردیگر ملاابوالقاسم نام دارد ساکن دارالخلافه‌طهران آدم خوبی است .

از دیوان آقا ملاعلی‌که‌گنجینه‌ایست مشحون ازجواهرمدایح ائمه انام‌و رثای آن بزرگواران مـن باب تبرك بعضی از آن آورده می‌شود تخلص راقنبر می‌نماید در مولود بنی‌گوید :

باز ز فیض قدیم قادر دانا — زال جهان را رسیده حالت برنا
روی زمین گشته جمله گلشن فردوس — کرده ملك از فلك نزول بغبرا
طرف دمن گشته است رشك گلستان — صحن چمن گشته است جنت مأوا
یاسمن و ارغوان و نرگس و سنبل — جمله بهم گشته محو چشمك و ایما
هفت زمین از سرور وشادی وعشرت — در حرکت آمدست و وجد و تماشا
بهر تماشا ملایك آمده پائین — خرم وخندان وخوش دل آمده یکجا
اینهمه دانی که چیست یا که بگویم — راز نهان راکنم به نزد تو افشا
ختم رسل عقل کل نبی مکرم — میر عرب شهسوار یثرب و بطحا
شمس فلك نور حق چراغ هدایت — سید و سرور شفیع خلق بفردا
اشرف و اعظم نبی اکرم مرسل — باعث خلق جناب آدم و حوا
سر خدا نور حق محمد محمود — از رحم آمنه نهد بزمین پا
هشت جنان شمه‌یی زخلق خوش او — هفت سقر شعله‌یی ز خشم وی اما
هر که مراو را محب نعیمش مسکن — هر که مر او راعدو جحیمش مثوی
قنبر گوید مدیح حضرتش امروز — تا که شفاعت کند بحشرش فردا

درمدح حضرت امام ثامن گوید :

سحر چون رایت ظلمت نگون گردید و ناپیدا
ز زیر بال زاغ شب بر آمد بیضهٔ بیضا
جهان شد سر بسر روشن مثال وادی ایمن
عیان آمد بهر برزن صفای سینهٔ سینا
ز چتر چادر کاکل بر آمد چهرهٔ لیلی
ز پشت پردهٔ گیسو عیان شد عارض عذرا
گل افشان پهنهٔ هامون شد ازخون دل مجنون
ز اشك دیدهٔ وامق گلستان شد همه صحرا
طلوع از چاه کنعان کرد شمس طلعت یوسف
بتخت جاه شادی زد ز تخت چاه محنت پا
دل یعقوب خرم شد بیاض دیده‌اش زایل
چو آمد پیرهن گستر بر وی آن شه والا
ندانم یوسف ما گر گشاید عقد پیراهن
چه بدهد رو چه بنهد رخ ز بوی دلکش زیبا

چوخواهی وصف وی دانی نه مصری‌ونه کنعانی
که باشد ماه زندانی غلام مقتدای ما

به عالم نخبه آدم ز آدم نخبه در عالم
وصی احمد مرسل ولی قادر یکتا

فلك محفل خدم انجم امام و رهبر مردم
قدر چاکر قضا فرمان حسن طینت حسین آسا

خزینه علم حق را در سفینه علم را لنگر
قمر رخسار و مهر افسر محمد خو علی سیما

فروغ دیدهٔ عابد تـوان پیکر بـاقر
گل گلدستهٔ جعفر نژاد حضرت موسی

خراسان را مهین سلطان ولی حضرت سبحان
امیر جنی و انسی امین ایزد دانـا

گل گلزار علیین نضارت بخش باغ دیـن
مفاد سورهٔ یس طـراز عم و طه

حضیض خشت درگاهش ز اوج لامکان برتر
بگرد گنبدش گردد چو طایف گنبد خضرا

بشارت بادت ای قنبر ازاین نظم بلند اختر
مترس از قبر و ازمحشر که باشد شافعت فردا

مسمط درمدح و منقبت اسدالله‌الغالب(ع)

ساقی گـل روی ده بادهٔ گلنار را
دور کن ازبزم من جملهٔ اغیار را

حلقهٔ زنجیر کن زلف سمن سار را
بستهٔ آن حلقه کن پای دل یار را

ناز مکن برفکن برقع رخسار را
بندهٔ پاینده کن عالم انوار را

زانکه ترا دیدم و باده پرست آمدم
محو جمالت شدم بیخودومست آمدم

آب‌حیات‌ازکفت‌خوردم‌ومست‌آمدم
مست می ساقی بزم الست آمدم

از چمن‌قدسیان دست بدست آمدم
تا ببر اندر کشم قامت دلدار را

لشکرغم را ببین‌ساقی‌گلگون عذار
بردل زار حزین تاخته از هر کنار

ای مه سیمین‌بدن زان‌می‌صافی‌بیار
ساز خلاصم زوی از غم پیرار و پار

مخزن دل تا کنم باز ونمایم نثار
بر سر ارباب دین گوهر اشعار را

باز چودستان بباغ‌نغمه سرا آمدم
همچو هزاران براغ پر زنواآمدم

همچو دبستان تمام شور و هوا آمدم | از سرشوق و شعف بی سروپا آمدم
چون سرو پا ماندم محو لقا آمدم | بندهٔ درگـه شدم حیدر کـرار را
حجت یزدان علی خسرومردان علی | صفدر میدان علی ضیغم غضبان علی
قاتل عدوان علی مخزن ایمان علی | باطن قرآن علی سرور و سلطان علی
مهتر خوبان علی بهتر خلقان علی | کامده از وی فروغ دیدهٔ احرار را

ازترجیح بند در هر بندی خطاب به یکی ازائمه است .

ای که ز هجران تو گلهای باغ | زردچون نرگس شدوچون لاله داغ
غیبت تـو غیرتم آرد بغیر | همچو حریفی ز حریفان راغ
چون نکنم ناله که بینم به تخت | جای سلیمان بزند دیو لاغ
طوطی شکر شکن اندر قفس | صحن گلستان شده پر از کلاغ
بلبل وگل گشته ز گلزار دور | ساحت بستان شده مأوای زاغ
شیر شد از بیشه برون و کنون | بیشه شده مرتع گاو و الاغ
آه ندانم ز که پرسم به دهر | یوسف گم گشتهٔ خود را سراغ
کاش که بی روی تو اندر جهان | بود می مرك مرا در اياغ
روح فرا رفت مرا از بـدن | مغز فرو ریخت مرا از دماغ
بی رخت ای مهدی هادی لقب | لیس لنا شربت عذب تساغ

ازمثنویات درسر گذشت وسیر خود گوید .

شبی تاریك تـر از قلب کافر | سیه چون پیچ و تاب زلف دلبر
بکنج خلوتی تنـها نشستم | در آمد شد اغیـار بستم
زراح حب یزدان در سرم شور | ز فیض این سعادت در دلم سور
ز جام بادهٔ عشق خدا مست | بدام این خیال و فکر پا بست
منم از دوستداران الهی | شناور در یم حبش چو ماهی
بسی زین فکر بودم شادومسرور | ازاین سودا بخود گردیده مغرور
درآن حالت نمودم شمع روشن | چو اندر قلب کافر نور ذوالمن
شعاع او مثال آتش طور | فروزان همچو نور عارض حور
بچشمم شعله اش هر دم نمودار | همال جلوهٔ رخسار دلـدار
فروزان همچو شمع اندر میانه | بدورش جمع شد از هر کرانه
دو صد پروانه جمله بال گستر | چو ذره در حضور شاه خاور
بگردا گرد او درگریه بیهوش | چه محرم درطواف کعبه درجوش

تمامی طعنه زن برمن ز آغاز — زبان حالشان گویای این راز
که ای سرمست جام خودپرستی — نگردد جمع هرگز عشق و هستی
زنی تا کی تو لاف عشق معبود — خیالات و مقالات است مردود
بکوی عشق باید ترك جان کرد — سرو جان را فدای دلستان کرد
وجودش با عدم گردد مقابل — شود از خویشتن یکباره ذاهل
حجاب جان بود آئینهٔ تن — برو مردانه این آئینه بشکن
که تا تن هست در مابین فاصل — نگردد جان سوی معشوق واصل
اگرخواهی بکوی عشق گردی — نماسلب ازخوداین بیهوده گردی
برو اول تو ترك خویشتن کن — پس آنگه روی‌دل براین‌وطن کن

ملامرتضی کدخدای کریت آدم با خدائیست دیدن نمود ولوازم یومیه ولیله را بعهده گرفت ونگذارد ابتیاع شود سرای نیکوئی دارد ودر این ایام مجلس روضه خوانی است .

یکشنبه پانزدهم دوستان نگذاردند برویم امروز را هم مهمان نمودند صبح را به روضه خوانی ملامرتضی وشب را درمجلس تعزیه داری جناب حاجی میرزا یحیی رفته، چهار ازشب رفته سوارشده باید برویم قریه اصفهك پنج فرسخ است راه هموار وبین هرفرسخی حوض انبارساخته‌اند .

دوشنبه شانزدهم اول اذان در مسجد سر پوشیده اصفهك منزل نموده این آبادی در دامنه کوه شرقی واقع، نخیلات وباغات هم دارد اما انگورستان کریت بهتراست .

درنیم فرسخی اصفهك امامزاده‌ایست درکوهستان ودرآن جبال آبادی بسیار است و آبی که برای باغات وزراعت کریت میرود ازاین کوه‌است و بندی که برای آن بسته‌اند از عجایب آثاراست وآبها ازآنجا پائین میریزدوداخل کاریز میگردد که اگراز رو ببرندچون مسافت بسیاراست نصف هم نمیرسد واین راه که ما طی مسافت مینمائیم هشت فرسخ دورتر است تا نای بند که آخرخاك طبس است وبه آبادی نزدیکتر ولیکن قوافل یزد از چهار جوی طبس میروند وهشتاد فرسخ است تابه یزد و قوافل کرمان از کناره کریت یکسره داخل لوت میشوند ویکصد و بیست فرسخ است تا شهر کرمان .

مهتاب که طلوع نمود سوارشدیم منزل قریه دیهوك یا دهوك است شاید دیـه باشد و کاف تصغیر بآن ملحق نموده باشند هفت فرسخ است راه پیچ وخم وسراشیب وسربالاست بر سر هر فرسخی آب انبار ساخته‌اند فرسخ سیم حوض قاسم نام دارد یك دو اطاق هم کنار حوض ساخته‌اند .

سه شنبه هفتم نمازصبح رابرسرحوض پنجم خوانده سه ازروز برآمده واردقریه‌دهوك

شده اینجا درپناه کوه واقع و دیده نمی‌شود مگر پانصد قدمی، آب فراوان دارد واز داخل قلعه میگذرد چهارپنج مزرعه توابع آنست آب گوارای آنجا ازچشمه‌ایست مخصوص و نزدیك هوای اینجا با طبس پانزده روز تفاوت دارد، حاصل گندم اینجاسبز است و گندم طبس حصاد شده بود نارنج و خرما نمی‌شود اما تنباکوی خوب عمل آید. ما در سر قلعه منزل نموده نایب مهمانی نمود.

چهارشنبه هجدهم بواسطه تدارك تا نای بند که بیست فرسخ است ماندیم آقا میرزا احمدنامی پیدا شد ازعرفای دهوك است خلف‌الصدق میرزا حسین منشی مرحوم حاجی وکیل وعمادالملك بوده برای سرکشی املاك بدهوك آمده متأهل گردیده آقا میرزااحمد را خدا بوی داد بعد ازوفات پدردنیا مساعد نشده تهی دست شده طالب راه آخرت گردیده باآنکه سواد وخطی ندارد درسخن موزون گفتن حظی دارد ازحفظ میخواند و دیگری می‌نویسد تخلص را مضطرنهاده ،او راست:

ساخت مضطر بوزن شعر شهاب   یك مخمس بسان در خوشاب
ای بغفلت تمامـمان در خـواب   بیخبر جمله از ثواب و عقاب
فاتقواالله یا اولی‌الالباب

علما بعضی از عمل دورند   عکس عالم تمام دل کورند
شمع بزمند وعاری ازنورند   موذی‌ورشوه‌خوار ودیجورند
فاتقواالله یا اولی‌الالباب

اول طلوع ماه قلاوزی برداشته برای منزل زنوغان هفت فرسخ است و راه هموار بعضی دیه وآبادی دور ازراه باطراف بنظرمیرسد و بفاصله هرفرسخ حوض انباری‌برسرراه ساخته‌اند بعضی آب دارد و بیشتر ندارد .درقریهٔ اربابان که بر سر راه است آب گوارا و جاری است .

پنجشنبه نوزدهم سه ساعت از روز گذشته وارد زنوغان شده یکصد خانوار می‌شوند حسینیه دارد درآنجا بارا نداختیم این قریه اندکی دبش و عفض‌است‌ملاعبدالله ونادعلی‌ریش سفیدندآمدند وقراردادند یکنفربلد ومال که شش‌من بوزن طبس که سه‌من تبریزی است‌جو ودوازده من‌کاه ومشك‌آبی برای راه حل نمایند .

بعدازنمازشام وخفتن روانه شدیم اززنوغان تا نای بند سیزده فرسخ است و آبادی در راه نیست و آب ندارد مگر چشمهٔ شوری و بعضی حوض اگر باران آمده باشدآب‌دارد.

خوبست ترجمه بی ازلوت و کویر بشود. لوت بضم لام وسکون‌واووتای قرشت بمعنی برهنه باشد که بعربی عریان گویند وچون آن‌سرزمین خالی ازآب وعاری ازگیاه است به این نام

خوانده‌شده وآنچه مشهور باطای حطی میخوانند ازآن جهت که گویند قوم لوط و شهرهای آنهاآنجا بوده واز عذاب الهی چنین شده البته خلاف واقع است وآنچه محقق است قوم لوط درشامات بوده بهرتقدیرصحرائی هموار و شوره زار وبعضی‌جبال مندرسه داردازمشرق بولایت سیستان وازمغرب بدیار کرمان و از جنوب بملک بلوچستان و از شمال به کشور خراسان محدود است وبعضی گفته‌اند شصت فرسخ در شصت فرسخ است همواره محل دزدان ومأمن بلوچان است هوایش گرم وبغیرازموسم زمستان عبور از آنجا دشوار است .

کویر بکسر کاف عربی وواو بر وزن دلیرزمین بی‌آب‌وشوره زار باشد و بعربی مفازه گویند وجوهری‌آورده که مفازه مفرده مفاوزاست بمعنی‌مهلك من فوزای هلك ودراصطلاح اسم چند ولایت‌است که درچنین‌زمین‌واقع شده مانند جندق‌وبیابانك وطبس‌مسیناو گفته‌اند که طولش‌ازمغرب‌بسوی مشرق کشیده ابتدای‌آن‌ازملك ری و نهایتش‌سیستان واکثرصحرای شوره زار وریگ روان است وقطاع‌الطریق مخصوص ازبلوچ درآن بیابانها بسیار است .

سه ساعت ازشب گذشته از زنوغان روانه شده‌و به‌لوت زده یکفرسخ که راندیم بحوض رسیده ازباران پرشده بود، فرسخ دیگر نیزحوضی بود و سیم همچنین معلوم شد سه روز قبل حضرت باری بحال زوار رأفت فرموده باران بآن صحاری فرستاده .

جمعه بیستم اول‌طلوع بگردنه وعقبه مختصری رسیده ربع فرسخ که گذشتیم بمنزل‌ـ گاهی‌رسیده اززنوغان تااین‌کاروانسرای‌پنج فرسخ است‌واین رباط رااز‌آجروگچ‌ساخته‌اند وچشمه‌آبی دارد برای‌آشامیدن‌گوارانیست اماکارسازی وحیوان را سزاوار است‌اگر یك دوآب انبارهم میساختند وپنج شش‌خانواراز نای بند وحوالی در این نقطه منزل می‌دادند امن بود ازدزد وقابل همه قسم‌آبادیست سبحان‌الله دولت روس در ریگ‌روان و دشت قبچاق راه‌آهن کشیده وفرسخ بفرسخ سرباز گذاشته واستحکام ساخته وآبها جاری‌نموده‌وازکرمان تا طبس باید بااین سختی عبورقوافل و زواربشود .

نیم ساعت بغروب مانده سوارشده برای حوض‌چشمه‌گز شش فرسخ است تاسه فرسخ این راه‌کویرسخت ودربارندگی‌عبورازآن صعب،سه حوض هم برسرراه بود اماآب‌نداشت.

شنبه بیست ویکم اول‌اذان صبح واردحوض چشمه‌گزشده‌آب‌چشمه شوراست وبواسطه چند درخت‌گز بااین اسم خوانده‌اند یك‌دواطاق برسرآن ساخته‌اند وحوض‌آب شیرین بقدر دویست قدم دورازجاده است دوروز قبل بارانی‌آمده وحوض پربود .

بعد ازنمازونیاز وصرف چای روانه شدیم برای نای بند سه فرسخ است امارا‌ه‌سخت رودخانه خشك وگردنه‌بسیار، نای بند درناف‌کوه واقع است نخیلات خوب دارد وبه قدرت کامله چشمه‌آب‌گوارا ازکمر کوه بیرون‌آید برای‌آشامیدن وچشمهٔ دیگردرسمت دیگر که

آبش گرم است وزمستان حمام اهالی است باغات ونخیلات ازاول وزراعت را دوم کافی و وافیست. دویست خانوارهستند وخانه‌ها مرتبه بمرتبه درکمر کوه‌ساخته‌اند قلعه وچندبرج دردهنه ساخته‌اند جوو گندم بقدرخوراك‌عمل‌آورند واهالی‌ازطایفه زنکاوی رودان‌واحمدی فارس هستند .

شاید اینجا رابااین مناسبت نای‌بند گویند که درحلقوم‌کوه ومیانهٔ لوت و کویرافتاده مردمانش بی‌انصاف ومال دارند چون سرراه زواروافع شده درذهاب وایاب بایدهریکنفر خوراك سه روزازاینجا بخرند با علی‌القیم ودیوانی‌ندارند بملاحظه‌آنکه محافظت‌مترددین را بعهده گرفته‌اند .این دیه حد کرمان‌وطبس است رئیس‌احمدبیك نایب است وپسرش‌عباس سلطانی است مقتدرنه درحکم حاکم کرمان ونه دراطاعت والی خراسان درآن لوت چون قوم لوط است ومیشود ازمداخل نای‌بندآبادی زیاد درآن راه ساخت بدون آنکه ضرری به رعیت وخرجی ازدولت بخواهند و این هم یکی از مسامحات حاکم کرمان وطبس و امیر قاین است .

خلاصه ازنای‌بند تاآخرلوت کرمان سی فرسخ است ومقدرشده بود زمستان درییلاق خراسان وماوراءالنهرسیاحت کنیم وتابستان درقشلاق و کویرطبس و کرمان بگردیم .

یکشنبه بیست ودوم اول‌ظهر نمازخوانده با تدارك مختصری ازآب وغیره‌بلوت ثانی زدیم ازنای‌بند تا دربندبیست فرسخ است وهیچ‌آبادی ندارد واگرآب‌انباروحوض ازباران آب نباشد زیاده سخت میگذرد وروزو شب باید راند .

ازنای‌بندتا یکفرسخ گدوك وگردنه است‌بعد ازآن جلگه‌ای است درآخر گردنه‌چشمهٔ آب راکدیست برای رفع حاجت‌کوثروسلسبیل است ،دو فرسخ‌دیگرراندیم بـه حوض شیخ رسیدیم‌آب داشت افتادیم چای وشام صرف شد سه ساعت از شب رفته روانه شدیم سه‌فرسنگ که‌گذشتیم بحوض خان رسیدیم‌آب نداشت چند اطاقی‌هم ساخته‌اند و این حوض و بنا از مرحوم گنجعلیخان است‌که درکرمان حکومت داشته واینجا حد کرمان است اگـر آب و امنیت باشد منزلگاه است شش فرسخ دیگر باید رفت برای حوض چهل‌پایه ازچیدن سنگ بروی هم فاصله بفاصله علامت راه رانشان کرده‌اندکه بیراهه نروند .

دوشنبه بیست وسیم دوساعت ازآفتاب برآمده به حوض‌چهل پـایه رسیده آب انبار خوبی ساخته‌اند اماآب ندارد دوسه اطاق سنگی هم بود اماپیش ازما جمعی‌ازکرمان‌آمده منزل نموده‌اند ما برای سرپناه در دره وشکفت‌کوه قرارگرفتیم .

وجه تسمیه اینجابه‌چهل پایه آنستکه بحکم نادرشاه چاهی کنده‌اندکه خیلی عمیق است وچهل‌پله‌وزینه‌برای‌آن ازسنگ‌بیرون‌آورده‌اند وبرای‌روشنائی‌چند سوراخ گذاشته‌اند

آبش برای رفع حاجت بد نیست الحق آثار خوبی گذاشته سابقاً برج ومستحفظ هم داشته حال که خداحافظ است مقتل زوار وقوافل را که بلوچ برسر آنها ریخته نشان میدهند این دره و کوهها خیلی موحش است .

نمازمغرب و عشا را خوانده براه افتادیم هشت فرسخ دیگر باید برویم تا به دربند برسیم یك فرسخ که رفتیم ازدره بدست چپ باید بالا رفت، صحرای‌وسیع موحشی‌است همه ریگ‌روان برای علامت راه بفاصله نیم فرسخ میل‌ها ازسنگ‌بارتفاع دو زرع ساخته‌اند و ماتا سه فرسخ خوب‌آمدیم ازآن ببعد بواسطه تاریکی وندیدن علایم راه راگم‌کردیم وبه قرینه‌کوه مقابل تا صبح حرکت مذبوحی می‌نمودیم خیلی سخت گذشت در این صحرای با خوف وخطرچون روشن شد معلوم شد چندان بغلط نرفته‌ایم. از زیرکوه مقابـل برج وقراولخانه‌که بردهنهٔ راه ساخته‌اند نمایان است .

صحبت فی‌الفلوات الوحش منفردا	حتی تعجب منی‌الفور والاکم
فالخیل والليل والبيداء تعرفنی	والضرب والطعن ؤالقرطاس والقلم

سه شنبه بیست و چهارم بسلامتی از صحرای ریگ‌روان جان بدربردیم و از دره و گردنه بالارفته بکاروانسرای دربند افتادیم.دربند چشمهٔ آب شیرین وگوارا دارد وبه‌قرب چهل نخل خرما، برج محکم وکاروانسرای مستحکم‌ساخته شده‌آب انبار بزرگی‌هم‌بود اما آب‌نداشت‌بنای‌آنهاتمام ازمرحوم‌محمد اسماعیل‌خان‌وکیل‌الملك‌نوری‌است‌دراوقات‌حکومت کرمان وچند قراول‌هم‌گذاشته‌اند که‌کاه و جوونان وتخم مرغ برای عابرین حاضر داشته باشند ولی شکایت داشتند که مواجب به مانمی‌رسد واین بیابان که دیدی‌باید محافظت‌نمود که انگلیسیان بیایندنقشه بردارند ودرکوهها بشکاربروند .

بعد از نماز مغرب وعشا حاضرشدیم برای رحیل‌باید برویم راور ،ده فرسخ‌است یك فرسخ آن راه خیلی بد بود از گردنه ودره و پرتگاه و خشك رود موحش یك برجی هم درراه بود اما مستحفظ نداشت چهارفرسخ که طی مسافت نمود رسیدیم به کاروانسرای خوبی چشمه‌آب شوری واین‌مکان‌بنام رباط چشمه وچاه گزوخوانده می‌شودکاریزی‌هم داشته خشکیده واگرآب شیرین بود منزلگاه خوبیست وما قدری توقف نمودیم که ماه برآید و هوا روشن‌گردد که راه را دررود خشك و پیچ وخم دامنه بغلط نرویم .

چهارشنبه بیست وپنجم بعد ازنمازپگاه بنای‌خوردن‌گرما وآفتاب است چهارفرسخ دیگرآمدیم رسیدیم کریم‌آباد چند خانوار و زراعت وآب نیم شور و استخری دارند و از این جا ببعد دهات و آبادی متصل است و بحمدالله تعالی بـه تنهائی از لوت به سلامتی بیرون آمده .

دردهنه لوت مکانیست مشهور بدهنه غارآثاری دارد گویند مزارابراهیم ادهم است و درسلسله ادهمیه مدفن آنجناب مذکور شد .

دوفرسخ دیگرراندیم که درمرکزآبادی بیفتیم اول ظهر وارد راوربرائین مهملتین بروزن خاور گردیده مرکزحاکم این بلوك استآباد ومعمور، قلعه و خندق قدیم بواسطه امنیت جدید متروك گردیده مشتمل است بر هزار خانوار و دکاکین و مسجد و مدرسه و کاروانسرا وآب جاری و باغات .درمدرسه مندرسه منزل نمودیم باغچه خوبیداردخادم نامش شیخ سجاد طبسی است ازنقاشی وصحافی بیربط نیست طبع شعرهم دارد واز این اشعارکه برسردر حجره خویش نوشته بلندی مقامش معلوم :

هرکه حیوان بندد اندرروی صحن مدرسه
در دم مردن کند شیطان بهدینش وسوسه
هر که باعث برخرابی باشد اندراین بنا
حشر او اندر قیامت باد با آل ربا .

برای رفع خستگی یعفوردو روز درمدرسه تعطیل است دراینبلوك بلبل بسیار است ونالههای سحریآنها سررا پرشورمینماید .

پنجشنبه بیست وششم بگردشرفتیم دستگاه قالیبافی زیادوخوب رواج استچندخانه هم روضهخوانیبود، درمجلسروضه میرزاابوطالب نشستیم حاجیسید ابوطالب رکنیالمشرب آنجا بود از معنی این شعرجویا شد :

منم معلول بی علت که علت گشت پیوندم
ازل فرزند من باشد ابد فرزند فرزندم
سالها در رکاب بندهٔ خود چاکری کرد تا که مولا شد

این شخص ازملاکین ومتمولین است وی سفری باصفهان و مکه معظمه واسلامبول و عتبات وائمه عراق رفته خالی ازذوق نیست .

سه ساعت بغروب مانده بنای حرکت بسمت کرمان است از راورتا شهر بیست فرسخ است یکفرسخ که رفته خیرآباد جای با صفا وآبهای جاری وباغات خوبیبود پیاده شده درختان پسته و انار هنگامه میکنند لب جوی و لب کشت چای طبخ و لب پیاله و جام مزه دارد .

نمازشام وخفتن را خوانده براه افتادیم برای رفتنتا شهرکرمان دوطریق استیکی راه جلگاه که صحرای کویراستوتاآب ده جزدوسه حوضآبآبادینداژد ونه فرسخاست وازآنجا به سرآسیا میروند ویکی راه کوهستان کهآباد وخوش هوا وییلاق اماصعبالمسلك

است برای قافله .

خلاصه دوساعت از شب رفته براه افتاده‌تا حوض پنج که علامت‌پنج‌فرسخ‌است خوب آمده ازآن ببعد بواسطه رودخانه خشک وتاریکی هوا راه گم شد درکناری افتادیم یعفور به‌کاه خوردن ایستاد ومابخواب رفتن .

جمعه بیست وهفتم علی‌الصباح که خسروخاور علم بر کوهساران زد معلوم شد کنار جاده افتاده نمازخوانده روانه شدیم منتهی بگردنه شد بالا رفتیم درنشیب‌آثارباغ‌وزراعت ظاهربودچون‌رسیدیم‌نام‌آنجا پرسیده گفتند این‌ده‌اسمش قدرومیباشدوازراه‌آب ده‌دورافتاده وبهتراست برای سیاحت وهوا وصفا فرسخی دیگررفته بقریه محمد بون پهلوی آسیا و آب گوارا منزل نمود درزیرسایه اشجارمی‌گویند ازاینجا تا بشهر هجده فرسخ است .

یکساعت بغروب مانده روانه شده به‌دره‌دیگروآبادی خوشی رسید ازآنجا نیم‌فرسخ دیگر کوه مالی نموده به‌دهی رسیده نامش سوس‌بید چون هواتاریك وراه باریك و عبور از کوه وزیردرخت درشب مشکل بود درخانه مرحوم میرزا محمد رضا منزل‌نمودیم .

شنبه بیست و هشتم برای تنگه دره بیدباید رفت دو فرسخ است چون از دیه خمرود گذشتیم درمیانه دره‌های عدیده افتاده راه‌گم شد ومدت‌ها ازجهات عدیده‌بالا وپائین‌آمده چیزی معلوم نشد وکسی را نیافته‌که جویا شود برگشتیم خمرود منزل نموده چون ایـن آبادی درخم رودخانه واقع است‌باین اسم شهرت دارد وچون درخت‌گلابی بسیار هم دارد آنجا راامرود هم گویند دوازده خانوارهستند جای بسیاربا صفا وخوش‌آب وهواست وجزو حکومت زراوند است امروزدراین دامنه ودره وکوه که برای پیدا نمودن راه قدم می‌زد درخت های گـل نسترن و بنه و بادام کـوهی بسیار داشت و چشمه آب خرد و کلان متعدد داشت .

یکشنبه بیست ونهم یك‌نفربلدبرداشته بزحمت ازگردنه‌وکوه رد شده وارددره‌تنگل بفتح تای قرشت وسکون نون بروزن جنگل‌گردیده باغات خوب دارد ازخمرود تا این‌جا سه فرسخ است جلگای شوره ظاهرشد دهات بفاصله یکفرسخ‌دوفرسخ دیده‌میشودیك‌فرسنگ دیگرازدامنه‌کوه شمالی‌آمدیم وازسرازیری و بلندی بسیار رد شده بقریه خانك تصفیرخان وارد شده دراینجا درخت چناری بودکه قندیل‌وریسمان زیادبرآن بسته بودندوآب‌جاری گوارا اززیرش میگذشت خالی ازصفا نبود منزل نموده این‌آبادی یکصد خانوار هستند و جزوحکومت‌زراوند وچهارده فرسخ است تاشهر، خلاصه بدورما انجمنی شد و ازمقصد مـا جویا میشدند این بدیهه منظوم راگفتم :

ما پیرو یزدانیم زوار خراسانیم   در گردجهان سیارچون ماه درخشانیم

تا شاه ولی قطبست در سلسلهٔ نعمت — هشیار اگر باشید ما سلسله جنبانیم
از مقصد ما جویا آنکس که بود گویا — ما عازم کرمانیم ما طالب ماهانیم

جناب سیادت مآب آقا سید محسن شیخ‌الاسلام زراوند آمدند واظهار ارادت به آقا سید ابوالقاسم سیرجانی مینمود معلوم شد شیخ‌الاسلام با اسلام است بنا شد یکساعت بغروب مانده باتفاق روانه کورچوئیه بشویم مزرعه‌ایست دردوفرسخی. اوایل‌شب به کورچوئیه‌رسیده درباغ خوبی منزل شد صرف چای وشام نموده بعد ازاندکی تمدد برخاستیم حاضر شده برای سرآسیا پنج فرسخ است دوراه داردیکی ازجلگا ودیگری‌از دامنه وآبادی به فاصله فرسخ‌هست اما دوفرسخ ریگ‌روان‌است ودرشب جاده پدیدار نبود ونزدیك‌بود که‌شیخ‌الاسلام ازجاده سلامت بیرون روند که چراغ هدایت رسید چدرود آبادی ومزرعه‌ایست‌برسرراه .

دوشنبه سلخ نمازصبح رابرسرجدول وکنارقریه هوتك خوانده و یکساعت ازآفتاب برآمده بسرآسیارسیدیم مزرعه خوبیست وکاروانسرای مرغوبی مرحوم حاجی‌محمدابراهیم تاجر ساخته .

سرآسیا ملتقای‌دوراهست که یك راه‌ازآب‌بید که معبرقوافل‌است ودیگراین راهست که ماآمده‌ایم واز اینجا تا شهرهفت فرسخ است، سه ساعت توقف شده صرف چای‌و ناهار نموده بحکم شیخ‌الاسلامی درآن گرمای وسط روزسوارشده راندیم تا دوفرسخ فراز ونشیب است ودرآخرآن‌حوض‌آب‌وسرسائی‌داشت‌دوفرسخ دیگرراندیم حوض دق رسیدیم حوض آب وسرسا وقلیان فروشی دارد .

دق دربرهان‌گوید معرب دك است بفتح دال‌مهمله وسکون‌کاف بمعنی کوه وصحرائی که ازسبزه وعلف وبوته وخارخالی باشد وبهمین سبب‌آنرا دق‌گویند ولی ممکن‌است‌اینجا کاریزی جاری نمایندازاینجا تا بشهرسه فرسخ است وبفاصله هرفرسخی قلیان‌فروشی‌است یکساعت بغروب مانده وارد شهرشده .

کرمان در مراصدالاطلاع فتح کاف‌رااقرب بصحت دانسته تاکسر، وآن مملکتی‌است وسیع وولایات‌کثیره وقرای معموره ازییلاق وقشلاق دارد واقع است میانه فارس‌وخراسان ومکران وسجستان، شمالش مفازه خراسان، جنوبش‌خلیج فارس، شرقی‌آن مکران‌و مفازه مابین مکران و بحرین است ازعقب بلوچستان و غربی‌آن ارض فارس است و دارالحکومه آنرا نیز کرمان‌گویند ونام اصلی‌آن گواشیر بوده .

خلاصه کرمان مملکتی‌است که درعهد سامانیان خیلی‌آباد ومعموربوده سزاوارآنست که اهمیت بآن داده بشودبخصوص که همسایه موذی درازدستی‌پیدا کرده این دیارحیف‌است که مهمل ومختل گردیده.کاردانی‌میخواهدغمخوار که علاج علل آن نمایدآبادی‌دارالحکومه

شهر کرمان ازباغ ارك واندرون و بیرون ومیدان مشق وسرباز خانه ازسلطان حمید میرزای ناصرالدوله خلف نصرةالدوله فیروزمیرزا نواده خاقان مغفورفتحعلی شاه است که در ایام حکومت خود ساخته وقلعه شهر که مخروبه شده درزمین همواروواقع است و اطرافش بکوه نزدیك است و گنج علیخان ازامرای شاه عباس صفوی بسیاربناها ازبازاروحمام وکاروانسرا وغیره ساخته که هنوز باقی ومعموراست برسرآب انباری ازبناهای دربازارگنج علی خان دیدم کتیبه ازاشعاربخط علیرضای عباسی به‌کاشی نقش بود واین مصراع یادداشت نمود :

«بعهد دولت عباس شاه‌دریا دل».

وازبناهای آل مظفرجامع خوبیست که هنوزطاق وکاشی‌های قیمتی‌آن باقی است و دیگرمسجد ملك است که هفتصد سال‌است بنا شده ومکررمرمت نموده‌اند وعمارتیکه الحال تلگرافخانه است ازبناهای میرزا سید حسین خان است که مزارش درتکیه مشتاقیه است وفاتش دهم ذی‌القعده سال هزارودویست ودو بوده .

مدرسه وحمام وآب‌انبار و بازار مرحوم حاجی ابراهیم خان والد رکن رابع از بناهای خوبست وعمده‌آبادی شهرواطراف ازمرحوم محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملك‌نوری است واین بازارمعروف‌است‌به بازاروکیل شبیه بازاروکیل شیرازوهمان تفاوت که میان‌دو وکیل‌است‌بین دوبازاراست. یك‌دوقنات وکاریزازدرون شهرمی گذرد وغالب خانه‌ها ازچاه آب میکشند وهوای‌آنجا درهمه فصل باعتدال‌نزدیك است امابواسطه این که‌دراطراف‌ریگ روان است باد که بوزد رمل و خاك بتمام خانه‌ها و کوچه میاورد و از بلاد معظمه آن ملك است‌بم.

درمراصد گویدبم بالفتح والتشدید مدینة جلیلة من اجل مدن کرمان.

و دیگربردشیرو قال برد سیراعظم مدینة بکرمان ممایلی‌المفازة التی من کرمان و خراسان بینها وبین سیرجان مرحلتان .

ودیگرجیرفت وقال من اعیان مدن کرمان و انزهها بهانخل وفواکه .

ودیگرخبیص‌درسی فرسخی مشرق کرمان‌است نخلستان بسیار و مرکبات بی شمار دارد وحنای‌آنجا معروف و مشهوراست .

ودیگرسیرجان بکسرسین مهمله وسکون یای حطی درمراصد گوید مصراقلیم کرمان است وبیشتراست‌ازحیثیت علم وفهم ورسم و آب وهوا ازسایرمواضع‌آن نواحی .

خلاصه‌آنکه ملك کرمان رادو قسمت نموده‌اند شرقی‌وغربی.شق شرقی بم و نرماشیر با نون مفتوحه و رای ساکنه مهمله برشرقی بم واقع است فوا که سردسیر و گرمسیری دارد وشق غربی سیرجان وبردشیر است که دارالملك قدیم کرمان است .

درعقدالعلی گوید واز کثرت مزارات شریفه ارباب تصوف آنرا شام کوچك خوانند و ابوعمران سیرجانی که اعرف عرفای عصرخود بوده ازآنجاست و همچنین بسیاری دیگراز سعیدآباد وسعادت‌آباد وزیدآباد سیرجان ظهورنموده وتواریخ متعلقه بکرمان زیاد است درسلطنت امویه درآنجا رایت اسلام افراشته شد. زمان عبدالملك مروان وعمرعبدالعزیز وشاه شجاع و ابوحامد واوحدالدین وخواجه عماد فقیه و خواجو و وحشی و شهاب‌الدین بیانی ورفیع‌الدین ازآن ملك برخاسته و ازبرکت شاه نعمةالله ولی اهل ایمان درآنجا بسیار گردید وامروزه مرقد وی درماهان مطاف شاهان است وتکیهٔ مشتاقیه به جنب شهر کرمان مزارجمعی‌اولیاالله باشد ودرسلسلهٔ نعمةاللهیه ذکرهریك شد وتکرارنمی‌نماید، اما این ساعت قاعده عظمت‌آن ملك منهدم وارباب معارفش‌منعدم است واین بیت شفیعای‌عمی شیرازی متخلص اثرمناسب حالیه است .

بهشتی از طراوت سبز و خرم　　　　همه چیزش فراوان غیر آدم

ازتحف آن دیارمنسوجات پشم است وقالی‌آنجا مشهورآفاق است وملبوسات خوب‌از قبیل شال وعبا وبرك وپتووغیره همه جا برند . آقانصرالله‌نامی تاجردستگاه قالی بافی‌دارد قالی پنج ذرع عرض وهفت ذرع طول از کارخانه بیرون‌آورده که هرقدر وصف‌آنرا نمایند کم‌است گوئیا نقاشی‌مانی‌است درمبلغ هزاروپانصد تومان باهزارگونه منت‌آنرا بگماشتگان حکومت فروخت .

خانواده قدیم‌آنجا ازسادات قادریه وسلسله شاهرخیه وکلانتریه درآن شهرونواحی بوده وهستند ودرذکرمشایخ سلسله ترجمه بعضی شده و سلسله خواجگان به مولانا محمود شبستری میرسد ودرضمن وقایع یومیه خدمت بعضی ازارباب کمال واصحاب وجد وحال که رسیده اشارتی مینماید .

سه شنبه غره صفرالخیرو روز اول سرطان و چله تابستان در تلگراف خانه مهمان مقرب‌الخاقان میرزا احمد خان خبیرالدوله شیرازی میباشد عمارت خوبی است حمامی‌هم مرحوم محمدجعفرمیرزا دراوقات ریاست تلگرافخانه کرمان ساخته با صفاست. به تماشای کارخانه قالی بافی رفته با ناقصی دستگاه سحرمی‌نمایند اطفال خرد سال دختروپسرپشت کارگاه نشسته واستاد نقشه خوان ازروی صفحه نقاشی بزبان اهالی باطفال میگوید مثلادو خط سبزیا پنج سفیدیا شش گلی‌وکذلك وآن طفل‌جواب میگوید همین عبارت‌را، در واقع مقابله طرح رابا استاد نموده وکذلك‌طفل دیگر. تخمین زده‌اند سالی یك‌کرور پول فقط برای قیمت قالی داخل ملك کرمان میشود سوای قیمت شال وجام وغیره ومع‌ذلك‌بیشتر اهالی گدا هستند بملاحظه چند یکی نفاق وبد نیتی‌آن مردمان که تابع ظلم میباشند.

وراقم تا نرفته بود کرمان ملامت داشت که قهرمان ایران آقا محمد خان چرا بعداز تسلط بآن ملک آنهمه قتل اشخاص وقلع عیون نموده چندی که سیاحت و معاشرت دست داد فهمیدم بی‌حکمت نبوده ظالمان دست‌کوتاه میباشند وقصهٔ ملارضای کرمانی وابن‌ملجم ثانی شاهدیست عیانی در آنچه با ولی نعمت ایران نمود و قتل مشتاق بـآن کیفیت که در ترجمه‌اش ذکرشد وجهت دیگر فرومایگی‌آنان فرمودهٔ لسان‌الغیب است .

«نبود خیردرآنخانه که عصمت نبود».

چهارشنبه دوم جناب شریعتمدارآقا میرزا جلال‌الدین امام جمعه وآقا میرزا محمد حسین خلفان‌غفران مآب عمدةالعلماءالعاملین وجامع‌المعقول والمنقول حاجی سیدجواد شیرازی‌المولد و کرمانی‌المسکن والمدفن تشریف‌آوردند وبمقتضای ودار و اتحادی که‌آن آن بزرگوار را با مرحوم رحمتعلی شاه درمیان بودشمه‌بی ازترجمهٔ‌آن عادم‌النظیرذکرش در این اوراق مناسب است .

درمآثروالاثارمسطوراست حاج سیدجواد مجتهد کرمانی عالم‌ربانی واوحدی‌بلاثانی بود ، درفقه واصول وفنون معقول ازجمله فحول‌معدود میگردید وی را ملاذ اسلام وکهف انام و حافظ احکام و هر چه از این مقوله بـاشد گفتن بجا و درخوارست.اعلیحضرت اقدس همایونی در خطه کرمان اقامت اصحاب او را بالخصوص بفرمود تا مدرسه انشا کردند ، انتهی .

راقم گویدآنجناب درخدمت والد خود جلی ازعلوم دیده وبعد ازفوت والدش‌بمکه معظمه مشرف گردیده ودوسال تمام دربیت‌الله‌الحرام مجاوروعلمای اعلام‌آن بلده طیبه بر- علم وفضل‌وزهد وتقوای وی گواهی‌دادند و برحسب‌تقدیر بکرمان آمد وسالها بهافاده‌حکمت وکلام وفقه وحدیث ونشراحکام نبوی قیام نمود و درسال هزار ودویست و هفتاد و سه که مرحوم رحمتعلیشاه بکرمان رفت چندان دراسترضای خاطرمبارکش کوشید ودرنشرطریقت ولویه سعی بلیغ مینمود که مافوقی نداشت وهرروزیا جناب سید بعد ازمجلس‌درس‌بمنزل او میرفت یا ایشان بملاقات وی تشریف میبرد .

خلاصه وفات‌آنجناب دردهم ماه ذی‌القعده سال هزارودویست و هشتاد و هفت اتفاق افتاد ودربیرون شهرنزدیک تکیه مشتاقیه بقعه وصحن وگنبد و حجرات برمرقد شریفش ساخته‌اند یزارویتبرک.ازآن بزرگوار کرامات وخوارق عادات حیاً ومیتاً بکرات دیده‌شده وبازماندگان حضرتش‌صاحبان عنوان دام افضالهما نظربمحبت موروثی درویش‌نوازی‌نموده وبعد ازسلام وتحیت واکرام گفتند انت اشبه‌الناس بابیک خلقاً وخلقاً وتفاصیلی‌ازملاقات وادراک فیوضات خدمت رحمتعلی‌شاه نقل نمودند وازمرحوم اخوی میرزا محمد حسین که

درآن سفر بوده اوصافی گفتند .

وقت عصر قدوةالعلماءالشامخین حکیم ماهر آقا محمد باقرداماد غفران‌مآب حاجی سید جواد تشریف‌آورده آنجناب مدتها اکتساب علوم در شیراز نموده و در سبزوار خدمت فیلسوف سبزواری تحصیل حکمت و کلام کرده و از مرحوم رحمتعلی‌شاه فیض یاب شده و بعضی مقامات سیر وسلوك پیموده و امروزه وجودش ملجاء اهالی و کهف امانی است .

جناب معارف نصاب آقا سید ابوالقاسم سیرجانی که درترجمهٔ منور علی شاه‌مذکور شد نیز بود .

پنجشنبه سیم مقرب‌الخاقان محمد رضا خان عدل‌السلطان حاکم ماهان‌ومیرزاحسین خان عدل‌السلطنه خلفان مرحوم مرتضی قلیخان وکیل الملك رئیس پستخانه و توپخانه وذخیره بدیدن‌آمدند نواب عبدالعزیزمیرزا پسرمرحوم اسدالله میرزا ازجانب جناب اجل حاجی غلامرضا خان آصف‌الدوله حکمران کرمان خلف‌الصدق حاجی‌حسینخان نظام‌الدوله شاهسون به‌احوالپرسی واظهارلطف زحمت کشیده .

جمعه چهارم به زیارت اهـل قبور و مراقد جمعی از اولیا که در تکیهٔ مشتاقیه غنوده‌اند رفته .

شنبه پنجم زبده اهل‌علم وحافظ طریقین حاجی‌آقا حسین برادرزادهٔ مرحوم حاجی آقااحمد مجتهد غریب نوازی نمودند چون همشیره‌آقا سیدصالح خلف آقا سید هدایت‌الله ناظرآستانه شاه زوجهٔ ایشان است بنا شد هروقت به‌ماهان‌مشرف میشویم باتفاق‌معظم‌له‌باشد وبازدید را درآنجا قراردادند .

جناب شامخ‌الالقاب شیخ زین‌الدین زنجانی ساکن طهران اظهارلطف نموده معزی الیه بعلاوه قدس ذاتی ومکارم صفاتی مدرسه صدر که درجلوخان مسجد شاه طهران واقـع است به نیکووجهی اداره ومنظم داشته و درسنجیدن مطالب دولت و ملت در زمرهٔ سیاسیین بشماره‌آید . به‌قصد زیارت ائمه عراق وبیت‌الله‌الحرام ازدارالخلافه حرکت نموده و چـون مصادف بود باعزیمت جناب‌آصف‌الدوله بخطه‌کرمان بملاحظه سابقه خصوصیت به همراهی آمده‌آخوند ملامهدی‌ملقب‌به‌بحرالعلوم خلف‌آخوند ملا محمد جعفر کرمانی ساعتی مشغول صحبت بود، بلقب بحرالعلوم است.

بید کرمی‌است که فرش ولباس پشم میخورد ودر کرمان ازدرختهای بید بیدعمل‌آید ودرمنزل حالیه چند درخت بید داردهمه روزباید مواظب‌بود که اطاق رااز کرمان‌محفوظ دارند.مسئلهٔ موریانه نیز در این ملك هنگامه است لهذا طاق پوش باید خانه‌هارا نمودنه تیر پوش .

یکشنبه ودوشنبه ششم وهفتم اوقات به بازدید گذشت .

سه شنبه هشتم عمدة الرواة والعلماء المحدثین جامع صفات کمالات صوری ومعنوی آقای حاجی محمد خان که خطه کرمان بوجودش برسایر بقاع نازد درویش نوازی نمودند شمه یی از ترجمه مرحوم والدآن بزرگواردر معاصرین رحمتعلیشاه مذکورشد .

چهارشنبه نهم مقرب الخاقان تیمورخان خلف علینقی خان نواده نصیر خان لاری که خانواده محترم خطه فارس و درفارس نامه ناصری درآنجا مشروح است بدیدن آمد. سلسله مشارالیه با مرحوم والد ارادت کامل داشتند مخصوص حسینعلیخان عموی معزی الیه وحقیر را ازعنفوان شباب باخان انسی و محبتی بود و قریب بیست وپنج سال زیاده بواسطه جلای از وطن که به قادر آباد کرمان مسکن نموده ملاقاتش حاصل نشده بود خیلی صدمات روزگاربوی رسیده وازآنجمله یکماه قبل درقادرآباد یکی ازاشراربقصد کشتن او تفنگی بسویش انداخته بربازوی راستش خورده و استخوان مرفقش را خرد نموده باستعلاج و دادخواهی بکرمان آمده نهایت تألم ازحال اوبهمرسید ، فرزند دلبندش سرهنگ دراول عهد جوانی بسیار با هوش ومؤدب است .

پنجشنبه دهم نواب والا عباس میرزا سرتیپ ورئیس تلگرافخانه دعوت نموده وبا بعضی دوستان انجمنی است .

جمعه یازدهم درمنزل مقرب ومعتمد سلطانی میرزا حسن خان لشکرنویس طهرانی که در زمرهٔ اخیار می باشد بـا احباب موعود دیوان شاه خوانده مـی‌شود و همگی را حالتی است .

شنبه دوازدهم حاجی محمودخان شیخ الاطباء که از قدمای فقرای کرمان است وبافضل وعلم است بدیدن آمد وعذرمیخواست که دیرخدمت رسیده اطلاع نداشتم گفتم رفع عن امتی تسعة مالایعلمون الحدیث فرزندی دارد نامش نعمت‌الله است ووجه تسمیه را چنین گفت که اولادی نداشتم وشبی که قربانی مرسوم بود از باطن شاه ولی استدعای اولادی شد در عالم رؤیا فرمود رفع مرض شد خداوند پسری بتومرحمت نمایدنام مرا بوی بگذار .

یکشنبه سیزدهم از دروازه مغربی شهر بیرون رفته برای قدمگاه عباسعلی کاریزی که آبش گوارا است ازوسط صحن بعمق دوذرع میگذرد طرف خلوتی وچند اطاق داردخالی از روحانیت نیست عصررا بهارك حکومتی و ملاقات جناب آصف جاهی رفته و رخصت برای زیارت ماهان تحصیل نموده .

دوشنبه چهاردهم برای ماهان و آستان شاه شاهان حرکت میشود و دربین جنوب و مشرق است و مسافت شش فرسخ راه هموار ولیکن ریگ‌روان جاده راگاهی تغییر می‌دهد

تپه وتل مینماید وباید ملاحظه بین‌الجبلین راازدست نداد و هرقدرنزدیکتر بماهان شوند درکوه نزدیکتر میشوند. یکفرسخ که آمدیم به‌اول باغ آسیا رسیده وعمده آبادی وعمارت آنجا دردامنه کوه شمال شرقی است دوفرسخ دیگر که پیش رفته وغالب ریگ بود رسیدیم پایاب کاروانسرای مختصری ویك دودکان ساخته‌اند قلیان فروشی هم هست‌وکاربزی که وارد ارك حکومتی میشود ازاین‌جا میگذرد یك حلقه چاه را چرخ ودلو و ریسمان گذاشته و حوضی ساخته ازسی ذرع عمق آب بالا میکشند باین جهت اینجا را پایاب گویند برای‌عابرین فرجی است اما ریك روان اطراف آنجا را احاطه نموده واطاقهای‌کاروانسرا را پر کرده .

برای نمازشام وخفتن وصرف شام وطعام پیاده شده وساعت شش سوار دو فرسخ که رفتیم باول‌آبادی وباغات ماهان رسیده محاذات با لنگر که قریه و لنگر گاه رکن رابع است پیاده شده .

سه شنبه پانزدهم نمازصبح درقریه فرمین تن که ازموقوفه قطب‌السلاطین محمد شاه غازی است برآستانه شاه نعمة‌الله ادا نموده واول‌آفتاب به تلثیم آستان سید فایز گردیده‌در صحن نومنزل گردید و تفصیل موقوفه ووضع عمارات آنجا در ترجمه‌آن بزرگوار مذکور شده تکرار نمی‌نماید .

چهارشنبه شانزدهم جناب شریعتمدارحاجی‌آقاحسین داماد مرحوم‌آقا سید هدایت‌و آقا سید صالح وآقا سید نورالدین وآقا سیدمحمدعلی وآقا سیدعلی وآقاسیداسدالله‌فرزند آن‌مرحوم‌آقاسید هدایت که درزمره اعیان‌مخلصین والد ترجمه‌اش مذکورشد‌بدیدن‌آمدند خیلی صحبت شد که چرااینهمه مال شاه را بدون وجه شرعی میبرید و ازخداآزرم و شرم ندارید معلوم نیست‌اثری نماید بردلهای مرده. باجناب‌حاجی‌آقاحسین‌صحبت علمی‌مخصوص ازصناعات منطق و مبحث مغالطات بحث شد وازآنجمله این قضیه بود کل من قال بخلافت ابی‌بکرقائل بنبوت‌محمد(ص)وکل قائل بنبوة محمد فهو صادق فکل قائل بخلافة ابی‌بکر فهو صادق .

پنجشنبه هفدهم عباسقلی بیك کلانترماهان که بالارث منصب آباء‌واجدادی رادارا است بدیدن‌آمد دورأس‌گوسفند و یك بار هیزم وقدری میوه برسم نیازآورد و از زمـان مرحوم رحمتعلیشاه سخن‌ها میگفت .

جمعه هجدهم بحمام‌آستانه شاه رفته‌گرمابه بسیارتمیزیست ازسنگهای مرمروآبهای صاف واستاد رمضان اگرچه پیراست اما درکیسه‌کشی جوان است .

شنبه نوزدهم رفتیم باغ فرمانفرما سلطان حمید میرزا ناصرالدوله ازآستانه شاه تا آنجا نیم فرسخ است و بر دامنه کوه جنوبی بنیان عمارت و مراتب باغ قرارگرفته طولش

ازجنوب بشمال است وصف آن ازهرجهت بسیار است واکتفا می‌نماید بذکرحوض وفواره مرتبه دوم ازدوازده مرتبه واگراز شمال بجنوب ملاحظه شود مرتبه دهم آن چنان است که عمارت‌سه‌مرتبه‌یی‌درمرتبهٔ یازدهم ساخته‌اند دوروکه یك‌روی آن بمرتبه اولی که بالای همه است نگاه می‌نمایدویك‌روی‌آن‌روبشمال‌و دریاچه‌مرتبه دوم وآن دریاچه را پنج فواره‌است ازمشرق بمغرب وبنحوتحقیق بارتفاع چهارده ذرع‌آب ازآن فواره‌ها بالا میرود وچون از منتهی‌آب برمیگردد بدریاچه اشکال مختلفه دیده میشود وهنگام صبح وعصرکه‌آفتاب به افق قریب است قوس قزح دیده میشود واین‌آبها درتمام مراتب بحوضها میرود ودرمرتبه آخرکه عمارتی خوب ساخته‌اند درپیشروی‌آن نیزدریاچه‌ایست وتمام‌آن‌آبها از وسط آن می‌جوشد وسرازیر می‌شود وازباغ بیرون میرود برای ماهان ولی افسوس‌که بعد از فوت ناصرالدوله‌کسی مراقبت نکرده وآن بنای عالی رفته رفته دراین‌قلیل زمان به خرابی رو نهاده وخیلی حیف است‌که اولیای دولت این‌آثاررا محافظت ننمایند .

خلاصه تا غره ماه ربیع‌الاول دربلوك ماهان بود وادراك فیوضات مینمود .

پنجشنبه غره ربیع‌الاول عودبکرمان شد و خیال حرکت بسمت یزد در نظراست به طریق چاپاری کلیهٔ ازکرمان تا طهران دوبست فرسخ است ویعفورکلاتی‌رابقرةالعین میرزا محمد حسین واگذاشت‌که منزل بمنزل باتفاق دوست محترمی بیزد بیاید وماتوقف‌نمائیم‌در یزد باتنظار ورودش .

یکشنبه چهارم بچاپارخانه‌آمده دوساعت از شب سوار شده برای منزل باغین شش فرسخ است .

دوشنبه پنجم اول صبح نمازرا درباغین خوانده صرف چای میشود باغی بسیار ممتاز سلطان حمید میرزای ناصرالدوله ساخته است چند مزرعه خوب مضافات باغین است و جلگای با صفائی‌است عرض یك فرسخ متجاوزاست وطول‌آن جلگا طریق حرکت‌مامیباشد. برای منزل رباط سوارشدیم چهارفرسخ است این رباط یادگارمحمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملك‌نوری‌است‌اسب عوض‌نمودیم برای منزل‌کبوترخان چهارفرسخ است از باغین تا اینجا مزارع وآبادی‌وصل‌بهم‌است اسب عوض‌نمودیم‌برای‌رفسنجان هفت فرسخ‌است دریکدو فرسخ‌آن‌آدمی درشب راه‌راگم می‌کند چنانچه شاگرد چاپارما را بـه غلط بردو تا صبح سخت‌گذشت .

سه شنبه ششم هوا روشن شدبکاربزباغ وقلعه ناصری سردرآوردیم نماز خوانده سوار شدیم ازاینجا دوفرسخ است .

رفسنجان بفتح راء مهمله بروزن ارسنجان قصبهٔ خوبیست وبازار وتجارو تلگراف

خانه وپستخانه وباغات و مضافات بسیار دارد. پستهٔ رفسنجان معروف است و خنده برلبان بسته میزند از ارزانی وفراوانی وبازار بهرام‌آباد هیچ نسبتی بکرمان ندارد.

دوساعت بغروب مانده سوارشده برای چاپارخانه کشکوهفت فرسخ است و همه جا آبادی متصل است چیزی که مایهٔ زحمت است قنوات ودهنه کاریز بسیار بر کنار راه موجب خطرات است. تا اول غروب سه فرسخ آمده ودرب کاروانسرای همت آباد قلیان کشیده روانه شد چهار از شب به چاپارخانه کشکو رسیده از همت آباد تااینجاآبادی ندارد جز آنکه آب انباری در دو فرسخی و در نیم فرسخی قلعه و آبی سر راه است و در دو نقطه خطر دزد است.

اما کشکو بنظرمی‌آید که مخفف کوشک باشد و واو آن تصغیر مانند واواخواجوو محتمل است بفتح کاف عربی باشد چنانچه دربرهان گوید کشکو بروزن بدرونام مرغی و به معنی آش جوو کشکاب باشد واینجا بسیارمعموروآباد است شام خورده بخواب شد.

چهارشنبه هفتم برای چاپارخانه بیاض روانه شده پنج فرسخ استآبادی‌بدی نیست نوبرخربوزه را ازپالیزآوردند نوبرشد واسب عوض‌نموده اول‌ظهروارد انارشد سرراه گنبد و مزاری بودمی‌گویند مزار بشر حافی علیه‌الرحمه است و موقوفه هم دارد نامش بشر-آباد است.

راقم گوید در معاصرین سلطان بایزید بسطامی ترجمهٔ آنجناب و محل فوتش سبق ذکر یافت. انارقصبه‌خوبیست مزارع مرغوب مضافات دارد دستگاه تلگراف و پستخانه نیز هست وامساله بواسطه عمل نیامدن گندم وغیره صعب براهالی واصعب است برمسافرین. در منزل جناب‌آقا میرزا سلیمان اناری‌که ازارباب عمایم و در یکروز امام شنبه را جمعه و بالعکس می‌نماید مهمان هستیم‌یعنی روزی‌که ازکرمان بیرون‌آمدیم بتلگراف باخوی‌خود اطلاع داده منتظر بودند، عصررا سوار شده‌باید برویم چاپارخانه شمش با دوشین معجمه اولی مکسوره وآخری ساکنه و بینهما میم ساکنه هفت فرسخ است چاپارخانه بدون اسب و کاروانسرای بدون اهل وچشمه‌آب شور دارد ما باید جووکاه وآب شیرین و نان و غیره برداشته و بیچاره اسبها را ازشمش رد داده بکرمانشاهان برد سبحان‌الله سه ساعت از شب گذشته واردشمش‌شده خیلی تلخ‌گذشت. ده نفرتفنگچی اناری ساخلوومستحفظ راه است از قرارتقریرخودآنها مواجب‌ندارند وامرمعاش رابشراکت دزدهامیگذرانند. این کاروانسرا وچشمه از بناهای شاه عباس‌صفوی است و بنائی غریبی است.

دوساعت بصبح مانده سوارشده ومالهای خسته بزحمت زیاد میروند.

پنجشنبه هشتم‌سه ساعت‌ازروز برآمده واردکاروانسراوچاپارخانه کرمانشاهان گردیده

اصل کاروانسرای از بناهای صفویه است و مرحوم محمد اسماعیل‌خان وکیل‌الملك نوری در سال هزار ودویست وهشتاد ودومرمت نموده چشمهٔ آب شوری ودستگاه تلگراف دارد و در اطراف آن بفاصله نیم فرسخ آبادی ومزارع بسیاراست ولوازم را از آن دهات میآورند .

سه ساعت بروزمانده سوارشده باید رفت چاپارخانه زین‌الدین پنج فرسخ‌است‌راه‌مثل سایرروزها هموارو‌همه جاکالسکه رواست اول غروب رسیدیم قلعه محکمی از آجروگچ از عهد صفویه باقیست وچشمهٔ آب شور وآب انباری ازآب شیرین است واین مکان قـابل همه قسم‌آبادیست. چند نفر تفنگچی برای‌محافظت دزدان هستند .

دوساعت ازشب‌سوارشده بایدبرویم سریزد،شش فرسخ است دوفرسخ که راندیم گردنه هموار یست که مفصل خاك کرمان ویزد است واز عقبه مزرعه شوراول خاك یزد است پنج از شب وارد چاپارخانه سریزدگردیده قصبه معمور و آبادیست وچند مزرعه توابع آنست یك نفرعامی عمامه بسردیدم که نشانی برسینه‌آویزان نموده می گفت نشان حضرت حجت است ناخوش بودم و مستسقی ،اطباء مأیوس شدنداز علاج، متوسل بآنحضرت شده‌شفا یافتم و از علماکه نایب امامند نشان گرفتم .

جمعه نهم باید برویم شهریزد هشت فرسخ‌است.دوساعت‌بظهرمانده بقریه محمدآباد وارد شده ازبس جای‌بسیار باصفای خوبیست‌ماندیم‌ودرخانه آقامحمدمحسن‌تاجریزدی برادر آقامحمدرضاالمقتول‌فی‌دعوةالبهامنزل نمودیم‌مصفاوآب‌جاری‌است. آقامحمدباقر برادردیگر معزی‌الیه چای ممتازوخربوزه وهندوانه حاضرنمودمیگویند محمدآباد دوازده هزارتومان محصول خربوزه وهندوانه اوست‌ازقراریکمن‌شاه که دومن تبریزاست بدوعباسی که‌چهارصد دیناراباشد ومیوه‌آنجا خیلی تعریف دارد وباغات خوب طرح انداخته‌اند وازاین‌جا تا به شهرسه فرسخ است .

بعد ازصرف ناهارواستراحت وتکالیف دیگرروانه شده اول غروب وارد شهر، نزدیك ارك حکومتی درتلگراف خانه منزل شد .

یزد ، قال‌فی‌القاموس یزد اقلیم و قصبة کنة بین شیراز و خـراسان و الیزدیون من‌المحدثین جماعة .

وفی‌المراصد یزد مدینة متوسطة بین نیسابور واصفهان و شیراز من اعمال فارس من کورة اصطخروهواسم‌الناحیه و قصبتهاکنة .

بنای‌آن‌شهررا بعضی به‌یزدجردبن‌شهریارنسبت داده‌اند ومنسوب بهر کس‌باشد خوب مکانی رابرای شهراختیار نکرده اطرافش همه ریك روان وزمین خشك بی آب، تابستان گرم وزمستان سرد، امابلوکات خوب داردکه‌برای شهربهترو خوبتراست مثلا محمد آباد

مذکوردخلی بشهر ندارد و کوهستان آبادخوب دارد. خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه آنجا را زندان سکندرخوانده وخشکی خاك دراشخاص خصوص دستشان اثرکلی داردچنانچه نیز لسان الغیب فرماید :

شاه یزدم دید و مدحش گفتم و هیچم نداد

ودورنیست قبل ازتشریف بردنش بیزد فرموده است :

ای صبا با ساکنان شهر یزد ازما بگوی

ودربستان السیاحه مذکوراست که کلمهٔ یزدی با بی‌حیا عددش یکی است وخوبان آن دیارطایفهٔ قدیم وزردشتیان سلیم هستند. غالب مأکولاتش ازقبیل گندم وبرنج وجو و غیره از فارس برند ومیوهٔ سردسیریش فراوان است. منسوجات یزدی مشهورجهان است حصاربندی شهرونارنج قلعه بدنیست بعضی عمارتهای خوب هم دارد وآب انباروسرداب و بادگیرهـای بسیارداردواشراربی‌حیای یزد هنگامه استو مردمان الواط غریب داردکه حکام را عاجزو وتجاررا فجارکنند وعلانیه بخانه‌ها درآیند ازناموش وکشتن وبردن مال مضایقه ندارند حمام ومساجد خوب دارد، حمام ومسجدی است روبروی هم در بازار یزد میگویند هنگام تشریف بردن امام هشتم بخراسان درآن حمام غسل نموده ودرآن مسجد نمازخوانده و به حمام و مسجد امام معروف است.

مسجد جامع یزدقدیمی‌است تاریخ اصل بنادرست معلوم نشد ولی بدورمحراب ازکاشی آن این‌عبارت نقل میشود تم فی‌شهرمحرم‌الحرام سنه سبع وسبعین وسبعمائه من‌الهجره .

ونیز بردرایوان که دومناره بسیار بلند برآنست برکاشی نقش‌است عهد سلطان، جهان شاه سنه هشتصد و هفتاد وپنج .

وبرسنگی که صورت‌موقوفه مسجد را نقر نموده‌اند این عباراتست کتبه محمدالحکیم فی‌شهر ذی‌الحجة هشتصد وبیست ویك .

برجرزی که بیرون مسجد ومناره براوست سنگی است که بشکل و قدر هندوانه با چهارزنجیرازچپ وراست نصب است وازسطح زمین ده ذرع دوراست مردم‌چیزها میگویند یکی میگفت طلسم است‌که نشان‌گنجی است برای تعمیرمسجد واین دوتا بوده یکی که بر جرزمقابل بوده فرنگی پول داده والواط شبانه برده‌اند و مناره‌ها در شرف انهـدام است مدارس زیاد دارد مدرسه خان و میرچقماق خوب است میدان میرچقماق ونخله‌روزعاشورا جنك وجدال بسیاربخاطردارد.

فضلا وامرا وشعرا ازاین دیارزیادجلوه نموده ودرعهد صفویه ازنواده‌های‌شاه‌نعمةالله ولی دراین ملك بعزت بوده‌اند ودراحوال آن سلسله گذشت. تجاریزد دراوصاف تجارت بی‌نظیرو امروزه حاجی میرزا محمدتقی شیرازی ازبنی‌اعمام سید علی محمد باب از معارف

ساکنین یزداست، مردیست متواضع وازدولت روس وکیل الدوله است ودرغالب ولایات بساط تجارتش منبسط، اولاد با استعداد دارد مثل حاجی میرزا محمود وحاجی میرزاسید حسن.

جناب حاجی سیدعبدالباقی وحاجی سید علی ازاخیاروعمدةالتجاریزد هستند هردو برادرصاحب اوصاف حسنه وهمت، مدرسه خان خانه‌های خوب دارند.

وازمعارف اهل منبر که از این خاك پاك است جناب سیادت مآب حاجی سید حسین واعظ است غالب بلاد عثمانی ومصروبیشترولایات ایران را سیاحت نموده و ساکن طهران وبا راقم نهایت مهربان ایام دوشنبه را درمنزل حقیرمستفیض مینماید. سلسله نواب وصدر در زمرهٔ علماء امراء محترمند و جناب شمس نواب تصوف خـود را بحاجی میرزا حسن صفیعلیشاه میرساند.

وازاجله علماء یزد بلکه ایران آقای آمیرسید علی است که ساکن مشهد رضوی است وترجمهٔ آنجناب درابتدای احوال‌راقم مسطوراست.

جمعه شانزدهم بنای رحیل اززندان‌سکندراست وعازم طهران، ازیزد تادارالخلافه یکصد وبیست فرسخ است. ازچاپارخانه‌اسب حاضر، باید رفت همت‌آباد شش فرسخ است سه فرسنك که راندیم هنگامه ریگ روان و کوه دوان است.

اشك‌زرقصبهٔ خوبی است و مضافات مرغوبی دارد، اطرافش راکوه ریـك گرفته و در خطرغرق است وبیشترخانه‌ها راتخلیه نموده تغییرمکان داده‌اند.

شنبه هفدهم سه ساعت ازروز گذشته وارد میبد شده ازهمت‌آبادتااینجا پنج‌فرسخ‌است.

میبد وفی‌القاموس علی وزن میسربلد قرب یزد. اردکان ومیبد دوفرسخ فاصله دارند اما باغات وصل‌است ازجاهای معموروآباد است دستگاه تلگراف وتجاروصنایع خوب‌دارد خاصه‌آهنگری ومنسوجات‌پنبه وپسته وحلوای‌اردهٔ آنجا معروف‌است ارباب عمایم‌واصحاب القاب مثل امام جمعه وشیخ‌الاسلام ومجدالعلماء وامثاله بسیار است و مفخر اسلامیان ملا-محمد حسین‌الشهیر به فاضل اردکانی ازآنجا برخاسته وترجمه حضرتش در اوایل‌احوال راقم‌مذکورشد.

ومیبد شهری بوده معمور و حالیه دیه‌است و فضلای مشهور داشته مثل شارح دیوان مرتضوی وترجمه وی سبق ذکر یافت. درچاپارخانه بواسطه‌اندراس نشد منزل نمائیم‌درحوض خانه کاروانسرا که قنات خوبی می‌گذرد افتادیم. علیرضاخان معین‌العداله از بستگان آصف‌الدوله آنجا بود می‌گفت دیدم کرمان نمی‌شود با عدالت زندگانی کرد بطهران‌میروم.

دوساعت بروزمانده سوارشدیم باید برویم چاپارخانه چفته با جیم فارسی بـر وزن هفته ومحتمل است چفده بافاودال باشد یعنی خمیده. دربین راه‌آب انبار و حوض خرابه و

بعضی بناهای متروکه دیده میشود دراینجایعنی چفته قلعه وآب اندکی اندك شوردارد ودرنیم فرسخی آنجا مزرعه‌آباد خوبیست.

یکشنبه هجدهم باید رفت عقدا چهار فرسخ است بسمت شمال شرقی ، دهات متعدده دیده میشود ونیم فرسخ بمنزل مانده سر راه دیه خوبی است .

در قاموس و مراصد گوید عقده بضم عین وسکون قـاف زمین بسیارنخل راگویند و مدینه‌ایست بطرف مفازه نزدیك یزدازنواحی فارس واین بنظردرست‌آید و در وجه تسمیه مناسب‌آید زیراکه نخل وخرما بن بسیاردیده شد وانارعقده مشهوراست وحاجی ابوالقاسم تاجررشتی ساکن یزدکاروانسرای خوبی‌بنانموده وسال‌اتمام‌آن چنانکه برلوح سنگی‌منقور است هزارودویست وشصت ودو است ومزرعه قاسم‌آباد قریب بشهر برای مرمت‌آنجا وقف نموده وتولیت‌را بااولاد خود قرارداده .

دوساعت بغروب مانده برای منزل نه‌گنبد باید رفت هشت فرسخ‌است و تدارك نان و غیره ازعقده باید‌برداشت. دوفرسخ که راندیم حوض‌آب خوب گوارا سرراه بـود دو فرسنك دیگر که رفتیم بقریه‌کوچاه یا خط نورسیده تلی رانشان دهند ورشته متعدده کاریزازآن تل کشیده شده اماآب گوارا نیست ده‌نفرتفنگچی مستحفظ این راه در نوچاه معین و مواجب آنان مداخل حکومت، یکفرسخ دیگر که‌آمدیم بحوض‌آب رسیده سه فرسخ دیگربه نه‌گنبد افتادیم‌آبش شوراست وکاریزشیرینی داشته وسیل خراب‌نموده وبجهت مخارج جزئی‌متروك بوده مجدالعلمااردکانی ازدیوان‌اعلی ابتیاع نموده وآب رابسمت دیگری جاری‌نموده بیست نفرتفنگچی مأمورنه‌گنبد است و ازآب شور زراعتی‌مینمایند ودرعوض مواجب میخورند .

ساعت هشت شب سوارشده برای نائین شش فرسنك است درسه فرسخی حوض‌آبی است وآثارمزارع ودهات نائین‌نموداراست .

دوشنبه نوزدهم سه ساعت ازروزگذشته درچاپارخانه نائین افتادیم وچون در ترجمهٔ معاصرین نورعلیشاه‌و سیدمعصوم‌علیشاه وحسینعلی‌شاه‌احوالات‌جناب‌حاجی‌عبدالوهاب نائینی وحاجی‌محمد حسن کوزه کنانی طاب ثراهما و ترجمه‌نائین مشروحاً ذکر گردیددراینموقع بشمه‌یی‌ازحال آقامحمد اسماعیل‌بن‌الحاج‌محمد حسن و فرزندآن جناب حاجی‌محمد علی معروف‌بحاجی‌پیرزاده‌اکتفا مینماید.

آقا محمداسماعیل درخدمت پدر به‌نائین نشوونما یافت و استفاضه صوری و معنوی مینمود ،میرزا محمد حسن‌وزیراصفهان‌که ازجمله ارادتمندان صادق‌العقیده بود به جناب حاجی نوشت‌که هریك ازپسرهای خودراکه بیشتردوست میدارید وزیاده محل توجه است باصفهان گسیل فـرمایند که یك صبیه دارم بعقد مزاوجت وی در آورم و لوازم آن با سایر ملزومات از خانه ولانه و املاك باو بخشم ، مرحوم حاجی آقا محمد اسماعیل‌را

به اصفهان فرستاد و وزیر ارادت ضمیر بوعده خود وفا نمود دختر و خانه و املاکی که داشت بوی داد ونهایت اخلاص را همه روزه بمنظورخویش بجلوهٔ ظهورمیرسانید واین حکایت منتشر گردید و مردمان فرومایه را دیگ حسد بجوش آمد و خدمت مرحوم حجةالاسلام حاجی سید محمد باقرسخن‌های مغرضانه و شهادت‌های مجعولانه گفتند و ادا نمودند وبرجناب سیدباطل را بحق جلوه دادند تاآنکه ازآن جناب حکم بکفروزندقه و وجوب قتل آقا محمد اسماعیل صادرشد لهذا مخفی گردیدومدت‌ها کسی ندانست کجا رفته وبحکم سید عیال‌وی بمیرزا عبدالحسین که برادر زادهٔ میرزا محمد حسین وزیر بود بدون طلاق شوهر نمود گویند که هنگامه‌یی که برسرمیرزاعبدالحسین آمدچنان که درتاریخ آن عهد مسطوراست ازاثراین عمل بوده .

خلاصه ازخاقان مغفور برطبق حکم جناب سید فرمان صادر نمودندکه هرجا آقا محمد اسماعیل رایافتند بقتل رسانند وآن بیچاره درحجره متصل به‌رواق مشهدحضرت‌رضا علیه‌السلام چندین سال مختفی بود وبرای قضای حوایج درنصفه‌های شب بیرون می‌آمدو جناب حاجی والدش همچون یعقوب بهجران یوسف مبتلابود وچون شاهنشاه مبرو رمحمد شاه غازی برتخت سلطنت جلوس فرمودآقا محمد اسماعیل ظاهر گردید وبنا‌گاین‌آمدعیالی ازخانوادهٔ دیگرگرفت هفت پسروسه دختراز نسل وی بماندند و درسال هزار و دویست و هفتاد ودو روانش بعالم باقی شتافت وپیکرش درجوارپدربخاك سرنهاد.

ارشد واکبراولاداوحاجی محمدعلی پیرزاده بعد ازوفات پدربطهران آمدوبامرحوم استاد غفارکه ترجمه‌اش ذکرشد صحبت نمود وبدیگرعرفای عصر خویش ارادت ورزید و بنای مسافرت نهاد ممالك عثمانی رابخصوص اسلامبول سالها گردید بمکه معظمه مشرف و درخدمت حاجی میرزا صفا تکمیل و بلقب حاجی پیرزاده ازآن جناب شهرت یافت . دوسفربفرنگستان رفت وغالب بلاد معظمه اروپ رادیده علی‌الجمله بطهران توطن وتأهل اختیارنمود با طبقات‌اعیان واشراف بحسن معاشرت سلوك مینماید ووزرای‌عظام‌صحبتش‌را مغتنم شمارند ومخصوص مرحوم حاجی میرزا حسین خان سپهسالار در سفر تبریز و ایالت خراسان مفارقت جنابش را روانداننست وبملاحظه مقبره مرحوم حاجی میرزاصفا درکناره چشمه علی وقلعهٔ طبرك جنوبی طهران درشهرری باغ وقلعه طرح انداخته و غالب اوقات درآنجابسربرد و صفائیه را صفا ونگاهداری نماید .

اولاد ذکوروانات‌متعددونام همگی‌رابانورضمیمه نموده وماشاءالله‌آقانورالدین درسن پانزده سالگی بجمال صوری ومعنوی وکمال ظاهری وباطنی‌آراسته سلیم‌النفس کریم‌الطبع است وجناب حاجی پیرزاده گاهی درعالم جذبه وشوراشعاری انشا مینمایند چنانچه‌درهزار وسیصد وشش هجری بعد ازمراجعت ازپاریس درقریه اوین شمران طهران باغ‌حاجی‌حسین

علیخان را اجاره نموده برای ییلاق، جناب میرزا احمدخان نصیرالدوله شیرازی در خیال افتاده که جناب حاجی را ازآن باغ محروم نماید. فاضل حکیم وفیلسوف زمان آقا میرزا ابوالحسن جلوه مکتوبی نظماً که یك فردش اینست بوی نوشت:

نوبت پاریس رفت و وقت اوین است — عارف نائین نه بند آن و نه اینست

جناب حاجی پیرزاده بدیهه نغزی جواب نوشته ازآنست:

هر که بدل طالب طریق یقین است — مژده دهیدش که رهنما به اوین است
گر تو همی رهنما طلب کنی از حق — راهنمای طریق شرع همین است
مستی ازوجویدآنکه خام وفسرده است — شادی ازوخواهدآنکه زار وغمین است
گرچه به ظاهر فقیر کیست به معنی — ملك سلیمانش زیر نقش نگین است
یافت شرافت اوین ز مقدم عالیش — چون که مکان را شرافتی زمکین است
مردم رادش یکی امین حضور است — اوست که اندر حضور شاه امین است
معتقد و مخلص امام و رسول است — پیرو شرع شریف و دین مبین است
دوش سروشی به پیر زاده همی گفت — این که تومدحش کنی بکن که همین است

ودرماه شعبان که روزجمعهٔ پنجم وبروایتی میلاد حضرت خامس آل عبا وسال هزار وسیصد ودوازده بودبمنزل فقیر که بیرون دروازه شمال طهران زاویه داشت وارد شد واین غزل راباچند مینای گلاب آورد:

نایب صدر جهان که قطب شمال است — قطب شمال است و آسمان کمال است
صدرجهان است گرچه نایب صدر است — بدر زمان است گرچه همچوهلال است
حاوی اسرار علم و مرشد و پیر است — کاشف اسرار صاحبان جمال است
ملك فقیری ورا شدست مسلم — حشمت وملکش ورای جنك وجدال است
فقروی وفخروی زفقری فخری است — سلسلهٔ فقرش از نبی و زآل است
شاد دل و شاد روی و شاد تکلم — ظاهر و ممنیش شاد و شاد خیال است
هر کـه ورا بیند او بمجلس اول — مهر وی اندر دلش بدون زوال است
دانش و علمش همی ز علم لدنی است — تا تو نگوئی ز علم قال و مقال است
پوست نشین بر بصدر مسند فقر است — قدر فزا بر بصدر صفهٔ حال است
اوست مسلط بملك فقر چو سلطان — مملکت فقر را چو شاه و قرال است
ای ز توزیبنده علم پیری و ارشاد — وی بتو رو کرده هر که راکه جلال است
قطب جنوب است پیر زاده ولیکن — عاشق آن آستان قطب شمال است

ودراستقبال آن قدوهٔ اهل حال چند بیتی یافته است:

هر که ورا شورعشق و شوق جمال است — مژده دهیدش که روز عید وصال است

جمله بیایند سوی قطب جنوبی — آنکه درش بنده‌وار قطب شمال است
پیر و پیران و مرشدان اویسی — نفحهٔ رحمانش از نبی و زآل است
حاج محمد علیست نام شریفش — همچو نیا پیر و پیرزاده مثال است
زادهٔ نائین ولی ز شهر یقین است — قدوهٔ جمع یقین و شمع کمال است
ساکن طهران و پای تخت شهنشاه — ناصر دین کز خداش جاه وجلال است
تا که بچشمه علی نزول نموده است — خضر بدان جا امیدوار زلال است
گشته صفائیه همچو چشمهٔ خورشید — نور ده و نور بخش و نور خصال است
مملکت فقر مر وراست مسلم — وآنکه دوگیتی بنزد وی چوخیال‌است
بهر تو گویم حکایتی ز صفاتش — تا که نگوئی حدیث قیل و قال است
پنجم شعبان که بود جمعه و مولود — لفظه بیغش شماره‌اش که چه سال است
آمد از راه لطف ومهر و محبت — خانقه دل که بی کلال و ملال است
با گل و ریحان و نقل و با غزلی نغز — با دو سه مینا گلاب کش نه همال است
و آن درر نظم هم و مطلع و مقطع — آورم اندر بیان که سحر حلال است
ای ز تو گویا لسان اهلی و عرفی — وز تو هویدا نشان پیر جمال است
در صلهٔ شعرهای لؤلؤ منثور — جان نرسد تا چه جای‌مال ومنال است
از نظر لطف تو بـه بنده مسکین — سال و مه نو یقین خجسته هلال است
شیوه معصوم نظم شعر نبوده است — چون توستودیش ز آن بلیغ مقال‌است
در شب یکشنبه بود و هفتم آن ماه — نغز بگفت و خداش واقف حال است

سه شنبه بیستم از نائین روانه شده برای چاپارخانهٔ قریه نیستانک شش فرسخ است بین راه بفاصله فرسخ حوض ساخته‌اند ولی بعضی خراب وبرخی بـدون آبست.دو ساعت از شب واردنیستانك شده مزارع وباغات کوهستانی نائین خوش‌آب وهواست برعکس قصبهٔ نائین که کم‌آب وناگواراست امساله بواسطه سردی‌هوای دی انار درختش معدوم وپسته نبسته .

ساعت چهارشب برای منزل جوکند باید روانه شد هشت فرسخ‌است و بیچاره یا بـو بواسطه بی نظمی چاپارخانه‌ها عوض نشده هشت فرسخ دیگر باید بروند و همین قدر که چهارده فرسخ است باید برگردد .یکفرسخ ونیم که راندیم آب انبار خوبی است و اول حد اصفهان است .

چهارشنبه بیست ویکم اول صبح وارد چاپارخانه جوکند شده قریه خوب و مزارع مرغوب است جزو قصبه اردستان ازمضافات‌اصفهان است‌آبهای جاری‌گوارادارد سه ساعت از آفتاب گذشته برای چاپارخـانهٔ اردستان سوار شده چهار فرسخ است دو ساعت دیگر وارد شده .

اردستان، درمراصد گوید بفتح اول وسکون دوم وکسر سیم وسکون چهارم مدینه ایست بین کاشان واصفهان وتااسپهان هجده فرسخ است خلاصه درزمین هموار واقع وجوانب آن واسع آبش ازکاریزوهوایش مسرت آمیز، فواکه آنجا خوب وانجیرو انارش مرغوب و چند قریه مضافات آن است وپیرمرتضی علی وپیرجمالی ازآن ولایت ظهور نموده اند. درمزار و بقعه پیر مرتضی علی که جای با صفائیست منزل نمود صحن و گنبد محتاج بمرمت است مسجد جامع هم بد نیست و آقا میرزا علیرضا خلف الصدق حاجی میرزا حسن اصفهانی طباطبائی سر-رشته دارآنجا بود وبملاحظه دوستی موروثی خیلی اظهار محبت نمود .

اول غروب روانه شده برای مغاریا مقار پنج فرسخ است همه جا آبادی سر راه نزدیکست ساعت چهاروارد شده جای خوبیست از مضافات اردستان .

ساعت شش سوارشده برای چاپارخانه خالدآباد پنج فرسخ است وازتوابع نطنز کاشان.

پنجشنبه بیست ودوم بعدازنمازصبح براه افتاده برای ابوزیدآباد شش فرسخ است سه ساعت ازروزگذشته واردچاپارخانه شده بین راه بعضی مزارع وآبادی میباشدعصردابرای شهر کاشان سوارشده شش فرسخ است دوساعت ازشب وارد شده .

کاشان وقاسان وقاشان نیز گویند چنانچه درمراصد ضبط است ونام دوشهراست یکی درتوران وماورای نهرودیگری همین محل است ومکررديده شده بین قم واصفهان است در زمین همواروواقع وتابستان بسیارگرم است گویند زبیده خاتون زوجه هارون الرشید آنجا رابنانموده بهرتقدیرعدد عقرب باکاشان یکی است مسجد ومدرسه ممتازدارد وعلماء وعرفا وشعرای نامدار بسیارازآن ملك ظهور نموده .

باباافضل معروف صاحب رسائل خوب ازآنجا بوده ومحقق طوسی خواجه نصیرالدین درحق وی فرموده :

گر عرضه کند سپهر اعلی	فضل فضلا و فضل افضل
از هر ملکی بجای تسبیح	فریاد برآید افضل افضل

وکمال الدین عبدالرزاق قاسانی صاحب تأویلات وکتب دیگر بعضی اورا ازاین کاشان دانسته ومحقق فیض مولد وموطن ومدفنش آنجاست ومحتشم معروف آنجائیست و مرحوم آقا سید محمد نقی مشهوربه پشت مشهدی قریب العهد قدوه اخیارآن دیاراست ومزارامام زاده علی آنجا یزارویتبرك و باین نسبت آنجا را پشت مشهد گویند و غالب مردماش اهل صنعت باشند ودستگاه بافندگی دارند مخمل وسایرمنسوجات ابریشمی وریسمان آن شهر به سایربلاد برنـد ، گندم وبـرنج بیشتراوقـات قیمت دارد چون کمتر بعمل میآید امامیوه آنجا فراوان وخوب باشد خربوزه واناروانگورش مشهوروگلاب وجوزاغندکاشان همه جا

بارمغان برند ، ییلاقات مرغوب آنجا بسیاراست .

در یکفرسخی شهرچشمه فین هنگامه است ازملوك صفویه عمارت و باغ واز خاقان مغفورنیزدر آنجا یادگاریست و اشکال شاهزادگان و وزرای محترم بقلم نقاشان استاد در عمارات کشیده‌اند والحق فین محلی است دلنشین ، خوب بود شهر را زبیده خاتون آنجا بسازد .

ازغرایب امورکاشان آنستکه باآنکه هفت هزارخانه تقریباً بیش ندارد کمترملکی‌است که ازتاجروکاسب وارباب مناصب چه درممالك داخله ایران و چه خارجه از اهالی کاشان بسیارنباشند وازرجال دولت ابدمدت قاجارجمعی ازآن دیاردرشماروزرای بااعتباربوده و هستند وددرزمان سلطان سنجرابونصرمعین‌الدین احمد وزیراوبود ودر عهد سلطان ارسلان بن طغرل فخرالدین طاهردستور اعظم وی گردید .

ازکاشان بقم منزل‌اول قریه سنسن شش‌فرسخ است بکسردوسین مهمله وسکون نون‌در وسط‌آن ونون درآخر

قال‌فی‌القاموس سنسن بالکسر العطش وراس‌المحالة ودربرهان گوید بفتح اول‌بروزن ارزن کلام غیرفصیح راگویند .

جمعه بیست وسیم سه ساعت ازروزگذشته واردسنسن شده ساعتی توقف‌نموده وروانه شده برای پاسنگان شش‌یا هفت فرسخ است وصحیح رباط‌سنگ سیاه است تاسه فرسخ‌آبادی ومزارع دربین راه دارد وسه فرسخ دیگرآبادی سرراه نداردچهاربغروب مانده‌واردشده.

یکساعت بغروب برای شهرقم راه افتاده چهارفرسخ است وهمه جاآبادی است اما بعضی جداول وآب‌ها راه را خراب داشته سه ساعت ازشب واردمهمان خانه قم شده.

شنبه بیست وچهارم بحمام رفته وازآنجا بحرم وزیارت مقابر.

یکشنبه‌بیست وپنجم روانه طهران وچون‌شمه‌یی‌ترجمه قم‌ومنازل‌تاطهران‌درمراجعت ازمکه معظمه وعتبات عالیات سبق ذکریافت تکرارنمی‌نماید و الحمدلله تعالی غروب روز دوشنبه بیست و ششم ماه ربیع‌الاول سال هزار و سیصد و شانزده بزاویه فقیری واصل شده متعلقان را قرین سلامت یـافته بزیارت دوستان نایل گردید « تا به بینیم سر انجام چه خواهد بودن» .

وچون مدت زمانی بودکه اوراق طرایق‌الحقایق را شیرازه نبوده و بواسطه صروف دهروموانع عصرمجال‌ترتیب وتهذیب‌آن نمی‌نمود تاآنکه بحکم‌ضرورت‌بنگاه رابه‌وامخواه گذاشت‌چنانکه مجذوب تبریزی گوید :

خانقاهی که بخرجش‌نکند دخل‌وفا صرفهٔ وقف در آنستکه میخانه شود

توفیق نعم الرفیق ورحمت الهی شامل حال شد بانجام کتاب مستطاب واتمامش کوشید نشکرالله تعالی من فضله الکریم ولطفه الجسیم.

ودر خاطر میرسید که اگر یکی ازدانشمندان معتمد بنظر دقت این اجزاء راملاحظه نماید ودر تصحیح وتنقیح اوقاتی مصروف داردکه المؤمن مرآت المؤمن امید که ازسهو و نسیان که لازمه انسان است فی الجمله ایمن گردد و چنین شخصی جامع اعزمن الکبریت الاحمر می نمود ولی ازآنجاکه فرموده اندذا اراداللہ بعبد خیراهیئا اسبابه نشسته بودم وخاطر به خویشتن مشغول اذحصل المامول فرشته یی بصفات انسانی سرشته ازآسمان معرفت و کمال ظاهروساطع وآفتاب فلك علم وفضل باهر و طالع گردید یعنی الفاضل الفاضل العامل الکامل البازل البازل القارع البارع النحریر والبحرالخیر الخبیر ذوالمناقب السنیه والمطالب العلیه مولانا الصمدانی جناب شمس العلماء سمی خامس اصحاب الکسا المیرزامحمدحسین الگرکانی المتخلص ربانی دام افضاله السبحانی که تـألیفات رشیقه مثل لطایف الحکم فـی مجلدین و مقصدالطالب منطبعه درهند وملتقط الاصول منظومه وغیره ازنتایج قلم اواست ونگارنده رابا جنابش درمعمورۀ بمبئی وخطه هندوستان ارادتی کامل بهم رسید وازصحبتش بفیوضاتی نایل گردید واز هنگام خروج از بمبئی تاآن تاریخ که آنفاً مذکورشد هجران و دوری صوری بود وازادراك خدمتش محرومی وپس ازتجدید عهد مودت برذمت همت گرفت که بقدروسع وطاقت درملاحظه آنها همراهی نماید وبعد ازآنکه ازنظردقت حضرتش گذشت قابل آن دید که بطبع رسیده منتشر گردد الحمدوالمنةلله تعالی اللهم اجعل عواقب امورناخیرا.

هذاآخرمانمقه بیده المؤلف القاصرابن رحمتعلی معصومعلی نعمةاللهی الشیرازی فی عصر یوم الاثنین السادس مـن صفرالخیرسنه ۱۳۱۸ الف وثلثمائه و ثمان و عشر مـن هجرة خیرالبشرفی بلدة طهران عند زاویته الواقعه فی محلة شاه آباد بجنب نگارستان وقیل فی طبع المجلدالاول قدختم بالسعادة ۱۳۱۷ وفی ختم الکتاب وهوفی صفرالخیر۱۳۱۸ ودرتاریخ اتمام ازطبع، میرزای طرب راچکامۀ نغزیست وقطعۀ پرمغز .

در زمان دولت سلطان کسری پاسبان
شهریار هفت کشور داور مالك رقاب

خسرو عادل مظفر شاه دریا دل که هست
پادشاه نامجوی و شهریار کامیاب

آن شهنشاهی که چون براسب دولت برنشست
آسمان شدخنك وزین خورشیدوماه نورکاب

آن شهنشاهی که دستور جنابش را مدام
آفتاب و ماه درهر روزو شب بوسد جناب

صدراعظم حضرت اشرف‌علی‌اصغر که هست
جود طبعش بیشمار وفیض دستش بی حساب

شه بود نوشیروان صدر اجل بوزرجمهر
یا که پیران است اتابك پادشه افراسیاب

صدر یابد فیض نور از پرتو رای ملك
آری آری ماه مـی‌گیرد فروغ از آفتاب

درچنین عهد واوان خوش‌به پیروزی بخت
شایع ازتصنیف فخرفارس گردیداین کتاب

حاجی فرخنده سیرت نایب‌الصدر اجل
قطب ارباب طریقت فاضل کـامل نصاب

آنکه باشد چهارده معصوم اطهر را غلام
نام وی معصوم آمد از بر یزدان خطاب

خواند این دفترطرایق درحقایق‌ای عجب
هر که دیدش گفت یا طوبی له حسن‌المآب

شرح حال‌عارفان دراین‌کتاب از نظم وی
شد منظم یك‌بیك چون عقد لؤلؤی خوشاب

چونکه این دفتربپایان‌آمد از استاد طبع
خواست تاریخی بطبع این کتاب مستطاب

زد بتاریخش رقم کلك گهر سلك طرب
زنده‌اسم‌عارفان گردیدازاین زیباکتاب۱۳۱۹

مقرب سبحانی میرزا نصرت خبوشانی قصیده در توصیف این تألیف برشته‌نظم‌آورده بعضی از آنست :

مطلع انوارحق‌شدروشن ازشمس وجود
پرتوش سرتاسر آفاق را یکجا گرفت

پا بر اورنك پـدر بنهاد معصومعلی
منت ایزدرا که‌آخرحق بمرکزجاگرفت

نایب‌الصدر زمانه از پـی ارشاد خلق
بر فراز مسند رحمتعلی مأوی گرفت

ازکمال فضل‌فصلی چند بنوشت ازعلوم
تا از او بتوان رموز علم‌الاسما گرفت

اصفیا و اتقیا را زنده‌کرد ازآن‌کتاب
شیوهٔ عیسی ازآن‌انشا وزان املاگرفت

بهترازتورات‌وانجیل‌است‌واشرف‌اززبور
زانکه‌ازمصحف‌بیاناتش همه‌انشاگرفت

ازنکات و از صفات آن کتاب مستطاب
عارفان را شوروعامی‌رابسرسوداگرفت

بحرعمان‌است‌پنداری که‌هر کس‌اندر آن — کرد غواصی هزاران لؤلؤ لالا گرفت

توتیای چشم نابیناست خاکپای پیر — نصرت از آن‌خاك آخر دیدهٔ بینا گرفت

کرد از روی بصیرت خدمت پیرطریق — تانپنداری که داما نش علی‌العمیا گرفت

قدوقع‌الفراغ من‌الطبع فی شهرشعبان‌المعظم من شهورسنه ۱۳۱۹

فهرستها

مشتمل بر:

فهرست نامهای کسان ، جای‌ها ، قبیله ها و طایفه ها
ولقب ها و مذهب ها و کتاب ها

فهرست نامهای کسان

فهرست نام جای ها

فهرست نام قبیله ها ، خاندانها ، فرقه ها ،

مذهب‌ها، دین‌ها ، طایفه‌ها ، نسبت‌ها ونژادها

فهرست کتاب ها

پایان

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No 312732
Dated 30.3.94

4
434,

11/12

~~12→13~~

missing

(433 or
434)
missing

263
39
302

25306

4
434,

11112

~~12→13~~

missing

(433 or 434)
missing

302
35
263

25306